ترجمه و شرح

مشکوة المصابیح

جلد اول

تألیف

شیخ ولی الدین محمد بن عبدالله خطیب تبریزی

●●●

ترجمه و شرح:

فیض محمد بلوچ

www.sunnibook.net

سنی بوک - بزرگترین مرجع کتب و نرم افزار اسلامی

این کتاب

ازکتابخانه سنی بوک دانلود شده برای دریافت کتب بیشتر مارا از طریق آدرس اینترنتی و کانال تلگرام سنی بوک دنبال کنید.

عنوان سایت	آدرس اینترنتی
سنی بوک | دریافت سریع کتب اهل سنت	www.SunniBook.net
سنت دانلود | مرکز دانلود فایل های اسلامی	www.SunnatDownload.com
عقیده | کتابخانه آنلاین اهل سنت	www.Aqeedeh.com
سنی آنلاین | پایگاه اطلاع رسانی اهلسنت ایران	www.SunniOnline.us
سنت آنلاین | دریافت آخرین اخبار و مقالات اهل سنت	www.SunnatOnline.com
سنی وب | مرکز طراحی و آموزش سایت های اهل سنت	www.SunniWeb.org

آدرس اینترنتی : www.SunniBook.net

کانال تلگرام https://telegram.me/sunnibookarchive

تقدیم به:

شمع های فروزان زندگی و زیباترین واژه های حیات، پدر و مادر که اولین

استاد درس زندگی ام هستند، دعای خیرشان گرمی بخش قلبم می باشد و

نصایح پرقدرشان چراغ راهم.

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

تقدیم به: .... أ

مقدمه مترجم: ۱

مقدمه مولف [خطیب تبریزی] ۳۹

کتاب الایمان ٤۳

فصل اول ٤٤

فصل دوم ۱۳۷

فصل سوم ۱۵۹

باب (۱) گناهان کبیره و نشانه‌های نفاق ۲۲۷

فصل اول ۲۲۸

فصل دوم ۲۹۷

فصل سوم ۳۲۵

باب (۲) در بیان وسوسه در ایمان ۳٤۹

فصل اول ۳۵۰

فصل دوم ۳۹۷

فصل سوم ۴۰۹

باب (۳) در بیان ایمان به قضا و قدر ۴۱۵

فصل اول ۴۳۷

فصل دوم ۵۱۳

فصل سوم ۵۷۵

باب (٤) در بیان اثبات عذاب قبر ٦۱۵

فصل اول ٦۱٦

فصل دوم ٦۳۳

فصل سوم ٦٤۹

باب (۵) تمسک جستن به قرآن و سنت ٦۵۹

فصل اول ٦٦۰

فصل دوم ۷۲۳

فصل سوم ۷۸۹

(۲) کتاب العلم ۸۲۳

فصل اول ۸۲٤

فصل دوم ۸٦۱

فصل سوم ۹۳۵

مقدمه مترجم:

فضل خدای را، که تواند شمار کرد	یاکیست آنکه شکر یکی از هزار کرد
بَحر آفرید و بَرّ و درختان و آدمی[1]	خورشید و ماه و آنجم و لیل و نهار کرد
توحیدگوی او، نه بنی‌آدم‌اند و بس	هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد
بخشندگی و سابقه‌ی لطف و رحمتش	ما را به حُسن عاقبت امیدوار کرد
پرهیزگار باش که دادار آسمان	فردوس جای مردم پرهیزگار کرد
هر کاو عمل کرد وعنایت امید داشت	دانه نکشت ابله و دخل انتظار کرد
نا برده رنج، گنج میسر نمی‌شود	مز آن گرفت جان برادر که کار کرد ج
بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست	بی‌دولت آنکه بر همه، هیچ اختیار کرد(۱)

«سپاس و آفرین ایزد جهان‌آفرین راست، آن که اختران رخشان به پرتو روشنی و پاکی او تابنده‌اند و چرخ گردان به خواست و فرمان او پاینده، آفریننده‌ای که پرستیدنِ اوست سزاوار. دهنده‌ای که خواستن جز از او نیست خوشگوار. هست‌کننده از نیستی، نیست کننده پس از هستی، ارجمند گرداننده‌ی بندگان از خواری، در پای افکننده‌ی گردن‌کشان از سروری. پادشاهی او راست زیبنده.

---

[1]- قصیده‌ای از سعدی.

خدایی او راست درخورنده، بلندی و برتری از درگاه او جوی و بس. هر آن که از روی نادانی نه او را گزید، گزند او ناچار بدو رسید، هستی هرچه نام هستی دارد، بدوست

جهان را بلندی و پستی تویی   ندانم چه‌ای، هرچه هستی تویی

و درود بر پیمبر بازپسین، پیشرو پیمبران پیشین، گره‌گشای هر بندی، آموزنده‌ی هر پندی، گمراهان را راه نماینده. جهانیان را به نیک و بد آگاهاننده، به همه زبانی نام او ستوده و گوش پندنیوشان آواز او شنونده.

و هم‌چنین درود بر یاران گزیده و خویشان پسندیده او باد. تا باد و آب وآتش و خاک در آفرینش بر کار است و گل بر شاخسار هم بستر خار»[1].

اگر واقع‌بینانه و منطقی به مسائل بنگریم به این نتیجه خواهیم رسید که انسان، به تنهایی نمی‌تواند با عقل و تدبیر خویش برنامه‌ای دقیق و کامل برای سعادت و تکامل خویش تنظیم کند. تا او را به منزلگاه آمن و قُرب و رضوان پروردگار برساند.

او به تنهایی از نیازهای نفسانی و آخرتی خویش کاملاً آگاه نیست، از اسرار و رموز آفرینش خویش و جهان، اطلاع کافی ندارد.

---

[1]- قطعه‌ای زیبا از عطاملک جوینی (۶۸۱-۶۲۳هـ. ق).

از چگونگی ارتباط جسم و روح و زندگی دنیوی و اخروی، چیزی سر درنمی‌آورد؛ نمی‌تواند تشخیص دهد که چه کارهایی سبب سقوط و هلاکت و انحطاط و عقب ماندکی او می‌شوند و چه کارهایی نفسش را تاریک و آلوده می‌سازند.

و هرگز انسان با عمر کوتاه و عقل و اندیشه‌ی محدود و قاصر خود نمی‌تواند برنامه‌ی سعادت و تکامل اُخروی و نفسانی خویش را تنظیم کند و راه سعادت و خوشبختی خویش را از بیراهه بشناسد و تنها خدای جهان‌آفرین است که انسان و جهان را آفریده و از اسرار آنها کاملاً آگاه است و عوامل سعادت و خوشبختی و شقاوت و بدبختی انسان را در هردو جهان به خوبی می‌شناسد و اوست که برنامه‌ی تکامل و سعادت انسان را تنظیم می‌کند و به وسیله‌ی بهترین و برگزیده‌ترین بندگان خویش، یعنی پیامبران، برای این انسان می‌فرستد تا در نزد خدا عذری نداشته باشند.

در حقیقت خدای ﷻ با ارسال پیامبران و انزال کتابهای آسمانی، بزرگترین منّت و احسان را در حق بشریت نمود، و با ارسال پیامبران و در پرتو اوامر و فرامین و سخنان تعالی‌بخش و تابناک آنان، بشریت را از تاریکی‌های مَخوف و وحشتناک کفر و زندقه، شرک و چندگانه‌پرستی، نفاق و دورنگی، جهل و نادانی و ضلالت و گمراهی رهایی بخشید و آنان را از چنگال خرافات و اوهام، اساطیر و بدعت‌ها و بندگی و اسارت احجار و اشجار آزاد ساخت.

در واقع: دین، همان برنامه‌ی زندگی مادی و معنوی ودنیوی و اخروی انسان‌هاست که خدا به وسیله‌ی پیامبران که راهنما و راه شناس‌اند، برای انسان‌ها فرستاد، پیامبران انسان‌های برگزیده و ممتازی هستند که با پروردگار متعال در ارتباط‌اند و برنامه‌های حیات‌بخش الهی را می‌شنوند و در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهند تا آنان را هدایت کنند.

پیامبران الهی، بالاخص حضرت محمدﷺ با اوامر، فرامین، تعالیم و آموزه‌های تابناک خویش، فطرت خداجو و خدا دوست انسان‌ها را بیدار می‌سازند، راه درست زندگی را به آن‌ها نشان می‌دهند و آنها را در پیمودن این راه یاری می‌کنند، و خرد و اندیشه‌ی آنان را بر می‌انگیزند و فطرت توحیدی و انسانی‌شان را شعله‌ور می‌سازند و آنان رابه زندگی پاک و پاکیزه‌ای راه می‌نمایند که خودشناسی و بخشندگی و حق‌شناسی و حق‌گرائی و رعایت حقوق و حرمت بشر، ابداع و ابتکار، قانونمداری، توبه‌پذیری، گذشت، امانت، راستی، پاک‌منشی، بخشندگی، بردباری، بزرگواری، رازپوشی، خیرخواهی، انسان دوستی و دیگر وصف‌ها و ویژگی‌ها و جلوه‌های جمال و کمال و جلال، بر گستره‌ی زندگی آنان حاکم باشد.

پیامبران در پرتو تعالیم روح‌بخش خود، به انسان‌ها کمک می‌کنند تا خدای خویش را بهتر بشناسند و با او بیشتر آشنا شوند. آنان در شناخت اخلاق زشت و زیبا به مردم یاری می‌دهند، در

تزکیه‌ی نفوس، اجرای قوانین حیات‌بخش دین و سرپرستی جامعه تلاش و کوشش می‌کنند، تا مردم را به عزت و عظمت و افتخار و بالندگی و سعادت و کامیابی برسانند.

پس خوشا به حال انسان‌هایی که در پی اوامر و فرامین و سخنان و آموزه‌های روح‌بخش پیامبران حرکت می‌کنند و دنیای خویش را با تعالیم و احادیث گهربار آنان آباد می‌سازند و در آخرت نیز به کمال سعادت و خشنودی و بهره‌مندی از نعمت‌های پروردگار می‌رسند و در جوار عزت و عظمت پیامبران مسکن می‌گزینند.

اثر حاضر، ترجمه و نگارش و شرح و تخریج احادیث کتاب ارزشمند «مشكاة المصابيح» می‌باشد.

مدت‌ها بود که آرزو داشتم خداوند ﷻ مرا توفیق دهد تا این کتاب گرانبها و ارزشمند حدیث را به فارسی ترجمه و شرح نمایم و در اختیار شیفتگان علم و دانش، تشنگان سخنان گهربار نبوی قرار دهم، ولی به عللی، ترجمه‌ی آن به تعویق افتاد، تا اینکه روزی از روزها با تصمیمی راسخ و اتکا به خدای ﷻ و با اقدامی متهوّرانه و جسورانه، شرح و ترجمه و تخریج احادیث کتاب «مشكاة المصابيح» را شروع نمودم.

و اینک به فضل و یاری خداوند بزرگ، ترجمه و شرح جلد اول «مشکاة المصابیح» را به اتمام رساندم و به صورتی که می‌نگرید، ساماندهی و آماده‌ی تقدیم به دوستداران پیامبرﷺ گردیده است.

البته در ترجمه و نگارش این اثر، با احساس مسئولیت خطیر دینی و اخلاقی و علمی و با استفاده از کتابهای معتبر حدیثی، به ویژه از شرح‌های بی‌شمار «مشکاة المصابیح» مانند: «مرقاة المفاتیح» و «الکاشف عن حقائق السنن» و غیره.. بهترین معنی و ترجمه را انتخاب و گزینش نموده‌ام.

و مترجم با ارج نهادن به انتقاد و پیشنهاد پژوهشگران و صاحب‌نظران در جهت هرچه زیباتر و پربارترشدن این اثر گرانسنگ، تقاضا دارد، دیدگاه، پیشنهاد و انتقاد خود را به مترجم گوشزد کنند تا در چاپ‌های آینده ـ ان شاء الله ـ از آنها بهره‌ور گردیم، چرا که مترجم تلاش خود را پیراسته از اشکال نمی‌شمرد و آغوش خود را برای هر نقد خیرخواهانه و هر راهنمایی دلسوزانه و هر پیشنهاد سازنده و هر دیدگاه مفید و ارزنده، می‌گشاید.

و در پایان، مترجم توجه خوانندگان عزیز را به چند نکته مهم و اساسی جلب می‌کند:

(ا)

چون اصل«کتاب مشکاة» به «کتاب مصابیح» اثر: علامه امام ابومحمد حسین بن مسعود بغوی بر می‌گردد، و در واقع «مشکاة» تصحیح کننده و واضح مبهمات «مصابیح» و تفصیلی برای مجملات آن و تفسیری بر مشکلات آن و آشکارکننده‌ی مخفیات آن است، لازم است خوانندگان عزیز، اطلاعاتی از بیوگرافی و شرح حال زندگی نویسنده‌ی «مشکاة» و نویسنده‌ی «مصابیح» در دست داشته باشند.

«بیوگرافی نویسنده مصابیح»

مولف آن، محي السنة، ابو محمد حسين بن مسعود فراء بغوي است. بنابر اقوال مشهور، وی در سال ٤٣٣ هـ.ق، در شهر «بَغ» [شهری از شهرهای خراسان قدیم است که میان مرو و هرات واقع می‌باشد] به دنیا آمد.

وی فردی فقیه، ادیب، مفسر، محدث، مجتهد، زاهد، عابد و از اکابر علمای عهد خویش به حساب می‌آمد، از استادان وی می‌توان به این افراد اشاره نمود:

ابوبکر احمدبن ابی نصر کوفانی، ابوصالح احمدبن عبدالملک بن علی بن احمد نیشابوری[تولد٤٧٠هـ . ق]، ابوعلی حسین بن محمد بن احمد مروزی [تولد ٤٦٢ هـ . ق]، ابوعلی حسان بن سعید منیعی مروزی [تولد ٤٦٣ هـ . ق]، ابوالحسن عبدالرحمن بن محمدبن

محمدبن مظفر داودی بوشنجی، ابوالحسن علی بن یوسف جوینی [تولد ٤٦٣ هـ . ق]، ابوطاهر عمربن عبدالعزیز بن احمدبن یوسف قاشانی مروزی،ابوبکر یعقوب بن احمد صیرفی نیشابوری وعده‌ی بیشمار دیگری که ذکر همه در این مختصر نمی‌گنجد.

و از شاگردان وی می‌توان بدین‌ها اشاره کرد.

«حسن بن مسعود نجمی» (برادر وی)، «عمربن حسن بن حسین رازی» پدر امام فخررازی، «ملکدار بن ابی عمرو قزوینی»، «محمدبن محمدبن همدانی»، «محمدبن حسین بن مروزی زاغولی» و...

از امام بغوی، تالیفات زیادی در علوم مختلف مانند علم حدیث، تاریخ و... بر جای مانده که مهمترین آنها همین کتاب «مصابیح» است. و از دیگر تألیفات وی می‌توان این کتابها را بر شمرد:

«چهل حدیث»، «الانوار في شمائل النبي المختار»، «ترجمة الاحکام في الفروع»، «تهذیب فيالفقه»، «الجمع بین الصحیحین»، «شرح جامع الترمذي»، «شرحالسنة»، «فتاواي بغوي»، «فتاواي مروزي»، «الکفایة في الفروع»، «الکفایة في القراءة»، «المدخل الي مصابیح السنة»، «معالم التنزیل»، «معجم الشیوخ».

کتاب مصابیح، شرح‌ها و مختصرات و تعلیقات و تخریجات بی‌شماری دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

«هدایة الرواة الي تخریج المصابیح والمشکاة» اثر: علامه ابن حجر عسقلانی،

«مختصر المصابیح» اثر: ابونجیب عبدالقاهر بن عبدالله سهروردی،

«التلويح في شرح المصابيح» اثر: محمدبن محمد ابوالحسن خاورانی،

«تحفة الابرار» نوشته: قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمربیضاوی»،

«المفاتيح في شرح المصابيح» اثر: حسین بن محمود زیدانی،

«لباب الصدر» اثر: شیخ محمد مناوی،

«كشف المناهيج والتناقيح في شرح احاديث المصابيح» اثر: صدرالدین ابوعبدالله محمد شرف الدین مناوی شافعی،

«ضيياء المصابيح»، اثر تقی الدین علی بن عبدالکافی سبکی و...

امام بغوی در شوال سال ۵۱۰ هـ.ق در شهر «مرو» وفات یافت ودر همانجا در کنار قبر استادش «قاضی حسن» در قبرستان «طالقان» مدفون شد[1].

(۲)

بیوگرافی نویسنده «مشکاة»:

مولف مشکاة، ولی الدین ابوعبدالله محمدبن عبدالله خطیب تبریزی است وشرح‌حال کاملی از زندگانی او بر خلاف امام بغوی

---

[1]- برای آگاهی بیشتر می‌توانید به «سیر اعلام النبلاء»، «تذکرة الحفاظ»، «الاعلام بوفیات الاعلام»، «مرقات المفاتیح»، «الاعلام زرکلی»، «کشف الظنون حاجی خلیفه» و «معجم المؤلفین عمر رضا کحاله» مراجعه فرمایید.

که شرح زندگی او به تفصیل در کتب مربوط آمده است در دست نیست. خطیب تبریزی نیز مانند بغوی، برای جمع‌آوری و تحقیق و بررسی احادیث نبوی، سفرهای زیادی کرد، و در این راه، فراوان کوشید و بدین طریق توانست این مجموعه حدیثی را جمع‌آوری، تحقیق و بررسی و مرتب و تنظیم نماید.

وی بنابر اقوال مشهور از علمای قرن هشتم هجری قمری به شمار می‌آید، ولی تاریخ دقیقی از زمان تولد وی در دست نیست، ولی چیزی که در آن نمی‌توان شک و تردید نمود،این است که علما و دانشمندان اسلامی، وی را به صلاح و تقوا و علم و عمل ستوده‌اند.

از او تالیفاتی نیز به یادگار مانده است که مهمترین آنها عبارتند از: «مشكاة المصابيح» و «الاكمال في اسماء الرجال».

بنابر قول علامه زرکلی، وی در سال ۷٤۱ هـ.ق چشم از جهان فرو بست.البته به یقین می‌توان گفت که وفات وی پس از سال ۷۳۷ هـ.ق بوده است. چرا که وی کتابش «مشكاة» را در روز جمعه، اواخر ماه مبارک رمضان، سال ۷۳۷ هـ.ق به اتمام رساند، از این جهت می‌توان گفت که وفات وی پس از سال ۷۳۷ هـ.ق بوده است.

ولی به هر حال شرح حال کاملی از زندگی، تولد و وفات او در دست نیست.

بر کتاب مشکاة، شروحات زیاد و فراوانی نگاشته شده که مهمترین آنها عبارتند از:

«الکاشف عن حقائق السنن» اثر: حسن بن محمد طیبی،

«شرح جرجاني» «منهاج المشکاة» اثر عبدالعزیز بن محمد بن عبدالعزیز ابهری

«فتح الاله في شرح المشکاة» اثر: ابن حجر هیتمی،

«مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح»، اثر: ملا علی قاری،

«نجوم المشکاة» اثر صدیق شریف

«حاشیة مشکاة المصابیح» نوشته جلال الدین کرلانی،

«تنقیح الرواة في احادیث المشکاة» اثر مولوی سید احمد حسن

«تعلیق الصبیح علي مشکاة المصابیح» اثر: محمد ادریس کاندهلوی، و.... [1].

(۳)

[1]- خوانندگان عزیز برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توانید به «معجم المؤلفین ۲۱۱/۱۰» کشف الظنون ۱۶۹۹/۲»، «اعلام زرکلی ۲۳۸/٦» و «الرسالة المستطرفه ص۱۳۳، اثر محمد جعفر کتانی» مراجعه فرمایید.

امتیازها و فرق‌هایی که در میان «مصابیح بغوی» و «مشکاة خطیب تبریزی» است:

از مقدمه‌ای که صاحب مشکاة، در صفحه‌ی نخست کتاب به رشته‌ی تحریر درآورده است می‌توان این امتیازها و فرق‌ها را در میان دو کتاب «صابیح و مشکاة» مشاهده نمود که عبارتند از:

١- نویسنده‌ی مصابیح، سند حدیث را حذف نموده، ولی نویسنده‌ی مشکاة به بیان سند آخرین راوی حدیث پرداخته است.

٢- در مصابیح، هر باب مشتمل بر دو فصل است، ولی در مشکاة هر باب مشتمل بر سه فصل جداگانه و مستقل می‌باشد.

٣- در مصابیح، مأخذ و تخریج‌کننده‌ی حدیث ذکر نشده، ولی نویسنده‌ی مشکاة، به بیان مأخذ و تخریج‌کننده‌ی حدیث پرداخته است. به عنوان مثال پس از نقل روایت گفته است: «رواه البخاری» یا» «رواه الترمذی و...»

٤- در مصابیح فقط احادیث مرفوع [حدیثی که سلسله سندش به پیامبر ﷺ وصل شود] آورده شده است. در حالی که در کتاب مشکاة، علاوه از احادیث مرفوع، روایات موقوف [حدیثی که سلسله سندش به صحابی رضی الله عنه وصل شود مانند: قال عمربن الخطاب کذا] و مقطوع [حدیثی که سلسله

سندش به تابعی وصل شود، مانند: قال نافع کذا] هم افزوده گردیده است.

۵- در مصابیح، برخی از روایات به طور مختصر بیان شده است، در حالی که در مشکاة، بنابر رعایت مصالح و اهدافی، به طور کامل نقل گردیده است و گاهی هم بالعکس عمل نموده است. یعنی احادیث کامل مصابیح را، صاحب مشکاة مختصر می‌کند.

٦- نویسندهِ‌ی مصابیح، در فصل نخست، به بیان روایات شیخین [بخاری و مسلم] می‌پردازد و در فصل دوم، روایات غیر شیخین را ذکر می‌کند، در حالی‌که نویسنده‌ی «مشکاة» گاهی از طرف خود تصرف کرده و در فصل نخست، روایاتی از غیر شیخین را نیز درج می‌کند و در فصل دوم نیز، احادیث و روایاتی را از شیخین می‌آورد.

۷- در مصابیح، بسیاری از احادیث تکراری است، ولی در مشکاة، حدیث تکراری در یک موضع ذکر شده و از بقیه‌ی جاها حذف گردیده است. و نویسنده‌ی مشکاة نیز، در وقت حذف احادیث تکراری حواله می‌دهد که این حدیث از فلان باب منتقل شده به باب دیگر.

(٤)

اصطلاحات اولیه و مورد نیاز علوم حدیث و حدیث‌شناسی[1].

۱- **خبر:** گزارشی است که از کسی نقل می‌گردد. خواه پیامبرﷺ باشد یا غیر. بعضی خبر و حدیث را مترادف و بعضی حدیث را مخصوص پیامبرﷺ استعمال نموده‌اند.

۲- **حدیث:** عبارت است از اقوال، افعال، تأییدات و صفاتی که به پیامبر ﷺ نسبت داده می‌شود و سنت هم به همین معناست.

۳- **اثر:** مطلبی است که از پیامبرﷺ یا اصحاب ﷺ یا تابعین ـ رحمة الله علیهم ـ روایت شود. بعضی حدیث را بر فرمایش پیامبرﷺ و اثر را بر گفته‌های صحابی و تابعین تخصیص داده‌اند.

٤- **سند:** عبارت است از زنجیره‌ی راویان که با نظم و ترتیب خاصی به متن منتهی می‌شود.

٥- **متن:** عبارت است از مطلبی که زنجیره‌ی راویان به آن منتهی می‌گردد. به عبارت دیگر متن مطالبی است که به پیامبرﷺ یا صحابه و یا تابعی نسبت داده می‌شود.

---

[1]- این بخش، از کتاب دیدگاه‌های فقهی معاصر، ج ۱ صص ۱۷ – ۲۳ اقتباس شده است که در اصل آن هم گرفته شده از کتاب «کلید حدیث شناسی» عبدالله احمدیان می‌باشد.

٦- **اسناد:** تلاش و جهد محدث در جهت بیان زنجیره‌ی منظم راویان حدیث.

۷- **حدیث مسند:** حدیثی است که به وسیله‌ی یک زنجیره‌ی منظم و متصل، راویان به پیامبرﷺ می‌رسند.

۸- **کتاب مسند:** کتابی است مشتمل بر مجموعه‌هایی از احادیث که هر مجموعه را یکی از اصحاب پیامبر ﷺ روایت کرده است.

۹- **مُسنِد:** کسی است که احادیث را با سندهایش روایت کند.

۱۰- **مُحدِّث:** به کسی گفته می‌شود که در علم الحدیث درایتی، دارای چنان مهارت و تخصصی باشد که به خوبی بتواند احادیث صحیح و روایات ضعیف را تشخیص و احادیث صحیح را روایت کند و بر اسناد و علل و اسامی رجال عالی و نازل و... تسلط داشته باشد.

۱۱- **حافظ:** به کسی گفته می‌شود که آشنا به سنت رسول خدا ﷺ و آگاه به طرق سنن باشد و سند این طرق را خوب تمییز دهد و حافظ آن مقدار از احادیثی که اهل حدیث صحت آن را تایید کرده‌اند، باشد و آگاه به موارد اختلاف و اصطلاحات محدثین باشد.

۱۲- **حُجّت:** به کسی گفته می‌شود که احادیث صحیح را از حیث متن، سند و احوال راویان بررسی کرده و احادیث صحیح را روایت کند.

۱۳- **حاکم:** به کسی گفته می‌شود که بر جمیع احادیث از حیث متن و سند و احوال راویان و جرح و تعدیل آنها و تاریخ آنها اطلاع کافی و کامل داشته باشد.

توجه: مُحدِّث برتر از **مُسند** و **حافظ** برتر از **مُحدِّث** و **حجت** برتر از **حافظ** و **حاکم** برتر از **حجت** می‌باشد.

١٤- **جامع:** هر کتابی حدیثی که مشتمل بر ابواب هشتگانه: عقاید، احکام، رقاق، آداب، تفسیر، تاریخ، سیر، فتن، مناقب، و مثالب باشد، مانند جامع بخاری.

١٥- **مُستدرَک:** کتابی است که به عنوان متمم کتاب دیگر و با همان شروط، احادیثی را که از کتاب سلف متروک مانده است گردآوری نموده باشد.

١٦- **مُستَخرَج:** کتابی است که مؤلف احادیث کتاب، حدیثی را به غیر اسناد صاحب کتاب(بلکه خود از شیوخ خویش برای آن حدیث آورده است) روایت کند.

١٧- **جزء:** مجموعه‌ای است از احادیث که یک نفر به تنهایی آن را روایت کرده باشد خواه صحابی و خواه غیر صحابی.

۱۸- **علم الحديث درايتی:** رشته قواعدی است که از احوال روايت کننده(راوی) و از خصوصيات روايت شده(مروی) و همچنين کيفيت و کميت زنجيره‌ی روايت‌ها(سند) از حيث رد و قبول سند، بحث می‌کند و موضوع آن راوی و مروی است.

۱۹- **علم الحديث روايتی:** علمی است مبتنی بر نقل آزاد و دقيق هر آنچه که به رسول خداﷺ نسبت داده شده است. [قول، فعل و تقرير] و يا به صحابه و تابعين او نسبت داده‌اند بنابر رأی صحيح.

۲۰- **علم جرح و تعديل:** علمی است پيرامون راويان حديث، درباره آنچه برای آنها عيب به حساب می‌آيد يا آنها را با تقوا به حساب می‌آورد با الفاظ مخصوص.

۲۱- **علم رجال:** علمی است که راويان حديث را از جهت اينکه راوی حديث‌اند معرفی می‌کند.

۲۲- ۲۲ـ **علم علل الحديث:** علمی است که از علت‌های پنهان و پوشيده، از جهت تأثير منفی در صحيح‌بودن حديث بحث می‌کند مانند: «وصل منقطع» يا «رفع موقوف» و...

۲۳- **علم مختلف الحديث:** علمی است که پيرامون احاديثی که ظاهر آن احاديث، تناقض دارد سخن می‌گويد.

٢٤- **علم ناسخ و منسوخ حدیث:** علمی است که دربارەی احادیثی که باهم مخالف‌اند بحث می‌کند و همچنین احادیثی که توافقی بین آنها ممکن نیست.

٢٥- **شرط راوی:** عقل، ضبط، عدالت و اسلام که اگر راوی یکی از این شرایط را دارا نباشد روایتش پذیرفته نیست و حدیث او ترک می‌شود.

اقسام حدیث به اعتبار تعدد راوی:

۱ـ **متواتر:** روایت گروهی که تبانی آنها بر دروغ‌سازی عقلاً و عادتاً ممکن نیست و آن بر دو قسم است:

الف) **متواتر لفظی:** آن است که در اول، وسط و آخر سند، آن را با یک شکل و صورت نقل کرده باشند چنین حدیثی کمیاب است.

ب) **متواتر معنوی:** هماهنگ بودن مفهوم و معنی از طرف راویانی که تبانی آنها بر دروغ‌سازی عقلاً و عادتاً محال باشد. اینگونه احادیث زیاد است.

۲- **آحاد:** تعداد راویان آن محصوراند.

۱- **مشهور:** تعداد راویان در تمام مقاطع از سه نفر کمتر نباشد.

۲- **عزیز:** تعداد راویان در تمام مقاطع از دو نفر کمتر نباشند.

۳- **غریب:** راوی حدیث در بعضی مقاطع یک نفر باشد.

اقسام حدیث به اعتبار اینکه در نهایت زنجیره خبر با چه کسی و به چه کسی وصل می‌شود؟

۱- **مقطوع:** خبر فقط به تابعی وصل گردد: مانند قال نافع کذا

۲- **موقوف:** خبر به صحابی وصل گردد. مانند: قال عمربن الخطاب کذا

۳- **مرفوع:** خبر به پیامبرﷺ وصل شود و آن نیز بر دو قسم است.

الف) **مرسل:** خبری که به وسیله غیرصحابی به پیامبرﷺ برسد.

ب) **مسند:** خبری که به وسیله صحابی به پیامبرﷺ برسد.

راویان چه رابطه‌ای باهم دارند؟

۱- **اقران:** دو راوی که تقریباً با یکدیگر هم سن و هم استاد باشند.

۲- **مُدَبَّج:** دو راوی که هردو از یکدیگر حدیث روایت کنند.

۳- **متفق و مفترق:** راویان یک حدیث در عین اینکه شخصاً جدا می‌باشند، نام آنها و نام پدر آنها یکی باشد. مانند: قال خلیل بن احمد عن خلیل بن احمد.

٤- **مؤتلف و مختلف:** راویان یک حدیث که نام آنها در نوشتن و خط متفق اما از یکدیگر جدا باشند مانند: سلام و سلاّم.

٥- **متشابه:** راویان یک حدیث که اسم آنها در خط و تلفظ یکی می‌شود اما اسم پدرشان متفاوت یا برعکس.

٦- **مسلسل:** راویان یک حدیث در تمام مقاطع یک عبارت (سمعتُ یا حدثنی و.).. به کار برند.

۷- **مهمل:** راوی یک حدیث با شخص دیگر در نام و نشان متفق باشد و معلوم نباشد مقصود کدام یک از آنها است.

اقساط حدیث:

الف) **صحیح:** حدیث مسندی است که اسناد آن به نقل عادل ضابط از عادل ضابط باشد، تا اینکه به حضرت رسول ﷺ یا یکی از اصحاب یا تابعین برسد و تحت عنوان شاذ و معلل قرار نگیرد و بر دو قسم است:

۱- **صحیح لذاته:** مشتمل بر صفات قبول به طور کامل باشد.

۲- **صحیح لغیره:** حدیثی است که به واسطه علتی غیر از خودش صحیح باشد.

ب) **حسن:** و آن حدیثی است که سندش متصل به نقل از راوی عادل کم ضبط بوده و از شذوذ و علت سالم مانده باشد و وجه اشتراک حدیث صحیح و حسن در این است که سند هردو متصل به نقل از راوی عادل و سالم از شذوذ و علت است و وجه افتراق آن دو در این است که راوی در حدیث **حسن** کم ضبط ولی در **صحیح** ضابط است.

ج) **حدیث ضعیف:** و آن حدیثی است که نه صفات صحیح را داشته باشد ونه صفات حسن را.

اقساط حدیث ضعیف:

۱- **مُرسَل:** هر حدیثی که راوی صحابی از آن حذف شده باشد. لذا هر حدیثی که در آن گفته نشود «قال رسول الله كذا يا فعل بحضرته كذا ومانند آن» ضعیف است.

۲- **مُنقَطِع:** حذف‌شدن یک راوی از سند حدیث یا ذکر شدن یک راوی مجهول در سند آن است علت ضعف حدیث منقطع، عدم اتصال آن است.

۳- **مُعْضَل:** حدیثی است که دو راوی یا بیشتر از سند آن حذف شده باشد، به شرط اینکه حذف شدگان پشت‌سرهم باشند.

٤- **مُدَلَّس:** و آن حدیثی است که راوی از معاصر خود که او را ملاقات کرده است ولی از او سماع نکرده است روایتی کند که موهم سماع باشد یا راوی از معاصر خود که او را ملاقات نکرده است طوری روایت کند که موهم سماع مستقیم باشد.

٥- **مُعَلَّل:** حدیثی است که در آن اسباب و عوامل پنهانی وجود داشته باشد که اگر آشکار شود مضر به صحت حدیث است.

٦- **مقلوب:** حدیثی است که راوی آن در اسم راویان یا در کلمات حدیث تأخیر و تقدیمی باشد.

۷- **مُضطَرب:** حدیثی است که راوی آن با یک سلسله، این حدیث را روایت کند که اشخاص دیگر با عین آن سند مخالف آن را روایت کرده باشد.

۸- **شاذّ:** حدیثی است که ثقه‌ای آن را به شکلی روایت کند که با دیگر ثقات در نقل آن حدیث متفاوت باشد.

۹- **مُنْکر:** حدیثی است که راوی ضعیف بر خلاف روایت موثق آن را نقل کند. **منکر** خلاف **شاذ** است زیر راوی **شاذ** موثق است، ولی راوی **منکر** ضعیف است.

۱۰- **متروک:** حدیثی است که یک راوی متهم به کذب یا فسق یا غفلت یا کثیرالوهم، آن را نقل کرده باشد.

القاب حدیث صحیح، حسن و ضعیف:

۱- **موقوف:** خبر به صحابی وصل گردد.

۲- **مقطوع:** روایت حدیث به تابعی وصل شود.

۳- **مرفوع:** حدیثی است که به پیامبرﷺ نسبت داده شود، قولاً یا فعلاً و یا تقریراً، چه از طرف صحابی یا تابعی یا بعد از آنها، خواه متصل باشد یا خیر.

٤- **مسند:** حدیثی است که سند آن از راوی تا آخر متصل باشد و مرفوع به پیامبرﷺ باشد.

۵- **متصل یا موصول:** حدیثی است که سندش متصل باشد، خواه مرفوع به پیامبرﷺ یا موقوف بر صحابه یا کسی پائین تر از آن.

٦- **مُعَنْعَن:** حدیثی است که در سندش گفته شود (قال فلان عن فلان) خواه از طریق تحدیث یا سماع.

۷- **مُؤَنَّن:** به حدیثی گفته می‌شود که در سندش عبارت (حدثنا فلان أن فلانا).. باشد.

۸- **معلّق:** حدیثی است که از اول سند یک راوی یا بیشتر حذف شده باشد و به راویان ما فوق افراد محذوف، اسناد داده شده باشد.

۹- **مدرج:** حدیثی است که در سند یا متن آن زیادتی باشد که جزو آن نیست(یعنی مطلبی در مطلب دیگر درج شود)

۱۰- **مسلسل:** حدیثی است مسند و متصل خالی از تدلیس که راویان آن عبارات یا افعال مشابهی در وصف آن از راوی مافوق خود نقل کرده باشند تا به رسول خداﷺ برسد.

توجه: احادیث فرد، غریب، عزیز، مشهور، مستفیص، عالی، نازل، تابع، مشاهد، مصحف، از القاب حدیث صحیح و حسن و ضعیف به شمار می‌آیند.

حدیث موضوع:

حدیثی است که دروغ‌گویان آن را به وجود آورده‌اند و آن را به دروغ به پیامبرﷺ نسبت داده‌اند که هم از نظر الفاظ و هم از نظر سند ساخته دروغگویان است.

مراتب و طبقات کتاب‌های حدیث:

طبقه اول: صحیح بخاری، صحیح مسلم، مؤطا مالک، که در این طبقه اقسام حدیث متواتر، صحیح و حسن وجود دارد.

طبقه دوم: جامع ترمذی، سنن ابو داود، مسند امام احمد و نسائی که این‌ها یک مقدار تساهل و تسامح در کار دارند و خالی از احادیث ضعیف نیستند.

طبقه سوم: مسند ابن ابی شعبه، مسند طیالسی، بیهقی،طبرانی، طحاوی، عبدالرزاق که در آنها انواع احادیث ضعیف (شاذ، منکر، مقلوب) و بعضی احوال رجال در آنها نامعلوم است.

طبقه چهارم: کتاب‌های بی‌ارزش و بیهوده‌ای هستند که واعظان، مورخان غیرعادل، بدعتگزاران و پیروان هوای نفس به صورت داستان در دوره‌های اخیر جمع‌آوری کرده‌اند. مانند: تالیفات حدیثی ابن مردودیه، ابن‌شاهین، ابوشیخ و....

انواع تحمل حدیث:

۱- **سماع:** گرفته‌شده از طریق مشافهه‌ی مستقیم (سمعتُ فلاناً ـ حدثنا ـ حدثنی ـ اخبرنا ـ اخبرنی..).

۲- **قرائت:** شاگرد از روی کتاب یا از احادیثی که حفظ کرده چندین حدیث برای استاد قرائت می‌کند (عرض) و استاد گوش می‌دهد و ایراد نمی‌گیرد.

۳- **اجازه:** شیخ، حدیث را رو در رو به کسی می‌گوید یا برای کسی می‌نویسد: تو را اجازه دادم که آنچه من شنیده‌ام و در کتاب‌هایم نوشته‌ام روایت کن.

٤- **مناوله:** شیخ حدیث، کتابی یا جزوه‌ای را یا چند حدیث را به شاگردی می‌دهد که آن را روایت کند.

٥- **مکاتبه:** شیخ حدیث، به خط خودش یا به خط نویسنده‌اش چند حدیثی را برای کسی‌که حاضر است یا غائب است می‌نویسد و آن کس این احادیث را با قید کتابت از او روایت می‌کند.

٦- **اعلام:** این است که شیخ حدیث، فقط همین مطلب را به شاگرد اعلام نماید که این جزوه یا این چند حدیث از مسموعات من است و من از دیگران روایت کرده‌ام.

۷- **وصیت:** شیخ حدیث، در حال قصد مسافرت یا در بستر مرگ برای شخص معینی وصیت می‌کند که کتاب یا جزوه‌ی معین او را روایت کند.

۸- **وجاده:** دریافت علم از اوراق و برگها بدون شنیدن و اجازه و منادله به این صورت که شخصی حدیثی را به خط شیخی می‌بیند و روایت می‌کند.

(۵)

روش و شیوه‌ی کار یا برنامه‌ی ترجمه و نگارشی‌ام در ترجمه و شرح این کتاب، مبتنی بر شیوه‌ی آتی است.

الف) در تخریج احادیث«مشكاة المصابيح» سعی شده تا از تحقیق و تلاش شیخ «جمال عیتانی» استفاده شود. و در بیشتر مواضع از تحقیق و تخریج احادیث این بزرگوار، اقتباس گردد.

ب) برگردان و نگارش این اثر، به زبان روز و به صورت گویا و دلنشین صورت گرفته است.

سعی شده است تا در ترجمه و شرح این کتاب از روش ترجمه‌ی آزاد استفاده شود، بدین معنی که با رعایت کامل متن حدیث، مفاهیم در قالب الفاظی بسیار ساده و قابل فهم همگان بیان گردد.

ج) متن عربی حدیث با قید شماره آن در سمت راست صفحه قرار گرفته است.

د) معنی هر حدیث در زیر متن عربی با درج همان شماره حدیث، در سمت راست صفحه، حدالامکان به گونه‌ای رسا و گویا نوشته شده است.

هـ) تفسیر، تشریح و تبیین مفاهیم و موضوعات بیشتر احادیث.

و) سعی شده تا در ترجمه و شرح مفردات و مفاد احادیث، نیز جانب پرهیز از اطناب‌مُمل و اختصارمُخل رعایت گردد.

در پایان، امید آن دارم که ترجمه و شرح این اثر، برای خوانندگان فارسی زبان سودمند افتد و افق‌های تازه‌ای درباره‌ی دینداری، عشق به سنت و محبت با اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های تابناک و روح‌بخش و تعالی‌آفرین پیامبراکرم ﷺ فراورویشان بگشاید.

غرض نقشی است کز ما باز ماند	**که هستی را نمی‌بینم بقائی**
مگر صاحبدلی روزی به رحمت	**کند در حق درویشان دعائی**

فیض محمد بلوچ
۱۳۸۶/۱۱/۱۷
خورشیدی

مقدمه مولف [خطیب تبریزی]

الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا اله الا الله شهادة تكون للنجاة وسيلة، ولرفع الدرجات كفيلة، واشهد ان محمداً عبده ورسوله الذي بعثه، وطرق (وحال) الايمان قد عفت آثارها وخبت انوارها ووهنت اركانها وجهل مكانها، فشيد صلوات الله عليه وسلامه عليه، من معالمها ما عفا، وشفي من الغليل في تأييد كلمة التوحيد من كان علي شفا، واوضح سبيل الهداية لمن اراد ان يسلكها، واظهر كنوز السعادة لمن قصد ان يملكها.

ستایش، ویژه‌ی خداست، و ما او را می‌ستائیم و از او یاری می‌جوئیم و از او آمرزش می‌خواهیم و از شرارت نفس خویش و بدی عملکردمان به خدا پناه می‌بریم. هر کسی را خدا به خاطر درست‌اندیشی و درستکاری‌اش راه نماید، هرگز برای او گمراهی نیست و هر کسی را خدا به کیفر بداندیشی و بدکرداری‌اش به بیراهه برد، هیچ هدایت‌گر و راهنمایی برای او نخواهد بود.

و گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز خدای یکتا، که شریک و همتایی برای او نیست، گواهی و شهادتی که وسیله‌ای برای نجاتم از آتش سوزان دوزخ و ضامن و پررفتاری برای علو درجاتم در بهشت باشد و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی بر حق اوست؛ آنکه خدای ﷻ او را در حالی برای رسالت و هدایت مردمان برانگیخت که نشانه‌های راه‌های ایمان از میان رفته و انوار

پرفروغش به خاموشی گرائیده و اساس و شالوده‌اش ویران و منهدم، و آثار و بقایایش در زیر خرافات و اوهام، شرک و چندگانه‌پرستی، کفر و زندقه، اساطیر و بدعت‌ها، بی‌دینی و بی‌بندوباری، عیاشی‌ها و خوشگذرانی‌ها و نفاق و دورنگی پوشیده ومخفی مانده بود.

اما خداوند ﷻ به ذریعه‌ی محمدﷺ روح تازه‌ای در کالبد مسموم و ویروس‌زده‌ی جامعه‌ی بشری وانسانی دمید و با پا به عرصه گذاشتن منجی عالم بشریتﷺ، به تمامی نابسامانی‌های جامعه، سامان داد.

وی نشانه‌های از میان رفته‌ی ایمان را دوباره احیا و بازسازی کرد و آنها را تثبیت و مضبوط نمود. و در راستای شالوده‌گذاری و نهادینه‌نمودن اساس کلمه‌ی توحید، و به خاطر نجات بشریت از چنگال جهالت و گمراهی و شرک و چندگانه‌پرستی، کسانی را که بر لبه‌ی پرتگاه شکافته و فروتپیده‌ی هلاکت قرار داشتند، رهایی بخشید.

و راه‌های هدایت را برای سالکان و شیفتگان آن روشن و هویدا کرد و گنجینه‌های سعادت و خوشبختی را برای کسانی که دلباخته و خواهان و شیفته و تشنهِی آن بودند، ظاهر نمود.

اما بعد؛ بی‌تردید، تمسک جستن به سبک و منش پیامبراکرمﷺ جز با پیروی نمودن آنچه از سینه‌ی مبارک سر چشمه می‌گیرد، امکان پذیر نخواهد بود، و چنگ‌زدن به ریسمان و رشته‌ی ناگسستنی، خدا (قرآن) جز با قول و سخن پیامبر ﷺ تحقق‌پذیر نخواهد بود (چرا که سنت پیامبرﷺ در اصل، شارح قرآن است، اگر ما قرآن را متن بدانیم، شرح آن حدیث خواهد بود و اگر قرآن اصل است، حدیث تفصیل آن است، لذا می‌توان گفت: حدیث و قول پیامبر ﷺ واضح مبهمات قرآنی، تفصیلی برای مجملات آن، تفسیری بر مشکلات آن و آشکار کننده‌ی مخفیات و اسرار و حقائق آن است. سنت به منزله‌ی کلیدی است که برای قرآن و تطبیق احکام اسلامی از آن چاره‌ای نیست و اگر قول و سخن پیامبرﷺ نمی‌بود، هیچ یک از ما قرآن را نمی‌فهمید و نمی‌توان بدون قول رسول خداﷺ، قرآن را فهمید، چرا که سنت است که وضاحت مواد کلی و اساسی وارده در قرآن کریم را به عهده گرفته است و ناگزیر از رجوع به طرف آن و احتجاج به آن هستیم).

و در واقع در میان کتاب‌های بی‌شمار حدیثی «کتاب مصابیح» جامع‌ترین، کاملترین و دقیق‌ترین کتاب در ثبت و ضبط احادیث و سخنان پراکنده و متفرق پیامبرﷺ به شمار می‌آید که امام و پیشوا، احیاگر سنت و قلع و قمع‌کننده‌ی بدعت و خرافات، ابومحمدحسین

بن مسعود فراء بغوی [خدایش به وی علو درجات عنایت کند] آن را به رشته‌ی تحریر درآورده است. و چون ایشان در تدوین و نگارش «مصابیح» به اختصار و اجمال و حذف سند احادیث پرداخته بود، از این رو عرصه را منتقدان به دست گرفتند و شروع به انتقاد وی نمودند که چرا وی احادیث را بدون ذکر سند و آن هم مختصر و مجمل در کتابش نقل نموده است.

اگر چه نقل احادیث (بدون ذکر سند از زبان و قلم) شیخ بغوی، خود اسناد است، چون خود وی نیز از زمره‌ی افراد موثق و مورد اعتماد در روایت حدیث است، ولی باید دانست که هرگز چیز نشانه‌دار و مستدل، با چیز گمنام و بی‌نشانه یکسان نیست، (و برای شیخ بغوی نیز مناسبت بود، تا به بیان سند حدیث بپردازد و دست منتقدان را از خویش، کوتاه نماید. از این جهت قرعه به نام من افتاد و من دست به این کار یازیدم) و با استخاره و خواستن توفیق از پیشگاه باری‌تعالی، شروع به تصحیح و بازنگری مصابیح نمودم و احادیث آن را تخریج نمودم و هرکدام را در جایش قرار دادم و آنچه را که علامه بغوی، بدون ذکر سند در کتابش نقل کرده بود، من آنها را بر اساس روایت و تخریج پیشوایان متقن و طلایه‌داران عرصه‌ِی اعتماد و رسوخ در علم و دانش، مانند: ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، ابوالحسن مسلم بن حجاج قشیری، ابوعبدالله مالک بن انس اصبحی، ابوعبدالله محمدبن ادریس شافعی،

ابوعبدالله احمدبن محمدبن حنبل شیبانی، ابو عیسی محمدبن عیسی ترمذی، ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی، ابوعبدالرحمن احمدبن شعیب نسائی، ابوعبدالله محمد بن یزیدابن ماجه قزوینی، ابومحمدعبدالله بن عبدالرحمن دارمی، ابوالحسن علی بن عمردارقطنی، ابوبکر احمدبن حسین بیهقی، ابوالحسن رزین بن معاویه العبدری و... احادیث مصبابیح را نشانه‌گذاری و تخریج نمودم.

والبته در مصابیح، ذکر غیر این محدثان و دانشمندان بسیار اندک است و سند بیشتر روایات، به این بزرگان مزبور ختم می‌گردد.

و من هر گاه حدیثی را به‌سوی این بزرگان عرصه‌ی حدیثی، نسبت می‌دهم، گویا آن حدیث را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌ام، چرا که در حقیقت، آن بزرگان و پیشگامان پیشتاز عرصه‌ی روایت و درایت، از پیش به تحقیق و بررسی و کندوکاو سند احادیث پرداخته‌اند و ما را از این کار بی‌نیاز نموده‌اند (و با شیوه‌ای زیبا و سبک و روشی شیوا و بیانی گویا به تحقیق و بررسی سند احادیث پرداخته‌اند و قواعد و اصولی را جهت دریافت روایت و درایت صحیح حدیث وضع نموده‌اند).

البته من نیز در تدوین و نگارش «مشکاة» به تک‌روی نپرداخته‌ام و پا را از حد خویش فراتر نگذاشته‌ام، بلکه در ترتیب وتنظیم کتب و

ابواب گوناگون مصابیح، به شیوه و روش شیخ بغوی تأسی و اقتداء ورزیده‌ام و کتب و ابواب آن را بر اساس شیوه شیخ، بیان نموده‌ام.

و غالباً هر باب آن را به سه فصل تقسیم نموده‌ام:

فصل اول: عبارت از احادیثی است که شیخین [بخاری و مسلم] آنها را روایت کرده‌اند. البته در فصل نخست، فقط به ذکر روایات شیخین اکتفا کرده‌ام اگر چه در روایت و تخریج آن حدیث، دیگر محدثان نیز با آن دو مشترک باشند، اما به جهت علو درجه و مرتبه والای آن دو بزرگوار در روایت (و درایت) احادیث، به ذکر آن دو اکتفا شده است.

فصل دوم: عبارت از احادیثی است که آنها را غیر از شیخین، از ائمه و پیشوایان حدیث که در بالا به ذکر آنها پرداخته‌ایم، روایت کنند.

فصل سوم: عبارت از احادیث مناسبی است که مشتمل بر معنی باب می‌باشد و از سلف (صحابه ﷺ) و یا خلف (تابعین) روایت شده‌اند، البته با رعایت شرطی که قبلاً بیان نموده‌ایم، (یعنی نسبت‌دادن حدیث به راوی (صحابه یا تابعی) با بیان تخریج‌کننده‌ی حدیث از میان گروه محدثان، مانند: ترمذی، نسائی و..).

و اگر تو در کتاب مصابیح، در بابی از آن، حدیثی را نیافتی، بدان که به جهت تکرار، آن را در کتاب «مشکاة» ساقط و حذف نموده‌ام و

اگر در جایی از کتاب مصابیح دیدی که اصلاحی صورت گرفته و حدیثی کامل از آن، در کتاب «مشکاة»، مختصر شده و یا بالعکس، حدیثی مختصر از آن در کتاب «مشکاة»، به طور کامل نقل شده است، به خاطر مصلحت و صلاح‌دیدی است که من آن را در نظر داشته‌ام و به همین جهت به اختصار و یا افزودن آن پرداخته‌ام.

و اگر مشاهده کردی که میان من و صاحب مصابیح، در فصل اول و دوم اختلافی رخ داده است، این طور که در فصل نخست، غیر شیخین و در فصل دوم روایات شیخین، ذکر شده‌اند بدان‌که (این اختلاف بر اساس سهو یا احیاناً غفلت از جانب من نبوده است، بلکه پس از اینکه من دو کتاب: «الجمع بین الصحیحین» اثر حمیدی و «جامع الاصول» [اثر امام مجدالدین ابوالسعادت مبارک بن محمد جزری مشهور به ابن اثیر] را مورد تحقیق و بررسی و کندوکاو خویش قرار دادم، آنها را نادیده گرفته و فقط به متن صحیح بخاری و صحیح مسلم اعتماد و اکتفا نمودم و بر اساس آنها، روایات را مرتب و منظم نمودم [و به ترتیب دو کتاب حمیدی و ابن‌اثیر اعتماد نکردم. حال آنکه اعتماد شیخ در نگارش مصابیح، به این دو کتاب بوده است].

و اگر دیدی که میان من و نویسنده مصابیح در (متن) حدیث اختلافی است، (این طور که صاحب مصابیح آن حدیث را با متنی مخالف با متن من روایت کرده است) پس بدان که این اختلاف

ناشی از پراکندگی و کثرت اسانید حدیث است (یعنی این حدیث با سندی، با این الفاظ روایت شده و با سندی دیگر با الفاظ و واژه‌هایی دیگر نقل شده است، و اگر می‌بینی که من متنی را غیر از متن شیخ برگزیده‌ام) شاید بدان جهت باشد که من بر روایتی که شیخ بغوی آن را انتخاب کرده و روایت نموده است، اطلاع و آگاهی نیافته‌ام.

و در کتاب «مشکاة» خیلی کم و به ندرت می‌یابی که من بگویم: «من این روایت مصابیح را، در کتب اصول(کتبی که در نگارش و تدوین مصابیح، مرجع و منبع شیخ بغوی بوده‌اند) نیافته‌ام و یا خلاف آن را یافته‌ام (و خیلی کم اتفاق می‌افتد که تضاد و دوگانگی را میان مصابیح و کتب اصول بیابی) و احیاناً اگر در جایی مشاهده نمودی که من می‌گویم:«من این روایت مصابیح را در کتب اصول نیافته‌ام و یا خلاف آن را یافته‌ام، در این صورت شاید به خاطر کمی درایت، سهو و غفلت و خطا و اشتباه از جانب من باشد. پس برای تو نیز مناسب و زیبنده است که این کوتاهی و قصور را به من نسبت دهی نه به جانب شیخ بغوی، چرا که دامان شیخ از آلوده‌شدن به چنین چیزهایی پاک و منزه است [خدایش در هردو سرا مقام و جایگاهش را والا و بالا گرداند].

و خداوند ﷻ نیز، در زیر سایه‌ی رحم و کرم خویش قرار دهد، آنکه را که اگر چنین کوتاهی از ما مشاهده نمود، ما را از آن مطلع

و آگاه سازد و راه درست را به ما نشان دهد. و در حقیقت من نیز به اندازه‌ی توان و قدرت خویش، از هیچ تلاش و کوششی در راستای تحقیق و بررسی و کندوکاو و طرق احادیث و اختلاف الفاظ آنها، دریغ نورزیده‌ام (و بر اساس تحقیق و بررسی‌ام) اختلاف در الفاظ و احیاناً اختلاف در طرق حدیث را آنچنان که در کتب اصول یافته‌ام نقل کرده‌ام (و در این زمینه، به تقلید از شیخ بغوی نپرداخته‌ام و اختلاف حدیث را بدون هیچ‌گونه تغییر و یا تحریف و تبدیلی، آنچنان که در کتب اصول یافته‌ام، نقل نموده‌ام).

و آنچه را شیخ بغوی در کتاب مصابیح، (به صورت کنایه و یا به صراحت) از غرابت و یا ضعف و یا شاذ و منکر و... ذکر کرده است، غالباً من نیز (در کتاب «مشکاة») وجه غرابت و یا ضعف آن را بیان داشته‌ام و آنچه را که شیخ بدان اشاره نکرده، من نیز در این زمینه از وی پیروی نموده‌ام و به ذکر غرابت و یا ضعف آن حدیث نپرداخته‌ام. مگر اینکه به خاطر رعایت مصلحت و یا به جهت غرض و هدفی دیگر در مواضعی، به بیان غرابت، ضعف و یا نکارت و شاذبودن احادیث پرداخته‌ام.

و ممکن است در مواضعی از «مشکاة»، مبهماتی را مشاهده کنی(که به ذکر تخریج‌کننده‌ی حدیث پرداخته نشده باشد) و این نیز بدان جهت است که من بر نام تخریج کننده‌ی آن حدیث، اطلاعی حاصل نکرده‌ام و بدین جهت، پس از ذکر حدیث، جای خالی را باقی

گذاشته‌ام تا اگر تو بر نام تخریج‌کننده، اطلاع یافتی، آن را در جای خالی قید کنی و به ذکر آن بپردازی. [خداوند پاداش و ثوابت را نیک گرداند].

و این کتاب را «مشکاة المصابیح» نام نهادم و از خداوند ﷻ توفیق و کمک در راستای اجرای اوامر و فرامین و تعالیم و آموزش‌هایش، هدایت و ارشاد به راه راست و درست، و حفاظت و صیانت از خطا و اشتباه را می‌طلبم و از او می‌خواهم تا به سبب نگارش و تدوین این کتاب، به من هم در زندگی این دنیا و هم در زندگانی پس از مرگ، فایده رساند و آن را برای عامه‌ی مسلمانان، چه مرد و چه زن، نیز سودمند و ارزنده گرداند و براستی خدا برای من بس است و او بهترین حامی و سرپرست است.

ولا حول ولاقوة الا بالله العزیر الحکیم

۱- عن عمر بن الخطاب ؓ قال: قال رسول الله ﷺ: «إنما الأعمال بالنيات، وإنما لامرئ ما نوى؛ فمن كانت هجرته إلى الله ورسوله، فهجرته إلى الله ورسوله، ومن كانت هجرته إلى دنيا يصيبها، أو امرأة يتزوجها، فهجرته إلى ما هاجر إليه». متفق عليه[1].

---

[1]- بخاری ۱۳۵/۱ / ح ٥٤، مسلم ۱٥۱٥/۳ / ح ۱۹۰۷، ابوداود ٦٥۱/۲ / ح ۲۲۰۱، نسائی ۸٥/۱/ ح ۷٥، ترمذی ۱٥٤/٤/ ح۱٦٤۷، ابن‌ماجه ۱٤۱۳/۲ / ح ٤۲۲۷، مسند احمد ۲٥/۱.

۱- عمربن خطاب ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «براستی پاداش اعمال و کردار به نیت بستگی دارد و هرکس نتیجه‌ی نیت خود را دریافت می‌کند، کسی‌که هجرت او به خاطر خدا و رسول خدا است، پاداش هجرت به خاطر خدا و رسول را دریافت می‌کند و کسی‌که هجرتش به خاطر دنیا باشد به آن می‌رسد و آنکه برای ازدواج با زنی هجرت کند، پس هجرت او به‌سوی چیزی است که برای آن هجرت کرده است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: این حدیث یکی از اصول بزرگ و محوری سنت، بلکه یکی از اصول اسلام است حتی بعضی از سلف صالح گفته‌اند: ربع اسلام و برخی دیگر گفته‌اند: ثلث اسلام است. امام شافعی گفته است، این حدیث یکی از ابواب هفتادگانه‌ی علم است.٠

اخلاص،کاری از کارهای قلب، بلکه در مقدمه اعمال قلبی قرار دارد، زیرا پذیرش اعمال، منوط به وجود آن است.

منظور از اخلاص، جویاشدن رضایت خدا در عمل و تصفیه‌ی آن از شایبه‌های شخصی یا دنیوی است. یعنی انسان جز به خاطر جلب رضایت خدا و منزل اخروی کاری را انجام ندهد و اگر کاری را انجام می‌دهد آن را از شایبه‌ها و امیال و آرزوهای زودگذر نفسی اعم از ظاهر و باطن و موانع راه؛ اعم از سرمایه، شهوت، مقام، مال،

شهرت، کسب منزلت در دل دیگران، مدح و ثنا، گریز از ملامت، کسب رضایت عامه‌ی مردم، تعارف با بزرگان، شفایافتن از عقده و کینه‌های پوشیده، استجابه‌ی حسادت‌ها و امراض پنهانی درونی یا کبر و نخوت ناشی از ذلت و علل و خواسته‌های دیگر، پیراسته گرداند چرا که اخلاص جز با دو عنصر تحقق نمی‌یابد:

۱ـ حضور نیت، چرا که پایه و اساس کار نیت است و کار بدون نیت، صرف نظر از حسن و قبح آن، انسان را در زمره‌ی مخلصان قرار نمی‌دهد.

۲ـ زدودن شایبه‌های شخصی یا دنیوی و انحصار مخلصانه‌ی آن برای خدا.

آری تأکید اسلام بر کسب اخلاص و پاکیزه‌کردن نیت و تصحیح موضع نسبت به خدای خویش، نوعی بیهوده‌کاری و محدودیت قائل شدن نیست، بلکه زندگی بدون اخلاص، استقامت و ترقی را بدست نمی‌آورد. و اکثر مصیبت‌ها و بحران‌های کمرشکن که امت‌ها و گروه‌ها را در تنگنا قرار داده است، ناشی از کسانی است که باور و امید به خدا و سرای اخروی ندارند.

اسلام قبول ندارد که مسلمان دورو و چند چهره باشد، جهتی را به خدا و جهت دیگر را به شرکاء اختصاص دهد و قبول ندارد که زندگی را به دو قسمت تقسیم کند، قسمتی را برای خدا و قسمتی را برای طاغوت. اسلام دوگانگی کشنده و دورویی منفور را که در

زندگی مسلمانان، امروز مشاهده می‌شود قبول ندارد، چنان‌که می‌بینیم کسی در مسجد و ماه رمضان، مسلمان، سپس در معاملات و زندگی روزمره، انسان دیگری است. تنها اخلاص است که زندگی مسلمان را وحدت می‌بخشد وتمام زندگی و حرکات انسان اعم از نماز و عبادات و مرگ و حیات را متوجه‌ی پروردگار جهانیان می‌سازد.

پس نیت، روح عمل و ریشه و پایه‌ی آن است و عمل تابع آن است و با صحت آن صحیح و با فساد آن فاسد می‌شود. پیامبر خدا ﷺ دو جمله جامع و مانع را ایراد کرده است که در تحت آن دو جمله، خزانه‌ی علم و دانش نهفته است. «إنما الأعمال بالنيات وإنما لكل إمري ما نوي» در جمله‌ی نخست بیان کرده است که حرکت بدون نیت، عمل محسوب نمی‌شود، پس عمل بدون نیت وجود ندارد و در جمله‌ی دوم، بیان کرده است: هرکس پاداش مناسب با نیت خود را می‌برد و این حقیقت شامل عبادات، معاملات، پیمان، سوگند، نذر و سایر افعال می‌شود.

و در واقع اگر اخلاص در اعمال و کردار انسان باشد، عمل فوق العاده پرارزش، و الا فاقد هرگونه ارزش و اعتبار خواهد بود، چرا که اصل برنامه‌ی اسلام این است که هر عملی را با رنگ نیت و اخلاص

و انگیزه آن می‌پذیرد و حدیث معروف پیامبر ﷺ «إنما الأعمال بالنيات» بیان‌گر همین حقیقت است.

نویسنده‌ی کتاب نیز به خاطر همین اهمیت، کتاب خود را با حدیث فوق شروع نمود. خداوند ﷻ به این حقیر و تمام خوانندگان کتاب نیز، اخلاص و تصحیح نیت عنایت فرماید.

(۱)

كتاب الايمان

فصل اول

٢- [ا] عن عمر بن الخطاب ﷺ قال: «بينما نحن عند رسول الله ﷺ ذات يوم، إذ طلع علينا رجل شديد بياض الثياب، شديد سواد الشعر، لا يرى عليه أثر السفر، ولا يعرفه منا أحد، حتى جلس إلى النبي ﷺ، فأسند ركبتيه إلى ركبتيه، ووضع كفيه على فخذيه، وقال: يا محمد! أخبرني عن الإسلام. قال: "الإسلام: أن تشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، وتقيم الصلاة، وتؤتي الزكاة، وتصوم رمضان، وتحج البيت إن استطعت إليه سبيلا". قال: صدقت. فعجبنا له يسأله ويصدقه!. قال: فأخبرني عن الإيمان. قال:" أن تؤمن بالله، وملائكته، وكتبه، ورسله، واليوم الآخر، وتؤمن بالقدر خيره وشره". قال صدقت. قال: فأخبرني عن الإحسان. قال: "أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك". قال: فأخبرني عن الساعة. قال: "ما المسؤول عنها بأعلم من السائل". قال: فأخبرني عن أماراتها. قال: "أن تلد الأمة ربتها، وأن ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في البنيان". قال: ثم انطلق، فلبثت ملياً، ثم قال لي: "يا عمر! أتدري من السائل؟" قلت: الله ورسوله أعلم. قال: فإنه جبريل أتاكم يعلمكم دينكم» رواه مسلم[1].

٢- (ا) حضرت عمر ﷺ گوید: «ما روزی در محضر پیامبرخدا ﷺ نشسته بودیم که ناگهان مردی با لباس‌های بسیار سفید و موهای بسیار سیاه، به میان ما آمد که هیچ نشانه‌ای از مسافر بودنش به چشم نمی‌خورد و هیچ یک از ما او را نمی‌شناخت. تا اینکه آمد و پیش روی پیامبر ﷺ نشست و دو زانویش را به دو زانوی پیامبر ﷺ چسباند و دست‌هایش را روی ران‌های خویش نهاد. آن‌گاه گفت: ای

---

[1]- مسلم ١/٣٦ /ح١، ابوداود ٥/٦٩/ ح٤٦٩٥، ابن ماجه ١/٢٤/ح٦٣، مسند احمد ١/٥١.

محمدﷺ از اسلام برایم بگو. پیامبرﷺ فرمود: «اسلام آن که شهادت دهی جز خدا هیچ معبودی وجود ندارد و محمد ﷺ پیامبرخداست.نماز فرض را به نحو احسن بجا آوری، زکات واجب را بپردازی، ماه رمضان روزه باشی و در صورت توانایی، حج خانه‌ی خدا بکنی».

[آن مرد ناشناس] گفت: درست گفتی: ما از او در شگفت ماندیم که از پیامبرﷺ سؤال می‌کرد و پاسخش را تصدیق می‌نمود. آن‌گاه گفت: از ایمان برایم بگو. پیامبرﷺ فرمود: «ایمان این است که به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران الهی، ایمان داشته باشی و روز آخرت و تقدیرهای خیر و شر را باور کنی».

[آن مرد ناشناس] گفت: درست گفتی: حالا از احسان برایم بگو. پیامبر ﷺ فرمود: «احسان این است که طوری خدا را عبادت و پرستش کنی که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، بدانی که او حتماً تو را می‌بیند».

گفت: از روز قیامت برایم بگو(چه وقتی است)؟ پیامبرﷺ فرمود: «من در این مورد از تو عالم‌تر و داناتر نیستم.» آن مرد گفت: پس از نشانه‌های قیامت برایم بگو، پیامبرﷺ فرمود: «وقتی که کنیز، سید و آقایش را بزاید(یعنی وقتی که مادر به صورت کنیز اولادش درآید و اولاد نسبت به مادرشان بی‌ادب و گستاخ شوند و مانند کنیز با او

رفتار نمایند) و پابرهنگان بی‌جامه و بینوا و چوپان را خواهی دید که ساختمان‌های بلند می‌سازند(و با پول و ثروت و مال و منالی که بدست می‌آورند بر دیگران فخر می‌فروشند)».

حضرت عمر ﷺ گوید: پس از این سؤال و جواب، آن مرد از حضور پیامبرﷺ خارج شد و رفت.

من مدت اندکی در نزد پیامبرﷺ درنگ کردم. پیامبرﷺ پرسید:«ای عمر! می‌دانی آن سؤال‌کننده چه کسی بود»؟ گفتم: خدا و رسول او داناترند. پیامبر ﷺ فرمود: «آن مرد جبرئیل بود، آمده بود تا دین‌تان را به شما بیاموزد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

٣ - [٢] ورواه أبو هريرة مع اختلاف، وفيه: «وإذا رأيت الحفاة العراة الصم البكم، ملوك الأرض.في خمس لا يعلمهن إلا الله. ثم قرأ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ﴾ [لقمان: ٣٤] الآية» متفق عليه[1].

٣- (٢) همین روایت را حضرت ابوهریره ﷺ با اندکی اختلاف چنین روایت کرده است «نشانه‌های قیامت آن است که افراد پابرهنه و بی‌جامه، بینوا و جاهل و نادان و تازه به دوران رسیده را ببینی که (با پول و ثروتی که به دست می‌آورند بر دیگران فخر می‌فروشند

---

[1]- بخاری ١١٤/١ / ح٥٠، مسلم ٣٩/١ / ح ٩.

و به حق آنان تجاوز می‌نمایند) و (ظالمانه) بر مردم حکومت می‌کنند».

پنج چیز است که جز خدا کسی به آنها علم و آگاهی ندارد. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤﴾

[لقمان: ٣٤].

«آگاهی از فرارسیدن قیامت ویژه‌ی خداست، و او است که باران را می‌باراند و مطلع است از آن‌چه در رحم‌های مادران است و هیچ‌کس نمی‌داند فردا چه چیز فرا چنگ می‌آورد و هیچ‌کس نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و با خبر(از موارد مذکور) است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: «ایمان و اسلام»: ایمان در لغت به معنای تصدیق‌کردن است. و در شریعت مقدس اسلام به نوعی خاص از تصدیق گفته می‌شود که شامل تصدیق یکتایی و یگانگی خداوند، ملائکه، کتابهای آسمانی، پیامبران الهی، روز آخرت و تقدیر خیر و شر می‌باشد.

ولی اسلام دارای دو معنی است:

اول: اقرار به زبان، خواه اینکه موافق قلب باشد یا خیر(یعنی فقط روی‌آوردن به عمل ظاهر).

دوم: تصدیق با زبان و قلب همراه باانجام فرامین و تسلیم محض در همه‌ی موارد.

«ایمان» به تقدیر: **قضا**، به معنی علم خداوند به وقوع شیء از ازل و «**قدر**» به معنی ایجاد آن شئ مطابق با آنچه از ازل خداوند به آن علم داشته است می‌باشد.

و برای مسلمان لازم و ضروری است که ایمان داشته باشد به اینکه خداوند متعال تمام آنچه را که انسان‌ها انجام می‌دهند و تمام آنچه را که وابسته به مخلوقات است می‌داند و ایجاد تمام این امور مطابق با علم ازلی خداوند است. و ایمان داشته باشد که علم خداوند محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد. و قبل از اینکه انسان به وجود بیاید، خداوند می‌داند که این انسان خوب است یا بد، و می‌داند که این انسان است که به میل و اختیار خود راه سعادت را انتخاب می‌نماید یا راه بدبختی را. و خداوند ﷻ می‌داند که فلان شخص به اراده و اختیار خود، فلان عمل را در فلان زمان و فلان مکان انجام می‌دهد، ولی علم خدا شخص را مجبور به انجام آن عمل نمی‌نماید چرا که علم خداوند نوری است کاشف، نه قوه‌ای مجبورکننده و اجبارآور، و به هیچ‌وجه این علم ازلی و سابق خداوند بدانچه انسان‌ها در آینده انجام می‌دهند،

جبری ایجاد نمی‌کند. و این انسان‌ها هستند که خودشان با اراده و اختیار و کسب و تلاش خویش به چیزی روی می‌آورند که اهداف ارادی آنان است و خداوند نیز مرادشان را (هرچه می‌باشد خوب یا بد) به اتمام می‌رساند و تحقق می‌بخشد.

پس در مسئله‌ی قضا و قدر هیچ‌گونه رابطه‌ای بین قضا و قدر با جبر و اینکه خداوند انسان را بر انجام یا عدم انجام فعلی معین، مجبور کند وجود ندارد.

«ان تلدالامة ربتها»: «یعنی زن، آقا و سردار خویش را بزاید» به این معنا که دختری که از زنی متولد می‌شود، پس از رشد و بلوغ بر مادر خود حکفرمایی می‌کند.

احترام به والدین از سوی فرزندان از بین می‌رود و نه تنها فرزندان از مادران خویش اطاعت و فرمانبرداری نمی‌نمایند بلکه در مقام امر و نهی‌کردن به آنها قرار می‌گیرند، چنان‌که امروز شاهد این سخن پیامبرﷺ در سطح جامعه‌ی انسانی و اسلامی هستیم.

«وان تري الحفاه العراة...»: این بخش از حدیث اشاره به این مطلب دارد که هنگام نزدیک‌شدن قیامت و در آستانه‌ی وقوع آن، چنان حرص و طمعی در جان پابرهنگان بی‌جامه و افراد نادان و جاهل و چوپان و بی‌سواد، ریشه می‌دواند که علیرغم فقر و بینوایی خویش، از هر راه غیر انسانی و نامشروع برای شرکت در رقابت‌های

دنیوی و ساختن آسمان‌خراشها بهره می‌گیرند و آن را مایه‌ی افتخار و مباهات خویش قرار می‌دهند و امور حکومتی و منصب‌ها و مقام‌ها نیز به دست همین نااهلان و افراد پست و اوباش می‌افتد.

و در این حال ساعت نابودی و خرابی دنیا و پایان یکباره‌ی آن فرا می‌رسد. چنان‌چه پیامبر ﷺ می‌فرماید

«اذا وسد الامر الي غير اهله فانتظر الساعة».

«هر گاه کار به غیر اهل آن سپرده شود در انتظار تباهی آن باشید».

«في خمس لا يعلمهن الا الله»: آری! آگاهی از فرا رسیدن قیامت و نزول باران و چگونگی جنین در رحم مادر، و اموری را که ایشان در آینده انجام می‌دهد و محل مرگ او، در اختیار و علم خداوند ﷻ است و دیگران را به آن راهی نیست.

از این آیه به خوبی بر می‌آید که منظور از عدم آگاهی مردم از این امور پنج‌گانه، آگاهی به تمام خصوصیات و جزئیات آنها است. فی‌المثل اگر روزی وسائلی در اختیار بشر قرار گیرد و از پسر یا دختر بودن جنین به طور قطع آگاه شوند، باز این امر مسئله‌ای در صحت و درستی این آیه ایجاد نمی‌کند، چرا که آگاهی از جنین، به آن است که تمام خصوصیات جسمانی، زشتی و زیبایی، سلامت و بیماری، استعدادهای درونی، ذوق علمی و فلسفی و ادبی و

سایر صفات و کیفیات روحی را بدانیم و این امر برای غیر خدا امکان‌پذیر نیست.

همچنین این که باران در چه موقع نازل می‌شود؟ و کدام منطقه را زیر پوشش قرار می‌دهد؟ و دقیقاً چه مقدار در دریا و چه مقدار در صحرا و دره و کوه و بیابان می‌بارد؟ جز خدا کسی نمی‌داند و در مورد حوادث و وقایع آینده و فردا و فرداها و خصوصیات و جزئیات آنها نیز همین‌گونه است.

٤ - [٣] وعن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: «بني الإسلام على خمس: شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله، وإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، والحج، وصوم رمضان». متفق عليه[1].

٤- (٣) ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اسلام بر پنج پایه، استوار و شالوده‌گذاری شده است:

۱- گواهی راستین بر این که خدایی نیست جز خدای یگانه و گواهی به این حقیقت که محمد ﷺ پیامبر و فرستاده‌ی خداست.

۲- بر پاداشتن نماز.

۳- پرداختن زکات و حقوق مالی واجب.

[1]- بخاری ٤٩/١ / ح ٨، مسلم ٤٥/١ / ح ٢١ -١٦، نسائی ١٠٧/٨ / ح ٥٠٠١، ترمذی ٨/٥ / ح ٢٦٠٩، مسند احمد ٢٦/٢

٤- انجام حج (در صورت توانایی مالی و جسمی).

۵- روزه‌داری ماه مبارک رمضان».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: پنج چیزی که در این حدیث ذکر شده‌اند ستون‌های ساختمان دین هستند و تتمه‌ها و مکملات دین، مثل سایر واجبات و مستحبات به عنوان آرایه و زینت ساختمان دین به شمار می‌آیند.

پیامبر ﷺ اصول و قواعد اسلام را بر پایه‌های ساختمان تشبیه کرده است و ساختار معنوی را به ساختار حسی تشبیه نموده است، همچنان‌که برای نگهداشتن و ساختن ساختمان، به عناصر و مواد اولیه نیازمندیم، اسلام نیز دارای موادی مانند تصدیق و عمل و خضوع است و این امور به نوبه‌ی خود اصل و اساس چیزهای دیگرند، مانند: خوش رفتاری با مردم که از ثمرات نماز است.

و در حقیقت در این حدیث وجه تشابه این است که در یک ساختمان حسی اگر چند پایه آن منهدم گردد ساختمان دیگر کامل نخواهد بود و ساختمان معنوی هم بر همین منوال می‌باشد. از این رو پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

«الصلوة عمادالدین فمن ترکها فقدهدم الدین» [بیهقی].

«نماز ستون دین است و اگر کسی آن را کنار نهد، دین خود را ویران ساخته است».

این قیاس در مورد سایر ارکان دین نیز صادق است.

پس هرکس این پنج رکن را عملی سازد، مسلمان کامل است، همان‌طور که خانه با پایه‌هایش شکل می‌گیرد و کامل می‌گردد، اسلام نیز با ارکان خویش به کمال می‌رسد.

۵ - [٤] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «الإيمان بضع وسبعون شعبة، فأفضلها: قول لا إله إلا الله، وأدناها: إماطة الأذى عن الطريق، والحياء شعبة من الإيمان» متفق عليه[1].

۵- (٤) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «ایمان هفتادو چند شعبه دارد که بالاترین و والاترین آنها، گفتن «لااله الا الله» و پائین‌ترینشان، زدودن اذیت از رهگذر مردم است و حیا و آزرم، یکی از شعبه‌های ایمان است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: واژه «بضع» عددهای بین ۳ تا ۹ می‌باشد «بضع وسبعون» یعنی بین ۷۳ تا ۷۹.

در این حدیث «بضع وسبعون» و در حدیثی دیگر «اربع وسبعون» و در برخی روایات «سبعون» ذکر شده است و در حقیقت در میان این

---

[1]- مسلم ٦٣/١ / ح ٥٨، بخاری ٥١/١ / ح ٩، ابوداود ٥٥/٥ / ح ٤٦٧٦، نسایی ١١٠/٨ / ح ٥٠٠٥، ترمذی ١٢/٥ / ح ٢٦١٤، ابن ماجه ٢٢/١ / ح ٥٧، مسند احمد ٣٧٩/٢.

روایات منافات و تناقضی وجود ندارد، چرا که منظور از همه این روایات، بیان کثرت است، نه بیان عدد مخصوص.

در محاوره و عرف عرب، معمول و متداول است که عدد «سبعون» (هفتاد) را بیشتر برای کثرت و فراوانی چیزی استعمال می‌کنند، نه برای تعیین عدد خاصی. در قرآن هم عدد هفتاد، به همین معنی، یعنی بیان کثرت استعمال شده است. خداوند در سوره‌ی توبه می‌فرماید:

﴿إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ﴾ [التوبة: ۸۰]. «حتی اگر هفتاد با (و دفعات بسیار) برای آنان طلب آمرزش کنی، هرگز خداوند آنان را نمی‌آمرزد».

و بدون شک عدد هفتاد، در این آیه، برای تکثیر است، نه برای تعداد. به عبارت دیگر مفهوم آیه، این است که هر قدر برای منافقان، استغفار کنی، خداوند آنان را نمی‌بخشد درست مانند این که کسی به دیگری می‌گوید اگر صد بار هم اصرار کنی قبول نخواهم کرد مفهوم این سخن، آن نیست که اگر یکصد و یک بار اصرار کنی می‌پذیرم، بلکه منظور این است که مطلقاً نخواهم پذیرفت.

و لذا این حدیث، این مطلب را می‌رساند که برای ایمان اعم از حقوق الله و حقوق بندگان، شعبه‌ها و مراتب مختلفی وجود دارد که تعداد آنها به هزاران خواهد رسید.

«و الحياء شعبة من الايمـان»: پیامبرﷺ در پایان حدیث، به خاطر بیان اهمیت و عظمت «شرم و حیا» جداگانه به بیان آن می‌پردازد، چرا که اگر در وجود کسی حیا و شرم از خداوند بود هرگز اوامر و نواحی خدا را هتک نخواهد کرد و هیچ‌گاه به کارهای زشت و پلشت و قبیح ومنکر نزدیک نخواهد شد ولی اگر کسی بی‌حیا شد دست به هر جنایت و معصیت و گناهی خواهد زد.

در حقیقت کسی‌که انجام کار زشتی در ذهنش خطور می‌کند و حیا او را از آن کار باز می‌دارد یاکسی او را دشنام می‌دهد اما شرم او را از مقابله به مثل منع می‌کند، یا به خاطر حیا از نگاه‌کردن به نامحرم، از گفتن سخنان یاوه و بیهوده و... خودداری می‌کند در حقیقت به صفتی نیک و پسندیده متصف شده است چرا که بالاترین درجه‌ی ایمان آن است که انسان، خداوند را حاضر و ناظر برخود و اعمال و گفتار و پندار خویش پندارد و از او شرم کند.

پیامبرﷺ می‌فرماید: «از خداوند چنان‌که شایسته است شرم کنید. گفتند: ما از خدا شرم می‌کنیم. پیامبرﷺ فرمود: حیا، این نیست، بلکه هرکه از خدا چنان‌که شایسته است شرم کند، باید سر و اعضای خود را از گناه نگه دارد، شکم و متعلقات آن را از ناروا حفظ کند و مرگ و بلا را به خاطر داشته باشد و هرکه نعیم آن جهان را خواهد، زینت این جهان را ترک کند و هرکه چنین کند، از خدا چنان‌که باید شرم کرده است».

البته نباید حیا را با ناتوانی، زبونی، جبن و حقارت قاطی کرد و تقاعد از مواجهه با گهنکاران و بزهکاران، و عدم نهی آنها از انجام گناه، عدم مطالبه حق خویش و امر به معروف و نهی از منکر نکردن، را به حیا و شرم ربط داد، چرا که این اوصاف از حیا نیست» بلکه در اثر ناتوانی، زبونی، بزدلی، و حقارت است و نمی‌توان نام حیا را برآن اطلاق کرد.

پیامبر اکرمﷺ، صحابه بزرگوار ﷿ و بزرگان و طلایه‌داران عرصه‌ی دینداری و دین‌مداری، باحیاترین افراد بودند، اما هیچگاه از امر به معروف و نهی از منکر خودداری نمی‌کردند، و در اظهار رأی درست هرگز احساس ناتوانی نمی‌نمودند. و در مقابل منکرات و نابسامانی‌های جامعه، پیوسته سرهایشان بلند بود و اعتراض می‌نمودند و فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمی‌کردند و با این وجود با حیاترین مردمان بودند.

٦- [٥] وعن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول اللهﷺ: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده، والمهاجر من هجر ما نهى الله عنه". هذا لفظ البخاري. ولمسلم قال: إن رجلاً سأل النبيﷺ: أي المسلمين خير؟ قال: من سلم المسلمون من لسانه ويده»[1].

٦- (٥) عبدالله بن عمر ﭭ گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

---

[1]- بخاری ۵۳/۱/ ح/۱۰، مسلم ٦٥/۱ / ح ٦٥-٤۱، ابوداود ۹/۳/ ح ۲٤۸۱، نسائی ۱۰۵/۸/ ح ٤۹۹٦، مسند احمد ۱۸۷/۲.

«مسلمان(راستین و حقیقی) کسی است که مسلمانان از دست و زبانش ایمن باشند، و مهاجر(راستین و حقیقی) کسی است که از آنچه خداوند نهی نموده دوری کند».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است و در روایت مسلم چنین آمده:] مردی گفت: ای رسول‌خداﷺ! کدامیک از اخلاق و خصلت‌های شخص مسلمان، بهتر و برتر است؟ پیامبر ﷺ فرمود: کسی‌که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند.

شرح: ذکر دست و زبان در میان سایر اعضا به خاطر این است که اذیت و آزار، اغلب به وسیله‌ی آنها انجام می‌شود، هرچند با اندام‌های دیگر نیز حرام است.

بنابراین مسلمان، ناسزاگو، فحاش، غیبت‌کننده، سخن‌چین، دروغگو، فریبکار، دورو، عیبجو، جاسوس، موذی، مضر، مخرب، هتاک، گمراه‌کننده، فتنه‌گر، خائن، مفتری، ستمکار و... نیست، بلکه دست او خیر است و جز خیر انجام نمی‌دهد.

و مهاجر حقیقی طبق این حدیث کسی است که به هجرت ظاهری اکتفا نمی‌کند، بلکه از هر چیزی که خداوند نهی فرموده، دوری می‌گزیند، از قتل، دزدی، زنا، فسق، فجور، شرب خمر، بخل، اسراف، نفاق، حسادت و... دوری می‌کند و در بین خود و گناهان،

دیوار بلندی کشیده و همه اعمال و کردارش در دائره‌ی خیر و وظیفه است.

۷ - [٦] وعن أنس ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: «لايؤمن أحدكم حتى أكون أحب إليه من والده وولده والناس أجمعين» متفق عليه[1].

۷- (٦) انس ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «ایمان هیچ یک از شما کامل نمی‌شود مگر اینکه من به نزد او از پدر و مادر و فرزندانش و همه مردمان محبوب‌تر باشم».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۸ - [۷] وعن أنس ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: «ثلاث من كن فيه وجد بهن حلاوة الإيمان: من كان الله ورسوله أحب إليه مما سواهما، ومن أحب عبداً لا يحبه إلا لله،و من يكره أن يعود في الكفر بعد أن أنقذه الله منه كما يكره أن يلقى في النار» متفق عليه[2].

۸- (۷) انس ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «سه خصلت چنان‌اند که در وجود هرکس که باشد، لذت و حلاوت ایمان را درک خواهد کرد.

نخست آن‌که: خدا و پیامبرش را از هرکس و هرچیز دیگری بیشتر دوست داشته باشد (و دلباخته و شیفته‌ی واقعی و راستین خدا و

---

[1]- بخاری ۵۸/۱ / ح ١٤، مسلم ٦٧/١ /ح ٦٩ - ٤٤، نسائی ۱۱٤/۸ / ح ۵۰۱۳.
[2]- بخاری ٦۰/۱/ح ١٦، مسلم ٦٦/١ /ح ٦٧ - ٤٣، نسائی ٩٦/٨ / ح ٤٩٨٨، ترمذی ١٦/٥/ح ٢٦٤٤، ابن‌ماجه ١٣٣٨/٢ /ح ٤٠٣٣، مسند احمد ١٧٢/٣.

پیامبر باشد و دلباختگی به زرق و برق زندگی مادی و پیوندهای دوستی و محبت با اقوام و خویشاوندان، و محبت و عشق زن و فرزند، و مال و مقام و خانه و خانواده، هیچ‌گاه مانع وی از اجرای حکم خدا و گرایش به سنت‌های پیامبرﷺ نمی‌شود).

دوم آن‌که: محبت و دوستی و اخوت و برادری او نسبت به اشخاص، تنها به خاطر خدا باشد(و از هرگونه شایبه‌های شخصی و دنیوی پیراسته باشد).

و سوم آن است که از کفر و بی‌دینی و شرک و چند گانه‌پرستی، به همان اندازه بیزار باشد و دوری نماید که از داخل‌شدن به آتش سوزان پرهیز می‌کند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: پیامبرﷺ و پیشوای ملت و دعوت ما، در این حدیث راه و روشی را که انسان مؤمن به وسیله‌ی آن لذت ایمان را در می‌یابد، به ما معرفی کرده است.

پس برنامه‌ای که انسان حلاوت ایمان را به وسیله‌ی آن در می‌یابد، بنابر حدیث مذکور، در سه مرحله متحقق خواهد شد.

مرحله نخست: محبت خالصانه نسبت به خدا و رسول اوست. در این مرحله، اولین چیزی که باید بدانیم آن‌است که چرا باید نسبت به خدا و رسول او محبت خالصانه داشته باشیم؟

در پاسخ باید گفت: زیرا خداوند ﷻ، از چندین جهت شایسته‌ی چنین محبت خالصانه است. او یگانه آفریدگار هستی و منشأ حیات و انسان است، تمام نعمت‌های نهان و آشکار بی‌پایانش را به انسان بخشیده، این هستی پهناور و عظیم را به خاطر مصلحت او آفریده و آن را برایش مسخر نموده است، همچنین قواعد و مقررات استوار و برنامه‌های اساسی را برای انسان فرستاده است، تنها اوست که نیاز نیازمندان را برآورده و ضرر و زیان را از بندگان دور می‌سازد و بندگان به او نیازمند بوده و در هر حالی بر او اعتماد و توکل دارند.

او خالق، مالک، رازق، آفریدگار، معبود، قادر، جبار و... است، پس به این جهت باید نسبت به خدا، خالصانه محبت و عشق داشت.

بعد از محبت و دوستی خداوند، ضروری است، انسان مؤمن، محبت ودوستی خود را نسبت به پیامبر اسلامﷺ، خالصانه گرداند که این شخصیت وارسته نیز از چندین جهت شایان چنین محبتی است.

پیامبر اکرم ﷺ شایان چنین محبتی است، چراکه او کاملترین اشخاص از لغزش و اشتباه است و از گناه و معصیت معصوم می‌باشد.

او شایان چنین محبتی است زیرا اطاعت از او اطاعت از خداوند بوده و سنت او بعد از کلام خداوندی، دومین مرجع و منهج انسان

مسلمان است. و همچنین آن شخصیت مبارک ﷺ برای کسانی که خواهان مراتب عالیه‌ی انسانی و خواستار رسیدن به مجد و بزرگواری هستند الگو و راهنما است.

پیامبر اسلام ﷺ، لائق چنین محبتی است، زیرا امانتی را که خداوند به او سپرده بود به بهترین و نیکوترین شیوه، ادا نمود و رسالت خویش را بدون هیچ کم و کاستی ادا و امت اسلامی را در نهایت دلسوزی و شفقت، نصیحت و پند داده است.

براستی وجود مبارکش همچون نورافکنی پرنور، تمام جهان را منور ساخته و برای بشریت مایه هدایت و رحمت شد.

آری! چنین پیامبری ﷺ شایسته است که انسان مسلمان او را از خود، فرزند، پدر، مادر، زن، خانه، خانواده بیشتر دوست داشته باشد و محبتش را به خدا و رسول، با عمل به اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های تابناک نبوی و احکام و دستورات اسلامی به منصه ظهور رساند.

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیامبر، پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشاید».

مرحله‌ی دوم از عناصری که سبب حلاوت و شیرینی ایمان می‌شود، اخوت و برادری صادقانه نسبت به تمام مؤمنان است.

و اخوت اسلامی نیز هیچ‌گاه خالصانه و استوار و محکم نخواهد شد، مگر اینکه به خاطر خدا و درجهت رضایت او باشد. و این اخوت هیچ‌گاه خالصانه و به خاطر خدا نخواهد بود، مگر اینکه، همراه با ایمان و تقوا باشد. زیرا اخوت بدون ایمان و صداقت و تقوا، غیرممکن است، همچنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [الحجرات: ١٠].

«فقط مؤمنان برادران یکدیگرند».

و پیرامون اینکه صداقت بدون تقوا ممکن نیست، در سوره‌ی زخرف می‌فرماید:

﴿ٱلۡأَخِلَّآءُ يَوۡمَئِذِۢ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلۡمُتَّقِينَ٦٧﴾ [الزخرف: ٦٧].

«دوستان در آن روز، دشمنان یکدیگر خواهند شد، مگر پرهیزگاران».

پر واضح است، نفسی که بر ایمان و تقوا استوار باشد، به محض برخورد با همنوع و همانند خود نسبت به او احساس نزدیکی و محبت نموده و در همان لحظات اولیه شناخت و دیدار، احساس صفا و صمیمت می‌نماید. اما نفسی که در لجنزار پلیدی‌ها و زشتی‌ها غرق شده و در فساد و گناه ریشه دوانید هرگز امکان ندارد، با نفس دارای ایمان و تقوا رابطه‌ی دوستی برقرار کند، زیرا

این دو از نظر ریشه‌ای و روحی از همدیگر جدا و دارای دو مسیر مختلف هستند.

مرحله‌ی سوم، مرحله بیزاری از کفر و اندیشه‌های آن است، براستی هر گاه ایمان به خدا در دل‌ها استقرار یابد و با خون و رگ و قلب‌ها بیامیزد. صاحب چنین ایمانی از هر اندیشه‌ای باطل و منحرف بیزاری جسته و در وجودش چنان احساسی خواهد آفرید که با استفاده از آن می‌تواند حق را از باطل و ایمان را از کفر باز شناسد، و اندیشه‌های منحرف که از غرب آمده و در شرق برافراشته شده را به آسانی از هم تشخیص دهد.

۹ - [۸] وعن العباس بن عبدالمطلب قال: قال رسول الله ﷺ: «ذاق طعم الإيمان من رضي بالله رباً، وبالإسلام ديناً، وبمحمد رسولاً» رواه مسلم[1].

۹- (۸) عباس بن عبدالمطلب ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس خدای یکتا و یگانه را پروردگار جهانیان، و اسلام را آئین زندگی و محمد ﷺ را، پیامبر فرستاده شده از سوی خدا بداند، براستی لذت و حلاوت ایمان را درک کرده است».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

---

[1]- مسلم ٦٢/١ /ح ٥٦ – ٣٤، ترمذی ١٦/٥ / ح ٢٦٢٣، مسند احمد ٢٠٨/١.

شرح:راضی و خرسندبودن از خداوند به این معنی است که فقط خدا را در همه جا و در همه حال، حاضر و ناظر بداند، و پیوسته در برابر اوامر و فرامین و آموزه‌ها و تعالیم دقیق، عمیق و ژرف او تعالی، مطیع و منقاد باشد. و راضی‌بودن از اسلام و پیامبرﷺ به این معنا است که به همه‌ی قوانین و دستورات اسلام گردن نهد و همواره سنت‌های روح‌بخش و اوامر تعالی‌آفرین و فرامین تابناک رسول‌خدا و روش و اخلاق و آداب و رفتار او را در زندگی خود پیاده کند و پیوسته آنها را سرلوحه‌ی زندگی خویش قرار دهد. کسی‌که این عقیده را داشته باشد، و با چنین طرز تفکری رو به جلو حرکت کند، براستی لذت و حلاوت ایمان را درک کرده است.

١٠ - [٩] وعن أبي هريرة قال: قال رسول اللهﷺ: «والذي نفس محمد بيده، لايسمع بي أحد من هذه الأمة، يهودي ولا نصراني، ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به، إلا كان من أصحاب النار» رواه مسلم[1].

۱۰- (۹) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبرﷺ فرمود: سوگند به ذاتی که جان محمدﷺ در قبضه‌ی قدرت اوست! هر آنکه از این امت، اعم از یهودی و نصرانی، خبر(رسالت و نبوت) مرا بشنود، و به رسالتم ایمان نیاورد و با استمرار کفر به رسالت و دعوت من و بدون توبه‌ی پشیمانی از دنیا رفت، قطعاً از زمره‌ی دوزخیان خواهد بود.

---

[1]- مسلم ١/١٣٤ / ح ٢٤٠ و ١٥٣.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: بعد از بعثت حضرت محمد ﷺ دین و آئین دیگری جز دین ایشان پذیرفته نیست، چون دین ایشان ناسخ همه‌ی ادیان دیگر است، لذا کسی‌که به دین اسلام گردن ننهاده و با این حال از دنیا رفته باشد، در روز قیامت برای وی نجاتی نیست و قطعاً هم رکاب و همدم دوزخیان در آتش سوزان دوزخ خواهد بود.

۱۱ - [۱۰] وعن أبي موسى الأشعري قال: قال رسول الله ﷺ: «ثلاثة لهم أجران: رجل من أهل الكتاب آمن بنبيه وآمن بمحمد، والعبد المملوك إذا أدى حق الله وحق مواليه، ورجل كانت عنده أمة يطؤها فأدبها فأحسن تأديبها، وعلمها فأحسن تعليمها، ثم أعتقها فتزوجها؛ فله أجران» متفق عليه[۱].

۱۱- (۱۰) ابوموسی (اشعری) ؓ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «سه نفر هستند که (درروز رستاخیر) دو پاداش و دو مزد به آنها عنایت می‌شود:

۱- مردی از اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) که به پیامبر خود و به محمد ﷺ ایمان آورده است.

۲- برده‌ای که(با وجود اینکه زیردست و تحت تسلط و فرمان دیگری قرار دارد و از خود هیچ اختیاری ندارد، باز هم) عبادت

---

[۱]- بخاری ۱/۱۹۰/ ح ۹۷، مسلم ۱/۱۳٤ / ح ۲٤۱ – ۱٥٤، ترمذی ۳/٤۲٤ / ح ۱۱۱٦، دارمی ۲/۲۰٦ /ح ۲۲٤٤، مسند احمد ٤/٤۰۲.

و پرستش پروردگارش را به نیکویی و به نحو احسن انجام داده و خیرخواه مولا و آقایش نیز باشد.

۳- مردی که دارای کنیزی باشد و او را به خوبی و به نحو احسن تادیب و تربیت نموده، سپس آزادش ساخته و با او ازدواج نموده است. خداوند ﷻ به پاس این کارش به او دو پاداش عنایت می‌کند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

۱۲ - [۱۱] وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، ويقيموا الصلاة، ويؤتوا الزكاة. فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحق الإسلام وحسابهم على الله» متفق عليه. إلا أن مسلماً لم يذكر: «إلا بحق الإسلام»[1].

۱۲- (۱۱) ابن عمر رضي الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «فرمان یافته‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه به وحدانیت و یکتاپرستی خدا و رسالت و پیامبر محمد ﷺ اقرار و اعتراف کنند و نماز را به پای دارند و زکات را بپردازند. و چنانچه این کارها را انجام دهند، خون و مال آنان ـ جز در مواردی که حقوق اسلام اقتضا می‌کند ـ از جانب من محفوظ و مصون است و حساب (نیت و کارهای پنهانی) آنان با خداست».

---

[1]- بخاری ۷۵/۱/ ح ۲۵، مسلم ۵۳/۱ / ح٣٦- ۲۲، ابوداود ۱۰۱/۳ / ح ٢٦٤١، ترمذی ح ٢٦٤١، نسائی ح ۳۹۷۳، ابن ماجه ح ۷۱، دارمی ح ٢٤٤٦.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، البته عبارت «إلا بحق الاسلام» فقط در روایت بخاری وجود دارد و در روایت مسلم یافت نمی‌شود].

شرح: هرکس شهادتین بگوید و به بندگی و طاعت خداوند متعال اعتراف کند، اوامر و فرامین خداوند را در زندگی خود پیاده نماید و نماز را به پای دارد و زکات بدهد، خون ومالش را محفوظ و مصون داشته است، و اگر این‌ها را با نیتی خالص و درست و از روی اخلاص و عمل و اعتقاد و صداقت انجام دهد، مؤمن راستین و واقعی خواهد بود، اما اگر آنها را همانند یک منافق به جهت تقیه و ترس از شمشیر، انجام دهد، حساب او موکول به خدا می‌شود، چون فقط خداست که از باطن انسان‌ها اطلاع دارد و بندگان خدا نیز موظفند که به ظاهر امور حکم بکنند و هر کسی را دیدند که کلمه گفته و ایمان خود را برای آنها ظاهر و نمایان کرد، آنها موظفند در ظاهر او را مؤمن و مسلمان داشته و از جنگ و پیکار با او خودداری نموده و همانندسایر مسلمانان با وی رفتار کنند و نیت پنهانی او را به خدا موکول کنند.

روایت شده که اسامه بن زید ﷺ مردی را که هنگام جنگ به «لا اله الا الله» اقرار کرده بود کشت، و رسول‌خداﷺ او را به بدترین وجهی مورد سرزنش قرار داد، و فرمود: آیا بعد از اینکه گفت لا اله الا الله، او را کشتی؟ اسامه گفت: از ترس شمشیر آن را گفت. رسول‌خدا

ﷺ فرمود: مگر تو قلب او را شکافتی؟ در بعضی روایات چنین آمده است: «در روز قیامت در برابر لااله الا الله چه خواهی گفت؟ و چه خواهی کرد؟ [بخاری].

از این رو بر اساس این دو حدیث، هر انسانی با اقرار و اعتراف به شهادتین یعنی بر زبان‌آوردن کلمه‌ی توحید و بر پای داشتن نماز و پرداختن زکات، مسلمان می‌گردد و به ما دستور داده شده است که به ظاهر حکم کنیم و اسرار نهانی را به خدا واگذار نمائیم.

«إلا بحق الاسلام»: منظور این است که اگر شخص، شهادتین بگوید و نماز به پای دارد و زکات بدهد، خون و مالش در امان خواهد بود، مگر اینکه او بعد از پذیرش اسلام، مرتکب چنان جرمی شود که طبق قوانین و فرامین خدا باید مجازات جانی و یا مالی شود مانند: زنا کردن، کشتن ناحق مردم، راهزنی، دزدی، قصاص و غیره که این امور بر اثر گفتن لا اله الا الله و مسلمان شدن نیز از کیفر و مجازات قانونی و شرعی معاف و بخشیده نخواهد شد.

۱۳ - [۱۲] وعن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: «من صلى صلاتنا، واستقبل قبلتنا، وأكل ذبيحتنا؛ فذلك المسلم الذي له ذمة الله وذمة رسوله، فلا تخفروا الله في ذمته». رواه البخاري[۱].

---

[۱]- بخاری ح ۳۹۱، نسائی ح ٤۹۹۷.

۱۳- (۱۲) انس ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: «هر کس چون ما نماز به پای دارد و به قبله‌ی ما روی آورد و از حیوان ذبح شده‌ی ما بخورد(وآن را حلال بداند) وی مسلمانی است که در امان خدا و در امان پیامبرخداﷺ می‌باشد. پس برای شما نیز زیبنده است که عهد و پیمان خدا را درباره‌ی امان او نشکنید(و چنین کسی را به جرم بی‌دینی و نفاق میازارید، چرا که آنها نیز در رعایت مقررات و قوانین همزیستی مسالمت‌آمیز، و مساوات حقوقی و قضایی همانند یکی از شمایان هستند و تجاوز به خون و مال آنها، حرام و ناجایز می‌باشد)».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است]

١٤ - [١٣] وعن أبي هريرة قال: أتى أعرابي النبيﷺ، فقال: «دُلني على عمل إذا عملته دخلت الجنة. قال: "تعبد الله ولا تشرك به شيئا، وتقيم الصلاة المكتوبة، وتؤدي الزكاة المفروضة، وتصوم رمضان". قال: والذي نفسي بيده لا أزيد على هذا شيئا ولا أنقص منه. فلما ولى، قال النبيﷺ: "من سرّه أن ينظر إلى رجل من أهل الجنة فلينظر إلى هذا» متفق عليه[1].

١٤- (١٣) ابوهریره ﷺ گوید: مردی روستایی به نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! به من عمل و عبادتی را نشان بده که اگر آن را انجام دهم وارد بهشت شوم پیامبرﷺ فرمود: خدا را پرستش کن

---

[1]- بخاری ح ۱۳۹۷، مسلم ح ۱۵ – ١٤.

و هیچ شریک و انبازی را برایش قرار مده، نمازهای واجب را به نحو احسن به پای‌دار و زکات و حقوق مالی واجب را بپرداز و ماه مبارک رمضان را روزه‌دار باش.

آن مرد روستایی گفت: سوگند به آنکه جانم در قبضه‌ی قدرت اوست، این‌ها را انجام می‌دهم و چیزی را بر آنها نمی‌افزایم و چیزی نیز از آنها نمی‌کاهم. وقتی که از حضور پیامبر اکرمﷺ خارج شد، پیامبرﷺ (به یاران خویش) فرمود: کسی‌که دوست دارد فردی از بهشتیان را (در این دنیا) ببیند، این مرد را تماشا کند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: منظور از جمله‌ی «لا أزيد على هذا شيئا ولا أنقص منه» این است که من در این تعلیم و راهنمایی، کاملاً از اوامر و فرامین شما اطاعت و فرمانبرداری می‌کنم و هیچ‌گونه کمی و بیش از طرف خویش در آن نخواهم کرد «لا أزيد علي هذا شيئاً من تلقاي نفسي ولا أنقص منه من تلقاء نفسي» و یا اینکه: من پیام شما را عیناً به قوم خویش ابلاغ خواهم کرد و هیچ‌گونه کمی و بیشی از طرف خویش در آن نخواهم نمود و عین کلام شما را به قوم خویش می‌رسانم «لا أزيد علي هذا شيئاً ولا أنقص منه في التبليغ والارشاد».

۱۵ - [١٤] وعن سفيان بن عبد الله الثقفي قال: قلت: «يا رسول الله! قل لي في الإسلام قولاً لا أسأل عنه أحداً بعدك - وفي رواية: غيرك - قال: "قل: آمنت بالله ثم استقم» رواه مسلم[1].

۱۵- (١٤) سفیان بن عبدالله ثقفی ﷺ گوید: به پیامبر ﷺ عرض کردم: «ای رسول خدا ﷺ! درباره‌ی اسلام، مرا سخنی (واضح و ساده) بیاموز که دیگر لازم نباشد جز از خود شما از هیچ‌کس دیگری سؤال کنم. پیامبرﷺ فرمود: بگو: به خدا ایمان دارم و آن گاه [عملاً بر این گفته‌ی خویش] پایدار و استوار باش».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: خداوند ﷻ در سوره‌ی فصلت می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ٣٠ نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ٣١﴾ [فصلت: ٣٠-٣١].

«کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفته‌ی خود که اقرار به وحدانیت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند)پابرجا و ماندگار می‌مانند (در هنگام آخرین لحظات

[1]- مسلم ح ٦٢ – ٣٨، ترمذی ح ٢٤١٠، ابن ماجه ح ٣٩٧٢، مسند احمد ٤١٣/٣.

زندگی) فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و بدانان مژده می‌دهند)که نترسید و غنگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که(توسط پیامبران) به شما(مؤمنان) وعده داده می‌شد. (و فرشتگان بدیشان خبر می‌دهند که) ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم، و در آخرت برای شما هرچه آرزو کنید هستو و هرچه بخواهید برایتان فراهم است».

در این آیات، سخن از مؤمنانی است که در ایمان‌شان راسخ و پابرجا هستند و خداوند ﷻ نیز آنها را به خاطر این ایمان محکم و مضبوط و پایدار و استوارشان به هفت پاداش و موهبت بشارت می‌دهد.

نخست می‌فرماید: کسانی که می‌گویند: پروردگار ما، الله است، سپس بر گفته‌ی خود می‌ایستند و کمترین انحرافی پیدا نمی‌کنند و آنچه لازمه‌ی آن است در عمل و گفتار نشان می‌دهند، فرشتگان الهی بر آنان نازل می‌شوند که نترسید و غمگین مباشید. چه تعبیر جامع و جالبی! که در حقیقت همه‌ی نیکی‌ها و صفات برجسته را در بردارد، نخست، دل، به خدا بستن و ایمان محکم بخدا پیداکردن، سپس تمام زندگی را به رنگ ایمان درآوردن و در محور آن قرار دادن.

بسیارند کسانی که دم از عشق به الله ﷻ می‌زنند ولی در عمل استقامت ندارند، افرادی سست و ناتوانند که وقتی در برابر طوفان

شهوات قرار می‌گیرند، با ایمان وداع کرده و در عمل، مشرک می‌شوند و هنگامی که منافع‌شان به خطر می‌افتد، همان ایمان ضعیف و مختصر را نیز از دست می‌دهند.

آری، کار انسان به جایی می‌رسد که در پرتو ایمان و استقامت، فرشتگان خداوندی بر او نازل می‌گردند و پیام الهی را که سراسر لطف و رحمت است به او اعلام می‌دارند.

پس از نخستین و دومین بشارت در مورد عدم خوف و حزن که به آن اشاره شده در سومین مرحله می‌گویند: بشارت باد بر شما، به آن بهشتی که به آن وعده داده می‌شدید.

و در چهارمین بشارت می‌افزایند: «ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم، هرگز شما را تنها نمی‌گذاریم، در نیکی‌ها به شما کمک می‌کنیم و از لغزش‌ها شما را حفظ می‌نمائیم تا وارد بهشت بشوید.

در پنجمین بشارت می‌گویند: در بهشت برای شما هرچه بخواهید از مواهب و نعمت‌ها فراهم است، و هیچ قید و شرطی در کار نیست.

ششمین بشارت این که نه تنها نعمت‌های مادی و آنچه دلخواه شماست به شما می‌رسد، بلکه آنچه از مواهب معنوی طلب کنید، در اختیار شما است.

و بالاخره در هفتمین و آخرین مژده‌ای که به آنها می‌دهند این است که شما میهمان خدا در بهشت جاویدان او هستید و همه‌ی این نعمت‌ها به عنوان پذیرایی یک میزبان از یک میهمان گرامی از سوی پروردگار غفور و رحیم به شما ارزانی داشته می‌شود.

با دقت در عمق این مفاهیم و عظمت این وعده‌های الهی که به وسیله‌ی فرشتگان به مؤمنان داده می‌شود، روح آدمی به پرواز در می‌آید و تمام وجود او را به‌سوی ایمان و استقامت، جذب می‌کند.

آری در پرتو این فرهنگ و تعلیمات اسلامی، الهی و نبوی بود که اسلام از یک مشت عرب جاهلی، انسان‌هایی نمونه ساخت که از هیچ‌گونه ایثار و فداکاری مضایقه نداشتند و همین‌ها است که امروز می‌تواند الهام‌بخش مسلمانان در راه پیروزی بر همه مشکلات و نابسامانی‌های جامعه باشد.

پس ای مسلمانان! و ای کسانی که دم از عشق به الله می‌زنید! همان‌گونه که خداوند ﷻ و پیامبر اکرم ﷺ به شما فرمان داده‌اند، بر راه خدا با انجام واجبات و ترک منهیات و اجرای اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات شرعی، استقامت و پایداری داشته باشید.

١٦ - [١٥] وعن طلحة بن عبيد الله قال: «جاء رجل إلى رسول اللهﷺ من أهل نجد، ثائر الرأس، نسمع دوي صوته ولا نفقه ما يقول، حتى دنا من رسول اللهﷺ، فإذا هو يسأل عن الإسلام. فقال رسول اللهﷺ:" خمس صلوات في اليوم والليلة". فقال: هل عليّ غيرهن؟ فقال:" لا، إلا أن تطوع". قال رسول اللهﷺ: "وصيام شهر رمضان". قال: هل علي غيره؟ قال: "لا، إلا أن تطوع ". قال: وذكر له رسول اللهﷺ الزكاة، فقال: هل علي غيرها؟ فقال: "لا، إلا أن تطوع". قال: فأدبر الرجل وهو يقول: والله لا أزيد على هذا شئ ولا أنقص منه. فقال رسول اللهﷺ:" أفلح الرجل إن صدق» متفق عليه[١].

١٦- (١٥) طلحة بن عبید الله رضي الله عنه گوید: «مردی از اهل نجد، با موهایی پراکنده و ژولیده به نزد رسول خداﷺ آمد و چون (فاصله‌اش از ما دور بود) فقط صدای بلندش را از دور می‌شنیدیم و معلوم نبود که چه می‌گوید و چون به پیامبرﷺ نزدیک شد، از ایشان پرسید: اسلام چیست؟ پیامبرﷺ در پاسخ فرمود: اسلام آن است (که هر مسلمانی) در هر شبانه روز نمازهای پنجگانه را (که خداوند در هر شب و روز بر او فرض کرده) بر پای دارد.

---

[١]- بخاری ح ٤٦، مسلم ح ٨ – ١١، ابوداود ح ٣٩١، نسائی ح ٤٥٨،مؤطا مالک ح ٩٤، دارمی ح ١٥٧٨، مسند احمد ١٦٢/١.

آن مرد نجدی پرسید: آیا غیر از این پنج نماز در هر شب و روز، نماز دیگری بر من واجب است؟ پیامبرﷺ فرمود: خیر، مگر اینکه به میل خودت نماز اضافی و نافله به جای آوری.

پیامبرﷺ در ادامه فرمود: روزه‌ی ماه رمضان نیز جزو اسلام و از زمره‌ی فرائض و واجبات دینی است. آن مرد نجدی گفت: آیا غیر از روزه رمضان، روزه‌ی دیگری بر من واجب است؟ پیامبرﷺ فرمود: خیر، مگر اینکه به میل خودت روزه اضافه و نفلی بگیری.

طلحه رضی الله عنه گوید: پیامبرﷺ در ادامه، زکات و حقوق مالی واجب را برایش بیان کرد. آن مرد نیز گفت: آیا غیر از زکات واجب، زکات دیگری نیز بر من واجب است؟ پیامبرﷺ فرمود: خیر، مگر اینکه به میل خودت، زکات و خیرات بیشتری بپردازی.

طلحه بن عبیدالله رضی الله عنهما گوید: بعد از این گفتگو و سؤال و جواب، آن مرد نجدی ژولیده مو، از حضور پیامبرﷺ بیرون رفت و در حال رفتن این کلمات و جملات را با خود زمزمه می‌کرد: به خدا سوگند! این‌ها را به نحواحسن انجام می‌دهم و نه چیزی بر آنها می‌افزایم و نه چیزی از آنها می‌کاهم. پیامبرﷺ نیز چون این سخن را از او شنید، فرمود: چنانچه در سخن و عملش راست باشد، از آتش دوزخ نجات خواهد یافت».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث، حج که یکی از ارکان اسلام است، بیان نشده است و می‌توان علتش را در دو امر خلاصه نمود:

۱- این واقعه قبل از فرضیت حج بوده است. چرا که حج در سال هشتم و یا نهم هجری فرض شده است.

۲- نیز ممکن است که راوی حدیث، این حدیث را مختصر کرده باشد و فقط به ذکر پاره‌ای از مسائل اصولی و محوری دین پرداخته باشد. و از بیان برخی دیگر چشم‌پوشی نموده باشد چنانچه در روایت دیگری از بخاری، به این موضوع اشاره شده است. طلحة بن عبیدالله ﭭ در آن حدیث پس از بیان نماز، روزه و زکات می‌گوید: «فاخبره عن شرائع الاسلام» یعنی پس از آن پیامبر ﷺآن مرد نجدی را از دیگر احکام و مسائل اسلام آگاه و مطلع ساخت. و قطعاً حج نیز در «شرائع الاسلام» داخل است.

۱۷ - [۱٦] وعن ابن عباس ﭭ قال: «إن وفد عبد القيس لما أتوا النبي ﷺ؛ قال رسول الله ﷺ: "من القوم؟ - أو: من الوفد؟ -" قالوا: ربيعة. قال: "مرحباً بالقوم - أو: بالوفد - غير خزايا ولا ندامى". قالوا: يا رسول الله: إنا لا نستطيع أن نأتيك إلا في الشهر الحرام، وبيننا وبينك هذا الحي من كفار مضر؛ فمرنا بأمر فصل نخبر به من وراءنا وندخل به الجنة، وسألوه عن الأشربة. فأمرهم بأربع، ونهاهم عن أربع: أمرهم بالإيمان بالله وحده، قال: "أتدرون ما الإيمان بالله وحده؟" قالوا: الله ورسوله أعلم. قال:

"شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله، وإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، وصيام رمضان، وأن تعطوا من المغنم الخمس".

ونهاهم عن أربع: عن الحنتم، والدُّباء، والنقير، والمزفّت. وقال: احفظوهن وأخبروا بهن من وراءكم» متفق عليه ولفظه للبخاري[1].

۱۷- (۱٦) عبدالله بن عباس ﭭ گوید: «وقتی که گروهی از طایفه عبدالقیس به نزد پیامبرﷺ آمدند، پیامبرﷺ از آنها پرسید: شما از چه طایفه و از چه کسانی هستید؟ گفتند: از قبیله‌ی ربیعه هستیم. پیامبر ﷺ فرمود: خوش آمدید و خیر و خوشی ببینید و از آمدن خویش ذلیل و خوار و سرافکنده و پشیمان نشوید.(چرا که شما با طیب خاطر و بدون جنگ که ارمغان و رهاورد آن خواری و پشیمانی است، مسلمان شده‌اید، پس خوش آمدید و از آمدنتان خیر و خوشی ببینید).

آنها گفتند: ای رسول خداﷺ! چون در میان ما و شما، کفار قبیله‌ی«مضر» قرار دارد، و آنها نیز مانع آمدن ما به نزد شما می‌شوند به همین جهت ما به جز ماه‌های حرام نمی‌توانیم همیشه و پیوسته به نزد شما بیائیم، (و از بیانات و تعالیم وآموزه‌های دقیق و عمیق و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین شما بهره گیریم) بنابراین ما را به مسائل و مطالبی آگاه کن و دستور بده، که مرزهای حق

---

[1]- بخاری ح ۵۳، مسلم ح ۲٤ – ۱۷.

را از باطل مشخص کند، و ما نیز آنها را به کسانی که از طایفه‌ی ما به نزدتان نیامده‌اند، برسانیم، تا همه با پیروی و تأسی از آن اوامر و فرامین، وارد بهشت برین خداوند ﷻ شویم [ابن عباس ﷺ گوید:] طائفه‌ی عبدالقیس در مورد مشروبات نیز از پیامبر ﷺ یکسری سؤال‌هایی کردند. پیامبر ﷺ نیز آنان را به انجام چهار امر (مهم و اساسی) دستور داد و از چهار چیزآنان را برحذرداشت.

پیامبر ﷺ به ایشان دستور داد تا به پروردگار یکتا و یگانه باور داشته باشند و فرمود: آیا می‌دانید، ایمان به پروردگار یگانه یعنی چه؟ گفتند: خدا و رسول از همه عالم‌ترند.

پیامبر ﷺ فرمود: ایمان به پروردگار یکتا و یگانه این است که گواهی راستین بر این دهید که خدایی جز خدای یگانه، سزاوار پرستش و کرنش نیست و گواهی به این حقیقت دهید که محمد ﷺ پیامبر و فرستاده‌ی خداست. نماز را بر پای دارید، زکات و حقوق مالی واجب را پرداخت کنید، در ماه رمضان روزه‌دار باشید، و یک پنجم از اموالی را که به عنوان غنیمت در جهاد و پیکار(با دشمنان و بدخواهان دین مبین اسلام) به دست می‌آورید (به فقرا و مستمندان و یا بیت‌المال مسلمین) بپردازید.

و پیامبرﷺ نیز ایشان را از نوشیدن شربت‌هایی که در چهار ظرف مخصوص به نامهای «حنتم»، «دباء»، «نقیر» و «مزفت» تهیه می‌شوند، بر حذر داشت.

و در ادامه پیامبرﷺ فرمود: این اوامر و فرامین و دستورات و تعالیم را به خاطر بسپارید و به کسانی که با شما نیامده‌اند، ابلاغ نمائید، و آنها را از این امور بیاگاهانید».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، و متن حدیث از بخاری است].

شرح: «إلا في شهر الحرام»: چهار ماه حرام عبارتند از ماه‌های: ذوالقعده، ذوالحجه، محرم و رجب. سه ماه اول، پشت سر هم و ماه اخیر فرد است، و به قول عرب‌ها سه ماه «سَرد» (یعنی پشت سر هم) و یک ماه «فرد» است.

دلیل اینکه ماه‌های حرام به این ترتیب قرار داده شده، این است: تا زمینه برای برگذاری مناسک حج و عمره به خوبی فراهم شود. آری، ماه ذوالقعده، قبل از شروع ماه‌های حج، حرام قرار داده شده تا مردم در آن از جنگ باز ایستند و زمینه برای سفر حج مساعد وآماده باشد، و ماه ذی الحجه، حرام قرار داده شده تا مردم با امنیت و آرامی خاطر مناسک حج را در آن انجام دهند، بعد از آن، ماه محرم حرام قرار داده شد، تا در آن با ایمنی کامل به سرزمین‌ها

و مناطق‌شان برگردند و ماه رجب در وسط سال حرام قرار داده شده، تا در آن با ایمنی تمام، عمره انجام دهند.

به همین جهت برخی از مفسران و دانشوران اسلامی بر این باورند که تحریم جنگ در این چهار ماه از زمان، ابراهیم خلیل می‌باشد، که در عصر جاهلیت عرب نیز به عنوان یک سنت به قوت خود باقی بود، هرچند آنها طبق امیال وهوس‌های خود گاهی جای این ماه‌ها را تغییر می‌دادند. ولی در اسلام همواره ثابت و لایتغیر است.

اما باید دانست که تحریم جنگ در این ماه‌ها در صورتی است که جنگ از ناحیه‌ی دشمن به مسلمانان تحمیل نشود، اما در صورت تحمیل، بدون شک مسلمانان باید به پاخیزند و دست روی دست نگذارند، زیرا احترام ماه حرام از ناحیه‌ی آنان نقض نشده، بلکه از ناحیه‌ی دشمن نقض گردیده است.

«حنتم»: در شروحات کتب حدیث این واژه‌ها به این معنا آمده است: «حنتم»: سبویی است سبز رنگ و روغنی که عرب‌ها، انگور یا خرما یا عسل را در آن قرار می‌دادند تا شربت مورد نظر را تهیه کنند ولی با توجه به خصوصیات این سبو، خیلی سریع، شربت آن به شراب، تبدیل می‌گردید.

«دباء»: کدویی است که مصرف غذایی ندارد، پس از اینکه خشک شد و پوستش سفت و محکم گردید، مقداری از سر آن را که باریک

است بر می‌دارند، و تخم‌ها و سایر مواردی را که در داخل آن است بیرون می‌آورند و به صورت یک ظرف محکم در می‌آید. اهل طایف برای تهیه شربت انگور از آن استفاده می‌کردند. این ظرف کدویی نیز به علت خصوصیاتی که دارد، به سرعت، شربت انگور را به شراب تبدیل می‌کند.

«**نقیر**»: ظرفی است از درخت خرما، با کندن وسط آن به شیوه‌ی مخصوصی ساخته می‌شود و اهل یمامه، برای تهیه شربت خرما از آن استفاده می‌نمودند، ولی شربت آن خیلی زود، به شراب تبدیل می‌گردید.

«**مزفت**»: ظرفی است قیر اندود شده که محتویات شربت خود را به سرعت به شراب تبدیل می‌کند[1].

اما اینکه چرا پیامبرﷺ آن جماعت را از تهیه شربت در این ظروف بر حذر داشت، می‌توان برایش دو احتمال بیان کرد:

۱- چون این ظروف محتویات خود راخیلی سریع به شراب تبدیل می‌کنند. پیامبرﷺ آنها را از تهیه شربت در این ظروف منع کرد، تا مبادا به جای نوشیدن شربت، دچار نوشیدن شراب منفور شوند.

---

[1]- فتح الباری ج ۱ ص ۱۱۰ به نقل از اللؤلؤ و المرجان ج ۱ ص ۳۷.

٢- شراب‌خواری و می‌گساری در زمان جاهلیت و قبل از ظهور اسلام فوق العاده رواج داشت، و به صورت یک بلای عمومی درآمده بود، تا آنجا که بعضی از مورخان می‌گویند: عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می‌شد: شعر، شراب و جنگ.

پر واضح است: اگر اسلام می‌خواست، بدون رعایت اصول روانی و اجتماعی با این بلای بزرگ عمومی به مبارزه برخیزد، ممکن نبود، که پیروز و موفق از این امر بیرون درآید، لذا از روش تحریم تدریجی وآماده ساختن افکار و اذهان برای ریشه‌کن کردن می‌گساری که به صورت یک عادت ثانوی در رگ و پوست آنها نفوذ کرده بود، استفاده کرد.

به این ترتیب خداوند متعال نخست در بعضی از سوره‌های مکی اشاراتی به زشتی این کار نمود، چنان‌که در آیه‌ی ٦٧ سوره نحل، می‌خوانیم

﴿وَمِن ثَمَرَٰتِ ٱلنَّخِيلِ وَٱلۡأَعۡنَٰبِ تَتَّخِذُونَ مِنۡهُ سَكَرٗا وَرِزۡقًا حَسَنًا﴾ [النحل: ٦٧].

«(خداوند) از میوه‌های درختان خرما و انگور (غذای پربرکتی نصیب شما می‌سازد که گاه آن را به صورت زیانباری در می‌آورید و از آن) شراب درست می‌کنید و گاه (رزق پاک و پاکیزه از آن می‌گیرید».

در اینجا «سکر» یعنی مسکر، شرابی را که از انگور و خرما می‌گرفتند درست در مقابل «رزق حسن» قرار داده است، و آن را یک نوشیدنی ناپاک و آلوده برشمرده است، ولی عادت زشت شراب‌خواری از آن ریشه دارتر بود که با این اشاره‌ها ریشه‌کن شود، به علاوه، شراب بخشی از درآمدهای اقتصادی آنها را نیز تامین می‌کرد، لذا هنگامی که مسلمانان به مدینه منتقل شدند، و نخستین حکومت اسلامی تشکیل شد، دومین دستور در زمینه منع شراب‌خواری به صورت قاطع‌تری نازل گشت، تا افکار را برای تحریم نهایی آماده‌تر سازد، در این موقع بود که خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِۖ قُلۡ فِيهِمَآ إِثۡمٞ كَبِيرٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثۡمُهُمَآ أَكۡبَرُ مِن نَّفۡعِهِمَا﴾ [البقرة: ۲۱۹].

«درباره‌ی باده و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو: در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم در بر دارند ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است».

در این آیه، ضمن اشاره به منافع اقتصادی مشروبات الکلی برای بعضی از جوامع همانند جامعه‌ی جاهلیت، اهمیت خطرات و زیان‌های بزرگ و مرگبار آن را که به درجات از منافع اقتصادی آن بیشتر است، یادآور می‌شود.

به دنبال این قضیه، خداوند آیه‌ی ٤٣ سوره‌ی نساء را نازل می‌کند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ...﴾ [النساء: ٤٣].

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید به نماز نایستید تا آنگاه که می‌دانید چه می‌گویید...»

و به مسلمانان صریحاً دستور داده شد، که در حال مستی، هرگز نماز نخوانند تا بدانند با خدای خود چه می‌گویند البته مفهوم این آیه آن نبود که در غیر حال نماز، نوشیدن شراب مجاز است، بلکه برنامه، همان برنامه‌ی تحریم تدریجی و مرحله به مرحله بود، و به عبارت دیگر این آیه نسبت به غیر حال نماز، سکوت داشت و صریحاً چیزی نمی‌گفت.

آشنایی مسلمانان با احکام اسلام و آمادگی فکری آنها برای ریشه‌کن ساختن این مفسده‌ی بزرگ اجتماعی که در اعماق وجود آنها نفوذ کرده بود، سبب شد که دستور نهایی با صراحت کامل و بیان قاطع، که حتی بهانه جویان نیز نتوانند به آن ایراد گیرند، نازل گردید و خداوند ﷻ با تعبیرات گوناگون، تحریم و ممنوعیت این کار را مورد تأکید قرار داد و فرمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٩٠﴾ [المائدة: ٩٠].

«ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان(سنگی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت‌آزمایی و غیبگویی به کار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از(این کارهای)پلید دوری کنید تا اینکه رستگار شوید».

به همین جهت و بر اساس همین قاعده و اصل، پیامبرﷺ نیز طائفه‌ی عبدالقیس را از تهیه‌ی شربت در این ظروف برحذر داشت، تا در دل مسلمانان تنفر و انزجار و بیزاری از شراب به طور کامل حاصل شود، و ریشه‌ی فساد از میان آنها جمع گردد. چراکه این ظروف قبل از تحریم شراب، برای نگهداری شراب استعمال می‌شدند، و پیامبر ﷺ با این دستورشان برای اینکه ریشه‌ی شراب‌خواری را از قلوب آنها دور کند، آنها را از استعمال ظروف نیز بر حذرداشت.

۱۸ - [۱۷] وعن عبادة بن الصامت قال: «قال رسول الله ﷺ، وحوله عصابة من أصحابه: "بايعوني على أن لا تشركوا بالله شيئا، ولا تسرقوا، ولا تزنوا، ولا تقتلوا أولادكم، ولا تأتوا ببهتان تفترونه بين أيديكم وأرجلكم، ولا تعصوا في معروف. فمن وفى منكم فأجره على الله، ومن أصاب من ذلك شيئا فعوقب به في الدنيا؛ فهو كفارة له، ومن أصاب من ذلك شيئا ثم ستره الله عليه في الدنيا؛ فهو إلى الله: إن شاء عفا عنه، وإن شاء عاقبه" فبايعناه على ذلك» متفق عليه[۱].

---

[۱]- بخاری ح ۱۸، مسلم ح ٤١، ترمذی ح ١٤٣٩، نسائی ح ٤٢٠٥، مسند احمد ٣١٤/٥.

۱۸- (۱۷) عبادة بن صامت ﷺ گوید: «در حالی که گروهی از صحابه ﷺ، پیرامون پیامبر اکرمﷺ جمع بودند، آن حضرتﷺ فرمود: بیائید، با من بیعت کنید، مبنی بر اینکه هیچ چیز و هیچ‌کس را با خداوند شریک نگردانید، و دزدی نکنید، و فرزندانتان را نکشید و در ارتباط با فرزندان خودتان و دیگران افترا و بهتان نزنید، و در اوامر متعارف، از من سرپیچی و نافرمانی نکنید، هریک از شماکه به این عهد و پیمان وفا کند، پاداش وی با خداست و هریک از شما که یکی از این موارد را نقض کند و عقوبت خویش را در همین دنیا ببیند، همان کفاره‌ی گناه و خطای اوست، و هرکس که موردی از این معاهده را نقض کند و خداوند بر وی بپوشاند، کارش با خداست. اگر خواهد او را کیفر کند و اگر خواهد از او درگذرد.

عبادة بن صامت ﷺ گوید: آن‌گاه بر مبنای همین موارد مذکور، با آن حضرتﷺ بیعت کردیم».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: «بیعت»: بیعت یک نوع قرارداد و معاهده میان بیعت‌کننده از یکسو، و بیعت‌پذیر از سوی دیگر است و محتوی آن، اطاعت و پیروی و حمایت ودفاع از بیعت‌شونده است.

در حقیقت بیعت از ماده‌ی «بیع» در اصل به معنای دست‌دادن به هنگام قرارداد معامله است و سپس به دست دادن برای پیمان

اطاعت، اطلاق شده است. و آن چنین بود که هر گاه کسی می‌خواست به دیگری اعلام وفاداری کند، او را به رسمیت بشناسد، و از فرمانش اطاعت کند، با او بیعت می‌کرد. و شاید اطلاق این کلمه به این معنی از این جهت بود که هریک از دو طرف، تعهدی همچون تعهد دو معامله‌گر، در برابر دیگری می‌کردند. بیعت‌کننده حاضر می‌شد، گاه تا پای مال و گاه تا پای جان و فرزند در راه اطاعت او بایستد و بیعت‌پذیر نیز حمایت و دفاع او را بر عهده می‌گرفت.

قرائن نشان می‌دهد که بیعت از ابداعات مسلمین نبوده، بلکه سنتی بوده که قبل از اسلام، در میان عرب رواج داشته است، و به همین دلیل در آغاز اسلام که طائفه‌ی اوس و خرزج، در موسم حج از مدینه به مکه آمدند، و با پیامبر اسلامﷺ در عقبه بیعت کردند، برخورد آنها با مسئله‌ی بیعت، برخورد با یک امر آشنا بود، بعد از آن پیامبر گرامی اسلامﷺ نیز در فرصت‌های مختلف، با مسلمانان تجدید بیعت کرد، که یک مورد آن، «بیعت الرضوان» در حدیبیه بود، و از آن گسترده‌تر، بیعتی بود که بعداز فتح مکه انجام گرفت.

اما درباره‌ی چگونگی بیعت:

بیعت به طور کلی از این قرار بوده که «بیعت‌کننده» دست به دست «بیعت‌پذیر» و بیعت‌شونده می‌داده و با زبان حال، یا قال اعلام اطاعت و وفاداری می‌نمود، و گاه در ضمن بیعت، شرائط و

حدودی را برای آن قائل می‌شد، مثلاً بیعت تا پای مال، تا سرحد جان، یا تاسرحد همه چیز، حتی از دست‌دادن زن و فرزند و گاه بیعت تا سرحد عدم فرار و گاه تا سرحد مرگ بود.

پیامبر اسلام ﷺ، بیعت زنان را نیز می‌پذیرفت. اما نه از طریق دست‌دادن، بلکه فقط با سخن‌گفتن. حضرت عایشه ـ رضی الله عنها ـ می‌فرماید: «بیعت رسول خدا ﷺ با زنان فقط با سخن‌گفتن بود، و به خدای عزوجل سوگند که دست رسول اکرم ﷺ هرگز دست هیچ زنی را لمس نکرد، و چون رسول خدا ﷺ با زنان بیعت می‌کرد، می‌فرمود: «با شما به سخن گفتن بیعت کردم».

همچنین در حدیث شریف به روایت «امیمه بنت رقیه تمیمی» آمده است که فرمود: «... بعد از آن که رسول اکرم ﷺ از ما این شرایط را گرفت، گفتیم: ای رسول‌خدا ﷺ! آیا با ما مصافحه نمی‌کنید؟ فرمود: من با زنان مصافحه نمی‌کنم، بلکه سخن گفتنم با یک زن، سخن گفتنم با صد زن است.

البته نباید فرموش کرد که بیعت، یک نوع عقد لازم از سوی بیعت‌کننده است، که عمل بر طبق آن واجب و ضروری می‌باشد، و بنابراین، مشمول قانون کلی «اوفوا بالعقود» است. از این رو بیعت‌کننده حق فسخ را ندارد، ولی بیعت‌پذیر چنانچه صلاح بداند،

می‌تواند، بیعت خود را بردارد و فسخ کند، در این صورت بیعت‌کننده از التزام و عهد خود آزاد می‌گردد.

شأن ورود حدیث: در سال یازدهم بعثت شش تن از جوانان مدینه به نام‌های: اسعدبن زراره (از بنی نجار)»، «عوف بن حارث بن رفاعه (از بنی نجار)»، «راقع بن مالک بن عجلان(از بنی رزیق)»، «قطبه بن عامر بن حدیده (از بنی سلمه)»، «عقبه بن عامر بن نابی(از بنی حرام بن کعب)، «جابربن عبدالله بن رئاب (از بنی‌عبید بن غنم)» ﭫ اسلام آوردند و به رسول خداﷺ قول دادند که رسالت ایشان را در میان قوم و قبیله‌ی خویش تبلیغ کنند. به دنبال آن در موسم حج سال بعد، یعنی سال دوازدهم بعثت، دوازده تن از یثربیان نزد آن حضرتﷺ آمدند، پنج تن از این دوازده تن، همان جوانانی بودند که سال گذشته با پیامبر اکرمﷺ دیدار کرده بودند، و ششمین نفر که این بار حضور نداشت، «جابربن عبدالله بن رئاب» بود... هفت تن دیگر عبارت بودند از:

«معاذ بن حارث بن عفراء»، «ذکوان بن عبدالقیس»،«عبادة بن صامت»، «یزید بن ثعلبه»، «عباس بن عبادة بن نضله»، «ابوالهیثم بن تیهان»، «عویم بن ساعده»

این جماعت در محل عقبه واقع در منی، با رسول خداﷺ ملاقات کردند و با ایشان بر مبنای بیعت زنان، یعنی مطابق دستور بیعت با

زنان که پس از صلح حدیبیه صادر شده بود، بیعت کردند، چنانچه عبادة بن صامت در این حدیث به موارد این بیعت اشاره کرد.

قابل توجه این که، در حدیث فوق، شش شرط برای بیعت با مردان ذکر شده که آن‌ها باید همه را پذیرا شوند:

۱- ترک هرگونه شرک و بت‌پرستی. و در حقیقت این شرط، اساس و پایه‌ی اسلام و ایمان است.

۲- ترک سرقت

۳- ترک آلودگی به زنا، تاریخ می‌گوید: در عصر جاهلیت، انحراف از جاده‌ی عفت بسیار زیاد بود.

٤- عدم قتل اولاد، اعراب عصر جاهلی، دو نوع قتل فرزند داشتند: نوعی که به پندار غلط خودشان به خاطر حفظ ناموس بود. و این اختصاص به دختران داشت. آنها دختران را به این دلیل، زنده به گور می‌کردند که مبادا در آینده در جنگ‌ها به اسارت دشمنان درآید و نوامیس آنها به چنگال بیگانه بیفتد و نوعی دیگر از ترس فقر صورت می‌گرفت. و آن جنبه‌ی عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی‌کرد. به هر حال اسلام قتل فرزندان را به هر انگیزه‌ای که باشد، چه به انگیزه‌ی ترس از فقر و چه انگیزه‌ی رفع اتهام زنا و.... منع کرده است.

۵- ترک بهتان و افترا. اعراب فرزندان مشکوکی را از سر راه بر می‌داشتند و مدعی می‌شدند که این فرزند از همسرشان است. البته این مورد، هرگونه افترا و بهتان را شامل می‌شود.

٦- نا فرمانی نکردن در برابر دستورات سازنده پیامبر ﷺ

از نکته‌های جالبی که از بند ششم معاهده می‌توان استفاده کرد این است که اطاعت از پیامبر ﷺ، مقید به «معروف» شده است، با این که پیامبر ﷺ معصوم است و هرگز امر به منکر نمی‌کند، و این نکته، برای تنبیه بر این امر است که فرمان‌بردن از هیچ مخلوقی در نافرمانی خالق جواز ندارد. «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق».

نکته: خاطر نشان می‌شود که در این حدیث به «ارکان نهی» در دین که شش رکن است، تصریح شده است، اما «ارکان امر» ذکر نشده است که آنها نیز شش رکن ذیل است:

ادای کلمه شهادت، نماز، زکات، روزه، حج، و غسل نمودن از جنابت. دلیل عدم ذکر اوامر این است که نهی در همه‌ی فرمان‌ها و همه‌ی احوال دائم و همیشگی است، لذا تنبیه بر امری که دائمی است، موکدتر و مهم‌تر است.

۱۹ - [۱۸] وعن أبي سعيد الخدري قال: «خرج رسول الله ﷺ في أضحى أو فطر إلى المصلى، فمر على النساء، فقال: "يا معشر النساء! تصدقن، فإني أريتكن أكثر أهل النار". فقلن: وبم يا رسول الله؟ قال: "تكثرن اللعن، وتكفرن العشير، ما رأيت من ناقصات عقل ودين أذهب للُبِّ الرجل الحازم من إحداكن". قلن: ما نقصان ديننا وعقلنا يا رسول الله؟ قال: "أليس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل؟ ". قلن: بلى. قال: "فذلك من نقصان عقلها". قال: "أليس إذا حاضت المرأة لم تصل ولم تصم؟" قلن: بلى. قال: فذلك من نقصان دينها» متفق عليه[1].

۱۹- (۱۸) ابوسعید خدری ﷺ گوید: «رسول خدا ﷺ در روز عید قربان، یا عیدفطر، (خانه را) به مقصد عیدگاه ترک کرد و چون بر جمعی از زنان گذشت، فرمود: ای جماعت زنان! (در راه خدا) بخشش و احسان و صدقه و نیکی کنید، چرا که من (در شب معراج) دیدم که بیشتر دوزخیان را شما زنان تشکیل داده‌اید.

زنان گفتند: ای رسول خدا ﷺ! به خاطر چه، اکثریت دوزخیان را ما تشکیل می‌دهیم؟ پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: شما به لعن و نفرین‌کردن دیگران عادت گرفته‌اید و با همسرانتان بدرفتاری می‌نمائید (و از خوبی‌های همسرانتان چشم‌پوشی می‌کنید و منکر آن می‌شوید و با کم‌ترین ناراحتی به او می‌گوئید که من از تو هیچ خیری ندیدم) من هیچ ناقص عقل و دینی را ندیده‌ام که مانند شما،

---

[1]- بخاری ح ۳۰٤، مسلم ح ۱۳۲ – ۷۹، ترمذی ح ۲٦۱۳، ابن ماجه ح ٤۰۰۳.

بتواند عقل و هوش مردان دانا و هوشیار را برباید و آنها را تحت سیطره و تسلط خویش درآورد.

زنان پرسیدند: ای رسول خداﷺ! نقص عقل و دین ما چیست؟ پیامبرﷺ فرمود: مگر شهادت یک زن مانند نصف شهادت یک مرد نیست؟ (اشاره به آیه‌ی ۲۸۲ بقره). گفتند: آری، همین طور است. پیامبرﷺ فرمود: همین چیز نشانه‌ی نقص عقل زنان است. (رسول خداﷺ، درباره‌ی نقص دین زنان فرمود): آیا چنان نیست که زنی که حیض می‌شود، نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد؟ گفتند:آری همین طور است. پیامبر ﷺ فرمود: همین چیز نشانه‌ی نقص دین زنان می‌باشد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث، تحقیر زنان را در بر ندارد، بلکه این نقص و کاستی که حضرتﷺ بدان اشاره فرموده است، مربوط به تفاوت در توانایی‌هاست، نه تفاوت در اصل وجودی.

پیامبرﷺ در این حدیث به خصوصیات غریزی زنان اشاره می‌کند و می‌فرماید: آنان از لحاظ فیزیکی و قدرت جسمانی طبعاً از مردان ضعیف‌ترند، ناچارند مشکلات و ناراحتی‌های دوران عادت ماهانه،

حاملگی، زایمان، و شیردادن بچه‌ها و مراقبت از کودکان و انجام وظایف منزل را تحمل نمایند و با آنها بسازند.

اگر مرد از نظر عقلی و جسمی به طور نسبی برتر از زن است، زن نیز از نظر مهر و عطوفت که از بارزترین صفات الهی است، برتری نسبی بر مرد دارد. پس عقل و شجاعت مرد با عطوفت و ایثار زن، و منطق و استدلال مرد با هنر و زیبادوستی زن، کامل می‌شود.

پس برتری نسبی عقلی و دینی مرد، دلیل پستی و حقارت زن نیست، آیا یک متخصص فیزیک، ریاضی، یا پزشکی، حق دارد خود را از نظر وجودی برتر و شریف‌تر از یک شاعر یا کارگر... بداند؟ و آیا قرآن نمی‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است».

و اگر به دقت به متن این حدیث بنگریم، معلوم خواهد شد که پیامبر ﷺ در این حدیث به هوشیاری و تسلط تیزهوشی زنان بر مردان نیز اشاره کرده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: با وجود اینکه امکانات زنان برای عبادت و تزکیه‌ی نفس وشرکت در فعالیت‌های اجتماعی و کسب تجربه نسبت به مردان کمتر است، اما مع‌الوصف، دارای چنان تیزهوشی و تسلط فکری هستند که هر

زنی به آسانی می‌تواند بر عاقل‌ترین و با اراده‌ترین مردان تسلط پیدا کند.

و پر واضح است که مقصود از این نقص و کاستی، مربوط به تفاوت در توانایی‌ها است، نه تفاوت در اصل وجودی، زیرا هیچ دینی به اندازه‌ی اسلام، نسبت به زن احترام و ارزش قائل نشده است، اسلام زن را به اعتبار اینکه انسان، دختر، همسر، مادر و یکی از اعضای تشکیل‌دهنده‌ی جامعه‌ی بشری است مورد احترام قرار می‌دهد.

اسلام با جامعه‌ی جاهلی به دلیل اینکه با زن برخورد اهانت‌آمیزی داشت، یعنی دختران را زنده به گور می‌کردند، یا زن را همانند کالا و حیوان چهارپا به ارث می‌گذاشتند، سخت در نبرد و اعتراض بوده است.

خداوند در ارتباط با مساوات میان زن و مرد در ادای تکلیف و دینداری و عبادت می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُسۡلِمِينَ وَٱلۡمُسۡلِمَٰتِ وَٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلۡخَٰشِعِينَ وَٱلۡخَٰشِعَٰتِ وَٱلۡمُتَصَدِّقِينَ وَٱلۡمُتَصَدِّقَٰتِ وَٱلصَّٰٓئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلۡحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمۡ وَٱلۡحَٰفِظَٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمٗا٣٥﴾ [الأحزاب: ۳۵].

«مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان باایمان و زنان باایمان، مردان فرمانبردار فرمان خدا و زنان فرمانبردار فرمان خدا، مردان

راستگو و زنان راستگو، مردان شکیبا و زنان شکیبا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشایشگر و زنان بخشایشگر، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند و زنانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند، خداوند برای همه‌ی آنان آمرزش و پاداش فراهم ساخته است».

و در مورد مساوات میان مردان و زنان در رفتن به بهشت، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَٱسۡتَجَابَ لَهُمۡ رَبُّهُمۡ أَنِّي لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَٰمِلٖ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰۖ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖۖ فَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَٰتَلُواْ وَقُتِلُواْ لَأُكَفِّرَنَّ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ وَلَأُدۡخِلَنَّهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ ثَوَابٗا مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلثَّوَابِ١٩٥﴾ [آل عمران: ۱۹۵].

«پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار خواسته باشد ـ خواه زن باشد یا مرد ـ ضایع نخواهم کرد. پاره‌ی از شما از پاره‌ی دیگر هستید (و همگی همنوع و همجنس می‌باشید). آنان که هجرت کردند، و از خانه‌های رانده شدند، و در راه من اذیت و آزارشان رساندند، و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهانشان را می‌بخشم و به بهشتشان درمی‌آورم. بهشتی که رودخانه‌ها در زیر (درختان)آن روان است.این پاداشی از سوی خدا، (ایشان را است)، و پاداش نیکو تنها نزد خدا است».

و در این که زن هم انسانی است چون مرد و در تکالیف دینی و اجتماعی میان زن و مرد فرقی نیست، قرآن به صراحت می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَجَعَلَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا لِيَسۡكُنَ إِلَيۡهَاۖ فَلَمَّا تَغَشَّىٰهَا حَمَلَتۡ حَمۡلًا خَفِيفٗا فَمَرَّتۡ بِهِۦۖ فَلَمَّآ أَثۡقَلَت دَّعَوَا ٱللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنۡ ءَاتَيۡتَنَا صَٰلِحٗا لَّنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ١٨٩﴾ [الأعراف: ۱۸۹].

«او آن کسی است که شما را از یک جنس آفرید، و همسران شما را از جنس شما ساخت تا شوهران در کنار همسران بیاسایند. ولی (بسیار اتفاق می‌افتد که) هنگامی که شوهران با همسران آمیزش جنسی می‌کنند همسران بار سبکی (بنام جنین) برمی‌دارند و به آسانی با آن روزگار را به سر می‌برند اما هنگامی‌که بار آنان سنگین می‌شود، شوهران و همسران خدای خود را فریاد می‌دارند و می‌گویند: اگر فرزند سالم و شایسته‌ای به ما عطا فرمایی از زمره‌ی سپاسگذاران خواهیم بود».

قرآن به صراحت می‌گوید که اعمال انسان‌ها چه زن و چه مرد در پیشگاه خداوند تباه نخواهد شد و همه از یک سرشت و اصل آفریده شده و طبیعتی یکسان دارند می‌فرماید:

﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ٩٧﴾ [النحل: ۹۷].

«هر کس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و (در آن

دنیا) پاداش (کارهای خوب و متوسط و عالی) آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد».

﴿وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ نَقِيرٗا١٢٤﴾ [النساء: ١٢٤].

«کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد ـ خواه مرد و خواه زن ـ چنان کسانی داخل بهشت شوند،و کمترین ستمی بدانان نشود».

وجود زنانی بزرگوار، چون مریم، آسیه، خدیجه، عایشه، فاطمه، سمیه و... و تجلیل قرآن و سنت از آنان، گواهی صادق بر مقام و جایگاه والای زن در اسلام است.

و فارغ از بُعد انسانی، زن و مرد بُعد دیگری نیز دارند و آن بُعد بشری است، در این بُعد، میان آنان تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود که در جایگاه اجتماعی و حقوقی آنان بی‌تاثیر نخواهد بود. این تفاوت‌ها را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد:

۱- تفاوت‌های طبیعی که در واقع تفاوت‌های زیستی و روانی هستند.

۲- تفاوت‌های اجتماعی که محصول جامعه‌ی انسانی و رفتارها و مناسبات میان آدمیان است.

۳- تفاوت در پاره‌ای از احکام دینی که ناشی از وحی الهی می‌باشد.

در حقیقت ضرورت تقسیم کار، تقسیم مسئولیت و تنظیم کارکرد طبیعی زن و مرد و رعایت تخصص و وظایف غیرمشترک آنان، موجب چنین تفاوت‌هایی شده است. به هر حال، آنچه مسلم است اسلام در پاره‌ای از موارد حقوق یک‌نواختی را برای زن و مرد در نظر گرفته است و این امر برای پرهیز از تشابه حقوق زنان و مردان بوده است، نه مخالف با تساوی حقوق آنان، چرا که مرد و زن در اسلام از حقوق سیاسی، حقوق مدنی و قانونی، حقوق اجتماعی، حقوق اقتصادی و حقوق فرهنگی یکسانی برخوردارند[1].

چرا شهادت زن، نصف شهادت مرد است؟:

در این رابطه، برخی از مردم دچار گمان و تردیدهایی شده و سؤال‌هایی به ذهنشان خطور می‌کنند و از خود می‌پرسند: چنانچه اسلام به انسانیت و کرامت و مساوات زنان با مردان اعتراف می‌نماید، پس چرا در پاره‌ای از شرایط و احوال مانند: موضوع گواهی دادن، میراث و... مردان را بر زنان برتری داده است؟

در جواب باید گفت: امتیازی که در این موضوع برای مردان مورد توجه قرار گرفته، هیچ‌گاه به معنای ارزش و برتری مرد بر زن نیست، زیرا در پیشگاه خداوند هیچ‌کس را بر دیگری به جز بر اساس و معیار«تقوا» فضیلت و برتری نیست.

---

[1]- رجوع کنید به: دورنمای جامعه اسلامی، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، صص ٤٩٠ – ٤٩٢.

و این امتیار و ویژگی نیز در واقع به فطرت و ساختار جسمی و روحی هریک از زن و مرد برمی‌گردد. قرآن کریم شهادت یک مرد را در برابر شهادت دو زن قرار داده است.

همچنین فقهاء معتقدند که در ارتباط با حدود و قصاص شهادت زنان پذیرفته نمی‌شود. اما باید متذکر شد که این تفاوت هیچگاه به خاطر نقص و کمبود شخصیت و کرامت و انسانیت زنان نیست، بلکه به ساختار و فطرت و نوع مسئولیت‌های او ارتباط دارد. زیرا عادتاً زنان کمتر از مردان با مسائل تجاری و معاملات و روابط اجتماعی سروکار دارند و معمولاً اگر دارای همسر و خانه‌دار باشند، کار و مسئولیت‌های شوهرداری و اداره‌ی منزل، ذهن و وقت آنان را پر می‌کند. و چنانچه ازدواج ننموده باشد، غالباً در فکر انتخاب همسر و آینده‌ی خویش است و مسائل تجاری، و معاملات مادی، جایگاه قابل توجهی را در ذهن و اندیشه‌ی او ندارد و چنانچه چیزهایی را بداند به خاطر عدم ممارسه و عدم اهتمام پس از مدتی آن را بدست فراموشی می‌سپارد، به همین دلیل خداوند، وام‌دهندگان را راهنمایی می‌فرماید که برای اطمینان از وصول به موقع طلب خود، دو مرد یا یک مرد و دو زن را در مورد مقدار و زمان بازپرداخت وام، شاهد نمایند. و دلیل آن را قرآن این می‌شمارد که:

«تا اگر یکی از آن دو خانم، چیزی را فراموش نمود، و یا دچار اشتباه شد، دیگری موضوع را به او یادآوری کند».

به همین دلیل است که بسیاری از فقها، شهادت خانم‌ها را در امور مربوط به حدود و قصاص جایز نمی‌شمارند، به خاطر آنکه خانم‌ها از عرصه‌ی برخوردها و صحنه‌های جرم و جنایت و تعرض به حیثیت، و اموال مردم دور باشند و با توجه به حالات عاطفی خاصی که زنان دارند، هرگاه با صحنه‌ای از قتل و جنایت روبرو شوند، از ترس و وحشت، چشم‌ها را بر هم می‌نهند و فریادکشان پا به فرار می‌نهند و مشاهده‌ی صحنه برای غالب آنان مشکل و غیر قابل تحمل است که با دقت و روشنی آن گونه صحنه‌ها را به خوبی نگاه کنند و سپس آن را بازگو نمایند.

از طرف دیگر همان فقها، در امور مربوط به خود خانم‌ها مانند: رضاعت، بکارت، ولادت و... شهادت و گواهی یک نفرشان را هم کافی می‌دانند.

٢٠ - [١٩] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «قال الله تعالي: كذّبني ابن آدم ولم يكن له ذلك، وشتمني ولم يكن له ذلك؛ فأما تكذيبه إياي، فقوله: لن يعيدني كما بدأني، وليس اول الخلق بأهون عليّ من اعادته. وأما شتمه إياي: فقوله: اتخذ الله ولداً، وأنا الاحد الصمد الذي لم ألد ولم أولد، ولم يكن لي كفواً أحد»[1].

---

[1]- بخاری ح ٤٩٧٤، نسائی ح ٢٠٧٨.

۲۰- (۱۹) ابوهریره ﷺ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: خدای متعال می‌فرماید: فرزند آدم مرا دشنام می‌دهد و تکذیبم می‌نماید و او را نسزد که دشنامم دهد و تکذیبم کند.

تکذیب او در حق من، گفته‌ی اوست که می‌گوید: خدا قادر نیست مانند نخستین بار، مرا زنده گرداند و در روز رستاخیر مرا بیافریند، حال‌آنکه اعاده‌ی آفرینش از آفرینش آغازین، بر من سهل‌تر و آسان‌تر است.

و دشنام او در حق من، گفته‌ی اوست که می‌گوید: خدا فرزند دارد(و به خداوند مهربان، فرزندی نسبت می‌دهد) حال‌آنکه من، خدای یکتا و یگانه و پروردگار بی‌نیاز و برطرف‌کننده‌ی نیازمندی‌ها هستم، که نه کسی فرزند من است و نه من فرزند کسی هستم و هیچ‌کس هم‌شأن و هم‌کفو من و همتا و همگون من نیست (یعنی خدا گونه‌ای وجود ندارد و کسی شبیه و همسنگ و همبر او نیست)».

۲۱ - [۳۰] وفي رواية عن ابن عباس: «وأما شتمه إياي فقوله: لي ولد، وسبحاني أن اتخذ صاحبة أو ولدا». رواه البخاري[1].

۲۱- (۳۰) و ابن عباس ﷺ همین حدیث را چنین روایت می‌کند:«اما دشنام او در حق من، گفته‌ی اوست که می‌گوید، من (خدا) فرزندی

---

[1]- بخاری ح ٤٤٨٢.

دارم. تسبیح و تقدیس و تعظیم و تکریم باد مرا از اینکه همسر و فرزندی برای خود برگیرم.(لذا من صاحب سلطنت جهان و بسی برتر و والاتر از آن چیزهایی هستم که آنها به من نسبت می‌دهند و بر زبان می‌رانند).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده است].

۲۲ - [۲۱] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «قال الله تعالى: يؤذيني ابن آدم، يسب الدهر، وأنا الدهر، بيدي الأمر، أقلب الليل والنهار» متفق عليه[1].

۲۲- (۲۱) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «خدای متعال می‌فرماید: فرزند آدم مرا اذیت می‌نماید و به زمانه و روزگار ناسزا می‌گوید، در حقیقت من همان روزگار هستم، چرا که گردش روزگار به خواست حکیمانه و مدبرانه‌ی من است، و من با تدبیر و تقدیر شایسته و بایسته‌ی خویش، شب و روز را می‌چرخانم و به رتق و فتق امور می‌پردازم.(پس هرکس به زمانه ناسزا گوید، گویا به من ناسزا گفته است، چرا که گردش شب و روز به خواست و اراده‌ی من است)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

---

[1]- بخاری ح ٤٨٢٦، مسلم ح ٢- ٢٢٤٦، ابوداود ح ٥٢٧٥، مسند احمد ٢/٢٧٢.

شرح: سه حدیث فوق، جزو احادیث قدسی هستند، هر مطلبی را که پیامبر ﷺ با گفتن «قال الله» به خدا منسوب نماید. «حدیث قدسی» می‌نامند. و علت نامگذاری آن به قدسی این است که چون از ذات مقدس «الله» آمده، از تقدس کامل برخوردار است، لذا صفت قدسی به آن داده‌اند تا به این حدیث از حدیث نبوی، متمایز گردد. البته به حدیث قدسی، «حدیث الهی» و «حدیث ربانی» نیز می‌گویند.

فرق حدیث قدسی، با حدیث نبوی از این قرار است: حدیث نبوی که همان فرموده پیامبر ﷺ است، به صورت مفهوم و معانی از طرف خداوند به پیامبر ﷺ الهام شده و او با عبارت انسانی خویش آن را به دیگران ارائه می‌دهد. اما حدیث قدسی، آن است که خداوند الفاظ آن را مستقیماً (بدون واسطه‌ی جبرئیل) به پیامبر ﷺ القاء می‌کند، اما نه به کیفیت وحی متلو.

اما فرق حدیث قدسی با قرآن عبارت است از:

۱- الفاظ قرآن از جانب خدا و معین و مشخص هستند، ولی در حدیث قدسی، مفاهیم از خدا و الفاظ از رسول خداست.

۲- هر دو وحی خداوندی هستند، با این فرق که وحی قرآنی، مخصوص به آوردن یک فرشته به پیامبر ﷺ به طور ظاهر یا صلصلة الجرس و غیره می‌باشد، اما وحی قدسی عام است،

گاهی فرشته القا می‌کند، گاهی در خواب می‌بیند و گاهی هم از ذات الهی مستقیماً القاء می‌شود.

۳- تلاوت قرآن عبادت بوده و موجب ثواب است، اما تلاوت کردن، «حدیث قدسی» عبادت نیست.

٤- از نظر اعتبار، قرآن متواتر و حدیث قدسی، خبر واحد است.

«یسب الدهر وأنا الدهر»: در زندگی، حوادث و بلایا و مشکلات و نابسامانی‌ها برای انسان‌ها پیش می‌آید، و تغییرات روزگار و زمانه بر خلاف میل و خواسته‌ی انسان‌ها اتفاق می‌افتد ولی انسان‌ها عادت دارند که هرگاه روزگار موافق میل آنها نچرخد، آن را مورد سب و دشنام قرار می‌دهند و زمانه را نفرین و لعن می‌کنند، گویا که آنان از روزگار و از خدای روزگار پیمان گرفته‌اند که بر خلاف آنها نوزد و پیوسته موافق میل و خواسته‌ی آنها باشد. آنها نمی‌دانند که روزگار و زمانه مسخر و تحت فرمان کسی است که دگرگونی شب و روز به دست اوست.

در حقیقت خشم بر روزگار، خشم بر کسی است که زمام و اختیار روزگار به دست اوست و تغییرات روزگار در قبضه‌ی قدرت و تصرف خداوند و مطابق حکمت و نظامی است که ابداع نموده است، نه مطیع مخلوق است و نه به میل او رفتار می‌کند.

پس نفرین بر روزگار، در حقیقت و العیاذ بالله نفرین بر آفریدگار و متصرف و چرخاننده‌ی آن است.

۲۳ - [۲۲] وعن أبي موسى الأشعري قال: قال رسول الله ﷺ: «ما أحد أصبر على أذى يسمعه من الله، يدعون له الولد، ثم يعافيهم ويرزقهم» متفق عليه[1].

۲۳- (۲۲) ابوموسی اشعری رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ کس در مقابل آزار و اذیت‌ها، از خداوند متعال، شکیباتر و صبورتر نیست، با آنکه بندگان به او فرزند نسبت می‌دهند، باز هم (چنان مهربان و شفیق و چنان شکیبا و صبوراست که حرفشان را نادیده گرفته) و به آنها (با وجود این گستاخی‌ها و بی‌حرمتی‌ها) نعمت عافیت و امنیت عنایت می‌کند و از خوان بی‌کران و بی‌پایانش آنها را روزی می‌دهد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث اشاره به این دارد که بندگان نیز، باید خود را متخلق به اخلاق خداوند عزوجل کنند و در مقابل مشکلات و مصایب، چالش‌ها و دغدغه‌ها، ناهمواری‌ها و ناملایمات زندگی و آزار و اذیت‌های مردمی، از خود صبر و شکیبایی نشان دهند و به اندک کاری از کوره در نروند و بر نفس خود مسلط باشند.

خداوند عزوجل موقعی که با بندگان مشرک وچندگانه‌پرست وگستاخ و بی‌چشم‌ورو، این‌گونه برخورد کند، با بندگان مؤمن و موحد و آنانی که اوامرش را امتثال و از نواهی‌اش اجتناب می‌کنند، چگونه

---

[1]- بخاری ح ٤٨٢٦، مسلم ح ۲- ٢٢٤٦، ابوداود ح ٥٢٧٥، مسند احمد ٢/٢٧٢.

برخورد خواهد کرد. براستی خدایی، او را سزاست و حمد و ستایش راستین و حقیقی از آن اوست که پروردگار جهان و جهانیان است.

«یدعون له الولد»: در عهد تاریک جاهلیت، جمعی از مشرکان عرب به خاطر انحطاط فکری و نداشتن هیچ‌گونه علم و دانش، خدا را با خود قیاس می‌کردند و برای او فرزند و گاهی همسر قائل بودند.

از جمله، قبائل «جهینه»، «سلیم»، «خزاعه»، «بنی‌ملیح» و... معتقد بودند که فرشتگان دختران خدا هستند و بسیاری از مشرکان عرب «جن» را نیز فرزندان خدا می‌پنداشتند و به عبادت و پرستش آنها می‌پرداختند و یا بعضاً همسری از جن، برای پروردگار متعال قائل بودند.

در ایران، در عصر ساسانی نیز، دوگانه‌پرستان، وجود داشتند که معتقد بودند، خدا و شیطان برادرند، خدا خالق نیکی‌ها است و شیطان خالق شرها و بدی‌ها.

در میان اهل کتاب نیز، یهودیان، عزیر را پسر خدا و مسیحیان نیز عیسی را پسر خدا می‌دانند و دچار این عقیده و باور خطرناک و وحشتناک بودند.

براستی چنین کسانی سزاوار آنند که مورد نفرین و لعنت خداوند ﷻ قرار بگیرند و براستی خداوند ﷻ منزه و پاک است از آنچه به

دروغ و بهتان، از نسبت‌دادن فرزند، برای او تعالی، در وصف می‌آورند.

٢٤ - [٢٣] وعن معاذ ﷺ قال: «كنت ردف رسول الله ﷺ على حمار، ليس بيني وبينه الا مؤخرة الرحل، فقال: "يا معاذ! هل تدري ما حق الله على عباده؟ وما حق العباد على الله؟" قلت: الله ورسوله أعلم. قال: "فإن حق الله على العباد أن يعبدوه ولا يشركوا به شيئاً، وحق العباد على الله أن لا يعذب من لا يشرك به شيئاً". فقلت: يا رسول الله! أفلا أبشر به الناس؟ قال: "لا تبشرهم فيتكلوا» متفق عليه[1].

٢٤- (٢٣) معاذبن جبل ﷺ گوید: «در حالی که پشت سر پیامبر ﷺ با هم بر یک الاغ سوار شده بودیم و فاصله‌ای جز قسمت آخر رحل (پالان) میان من و ایشان حایل نبود، پیامبر ﷺ فرمود: ای معاذ! آیا می‌دانی حق خداوند بر بندگانش چیست؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. پیامبر ﷺ فرمود: حق خدا بر بندگانش آن است که او را پرستش کنند و چیزی را همتا و شریک او قرار ندهند.

و حق بندگان (پاداش بندگان) بر خداوند آن است که: کسانی را که برای او شریک و انبازی قرار نمی‌دهند، عذاب و کیفر ندهد.گفتم: ای رسول خدا! آیا مرا اجازه می‌دهید تا این مژده را به مردم بدهم (تا شاد و خرسند گردند؟) فرمود: خیر، این مژده را به آنان مده، چرا که با اتکا و اعتماد بر این مژده، سست می‌شوند و

---

[1]- بخاری ح ٢٨٥٦، مسلم ح ٤٨ – ٣٠، ترمذی ح ٢٦٤٣، ابن ماجه ح ٤٢٩٦.

از انجام کارهای خیر و مفید کوتاهی می‌کنند (و بر همین سخن اعتماد کرده و بر جای خود می‌نشینند)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

٢٥ - [٢٤] وعن أنس، أن النبيﷺ ومعاذ رديفه على الرحل، قال: «يا معاذ! "قال: لبيك يا رسول الله وسعديك. قال: "يا معاذ! "قال: لبيك يا رسول الله وسعديك. قال: "يا معاذ!". قال: لبيك يا رسول الله وسعديك ـ ثلاثا ـ قال: قال: " ما من أحد يشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله، صدقاً من قلبه إلا حرمه الله على النار" قال: يا رسول الله! أفلا أخبر به الناس فيستبشروا؟ قال: "إذاً يتكلوا". فأخبر بها معاذ عند موته تأثماً» متفق عليه[1].

۲۵- (٢٤) انس رضی الله عنه گوید: «در حالی که پیامبرﷺ و معاذ رضی الله عنه باهم بر یک چهارپا سوار شده بودند، پیامبرﷺ فرمود: ای معاذ! معاذ رضی الله عنه گفت: بفرما ای رسول خدا! اجابت کردم و گوش به فرمان شما هستم. (ساعتی راه رفت و) سپس فرمود: ای معاذبن جبل گفتم: بفرما ای رسول خدا! اجابت کردم و گوش به فرمان تو هستم. (سپس ساعتی دیگر راه رفت و) فرمود: ای معاذبن جبل! گفتم: اجابت کردم، گوش به فرمان تو هستم، ای رسول خدا! آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: هرکس از روی صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل و از ته قلب، به وحدانیت و یگانگی خدا اعتراف کند و شریک و

---

[1]- بخاری ح ۱۲۸، مسلم ح ۵۳ – ۳۲.

انبازی را برای او قرار ندهد، و به رسالت محمدﷺ • از جانب خدا، ایمان و باور داشته باشد، خداوند ﷻ آتش سوزان دوزخ را بر وی حرام می‌کند و از عذاب آن در امانش می‌دارد.

(چون معاذ ﷺ این نوید را شنید) گفت: ای رسول خدا! (مرا اجازه می‌دهید) تا این مژده را به مردم بدهم(تا از شنیدن آن شاد و خرسند گردند؟) پیامبرﷺ فرمود: (این کار را نکن، چرا که مردم با شنیدن این نوید) و با اتکا و اعتماد به آن (از انجام کارهای خیر و مفید) سست و ضعیف می‌شوند.

[انس ﷺ گوید]: اما معاذبن جبل ﷺ به هنگام مرگ از ترس اینکه مبادا به وسیله‌ی کتمان این حدیث، دچار گناه شود، آن را برای مردم بازگو نمود».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در دو حدیث بالا، چند مسئله قابل تأمل است:

۱- تواضع و فروتنی پیامبر اکرمﷺ:

پیامبرﷺ خودِ تواضع و سادگی و فروتنی و انکسار بود که در مرد کاملی تجلی یافته بود. این تواضع و سادگی از درون جانش برخاسته بود و لذا او مظاهر کاذب ریاست و فرمانروایی و یا

تجملات و تکلفاتی را که لازمه‌ی آنهاست و نیز کردار و گفتار عوام‌فریبانه‌ای را که پیرامون وی گرد آمده بود، متلاشی کرد.

پیامبرﷺ فردی باوقار، جوانمرد، خوش‌خوی و خوش‌برخورد بود، که دورترین و نزدیکترین آنها را، اصحاب و دشمنان و اهل خانواده‌شان را و هیئت‌های نمایندگی شاهان را بدون تصنع و تکلف و از روی حق و با نیتی خیرخواهانه ملاقات می‌کرد.

آری پیامبر ﷺ متواضع‌ترین و ساده‌ترین انسان‌ها بود که از همه‌ی مردم از کبر و غرور و نخوت و خودبزرگ‌بینی و خودمحوری، دورتر بود. خدمتگزار یا کس دیگری را پشت سرخود، بر مرکبی که داشت سوار می‌کرد، بر هر حیوان سواری که برایش ممکن می‌شد، سوار می‌گردید، گاهی بر اسب، گاهی بر شتر، گاهی بر قاطرخاکستری رنگ و زمانی بر الاغ سوار می‌شد و بعضی اوقات پیاده و پابرهنه راه می‌رفت. این که می‌بینیم پیامبرﷺ معاذ ﷺ را همراه با خود بر شتر یا الاغ سوار می‌کند، چیز عجیب و غریبی نیست، چراکه عادت او بوده است که کسی را پشت سر خود بر الاغش، یا استرش و یا شترش سوار کند ویا با یارانش به نوبت برمرکب سوار شود.

ابن عباس ﷺ می‌گوید: پیامبرﷺ وقتی که به مکه آمد، تنی چند از کودکان خردسال به استقبال او آمدند، و وی یکی را جلوی خود

و یکی را عقب خود سوار کرد. و وقتی دیگر پیامبرﷺ در حالی که داشت پیاده راه می‌رفت، مردی که سوار بر الاغی بود، نزد او آمد و گفت: سوار شو، و خود بر روی الاغ عقب کشید، پیامبرﷺ فرمود: تو سزاوارتری به این که بر روی الاغ خودت جلو سوار شوی.

جابر ﷺ می‌گوید: رسول خداﷺ در حرکت عمداً عقب می‌افتاد و افراد عقب‌افتاده را یاری می‌داد تا به همراهانشان برسند، و آنان را پشت سر خود سوار می‌کرد و بر ایشان دعا خیر می‌نمود و هیچ چیز نزد او منفورتر از کبر وخودپسندی نبود.

۲- علت اینکه در این حدیث پیامبرﷺ سه بار، معاذبن جبل ﷺ را خطاب فرمود، این است که پیامبر ﷺ به خاطر برانگیختن ذهن، جلب توجه، بیداری حافظه، نشان‌دادن عظمت مطلب و اهمیت حادثه، این کار را کرد، تا معاذ ﷺ سراپا به گفته‌های ایشان گوش فرا دهد وبا تأمل و اندیشه و تعمق و تدبر تمام، بیان ایشان را گوش کند و آنها را به خاطر بسپارد.

۳- حق بنده بر خدا: بنا به این حدیث و احادیث دیگر و آیاتی چون:

﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيۡنَا نَصۡرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [الروم: ٤٧].

«و همواره یاری مؤمنان بر ما واجب بوده است».

﴿كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيۡنَا نُنجِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [یونس: ١٠٣].

«همین طور ایمان آورندگان (به تو) را (نیز) نجات خواهیم داد واین حقی است بر ما(حقی مسلم و تخلف ناپذیر)».

حق بندگان بر خداوند ثابت می‌شود. البته این حق، حق ایجابی و الزامی نیست، بلکه از باب لطف و اکرام خداوند ﷻ است.

٤- از جمله‌ی «لا تبشرهم فيتكلوا» یکی دیگر از قواعد اسلامی دانسته می‌شود و آن اینکه باید با مردم، با زبانی که قابل فهم و درک عامه باشد، سخن گفت. فرد مسلمان و دعوتگر و مبلغ، باید متعهد شود که از اصطلاحات سخت و ناهموار و کلمات وجملات غریب و نامأنوس جداً پرهیز نماید و دقت و سهولت را در مکالمات به کار ببرد.

از حضرت علی ﷺ روایت شده که فرمود:

«حدثو الناس بما يعرفون ودعوا ما ينكرون، أتريدون أن يكذب الله ورسوله».

«با مردم به گونه‌ای که در خور فهم آنان است، سخن بگوئید، و آنچه را در توان آنان نیست، ترک کنید، آیا می‌خواهید که خدا و پیامبرش تکذیب شوند»؟

خداوند متعال نیز می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ لِيُبَيِّنَ لَهُمۡ﴾ [إبراهيم: ٤].

«(ای محمد!) ما هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر اینکه به زبان قوم خودش (متکلم بوده است) تا برای آنان (احکام الهی را) روشن سازد (و حقایق را تبیین و تفهیم کند)».

پس هر عصر و زمانه‌ای، زبان و گویش مخصوص به خود را دارد که آن را متمایز می‌دارد و رویکرد آن را بیان می‌کند، بنابراین، هر کسی‌که بخواهد در این زمانه با مردم سخن بگوید، باید زبان آنان را بفهمد و با زبانی درخور فهم آنان به گفتار بپردازد. البته منظور از زبان، تنها الفاظ و عباراتی نیست که گروهی از انسان‌ها اهداف و مقاصد خود را با آن بیان می‌کنند، بلکه مقصود چیزی عمیق‌تر و گویاتر از آن است، یعنی آنچه که به خصوصیات اندیشه و راه‌های فهم و تفهیم، در ارتباط است.

در این حدیث نیز به همین مطلب اشاره شده است، و به نظر حقیر، منظور از نهی پیامبر ﷺ این بوده که معاذ رضی الله عنه برای هرکس و به طور عموم، این مژده را بیان نکند، اما اگر برای خواص، روشنفکران، فرزانگان و خردمندان و روشن‌ضمیران و افراد مورد اعتماد، بیان کند، اشکالی در آن نیست.

۵- از جمله‌ی «صدقاً من قلبه» به وضوح دانسته می‌شود که هرکس که با صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل و از ته دل، به وحدانیت و یگانگی خدا و رسالت پیامبر ﷺ ایمان و باور داشته باشد، و هیچ‌گونه شک و تردیدی در دل و مغز

او نباشد و روی همین حالت بمیرد، قطعاً به بهشت برین خداوندی راه خواهد یافت و در حقیقت شهادت به «لا اله الا الله» و محمد رسول الله «تمام اسلام و همه‌ی اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های تابناک خدا و پیامبر را در خود جای داده است. بنابراین هرکس که با صداقت و اخلاص این شهادت را ادا کند در حقیقت، تمام اسلام را دین خود قرار داده و خویشتن را نیز ملزم به عمل به احکام و دستورات آن نموده است.

٦- «فاخبر بـها معاذ عند موته تأثمـاً»:

در شریعت مقدس اسلام، از کتمان حق نکویش شده است، بنابراین تمام کسانی که احکام خدا و حقایق مورد نیاز مردم را از آنها کتمان کنند، و به خاطر کسب مقام و یا به دست‌آوردن ثروتی، مرتکب این خیانت بزرگ شوند، باید بدانند که حقیقت گرانبهایی را به بهای ناچیزی فروخته‌اند، زیرا حق‌پوشی اگر با تمام دنیا معامله شود، بازهم مرتکب شونده‌ی آن ضرر و زیان کرده است.

در احادیث نبوی، شدیدترین حملات، متوجه دانشمندان کتمان‌کننده‌ی حقایق شده است از جمله پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

«من سئل عن علم ثم کتمه الجم یوم القیامة بلجام من نار» [ترمذی]. «هرگاه از دانشمندی چیزی را که می‌داند سؤال کنند و او کتمان نماید، روز قیامت، افساری از آتش بر دهان او می‌زنند».

خود پیامبرﷺ بر صحابه ﷺ، وظیفه نهاد که سخنانش را به دیگران برسانند اگرچه یک سخن باشد،

«بلغوا عني ولوآية» [بخاری]. «سخنان مرا به دیگران برسانید، اگر چه یک جمله باشد».

و نیز یارانش را امر کرد تا احادیثش را به غائبان برسانند:

«الا لیبلغ الشاهد الغائب» [بخاری]. «هان ای مردم! حاضران به غائبان، سخنانم را برسانند».

و پیامبر ﷺ همواره درباره‌ی نقل و روایت به آنها سفارش می‌نمود که سخنان وی را به واسطه‌ی اشخاصی به آیندگان تحویل دهند که دارای فهم زیاد باشند، تا بدین‌وسیله مفهوم و حقیقت سخن باقی بماند،

«نضر الله امرأ سمع منا حدیثاً، فحفظه حتي یبلغه غیره، فرب حامل فقه الي من هوافقه مني، ورب حامل فقه لیس بفقیه» [ترمذی]. «شاداب گرداند خداوند مردی را که حدیثی از ما می‌شنود و آن را حفظ می‌کند، تا به دیگران برساند، چه بسیارند دانشمندانی که دانش را به دانشمندتر از

خویش منتقل می‌کنند و چه بسیارند حمل‌کنندگان دانش که دانشمند و فقیه نیستند».

و حضرت معاذ ﷺ نیز به هنگام مرگ، از ترس اینکه مبادا به وسیله‌ی کتمان این حدیث دچار گناه شود، آن را برای مردم بازگو نمود.

شاید کسی سؤال کند، وقتی که پیامبر ﷺ معاذ ﷺ را از بشارت‌دادن به این حدیث منع کرد، پس چگونه او به خود اجازه داد تا این نوید و مژده را به مردم بدهد؟

در پاسخ باید گفت: مقصود نهی پیامبر ﷺ، این بوده که برای هرکس و به طور عموم این حدیث را بیان نکند، چرا که برخی از مردم، توان درک و فهم چنین سخنانی را ندارند و از بیان‌کردن چنین مژده‌هایی، دچار چالش و دغدغه و سوءتفاهم می‌شوند، اما اگر اینگونه مژده‌هایی، برای فرزانگان و فرهیختگان و افراد فهمیده و مورد اعتماد، بیان شود، اشکالی درآن نیست.

و نیز ممکن است که معاذ ﷺ این حدیث را بعد از اینکه پیامبر ﷺ احادیثی دیگر بدین مضمون، مانند: «من قال لا اله الا الله دخل الجنة» برای مردم بیان کرده است، ذکر نموده باشد.

٢٦ - [٣٥] وعن أبي ذرّ ﷺ قال: «أتيت النبيﷺ، وعليه ثوب أبيض، وهو نائم، ثم أتيته وقد استيقظف فقال: "ما من عبد قال لا إله إلا الله، ثم مات على ذلك؛ إلا دخل الجنة". قلت: وإن زنى وإن سرق؟! قال: "وإن زنى وإن سرق". قلت: وإن زنى وإن سرق؟! قال: "و إن زنى وإن سرق ". قلت: وإن زنى وإن سرق؟! قال: " وإن زنى وإن سرق على رغم أنف أبيذر". وكان أبوذر إذا حدث بهذا قال: وإن رغم أنف أبيذر» متفق عليه[1].

٢٦- (٣٦) ابوذر غفاری ﷺ گوید: «به نزد رسول خداﷺ رفتم و او را در حالی دیدم که بر روی خویش چادری سفید، کشیده و خوابیده است(چون او را خوابیده یافتم، برگشتم) و پس از لحظه‌ای دوباره به خدمتش آمدم و دیدم که از خواب بیدار شده است. (چون به نزدش رفتم) فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که اقرار به لااله‌الا الله و وحدانیت و یگانگی خدا کند و بعد بر این اعتقاد بمیرد مگر اینکه خداوند ﷻ او را داخل بهشت می‌کند.

ابوذر ﷺ گوید: گفتم: ای رسول خدا! اگر چه مرتکب عمل شنیع زنا و دزدی شده باشد؟ پیامبرﷺ فرمود: (آری) اگرچه زنا و دزدی کند. باز گفتم: اگر چه زنا و دزدی کند؟ فرمود: اگر چه زنا و دزدی کند. بار سوم نیز گفتم: اگرچه زنا و دزدی کند(باز هم داخل بهشت

---

[1]- بخاری ح ٥٨٢٧، مسلم ح ١٥٤ – ٩٤ مسند احمد ١٦٦/٥.

می‌شود)؟ فرمود: به خلاف میل و خواسته ابوذر، اگر چه زنا و دزدی کند.

و خود ابوذر رضی الله عنه نیز هرگاه این حدیث را (برای مردم) روایت می‌کرد، می‌گفت: علیرغم میل و خواسته‌ی ابوذر».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: بنابراین حدیث واحادیث دیگر، اهل‌سنت و جماعت معتقدند که مرتکب‌شونده‌ی گناه کبیره، مؤمن است و انجام کبیره او را بی‌ایمان و کافر نمی‌کند، مگر اینکه آن را در حالی که انجام می‌دهد، حلال بداند، یا نهی از آن را در شرع، کوچک و خوار شمارد، یا امر واجبی را که شریعت مقدس اسلام بدان امر کرده است، تحقیر و کوچک نماید. در این صورت‌ها مرتد و کافر است.

اهل‌سنت و جماعت، بر این دیدگاه و رأی خویش چنین استدلال کرده‌اند:

۱- در حقیقت ایمان عبارت است از تصدیق قلبی، پس هرگاه مؤمن گناهی را انجام دهد، و قلباً ایمانش باقی باشد، از اهل ایمان است.

۲- خداوند عز و جل خود می‌فرماید که غیر از شرک و کفر، گناهان صغیره و کبیره را برای هرکس که بخواهد می‌بخشد.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء: ۱۱۶].

«بی‌گمان خداوند شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد و بلکه پایین‌تر از آن را از هرکس که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد».

۳- قرآن کریم قاتل و اولیای مقتول را برادر یکدیگر دانسته است و در آیه‌ی قصاص می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰۚ فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره‌ی کشتگان، (قانون مساوات و دادگری) قصاص بر شما فرض شده است(و باید در آن کسی را به گناه دیگری نگرفت، و بلکه): آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن است. پس اگر کسی (از جنایتش) از ناحیه‌ی برادر (دینی) خود، گذشتی شد (و یکی از صاحبان خون‌بهاء کشنده را بخشید، و یا حکم قصاص تبدیل به خون‌بهاء گردید، از سوی عفوکننده) باید نیک رفتاری شود و(سختگیری و بدرفتاری نشود، و از سوی قاتل نیز به ولی مقتول) پرداخت (دیه) با نیکی انجام گیرد (و در آن کم و کاستو سهل‌انگاری نباشد)».

قصاص تنها بر قاتلی واجب می‌شود که عمداً کسی را که کشتنش منع شده است، کشته است و با وجود این، خداوند آن‌ها را با عبارت «ای کسانی که ایمان آورده‌اید»، خطاب کرده است.

٤- قرآن مجید، برای دو گروه از مسلمانان که با یکدیگر به جنگ پرداخته‌اند، قائل به ایمان شده است:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا﴾ [الحجرات: ٩].

«هرگاه دو گروه از مؤمنان باهم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید».

ملاحظه می‌کنیم که با وجود جنگ و نبرد میان این دو گروه، باز قرآن، قائل به ایمان آنان شده است، حال آنکه جنگ و پیکار با مسلمانان از گناهان کبیره است.

٥- و خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوۡبَةً نَّصُوحًا﴾ [التحریم: ٨].

«ای مؤمنان! به درگاه خدا برگردید و توبه‌ی خالصانه‌ای بکنید،»

و مسلماً توبه فقط در مورد گناه است، خواه صغیره باشد یا کبیره. و با این وجود، خداوند آنها را با عبارت «یاایها الذین امنوا» مخاطب ساخته است.

٦- به طور صریح، احادیث صحیح و فراوانی از رسول خدا ﷺ به ما رسیده است که آن حضرت ﷺ برای مرتکبین گناهان کبیره از امت خود، شفاعت خواهد کرد.

۷- و از زمان پیامبرﷺ نیز تا به امروز بر خواندن نماز جنازه بر هر کسی‌که اهل قبله باشد، اگرچه توبه هم نکرده باشد، تمام علما و مسلمانان اجماع دارند، پس اگر آنکه توبه نکرده، کافر باشد، نماز و طلب استغفار برای او جایز نیست. و رسول خدا ﷺ نیز در حدیث بالا، به همین موضوع اشاره کرده است که مرتکب گناه کبیره از دائره‌ی اسلام خارج نمی‌شود.

اما خوارج و معتزله در این زمینه، راهی بر خلاف راه اهل‌سنت و جماعت انتخاب کرده‌اند. خوارج، مرتکب گناه کبیره را کافر می‌دانند و معتزله نیز مرتکب گناه کبیره را نه مؤمن می‌دانند و نه کافر بلکه می‌گویند: این چنین فردی، فاسق است یعنی مابین ایمان و کفر قرار دارد. و چنین استدلال می‌کنند که همه‌ی مسلمانان بر این رأی که مرتکب گناه کبیره فاسق است، اتفاق نظر دارند، اما در اینکه مؤمن است یا کافر، اختلاف نظر دارند. اهل‌سنت می‌گویند: مؤمن است و خوارج گفته‌اند: کافر است و ما وجه اتفاق را گرفته و وجه اختلاف را رها کرده‌ایم و می‌گوئیم مرتکب گناه کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه فاسق است.

اما چنان که گفتیم، مذهب اهل‌سنت، بر اساس آیات صریح قرآن و احادیث بی‌شمار و فراوان صحیح نبوی، (از جمله حدیثی که مورد نظر ما است) بر این است که مرتکب گناه کبیره از دائره‌ی اسلام خارج نمی‌گردد و کافر نمی‌شود.

و در این حدیث بیان شده که زناکار و دزد وارد بهشت می‌شوند، یا بنا به فضل و کرم الهی بخشیده می‌شوند و یا بعد از دیدن کیفر اعمال خود، وارد بهشت می‌شوند.

۲۷- [۳٦] وعن عبادة بن الصامت ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: «من شهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمدا عبده ورسوله، وأن عيسى عبد الله ورسوله وابن أمته وكلمته ألقاها إلى مريم، وروح منه، والجنة حق والنار حق؛ أدخله الله الجنة على ما كان من العمل» متفق عليه[1].

۲۷- (۳٦) عبادة بن صامت ﷺ گوید: «هر کس (با صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل) اقرار نماید که هیچ معبودی جز خداوند ﷻ سزاوار پرستش نیست و او یگانه و بی‌همتا است و شریک و انبازی ندارد و نیز اعتراف کند که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی خداست و عیسی بنده و فرستاده‌ی خدا و مصداق کلمه‌ای است که به‌سوی مریم القا شده است و به امر(کن) به وجود آمده است، و عیسی رحمتی است از جانب خدا، و به حقانیت بهشت و دوزخ ایمان داشته باشد خداوند ﷻ او را داخل بهشت می‌کند، هرچند گناه هم داشته باشد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

---

[1]- بخاری ح ۳٤۳٥، مسلم ح ٤٦ – ۲۸ نسائی در «في اليوم و الليلة» ص ٦۰۳ ح ۱۱۳۰، مسند احمد ۳۱٤/٥

شرح: «و أن عیسي عبدالله ورسوله»: در این جمله پیامبرﷺ به یکی از مهم‌ترین انحرافات جامعه‌ی مسیحیت یعنی «مسئله‌ی تثلیث» و خدایان سه‌گانه، اشاره کرده و با جمله‌های کوتاه و مستدل آنها را از این انحراف بزرگ برحذر می‌دارد.

نخست برای نفی الوهیت مسیح و ابطال مسئله‌ی تثلیث می‌فرماید: «مسیح بنده‌ی خدا بود. در دومین نکته می‌فرماید «مسیح فقط فرستاده و پیامبرخدا به‌سوی بنی‌اسرائیل است و او نیز همانند دیگر پیامبران از جنس بشراست که برای هدایت و سعادت انسان‌ها از جانب پروردگار جهانیان به رسالت و نبوت مبعوث شده است، و این موقعیت نیز، تناسبی با الوهیت او ندارد.

در سومین نکته می‌فرماید: «و ابن امته وکلمته القاها الي مریم» (عیسی کلمه‌ی خدا بود که به مریم القا شد). در اینجا پیامبر ﷺ صریحاً عیسی را فرزند مریم معرفی می‌کند، تا پاسخی قاطع به مدعیان الوهیت عیسی باشد، زیرا کسی‌که از مادر متولد می‌شود و مشمول تمام تغییرات دوران جنین و تغییرات و تحولات جهان ماده است، چگونه می‌تواند خدا باشد؟ خدایی که ازتمام تغییرات و دگرگونی‌ها برکنار است.

پیامبر ﷺ در این جمله‌ی کوتاه، خاطرنشان می‌سازد که مسیح همچون سایر افراد انسان، در رحم مادر قرار داشت، دوران جنینی

را گذراند و همانند سایر افراد بشر متولد شد، شیرخورد و درآغوش مادر پرورش یافت، یعنی تمام صفات بشری در او بود، چگونه ممکن است چنین کسی‌که مشمول ومحکوم قوانین طبیعت و تغییرات جهان ماده است، خداوند ازلی و ابدی باشد. و این خود دلیلی محکم بر ابطال تثلیث و الوهیت مسیح است.

در جمله‌ی بالا از عیسی، تعبیر به «کلمه» شده است و این تعبیر به خاطر آن است که اشاره به مخلوق بودن مسیح کند.

درباره‌ی این که چرا به عیسی ﴿عليه السلام﴾ «کلمه» گفته شده، در میان محدثان و مفسران سخن بسیار است، اما بیشتر به نظر می‌رسد که علت آن، همان تولد فوق العاده‌ی مسیح می‌باشد که مشمول ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ٨٢﴾ [یس: ۸۲][1]. است. و یا به خاطر این است که قبل از تولد، خداوند بشارت او را در کلامی به مادرش داده بود. و نیز ممکن است علت این تعبیر این باشد که «کلمه» در اصطلاح قرآن به معنی مخلوق به کار می‌رود. مانند:

﴿قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي﴾ [الکهف: ۱۰۹].

«بگو: اگر دریا برای (نگارش شماره و صفت و ویژگی‌های موجودات (جهان هستی) پروردگارم جوهر شود، دریا پایان

---

[1]- «هرگاه خدا چیزی را بخواهد که بشود، کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو! و آن هم می‌شود».

می‌گیرد پیش از آنکه (سخن از تعداد و حقائق و رموز) موجودات پروردگارم پایان پذیرد».

در این آیه، منظور از کلمات خدا، همان مخلوقات اوست، و از آنجا که مسیح یکی از مخلوقات بزرگ خدا بوده است اطلاق کلمه بر او شده است. زیرا همانطور که کلمات، مخلوق ما است موجودات عالم آفرینش هم مخلوق خدا هستند و نیز همانطور که کلمات، اسرار درون ما را بیان می‌کند، و نشانه‌ای از صفات و روحیات ما است، مخلوقات این عالم نیز، روشنگر صفات جمال و جلال خدا هستند.

منتها این کلمات باهم تفاوت دارند بعضی بسیار برجسته و بعضی نسبتاً ساده و کوچک‌اند و عیسی ؛ مخصوصاً از نظر آفرینش، علاوه بر مقام رسالت، برجستگی خاصی داشت، چرا که بدون پدر آفریده شد.

پیامبر ﷺ در چهارمین نکته می‌فرماید: «عیسی روحی آفریده شده از طرف خداست».

این تعبیر که در مورد آفرینش آدم ؛ و به یک معنی، آفرینش تمام بشر نیز در قرآن آمده است، اشاره به عظمت آن روحی است که خدا آفرید و در وجود انسان‌ها عموماً و مسیح و پیامبران خصوصاً قرار داد نسبت دادن روح به‌سوی الله، در اینجا برای تکریم

و تشریف است، چنان که اضافت«ناقه» (شتر) و بیت (خانه) به‌سوی حق تعالی در آیه‌ی ﴿هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ﴾ [الأعراف: ۷۳]. و آیه‌ی ﴿وَطَهِّرۡ بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ﴾ [الحج: ٢٦][1]. برای تکریم و تشریف «بیت و ناقه» است و گرنه، تمام ارواح، تمام شترها و تمام خانه‌ها آفریده خدا است و مسیح ﷺ را از آن جهت «روح» می‌نامند، چرا که او به اذن خدا مردگان را زنده می‌کرد و مرده‌دلان را نیز به اذن خدا، با انوار حیات‌بخش دین حق، حیات می‌بخشید.

نکته: برخی خواسته‌اند از تعبیر«و روح منه» سوءاستفاده کنند که عیسی جزئی از خداوند بود، و تعبیر «منه» را گواه براین پنداشته‌اند و گفته‌اند در اینجا «منه» مِن جزئیه است.

ولی کسی‌که با لغت و ادبیات عرب آشنا است می‌داند که«مِن» در این‌گونه موارد برای تبعیض نیست، بلکه به اصطلاح «مِن نشویه»، است که بیان سرچشمه و منشأ پیدایش چیزی می‌باشد.

به همین جهت در تواریخ می‌خوانیم که «هارون الرشید» پزشکی مسیحی داشت که روزی با «علی بن حسین واقدی» که از دانشمندان اسلام بود، مناظره کرد و گفت: در کتاب آسمانی شما

---

[1]- «و خانه‌ام را برای طواف کنندگان... (از وجود بتان و مظاهر شرک و از هرگونه آلودگی ظاهری معنوی دیگر) تمیز و پاکیزه گردان».

آیه‌ای وجود دارد که مسیح را جزئی از خداوند معرفی کرده، سپس آیه ﴿وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلۡقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرۡيَمَ وَرُوحٞ مِّنۡهُۖ﴾ [النساء: ۱۷۱]. را تلاوت کرد.

واقدی، بلافاصله در پاسخ او این آیه از قرآن را تلاوت نمود:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مِّنۡهُۚ﴾ [الجاثية: ۱۳].

«و آنچه که در آسمان‌ها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیه‌ی خود، مسخر شما ساخته است».

و اضافه کرد که اگر کلمه «مِن» جزئیت را برساند، باید تمام موجودات زمین و آسمان طبق این آیه جزئی از خدا باشند.پزشک مسیحی با شنیدن این سخن، مسلمان شد.

هارون الرشید از این جریان خوشحال شد و به واقدی جایزه قابل ملاحظه‌ای داد[1].

«ادخله الله الجنة علي ما كان من العمل». «خداوند چنین شخصی را وارد بهشت می‌نماید، هرچند گناه هم داشته باشد».

یعنی خداوند ﷻ کسی را که به زبان و قلب به وحدانیت خدا و رسالت محمد ﷺ و رسالت عیسی ﵇ و به حقانیت بهشت و دوزخ اقرار کند، او را وارد بهشت می‌کند هرچند گناه هم داشته باشد. و این هم مذهب اهل‌سنت و جماعت است که غیر اهل شرک از

[1]- تفسیر المنار، ج ٦ ص ٨٤.

گناهکاران مسلمان، در مشیت آمرزش حق تعالی داخل‌اند واین امر موکول به اراده و مشیت وی است، پس حق تعالی برای هرکس از موحدان که بخواهد می‌آمرزد و لو اینکه هر گناهی را اعم از کبیره یا صغیره مرتکب گردیده و از گناه خویش توبه هم نکرده باشد و هرکه را هم که بخواهد عذاب و کیفر می‌دهد و یا بعد از دیدن عذاب و کیفر خویش، او را بخشیده و به بهشت داخل می‌کند.

۲۸ - [۲۷] وعن عمرو بن العاص قال: أتيت النبيﷺ، فقلت: ابسط يمينك فلأبايعك، فبسط يمينه، فقبضت يدي، فقال: " ما لك يا عمرو؟" قلت:أردت أن أشترط. فقال:" تشترط ماذا؟ "قلت: أن يغفر لي. قال: " أما علمت يا عمرو! أن الإسلام يهدم ما كان قبله، وأن الهجرة تهدم ما كان قبلها، وأن الحج يهدم، ما كان قبله؟!". رواه مسلم.

والحديثان المرويان عن أبي هريرة، قال: «قال الله تعالى: أنا أغني الشركاء عن الشرك". والآخر: "الكبرياء ردائي" سنذكرهما في باب الرياء والكبر إن شاء الله تعالى»[1].

۲۸- (۲۷) عمروبن عاص رضی الله عنه گوید: «به نزد رسول خداﷺ رفتم و گفتم: دست‌تان را دراز کنید تا با شما (از روی صداقت و اخلاص بر اسلام) بیعت کنم. پیامبرﷺ نیز دست راست خویش را دراز فرمود: اما من دستم را کنار کشیدم. پیامبرﷺ (از کارم تعجب کرد) و پرسید: عمرو! تو را چه شده است؟ (چرا دستت را عقب می‌کشی)؟ گفتم:

---

[1]- مسلم ۴۰۳/۱ /ح۳۳۶

شرطی دارم فرمود: چه شرطی؟ گفتم: (با شما بیعت می‌کنم، مبنی) بر اینکه (از تمام گناهان و معاصی) آمرزیده شوم. پیامبر ﷺ فرمود: ای عمرو! مگر نمی‌دانی که پذیرش اسلام(البته از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل) تمام گناهان پیشین را محو و نابود می‌کند؟ مگر نمی‌دانی که هجرت (در راه خدا با صداقت و اخلاص) تمام گناهان پیشین را محو و نابود می‌سازد؟ و مگر نمی‌دانی که حج نیز محو کننده‌ی تمام گناهان گذشته می‌باشد؟».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: اسلام زمانی در محو گناهان تاثیر دارد که از روی صداقت و اخلاص و از روی عمل و اعتقاد به اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های دقیق و عمیق و سعادت‌بخش و تعالی‌آفرین خداوند ﷻ و پیامبر اکرم ﷺ باشد چرا که اسلامی که بر مبنای صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل نباشد، هیچ تأثیری در محو و نابودی گناهان ندارد.

و حج، نیز زمانی در محو گناهان تأثیر دارد که شرایط ذیل در آن عمال شود:

۱- توبه و ادای حقوق مردم: یعنی از گناهان گذشته توبه نماید و حقوقی را که از مردم برذمه‌اش باقی است برایشان باز گرداند، زیرا اعمال نیک چه نماز باشد، چه روزه، چه زکات و

چه حج و چه... حقوقی را که از مردم برذمه‌اش باقی می‌باشد ساقط نکرده و او را برئ الذمه نمی‌سازد حتی شهید که بالاترین مقام را بعد از انبیای خدا، و صدیقین در نزد خداوند داشته و این شهادتش سبب آمرزش همه‌ی گناهانش گردیده و حتی باعث شفاعتش برای گنهکاران دیگری از اقوام و خویشانش می‌گردد ولی حقوقی را که از مردم بر ذمه‌اش باقی است، ساقط نمی‌کند. پیامبرﷺ می‌فرماید:

«یغفر للشهید کل ذنب الا الدین» [مسلم]. «برای شهید همه‌ی گناهانش به استثنای قرض بخشیده می‌شود».

۲- اخلاص و صداقت: لازم است که قصد و نیت شخص عازم بیت الله الحرام از این سفر فقط و فقط رضای خداوند ﷻ باشد و شهرت طلبی‌ها و القاب و صفات ظاهری و خودنمائی‌های ریاکارانه، دخلی در آن نداشته باشد.

۳- نفقه‌ی حلال: بر مسلمان لازم است تا همیشه از حرام دوری جسته و بکوشد که کسب و کار و خرج و خوراکش، از راه مشروع و حلال باشد، و خصوصاً نفقه و زاد و راحله‌ی راه حج، زیرا خرج و خوراک حرام، باعث دوری از خداوند ﷻ و سبب عدم قبول و اجابت دعا است.

٤- تقوا و پرهیزگاری: باید شخص حاجی بداند که بهترین توشه‌ی سفر حج، تقوا و پرهیزگاری است خداوند ﷻ در مورد سفر حج می‌فرماید:

﴿وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰ﴾ [البقرة: ١٩٧].

«و توشه برگیرید (هم برای سفر حج و هم برای سرای دیگرتان و بدانید) که بهترین توشه پرهیزگاری است».

اینطور حجی با رعایت این گونه شرائطی محو کننده‌ی گناهان است نه هر حجی.

«هجرت»: اسلام می‌گوید: اگر در محیطی به خاطر عواملی نتوانستید آنچه وظیفه دارید انجام دهید به محیط و منطقه‌ی امن دیگری، هجرت نمائید و علت این دستور روشن است زیرا اسلام جنبه‌ی منطقه‌ای ندارد و وابسته و محدود به مکان و محیط معینی نیست.

به این ترتیب علاقه‌های افراطی به محیط تولد و زادگاه و دیگر علائق مختلف از نظر اسلام نمی‌تواند مانع از هجرت مسلمان باشد.

و لذا می‌بینیم که در صدر اسلام همه‌ی این علاقه‌ها به خاطر حفظ و پیشرفت اسلام بریده شد آری هجرت یک حکم مخصوص

به زمان پیامبر ﷺ نبوده است، بلکه در هر عصر و زمان و مکانی اگر همان شرائط پیش آید، مسلمان موظف به هجرت است.

اصولاً روح هجرت همان فرار از ظلمت به نور، از کفر به ایمان، از گناه و نافرمانی به اطاعت و فرمان خداست، و اگر هجرتی بر این اساس، بر اساس حفظ و پیشرفت اسلام و بر اساس فرار از ظلمت به نور و از کفر به ایمان و از گناه به اطاعت باشد، براستی چنین هجرتی که از روی صداقت و اخلاص است محو کننده‌ی گناهان و معاصی انسان است.

چرا که مهاجرانی که جسم‌شان هجرت کرده اما در درون و روح خود هجرتی نداشته‌اند در صف مهاجران نیستند و به عکس آنها که نیازی به هجرت مکانی نداشته‌اند اما دست به هجرت در درون وجود خود زده‌اند در زمره‌ی مهاجرانند.

و الحديثان المرويان عن ابي هريره قال: «قال الله: انا اغني الشركاء عن الشرك، والاخر: الكبرياء رداني سنذكرهما في باب الريا والكبر، ان شاء الله تعالي».

(در کتاب مصابیح در مبحث کتاب ایمان) دو حدیث به روایت ابو هریره رضي الله عنه روایت شده‌اند که ما آنها را به دو باب دیگر کتاب منتقل نموده‌ایم چرا که این دو حدیث به آن دو بیشتر مناسبت دارند.

و آن دو حدیث عبارتند از:

۱- ابو هریره ﷺ گوید: خداوند متعال می‌فرماید: من بی‌نیازترین شرکا از شرک می‌باشم [این حدیث را إن شاء الله در باب «ریا» ذکر خواهیم کرد].

۲- حدیث دیگر عبارت است: از ابو هریره ﷺ گوید: خداوند متعال می‌فرماید: «توانایی و قدرت ردای من است. [این حدیث را ان شاء الله در باب «کبر و غرور» بیان خواهیم کرد].

شرح: نویسنده‌ی مصابیح این دو حدیث را در مبحث «کتاب ایمان» آورده بود اما نویسنده‌ی مشکاة، به خاطر تناسبی که این دو حدیث به دو باب «ریا» و «کبر» داشت، آنها را بدانجا منتقل نمود.

و حدیث اول را ابن ماجه، با سندی صحیح، کاملاً چنین روایت کرده است:

«ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

قال الله تعالي: «أنا أغني الشركاء عن الشرك، فمن عمل لي عملاً أشرك فيه غيري، فانا منه بري وهو للذي أشرك».

«خداوند متعال می‌فرماید: من بی‌نیازترین شرکا از شرک می‌باشم آنکه عملی را برای من انجام دهد و کسی دیگر را در آن با من شریک کند، من از او برائت می‌جویم و آن عمل را به شریکی که به من قرار داده است واگذار می‌کنم».

و حدیث دوم را مسلم، ابوداود، ابن ماجه و امام احمد، به طور کامل چنین روایت کرده‌اند.

ابوهریره ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود:

قال الله تعالي: «الكبرياء ردائي والعظمة إزاري فمن نازعني واحداً منهما قذفته في النار». «خدای متعال می‌فرماید: توانایی و قدرت همچو جبه و ردای من است و عظمت و بزرگی، پیراهن من است کسی‌که در هریک از آن دو با من جدال و منازعه نماید او را در آتش می‌اندازم».

فصل دوم

۲۹ - [۲۸] عن معاذ قال: قلت يا رسول الله: «أخبرني بعمل يدخلني الجنة، ويباعدني من النار. قال: " لقد سألت عن أمر عظيم، وإنه ليسير على من يسره الله عليه: تعبد الله ولا تشرك به شيئا، وتقيم الصلاة، وتؤتي الزكاة، وتصوم رمضان، وتحج البيت" ثم قال: "ألا أدلك على أبواب الخير؟ الصوم جنة، والصدقة تطفئ الخطيئة كما يطفئ الماء النار، وصلاة الرجل في جوف الليل " قال: ثم تلا: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ﴾ حتى بلغ ﴿يَعۡلَمُونَ﴾ ثم قال: " ألا أدلك برأس الأمر وعموده وذروة سنامه؟" قلت: بلى يا رسول الله! قال: "رأس الأمر الإسلام، وعموده الصلاة، وذروة سنامه الجهاد". ثم قال: " ألا أخبرك بملاك ذلك كله؟" قلت: بلى يا نبي الله! فأخذ بلسانه فقال: " كف عليك هذا" فقلت: يا نبي الله! وإنا لمؤاخذون بما نتكلم به؟ قال: " ثكلتك أمك يا معاذ! وهل يكب الناس في النار على وجوههم، أو على مناخرهم، إلا حصائد ألسنتهم؟». رواه أحمد، والترمذي، وابن ماجه[1].

۲۹- (۲۸) معاذبن جبل ﷺ گوید: به رسول خداﷺ گفتم: «ای رسول خدا! مرا از عملی آگاه ساز که داخل بهشتم سازد و از آتش دوزخ دورم گرداند. پیامبرﷺ فرمود: براستی از عمل بزرگی پرسیده‌ای که البته برای کسی‌که خداوند انجام آن را برایش آسان و سهل ساخته باشد آسان خواهد بود.

(آن عمل بزرگ و سرنوشت‌ساز این است که) خدا را طوری بندگی و پرستش کنی که هیچ چیز و هیچ‌کس را شریک او نسازی

---

[1]- ترمذی ح ۲٦۱٦، ابن ماجه ح ۱۳۱٤، مسند احمد ۲۳۱/٥.

و نماز به پای داری و زکات واجب بپردازی و رمضان را روزه باشی و به حج خانه خدا [در صورت توانایی مالی و جسمی] بروی.

آنگاه فرمود: (ای معاذ)! نمی‌خواهی درهای خیر را به تو نشان دهم؟ (گفتم: چرا ضرور بفرمائید. پیامبرﷺ فرمود:) روزه نوعی سپر است و صدقه گناه را ـ همچنان که آب، آتش را ـ فرو می‌نشاند، و نماز و نیایش انسان در دل شب (نیز یکی از دریچه‌های خیر می‌باشد).

سپس پیامبرﷺ در ادامه‌ی سخنانش این آیه را تلاوت فرمود:

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ١٦ فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾ [السجدة: ١٦-١٧].

«پهلوهایشان از بسترها به دور می‌شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند و از چیزهائی که بدی‌شان داده‌ایم می‌بخشند هیچ‌کس نمی‌داند در برابر کارهایی که (مؤمنان) انجام می‌دهند چه چیزهای شادی‌آفرین و مسرت‌بخشی برای ایشان پنهان شده است».

بعد فرمود: نمی‌خواهی به تو بگویم که شالوده‌ی دین و ستون آن و اوج اعلای آن کدام است؟ گفتم: چرا، ای پیامبرخدا! فرمود: شالوده‌ی دین اسلام و ستون آن، نماز است و اوج اعلای آن جهاد.

بعد فرمود: (ای معاذ)! نمی‌خواهی، به تو بگویم که سر رشته‌ی تمام این‌ها چیست؟

گفتم: چرا، ای پیامبرخدا. آنگاه پیامبر ﷺ زبان خویش را گرفت و فرمود: این را کنترل کن. گفتم: ای پیامبرخدا! مگر در قبال سخنانمان مؤاخذه می‌شویم؟ پیامبر ﷺ فرمود: معاذ، مادرت به عزایت بنشیند، مگر مردم را چیزی جز دستاورد زبان آنها با چهره ـ یا با سوراخهای بینی ـ بر روی آتش دوزخ می‌اندازند؟».

[این حدیث را احمد، ترمذی، و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: «الصوم جنة»: در حقیقت روزه سپری محکم و پولادین در مقابل آتش سوزان دوزخ و سپری محکم در برابر خواهشات ناروای نفسانی و تمایلات ناجایز شیطانی و سیاه کننده‌ی روی شیطان بدکاره و نا امیدکننده‌ی نفس اماره است.

شخص روزه‌دار در حال روزه با وجود گرسنگی و تشنگی، از غذا و آب و همچنین لذت جنسی و خواهشات نفسانی و تمایلات دنیوی و غرائز شیطانی چشم‌پوشی می‌کند و عملاً ثابت می‌کند که او همچون حیوان در بند اصطبل و علف نیست او می‌تواند زمام نفس سرکش را به دست گیرد و بر هوس‌ها و شهوات خود مسلط گردد.

خداوند ﷻ روزه را مقرر نموده است، تا انسان به وسیله‌ی آن از سلطه‌ی غرائز و زندان بدن و ماده و معده خویش آزاد شده بر تحریکات شهوانی خود غالب گردیده و بر مظاهر حیوانی خویش حاکم شود و به فرشتگان همانند گردد. بنابراین شگفتی ندارد که روح شخص روزه‌دار اوج گرفته به جهان بالاتر نزدیک شده، دروازه‌ی آسمان را با دعای خویش بکوبد و آن را بگشاید و پروردگار خود را بخواند و پذیرفته شود و خداوند به او بگوید: لبیک بنده من، لبیک!.

«ثكلتك امك»: یعنی مادرت تو را از دست بدهد و در عزایت بنشیند. البته حقیقت دعا، مدنظر پیامبر ﷺ نبوده است، بلکه این از شمار عباراتی می‌باشد که عرب‌ها از روی عادت بر زبان می‌آورند.

«ذروة سنامه»: یعنی بالاترین نقطه آن.

«مناخرهم»: سوراخ‌های بینی.

«الا حصائد السنتهم»: همیشه در امور کارها، علت اساسی، با عوامل جنبی بسیار متفاوت است، در بحث علت و اسباب گناه و تخلفات انسان از جهات عقلی و شرعی و اجتماعی، اگر جستجو و تحقیق شود، زبان به عنوان رکن و ابزار اصلی سبب گناهان شمرده می‌شود: در این صورت لازم است این عضو به نحو مطلوبی مهار و کنترل گردد تا اینکه اعضای دیگر را به فساد و تباهی نکشاند.

چنانچه پیامبرﷺ می‌فرماید: زبان فرزند آدم، بر تمام اعضای بدن اشراف دارد و هر روز صبح خطاب به همه‌ی جوارح می‌گوید: چگونه صبح کردید؟ همه می‌گویند: ای زبان! اگر ما را به حال خود واگذاری حال ما خوب است. می‌گویند: به خدا قسم ما را رعایت کن! و به او قسم می‌دهند و می‌گویند: به وسیله‌ی اعمال و رفتار تو ثواب می‌بریم و عذاب می‌شویم.

و نیز می‌فرماید: در تمام روزها اعضای بدن در مقابل زبان کفاره می‌دهند و تواضع می‌کنند و می‌گویند:

«ای زبان تو را به خداوند سبحان قسم می‌دهیم از این که با اعمال و سخنان تو عذاب شویم». [ترمذی]

از این حدیث دانسته می‌شود که اگر اعضای دیگر بدن برایشان سختی و ناراحتی پیش آید، به سبب زبان است و همه‌ی اعضای بدن به سبب زبان و اعمال او در خطر و عذاب دنیایی و آخرتی قرار می‌گیرند و همهِ‌ی اعضای بدن با زبان حال و قال می‌گویند: ای زبان! تجاوز و طغیان را کنار بگذار که دودش به چشم ما می‌رود.

و قدرت و حکومت ستمگرانه زبان به نحوی است که همه‌ی اعضای بدن خود را در خطر می‌بینند و در حقیقت زبان بد، طاغوت کشور تن است.

و عزت و ذلت دنیا و آخرت اعضای بدن به اعمال و رفتار و سخنان زبان بستگی دارد، اگر رستگار و پیروز شویم یا ذلیل و خوار گردیم عاملش زبان است.

لذا انسان، برای پیروزی خود در همه جهات باید اساس اشتباهات و عامل همه‌ی خطاها را سرکوب و کنترل نماید تا در این موارد کمبودها کاهش و ضریب ترقی و رشد بیشتر افزایش یابد.

و بیشتر گناهان انسان که موجب تحقیر، خواری و پستی او در دنیا و آخرت می‌شود از ناحیه‌ی زبان است گناهانی مثل بدگویی از حیثیت و ناموس دیگران، سخن چینی، غیبت، دروغگویی، بهتان و افتراء، بر زبان راندن کلمه‌ی کفر، دیگران را مسخره کردن، به وعده وفا نکردن و... همه از زبان نشأت می‌گیرند.

پس در حقیقت پل رسیدن به کرامت انسانی، حفظ زبان از عصیانگری و طغیانگری است و برای رسیدن به فضیلت‌های عالی بشری، باید زبان را مهار و آزادی بی‌قید و شرط را از او سلب کرد، چرا که اگر عامل بزرگترین خطاها(مثل زبان) ریشه‌کن شود، گناهان کوچک و اشتباهاتی که از آن سرچشمه می‌گیرد، از بین می‌رود.

۳۰ - [۲۹] وعن أبي أمامة قال: قال رسول الله ﷺ: «من أحب لله، وأبغض لله، وأعطى لله، ومنع لله؛ فقد استكمل الإيمان» رواه أبو داود[1].

---

[1]- ابوداود ح ٤٦٨١.

۳۰- (۲۹) ابو امامه ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: «هرکس به خاطر خدا دوستی کند و به خاطر خدا خشمگین شود و به خاطر خدا ببخشد و به خاطر خدا منع کند، همانا ایمان او تکمیل شده است».

[این حدیث را ابو داود روایت کرده است].

۳۱ - [۳۰] ورواه الترمذي عن معاذ بن أنس مع تقديم وتأخير، وفيه: «فقد استكمل إيمانه»[1].

۳۱- (۳۰) و نیز امام ترمذی، این حدیث را از معاذ بن انس ﷺ، البته با تقدیم و تأخیر بعضی جملات، این طور روایت کرده است: «فقد إستكمل ايمانه» «براستی ایمانش تکمیل شده است».

۳۲ - [۳۱] وعن أبي ذر قال: قال رسول الله ﷺ: «أفضل الأعمال الحب في الله والبغض في الله» رواه أبو داود[2].

۳۲ (۳۱) ابوذر ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: برترین و بهترین کارها (بعداز ایمان به خدا) عبارت‌اند از: دوستی برای خدا و خشم به خاطر خدا».

[این حدیث را ابو داود روایت کرده است].

---

[1]- ترمذی ح ۲۵۲۱، مسند احمد ۳/ ٤٤٠.
[2]- ابوداود ح ٤٥٩٩.

شرح: این سه حدیث، در ترغیب درباره حب، بغض، عطا و منع به خاطر خدا که برخی از مظاهر و معانی اخلاص هستند صحبت می‌کنند.

در این سه حدیث بیان شده است که نباید به رضایت مردمی که در ورای آن خشم خدا نهفته است اهمیت داد، چرا که مردم از جهت ذوق و بینش تفکر و آرزوها و اهداف و روش‌ها به شدت باهم مختلف هستند و فعالیت برای راضی کردن همه‌ی آنها بیهوده و نابجاست.

و انسان مسلمان، باید حب و خشم، بخشش و منع و رضایت و ناخشنودی او به خاطر خداوند و دین او باشد، نه به خاطر نفس و منافع خویش... همچون آن سودجویان منافق که خداوند در کتاب خود، آنان را ملامت می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَلۡمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنۡ أُعۡطُواْ مِنۡهَا رَضُواْ وَإِن لَّمۡ يُعۡطَوۡاْ مِنۡهَآ إِذَا هُمۡ يَسۡخَطُونَ٥٨﴾ [التوبة: ۵۸].

«در میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیبجویی می‌کنند و ایراد می‌گیرند (و نسبت بی‌عدالتی را به تو می‌دهند! اینان جز به فکر حطام دنیا در اندیشه‌ی چیز دیگری نیستند، و لذا) اگر بدانان چیزی از غنائم داده شود خشنود می‌شوند و چیزی از آن بدیشان داده نشود هرچه زودتر خشم می‌گیرند (و اخم و تخم می‌کند)».

آری اخلاص و جویاشدن رضایت خدا در عمل و تصفیه‌ی آن از شایبه‌های شخصی یا دنیوی، یکی از ثمره‌های توحید کامل و به معنای منحصر کردن عبادت و استعانت از پروردگار ﷻ است که خداوند سبحان در سوره‌ی فاتحه، سوره‌ای که مسلمانان در شبانه روز حداقل هفده بار در روز به وسیله‌ی آن با خدای خود راز و نیاز می‌کنند چنین می‌فرماید:

﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ٥﴾ [الفاتحة: ۵].

«تنها تو را می‌پرستم و تنها از تو یاری می‌طلبیم».

براستی که با این اخلاص است که انسان مؤمن تبدیل به بنده‌ی حقیقی خداوند می‌شود نه بنده‌ی هوی و خواسته‌های دیگران و نه بنده‌ی دنیای خود یا دیگران.

با این اخلاص پیراسته برای خدا است که انسان از هر قید و بندی نجات و از هرگونه بندگی برای غیر خدا، اعم از بندگی دینار، درهم، همسر و زیور، زینت و مظهر، مقام و منصب، نیروی غریزه و عادات و بالاخره از انواع بندگی‌های دنیوی (که مردم را اسیر کرده است)، آزاد می‌گردد و چنان گام بر می‌دارد که خداوند ﷻ، پیامبر خود را بدان راهنمایی نموده است:

﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٦٢﴾ [الأنعام: ١٦٢].

«بگو، نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم، ذخیره مماتم شود)».

۳۳ - [۳۲] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده، والمؤمن من أمنه الناس على دمائهم وأموالهم» رواه الترمذي والنسائي[1].

۳۳- (۳۲) ابوهریره ؓ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: مسلمان (راستین و حقیقی) کسی است که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند و احساس امنیت کنند و مؤمن (راستین و حقیقی) کسی است که مردم از سوی وی نسبت به جان و مال خود احساس خطر نکنند.

[این حدیث را ترمذی و نسائی روایت کرده‌اند].

۳٤ - [۳۳] وزاد البيهقي في "شعب الإيمان" برواية فضالة: «والمجاهد من جاهد نفسه في طاعة الله، والمهاجر من هجر الخطايا والذنوب»[2].

1- ترمذی ح ٢٦٢٧، نسائی ح ٤٩٩٦.
2- بیهقی، «شعب الایمان»، ح ١١١٢٢، مسند احمد ٦/ ٢١.

۳٤- (۳۳) علامه بیهقی در «شعب الایمان» نیز حدیث فوق را به روایت «فضاله» روایت کرده و علاوه بر آن این جملات را نیز اضافه کرده است.

«و جهادگر (راستین و حقیقی) کسی است که با نفس (اماره و خواهشات ناروای نفسانی و تمایلات نا جایز دنیوی)، محض رضای خدا و در راه فرمانبرداری از او مبارزه کند و مهاجر (راستین) کسی است که (به هجرت ظاهری اکتفا نمی‌کند بلکه) از هر چیزی که خداوند از گناهان و معاصی نهی فرموده دوری می‌گزیند».

شرح: از این دو حدیث به خوبی دانسته می‌شود که مسلمان و مؤمن حقیقی، هرگز ناسزاگو، فحاش، غیبت‌کننده، سخن چین، دروغگو، فریبکار، دورو، عیبجو، جاسوس، موذی، مضر، مخرب، فتنه‌گر، مکار، گمراه‌کننده، خائن، بهتان زننده، ستمکار، ظالم و... نیست بلکه دست او خیر است و جز خیر برای خود و برای دیگر مسلمانان انجام نمی‌دهد.

«والمجاهد من جاهد نفسه في طاعة الله»:

در شریعت مقدس اسلام برای جهاد، معانی مختلفی آمده است که این خود دلالت بر معانی عمومی لفظ «جهاد» دارد که نه تنها برای «جنگ و پیکار»، بلکه برای هر امری که تلاشی در آن برای دست‌یابی به مقصود انجام گیرد، به کار می‌رود.

و می‌توان معانی برجسته و مهم جهاد را در چند چیز خلاصه کرد:

۱- جهاد با کفار: البته نه با شمشیر، بلکه با دلیل و حجت.
۲- جهاد با گمراهان و کفار و بدخواهان و دشمنان اسلام به وسیله‌ی شمشیر.
۳- جهاد با شیطان به وسیله‌ی مخالفت او که در هدایت انسان طمع کرده است.
٤- جهاد با نفس اماره و خواهشات ناروای حیوانی،

براستی جهاد با نفس و شیطان؛ مقابله کردن با خواسته‌های آنان و مقاومت در برابر خواهشات این دو دشمن درونی و برونی است. اسلحه‌ی مقابله با این دو دشمن، تزکیه‌ی نفس و تصفیه‌ی درون از ناپاکی‌ها و زشتی‌ها می‌باشد. اگر تزکیه‌ی نفس حاصل شود جنگ با دشمنان ظاهری و خارجی دین، بسیار آسان‌تر خواهد شد پس مشغول‌شدن به آنچه مخالف خواست نفس و شیطان است، جهاد به شمار می‌آید.

و در این حدیث، نیز پیامبرﷺ به صراحت بیان می‌کند که جهاد با نفس، اساس و پایه‌ی جهاد با دشمن ظاهری است در این جمله، پیامبرﷺ اهمیت تزکیه‌ی نفس و اصلاح درون را بیان می‌کند که اگر کسی در مبارزه‌ی با نفس و شیطان پیروز شود حضورش در میدان

جنگ و پیکار با کفار و مشرکان و تلاشش برای نشر دین به مراتب آسان و راحت و با میل و رغبت و علاقه خواهد بود.

اگر به دقت در این جمله‌ی پیامبرﷺ بنگریم به خوبی این واقعیت برای ما نمایان خواهد شد که اگر افراد به تزکیه نفس نرسیده باشند و اگر خودسازی نکرده باشند به راحتی در میدان جنگ با دشمنان و بدخواهان اسلام تخلف می‌کنند و توجه‌شان نسبت به غنائم و مادیات معطوف می‌گردد ودر جهاد و اخلاصشان خلل ایجاد می‌گردد.

پس برای رهایی از تمامی این‌ها و مطمئن بودن از حضور خویش در میدان نبرد، نیاز هست که در نبردی مهم و جنگی تمام عیار با دو دشمن درونی و برونی یعنی نفس اماره و شیطان بدکاره پیروز و سربلند بیرون آمده تا بتوان در میادین دیگر به راحتی استفاومت و ثبات را از خود نشان داد.

پس براستی مجاهد راستین و حقیقی کسی است که با نفس اماره و خواهشات ناروای نفسانی و تمایلات ناجایز دنیوی و شیطان بدکاره، محض رضای خدا مبارزه نماید.

«والمهاجر من هجر الخطایا»:

و مهاجر حقیقی کسی است که به هجرت ظاهری اکتفا نمی‌کند، بلکه از هر چیزی که خداوند نهی فرموده دوری می‌گزیند، از قتل،

دزدی، زنا، فسق، شرب خمر، بخل، اسراف، نفاق، شرک، کفر و... دوری می‌کند.

آری! مهاجر واقعی کسی است که در میان خود و گناهان، دیوار بلندی کشیده و همه‌ی اعمال، کردار، گفتار و پندار خویش را در دائره‌ی خیر قرار داده و انجام آنها را وظیفه‌ی خویش می‌گرداند.

هجرت از دیدگاه و نظر پیامبر ﷺ تنها هجرت مکانی و خارجی نیست بلکه باید قبل از این هجرت، هجرتی از درون آغاز شود و آن هجرت و دوری از چیزهایی است که منافات با اصالت و افتخارات انسانی دارد تا در سایه‌ی آن برای هجرت خارجی و مکانی آماده شود.

و این هجرت لازم است تا اگر نیازی به هجرت مکانی نداشت در پرتو این هجرت درونی در صف مهاجران راه خدا درآید.

و اصولاً، هجرت واقعی و حقیقی بنابه فرموده‌ی رسول خدا ﷺ همان فرار از گناه و نافرمانی به اطاعت و فرمان خداست. و در واقع، مهاجرانی که جسم‌شان هجرت کرده اما در درون و روح خویش، هجرتی نداشته‌اند، در صف مهاجران نیستند، و به عکس، آنها که نیازی به هجرت مکانی نداشته‌اند. اما دست به هجرت در درون وجود خود زده‌اند در زمره‌ی مهاجرانند و در واقع مهاجران

راستین، آنها هستند که از گناهان و معاصی، و زشتی‌ها و پلشتی‌ها و مفاسد و منکرات هجرت می‌کنند و مرتکب آنها نمی‌شوند.

۳۵ - [۳٤] وعن أنس ﷺ قال: قلّما خطبنا رسول الله ﷺ إلا قال: «لا إيمان لمن لا أمانة له، ولا دين لمن لا عهد له» رواه البيهقي في «شعب الإيمان»[1].

۳۵- (۳٤) انس ﷺ گوید: خیلی کم پیش می‌آمد که پیامبر ﷺ برای ما ایراد خطبه کند و در آن این نکته را تذکر ندهد: «آن کسی‌که از ویژگی امانت بی‌بهره است ایمان ندارد و هر آنکه عهد و پیمان درستی ندارد دین درستی هم نخواهد داشت».

[این حدیث را بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده است].

شرح: در متن حدیث آمده «لا ایمان» و «لادین» و به اتفاق تمام محدثین، در اینجا «نفی وجود» مراد نیست بلکه «نفی‌کمال» مراد است مراد از این حدیث نفی ایمان کامل از اوست یعنی چنین کسی ایمان کامل ندارد.

و یا اینکه من باب تهدید و سخت‌گیری در منع خیانت در امانت و عهدشکنی، است به دلیل حدیث ابوذر ﷺ که گوینده‌ی «لا اله الا الله» وارد بهشت می‌شود. و شرح آن گذشت و در آن معین شده که زناکار و دزد وارد بهشت می‌شوند و همان‌طوری که قبلاً بیان

[1]- بیهقی، «شعب الایمان»، ح ٤۳۵٤، مسند احمد ۳ / ۱۵٤.

شد یا چنین کسانی به فضل و کرم الهی بخشیده می‌شوند یا بعد از دیدن کیفر اعمال خود داخل بهشت می‌شوند.

در این مبحث بر خود لازم می‌دانم که نکته‌ی مهمی را تذکر دهم و آن این‌که: [1] از جمله مسائلی که در رفع اختلاف مسلمانان و به ویژه گروه‌های فعال اسلامی مؤثر واقع می‌گردد ارائه‌ی تعریفی دقیق از مدلول مفاهیم حساس و نزاع برانگیز است تا در این زمینه از اشتباه و سوءبرداشت جلوگیری به عمل آید. و در بسیاری از موارد، اختلاف اصلی آنها بر سر معنا و مفهوم غامض و پیچیده‌ای است که از اصطلاح معینی برداشت کرده‌اند، در صورتی که اگر از آن اصطلاح، تعریفی روشن ارائه می‌شد. طبیعتاً طرفین نزاع، در حد میانه‌ای اتفاق می‌کردند.

به همین علت دانشمندان از دیرباز تأکید کرده‌اند که به هنگام مناظره درباره‌ی مسائل اختلافی باید موضع مورد اختلاف دقیقاً معلوم شود تا بدون جهت و بی‌آنکه نقطه‌ی اختلاف روشن شده باشد اختلاف و نزاع در نگیرد.

گاه میان دو دسته اختلاف به اوج خود می‌رسد و طرفداران هر نظریه گرد و خاک بسیار می‌پراکنند اما سرانجام معلوم می‌شود

---

[1]- برای کسب اطلاع بیشتر در این زمینه به «بیداری اسلامی و مواجهه صحیح با اختلافات» اثر دکتر یوسف قرضاوی ص ۱۳۵ – ۱۳۱ مراجعه شود.

که بازگشت این همه بحث و جدل به اختلافی لفظی بوده که در عمل هیچ بهره‌ای از آن عاید نمی‌شود.

علت سقوط خوارج که در روزگاران پیشین، مسلمانان را تکفیر کردند و خون و اموالشان را مباح دانستند و همچنین کسان دیگری که امروزه راه آنان را در پیش گرفته و به تکفیر دیگران عادت کرده‌اند همین است ایشان در پی عدم درک درست مدلول مفاهیم و اصطلاحات شرعی و ارائه‌ی معانی مجهول از آنها، هم خود به گمراهی افتاده و هم موجبات ضلالت دیگران را فراهم آورده‌اند.

از جمله‌ی آن اصطلاحات می‌توان از «ایمان»، «کفر»، «شرک»، «نفاق» و «جاهلیت» و معانی مربوط به آنها نام برد. در بسیاری مواقع منظور از ایمان، ایمان کامل است نه مطلق ایمان که در برابر کفر به کار می‌رود. چنین کاربردی در آیات بسیاری از قرآن و احادیث صحیحی از پیامبر اسلام ﷺ واقعیت دارد.

خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُمۡ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمۡ وَمَغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٤﴾ [الأنفال: ٢-٤].

«مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهای‌شان هراسان می‌گردد و هنگامی که آیات او برآنان خوانده می‌شود بر ایمان‌شان می‌افزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند آنان کسانی‌اند که نماز را چنانکه باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم می‌بخشند آنان مؤمنان واقعی و کامل هستند».

در این آیات، منظور از مؤمنان تنها کسانی هستند که ایمان خویش را به بالاترین و کامل‌ترین درجات رسانده‌اند و خداوند در این آیات در صدد آن نیست کسانی را که دل‌هایشان از ذکر خدا هراسان نبوده و در زمره‌ی متوکلان بر خداوند قرار نگرفته باشند کافر و خارج از اصل ایمان و دین معرفی کند، چرا که منظور از ایمان، در این آیات، ایمان کامل است نه مطلق ایمان»، که در برابر کفر است.

در آیات: ۱ـ۱۰ از سوره مؤمنون، نیز مراد از مؤمنان همین دسته از افراد هستند که از ایمان کامل و همه جانبه‌ای برخوردار شده‌اند.

معنای درست همین است، نه اینکه بگوئیم کسانی که در نماز خاشع نیستند و یا از سخنان لغو و بیهوده اجتناب نمی‌کنند کافر و از اصل ایمان به دور هستند.

از روایات نیز به ذکر چند حدیث زیر اکتفا می‌کنیم:

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«هیچ کس در حال ایمان زنا نمی‌کند، خمر نمی‌نوشد، دزدی نمی‌کند». [متفق علیه].

مقصود نفی اصل ایمان در حالت زنا، شرب خمر و دزدی نیست، بلکه منظور کمال مراتب ایمان است یعنی نمی‌توان مؤمنی را با مراتب عالی ایمان یافت که زنا کند یا شراب بنوشد و یا دزدی کند. از این‌رو، می‌توان گفت: این حدیث شریف بر آن نیست که هرکس را که مرتکب یکی از این کبائر شده باشد. کافر و از امت اسلامی خارج معرفی کند.

اگر در حدیث بالا مراد از «ایمان» اصل ایمان باشد که در برابر کفر واقع است آن افراد باید مرتد محسوب گردند و به عقوبت ارتداد، مجازات شوند، در حالی که می‌بینیم هر کدام از این گناهان احکام مخصوص به خود دارند.

رسول‌خدا ﷺ در حدیث دیگری، لعنت فرستادن بر یکی از افرادی که عادت به شرب خمر فراوان داشت منع فرموده است چون یکی از اصحاب ﷺ گفت: خدایا او را لعنت کن و از رحمت خویش به دورش بدار، که شراب فراوان می‌نوشد. رسول‌خدا ﷺ فرمود: او را لعن و نفرین نکن زیرا او خدا و رسول او را دوست دارد. [بخاری]

این حدیث به روشنی و صراحت، نشان می‌دهد که مجرد معصیت و گناه کبیره، ریشه‌ی ایمان را از دل بر نمی‌کند، چون این

شرابخوار علی‌رغم ارتکاب آن معصیت بزرگ، خدا و رسولش را دوست می‌داشته است.

احادیث فراوان دیگر در این زمینه هست که برای آشنایی و آگاهی از آنها باید به کتاب‌های حدیث مراجعه کرد(و در همین کتاب «مشکاة» نیز با بیشتر آنها آشنا می‌شوید) و ما از باب نمونه به ذکر پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

۱- «ایمان هیچ کدام از شما کامل نیست مگر آنچه را برای خود می‌پسندید برای برادرتان بپسندید [متفق علیه]

۲- «سوگند به کسی‌که جانم در دست اوست به بهشت وارد نمی‌شوید مگر آنکه ایمان آورید و ایمان جز با دوست داشتن همدیگر میسر نیست». [مسلم]

۳- «به خدا سوگند کسی‌که همسایه‌اش از شر او در امان نباشد، مؤمن(کامل) نیست». [بخاری]

٤- «آن‌که شب را با سیری سپری کند و بداند که همسایه‌اش گرسنه است به رسالت من ایمان نیاورده است».

و نیز حدیثی که ما در صدد شرح آن هستیم از زمره‌ی همین احادیث است پس نتیجه می‌گیریم که در تمام این احادیث به اتفاق محدثین، نفی وجود، مراد نیست بلکه نفی کمال، مراد است یعنی چنین کسانی که در امانت خیانت می‌کنند و یا عهد را می‌شکنند و یا همسایه را می‌آزارند، و... ایمان کامل و تمام عیاری ندارند. یعنی

نمی‌توان مؤمنی را با مراتب عالی ایمان یافت که در امانت خیانت بکند و یا عهد و پیمان بشکند. یا همسایه خویش را اذیت کند، یا زنا کند و یا دزدی نماید. از این‌رو می‌توان گفت: این احادیث، بر آن نیست که هرکس را که مرتکب یکی از این کبائر شد کافر و از امت اسلامی خارج معرفی کند.

فصل سوم

۳۶ - [۳۵] عن عبادة بن الصامت ﷺ قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «من شهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله، حرّم الله عليه النار» رواه مسلم[1].

۳۶- (۳۵) عبادة بن صامت ﷺ گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «کسی که به زبان و قلب اقرار نماید که هیچ موجودی سزاوار پرستش نیست به جز«الله» (که یگانه و بی‌همتا است و شریک و انبازی ندارد) و همچنین اعتراف نماید که محمد ﷺ فرستاده‌ی خداست، خداوند ﷻ آتش دوزخ را بر وی حرام می‌کند و او را از آن نجات می‌دهد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۳۷ - [۳٦] وعن عثمان ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: «من مات وهو يعلم أنه لا إله إلا الله دخل الجنة» رواه مسلم[2].

۳۷- (۳٦) عثمان بن عفان ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «کسی‌که با اعتقاد به وحدانیت و یگانگی خداوند ﷻ، چشم از این جهان فرو برد، به بهشت داخل می‌شود».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

---

[1]- مسلم ح ٤٧ – ۲۹، ترمذی ح ۲٦۳۸.
[2]- مسلم ح ٤۳ – ۲٦، مسند احمد ۱/ ٦۹.

۳۸ - [۳۷] وعن جابر ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: «ثنتان موجبتان. قال رجل: يا رسول الله! ما الموجبتان؟ قال: "من مات يشرك بالله شيئا دخل النار، ومن مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة» رواه مسلم[1].

۳۸- (۳۷) جابر ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «دو چیز واجب کننده است. مردی (از جای برخاست و) گفت: ای فرستاده‌ی خدا! آن دو چیز واجب کننده چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: کسی‌که با خدا شریک و انبازی قرار دهد، و با این اعتقاد بمیرد داخل آتش دوزخ می‌رود (و شرک و چندگانه‌پرستی‌اش، موجب دخول وی به دوزخ می‌گردد).

و کسی‌که با اقرار به وحدانیت و یگانگی خدای ﷻ، چشم از این جهان فرو بست و چیزی یا کسی را با خدا شریک نگرداند، وارد بهشت می‌شود (و همین اقرار و اعترافش به وحدانیت خدا، از روی صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل و به شرط تحقق اعمال، موجب دخول وی به بهشت می‌گردد)».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۳۹ - [۳۸] وعن أبي هريرة ﷺ قال: «كنا قعوداً حول رسول الله ﷺ ومعنا أبو بكر وعمر ﷺ في نفرٍ، فقام رسول الله ﷺ من بين أظهرنا، فأبطأ علينا، وخشينا أن يقتطع دوننا، ففزعنا فقمنا، فكنت أول من فزع، فخرجت أبتغي رسول الله ﷺ، حتى أتيت حائطاً

1- مسلم ح ۱۵۱ – ۹۳، مسند احمد ۳ / ۳۹۱.

للأنصار لبني النجار، فدرت به، هل أجد له بابا؟ فلم أجد، فإذا ربيع يدخل في جوف حائط من بئر خارجة - والربيع الجدول - قال: فاحتفزت فدخلت على رسول الله ﷺ. فقال: "أبو هريرة؟" فقلت: نعم يا رسول الله! قال: "ما شأنك؟" قلت: كنت بين أظهرنا فقمت فأبطأت علينا، فخشينا أن تقتطع دوننا، ففزعنا، فكنت أول من فزع، فأتيت هذا الحائط، فاحتفزت كما يحتفز الثعلب، وهؤلاء الناس ورائي. فقال " يا أباهريرة!" وأعطاني نعليه، فقال: "اذهب بنعلي هاتين، فمن لقيك من وراء هذا الحائط يشهد أن لا إله إلا الله مستيقناً بها قلبه؛ فبشره بالجنة " فكان أول من لقيت عمر فقال: ما هاتان النعلان يا أبا هريرة؟ قلت: هاتان نعلا رسول الله ﷺ بعثني بهما، من لقيت يشهد أن لا إله إلا الله مستيقناً بها قلبه، بشرته بالجنة، فضرب عمر بين ثديي، فخررت لاستي. فقال: إرجع يا أبا هريرة! فرجعت إلى رسول الله ﷺ فأجهشت بالبكاء، وركبني عمر، فإذا هو على أثري، فقال لي رسول الله ﷺ "ما لك يا أبا هريرة؟ "قلت: لقيت عمر فأخبرته بالذي بعثتني به، فضرب بين ثديي ضربةً خررت لاستي. فقال: ارجع. فقال له رسول الله ﷺ" يا عمر! ما حملك على ما فعلت؟ "قال: يا رسول الله! بأبي أنت وأمي! أبعثت أبا هريرة بنعليك! من لقي يشهد أن لا إله إلا الله مستيقناً بها قلبه بشره بالجنة؟ قال:" نعم "قال: فلا تفعل، فإني أخشى أن يتّكل الناس عليها، فخلّهم يعملون. فقال رسول الله ﷺ" فخلّهم» رواه مسلم[1].

۳۹- (۳۸) ابو هریره ﷺ گوید: «همراه با ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ و تنی چند از صحابه ﷺ، پیرامون پیامبر ﷺ نشسته بودیم، در همین حال پیامبر ﷺ از میان ما برخواست و رفت. مدتی انتظار کشیدیم ولی از

1- مسلم ح ۵۲ – ۳۱.

پیامبرﷺ خبری نشد از آن ترسیدیم که نکند پیامبرﷺ مورد اذیت و آزار دشمنان و کفار قرار گرفته باشد به همین جهت ترسان و لرزان به جستجوی آن حضرت ﷺ پرداختیم. و خود نخستین کسی بودم که از دیرکردن پیامبرﷺ هراسان شده و به جستجو و تلاش آن حضرتﷺ از خانه بیرون زدم.

(به جستجو ادامه دادم) تا به بوستانی در محله‌ی بنی‌نجار از انصار رسیدم، بوستان را دیوار بزرگی احاطه کرده بود به طوریکه هرچند تلاش کردم تا دورازه‌ای را بیابم تا از طریق آن وارد بوستان شوم، موفق به این کار نشدم.

(به ناچار فکری دیگر کردم) آخرکار، جوی آبی به نظر رسید که از بیرون بوستان به درون آن می‌آمد با مشکل، از طریق آن جوی به داخل بوستان رفته و پیامبرﷺ را در آنجا یافتم. پیامبر ﷺ فرمود: ابوهریره! تویی؟ گفتم: آری من هستم. فرمود: تو را چه شده است؟(چرا اینجایی)؟ گفتم: ای رسول‌خداﷺ! شما از میان ما برخاستید و رفتید، مدتی انتظار کشیدیم ولی از شما خبری نشد. ترسیدیم که نکند مورد اذیت وآزار دشمنان قرار گرفته باشید، از این جهت برخود ترسیدیم(و به جستجوی شما پرداختیم) و خود نیز نخستین کسی بودم که از تأخیر شما هراسان و نگران شده و به جستجوی شما از خانه بیرون زدم (آنچنان به جستجوی شما ادامه دادم) تا به این بوستان

رسیده (واز طریق جوی آبی که از بیرون بوستان به داخل آن می‌آمد) با مشکل و به مانند روباه به داخل بوستان خزیدم. و اینک صحابه و یاران شما، پشت سر من در جستجوی شما هستند.

پیامبر ﷺ پای‌افزار خویش را بیرون کرده و به من داد و فرمود: ای ابوهریره! این پای‌افزار را بردار و برو. و هرکس را یافتی که با صداقت و اخلاص از روی عمل و اعتقاد به «لا اله الا الله» و وحدانیت خدا اقرار می‌کند، او را به بهشت بشارت بده. (ابو هریره ﷺ گوید: از باغ بیرون رفتم) و نخست با حضرت عمر ﷺ ملاقات نمودم. عمر ﷺ پرسید: ابوهریره این پای‌افزارها چیست؟ گفتم: این پای افزارهای پیامبرخداست، که به من داده تا هرکس را ببینم که با صداقت و اخلاص و از روی عمل و اعتقاد به «لا اله الا الله» و وحدانیت خدا اقرار می‌کند او را به بهشت مژده و نوید دهم.

ابوهریره ﷺ گوید: (عمر ﷺ به محض شنیدن این سخن) ضربه‌ای بر سینه‌ام کوفت که بر اثر آن، نقش بر زمین شدم و گفت: برگرد ای ابوهریره. گریان و نالان و افتادن و خیزان به نزد رسول‌خدا ﷺ شتافتم و عمر ﷺ نیز پشت سرم به نزد رسول‌خدا ﷺ آمد.(چون پیامبر ﷺ مرا گریان و نالان و افتان و خیزان یافت) پرسید: ابوهریره چه شده؟ گفتم: در راه عمر ﷺ را دیدم و پیامی را که شما به من داده‌اید با وی بازگو کردم ولی او ضربه‌ای بر سینه‌ام کوبید که بر

اثرآن نقش بر زمین شدم. و نیز به من گفت که به نزد شما باز گردم.

پیامبرﷺ (رو به عمر کرد و) فرمود: عمر! چرا چنین کردی؟ (و چه چیزی تو را بر آن داشت تا با ابوهریره، چنین برخورد کنی؟) عمر ﷺ در پاسخ گفت: ای پیامبرخداﷺ! پدر و مادرم فدایت شوند، آیا شما به ابوهریره پای‌افزارهای خویش را داده تا وی به هرکس که با صداقت و اخلاص و از روی عمل و اعتقاد به «لا اله الاالله» و وحدانیت خدا، اعتراف کند مژده‌ی بهشت دهد؟ پیامبرﷺ فرمود: بلی (من او را چنین دستور دادم) عمر ﷺ گفت: ای پیامبرخداﷺ! (به نظر من) چنین نکنید (بهتر است) چرا که من می‌ترسم که مردم با اتکاء و اعتماد به این مژده سست شوند و از انجام کارهای خیر و مفید کوتاهی نمایند.

پس صلاح در این است که شما آنان را واگذارید تا (بدون هیچ حساسیتی) به انجام کارهای خیر و مفید بپردازند.

ابوهریره ﷺ گوید: پیامبرﷺ نیز فرمود: خوب است آنان را واگذار تا به انجام کارهای خیر و مفید بپردازند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «حائط»: باغ و بوستان.

«ربیع»: جوی یا رود کوچک

«فاحتفزت»: خویشتن را در نشستن در چیدم و جای کمی گرفتم.

«اذهب بنعلي هاتين»: شاید کسی بپرسد که چرا پیامبر ﷺ کفش‌ها و پای‌افزار مبارک خویش را به ابوهریره رضی الله عنه داد؟

در جواب باید گفت: چون که پیامبر ﷺ ابوهریره را برای ابلاغ امر مهمی به میان مردم فرستاد صلاح دید تا برای توثیق و اعتماد بر گفته‌ی وی، نشان تأییدی از سوی خویش به وی بدهد و چون غیر از کفش‌های خویش دیگر چیزی در اختیار نداشت به ناچار آنها را از پای درآورده و به ابوهریره رضی الله عنه به عنوان علامت توثیق و اعتماد بر گفته‌ی وی به او داد.

و اگر از زاویه و بُعد معنوی به این موضوع نگاه کنیم این طور معلوم می‌شود که دادن کفش‌ها به ابوهریره رضی الله عنه اشاره به‌سوی ثبات و استقامت و پایداری و شکیبایی در دین و ایمان دارد. یعنی این نوید و بشارت را کسی سزاوار است که در راه شریعت و دین ثابت قدم، مخلص، صادق، عامل، و کوشا و پایدار باشد همان‌طوری که در روایت دیگر نیز به این موضوع اشاره رفته است:

«قل امنت ثم استقم». «بگو: به خدا ایمان آوردم و بر ایمانم ثابت قدم و پایدارم»

«فضرب عمر بين ثديي»: اگر نگاهی گذرا به تواریخ، کتب حدیث، و غیره پیرامون سیمای فاروق داشته باشیم،به وضوح مشاهده می‌کنیم که در صحنه‌ی داغ جنگ‌ها و در ستادهای فرماندهی پیامبرﷺ، حضرت عمر ﷺ دست بر قبضه‌ِی ششمیر برنده‌اش و با همه‌ی قهر و قدرت و هول و هراس و تیزبینی که دارد، سرا پا در قید اطاعت پیامبرﷺ قرار گرفته است و در نتیجه به او حق می‌دهیم که بعدها کارنامه‌ی خود را در زمان پیامبرﷺ در این دو جمله خلاصه کرده است:

۱- در خدمت پیامبرﷺ شمشیری از نیام کشیده بودم که تا او مرا به غلاف نمی‌کشید و از کاری منع نمی‌فرمود، به هر نقطه‌ای نشانم می‌داد نشانه می‌رفتم.

۲- در خدمت پیامبرﷺ برده و غلام و گاردِ محافظ او بودم.

براستی عمر ﷺ از مشاوران نزدیک و محرم‌راز و جانشین و وزیر برحق پیامبرﷺ بود.

و اگر نگاهی دیگر به تاریخ بیندازیم، حضرت عمر ﷺ را در بُعدی دیگر مشاهده می‌نمائیم و این مرتبه نه با شمشیر، بلکه با هوش تیزتر از شمشیر، و نه در صحنه‌های جنگ بلکه در صحنه‌ی تحولات اخلاقی و معضلات روابط اجتماعی، حضرت عمر ﷺ را با فکر سراسر فروغ و نبوغ و سراپا در اطاعت پیامبرخدا ﷺ می‌بینیم و

مشاهده می‌کنیم که عمر ﷺ در زمینه‌ی اصلاح اخلاق مردم و نوع برخورد با کفار و با منافقان، طرح‌هایی را به پیامبر ﷺ پیشنهاد می‌کند و تقاضاهایی را به او عرضه می‌دارد که بعد از مدتی (کم یا زیاد) پاسخ مثبت آنها نه در زمین بلکه از آسمان به صورت وحی بر پیامبر ﷺ فرود می‌آید و به «موافقات عمر ﷺ» در میان مسلمانان مشهور می‌شوند.

و در نتیجه از اعماق ضمایر آگاه و روشن، معنای این فرموده‌ی پیامبر ﷺ را درک می‌کنیم که درباره ذکاوت و درایت و تیز بینی و قدرت درک و فراست عمر ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّهُ قَدْ كَانَ فِيمَا مَضَى قَبْلَكُمْ مِنَ الأُمَمِ مُحَدَّثُونَ، وَإِنَّهُ إِنْ كَانَ فِي أُمَّتِي هَذِهِ مِنْهُمْ، فَإِنَّهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». [بخاری و مسلم]

«در ادیان پیشین افرادی وجود داشتند که اهل الهام بوده‌اند و از مسائل نهانی و پشت پرده، طوری بحث کرده‌اند که گویی چیزهایی به آنها گفته شده است واگر در امت من، همچنین کسی وجود داشته باشد همانا عمربن خطاب است».

کتاب‌های معتبرحدیث، تفسیر و تاریخ اسلامی موافقات حضرت عمر ﷺ را بیش از بیست فقره روایت کرده‌اند که در حقیقت همین حدیث نیز یکی از موافقات ایشان به شمار می‌آید چرا که در آخر

پیامبرﷺ سخن عمر ﷺ را تأیید می‌کند و مهر توافق و تأیید بر آن می‌نهد.

در حقیقت، حضرت عمر ﷺ بر اساس گفته‌ها و آموزه‌های خودِ پیامبرﷺ، ابوهریره ﷺ را باز گرداند، چرا که عمر ﷺ به خوبی می‌دانست که در مقابل دستور پیامبرﷺ نباید ایستاد. آیا امکان دارد آن عمری که رسول‌خداﷺ درباره‌اش فرمود:

«لوكان بعدي نبي لكان عمر». «اگر بعد از من پیامبری می‌بود، البته او عمر می‌بود».

و نیز فرمود:

«ان الله جعل الحق علي لسان عمر وقلبه». «همانا خداوند متعال کلمه‌ی حق را بر زبان عمر و قلبش قرار داده است».

و در جایی دیگر می‌فرماید:

«ان الشيطان يخاف منك يا عمر». «ای عمر! براستی شیطان از تو می‌ترسد».

و حضرت علی ﷺ می‌فرمود:

«ما كنا نبعد أن السكينه تنطق علي لسان عمر».

[هرچهار حدیث از مشکاة باب مناقب عمر ﷺ روایت شده است].

«ما یاران پیامبرﷺ این را بعید نمی‌شمردیم که سکینه و آرامش بر زبان عمر ﷺ صحبت می‌کند».

آیا امکان دارد این چنین فردی از جانب خود قانون‌گذاری کند و از جانب خود در میان مردم حکم تعیین کند.

در حقیقت این ممانعت و بازگرداندن ابوهریره ﷺ در اصل از روی گفته‌ها و فرموده‌های خود پیامبرﷺ انجام گرفته است. چنانچه قبلاً در حدیث حضرت معاذ ﷺ (حدیث شماره ۲۵) نیز به این موضوع اشاره شده بود، چرا که پیامبرﷺ شبیه همین بشارت را به حضرت معاذ ﷺ داده بود و معاذ ﷺ از پیامبرﷺ خواست تا به وی اجازه دهد تا آن مژده را به مردم بدهد ولی پیامبرﷺ به وی این اجازه را نداد تا به مردم این مژده را بدهد و دلیل عدم اجازه را چنین بیان کرد که مردم با اتکاء به این مژده سست می‌شوند و از انجام کارهای خیر و مفید کوتاهی می‌نمایند.از این جهت حضرت عمر ﷺ هم بر مبنای همین فرمایش پیامبرﷺ مبنی بر عدم مژده دادن به مردم، ابوهریره ﷺ را منع نمود پس نتیجه می‌گیریم که این عمل حضرت عمر ﷺ، و طرز تفکر وی، بعینه عمل و فکر خود پیامبرﷺ می‌باشد.

حضرت عمر ﷺ نیز با شناختی که از اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های دقیق و عمیق و تعالی بخش و سعادت آفرین پیامبرﷺ داشت به خوبی می‌دانست که اگر نتیجه‌ی منفی و جنبه‌ی خطرناک این بشارت و نوید برای پیامبرﷺ بیان شود ایشان نیز این اعلام را خلاف مصلحت دانسته و ابوهریره ﷺ را از ابلاغ آن بازخواهد داشت.

چنانچه در نهایت امر، رأی پیامبرﷺ با عمل حضرت عمر ﷺ (که بیشتر صورت یک مشوره داشت) موافق می‌گردد و پیامبر ﷺ سخنش را در این زمینه تأیید می‌کند.

و کسی بعد از موافقت رأی پیامبرﷺ با رأی حضرت عمر ﷺ حق ندارد و او را نسزد که درباره وی اهانت و یا اسائه‌ی ادب کند چرا که پیامبرﷺ در این زمینه او را تأیید نمود و مشوره‌اش را پذیرفت.

در حقیقت چون پیامبرﷺ غرق دریای بیکران کرم و لطف الهی و احسانات بی‌پایان خداوندی و رحمات نامنت‌های یزدانی بود، این بشارت را به ابوهریره ﷺ داد، تا او به مردم ابلاغ کند اما حضرت عمر ﷺ، غلبه‌ی رحمت و کرم الهی بر ایشان طاری نبود. و بیشتر به بُعد منفی، که همان ضعف و سستی مسلمانان بود نگاه می‌کرد به همین جهت وقتی این موضوع را با پیامبرﷺ که غرق

رحمت و کرم بیکران الهی بود، مطرح کرد پیامبر اکرمﷺ سخنش را تأیید نمود و با او موافقت کرد.

۴۰ - [۳۹] عن معاذ بن جبل قال: «قال لي رسول اللهﷺ مفاتيح الجنة شهادة أن لا إله إلا الله» رواه أحمد[1].

۴۰- (۳۹) معاذبن جبل رضی الله عنه گوید: «پیامبرﷺ به من فرمود: گواهی دادن به وحدانیت خدا و اقرار به «لا اله الا الله» کلید بهشت است (البته به شرطی که این اقرار از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد جازم وعمل باشد)».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: در پنج حدیث بالا، به این موضوع اشاره رفته است که هرکس با صداقت و اخلاص و از ته دل به دین اسلام و به وحدانیت خدا و رسالت پیامبرﷺ ایمان آورد قطعاً وارد بهشت خواهد شد. چنانچه قبلاً نیز گفتیم: منظور از این تعبیرها این نیست که به مجرد گواهی‌دادن به وحدانیت خدا، انسان وارد بهشت شود بلکه زمانی شخص مؤمن مصداق بارز این حدیث قرار می‌گیرد که از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل به دین اسلام ایمان بیاورد و در حقیقت شهادت به «لا اله الا الله ومحمد رسول الله» تمام اسلام و همه‌ی

---

[1]- مسند احمد ۵/ ۲۴۲.

اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های تابناک خدا و پیامبرخداﷺ را در خود جای داده است بنابراین هرکس که با صداقت و اخلاص و بدون هیچ شک و تردید این شهادت را ادا کند، در حقیقت تمام اسلام را دین خود قرار داده و خویشتن را نیز ملزم به عمل به احکام و دستورات آن نموده است، و مسلم است که این چنین شخصی، با چنین اعتقادی وارد بهشت می‌شود و لو اینکه پس از رسیدن به کیفر گناهان در جهنم باشد بالاخره روزی از جهنم بیرون آمده و وارد بهشت می‌شود.

٤١ - [٤٠] عن عثمان ﷺ قال: إن رجالاً من أصحاب النبيﷺ حين توفي حزنوا عليه، حتى كاد بعضهم يوسوس قال عثمان: وكنت منهم، فبينا أنا جالس، مر علي عمر ﷺ و سلم، فلم أشعر به، فاشتكي عمر الي أبي بكر ﷺ، ثم أقبلا حتى سلما علي جميعا، فقال أبو بكر: ما حملك علي أن لا ترد علي أخيك عمر سلامه؟ قلت: ما فعلت. فقال عمر: بلى، والله لقد فعلت.قال: قلت: والله ما شعرت أنك مررت ولا سلمت. قال أبو بكر: صدق عثمان، قد شغلك عن ذلك أمر. فقلت: أجل. قال: ما هو؟ قلت: توفى الله نبيه ﷺ قبل أن نسأله عن نجاة هذا الأمر. قال أبو بكر: قد سألته عن ذلك. فقمت إليه وقلت له: بأبي أنت وأمي، أنت أحق بها. قال أبو بكر: قلت: يا رسول الله! ما نجاة هذا الأمر؟ فقال رسول اللهﷺ: "من قبل مني الكلمة التي عرضت على عمي فردها؛ فهي له نجاة» رواه أحمد[1].

[1]- مسند احمد ج٢٠ در «مسند ابوبکر صدیق».

٤١- (٤٠) عثمان بن عفان ﷺ گوید: «درآن روز که پیامبر ﷺ وفات یافت، تنی چند از یاران پیامبرﷺ بر اثر وفات ایشان بسیار اندوهگین و ناراحت و سراسیمه و حیران شده بودند (و رگبار غم و اندوه بر آنان سرازیر شده و عمق این فاجعه به حدی زیاد بود) که نزدیک بود عده‌ای از آنان در وسوسه و شک و تردید بیفتند (شک و تردید از اینکه بعد از محمدﷺ دین اسلام نیز باقی نخواهد ماند و شریعت مقدس اسلام با وفات پیامبرﷺ نیز از میان خواهد رفت).

عثمان ﷺ گوید: خودم نیز یکی از کسانی بودم که نزدیک بود دچار این وسوسه‌ی شک و تردید شوم. عثمان ﷺ گوید: در همین هنگام که در عالم خود متفکرانه و متحیرانه نشسته بودم عمر ﷺ از کنارم گذشت و بر من سلام کرد، اما من متوجه‌ی سلامش نشدم به همین خاطر (عمر ﷺ از این برخوردم ناراحت شد و) به نزد ابوبکر صدیق ﷺ رفت تا از من گله بگشاید، سپس عمر ﷺ همراه با ابوبکر ﷺ به نزدم آمدند و بر من سلام کردند (و من نیز جواب سلام هردو را دادم) آنگاه ابوبکر صدیق ﷺ گفت: عثمان! چرا جواب سلام برادرت عمر ﷺ را ندادی؟ گفتم: چنین کاری را من نکردم (چون عثمان ﷺ متوجه‌ی سلام‌کردن عمر ﷺ نشده بود به حضرت ابوبکر ﷺ چنین گفت) عمر ﷺ گفت: بلی! براستی تو چنین کردی و جواب سلام را

ندادی. عثمان ﷺ گوید: به عمر ﷺ گفتم: به خدا سوگند! من متوجه عبور تو و سلام کردنت نشدم.

ابوبکر صدیق ﷺ (به عمر ﷺ) گفت: عثمان راست می‌گوید: براستی عثمان را امری بزرگ به خود مشغول کرده (و متوجه سلام کردنت نشده است).

عثمان ﷺ گوید: در تأیید سخن حضرت ابوبکر ﷺ گفتم: آری چنین است (براستی کار بزرگی مرا به خود مشغول کرده و خواب و خوراکم را از من گرفته است) ابوبکر ﷺ گفت:

آن کار بزرگ که دل و دماغت را به خود مشغول کرده چیست؟ گفتم: خداوند متعال پیامبرش را از دنیا برد پیش از آنکه از وی بپرسم که به چه چیزهایی می‌توانیم خویشتن را از آتش سوزان دوزخ نجات دهیم. ابوبکر ﷺ گفت: (نگران مباش چرا که) من در این زمینه از پیامبر ﷺ پرسیدم. (به محض شنیدن این سخن فوراً) از جایم برخواستم و به ابوبکر صدیق ﷺ گفتم: پدر و مادرم فدایت باد براستی تو سزاوار و لایق چنین کارهایی هستی (که پیوسته در کارهای مفید و خیر، پیشقدم و پیشگام و طلایه‌دار و پیشقرر اول هستی) آن‌گاه ابوبکر ﷺ شروع به بیان کرد و فرمود: به پیامبرخدا ﷺ گفتم: ای رسول‌خدا! طریقه‌ی نجات از آتش دوزخ چیست؟

فرمود: هرکس (از روی صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل) از من کلمه‌ای را که به عمویم پیش کردم (یعنی لا اله الا الله) و او از قبولش استنکاف ورزید، قبول کند و به آن گردن نهد براستی از آتش دوزخ نجات و رهایی می‌یابد (یعنی هرکس از روی صداقت و اخلاص به لا اله الا الله» و وحدایت و یگانگی خدا اقرار کند، از آتش دوزخ نجات خواهد یافت)».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «عن نجاة هذاالامر»:

این جمله رابه دو صورت می‌توان تفسیر و تعبیر کرد:

۱- طریقه‌ی نجات از آتش دوزخ:

یعنی از پیامبر ﷺ پرسیدیم که به چه چیزهایی می‌توانیم خویشتن را از آتش سوزان دوزخ نجات دهیم.

۲- طریقه‌ی نجات از وساوس شیطانی، غرائز حیوانی، عشق و محبت دنیوی، پیروی از خواهشات ناروای نفسانی و تمایلات ناجایز شهوانی و مرتکب‌شدن گناهان و معاصی.

یعنی از پیامبر ﷺ پرسیدیم که طریقه‌ی نجات از امور بالا چیست؟ به چه چیزی می‌توانیم خویشتن را در پناه آن از چنین کارهایی محفوظ و مصون داریم.

پیامبر ﷺ نیز در جواب فرمود: «لا اله الاالله» کلمه‌ای است که هرکس به آن از صدق دل، اعتقاد و باور داشته باشد، و مفاهیم آن را به معنای واقعی کلمه در زندگی خود پیاده کند از آتش دوزخ نجات پیدا کند و همین کلمه است که قلب را تصفیه و باطن انسان را تزکیه و تهذیب نموده و وی را از شر شیاطین انسی و جنی و از شر تمایلات دنیوی و خواهشات نفسانی و غرائز حیوانی و گناهان و معاصی رهایی می‌بخشد و او را نجات می‌دهد.

«الكلمة التي عرضت علي عمي فردها»:

مراد از «عمی» ابوطالب، عموی پیامبرﷺ می‌باشد.

ابوطالب: یکی از پشتوانه‌ها و پشتیبان‌های پیامبر ﷺ بود و پیوسته با رسول‌خداﷺ ابراز همدردی می‌کرد و اجازه نمی‌داد آزاری از سوی مشرکان مکه و قریش به وی برسد که جان وی را تهدید کند، و از پیامبر ﷺ پیوسته دفاع می‌کرد و هر آزار و سختی و مشکلی در راه خشنودی او تحمل می‌نمود و همیشه تلاش داشت تا او را شادمان و خشنود بدارد. در این میان قریش پیوسته این عموی بزرگوار را در تنگنا قرار می‌داد اما او همه‌ی سختگیری‌ها و تنگناها را به جان پذیرا می‌شد تا رفتاری از او سر نزند که برادرزاده‌اش را در مشکل قرار دهد او همه‌ی سرزنش‌های مردم را می‌پذیرفت تا ملامت و سرزنش، متوجه‌ی برادرزاده‌اش نشود.

براستی ابوطالب موضع قابل تقدیری در مقابل پیامبرﷺ و دعوت اسلامی داشت و مواضع او، موضع کسی بود که از حق حمایت و دفاع می‌کند و در راه آن هر سختی و تنگنایی را پذیرا می‌شود، چرا که او پذیرفت که خود و بنی‌هاشم و بنی‌مطلب (اعم از کافر و مسلم) در محرومیت و تحریم اقتصادی و اجتماعی به سر برند، و در شعب (که به شعب ابوطالب) مشهور شده بود با کمبود مایحتاج زندگی و خوراک روزانه و... مواجه شوند.

ولی در همان‌حالی که ابوطالب کفار و مشرکان قریش را از آزار و اذیت‌دادن پیامبرﷺ منع می‌کرد و آنها را از توهین و اهانت به او باز می‌داشت خود نیز از اجابت دعوت پیامبرﷺ در مورد پذیرش اسلام دوری می‌کرد.

بنابر روایاتی که به ما رسیده اهل‌سنت و جماعت بر این باورند که ابوطالب مشرک مُرد و از جهنمیان است، خداوند عذاب جهنم را برای او (به پاس حمایت و دفاع از پیامبرﷺ) سبکتر کرده و وی در آتش کم‌عمق خواهد بود.

«بخاری و مسلم» چنین نقل می‌کنندکه: هنگامی که مرگ ابوطالب نزدیک شد، پیامبرﷺ بر او وارد گردید، در حالی که ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیه نزد او بودند، پیامبرﷺ به او فرمود: ای عمو! «لا اله الا الله» بگو که من به وسیله‌ی آن نزد پروردگار برای تو دفاع و

شفاعت می‌کنم/ در این هنگام ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیه، رو به ابوطالب کرده و گفتند: تو می‌خواهی از آئین پدرت عبدالمطلب صرف‌نظر کنی؟ ولی پیامبرﷺ کراراً این پیشنهاد را به او کرد، اما ابوجهل و عبدالله با همان بیان مانع او شدند و آخرین سخنی را که ابوطالب گفت: این بود که بر آئین عبدالمطلب هستم و از گفتن لا اله الا الله خودداری کرد.

در این هنگام پیامبرﷺ فرمود: من برای تواستغفار خواهم کرد تا زمانی که از آن نهی شوم در این هنگام این آیه نازل گردید.

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ...﴾ [التوبة: ۱۱۳].

«پیغمبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند».

لازم به تذکر است که ابوطالب در ماه رجب سال دهم بعثت، شش ماه پس از بیرون آمدن از شعب از دنیا رفت و بعضی نیز گفته‌اند که وی در ماه رمضان همان سال، سه روز پیش از وفات خدیجه ـ رضی الله عنها ـ از دنیا رفته است.

٤٢ - [٤١] عن المقداد انه سمع رسول الله ﷺ يقول: «لا يبقى على ظهر الأرض بيت مدر ولا وبر إلا أدخله الله كلمة الإسلام، بعز عزيز وذل ذليل، إما يعزهم الله فيجعلهم من أهلها، أو يذلهم فيدينون لها". قلت: فيكون الدين كله لله» رواه أحمد[1].

[1]- مسند احمد ٦/ ٤.

۴۲- (٤١) مقداد (پسر عمرو الکندی ﷺ) گوید: از پیامبرﷺ شنیدم که فرمود: در سراسر روی زمین خانه‌ای از سنگ و گل یا خیمه‌هایی از کرک و مو (منظور تمام شهرها و روستاها) باقی نمی‌ماند مگر اینکه خداوند ﷻ اسلام را در آن به عزت و سربلندی بعضی و ذلت و خواری بعضی دیگر وارد می‌کند. پس آنهایی را که خداوند (بدون جنگ و پیکار و اسارت و غیره) مفتخر ومشرف به پذیرش اسلام کند آنها عزیز و گرامی‌اند و آنهایی که از پذیرش اسلام روی گردانند و توفیق نیابند که سعادت اسلام را به آغوش گیرند خداوند ﷻ، آنها را ذلیل و خوار و فرومایه و نگونسار می‌نماید ولی آنان با این وجود تابع حکومت اسلامی خواهند شد (و باید برای حفاظت جان و مال خویش جزیه و مالیات سرانه‌ی سالانه بپردازند و مطیع و منقاد سیاست‌های حکومت اسلامی باشند).

مقداد ﷺ گوید: (در آن زمان) دین خالصانه فقط از آن خداست (چرا که قدرت و سلطه‌ی ادیان دیگر به زیر می‌آید و اسلام عالمگیر می‌شود و مؤمنان به جز خدا از کسی دیگر نمی‌ترسند و آزادانه و به دستور آئین خویش زیست می‌کنند)».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: در این حدیث پیامبرﷺ بشارت عالمگیر شدن اسلام را به مسلمانان داده که: روزی فرا خواهد رسید که اقتدار اسلام پهنه‌ی

گیتی را فرا گیرد و پرتو فراگیر و روشنی بخش اسلام همه‌ی آفاق را در نوردد و سرزمین‌های تاریک و دیجور را روشنایی بخشد.

آری روزی فرا می‌رسد که اسلام هم از نظر منطق و استدلال و هم از نظر نفوذ ظاهری و حکومت و سیاست بر تمام جهان پیروز خواهد شد و همه را تحت‌الشعاع خویش قرار خواهد داد.

براستی منطق نیرومند اسلام و محتوای غنی و پربار آن، ایجاب می‌کند که سرانجام ادیان شرک‌آلود و خرافی را جاروب کند و ادیان آسمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وا دارد. و با جاذبه‌ی عمیق خود، دل‌ها را به‌سوی این آئین خالص جذب و جلب نماید چرا که اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال بر همه‌ی ادیان و آئین‌های موجود برتری دارد و سرآمد آنها محسوب می‌شود وعلاوه از برتری منطق و استدلال از نظر نفوذ و غلبه‌ی ظاهری و پیروزی نظامی و حکومت و سیاست بر تمام ادیان جهان پیروز خواهد شد.

و علاوه بر مناطق بسیار وسیعی که امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم در قلمرو اسلام قرار گرفته و هم اکنون بیش از ٦٠ کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک و نیم میلیارد نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند، زمانی فرا خواهد رسید که همه‌ی جهان رسماً زیر این پرچم قرار می‌گیرد.

و براستی که در زمان خود پیامبرﷺ و بعد از ایشان در عصر خلفای راشدین ﷺ نیز این وعده در مورد پیروزی مسلمانان تحقق یافت. چنان‌که دین خدا، نه فقط در جزیرة العرب بلکه در کمتر از نیم قرن بر غالب روی زمین پیروز و فاتح گردید به طوری‌که کل قلمرو امپراطوری فارس و بخش بزرگی از قلمرو امپراطوری روم در زیر سیطره‌ی آن درآمد و پرچم این دین مبین در هند و چین و سپس در جنوب آسیا برافراشته شد.

و با مسلط شدن مسلمانان بر جزیرةالعرب و بعد از آن بر سرزمین‌های مشرق و مغرب، مسلمانان توانستند به راحتی امپراطوری کسراهای فارس و قیصرهای روم را در هم کوبیده و بر دنیای آن روز مسلط شوند و در سایه‌ی خلافت‌های پی در پی، دولت اسلام همچنان نیرومند باقی بمانند و بر اغلب سرزمین‌های جهان حکومت و سیادت کنند.

و بدون هیچ شک و تردیدی، مفهوم این حدیث پیروزی همه جانبه‌ی اسلام (چه از نظر منطق و استدلال و چه از نظر قدرت ظاهری و غلبه‌ی نظامی) بر همه‌ی ادیان مطرح جهان است و معنی این سخن آن است که سرانجام اسلام همه‌ی کره‌ی زمین را فرا خواهد گرفت و بر همه‌ی جهان پیروز خواهد گشت.

چنانچه سرعت پیشرفت اسلام در جهان و موج اسلام‌خواهی آن در اروپا و غرب و به رسمیت شناختن این آئین در کشورهای مختلف اروپایی و نفوذ سریع آن در آمریکا و آفریقا و اسلام آوردن بسیاری از دانشمندان و مانند این‌ها... همگی نشان می‌دهد که اسلام رو به‌سوی عالمگیرشدن دوباره، پیش می‌رود و طبق روایات مختلفی که در منابع اسلامی وارد شده است تکامل این برنامه هنگامی خواهد بود که عیسی ﷺ و مهدی ﷺ ظهور کنند و به برنامه‌ی جهانی‌شدن اسلام باری دیگر تحقق بخشند.

٤٣ – [٤٢] وعن وهب بن منبه، قيل له: «أليس لا إله إلا الله مفتاح الجنة؟ قال: بلى، ولكن ليس مفتاح إلا وله أسنان، فإن جئت بمفتاح له أسنان فتح لك، وإلا لم يفتح لك». رواه البخاري في ترجمة باب[1].

٤٣- (٤٢) از وهب بن منبه ﷺ نقل شده که کسی از او پرسید: «آیا «لا اله الا الله» کلید بهشت نیست؟ (پس با گفتن لا اله الا الله چه نیازی به عمل است)؟ وی در پاسخ گفت: چرا، (لا اله الا الله، کلید بهشت است اما باید دانست که) هیچ کلیدی خالی از دندانه و شیار نیست، پس اگر تو کلیدی دندانه‌دار و شیاردار آوردی، دروازه را برایت خواهد گشود و در غیر این صورت دروازه را برایت باز نخواهد کرد(و پشت در بسته حیران و ویلان خواهی ماند)».

---

[1]- مسند احمد ٦/ ٤.

[این حدیث را بخاری در ترجمه‌ی بابی، روایت کرده و از تعلیقات وی محسوب می‌شود].

شرح: در این روایت، وهب بن مبنه ﷺ، کسانی را که از احادیثی از قبیل «مفتاح الجنة لا اله الا الله» سوء استفاده می‌کنند و چنین می‌پندارند که انسان‌ها پس از شهادت به توحید و رسالت و دوری از شرک، هرچند بد عمل و خطاکار باشند، از عذاب الهی محفوظ و مصون می‌مانند و آتش دوزخ به آنها اصابت نخواهد کرد و با شهادت و اعتراف‌کردن به این کلمه وارد بهشت می‌شوند و کلید بهشت را بدست می‌آورند، به شدت محکوم می‌کند و با تشبیهی بلیغ و موجز، به آنها می‌فهماند که درجات عالی بهشت و رسیدن به مراتب عالی و والای خداوندی در آن، جز با عمل ممکن نیست.

درست است که «لا اله الا الله» کلید بهشت است، ولی هر کلید از خود برای بازکردن دروازه، دندانه و شیاری دارد که اگر آن دندانه‌ها کامل و درست بود دروازه را برای انسان خواهد گشود و در غیر این صورت انسان پشت دروازه خواهد ماند چرا که کلید بدون دندانه و شیار، دروازه را باز نخواهد کرد. این چنین نیز، لااله الا الله کلید بهشت است و اعمال (زکات، روزه، نماز، حج، جهاد امر به معروف ونهی از منکر و...) دندانه‌ها و شیارهای آن هستند.

پس کسی‌که می‌خواهد از عذاب الهی و آتش دوزخ محفوظ و مصون بماند و به درجات عالی بهشت و مراتب والای خداوند در

آن دست بیابد و مستقیماً کلید بهشت را در دست گیرد و وارد بهشت شود، بر او لازم است که به «لا اله الا الله» و وحدانیت خدا و رسالت پیامبرﷺ از روی صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل و از صدق دل اعتراف کند و مفهوم صداقت و اخلاص نیز آن است که در عمل پای‌بند به تمام احکام ودستورات خداوندی و اوامر و فرامین نبوی و تعالیم و آموزه‌های شرعی باشد در این صورت است که وعده‌ی نجات و رهایی از آتش دوزخ، حتمی و قطعی خواهد بود.

به هر حال، هر شخص مؤمن که با صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل به دین اسلام ایمان بیاورد و پای‌بند به احکام و مسائل اسلامی باشد، و در هر جا اوامر و فرامین خداوندی را سر لوحه‌ی برنامه‌ی زندگی خویش قرار دهد، حتماً به بهشت خواهد رفت و احیاناً اگر گناهی از او سر زد، و مرتکب گناهی از قبیل دزدی، زنا و... شد یا بنا به فضل و کرم الهی بخشیده می‌شود و یا بعد از دیدن کیفر اعمال خود وارد بهشت می‌شود.

«رابطه ایمان و عمل صالح»: در آیات قرآن، غالباً عمل صالح همراه با «ایمان» به عنوان، لازم و ملزوم یکدیگر آمده است، مثلاً در آیه‌ی ۹۷ سوره نحل می‌خوانیم:

﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ﴾ [النحل: ۹۷].

«هر کس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مومن باشد».

و در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون می‌خوانیم:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰].

«(کافران به راه غلط خود ادامه می‌دهند)و زمانی که مرگ یکی از آنان فرا می‌رسد، می‌گوید: پرردگارا! مرا (به دنیا) بازگردانید. تا اینکه کار شایسته‌ای بکنم و فرصت‌هائی را که از دست داده‌ام جبران نمایم(هرگز راه بازگشتی وجود ندارد)».

تأسف بدکاران بعد از جدایی از این عالم در این است که چرا عمل صالحی انجام نداده‌اند، و لذا با اصرار زیاد تقاضای بازگشت برای انجام عمل صالح می‌کنند.

و در آیه‌ی ۵۱ سوره مؤمنون آمده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ﴾ [المؤمنون: ۵۱].

«(به پیغمبران گفته‌ایم تا به پیروان خود برسانند. گفته‌ایم) ای پیغمبران! از غذاهای حلال بخورید و کارهای شایسته بکنید».

و آیات بی‌شمار دیگری که در این زمینه وارد شده است که همه حاکی از ارتباط تنگاتنگ میان ایمان و عمل صالح است و براستی همان‌طور که دندانه و شیار برای کلید لازم و ضروری است اعمال صالح و نیک برای ایمان لازم و ضروری است.

چرا که خداوند ﷻ برای نجات انسان‌ها از آتش سوزان دوزخ و از رسوایی و خسران در روز رستاخیر، و از مشکلات و مصائب و نابسامانی‌ها و ناملایمات زندگی دنیوی و اخروی برنامه‌ی جامعی

تنظیم کرده و آن را بر دو اصل مهم و اساسی و محوری و بنیادین خلاصه کرده است:

اصل اول: ایمان به وحدانیت خدا و صفات او، ایمان به قیامت، حساب و کتاب، سزا و جزا، و ایمان به کتب آسمانی و پیامبران الهی است که زیر بنای همه‌ی فعالیت‌های انسان را تشکیل می‌دهد. چرا که تلاش‌های عملی انسان از مبانی فکری و اعتقادی او سرچشمه می‌گیرد نه همچون حیوانات که حرکات‌شان به خاطر انگیزه‌های غریزی است.

و براستی اعمال و کردار انسان تبلوری است از عقاید و افکار او، و به همین دلیل تمام پیامبران الهی قبل از هر چیز، به اصلاح مبانی عقیدتی امت‌ها می‌پرداختند. مخصوصاً با شرک و چندگانه‌پرستی که سرچشمه‌ی انواع رذائل، بدبختی‌ها و پراکندگی‌ها است به مبارزه می‌پرداختند.

اصل دوم: میوه‌ی درخت بارور و پرثمره‌ی ایمان، یعنی «اعمال صالح» است.

اعمال صالح، نه تنها فقط عبادات و نه تنها انفاق فی سبیل الله و نه فقط جهاد در راه خدا، و نه تنها کسب علم و دانش بلکه هر کار شایسته‌ای که وسیله‌ی تکامل نفوس، پرورش اخلاق و پیشرفت جامعه‌ی انسانی در تمام زمینه‌ها شود را شامل می‌شود و حتی کارهای کوچکی، همچون برداشتن یک سنگ مزاحم از سر راه مردم،

تا نجات میلیون‌ها میلیون انسان از گمراهی و ضلالت و نشر آئین حق و عدالت در تمام جهان را نیز شامل می‌شود.

و وهب بن منبه، به همه به خوبی فهماند که ایمان همانند چراغی پرنور و پر فروغی است که اگر درون اطاقی روشن شود نه تنها فضای اطاق را نورانی می‌کند بلکه شعاع آن از تمام دریچه‌های اطاق به بیرون می‌افتد و هرکس از خارج بگذرد، به خوبی می‌فهمد که آنجا چراغ پر نوری روشن است.

همین‌گونه، وقتی چراغ ایمان، در سرای قلب انسان، روشن شود نور آن به زبان، چشم، گوش و دست و پای انسان، منعکس می‌شود و حرکات هر کدام از آنها نشان می‌دهد که نوری در قلب است که اشعه‌اش بیرون تافته.

در آیه‌ای خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَّيۡسَ بِأَمَانِيِّكُمۡ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِۗ مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا١٢٣ وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ نَقِيرٗا١٢٤﴾ [النساء: ۱۲۳-۱۲۴].

«(جزا و پاداش، و فضیلت و برتری) نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است. هرکس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود، و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت(تا او را کمک کند و از عذاب خدا محفوظ گرداند). کسی‌که اعمال

شایسته انجام دهد مؤمن باشد – خواه مرد خواه زن – چنان کسانی داخل بهشت شوند، و کم‌ترین ستمی بدانان نشود».

در این دو آیه خداوند ﷻ یکی از اساسی‌ترین پایه‌های اسلام را بیان کرده است که ارزش وجودی اشخاص و پاداش و کیفر آنها هیچ‌گونه ربطی به ادعاها و آرزوهای آنها ندارد، بلکه تنها بستگی به عمل و ایمان دارد، این اصلی است ثابت، سنتی است تغییر ناپذیر و قانونی است که تمام ملت‌ها در برابر آن یکسان‌اند.

لذا در آیه‌ی نخست، خداوند می‌فرماید:

«جزا و پاداش و فضیلت و برتری، نه به آروزهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است».

آن‌گاه اضافه می‌کند:

«هر کس که کاربدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت».

و بلافاصله می‌فرماید:

«کسی‌که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، خواه مرد و خواه زن، چنان کسانی داخل بهشت شوند و کمترین ستمی بدانان نشود».

و به این ترتیب خداوند ﷻ با تعبیری بسیار ساده به اصطلاح «آب پاک»، به روی دست همه ریخت و وابستگی‌های ادعایی، خیالی، اجتماعی، نژادی و مانند آن را نسبت به یک مذهب به تنهایی، بی‌فایده می‌شمرد و اساس را ایمان به مبانی آن مکتب و عمل به برنامه‌های آن معرفی می‌کند.

در جایی دیگر، خداوند متعال، یک اصل کلی دیگر برای تمام مسلمانان بیان می‌کند و آن این‌که: آنهایی که شب و روز دم از عشق پروردگار یا عشق و محبت پیامبر ﷺ و پیشوایان اسلام و مجاهدان راه خدا و صالحان و نیکان سلف می‌زنند، اما در عمل کمترین شباهتی به آنها ندارند، مدعیان دروغینی بیش نیستند.

آنها که سر تا پا آلوده‌ی معصیت و گناه‌اند و با این حال قلب خود را مملو از عشق خدا، ایمان به او و عشق پیامبر ﷺ و ایمان به او می‌دانند و یا عقیده دارند که ایمان و عشق و محبت تنها به قلب است و ارتباطی با عمل ندارد، از منطق اسلام به کلی بیگانه‌اند.

و راست گفت خداوند ﷻ آنجا که فرمود:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣١﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهتان را ببخشاید و خداوند آمرزنده و مهربان است».

در این آیه، خداوند ﷻ مفهوم ایمان و عشق واقعی را تبیین می‌کند و فرق آن را با ایمان و عشق کاذب و دروغین، روشن می‌سازد و می‌فرماید: که محبت و عشق و علاقه به پروردگار و «لا اله الا الله» تنها یک علاقه‌ی قلبی ضعیف و یک اعتقاد خالی از هرگونه اثر و فایده نیست بلکه باید آثار آن در عمل و کردار انسان منعکس باشد.

کسی که مدعی ایمان و عشق به پروردگار و لا اله الا الله است، نخستین نشانه‌اش این است که از پیامبر ﷺ و فرستاده‌ی او و از اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های تابناک او پیروی کند و برای یک ایمان و عشق و محبت اساسی، حتماً آثار عملی دارد، حتماً دارنده‌ی آن را با محبوب پیوند می‌دهد و در مسیر خواست‌های او به تلاش و کوشش پرثمر وا می‌دارد.

و در حقیقت(بنا به گفته‌ی علامه ابن کثیر) این آیه‌ی کریمه، حکمی است علیه کسانی که ادعای محبت و ایمان به خدا را دارند اما در عمل رهرو و پیرو طریقه‌ی محمدی نیستند.

تعصي الا له وأنتَ تُظهِر حُبَّه   هذا لَعَمرك في الفِعال بَديع

لو كان حبّك صادقاً لا طعتَه | ان المُحبَّ لمن يُحبّ مطيع

«نافرمانی پروردگار می‌کنی و با این حال اظهار محبت و عشق به او می‌نمایی، قسم به جانم، این معامله‌ای عجیب و غریب است! اگر محبت تو صادقانه بود اطاعت فرمان او می‌کردی چرا کسی‌که دیگری را دوست می‌دارد از فرمان او پیروی می‌کند».

و براستی اگر مسلمانان امروزی، همین دو اصل اساسی و محوری و کلیدی و بنیادین را در ابعاد مختلف زندگی خویش، اعم از فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، دنیوی و اخروی، و مادی و معنوی، به اجرا دربیاورند، مشکلات و نابسامانی‌های آنها حل می‌شود عقب‌ماندگی‌ها جبران می‌گردد و ضعف‌ها و شکست‌ها به پیروزی مبدل می‌شود و شر اشرار جهان از آنها قطع می‌گردد.

و براستی «لا اله الا الله» کلید بهشت است و اعمال نیک و صالح، دندانه‌های آن کلیداند.

٤٤ - [٤٣] وعن أبي هريرة قال: قال رسول اللهﷺ: «إذا أحسن أحدكم إسلامه، فكل حسنة يعملها تكتب بعشر أمثالها إلى سبع مائة ضعف، وكل سيئة يعملها تكتب بمثلها حتي لقي الله». متفق عليه[1].

---

[1]- بخاری ح ٤٢، مسلم ح ٢٠٥ – ١٢٩.

٤٤- (٤٣) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: «آنگاه که یکی از شما، اسلام خویش را نیک گرداند (و به حقیقت مسلمان شود و پایبند دستورات و اوامر شریعت و اوامر و فرامین خداوندی و تعالیم و آموزه‌های نبوی باشد) در برابر هر کار نیکی که انجام دهد، ده تا هفتصد برابر آن (البته به تفاوت نوع احسان و شرائط آن) اجر وپاداش برایش نوشته می‌شود و در مقابل، هر گناه و کار بدی که انجام دهد، تنها یک گناه برایش(در نامه‌ی اعمال) نوشته می‌شود. و این قانون خداوندی، تا وقتی که وی از دنیا برود ادامه خواهد داشت (و در سرای آخرت، یا خداوند بنا به فضل و کرم خویش، آن گناه را می‌بخشد و یا بعد از چشاندن کیفر آن عمل، او را وارد بهشت می‌کند)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: از این حدیث چند نکته و پیام می‌توان برداشت کرد:

۱- رحمت و لطف بیکران خدای ﷻ:

یکی از نام‌های خداوند ﷻ «رحمان و رحیم» است. براستی رحم و کرم و احسان و فیض او، گوشه گوشه‌ی اطراف و اکناف جهان را پر کرده و ذره ذره‌ی دنیا از آن سیراب گشته و آنچه را که در دنیا و کائنات می‌بینیم و مشاهده می‌نماییم همه از آثار و نشانه‌های رحمت بیکران و بی‌پایان وی هستند. اگر رحمت آن، در دنیا نباشد،

گویا در دنیا هیچ چیزی وجود ندارد بدین سبب است که ناامیدی و یأس از رحمتش جرم و گناه محسوب می‌شود. خداوند ﷻ، بزرگ‌ترین مجرمان و گهنکاران را نوید بخشش داده و مجرمان و نافرمانان را به نام «یا عبادی» (ای بندگانم) خوانده به آنها تسلی خاطر و نوید عفو و گذشت می‌دهد و می‌فرماید:

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ٥٣﴾ [الزمر: ٥٣].

«بگو: ای بندگانم! ای آنان که در معاصی زیاده‌روی هم کرده‌اید، از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید، قطعاً خداوند همه‌ی گناهان را می‌آمرزد، چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است».

از جانب بندگان، هیچ قید و شرطی بر خداوند عاید نشده و نیست، اما خداوند از طرف خود، بر خود رحم و کرم‌کردن را فرض و واجب گردانیده ﴿كَتَبَ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَ﴾ [الأنعام: ١٢]. وبا وجودی که می‌تواند، مجرمین را عذاب دهد، و بر گهنکاران عذاب بفرستد و سیاهکاران و بدکاران را به کیفر اعمال‌شان برساند. ولی باز هم آنها را زیر چتر کرم و مرحمت خویش می‌گیرد و به بنده‌ی خاص خودش، می‌فرماید که به بندگان من سلام و پیام عفو مرا برسان و به آنها که دَر رحمت من برای همیشه برای آنها باز است و پذیرای آنها می‌باشد:

﴿وَإِذَا جَآءَكَ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِـَٔايَٰتِنَا فَقُلۡ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡۖ كَتَبَ رَبُّكُمۡ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَ أَنَّهُۥ مَنۡ عَمِلَ مِنكُمۡ سُوٓءَۢا بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ تَابَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَأَصۡلَحَ فَأَنَّهُۥ غَفُورٞ رَّحِيمٞ٥٤﴾ [الأنعام: ٥٤].

«هرگاه مؤمنان به آیات ما، به پیش تو آمدند، بدیشان بگو: درودتان باد، شما را مژده باد که خداوند از روی لطف بر خویشتن رحمت واجب نموده است، که هرکس از شما از روی نادانی، دچار لغزشی شد ولی بعد از آن توبه کرد و اصلاح کرد خداوند عذر تقصیر او را می‌پذیرد چرا که او آمرزگار و مهربان است».

و این هم از الطاف بی‌کران کرم و احسان نامحدودش است که در مقابل یک نیکی ده تا هفتصد برابر، اجر و پاداش عنایت کند، و در مقابلش، در برابر هر بدی و گناه تنها یک گناه به نامه‌ی اعمال شخص مسلمان بنویسد و آن را هم اگر بخواهد می‌بخشد و براستی از کسی‌که دریای لطفش بی‌کران و شعاع فیضش نامحدود است، جز این انتظاری نمی‌توان داشت و از کسی‌که «رحمتش بر غضبش پیشی گرفته، و بندگان را برای رحمت آفریده نه برای خشم و عذاب، غیر از این چشم‌داشتی نیست چه خداوند رحیم و مهربانی و چه پروردگار پرمهر و محبتی.

۲- ده تا هفتصد برابر در مقابل یک کار نیک»: در برخی از روایات اسلامی چنین آمده که خداوند در برابر یک کار نیک «ده برابر» پاداش می‌دهد. در حالی که در آیات و روایات دیگری آمده است که یک کار نیک، پاداشی هفتصد برابر و

حتی بیشتر از آن دارد، لذا از این امر دانسته می‌شود که خداوند ﷻ بر حسب اخلاص افراد مسلمان و صداقت و اعتقاد آنها به چیزی که انجام می‌دهند و بر حسب تفاوت انواع احسان و کارهای نیک و بر حسب شرایط آنها و بر حسب کمیت و کیفیت کارهای نیک از ده تا هفتصد برابر پاداش و نیکی می‌دهد. حتی در آیه‌ای وارد شده که:

﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖۗ وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُ﴾ [البقرة: ٢٦١].

«مثل کسانی‌که دارائی خود را در راه خدا صرف می‌کنند، همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برآرد و در هر خوشه صد دانه باشد، و خداوند برای هرکه بخواهد آن را چندین برابر نی گرداند».

خداوند در آخر این آیه می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُ﴾ یعنی خداوند برای هرکه بخواهد، بر هفتصد برابر هم می‌افزاید، زیرا بخشش خدای ﷻ را، حَد و حصری نیست، از آن رو که فضلش وسیع و فراگیر بوده و با فضل و احسان مخلوقش غیر قابل مقایسه است و او داناست که چه کسی مستحق این افزون‌بخشی است و چه کسی مستحق آن نمی‌باشد.

۳- البته باید دانست که زمانی خداوند متعال، در مقابل هر کار نیک، ده تا هفتصد پاداش و مزد و در مقابل هر کار بد، کیفری مانند آن برایش می‌نویسد که فرد مسلمان به «إذا احدکم أَحسنَ

اسلامه» جامه‌ی عمل بپوشاند و به حقیقت و به معنای واقعی کلمه، مسلمان شود و از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل به وحدانیت و یگانی خدا و رسالت پیامبرﷺ اقرار کند و پیوسته پای‌بند دستورات و احکام دینی و اوامر و فرامین خداوندی و تعالیم و آموزه‌های تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین نبوی باشد و ظاهر و باطن و قلب و فکر خویش را به تعالیم اسلامی و فرمانبرداری و اطاعت از خداوند متعال، مزین و آراسته کرده باشد. در این صورت است که خداوند ﷻ در مقابل هر نیکی ده تا هفتصد برابر نیکی و حتی بیش از آن به او عنایت می‌کند و در مقابل هر کار بد و زشت، کیفری مانند آن برایش می‌نویسد و حتی اگر بخواهد آن را نیز می‌بخشد.

٤٥ - [٤٤] وعن أبي أمامة، أن رجلاً سأل رسول الله ﷺ: ما الإيمان؟ قال: «إذا سرتك حسنتك، وساءتك سيئتك؛ فأنت مؤمن". قال: يا رسول الله! فما الإثم؟ قال: " إذا حاك في نفسك شيء فدعه» رواه أحمد[1].

٤٥- (٤٤) ابو امامه ؓ گوید: «مردی از پیامبر ﷺ پرسید: ایمان چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: هنگامی‌که انجام کار نیک، شادمانت

[1]- مسند احمد ٥ / ٢٥١.

ساخت و انجام کار ناشایسته ناراحتت نمود، تو به‌راستی قانون‌گرا و با ایمان هستی.

دو مرتبه آن مرد پرسید: گناه چیست؟ پیامبرﷺ در پاسخ فرمود: هنگامی که چیزی به دلت ناخوشایند افتاد، آن را رها کن (چرا که همان کار ناخوشایند، گناه است)».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «اذا سرتك حسنتك وساءتك سيئتك...»:

در این بخش از حدیث، پیامبرﷺ با تعبیری بسیار زیبا و با بلاغت و فصاحتی وصف ناپذیر، و با جملاتی بسیار دقیق و شیوا و با واژه‌هایی بس جذاب و دل‌انگیز، نشانه‌های بارز، برجسته و شامخ انسان مسلمان را، به تصویر می‌کشد و می‌فرماید: مؤمن واقعی و راستین کسی است که انجام کار نیک شادمانش سازد و انجام کار بد و ناشایست، ناراحتش کند.

آری، انسان مسلمان، هرگاه که کار نیکی از او سر می‌زند، خوشحال و خرسند از این است که به امری از اوامر و فرامین خدا چنگ زده و کاری کرده که موجب خرسندی و رضایت پروردگار جهانیان شده است و کاری را انجام داده که با آن با نفس اماره و شیطان بدکاره و خواهشات ناروای نفسانی و غرائز طغیانگر حیوانی به مبارزه برخاسته و آنها را از خویشتن مأیوس و ناامید

کرده است. و در حقیقت این چنین عملی، یکی از نتیجه‌ها و ثمره‌های مفید و ارزنده‌ی ایمان است وهرگاه که مرتکب کار منکر و خلاف شرع می‌شود، زمین و آسمان با همه فراخی‌شان بر او تنگ می‌گردد و از خود به تنگ می‌آید و به سبب وحشت و دهشت گناه و معصیت و نافرمانی خدای ﷻ و اندوه زیاد، سخت تنگدل می‌شود و به خوبی می‌داند که هرگز هیچ پناهی و مأوایی از خدای سبحان جز به‌سوی او ندارد، بنابراین عاجزانه و با خوف و ترس، با خدای خویش چنین راز و نیاز می‌کند و می‌گوید:

«بار خدایا! آن هنگام که تو را معصیت و نافرمانی کردم، و از فرمان تو سرپیچی نمودم و از اوامر و فرامین تو تجاوز و تخطی کردم، نه از این جهت بود که خداوندیت را انکار نمایم ونه بدین خاطر که امر تو را خفیف و سبک شمارم و نه از این نظر که بخواهم خود را در معرض مجازات تو قرار دهم و نه این که وعده‌ی کیفر تو را سبک بشمارم، بلکه خطایی بود که از روی جهالت ونادانی و بی‌خردی و سبکسری از من سر زد، نفس اماره، حق را بر من مشتبه کرد و هوا و هوس بر من چیره شد و شیطان ملعون و پلید مرا وسوسه کرد. خدایا از کرده‌ی خویش پشیمانم و از تو می‌خواهم که مرا ببخشی، چرا که تو تنها پناه و مأوای منی، ای مهربانترین مهربانان، تو خدای منی، مرا به که می‌سپاری؟ پروردگارا! اگر بر من خشم نگرفته باشی، باکی ندارم، پناه می‌برم به نور جمال تو که هر

تاریکی و ظلمتی از برابر آن رخت بر می‌بندد و هر کار دنیا و آخرت را اصلاح می‌کند، از این که خشم تو، بر من فرود آید، یا ناخشنودی تو شامل حال من گردد، هرچه خواهی مرا عتاب کن، تا سرانجام از من خشنودی گردی».

آری! انسان مؤمنی که ایمانش به این درجه رسیده باشد و روح و شعور ایمان او زنده و متحرک باشد، با انجام کار نیک خویش، شادمان می‌گردد و با انجام کار بد، از این‌رو به آن رو می‌شود و مضطرب و پریشان و حیران و ویلان و افتان و خیزان و گریان و نالان دست به‌سوی پروردگار خویش بلند می‌کند و از او می‌خواهد تا او را ببخشد و مورد عفو و بخشش و رحمت و لطف بیکران خویش قرار دهد و او را به زیر چتر غفران و گذشت و لطف و مرحمت خویش جای دهد.

«و اذا حاك في نفسك شيء فدعه»:

در بخش دوم حدیث، پیامبر ﷺ گناه را چنین تعریف می‌کند:«چیزی که بر دل، تردد و خطور نماید و نفس انسان نسبت به انجام آن آسوده و خرسند نباشد، آن گناه است».

پس هر گاه انسان مسلمان، خواست کاری بکند، اگر از انجام آن دلنگران و مضطرب و متردد و دو دل بود، آن را انجام ندهد، بلکه بر انسان مسلمان لازم است که هرگاه خواست کاری را انجام دهد،

وجدان، عقل و خرد و ایمان و یقین خویش را داور قرار دهد و به سرانجام آن کار فکر کند و با علماء و دانشوران و فرهیختگان و بزرگان دینی، درباره‌ی آن مشوره کند و خودسرانه، دست به کاری نزند، چرا که در مسیر راهی که انسان به‌سوی پیروزی‌ها می‌رود، همیشه پرتگاه‌ها و بیراهه‌هایی وجود دارد که اگر آنها را به خوبی نبیند و نشناسد، و پرهیز نکند، چنان سقوطی کندکه اثری از او باقی نمی‌ماند.

در این راه، مهم‌ترین مسئله شناخت حق و باطل، شناحت نیک وبد، شناخت دوست و دشمن، شناخت مفید و زیان‌بخش و شناخت عوامل سعادت و یا بدبختی است.

اگر براستی انسان این حقایق را به خوبی شناسد، رسیدن به مقصد برای او آسان است. مشکل این است که در بسیاری از این‌گونه موارد، انسان گرفتار اشتباه می‌شود. باطل را به جای حق می‌پندارد و دشمن را به جای دوست انتخاب می‌کند و بیراهه را جاده‌ی صاف و مستقیم تصور می‌کند. در اینجا دید و درک نیرومند و نورانیت و روشن‌بینی فوق‌العاده‌ای لازم است و این دید و درک نیرومند نیز محصول و ثمره‌ی درخت تنومند تقوا و خداترسی است.

انسانی که تقوا را برگزیند، تشخیص حق از باطل، گناه از طاعت، و نیک از بد، برایش آسان می‌شود چرا که نیروی عقل و خرد انسان با وجودی که برای درک حقایق آماده است ولی پرده‌هایی از حرص،

طمع، شهوت، خودبینی، حسد و عشق‌های افراطی به مال، همسر، فرزند، جاه و مقام، مال و منال، همچون دود سیاهی در مقابل دیده‌ی عقل آشکار می‌گردد و به مانند غبار غلیظی فضای اطراف او را می‌پوشاند و پیداست که در چنین محیط تاریکی، انسان چهره‌ی حق و باطل را نمی‌تواند بنگرد.

اما اگر با آب تقوا، این غبار زودوده شود و این دود سیاه و تاریک از میان برود دیدن چهره‌ی حق آسان و ساده می‌شود و قلب آدمی نیز همچون آیینه است و وجود هستی پروردگار همچون آفتاب عالمتاب، اگر این آیینه را زنگار هوا و هوس، تیره و تار کند، نوری در آن منعکس نخواهد شد اما هنگامی که در پرتو تقوا و پرهیزگاری صیقل داده شود، و زنگارها از میان برود، نور خیره‌کننده‌ی آن آفتاب پر فروغ، در آن منعکس می‌گردد و همه جا را روشن می‌سازد.

بنابراین اگر انسان مسلمان، تقوا و پرهیزگاری را به کار بندد، بدون شک، بدون هیچ مشکلی حق را از باطل، نیک را از بد، دوست را از دشمن، مفید را از زیان‌بخش، سعادت را از بدبختی، گناه و معصیت را از اطاعات و فرمانبرداری، تشخیص می‌دهد و براحتی می‌تواند گناه را بشناسد و از آن دست بکشد و براستی که غیر از پیشه‌کردن تقوای الهی نمی‌توان در جوامع امروزی که بر محور هوا و هوس می‌گردد و تمییز حق از باطل و خوب از بد، برای غالب مردم بسیار مشکل شده است گناه را شناخت و از آن کناره گرفت.

و بر تمام مسلمانان لازم است که در راستای این مهم،تقوا و پرهیزگاری الهی را سرلوحه‌ی تمام برنامه‌های زندگی خویش قرار دهند، چرا که بی‌تقوایی، در حقیقت سرچشمه‌ی تمام فقدان‌های تشخیص و یا سوء تشخیص است.

٤٦ - [٤٥] عن عمرو بن عبسة قال: «أتيت رسول اللهﷺ فقلت: يا رسول الله! من معك على هذا الأمر؟ قال: "حر وعبد" قلت: ما الإسلام؟ قال: "طيب الكلام، وإطعام الطعام" قلت: ما الإيمان؟ قال: "الصبر والسماحة" قال: قلت: أي الإسلام أفضل؟ قال: "من سلم المسلمون من لسانه ويده" قلت: أي الإيمان أفضل؟ قال: "خلقٌ حسنٌ "قال: قلت: أي الصلاة أفضل؟ قال:" طول القنوت "قال: قلت: أي الهجرة أفضل؟ قال:" أن تهجر ما كره ربك "قال: فقلت: أي الجهاد أفضل؟ قال:" من عقر جواده وأهريق دمه "قال: قلت: أي الساعات أفضل؟ قال:" جوف الليل الآخر». رواه أحمد[1].

٤٦- (٤٥) عمرو بن عبسه ﷺ گوید: «به نزد پیامبرﷺ آمدم و گفتم: ای رسول خداﷺ! چه کسی بر آئین اسلام با تو موافق، و از زمره‌ی پیروان و رهروان تواست؟ پیامبرﷺ در پاسخ فرمود: هر فرد آزاد و برده‌ای. دو مرتبه گفتم: اسلام چیست؟ فرمود: اسلام (راستین) عبارت است از گفتن سخن نیک و پسندیده و طعام دادن به گرسنگان و بینوایان. پرسیدم: ایمان چیست؟ فرمود: ایمان راستین، عبارت است از بردباری و شکیبایی و بخشش و جوانمردی.

---

[1]- مسند احمد ح ١٩٩٦٣.

پرسیدم: کدامیک از اخلاق و خصلت‌های اسلام، بهتر و برتر است؟ فرمود: کسی‌که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند و احساس خطر نکنند.

گفتم: کدامیک از خصلت‌ها و اخلاق ایمان بهتر و برتر است؟ فرمود: اخلاق نیکو و پسندیده. گفتم: کدام نماز بهتر و برتر است؟ (و از ثواب و پاداش بیشتری برخوردار است؟) فرمود: نمازی که از خشوع و خضوع بیشتری برخوردار باشد.

گفتم: کدام هجرت بهتر و برتر است؟ فرمود: هجرت(راستین) عبارت است از اینکه از هر چیری که خداوند متعال خوشش نمی‌آید، دوری گزینی و آن را (محض رضای خدا و راه فرمانبرداری از او) ترک کنی. گفتم: کدام جهاد بهتر و برتر است؟ فرمود: کسی‌که اسبش(در راه خدا و در راه مبارزه از کیان اسلام و مسلمین) کشته شد و خون خودش نیز ریخته گردد(یعنی کسی‌که با جان و مال، در راه خدا، و در راه دفاع و حمایت از کیان اسلام و مسلمین و قرآن و سنت، با دشمنان و بدخواهان، جنگ و پیکار کند چنین جهادی در نزد خدا، بهترین و برترین جهاد بر شمرده می‌شود).گفتم: ای رسول‌خدا ﷺ! کدام وقت (برای طاعت وعبادت و راز و نیاز) بهتر و برتر است؟ فرمود: حصه‌ی آخر شب(بهترین وقت برای راز و نیاز و طاعت و بندگی کردن خداوند سبحان است)».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «من معك علي هذا الامر؟ قال:حر وعبد»: بنا به فرموده‌ی قرآن، حضرت محمدﷺ پیامبر خدا به‌سوی همه مردم بدون هیچ استثنا و تبعیضی است، بنابراین رسول‌خداﷺ به سوی همه‌ی بشریت و فراتر از آن به‌سوی کافه‌ی انس و جن فرستاده شده‌اند، نه چون غیرشان از پیامبران که مخصوصاً به‌سوی قوم خود برانیگخته می‌شدند پس آشکارترین مزیت رسالت اسلام این است که این رسالت عام و فراگیر و ابدی و تحریف‌ناپذیر و لایتغیر است.

آیات زیادی بر اصل عمومیت رسالت نبویﷺ تأکید گذاشته‌اند. چون:

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلۡأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ١٥٨﴾ [الأعراف: ۱۵۸].

«(ای پیغمبر!) بگو: ای مردم! من فرستاده‌ی خدا به سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم. خدایی که ملک آسمان‌ها و زمین از آن او است. جز او معبودی نیست. او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیغمبر درس‌نخوانده ای که ایمان به خدا و به سخن‌هایش دارد. از او پیروی کنید تا هدایت یابید».

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا١﴾ [الفرقان: ۱].

«والا مقام و جاوید کسی است که قرآن، (یعنی جداسازنده‌ی حق از باطل)را بر بنده‌ی خود (محمد) نازل کرده است، تا اینکه جهانیان را (بدان) بیم دهد(و آن را به گوش ایشان برساند)».

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ٢٨﴾

[سبأ: ۲۸].

«ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده رسان(مؤمنان به سعادت ابدی) و بیم‌دهنده(کافران به شقاوت سرمدی) باشی، و لیکن اکثر مردم، (از این معنی) بیخبرند(و همگانی‌بودن نبوت تو را باور نمی‌دارند)».

و این آیات قرآن خطابی عام برای همه مردم است اعم از سرخ و سیاه، عجم و عرب، آزاد و برده، زن و مرد، بزرگ و کوچک، انس و جن و پیر و جوان.

به همین خاطر وقتی «عمروبن عبسه» از پیامبر ﷺ پرسید: چه کسی بر آئین اسلام با تو موافق و پیرو تو است؟ پیامبرﷺ در جواب فرمود: تمام مردم، اعم از برده و غلام و اشخاص آزاد. و چنانچه در تواریخ می‌خوانیم، نخستین گروهی که دعوت پیامبران را لبیک می‌گفتند: همان گروه محروم، حقیر، کم درآمد و برده وغلام بودند که در نظر مستکبران که مقیاس شخصیت را تنها زر و زور می‌دانستند افراد پست و حقیر به شمار می‌آمدند.

از زمره‌ی افراد آزاد سرشناس و سابقین اولین، می‌توان این افراد را نام برد:

«خدیجه بنت خویلد ـ ﭺ ـ همسر پیامبر اکرمﷺ»، «پسر عموی ایشان، علی بن ابی طالب ﭬ»، دوست صمیمی ایشان، ابوبکر صدیق ﭬ» که در نخستین روز دعوت اسلام آوردند. بعد از این سه نفر می‌توان «عثمان بن عفان ﭬ»، «زبیر بن عوام ﭬ» «عبدالرحمن بن عوف ﭬ»، «سعدبن ابی وقاص ﭬ» «طلحه بن عبید اللهﭬ»، را نام برد، این هشت نفر، نخستین پیشتازان و پیشقراولان مسلمین‌اند، که در اسلام آوردن از همگان سبقت گرفتند.

از پس این گروه این افراد را نام برد، «ابو عبیده عامر بن جراح ﭬ» مشهور به امین هذه الامه، «ابو سلمة بن عبدالاسد مخزومي ﭬ»، همسرش، ام سلمه ـ ﭺ ـ و «ارقم بن ابي الارقم مخزومي ﭬ»، «عثمان ابن مظعون ﭬ»، «سعیدبن زید عدوي ﭬ»، «همسرش ـ ﭺ ـ، فاطمه بنت خطاب ـ ﭺ ـ» خواهر عمر بن الخطاب ﭬ»، خباب بن ارت ﭬ» «جعفر بن ابي طالب ﭬ» همسرش اسماء بنت عمیس ـ ﭺ ـ «خالد بن سعیدبن عاص ﭬ» همسرش، امینه بنت خلف ـ ﭺ ـ «برادرش» عمرو بن سعیدبن عاص ﭬ» «حاطب بن حارث جُحمي ﭬ» همسرش «فاطمه بنت مجلل ـ ﭺ ـ، برادرش» خطاب بن حارث ﭬ همسر برادرش فکیهه بنت یسار ـ ﭺ ـ برادرش «معمر بن حارث مطلب

بن ازهر زهري ﷺ»، همسرش «رمله بنت ابي عوف ـ ﷺ ـ»، «نعیم بن عبدالله بن نحام عدوی ﷺ» اینان همگی از تیره‌ها و طایفه‌های مختلف قبیله‌ی قریش بودند. دیگر سابقین اولین که از غیر قریش در اسلام‌آوردن پیشتاز بودند، عبارتند از:

«عبدالله بن مسعود ﷺ»، «مسعود بن ربیعه ﷺ» عبدالله بن جحش ﷺ، برادرش «ابو احمد بن جحش ﷺ» «ام الفضل لبابه کبري بنت حارث هلالیه ـ ﷺ ـ همسر عباس بن عبدالمطلب ﷺ و اسماء بنت ابي بکر ـ ﷺ ـ».

این نامبردگان تنها کسانی از افراد آزاد هستند که با عنوان سابقین اولین شهرت یافته‌اند. و از غلامان و برده‌ها که از زمره‌ی سابقین اولین هستند میتوان به:

«زیدبن حارثه ﷺ» برده‌ی آزاده شده‌ی پیامبر ﷺ «بلال بن رباح حبشي ﷺ»، «صهیب بن سنان رومي ﷺ»، «عامربن فهیره ﷺ» و از بانوان به «ام ایمن ـ ﷺ ـ»، «برکه حبشیه ـ ﷺ ـ» اشاره کرد.

تمام اینها، تنها کسانی هستند که با عنوان سابقین اولین و مسلمانان پیشتار و پیشتازان و پیشقراولان مسلمین شهرت یافته‌اند و مصادیقی بارز و شاخص در «حُر و عبد» هستند.

«اي الصلواة افضل؟ قال: طول القنوت»:

در شرع مقدس اسلام، قنوت دارای چندین معناست:

۱- پیروی و اطاعت کردن

۲- خضوع و خشوع و تواضع

۳- سکوت

٤- قیام

٥- قرائت

٦- ذکر خدا در حال قیام همراه با خشوع و خضوع

اگر به معنای قیام بنگریم این حدیث مطابق مذهب امام ابوحنیفه است که می‌فرماید: درازی قیام از درازی سجده در نماز بهتر است.

و البته می‌شود بین تمام این اقوال چنین جمع کرد که مفهوم حدیث پیامبرﷺ این است که: ای مؤمنان در نمازهایتان به خشوع و خضوع و تواضع و فروتنی تمام بایستید و در هنگام ادای نماز، خیال خانه‌ی دل و ذهن‌تان را از همه‌ی مشاغل دنیا ـ که قلب را از حضور باز می‌دارد ـ خالی کنید و فقط به ذکر و یاد خدای ﻷ مشغول باشید نه به غیر آن از افکار و اذکار دیگر و به جز آیات قرآنی و دعا و مناجات باحق، بر طبق آنچه که شرع مقدس در نمازها برنامه‌ریزی نموده است سخن دیگری در نماز نگوئید.

اما به طور کلی معنای راجح‌تر به نظر حقیر، همان خضوع و خشوع در نماز است یعنی بهترین و برترین نماز از نظر کیفیت

همان نمازی است که از نظر خضوع و خشوع به حد اعلا رسیده باشد.

چنانکه وقتی خداوند ﷻ اوصاف و ویژگی‌های مؤمنان را بر می‌شمارد و آنان را می‌ستاید.

قبل از هر چیز، انگشت روی نماز می‌گذارد و می‌فرماید:

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢﴾ [المؤمنون: ۱-۲].

«مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارند کسانی‌اند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند».

در اینجا خداوند متعال «اقامه‌ی صلوة» یا الفاظ و واژه‌هایی دیگر را نشانه‌ی مؤمنان نمی‌شمارد بلکه خضوع و خشوع در نماز را از ویژگی‌های آنان می‌شمرد و به این طرف اشاره می‌کند که نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی‌روح و فاقد معنا نیست بلکه به هنگام نماز آنچنان حالت توجه به پروردگار در آنها پیدا می‌شود که از غیر او جدا می‌گردند و به او می‌پیوندند و چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می‌شوند که بر تمام ذرات وجودشان اثر می‌گذارد، خود را ذره‌ای می‌بینند در برابر وجود بی‌پایان و قطره‌ای در برابر اقیانوسی بی‌کران. لحظات چنین نمازی، هرکدام برای او درسی است از خودسازی و تربیت انسانی و وسیله‌ای است برای تهذیب روح وجان.

و مسلمانان باید بدانند که نماز تنها در صورتی باعث آمرزش گناهان و پاک‌شدن از پلیدی‌ها می‌گردد که انسان مسلمان آن را با شروط و ارکان و آداب و حدودی که دارد، به طور کامل انجام دهد، چنان‌که می‌دانیم با طمأنیه و تأنی خواندن سوره‌ها و با طمأنیه انجام‌دادن رکوع‌ها و سجده‌ها یکی از واجبات نماز است و خوب‌بودن و مقبول‌شدن نماز به همین چیزها وابسته است.

و باید دانست که[1] خشوع و خضوع بر دو قسم است: ۱ـ خشوع جسمانی ۲ـ خشوع قلبی.

خشوع جسمانی عبارت است از اینکه اندام‌های بدن از حرکت بازایستد، انسان به وسیله‌ی بازی با اندام غافل نماند و روباه‌آسا به این طرف و آن طرف نگاه نکند و همچون خروس نوک نزند خیلی تند و سریع به رکوع و سجده نپردازد، بلکه همانگونه که خداوند ﷻ تشریع فرموده است نماز آن را با تمامی ارکان و حد و حدودش ادا نماید، حال همانطور که نماز، نیاز به خشوع بدنی و جسمانی دارد، به خشوع قلبی و روحانی نیاز دارد.

خشوع قلبی به معنای حضور عظمت خداوند در قلب انسان است و آن حاصل نمی‌شود جز اینکه با تأمل و دقت در آن آیات

---

[1]- دیدگاه‌های فقهی معاصر، ترجمه: احمد نعمتی، ج ۱ ص ٤١٤ – ٤١٥ با تصرف و اختصار

قرآنی که در نماز تلاوت می‌شوند ویادآوری قیامت و یادآوری اینکه شخص نمازگزار در پیشگاه خداوند ﷻ قرار دارد.

خداوند ﷻ از شخص نمازگزار روی‌گردان نمی‌شود بلکه خواسته‌هایش را اجابت می‌کند بنابراین لازم است مسلمان نمازگزار توجه داشته باشد که در نماز با خداوند متعال به گفتگو می‌پردازد و باید در هر حرکتی از حرکات نماز، و در هر وقتی از اوقات آن و در هر رکنی از ارکان آن، حضور قلب داشته باشد. از این‌رو، نمازگزارانی که تمامی هم و قصد آنان این باشد که از نماز فارغ شوند و از آن رهایی یابند و آن را بار سنگینی بر دوش خود احساس کنند، اینگونه نمازخواندن مورد قبول درگاه خداوند متعال نخواهد بود، و این چنین نمازی، سیاه و تاریک به‌سوی آسمان بالا می‌رود و به نمازگزار گفته می‌شود: «ضيعك الله كما ضيعتني» خداوند تو را تباه گرداند، همانگونه که تو مرا تباه گردانیدی. ولی نماز دارای خشوع و ارکان کامل که آهسته و با تواضع و حضور قلب ادا شده باشد مفید و نورانی به آسمان عروج می‌نماید و به صاحبش می‌گوید:

«حفظك الله كما حفظتني». «خداوند تو را محفوظ دارد، همانطور که مرا محفوظ داشتی».

پس بهترین و برترین نماز از نظر کیفیت، همان نمازی است که دارای خشوع و خضوع بیشتری باشد.

«اي الساعات افضل؟ قال: جوف اليل الاخر»:

در حقیقت شب زنده‌داری و سحرخیزی، نزدیک‌ترین و آشناترین راه واصلان به حق و مشتاقان وصال دوست می‌باشد.آنان که به این حقیقت پی برده‌اند، همچون دیوانگان شب را با روز و روز را با شب پیوسته و خواب راحت را چنان فراموش نموده‌اند که بزرگ‌ترین استراحت آنان همان حالت نیایش در تاریکی‌های شب بوده است و تمام روز را لحظه شماری کرده‌اند تا لحظات خلوت با دوست فرا رسد و با بلندکردن دست‌های نیاز به بارگاه خالق بی‌نیاز و بستن دست‌های بندگی در محضر پروردگار جهانیان قلب خود را آرامش بخشند.

و براستی نمازشب، یک عبادت بزرگ روحانی و معنوی و تربیتی و اصلاحی است چرا که غوغای زندگی روزانه، از جهات مختلف، توجه انسان را به خود جلب می‌کند و فکر آدمی را به وادی‌های گوناگون می‌کشاند به طوری که جمعیت خاطر و حضور قلب کامل در آن بسیار مشکل است اما در دل شب و به هنگام سحر، و فرونشستن غوغای زندگی مادی و ماشینی و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می‌دهد که کم نظیر و یا در حقیقت بی‌نظیر است.

آری، در محیط آرام و به دور از هرگونه ریا و تظاهر و خودنمایی و توأم با حضور قلب، حالت توجهی به انسان دست می‌دهد که فوق‌العاده روح پرور و تکامل‌آفرین است.

به همین دلیل دوستان خدا، همیشه از عبادت‌های آخر شب برای تصفیه‌ی روح، حیات قلب، تقویت اراده و تکمیل اخلاص و صداقت، نیرو می‌گرفته‌اند.

در جایی خداوند متعال به بیان صفات برجسته‌ی مؤمنان راستین می‌پردازد و اصول عقیدتی و برنامه‌های عملی آنها را به طور فشرده ضمن دو آیه با ذکر هشت صفت بیان می‌دارد که یکی از آنها این است:

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا﴾ [السجدة: ١٦].

«پهلوهایشان از بستر به دور می‌شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند».

آری! مؤمنان راستین، به هنگامی که چشم غافلان در خواب است، مقداری از شب را بیدار می‌شوند و در آن هنگام که برنامه‌های عادی زندگی تعطیل است و شواغل فکری به حداقل می‌رسد و آرامش و خاموشی، همه جا را گرفته و خطر آلودگی عبادت به ریا و تظاهر کمتر وجود دارد و خلاصه بهترین شرایط حضور قلب فراهم است با تمام وجودشان رو به درگاه معبود

می‌آورند و سر بر آستان معشوق می‌سایند وآنچه در دل دارند با او در میان می‌گذارند و با یاد او پیوسته زنده‌اند و پیمانه‌ی قلب خویش را از مهر او لبریز و سرشار دارند.

مؤمنان راستین، خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوش‌تر از آن، که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت اوست می‌پردازند. پاسی از شب را به مناجات و راز و نیاز با محبوب می‌گذرانند و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می‌کنند.

و پیامبر ﷺ نیز از این جهت، بهترین اوقات را برای عبادت و بندگی، حصه‌ی آخر شب معرفی می‌کند چرا که در آن حصه از شب، چشم غافلان در خواب است و تمام برنامه‌های عادی زندگی تعطیل است شواغل فکری به حداقل می‌رسد و آرامش و خاموشی همه جا را فرا می‌گیرد و خطر آلودگی عبادت به ریا و تظاهر کمتر وجود دارد و بهترین شرایط حضور قلب و مناجات با خدا فراهم می‌گردد.

٤٧ - [٤٦] وعن معاذ بن جبل، قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «من لقي الله لا يشرك به شيئا، ويصلي الخمس، ويصوم رمضان، غفر له". قلت: أفلا أبشرهم يا رسول الله؟ قال:" دعهم يعملوا». رواه أحمد[1].

---

[1]- مسند احمد ۵ / ۲۳۲.

٤٧- (٤٦) معاذبن جبل ﷺ گوید: از پیامبرﷺ شنیدم که فرمود: «هرکس (در روز قیامت) با خداوند متعال چنان ملاقات نماید که(در دنیا) با او چیزی یا کسی را شریک و انباز قرار نداده باشد و به وحدانیت و یگانگی او اقرار کرده باشد و نمازهای پنچ‌گانه را به پای دارد و ماه رمضان را روزه‌دار باشد، گناهان(صغیره‌ی) او بخشیده می‌شوند.

معاذ ﷺ می‌گوید: به پیامبرﷺ گفتم: ای رسول‌خدا! آیا این مژده را به مردم بدهم (تا از شنیدن آن خوشحال شوند؟) پیامبرﷺ فرمود: (خیر، این مژده را به آنان مده چون با اتکا و اعتماد بر این مژده سست و ضعیف می‌شوند و از انجام کارهای خیر و مفید کوتاهی می‌نمایند، پس) آنها را به حال خودشان واگذار تا به انجام کارهای خیر و مفید بپردازند».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: در این حدیث، زکات و حقوق مالی واجب و حج که هر کدام از آنها یکی از ارکان مهم و اساسی و محوری و بنیادین اسلام به شمار می‌آیند بیان نشده است و علتش را می‌توان در دو امر خلاصه کرد.

۱- ممکن است که ایراد این حدیث پیش از فرض‌شدن زکات و حج باشد، چرا که زکات، بنا به قولی بعد از فرض شدن روزه

رمضان سال دوم هجری فرض شد. و حج نیز بنا به اقوال مشهور در سال هشتم و یا نهم هجری فرض شده است[۱].

۲- و نیز ممکن است که راوی حدیث، این روایت را مختصر کرده باشد. و فقط به ذکر پاره‌ای از مسائل اصول و محوری دین پرداخته باشد و از بیان برخی دیگر چشم‌پوشی کرده باشد.

«غفر له»: (گناهانش بخشیده می‌شوند) اکثر علما و دانشمندان اسلامی معتقدند که مراد از این جمله بخشیده‌شدن گناهان صغیره است چرا که گناهان کبیره بدون توبه بخشیده نمی‌شوند و هر جایی که به همراه انجام‌دادن این‌گونه اعمال ذکر مغفرت گناهان آمده، منظور از آن فقط بخشوده شدن گناهان صغیره است و از بعضی روایات نیز این نظریه تأئید می‌شود به عنوان مثال در روایتی چنین آمده است:

«الصلوات الخمس والجمعة الي الجمعة مکفرات لما بينهن ما لم يغش الكبائر»

به هر حال، حاصل مطلب اینکه هر شخص که مسئولیت، این را به عهده گیرد که از مظاهر شرک و چندگانه‌پرستی و از گناهان کبیره کناره گیرد و تمام فرائض و واجبات را (مانند نماز، روزه، زکات و...) ادا کند و از تمام گناهان کبیره بپرهیزد، خداوند ﷻ گناهان

۱- «سیرت مصطفی» محمد ادریس کاندهلوی، ج ۲ ص ۲۳۵.

صغیره او را معاف می‌نماید و از سر تقصیرات و کوتاهی‌های کوچکش بدون توبه می‌گذرد.

و این حدیث، به کسانی‌که از گناهان کبیره (مانند شرک و کفر) پرهیز می‌کنند و فرائض و واجبات خدا (مانند: نماز، روزه، زکات و..). را انجام می‌دهند، بشارت می‌دهد که خداوند گناهان صغیره آنان را می‌بخشد و این پاداشی است که به این‌گونه افراد داده شده است.

«اعتراض»: ممکن است در این‌جا گفته شود که: این حدیث، مردم را به انجام گناهان صغیره، تشویق می‌نماید و می‌گوید: با ترک شرک و چندگانه‌پرستی و انجام اعمال از قبیل نماز، روزه، زکات و غیره، ارتکاب گناهان کوچک، مانعی ندارد. و مردم را به انجام گناه صغیره، تشویق می‌کند زیرا وعده‌ی آمرزش گناهان صغیره در آن داده شده است؟

ولی شک نیست که منظور از این وعده‌ی آمرزش، وعده‌ی بدون قید و شرط نیست، بلکه افرادی را شامل می‌شود که یک نوع شایستگی از خود نشان بدهند و مشیت و خواست خدا همیشه با حکمت الهی توأم است زیرا هرگونه خواست خدا از حکمت او جدانیست. و مسلماً حکمت او اقتضا نمی‌کند که بدون شایستگی کسی را مورد عفو قرار دهد.

و در حقیقت اگر به این حدیث به دقت بنگریم، در می‌یابیم که پرهیز از شرک و چندگانه‌پرستی و انجام اعمال نیک و شایسته از قبیل: نماز و روزه و غیره، یک نوع حالت «تقوای الهی و روحانی» در انسان ایجاد می‌کند که می‌تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید و در حقیقت حدیث فوق همانند آیه‌ی ﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ﴾ [هود: ١١٤] می‌باشد.

و در واقع اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک است و این درست به این می‌ماند که می‌گوئیم اگر انسان از مواد سمی خطرناک پرهیز کند، و مزاج سالمی داشته باشد می‌تواند آثار نامطلوب بعضی از غذاهای نامناسب را به واسطه‌ی سلامت مزاج از بین ببرد.

و یا به تعبیر دیگر، بخشش گناهان صغیره یک نوع پاداش معنوی برای تارکان شرک و انجام‌دهندگان اعمال نیک است و این خود اثر تشویق کننده‌ای برای بهتر انجام‌دادن اوامر خدا و اجتناب‌کردن از نواهی اوست.

بنابراین جنبه‌ی تربیتی و سازندگی حدیث به مراتب بیش از سوءاستفاده‌هایی است که ممکن است از آن بشود.

٤٨ - [٤٧] وعن معاذ أنه سأل النبي ﷺ عن أفضل الإيمان. قال: «أن تحب لله، وتبغض لله، وتعمل لسانك في ذكر الله " قال: وماذا يا رسول الله؟ قال: "وأن تحب للناس ما تحب لنفسك، وتكره لهم ما تكره لنفسك»ز رواه أحمد [1].

٤٨- (٤٧) معاذبن جبل ﷺ گوید: از پیامبرﷺ پرسیدم: «کدام یک از اخلاق و خصلت‌های ایمان بهتر و برتر است؟ پیامبرﷺ فرمود: بهترین و برترین اخلاق و خصلتهای ایمان، آن است که برای خدا، مهرورزی و برای خدا دشمن داری و زبانت را در یاد و ذکر خدا (پیوسته) به کارگیری.

[معاذ ﷺ گوید]: گفتم: دیگر چه؟ ای فرستاده‌ی خدا! فرمود: (یکی دیگر از بهترین خصلت‌های ایمان آن است که) برای مردم چیزی را دوست بداری که برای خودت دوست می‌داری و چیزی را که برای خودت ناخوش می‌داری، برای آنان نیز ناخوش داری».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «و تعمل لسانك في ذكر الله»: یکی از بهترین خصلت‌های ایمان، که به ایمان،کمال می‌بخشد ذکر و یاد خداست. آری! انسان مؤمن و متدین و آنکه ایمان و یقینش به حد کمال رسیده در تمام حالات خویش چه ایستاده و چه نشسته و چه در حالی که در بستر آرمیده و به پهلو خوابیده، به یاد پدیدآورنده‌ی این نظام و اسرار شگرف آن

---

[1]- مسند احمد ٥/ ٢٤٧

می‌باشد و همیشه و در همه حال غرق این تفکر حیات بخش است براستی هر چیری زینتی دارد اما زیبایی زبان در مزین شدن آن به تلاوت و صوت دل‌نشین قرآن و ذکر و یاد خدای ﷻ نهفته شده است.

چقدر زیباست که انسان برای بیان حق، زبان فصیح و گویایی داشته باشد و با آن آیات الهی را که نشانه‌ی قدرت و عظمت خداوندی است، به طور کامل قدرشناسی نماید و پیوسته در ذکر و یاد خدای ﷻ باشد.

خداوند سبحان، زبان و دو لب را که وسیله‌ی تعلیم وتعلم و تفهیم و تفهم است از بهترین نعمت‌های خود قرار داد تا در جهت اهداف او به کار گرفته شود و از انسان می‌خواهد که زبان و گفتار، دل و اندیشه وایمان و عمل را در یک جهت و در صف واحد الهی هدایت کند، تا همه برای خدا بگویند و عمل کنند، چرا که اگر آهنگ زبان با رفتار عملی انسان تفاوت کند باید در انتظار خشم و عذاب الهی باشد پس انسان برای نجات از مجازات خداوندی باید وحدت گفتار و اندیشه را پیشه نموده تا سعادت دنیوی و اخروی‌اش تأمین گردد.

و در حقیقت، زبان، نعمت بزرگی از نعمت‌های خداوندی است که باید به وسیله‌ی آن خالق و آفریننده‌ی آن یادگردد. و این یادآوری

موجب رشد و ترقی انسان و قدردانی از خالق و آفریننده او می‌باشد.

و ذکر و یاد الهی است که به وسیله‌ی زبان بیان می‌گردد و دل‌های بشر را از گناهان و بدی‌ها باز می‌دارد و به‌سوی خوبی‌ها و نیکی‌ها سوق می‌دهد.

خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ۲۸﴾

[الرعد: ۲۸].

«آن کسانی که ایمان می‌آورند و دلهای‌شان با یاد خدا سکون وآرامش پیدا می‌کند، همان دلها با یاد خدا آرام می‌گیرند».

و نیز می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا۴۱ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا۴۲﴾

[الأحزاب: ٤١-٤٢].

«ای مؤمنان بسیار خدای را یاد کنید، و بامدادان و شامگاهان به تسبیح و تقدیس او بپردازید».

در این آیات خداوند ﷻ، از تمام انسان‌ها میخواهد تا در همه‌ی احوال و با تمام وجود خویش به یاد خدا باشند و او را از تمام عیب‌ها و نقص‌ها در بی‌نهایت، منزه دانسته، احکام و واجبات، محرمات و مستحبات، مکروهات و تشریع و کتاب او را، همچنان از

عیب‌ها و نقص‌ها منزه بدانند خود را به اسم‌ها و صفات نیکوی او متصف کنند تا جلوه‌ی جمال جمیل او گردند.

پس برای انسان مسلمان زیبنده است تا در تمام مراحل به یاد خدا باشد زبانش بگوید، دلش باور کند و در رفتارش جلوه کند و اخلاقش به آن اذکار الهی تربیت گردد.

لذا انسان باید از نعمت بزرگ بیان و زبان که خداوند آن را به انسان عنایت کرده پاسداری و به بهترین صورت در جایگاه‌های مختلف از آن بهره برداری نماید.

نکته: البته باید دانست که ذکر و یاد خدا، بدون تفکر واندیشیدن مفید و مثمرثمر نیست و تنها یادآوری خدا کافی نیست و زمانی این ذکر و یادآوری خدا، ثمرات و فوائد ارزنده و مفیدی خواهد داشت که آمیخته با تفکر و اندیشیدن باشد.

چه بسیارند دانشمندانی که در مطالعات فلکی خود و تفکر مربوط به خلقت کرات آسمانی، این نظام شگفت‌انگیز را می‌بینند. اما چون به یاد خدا نیستند وعینک توحید بر چشم ندارند و از زاویه‌ی شناسایی مبدأ هستی به آنها نگاه نمی‌کنند از آن نتیجه‌ی لازم و انسانی را نمی‌گیرند. همانند کسی‌که غذائی می‌خورد که تنها جسم او را قوی می‌کند و در تقویت اندیشه و فکر و روح او اثری ندارد.

به همین جهت خداوند ﷻ در آیه‌ی ۱۹۱ سوره‌ی آل عمران، نخست اشاره به «ذکر» و سپس اشاره به «فکر» می‌کند و می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [آل عمران: ۱۹۱].

«کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهای‌شان افتاده (و در همه‌ی اوضاع واحوال خود) یاد می‌کنند و درباره‌ی آفرینش (شگفت‌انگیز و دلهره‌انگیز و اسرارآمیز) آسمان‌ها و زمیین می‌اندیشند و نقشه‌ی دلربا و ساختار حیرت‌زای آن، شور و غوغایی در آن برمی‌انگیزد».

پس برای انسان مسلمان نیز لازم و ضروری است که ذکر و یادش، توأم با تفکر و اندیشیدن و تعمق و تدبر باشد.

«و ان تحب للناس ما تحب لنفسك...» یکی دیگر از برترین خصلت‌های ایمان که به ایمان شخص مؤمن کمال می‌بخشد این است که برای مردم چیزی را دوست بدارد که برای خودش دوست می‌دارد و چیزی را که برای خودش ناخوش می‌دارد برای آنان نیز ناخوش دارد.

در این بخش از حدیث، پیامبر اکرم ﷺ یکی دیگر از نشانه‌های کمال ایمان را به زیبائی هرچه تمام و با بلاغت و فصاحتی وصف‌ناپذیر و با جملات و کلمات بلیغ و موجز، نشانه‌ی مؤمن راستین و حقیقی را چنین به تصویر می‌کشد و می‌فرماید: مؤمن راستین آن است که فرد مسلمان خود را عضوی از اعضای جامعه‌ی

انسانی و اسلامی به حساب آورد و خود را در سود و زیان جامعه، سهیم و شریک بداند هرگاه فرد دارای چنین احساسی شد دیگران را نیز مانند خود می‌داند و چنان خیرخواه و دلسوز و شفیق و مهربان نسبت به بندگان خدا می‌شود که هر آنچه را که برای خود بخواهد و برای خویشتن بپسندد برای آنان نیز بخواهد به عنوان مثال دوست دارد که خودش شخصی عالم، فرهیخته، ثروتمند، با اخلاق، صالح، شرافتمند، محترم، محبوب، سالم، با ایمان، متدین، راستگو، موفق و... باشد و دارای همسر و فرزندان شایسته و نیک، دوستان، یاران و خویشاوندان مخلص، خانه و باغ مجلل، ماشین خوب، جاه و مقام شایسته، مال و منال بایسته باشد پس باید برای برادر دینی‌اش نیز این‌ها را بخواهد.

اما اگر فرد مسلمان، چیزی را برای خود بخواهد و برای دیگران نخواهد یا نسبت به دیگران حسد ورزد و یا کینه‌توز باشد این اعمالش منافی کمال ایمان و دیگر یکی از خصلت‌های بد و زشت و قبیح و منکر می‌باشد.

و برای انسان مسلمان مناسب است که همه‌ی اوصافی مانند: فقر و فاقه، ذلت و خواری، شکست و انحطاط، بدبیاری و بدشانسی، مریضی و دردمندی و دیگرامورات ناپسند را که برای خود نمی‌پسندد بر دیگران نیز روا نبیند.

اگر انسان مسلمان به این درجه رسید به راستی ایمانش به کمال رسیده و به یکی از بهترین و برترین و بزرگ‌ترین اخلاق و خصلت‌های ایمان دست یافته است.

باب (۱)

گناهان کبیره و نشانه‌های نفاق

فصل اول

«گناهان کبیره»:

در شرع مقدس اسلام، گناهان بر دو دسته‌اند: دسته‌ای که قرآن، نام آنها را «کبیره» و دسته‌ای که نام آنها را «سیئه» گذاشته است. خداوند می‌فرماید:

﴿إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ﴾ [النساء: ۳۱].

«اگر از گناهان کبیره‌ای بپرهیزید که از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیره‌ی شما را (با فضل و رحمت خود) از شما می‌زداییم».

در آیه‌ی ۳۲ سوره نجم به جای «سیئه» تعبیر به «لـَمم» [گناهان گوچک و صغیره] آمده است. و در آیه‌ی ٤٩ سوره‌ی کهف در برابر کبیره «صغیره» را ذکر فرموده است آنجا که می‌فرماید:

﴿لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَا﴾ [الكهف: ٤٩].

«ای وای برما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را رها نکرده است و همه را برشمرده است».

از تعبیرات فوق به روشنی ثابت می‌شود که گناهان بر دو دسته مشخص تقسیم می‌شوند که گاهی از آن دو به «کبیره و صغیره» و گاهی «کبیره و سیئه» و گاهی «کبیره ولـَمم» تعبیر می‌شود.

حال باید دید که ضابطه و میزان در تعیین و تعریف گناه کبیره و صغیره چیست؟

علما و دانشمندان اسلامی در تعریف گناه کبیره، اختلاف نظر دارند برخی گفته‌اند: هر آنچه انجامش، موجب مفسده باشد کبیره است. و بعضی گفته‌اند: هر آنچه که شارع بر انجام آن تهدید کرده باشد کبیره است و نیز گفته شده: هر گناهی که نسبت به گناهی دیگر ضررش کمتر باشد صغیره است و نسبت به گناهی دیگر که ضررش بیشتر باشد کبیره است. یعنی این دو از امور نسبی هستند یعنی به هنگام مقایسه کردن دو گناه با یکدیگر، آن یک که اهمیتش بیشتر است کبیره و آن که کم‌تر است صغیره می‌باشد و بنابراین، هر گناهی نسبت به گناه بزرگ‌تر، صغیره و نسبت به گناه کوچک‌تر، کبیره است.

و برخی نیز گفته‌اند: گناهی که بر آن در قرآن حد شرعی یعنی سزا مقرر شده است یا برآن الفاظ، لعنت و نفرین وارد آمده یا که برآن وعید جهنم و غیره ذکر شده، همه‌ی این‌ها کبیره‌اند. هم‌چنین آن گناه هم کبیره است که مفاسد و نتایج بد آن با گناه کبیره یکسان و یا بیش از آن باشد، هم‌چنین گناه صغیره‌ای که با جرأت و بی‌باکی انجام می‌گیرد یا بر آن مداومت شود، آن هم در کبیره داخل است.

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: هر گناهی که خداوند بر آن حکم عذاب داده یا لعنت کرده یا بر آن خشم گرفته است کبیره است. و نیز گفته شده که: هر گناهی که شخص بر انجام آن اصرار ورزیده،

کبیره است و هر گناهی که از آن استغفار کند و اصرار نورزد، صغیره است[۱].

ولی با تمام این تفاصیل اگر به معنای لغوی «کبیره» باز گردیم در می‌یابیم که کبیره: هر گناهی است که از نظر اسلام، بزرگ و پراهمیت است و نشانه‌ی اهمیت آن می‌تواند این باشد که در قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ تنها به نهی از آن قناعت نشده بلکه به دنبال آن تهدید به عذاب دوزخ گردیده است و خداوند مجازات آتش برای آن مقرر داشته است مانند قتل نفس، زنا، رباخواری، و امثال آنها.

بنابراین به دست آوردن گناهان کبیره و شناخت آنها با توجه به ضابطه‌ی فوق، کار آسانی است و اگر ملاحظه می‌کنیم که در پاره‌ای از روایات، تعداد گناهان کبیره «هفت» و در بعضی «بیست» و در بعضی «هفتاد» و در بعضی بیشتر یا کمتر ذکر شده منافات با آنچه که در بالاگفته شد ندارد زیرا در حقیقت بعضی از این روایات به گناهان کبیره‌ی درجه‌ی اول، بعضی به گناهان کبیره‌ی درجه‌ی دوم و بعضی به همه‌ی گناهان کبیره اشاره می‌کند.

«ابن حجرمکی» در کتاب «الزواجر» فهرست تمام آن گناهانی را که موافق تعریف بالا در کبیره داخل هستند، بر شمرده و شرح

---

[۱]- شرح عقاید تفتازانی، با حاشیه‌ی کستلی ص ۱۴۱.

کامل هر کدام را بیان کرده است آمار گناهان کبیره در این کتاب به ٤٦٧ رسیده است.

و امام «شمس الدین ذهبی» نیز در باب کبائر، کتابی نوشته و در آن، هفتاد گناه کبیره را بر شمرده است.

رسول‌خدا ﷺ نیز در مواضع مختلف، بسیاری از گناهان را کبیره گفته است ومناسب به حالات و شرایط، در بعضی مواقع «سه» در بعضی مواقع «شش» و در بعضی «هفت» و درجایی از این‌هم بیشتر بیان فرموده است. لذا علمای اسلام چنین دریافته‌اند که مقصود، انحصار در عدد نیست بلکه به مناسبت حالات و شرایط این‌چنین بیان شده است.

البته باید دانست که گناهان صغیره در چند مورد تبدیل به کبیره می‌گردند.

۱- تکرار گناه، صغیره را به کبیره تبدیل می‌کند.
۲- انسان مسلمان در صورتی که گناه را کوچک و سبک بشمرد و تحقیر کند تبدیل به کبیره می‌شود.
۳- در صورتی که انسان از روی طغیان و تکبر و گردن‌کشی در برابر فرمان پروردگار گناه صغیره انجام دهد آن گناه صغیره به کبیره تبدیل می‌گردد.

٤- در صورتی‌که گناهان صغیره از افرادی سر بزند که موقعیت خاصی در اجتماع دارند (مانند علما و دانشمندان اسلامی) و در حقیقت لغزش‌های آنها با دیگران برابر محسوب نمی‌شوند بلکه ممکن است سرمشق دیگران و سنتی در اجتماع گردد بنابراین گناهان صغیره‌ی چنین افرادی به کبیره تبدیل می‌شود.

٥- انجام صغیره در حرم (مکه و مدینه).

٦- در صورتی که گناهکار از انجام گناه صغیره خوشحال و مسرور باشد و به آن افتخار کند، گناه صغیره‌اش تبدیل به کبیره می‌شود.

٤٩ - [١] عن عبد الله بن مسعود قال: قال رجل: «يا رسول الله! أي الذنب أكبر عند الله؟ قال:" أن تدعوا لله نداً وهو خلقك" قال: ثم أي؟ قال:"أن تقتل ولدك خشية أن يطعم معك" قال: ثم أي؟ قال: " أن تزاني حليلة جارك". فأنزل الله تصديقها: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ﴾ [الفرقان: ٦٨]». الآية. متفق عليه[1].

٤٩- (١) عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: از پیامبر ﷺ پرسیدم: «کدام گناه به نزد خداوند متعال از همه‌ی گناهان بزرگ‌تر است؟ فرمود:

---

[1]- بخاری ح ٦٨٦١، مسلم ح ١٤٢ ـ ٨٦، ترمذی ح ٣١٨٢، نسائی ح ٤٠١٣، ابوداود ح ٢٣١٠، مسند احمد ١/ ٣٨٠.

بزرگ‌ترین گناه آن است که برای خدا شبیه و همتا و شریک و انبازی قرار دهی در حالی که او تو را آفرید.

گفتم: پس از شرک و چندگانه‌پرستی، چه گناهی از همه بزرگتر است؟ فرمود: اینکه فرزند خود را از ترس اینکه مبادا با تو هم غذا شود به قتل برسانی.

باز گفتم: بعد از کشتن اولاد چه گناهی از همه بزرگتر است؟ فرمود: اینکه به همسر همسایه‌ات خیانت کنی و با او مرتکب زنا شوی.

[ابن مسعود ﷺ گوید]: خداوند ﷻ نیز سخن پیامبرش را با نزول این آیه تصدیق کرد:

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا٦٨﴾ [الفرقان: ٦٨].

«و بندگان خوب خدای رحمان کسانی‌اند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است به قتل نمی‌رساند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند، چرا که هرکس یکی از این کارهای ناشایست شرک و قتل و زنا را انجام دهد کیفر آن را می‌بیند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «ان تقتل ولدك خشية أن يطعم معك»:

در این بخش از حدیث، پیامبرﷺ به یک عمل زشت جاهلی که از فجیع‌ترین گناهان بود اشاره می‌کند و خداوند ﷻ نیز در آیات متعددی به این قضیه اشاره می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُم مِّنۡ إِمۡلَٰقٖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكُمۡ وَإِيَّاهُمۡ﴾ [الأنعام: ۱۵۱].

«و فرزندان‌تان را از ترس فقر و تنگدستی کنونی یا آینده نکشید چرا که ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم و روزی رسان همگی مائیم نه شما».

از این حدیث و آیه به خوبی دانسته می‌شود که وضع مالی و اقتصادی اعراب جاهلی آنقدر سخت و ناراحت‌کننده و بغرنج و وخیم بوده که حتی گاهی فرزندان دلبند خود را از ترس عدم توانایی اقتصادی به قتل می‌رساندند و به طور کلی عرب‌ها دو نوع قتل فرزند داشتند. نوعی که به پندار غلط خودشان به خاطر حفظ ناموس بود و این اختصاص به دختران داشت (عرب‌ها دختران خود را به قتل می‌رساندند و زنده به گور می‌کردند تا مبادا در آینده در جنگ‌ها به اسارت دشمنان درآیند و نوامیس آنان به چنگال بیگانه بیفتد) و نوعی دیگر از ترس فقر و تنگدستی صورت می‌گرفت و فشار فقر و عدم توانایی بر تأمین هزینه و مخارج زندگی آنها، سبب قتل‌شان می‌شد و این نوع جنبه‌ی عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی‌کرد بلکه هردو را از ترس

فقر و فاقه و عدم توانایی بر تأمین هزینه‌ی زندگی آنها به قتل می‌رساندند.

ولی خداوند ﷻ این رسم جاهلی و بیرحمانه را از میان برداشت و به آنها دستور داد تا این پندار شیطانی و غلط را از سر بدر کنند چرا که او روزی دهنده‌ی پدران و مادران و روزی دهنده‌ی فرزندان است. خداوند در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی اسراء در رابطه با رزق و روزی، فرزندان را بر پدران و مادران مقدم کرده و می‌فرماید:

﴿نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡ﴾ [الإسراء: ۳۱].

«ما آنان و شما را روزی می‌دهیم (و ضامن رزق همگانیم)».

و به همه‌ی جهانیان می‌فهماند که گاهی رزق و روزی ما در سایه‌ی روزی فرزندان است چرا که خداوند از پدر و مادر مهربان‌تر است و نباید انسان به او سوءظن داشته باشد.

اقدام به سقط جنین به خاطر جلوگیری از افزایش جمعیت و کمبودهای اقتصادی فیزیکی از مصادیق بارز این حدیث است.

خداوند ﷻ در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَا يَقۡتُلۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ﴾ [الممتحنة: ۱۲].

«و فرزندان‌شان را نکشند».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٍ أَن يَقۡتُلَ مُؤۡمِنًا إِلَّا خَطَـٔٗاۚ وَمَن قَتَلَ مُؤۡمِنًا خَطَـٔٗا فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖ وَدِيَةٞ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُواْۚ فَإِن كَانَ مِن قَوۡمٍ عَدُوّٖ لَّكُمۡ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖۖ وَإِن كَانَ مِن قَوۡمِۭ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُم مِّيثَٰقٞ فَدِيَةٞ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ وَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖۖ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ شَهۡرَيۡنِ مُتَتَابِعَيۡنِ تَوۡبَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا٩٢ وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا٩٣﴾ [النساء: ۹۲-۹۳].

«هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا. کسی‌که مؤمنی را به خطا کشت باید که برده‌ی مؤمنی را آزاد کند و خون‌بهائی هم به کسان کشته بپردازد مگر اینکه آنان درگذرند (از دریافت خونبهاء که صد شتر است، چشم‌پوشی کنند). اگر هم کشته، مؤمن و متعلق به کافرانی بود که میان شما و ایشان جنگ و دشمنی بود آزاد کردن برده‌ی مؤمنی دیه‌ی او است (و دیگر خونبهایی به ورثه‌ی کشته داده نمی‌شود). و اگر کشته، از زمره‌ی قومی بود که (کافر بودند و) و میان شما و ایشان پیمانی برقرار بود (همچون اهل ذمه و هم‌پیمانان مسلمانان) پرداخت خونبهاء به کسان مقتول و آزادکردن بنده‌ی مؤمنی دیه‌ی اوست. اگر هم دسترسی (به آزادکردن برده) نداشت باید دو ماه (قاتل) پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد. خداوند(این را برای) توبه (شما) مقرر داشته است، و خداوند آگاه (از بندگان خود و) حکیم است(در آنچه مقرر میدارد). و کسی‌که مؤمنی را از روی عمد بکشد (و از ایمان او باخبر بوده و تجاوزکارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر به شمار می‌آید و) کیفر او دوزخ است و جاودانه

در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می‌بیند».

﴿مِنۡ أَجۡلِ ذَٰلِكَ كَتَبۡنَا عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفۡسَۢا بِغَيۡرِ نَفۡسٍ أَوۡ فَسَادٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا وَمَنۡ أَحۡيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحۡيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعٗاۚ وَلَقَدۡ جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم بَعۡدَ ذَٰلِكَ فِي ٱلۡأَرۡضِ لَمُسۡرِفُونَ٣٢﴾ [المائدة: ۳۲].

«به‌همین جهت بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که (متجاوز کشته شود. چرا که) هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همه‌ی انسان‌ها راکشته است، و هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه‌ی مردم را زنده کرده است؛ (زیرا فرد نماینده‌ی جمع و عضوی از اعضای جامعه است). و پیغمبران ما همواره با معجزات آشکار و آیات روشن به پیش ایشان آمدند و اما بسیاری از آنان (احکام خدا را نادیده گرفتند و) پس از آن در روی زمین راه اسراف (در قتل و جنایت) پیش گرفتند».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضٖ مِّنكُمۡۚ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا٢٩﴾ [النساء: ۲۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال همدیگر را به ناحق (یعنی از راههای نامشروعی همچون: دزدی، خیانت، غصب، ربا، قمار، و....) نخورید مگر اینکه (تصرف شما در اموال دیگران از طریق) داد و ستدی باشد که از رضایت (باطنی دو طرف) سرچشمه

بگیرد، و خودکشی می‌کنید و خون همدیگر را نریزید. بیگمان خداوند(پیوسته) نسبت به شما مهربان بوده (و خواهد بود)».

﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗاۖ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُم مِّنۡ إِمۡلَٰقٖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكُمۡ وَإِيَّاهُمۡۖ وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَۖ وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ١٥١﴾ [الأنعام: ١٥١].

«بگو: بیائید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. اینکه هیچ چیزی را شریک خود نکنید، و به پدر و مادر (بدی نکنید و بلکه تا آنجا که ممکن است بدیشان) نیکی کنید و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی(کنونی یا آینده) مکشید(چرا که) ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم (روزی‌رسان همگان مائیم؛ نه شما)، و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید خواه (آنها در وقت انجام برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان، کسی را بدون حق (قصاص و اجرای فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است. اینها اموری هستند که خدا به گونه‌ی مؤکد شما را بدان‌ها توصیه می‌کند تا آنها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید».

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا ٦٨﴾ [الفرقان: ٦٨].

«و کسانی‌اند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند، و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده

است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق و زنا نمی‌کنند چرا که هرکس (یکی از) این (کارهای ناشایست شرک و قتل و زنا) را انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند».

﴿قَدۡ خَسِرَ ٱلَّذِينَ قَتَلُوٓاْ أَوۡلَٰدَهُمۡ سَفَهَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَحَرَّمُواْ مَا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُ ٱفۡتِرَآءً عَلَى ٱللَّهِۚ قَدۡ ضَلُّواْ وَمَا كَانُواْ مُهۡتَدِينَ ١٤٠﴾ [الأنعام: ۱٤٠].

«مسلماً زیان می‌بینند کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی می‌کشند و چیزی را که خدا بدیشان می‌دهد با دروغ‌گفتن از زبان خدا بر خویشتن حرام می‌کنند.(به سبب چنین دروغ و افترائی و تحریم ناروا و نابجایی)بیگمان گمراه می‌شوند و راهیاب نمی‌گردند».

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡۚ إِنَّ قَتۡلَهُمۡ كَانَ خِطۡ‍ٔٗا كَبِيرٗا ٣١﴾ [الإسراء: ۳۱].

«و (از آنجا که روزی در دست خدا است) فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما آنان و شما را روزی می‌دهیم (و ضامن رزق همگانیم) بیگمان کشتن ایشان گناه بزرگی است».

این‌ها همه آیاتی است که دلالت بر حرمت قتل فرزندان دارد خواه فرزند بزرگ باشد خواه کوچک، خواه پسر باشد خواه دختر، خواه ناقص الخلقه و عقب‌افتاده باشد خواه تام الخلقه و کامل.

و علاوه براین، بچه‌ای که از مادر متولد می‌گردد و نابینا و یا ناشنوا و یا مقطوع‌الید و یا دیوانه و مجنون باشد و یا به هرگونه

عیبی از عیوب و نقصی از نقائص مبتلا باشد نه پدر و نه مادر و نه دولت و نه حاکم و نه هیئت پزشکی و نه غیره.. هم حق کشتن و از بین‌بردن این بچه را ندارند خواه بوسیله‌ی آلت قتاله باشد خواه بوسیله‌ی تزریق داروی سمی، خواه بوسیله‌ی استنشاق گاز، خواه به وسیله‌ی ذوب‌نمودن در اسید، خواه به وسیله‌ی اشعه‌های مهلکه و خواه به هر وسیله‌ی دیگری که بعداًً کشف شود.

این‌ها مخلوق خدا هستند و خدا اذن و اجازه‌ی کشتن را نداده است این کشتن، قتل نفس است و در قتل نفس، خداوندِ خالق نفس، بین نفس انسانِ صحیح و معیوب و زن و مرد و مریض و سالم و عاقل و مجنون و کوچک و بزرگ فرقی نگذاشته است. و به قتل نفس عمدی هر طور باشد وعده‌ی خلود در آتش دوزخ را داده است. بلکه انسان اختیار نفس خودش را هم ندارد و خودکشی،گرچه بواسطه‌ی تنگدستی و شدت فقر و زندانی شدن متمادی و ورود مصائب گوناگون باشد حرام است[1].

بنابراین ما از جنایت به قتل رساندن فرزندان به سبب فقر و فاقه در عصر جاهلی وحشت می‌کنیم در حالی که همین جنایت در شکل و صورتی دیگر در عصر ما، عصر رایانه و اتم و قرن بیست و یکم و هزاره‌ی سوم، عصر ارتباطات و فناوری و صنعت و تکنولوژی و حتی به اصطلاح، در مترقی‌ترین و متمدن‌ترین جوامع، انجام

---

[1]- کاهش جمعیت، سید محمد حسین حسینی ص ۲۳.

می‌گیرد و آن اقدام به سقط جنین در مقیاس بسیار وسیع به خاطر جلوگیری از افزایش جمعیت و کمبودهای مالی ـ اقتصادی است. در حقیقت امروز نیز که دنیا به خاطر نگرانی از افزایش جمعیت و کمبودهای اقتصادی، سقط جنین را مجاز می‌داند، گرفتار نوعی جاهلیت شده، و رو به‌سوی عقب‌ماندگی و ارتجاع و قهقراء و انحطاط نموده است. و آنها نیز همچون اعراب جاهلی فرزندان خود را اعم از مذکر و مؤنث، از بیم فقر و فاقه و سختی و تنگدستی می‌کشند و اقدام به سقط جنین می‌کنند.

در حالی‌که اقدام به سقط جنین و یا کاهش جمعیت از ترس فقر و مشکلات اقتصادی، ضد فلسفه‌ی اسلام و روح ایمان است.

خداوند ﷻ در آیات بی‌شماری بیان کرده است که خود او تأمین نیازهای زندگی هر موجود را به عهده می‌گیرد و در هر زمان و مکان امکانات و اسباب آن را فراهم می‌سازد. چنانچه می‌فرماید:

﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا وَيَعۡلَمُ مُسۡتَقَرَّهَا وَمُسۡتَوۡدَعَهَاۚ كُلّٞ فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ٦﴾ [هود: ٦].

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی آن، بر عهده‌ی خدا است(و خدا روزی مناسب هریک را در بحر و برّ می‌رساند) و محل زیست(دوران حیات) و محل دفن (پس از ممات) او را می‌داند. همه‌ی این‌ها در کتاب روشنی (بنام لوح محفوظ، موجود و مضبوط) است».

﴿وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزۡقُكُمۡ وَمَا تُوعَدُونَ٢٢ فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِنَّهُۥ لَحَقّٞ مِّثۡلَ مَآ أَنَّكُمۡ تَنطِقُونَ٢٣﴾ [الذاریات: ۲۲-۲۳].

«در آسمان، روزی شماست و نیز چیزهایی که بدان وعد و وعید داده می‌شوید. بخدای آسمان و زمین سوگند که این (مطلب، یعنی وقوع رستاخیز حساب و کتاب، جزا و سزا، بهشت برای دینداران و دوزخ برای بیدینان) حق است، درست همانگونه که شما سخن می‌گویید (و سخن گفتن کاملاً برایتان محسوس است و درباره‌ی آن شک و تردیدی ندارید)».

﴿فَإِذَا بَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمۡسِكُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ فَارِقُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٖ وَأَشۡهِدُواْ ذَوَيۡ عَدۡلٖ مِّنكُمۡ وَأَقِيمُواْ ٱلشَّهَٰدَةَ لِلَّهِۚ ذَٰلِكُمۡ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُۚ وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَٰلِغُ أَمۡرِهِۦۚ قَدۡ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَيۡءٖ قَدۡرٗا٣﴾ [الطلاق: ۲-۳].

«و هنگامی که مدت عده‌ی آنان نزدیک به پایان آمد، ایشان را به طرز شایسته‌ای نگاه دارید و یا به طرز شایسته‌ای از ایشان جدا شوید، و بر (نگاهداری و یا جدایی) آنان دو مرد عادل از میان خودتان گواه کنید، (تا اگر در آینده اختلافی روی دهد، هیچ یک از شوهر و همسر نتوانند واقعیت را انکار کنند) و گواهی‌دادن را برای خدا ادا کنید (و انگیزه‌ی شهادت، محض رضای خدا باشد، و از هیچ کدام جانبداری ننمایید). این (احکام) چیزی است که کسی بدان پند و اندر می‌گرددکه به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد. هرکس هم از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات (از هر

تنگنائی) را برای او فراهم می‌سازد. و به او از جایی که تصورش نمی‌کند روزی می‌رساند. هرکس بر خداوند توکل کند و کار و بار خود را بدو واگذارد) خدا ا را بسنده است. خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند هرچه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می‌کند خدا برای هر چیزی زمان به اندازه‌ای را قرار داده است».

﴿وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٖ لَّا تَحۡمِلُ رِزۡقَهَا ٱللَّهُ يَرۡزُقُهَا وَإِيَّاكُمۡۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ٦٠﴾ [العنکبوت: ٦٠].

«چه بسیارند جنبندگانی که (در زمین با شما زندگی می‌کنند و بر اثر ضعف، حتی) نمی‌توانند روزی خود را بردارند (و جابجا کنند، تا آن را بخورند یا بیندوزند). خدا روزی‌رسان آنها و شما است(پس غم روزی را نخورید و ننگ خواری و اسارت را نپذیرید) و خدا بس شنوا و آگاه است. (لذا دعای شما و صدای سایر آفریدگان خود را می‌شنود، از حال و روز همگان باخبر است، و سهم و روزی کسی و چیزی را فراموش نمی‌نماید)».

﴿ٱللَّهُ لَطِيفُۢ بِعِبَادِهِۦ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡعَزِيزُ١٩﴾ [الشوری: ١٩].

«خداوند نسبت به بندگانش بسیار لطف و مرحمت دارد، و به هرکس که خود بخواهد روزی می‌رساند (و بدو نعمت فراوان می‌دهد و خوبی می‌کند) و او نیرومند و چیره است(و قادر بر انجام هر کاری، و وفای به عهدها و وعده‌های خویش است)».

﴿قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُۚ فَقُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ٣١﴾ [یونس: ۳۱].

«بگو:چه کسی از آسمان (به وسیله‌ی اشعه و باران) و از زمین (به وسیله‌ی فعل و انفعالات خاک و رویش گیاهان و درختان و میوه‌ی آنها) به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی بر گوش و چشم‌ها توانا است(و آنها را می‌آفریند و بدانها نیروی شنوایی و بینایی می‌دهد)؟ یا چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد) و حیات و ممات در دست او است)؟ یا چه کسی امور (جهان و جهانیان) را می‌گرداند(و کارساز و کاردان است)؟ (پاسخ خواهند داد و) خواهند گفت: آن خدا است،(چرا که آفریدگار جهان و روزی‌رسان مردمان و مدبر کار و بار هستی، به اقرار وجدان بیدار، خداوند دادار است). پس بگو: آیا نمی‌ترسید و پرهیزگار نمی‌شوید؟...».

﴿قُلۡ إِنَّ رَبِّي يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُ لَهُۥۚ وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ٣٩﴾ [سبأ: ۳۹].

«بگو: پروردگارم روزی را برای هرکس از بندگانش که بخواهد فراخ یا تنگ می‌گرداند، و هرچه را (در راه خدا) ببخشید و صرف کنید، خدا جای آن را پر می‌کند، و او بهترین روزی‌دهندگان است».

مفتی محمد قاسم قاسمی می‌گوید: «کسانی که به این قبیل از آیات الهی ایمان دارند باید بپذیرند که آفریدگار مهربان مسئله‌ی

آفرینش تمام موجودات زنده و تأمین مایحتاج آنها را بدون برنامه نگذاشته است. آری! اوست که قبل از تولد نوزاد، زمانی که او در شکم مادر است همان‌جا روزی و رزقش را مهیا می‌نماید و بعد از تولد روزی او را در پستان‌های مادرش قرار می‌دهد و همزمان با نیرو گرفتن معده‌اش، غذایش را به تدریج عوض می‌کند نه تنها برای انسان بلکه برای کلیه‌ی جانداران این چنین تدبیر نموده است.

در هر زمان هر چیزی به هر مقداری که مورد نیاز باشد تولید آن را گسترش می‌دهد و هرگاه نیز کم باشد از تولید آن می‌کاهد در زمان گذشته چون که کسی به نفت و بنزین احتیاج نداشت نیازی به استخراج آن نیز نبود اما جهان امروزی که متکی به نفت شده است آفریدگار مدبر و مهربان، خزانه‌های آن را فراوان و استخراجش را آسان کرده است براستی که اداره‌ی نظام ربوبیت مر پروردگاری را می‌سزد که خالق همه‌ی موجودات است و به خوبی می‌داند که آنچه او آفریده و خواهد آفرید کجا و چگونه زندگی خواهد کرد و روزی‌اش چگونه تأمین خواهد شد دخالت هیچ مخلوقی در نظام ربوبی پسندیده نیست، آنچه وظیفه‌ی انسانهاست این است که برای تولید بیشتر و تأمین نیازهای خویش از توان و امکان خود کار بگیرند و در حفظ و نگهداری نعمت‌ها و توزیع عادلانه و مصرف درست کالا برنامه‌ریزی نمایند و در جهت آبادانی زمین‌های بایر و

استفاده از امکانات بالقوه از عقل و تجربه کار بگیرند و از هرگونه بی‌برنامگی و تضییع اوقات و امکانات اجتناب ورزند.

اما متأسفانه انسان‌ها به جای اینکه به وظایف خویش عمل نمایند، می‌کوشند در نظام ربوبیت دخالت نموده و پا را از گلیم خویش فراتر نهند، اینجاست که می‌بینیم عقل سلیم و تجارب حاصل شده نه تنها اقدامات آنها را در این خصوص تأیید نمی‌کند بلکه آن را مضرر و زیان‌آور می‌داند»[۱].

پس از این خود مفتی محمد قاسم راهکارهایی را برای آسایش بهتر مردم در زندگی ماشینی امروزی پیشنهاد می‌دهد و می‌گوید:

«بدون تردید جهان اسلام امروز با مشکلات اقتصادی دچار است، اما راه‌حل این مشکلات، جلوگیری از تولد انسان‌های جدید نیست، خزانه‌های الهی بی‌کران و سفره‌ی زمین بسیار بزرگ است بشریت می‌تواند با رعایت امور ذیل بهترین زندگی را داشته باشد.

۱- اختیار نمودن ایمان و تقوا.

خداوند متعال گشایش دروازه‌های برکات آسمانی را به ایمان و تقوا وابسته کرده است چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَفَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَرَكَٰتٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذۡنَٰهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ٩٦﴾ [الأعراف: 96].

۱- مجله ندای اسلام، شماره چهارم ص ۲٤.

«اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها به خدا و پیامبران ایمان می‌آوردند و تقوا و پرهیزگاری را پیشه می‌نمودند، برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم ولی آنان به تکذیب پرداختند و ما هم ایشان را به کیفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم»

۲- تلاش و کوشش و استفاده ار تخصص‌های افراد و تجربه‌های خوب ملل دیگر در زمینه‌ی آبادانی زمین‌ها و استفاده از تکنولوژی مدرن و پیشرفته.

اقتصاددان معروف بریتانیایی «کولن کلارک» چه جالب می‌گوید: اگراز تمام زمین‌های قابل کشت، طوری استفاده کنیم که کشاورزان هنرمند هلندی استفاده می‌کنند آن‌گاه زمین‌های مزروعی می‌تواند غذای ۲۸ میلیارد نفر را طبق معیار اروپا تهیه نماید[۱].

در صورتی‌که کشور هلند به قدری کوچک است که تنها به اندازه‌ی استان مازندران ما (ایران) می‌باشد[۲].

۳- حذف اسراف و تبذیر از زندگی و پرهیز از رقابت‌های ناسالم و ترویج قناعت و ساده‌زیستی و اجتناب ازخوشگذرانی و تجمل‌گرایی.

---

[۱]- ضبط ولادت، به نقل از هفته نامه «تایم نیویورک» - ۱۱ ژانویه ۱۹۶۰.

[۲]- به نقل از «کاهش جمعیت».

متأسفانه امروز تمام رسانه‌های دنیا برای جلب مشتریان ساده‌لوح، چنان موج تبلیغات راه انداخته‌اند که همه، اعم از مستمند و سرمایه‌دار فریفته‌ی آن شده‌اند و هوس مادیات‌طلبی در درونشان زبانه می‌کشد و رسانه‌ها به خاطر جلب پول و مال هرگونه تبلیغات را چنان با زرق و برق راه می‌اندازند که حد و مرز ندارد.

٤- کنترل تسلیحاتی و حذف هزینه‌های کلان نظامی.

امروزه دولت‌های بزرگ حاضرند، تمام هزینه‌های کنترل اولاد را تقبل کنند، بانک جهانی برای این منظور در تمام کشورها فعالیت می‌کند از طرفی رقابت برای تولید سلاح‌های هسته‌ای و کشتارجمعی، ابرقدرت‌ها و کشورهای پیشرفته را چنان به خود مشغول کرده که میلیاردها دلار برای این منظور صرف می‌شود اما برای اصلاح اخلاق و ترویج دین که دو عامل بزرگ تربیتی انسان می‌باشند. برنامه‌ریزی قابل توجه و منظمی وجود ندارد. بلکه برعکس برای سرکوبی دین و اخلاق از هر حربه‌ای استفاده می‌شود.

٥- توزیع عادلانه‌ی ثروت و توجه به اولویت‌ها.

متأسفانه فاصله‌ی طبقاتی، مخصوصاً در کشورهای سرمایه‌داری و حتی اسلامی چنان بیداد می‌کند که عده‌ای روز به روز فقیرتر می‌شوند اما عده‌ای دیگر سگ‌های‌شان با پنیر و کره

صبحانه می‌خورند و شام و نهارشان را کارخانه‌های مخصوص به صورت کنسرو تهیه می‌کنند[1].

پس بنابراین پدر و مادر و کل افراد جامعه باید سعی و تلاش نمایند تا مشکلات اقتصادی را حل کنند و از امکانات کمتر، استفاده‌ی بیشتر نمایند و فرزندان خویش را فدای امکانات رفاهی، چشم و هم چشمی و رقابت‌های ناسالم و عیاشی و خوشگذرانی و تجمل‌گرایی و اسراف و تبذیرهای خویش نکنند بلکه مردانه و جوانمردانه به میدان بیایند و مشکلات را حل کنند نه اینکه جلوی فرزند را از ترس فقر و مشکلات اقتصادی بگیرند و یا او را در نطفه خفه نمایند چراکه جلوگیری از تولد فرزند و اقدام به سقط جنین به منظور رفاه اقتصادی و یا از ترس فقر و مشکلات مالی و تأمین هزنیه‌های زندگی، نوعی بدگمانی و سوءظن به خداوند رزاق و آفریدگار مهربان و مدبر می‌باشد.

«أن تزاني بحليلة جارك»:

حق جوار و همسایگی در شریعت مقدس اسلام به قدری اهمیت دارد که پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: جبرئیل آن قدر مرا به رعایت حقوق همسایه سفارش کرد که گمان بردم همسایه از همسایه‌اش ارث می‌برد [بخاری و مسلم].

---

[1]- مجله ندای اسلام، شماره چهارم، سال اول، ص ۲۹ – ۳۰.

همسایه اسم عام است و شامل: مسلمان، کافر، پرهیزگار، بدکار، دوست، دشمن، نزدیک و بیگانه می‌شود و هریک از آنها مرتبه‌ی مخصوص خود را دارد. نیکی در حق همسایه به اندازه‌ی توان انسان است اگراز تو وام خواست به او وام بده و اگر یاری طلبید او را یاری کن و اگر بیمار شد او را عیادت کن. در غم و شادی او شریک و سهیم باش محرم اسرار او باش و همان‌گونه که برای مصحلت و منفعت و سود دهی خود می‌کوشی در مصلحت او نیز بکوش.

انسان اگر دارای همسایگان بدی باشد که همیشه چشم به جان و مال و ناموسش داشته باشند در این وقت زندگی براو تیره، خاطرش پریشان و بهره‌ای از سرمایه‌اش نمی‌بیند، او را همیشه نگران، اندوهگین، دل‌شکسته و رنجور می‌بینی که همه‌ی آنها بر اثر سوءجوار و همسایه‌ی بد و شرور است به همین جهت پیامبرﷺ می‌فرماید:

«به خدا سوگند مؤمن نیست، مؤمن نیست، مؤمن نیست، گفتند: چه کسی ای رسول‌خداﷺ!؟ فرمود: کسی‌که همسایه‌اش از دست او در امان نباشد». [بخاری و مسلم]

و مؤمن واقعی و راستین نیز کسی است که خون، مال و ناموس مردم از دست او در امان باشد چرا که ایمان از «امن» گرفته شده

است واگر شخص مسلمان دشمن و بدخواه همسایه‌اش باشد، چگونه می‌تواند در زمره‌ی مؤمنین خالص و کامل باشد؟

پس بر انسان مسلمان لازم است به امورات همسایه‌اش رسیدگی کند او را در حد توان یاری دهد در خیر و صلاح او بکوشد، بدی را از او دور کند. و آیا درست است که یک مسلمان و یک فرد مؤمن این کارها را ترک کند و موضع دشمنی را اتخاذ کند و مشکلات و ناهمواری‌ها و مصایب و ناملایمات و چالش‌ها و دغدغه‌ها را برای همسایه‌اش بسازد؟ و در جان و مال و ناموس همسایه‌اش خیانت کند؟

به‌همین جهت پیامبرﷺ یکی از گناهان بزرگ و وحشتناک را چنین بیان می‌کند: «و اینکه با زن همسایه‌ات زنا کنی». البته زناکردن با هر کسی ظلم و گناهی است بس بزرگ و خطیر، حتی خداوند متعال در مورد زنا نمی‌گوید: زنا نکنید، بلکه می‌گوید به این عمل شرم‌آور نزدیک هم نشوید چرا که زنا عملی بسیار زشت و راه و روش بد و عملی منافی عفت است اما زنا با زن همسایه، که لازم است در حق او امانت و نیکویی بیشتر رعایت شود و از شر همسایه‌اش ایمن باشد گناهش از هر زنای دیگری بیشتر، بزرگ‌تر و خطیرتر است، خداوند ﷻ نیز حق جوار را به حدی ارزش و جایگاه داده که خیانت به زن همسایه قطعاً بزرگ‌تر از خیانت به زنان دیگر است.

و چون به واسطه‌ی ارتباط نزدیک و تنگاتنگ همسایه‌ها باهم وایجاد موانع کمتر نسبت به دیگران، احتمال این خیانت در بین همسایگان بیشتر است، پیامبرﷺ با این بیانشان خواستند تا این جرم و خیانت بزرگ و منافی عفت، در جامعه مخصوصاً در میان همسایه‌ها وجود نداشته باشد به همین خاطر وعید و انذار سخت و بزرگی را به این امر دادند تا مردم از این کار اجتناب کنند.

۵۰- [۲] وعن عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما قال: قال رسول اللهﷺ: «الكبائر: الإشراك بالله، وعقوق الوالدين، وقتل النفس، واليمين الغموس». رواه البخاري[۱].

۵۰- (۲) عبدالله بن عمرو - رضي الله عنهما - گوید: پیامبرﷺ فرمود: «گناهان کبیره عبارتند از:

۱- قراردادن شریک و انباز برای خداوند (بی‌همتا و بی‌همگون و یگانه و یکتا).

۲- نافرمانی و بی‌احترامی به پدر و مادر.

۳- کشتن انسان بی‌گناه.

٤- و سوگند غموس».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

۵۱ - [۳] وفي رواية أنس: «وشهادة الزور " بدل: " اليمين الغموس». متفق عليه[۲].

۱- بخاری ح ٦٦٧٥، نسائی ح ٤٠١١، دارمی ح ٢٣٦٠، مسند احمد ٢ / ٢٠١.

۲- بخاری ح ٢٦٥٤، مسلم ح ١٤٤ – ٨٨.

۵۱- (۳) و در روایتی از انس ﷺ به جای «الیمین الغموس» [سوگند دروغ] «شهادة الزور» [شهادت دروغ و ناحق] وارد شده است که آن را بخاری و مسلم هردو باهم روایت کرده‌اند.

[و تمام این روایت چنین است:

عن انس قال: سئل رسول الله ﷺ عن الكبائر قال: «الاشراك بالله وعقوق الوالدين وقتل النفس وشهاده الزور».

انس ﷺ گوید: از پیامبر ﷺ پیرامون گناهان کبیره سؤال شد. ایشان در پاسخ فرمودند: «گناهان کبیره عبارتند از: قرار دادن شریک و انباز برای خدا و بی‌احترامی به پدر و مادر و کشتن انسان بی‌گناه و شهادت دروغ و ناحق»].

شرح: در این دو حدیث، پیامبر ﷺ پنج چیز را جزو گناهان کبیره برشمرده است، و در بعضی روایات تعداد کبائر را هفت و در بعضی سه و در بعضی کمتر و یا بیشتر بیان کرده است و در حقیقت میان این روایات اختلافی نیست، چرا که در حقیقت بعضی از این روایات به گناهان کبیره‌ی درجه‌ی اول، بعضی به گناهان کبیره‌ی درجه‌ی دوم و بعضی به همه‌ی گناهان کبیره اشاره دارد و یا امکان دارد که رسول‌خدا ﷺ در مواضع مختلف و متناسب با احوال و شرایط محیطی در بعضی مواقع «سه» و در بعضی مواقع «شش» و در بعضی «هفت» و در جایی از این هم بیشتر بیان فرموده باشد و

متناسب با احوال و اوضاع و شرایط محیطی و اجتماعی و نیازهای مردم به بیان پاره‌ای از آنها پرداخته باشد.

و در کل، مقصود و هدف پیامبرﷺ انحصار در عدد نیست.اینک به توضیح پاره‌ای از این گناهان کبیره می‌پردازیم.

الف)عقوق‌الوالدین»:

اگر در گنجینه‌ی آیات قرآنی و احادیث نبویﷺ نظری بیفکنیم به خوبی برایمان معلوم می‌شود که خداوند ﷻ و رسول گرانقدر اسلام در مورد احترام والدین آنقدر تأکید کرده‌اند که در کمتر مسئله‌ای این تاکید و اهتمام را می‌توانیم بیابیم.

در چهار سوره از قرآن، نیکی به پدر و مادر بلافاصله بعد از مسئله‌ی توحید خدای ﷻ بیان شده است و این هم‌ردیف‌بودن دو مسئله، بیانگر این است که اسلام تا چه حد برای پدر و مادر احترام قائل شده است.

و در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۸۳ می‌خوانیم:

﴿لَا تَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَانٗا﴾ [البقرة: ۸۳].

«جز خدا را نپرستید و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید».

و در سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۶ می‌خوانیم:

﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا﴾ [النساء: ۳۶].

«(تنها) خدا را عبادت کنید و (بس، و هیچ‌کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید، و نیکی کنید به پدر و مادر...»

و در سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵۱ می‌خوانیم که می‌فرماید:

﴿أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا﴾ [الأنعام: ۱۵۱].

«این‌که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر(بدی نکنید و بلکه تا آنجا که ممکن استبدیشان) نیکی کنید».

و در سوره‌ی اسراء آیات ۲۳ و ۲٤ می‌خوانیم که می‌فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ إِمَّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا٢٣ وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا٢٤﴾ [الإسراء: ۲٤-۲۳]

«(ای انسان) پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید (و با آنان نیکو رفتار نمایید) هر گاه یکی از آن دو، و یا هر دوی ایشان نزد تو به سن پیری برسند، (کمترین اهانتی بدیشان مکن و حتی سبکترین تعبیر نامؤدبانه همچون) اُف به آنان مگو، و بر سر ایشان فریاد مزن (و آنان را از پیش خود مران) و با سخنان مؤدبانه با آن دو سخن بگو. و بال تواضع مهربانی را برایشان فرود آور(و در برابرشان کاملاً فروتن باش، و برای آنان دست دعا به درگاه خدا بردار) و بگو: پروردگارا! (اینک که ضعیف و ناتوانند و جز تو پناهی ندارند) بدیشان مرحمت فرما،

همانگونه که آنان در کوچکی(به ضعف و کودکی من رحم کردند و) مرا تربیت و بزرگ کردند».

حتی خداوند ﻷ فراتر از این چیزها توصیه می‌کند که حتی اگر پدر و مادر کافر باشند باز هم رعایت احترامشان لازم است. چنانچه در سوره‌ی لقمان آیه‌ی ۱۵ می‌فرماید:

﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗا...﴾ [لقمان: ١٥].

«هرگاه پدر و مادر تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن و کوچکترین دلیل بر اثبات آن سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن ولی در عین حال با ایشان در دنیا همیشه به طرز شایسته و به گونه‌ی بایسته و نیکو رفتار کن».

و خداوند ﻷ شکرگذاری و قدردانی در برابر پدر و مادر را در ردیف شکرگذاری در برابر نعمت‌های خویش قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ﴾ [لقمان: ١٤].

«لذا به انسان توصیه‌ی ما این است) که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش».

و اهمیت این موضوع تا آن پایه است که پیامبر ﷺ نیز در بیانات خویش مکرراً به احترام و رعایت حقوق والدین و نیکی‌کردن به آنها

و اطاعت و خدمت به آنان، رعایت سن و سالشان و فریاد نکشیدن برآنها، تأکید می‌کند حتی پیامبرﷺ نیکی به پدر و مادر را بر جهاد در راه خدا مقدم می‌شمارد چنان‌که روایت شده:

مردی از رسول‌خدا پرسید: آیا می‌توانم جهاد کنم؟ پیامبرﷺ فرمود: آیا پدر و مادر داری؟ گفت: آری. فرمود: جهاد تو در مورد پدر و مادرت می‌باشد.[بخاری]

و نیز روایت کرده‌اند که:

«جاهمة السلمی» به خدمت رسول اکرمﷺ رسید و پرسید: ای پیامبرخدا! تصمیم گرفته‌ام که در جنگ همراه شما شرکت کنم و به خدمت رسیده‌ام که با شما مشورت نمایم حضرتﷺ فرمود: آیا مادر داری؟ گفت: آری. فرمود: او را رها نکن که بهشت نزدیک پاهای اوست. [نسائی، احمد]

بنابراین بر فرزندان لازم است تا آداب برخورد و شیوه‌ی رفتار را با پدران و مادرانشان بیاموزند و به آنها جامه‌ی عمل بپوشانند و از جمله این آداب و حقوق عبارتند از: جلوتر از آنان راه نروند، به اسم صدایشان نزنند، قبل از آنان ننشینند، از نصایح و اندرزهای آنان دلتنگ نشوند و از غذایی که به آن نگاه می‌کنند نخورند(منظورآنکه شاید اشتهای آن غذا را داشته باشند) و در مجالس بالاتر از آنان قرار نگیرند و با امرشان مخالفت نکنند(البته در صورتی که مخالف

شریعت نباشد) رعایت سن و سالشان را بکنند، بر سر آنها فریاد نکشند، و کاری نکنند که مردم به پدرش بدگویی کنند و بگویند: خدا پدرت را نیامرزد که چنین کردی.

«عقوق»: عقوق، ضد و مقابل «برّ» و به معنای عصیان و نافرمانی و عدم ادای حقوق پدر و مادر، اذیت و آزار آنها با سخن و گفتار، سب و دشنام، یا گفتن کلمه‌ی «اُف»، سرپیچی و نا فرمانی نسبت به آنها است و به طور کلی هر سخن و هر عملی که دل آنها را بیازارد و موجب رنجش آنها شود، در تحت «عقوق والدین» داخل است.

پس اگر فرزندی با چهره‌ای خشمگین و نگاهی حاکی از غضب به پدرش بنگرد، یا خود را مساوی پدرش فرض کند، مرتکب عقوق شده است.

و ازجمله عقوق والدین آن است که فرزند در بوسیدن دست پدر و مادر تکبر ورزد، یا به نشانه‌ی احترام آنان برنخیزد، و یا آنکه شرم داشته باشد که او را به واسطه‌ی پدرش بشناسند، خصوصاً در شرایطی که فرزند از لحاظ اجتماعی مقام و موقعیتی دارد.

و نیز از جمله عقوق آن است که فرزند از پرداخت مخارج پدر و مادر خودداری کند و آنان را مجبور سازد که به قانون متوسل شوند و او را به زور وادار به پرداخت نفقه کنند.

اما بدترین و منفورترین مشکل عقوق والدین آن است که فرزند در امر انجام وظایف خود درباره‌ی آنان دلتنگ و ناراحت باشد و مدام غُرغُر کند، از انجام مسئولیت خود در مقابل والدین به ستوه آید، صدایش را در مقابل آنها بلند کرده و بر سرشان فریاد بکشد و آنان را با کلمات آزار دهنده برنجاند و قلبشان را جریحه‌دار کند، نسبت به آنان بددهن باشد، به شخصیت‌شان اهانت نماید و خدایی ناکرده به‌سوی آنها دست‌درازی کند.

و از جلمه‌ی عقوق نیز آن است که فرزند به والدین خویش دستور دهد و یا از غذای مادر انتقاد کند و یا به رأی و نظر آنها توجهی نکند و یا در جلوی‌شان ابرو درهم کشد و بسیار تندخویی و خشنونت از خویش نشان دهد و یا به ذکر عیب‌ها و نقص‌های والدین خویش بپردازد. و یا اسم و رسم آنها را با اعمال زشت خویش خدشه‌دار کند و در سنین کهنسالی آنها را تنها گذاشتن و به خانه سالمندان سپردن.

پس تعجبی نخواهد داشت که می‌بینیم رسول‌خدا ﷺ از عقوق والدین به شدت نهی می‌کند و هشدار می‌دهد که عقوق والدین سبب گناه و حبوط اعمال شده و انتقام الهی را به دنبال خواهد داشت. چنانچه می‌فرماید:

«خدای تعالی بهشت را بر سه گروه حرام کرد:

۱- دائم الخمر
۲- کسی‌که مرتکب عقوق والدین می‌شود.
۳- دیوث، که زن و فرزند خویش را به اعمال پلید وادار می‌کند».
[احمد، نسائی]

و نیز می‌فرماید:

«خدای تعالی، ارتکاب تمامی گناهان را به روز قیامت واگذار می‌کند، به جز عقوق والدین، که عذاب آن را، خدای تعالی، در زندگی قبل از مرگ (در دنیا) شامل حال فرد عاصی و گنهکار می‌کند.[حاکم]

سخن به درازا کشید، اما هر قدر در این زمینه گفته شود باز هم کم است چرا که براستی پدر و مادر حق حیات را بر انسان دارند.

در پایان به مهم‌ترین رهنمودها در ارتباط با رعایت حقوق والدین که باید فرزندان آنها را رعایت کنند اشاره می‌کنیم:

۱- اطاعت پدر و مادر در تمامی امور غیر از گناه. (یعنی اگر پدر و مادر فرزند خویش را به‌سوی شرک، بداخلاقی، معصیت و گناه، دعوت کردند اطاعت آنها لازم نیست هرچند نیکی و حسن مصاحبت با آنها واجب است).
۲- خطاب قرار دادن آنها با ادب و مهربانی.
۳- برخاستن در مقابل آنان وقتی که وارد منزل می‌شوند.
٤- بوسیدن دست آنها صبح و عصر و در مناسبات مختلف.

۵- حفظ آبرو و حیثیت و اعتبار و دارایی آنان.

٦- رعایت احترام و دادن هرچیز که طلب می‌کنند.

۷- مشورت با آنان در تمام کارها.

۸- دعا و طلب بخشش دائمی برای آنان.

۹- وقتی میهمان برایشان می‌آید، فرزند در کنار در بنشیند، و مراقب نگاه آنان باشد که شاید با اشاره چیزی بخواهند.

۱۰- انجام کارهایی که والدین به آن امر نکرده‌اند اماآنها را خوشحال می‌کند.

۱۱- بلند نکردن صدا در مقابل آنان.

۱۲- در میان صحبت آنان، سخن نگفتن.

۱۳- خارج نشدن از منزل بدون اجازه‌ی آنها.

١٤- بیدار نکردن ناگهانی آنان از خواب.

۱۵- برتری ندادن همسر یا فرزند بر آنان.

١٦- اگر کاری کردند که موافق میل ما نبود، آنها را سرزنش نکنیم.

۱۷- خودداری از خنده بی‌مورد در حضور آنان.

۱۸- نخوردن غذایی که پیش روی آنان است.

۱۹- دست نبردن به طرف غذا قبل از آنان.

۲۰- دراز نکشیدن و نخوابیدن در حضور آنان مگر آنکه اجازه دهند.

۲۱- دراز نکردن پاها در حضور آنان.

۲۲- ۲۲ـ وارد نشدن و راه نرفتن پیش از آنان.

۲۳-جواب‌گویی ندای آنان به محض شنیدن.

۲٤- احترام‌گذاشتن به دوستان آنان در زمان حیات و بعد از مرگ.

۲٥- دوستی‌نکردن با کسانی که به پدر و مادر بدی می‌کنند.

۲٦- دعا برای آنان خصوصاً بعد از مرگ که سودمند است[۱].

ب) «یمین الغموس»:

«یمین» به معنای سوگند و قسم است، و قسم یاد کردن از نظر اسلام کار خوبی نیست اما در عین حال حرام نیز نمی‌باشد و اگر به خاطر هدف‌های مهم تربیتی و اجتماعی و اصلاحی انجام گیرد و ضرورتی اقتضا کند که باید سوگند خورد در آن صورت، سوگندخوردن اشکالی ندارد چنانچه پیامبر ﷺ در موارد مختلف تربیتی، اصلاحی و اجتماعی و غیره، سوگند، یاد می‌کردند و بیانات و سخنان خویش را با سوگند شروع می‌کردند تا اهمیت و ارزش آن امر را برای مردم گوش‌زد کنند، و به طور کلی سوگند خوردن بسیار، نوعی سبک‌انگاری و جسارت و جرأت بر خداوند متعال است، در حالی که مؤمن باید حق تعالی را چنان‌که شایسته است تعظیم و توقیر نماید حتی‌الامکان از دست‌آویز قرار دادن نام وی دوری گزیند چه در سوگند خود راستگو و چه دروغگو باشد چنان‌که

---

[۱]- ر. ک: چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم؟ ج ۱ ص ۳۷۲.

مؤمنان راستین و حقیقی حتی سوگند راست را هم کمتر می‌خوردند.

و به طور کلی، سوگندها در شرع مقدس اسلام بر سه قسم‌اند:

۱- **«سوگندهای لغو»:**

سوگند لغو: در نزد امام شافعی، سوگندی است که شخص در اثنای سخن گفتن خویش از روی عادت و بی‌اختیار (نه به قصد سوگند خوردن) بر زبان می‌آورد همچنان که در شوخی‌ها و مزاح‌ها و...چون گفتن: آری والله، نه والله، معمول و متداول است این نوع سوگند از زمره‌ی سوگندهایی است که مردم بدون توجه، تکیه کلام خویش قرار می‌دهند و به آن عادت کرده‌اند و در هر کاری «لا والله» (نه به خدا قسم) و یا «بلی والله» (آری به خدا سوگند..). می‌گویند. این نوع سوگندها را سوگند لغو و بیهوده می‌نامند.

و این‌چنین سوگندی بازپرسی و مؤاخذه‌ای ندارد و پرداخت کفاره هم در آنها واجب نیست. و گناهی بر آن مترتب نیست، درباره‌ی این نوع، خداوند می‌فرماید:

﴿لَّا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ...﴾ [البقرة: ۲۲۵].

«خداوند شما رابه خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می‌کنید و از روی عادت نه از روی قصد و نیت از دهان می‌پرد، مؤاخذه نخواهد کرد و کفاره یا عقاب بر آن مترتب نیست».

ولی از نظر جمهور(امام ابوحنیفه، امام مالک و امام احمد) سوگند لغو آن است که شخص بر چیزی سوگند می‌خورد به این گمان که آن چیز رخ داده است پس در واقع امر خلاف آن آشکار می‌شود پس چنین سوگندی در نزد جمهور کفاره و بازپرسی و مؤاخذه‌ای ندارد اما آنچه بدون قصد سوگندخوردن، بر زبان جاری می‌شود در نزد جمهور کفاره دارد.

۲- **سوگند منعقده:**

قسم دوم سوگندهایی است که از روی اراده و تصمیم انجام می‌گیرد و به اصطلاح شرعی به آن «سوگند منعقده» می‌گویند. این نوع سوگند از روی اراده و تصمیم و به طور جدی یاد می‌شود. درباره‌ی این نوع، خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلۡأَيۡمَٰنَ﴾ [المائدة: ۸۹].

«ولی خداوند شما را در برابر سوگندهایی که از روی قصد و اراده خورده‌اید مؤاخذه می‌کند».

این‌گونه سوگند در شرع مقدس اسلام معتبر است و باید به آن پایبند بود و مخالفت با آن هم گناه دارد و هم موجب کفاره می‌شود و کفاره‌ی آن بنابر مفاد آیه‌ی ۸۹ سوره‌ی مائده،[1] عبارت

۱- ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلۡأَيۡمَٰنَۖ فَكَفَّٰرَتُهُۥٓ إِطۡعَامُ عَشَرَةِ مَسَٰكِينَ مِنۡ أَوۡسَطِ مَا تُطۡعِمُونَ أَهۡلِيكُمۡ أَوۡ كِسۡوَتُهُمۡ أَوۡ تَحۡرِيرُ رَقَبَةٖۖ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٖۚ ذَٰلِكَ كَفَّٰرَةُ أَيۡمَٰنِكُمۡ إِذَا حَلَفۡتُمۡۚ وَٱحۡفَظُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ٨٩﴾ [المائدة: ۸۹].

است از اطعام ده مسکین، یا لباس پوشاندن بر ده نفر نیازمند و یا آزادکردن یک برده، واکنون که برده وجود ندارد باید یکی از دو کار اول را انجام داد.

ما گفتیم که در سوگند منعقده باید به آن پایبند بود و به دروغ و بدون هیچ علتی نباید آن را شکست اما در صورتی که اگر کسی بر قطع صله رحم با نزدیکان سوگند خورد یا بر این امر سوگند خورد که خیرات و صدقه وکارهای نیک انجام ندهد، و سوگند به خدا را مانعی برای انجام کاری خیر و مفید و نیک و شایسته قرار دهد در این صورت بر او لازم است که سوگند خود را بشکند و از عوض آن سوگند، کفاره دهد و آن کار نیک را انجام دهد.

پیامبرﷺ می‌فرماید:

«من حلف علي يمين فراي غيرها خيراً منها، فليكفرعن يمينه وليفعل الذي هو خير». [بخاری] «هر کس بر امری سوگند خورد، سپس غیر آن را بهتر از آن یافت، باید که از سوگند خود کفاره داده و آن کاری را که بهتر است انجام دهد».

۳- **«سوگند غموس»:**

عبارت است از سوگند خوردن قصدی و به عمد بر وقوع امر در گذشته یا حال که واقع نشده است. یعنی اگر کسی بر وقوع امری در گذشته، دیده و دانسته و به عمد و به دروغ سوگند بخورد، به آن در اصطلاح فقهاء «یمین غموس» می‌گویند. مانند اینکه: کسی

کاری کرده باشد و می‌داند که او این کار را انجام داده است و با این وجود دیده و دانسته سوگند می‌خورد که من این کار را مرتکب نشده‌ام، در نزد امام ابو حنیفه، سوگند غموس، کفاره‌ای ندارد زیرا سزای چنین سوگندی فقط فروغلتیدن و غوطه‌ورشدن در آتش سوزان دوزخ است، چنان‌که از نام آن پیداست. (چرا که انسان را در وبال گناه، غرق و غوطه‌ور می‌سازد). البته توبه و استغفار از چنین سوگندی لازم و ضروری است.

ج) «شهادة الزور»:

[شهادت دروغ و ناحق] و «زور» در لغت به معنای تمایل و انحراف است و از آنجا که دروغ باطل و ظلم از امور انحرافی است به آن «زور» گفته می‌شود.

شهادت دروغ و ناحق، یکی از گناهان بسیار بزرگ و یکی از دروغ‌های بسیار خطرناک است که جامعه‌ی اسلامی و انسانی را به فساد و تباهی می‌کشاند و زیان‌های فراوانی را متوجه‌ی عده‌ای می‌کند وعده‌ی دیگری را به ناحق بهره‌مند می‌سازد.

کسی که به ناحق و به دروغ گواهی و شهادت می‌دهد در حقیقت به خود ظلم می‌کند دینش را به دنیای دیگران می‌فروشد به کسی‌که به سود او گواهی می‌دهد ظلم می‌کند و یا در حق کسی‌که علیه او گواهی می‌دهد و حقش را تباه می‌سازد بدی می‌کند و در حق قاضی به خاطر گمراه کردنش از مسیر حق و

عدالت خیانت می‌کند و نسبت به ملت هم به خاطر متزلزل نمودن حقوق و عدم اطمینان بر آن، ظلم و ستم روا می‌دارد.

براستی برای رسوایی و ذلت فرد، همین کافی است که به مجرد دوستی و یا خواهشی و یا مبلغ ناچیزی از دنیا، گواهی ناحق و دروغ بدهد. در حقیقت این افراد ذمه‌ی خود را ویران نموده، دلهایشان را آلوده و خدای خویش را ناراضی و ناخرسند نموده‌اند.

به همین جهت است که اسلام زیان و شر و فساد و تباهی ناشی از شهادت به ناحق و دروغ را مقارن و همردیف شرک قرار داده و می‌فرماید:

﴿فَٱجۡتَنِبُواْ ٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ وَٱجۡتَنِبُواْ قَوۡلَ ٱلزُّورِ﴾ [الحج: ۳۰].

«و از پرستش پلیدها و بتان دوری کنید و از گفتن افتراء بر مردم و بر خدا بپرهیزید».

و خود پیامبر ﷺ بر این موضوع تأکید می‌کنند و می‌فرمایند:

«گواهی دروغ برابر با شرک‌آوردن به خداست چرا که شرک ورزیدن به خدا نیز در واقع سخن و گواهی‌ای دروغ و افترا است.

و خداوند دوستان مقرب بارگاهش را، بندگان خاص و ویژه‌ی خویش را به راستگویی و ندادن گواهی و شهادت ناحق و دروغ تعریف و تمجید می‌کند وآنها را چنین می‌ستاید:

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَشۡهَدُونَ ٱلزُّورَ﴾ [الفرقان: ۷۲].

«و (بندگان خدای رحمان) کسانی‌اند که بر باطل گواهی نمی‌دهند»

آری بندگان خاص و ویژه‌ی خدای رحمان کسانی‌اند که گواهی دروغ و به ناحق نمی‌دهند و به شدت از چنین اموری کناره می‌گیرند و دین خویش را به دنیای دیگران نمی‌فروشند، چرا که پیامبرﷺ گواهی دروغ را «اکبر الکبائر» قرار داده است و حتی در روایتی دیگر از کتب صحیح و معتبر حدیث چنین روایت شده است که رسول اکرمﷺ فرمودند:

«آیا شما را از بزرگترین کبائر، آگاه نگردانم، و سه بار این سخن را تکرار کردند. اصحاب ﭫ گفتند: چرا ای رسول‌خدا. ما را آگاه کنید. فرمود: شرک به خداوند، نافرمانی والدین و در حالی که تکیه داده بودند، نشستند و آن‌گاه فرمودند: هان! آگاه باشید و گواهی دروغ... پس پیوسته آن را تکرار می‌کردند تا بدانجا که اصحاب با خود گفتند: ای کاش رسول‌خداﷺ سکوت کنند». [بخاری، مسلم و ترمذی]

در این روایت پیامبرﷺ خطر و جرم گواهی دروغ را بزرگ پنداشته است زیرا ایشان بعد از نشستن و تکیه‌دادن به سبب اهتمام به آن، کلمه‌ی تنبیه را دوباره ذکر کرد و شهادت به ناحق را تکرار نمود. حتی آثار غضب و خشم از سیمای مبارکشان هویدا شد و صحابه ﭫ (به خاطر شفقت و رحمت بر پیامبرﷺ) تمنای سکوت ایشان را

می‌کردند و از آنجا که مردم در این باره تساهل می‌کنند و انگیزه‌های متعدد همچون عداوت، حسد، و غیره... انسان را به شهادت دروغین وا می‌دارد، و نیز بدین سبب که این امر مفاسد بیشماری را در پی دارد پیامبرﷺ آن را چندین بار تکرار فرمود.

حتی در روایت «ابن ابی شیبه» و «مصنف عبدالرزاق» چنین روایت شده که به خاطر بزرگی جرم گواهی دروغ، حضرت عمر ﭬ فرمود:

«هر کس که در حق او ثابت باشد که به دروغ گواهی داده است، به چهل ضربه شلاق کیفر داده خواهد شد و روی او سیاه شده و در بازار و خیابان برای رسوایی و ذلت و درس عبرت برای دیگران گردانیده می‌شود و تا مدت مدیدی نیز در زندان خواهد ماند».

و این خود حاکی از بزرگی و خطرناک‌بودن شهادت به دروغ است که بر اثر آن حقوق بسیاری ضایع گشته و بر افرادی بی‌گناه ظلم و ستم شده و مردمانی به آنچه حقشان نبوده دست می‌یابند.

در جایی دیگر از قرآن، خداوند ﻷ از مؤمنان می‌خواهد تا بدون هیچ انحراف و میلی به حق و عدالت شهادت دهند و در این راه به زن و فرزند، قوم و خویش، و منافع شخصی و اغراض فردی خویش نگاه نکنند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ أَوِ ٱلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَۚ إِن يَكُنۡ غَنِيًّا أَوۡ فَقِيرٗا فَٱللَّهُ أَوۡلَىٰ بِهِمَاۖ فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلۡهَوَىٰٓ أَن تَعۡدِلُواْۚ وَإِن تَلۡوُۥٓاْ أَوۡ تُعۡرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا١٣٥﴾ [النساء: ۱۳۵].

«ای مؤمنان! عدالت و دادگری پیشه سازید و در اقامه‌ی عدل و داد بکوشید و به خاطر خدا، شهادت دهید هرچند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا نادار باشد رغبت به دارا یا شفقت به نادار، شما را از ادای شهادت حق، منصرف نکند چرا که رضای خداوند ﷻ از رضای هردو آنان بهتر است. پس از هوا و هوس پیروی نکنید که منحرف می‌گردید و اگر زبان از ادای شهادت حق بپیچانید یا از آن روی بگردانید خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است».

در این آیه، خداوند از مؤمنان می‌خواهد که در خصوص شهادت، باید همه‌ی ملاحظات را کنار بگذارند و فقط به خاطر خدا، شهادت به حق بدهند، اگرچه به زیان شخص آنان یا پدر و مادر و یا نزدیکان آنان تمام شود. باید در شهادت‌دادن حق وعدالت را معیار و مقیاس خویش قرار دهند و حب و بغض‌های شخصی و منافع فردی خویش را مقیاس قرار ندهند.

مؤمن راستین و واقعی کسی است که در برابر حق وعدالت هیچ‌گونه ملاحظه‌ای نداشته باشد و حتی منافع خویش و بستگان خویش را به خاطر اجرای آن نادیده بگیرد.

امروز نیز یکی از نمونه‌ها و مواردی که برخی از مردم به دروغ شهادت می‌دهند این است که برخی در دادگاه‌ها به همدیگر می‌گویند: تو برای من شهادت بده و من نیز به نفع تو شهادت می‌دهم و درباره‌ی امری همچون ملکیت زمین، خانه و یا تأیید صلاحیت و تزکیه که نیاز به علم و آگاهی دارد بدون هیچ‌گونه اطلاعی به نفع یکدیگر شهادت و گواهی می‌دهند در صورتی که آنها قبلاً باهم هیچ‌گونه ارتباطی نداشته‌اند، و برای اولین بار، لحظه‌ای قبل و جلوی درب دادگاه با همدیگر ملاقات کرده‌اند. این شهادتی است بی‌اساس و دروغین، شهادت و گواهی باید مطابق تعالیم اسلام و آن‌گونه که در قرآن آمده است باشد خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا شَهِدۡنَآ إِلَّا بِمَا عَلِمۡنَا﴾ [یوسف: ٨١].

«و گواهی نمی‌دهیم مگر به آنچه مطلع و آگاه شده‌ایم».

این آیات و احادیث، توجه و اهتمام فوق‌العاده‌ی اسلام را به مسئله‌ی عدالت اجتماعی، روشن و شفاف می‌سازد و نشان می‌دهد که اسلام تا چه اندازه در این مسئله‌ی مهم انسانی و اجتماعی، حساسیت دارد، اگر چه با نهایت تأسف میان عمل مسلمانان و این دستور عالی و تعالی‌بخش اسلامی، فاصله از زمین تا آسمان است، و همین، یکی از اسرار و رموز عقب‌ماندگی و انحطاط آنها است.

٥٢ - [٤] وعن أبي هريرة ﷺ، قال: قال رسول الله ﷺ: «اجتنبوا السبع الموبقات" قالوا: وما هن يا رسول الله؟ قال: " الشرك بالله، والسحر، وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، وأكل الربا، وأكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات». متفق عليه[١].

٥٢- (٤) ابو هریره ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: «از هفت گناه هلاک کننده(کبیره که خطرناک‌اند و انسان را به تباهی و هلاکت می‌کشانند) بپرهیزید. مردم پرسیدند: ای رسول‌خداﷺ! این گناهان هفتگانه که انسان را به هلاکت و تباهی می‌کشانند، کدام‌اند؟ پیامبرﷺ فرمود: شرک به خدا، سحر و جادو، قتل ناحق، رباخواری، خوردن مال یتیم (به ناحق)، فرار در روز جنگ و پیکار با دشمنان و بدخواهان اسلام و تهمت به زنان پاکدامن مسلمان و بی‌گناه که از این تهمت بی‌اطلاع می‌باشند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

٥٣ - [٥] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول ﷺ: «لا يزني الزاني حين يزني وهو مؤمن، ولا يسرق السارق حين يسرق وهو مؤمن، ولا يشرب الخمر حين يشربها وهو مؤمن، ولا ينتهب نهبة يرفع الناس إليه فيها أبصارهم حين ينتهبها وهو مؤمن، ولا يغل أحدكم حين يغل وهو مؤمن؛ فإياكم إياكم» متفق عليه[٢].

---

[١]- بخاری ح ٢٧٦٦، مسلم ح ١٤٥ – ٨٩، ابوداود ح ٢٨٧٤، نسائی ح ٣٦٧١.

[٢]- بخاری ح ٢٤٧٥، مسلم ح ١٠٠ – ٥٧، ترمذی ح ٢٦٢٥، ابن ماجه ح ٣٩٣٦، نسائی ح ٤٨٧٠، ابوداود ح ٤٦٨٩.

۵۳- (۵) ابوهریره ﷺ می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که مرتکب زنا می‌شود، اگر به هنگام ارتکاب زنا، ایمان می‌داشت مرتکب زنا نمی‌شد. و دزد به هنگام دزدی‌کردن چنانچه ایمان داشته باشد اقدام به دزدی نمی‌نماید و کسی‌که شراب می‌نوشد، اگر به هنگام نوشیدن آن، ایمان داشته باشد شراب نمی‌نوشید، و چپاولگری که مال با ارزشی را که مورد توجه مردم است و مردم به آن چشم دوخته‌اند، با ظلم و ستم و غصب و غارت بگیرد، و به یغما و تاراج ببرد، اگر به هنگام غارت ایمان داشته باشد دست به غارت نمی‌زند و هیچ یک از شما به هنگام خیانت‌کردن اگر ایمان می‌داشت، دست به خیانت نمی‌یازید.

بر شما باد که از این خصلت‌های زشت ونازیبا بپرهیزید و بر شما باد که از این اعمال و کردار قبیح دست بکشید».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

٥٤ - [٦] وفي رواية ابن عباس: «ولا يقتل حين يقتل وهو مؤمن ". قال عكرمة: قلت لابن عباس: كيف ينزع الإيمان منه؟ قال: هكذا، وشبّك بين أصابعه ثم أخرجها، فإن تاب عاد إليه هكذا، وشبك بين أصابعه. وقال أبو عبد الله: لا يكون هذا مؤمنا تاماً، ولا يكون له نور الإيمان» هذا لفظ البخاري[1].

---

[1]- بخاری ح ٦٨٠٩.

٥٤- (٦) و در روایتی از ابن عباس ﭭ آمده: «و کسی‌که مرتکب قتل ناحق می‌شود، اگر به هنگام قتل، ایمان می‌داشت مرتکب قتل نمی‌شد. عکرمه ﷺ گوید: از ابن عباس ﷺ پرسیدم: ایمان چگونه از این افراد جدا می‌گردد؟

ابن عباس ﷺ گفت: این‌چنین جدا می‌گردد. سپس انگشتان دستش را در دست دیگری داخل کرد و پس از لحظه‌ای آنها را از همدیگر بیرون کشید و گفت: اگر چنین افرادی که مرتکب چنین کارهای زشت و نازیبا می‌شوند، توبه کنند، ایمان، این چنین به آنها باز می‌گردد و دوباره ابن عباس انگشتان دستش را در دست دیگر داخل کرد.

و ابو عبدالله[1] گوید: (منظور از این حدیث، این نیست که چنین افرادی از دایره‌ی اسلام خارج می‌شوند و درگروه کافران و مشرکان داخل می‌گردند بلکه) چنین اشخاصی، مؤمن کامل نخواهند بود و از نور ایمان بهره‌ای نخواهند داشت».

[این حدیث را امام بخاری روایت کرده است].

شرح: به اتفاق تمام محدثین، در این دو حدیث، نفی وجود ایمان مراد نیست بلکه نفی کمال ایمان مراد است و مراد از این دو حدیث فوق، نفی ایمان کامل از چنین افرادی است که دست به زنا، دزدی،

---

[1]- کنیه امام بخاری.

شراب‌خواری، غارت‌گری، و خیانت و قتل ناحق می‌زنند. یعنی چنین کسانی، ایمان کامل ندارند و از نور ایمان بی‌بهره‌اند. چنانچه این مطلب را خود امام بخاری با الفاظ و جملاتی واضح و روشن چنین بیان می‌کند:

«لا یکون هذا مؤمنا تاماً ولا یکون له نور الایمان».

و نشانه‌ی مؤمن حقیقی، راستین وکامل آن است که خویشتن را از خصلت‌های زشت و نازیبا از قبیل زنا، دزدی، و غیره... حفظ کند و به طرف آنها نزدیک هم نشود.

و نیز ممکن است که بنا به قول ابن عباس ، مراد از حدیث، نفی ایمان به طور موقت از شخص زناکار، دزد، چپاولگر، خائن و قاتل در حین انجام عمل باشد همان‌طور که متن حدیث دال بر آن است چون اگر چنین افرادی متصف به ایمان می‌بودند و یقین می‌داشتند که خداوند بر آنها خشم خواهد گرفت وآنها را کیفر خواهد کرد، این کار زشت را انجام نمی‌دادند به همین جهت ابن عباس می‌فرماید: منظور از این حدیث، نفی ایمان به طور موقت است، یعنی هنگام ارتکاب عمل زشت زنا، دزدی، چپاولگری و غیره... ایمان از او جدا می‌شود و بر بالای سرش می‌ایستد، تا از آن عمل فارغ شود، پس از آن ایمان به‌سوی او باز می‌گردد.

و نیز ممکن است که این حدیث پیامبر ﷺ من باب تهدید و سخت‌گیری در منع زناکاری، دزدی، چپاولگری و قتل ناحق باشد و پیامبرﷺ برای اینکه شناخت و قباحت این خصلت‌های زشت و قبیح را برای مردم ذهن‌نشین کند و قلب‌های مؤمنین را در مورد این‌گونه خصلت‌های قبیح متنفر و منزجر نماید. از تغلیظ و تشدید استفاده کردند به دلیل حدیث ابوذر ﷺ که: «گوینده‌ی لا اله الا الله وارد بهشت می‌شود«و شرح آن گذشت و در آن مشخص شده بود که زناکار و دزد وارد بهشت می‌شوند. و همانطور که قبلاً گفته شد یا چنین کسانی به فضل و کرم الهی در روز قیامت بخشیده می‌شوند و یا بعد از دیدن کیفر اعمال خود، داخل بهشت می‌شوند.

به هر حال، این حدیث شریف به خوبی نشان می‌دهد که ایمان کامل آن است که شخص مؤمن را از کارهای نامشروع و زشت باز دارد و او را به انجام واجبات وادار نماید و نمی‌توان مؤمنی را با مراتب عالی ایمان یافت که زنا بکند، یا چپاولگری و غارت نماید، یا دزدی بکند و یا دست به قتل‌ناحق بزند.

از این رو می‌توان گفت که این حدیث بر آن نیست که هرکس را که مرتکب یکی از کبائر شد کافر و مشرک و از امت اسلامی خارج معرفی کند.

[برای اطلاع بیشتر به شرح حدیث ۳۵ مراجعه شود]

۵۵ - [۷] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «آية المنافق ثلاث. "زاد مسلم:" وإن صام وصلى وزعم أنه مسلم. "ثم اتفقا:" إذا حدث كذب، وإذا وعد أخلف، وإذا اؤتمن خان»[۱].

۵۵- (۷) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «نشانه‌ی منافق سه چیز است:

۱- در سخن گفتن، دروغ گوید.

۲- چون پیمان بندد و یا وعده‌ای دهد به آن وفا نکند.

۳- هرگاه امانتی به او سپرده شود، در آن خیانت نماید.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، ولی امام مسلم، این کلمات را نیز افزوده است: «اگرچه روزه گیرد و نماز به پای دارد و گمان کند که مسلمان(کامل) است»].

۵٦ - [۸] وعن عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: «أربع من كن فيه كان منافقاً خالصاً، ومن كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها: إذا اؤتمن خان، وإذا حدّث كذب، وإذا عاهد غدر، وإذا خاصم فجر» متفق عليه[۲].

۵٦- (۸) عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «چهار خصلت است چون در کسی موجود باشد منافق خالص است، و هرکس دارای یکی از این خصلت‌ها باشد، تا زمانی‌که آن را ترک

۱- بخاری ح ۳۳، مسلم ح ۱۰۷ – ۵۹، ترمذی ح ۲٦۳۱، نسائی ح ۵۰۲۱، مسند احمد ۳۵۷/۲.

۲- بخاری ح ۳٤، مسلم ح ۱۰۷ – ۵۹، ترمذی ح ۲٦۳۲، ابوداود ح ٤٦۸۸.

نکرده است ویژگی نفاق در او وجود دارد و این چهار خصلت عبارتند از:

۱- هرگاه امانتی به او سپرده شود در آن خیانت نماید.
۲- در سخن گفتن، دروغ گوید.
۳- چون عهد و پیمان بندد و یا وعده‌ای دهد، آن را نقض کند و به آن وفا نکند.
٤- چون دشمنی کند، راه فسق و فجور را پیشه سازد (و عدالت را در خصومت رعایت نکند و از حق تجاوز نماید و به دروغ و دسیسه و نسبت‌های نادرست متوسل شود و حقوق دیگران را پایمال کند)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: نفاق بر دو نوع است: ۱- نفاق اکبر ۲- نفاق اصغر

نفاق اکبر، نفاق در عقیده است.

نفاق اصغر، نفاق در زمینه‌ی اعمال و رفتار است.

نفاق در عقیده آن است که: کسی با زبان و بعضی اعمال و رفتار، اظهار ایمان کند. اما در باطن، منکرخدا و رسول و اوامر و فرامین آن دو باشد. خداوند درآیات ۸ و ۹ سوره‌ی بقره، از این‌گونه افراد سخن گفته است آنجاکه می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ٨ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخۡدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ٩﴾ [البقرة: ۸-۹].

«در میان مردم دسته‌ای هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز رستاخیز باور داریم. در صورتی که باور ندارند و جزو مؤمنان بشمار نمی‌آیند. (اینان به نظرشان) خدا و کسانی را گول می‌زنند که ایمان آورده‌اند، در صورتی که جز خود را نمی‌فریبند ولی نمی‌فهمند».

درآغاز سوره‌ی منافقین نیزمی‌خوانیم:

﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ١﴾ [المنافقون: ۱].

«هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو حتماً فرستاده‌ی خدا هستی ـ خداوند می‌داند که تو فرستاده‌ی خدا می‌باشی ـ ولی خدا گواهی می‌دهد که منافقان در گفته‌ی خود دروغگو هستند(چرا که به سخنان خود ایمان ندارند)».

هم‌چنین درآیه‌ی ۱۴۵ از سوره‌ی نساء به آنان هشدارسختی داده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا١٤٥﴾ [النساء: ۱۴۵].

«بی‌گمان منافقان در اعماق دوزخ و در پایین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند)».

و درحقیقت این گروه منافق که در عقیده منافق‌اند، به خاطر داشتن دو چهره‌ی مختلف، خطرناک‌ترین دشمنان اسلام و مسلمین‌اند، زیرا موضع آنها کاملاً مشخص نیست، تا مردم مسلمان، آنها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابه‌لای صفوف مردم پاک و متدین و راستین و خداجو و حتی گاهی در پست‌های حساس نفوذ می‌کنند و به اسلام و مسلمین ضربه می‌زنند.

و نفاق در عمل و رفتار، آن است که: کسی برخی از اخلاق و صفات منافقان را در خود جمع‌آورده و در اعمال و رفتار، خوی آنان پذیرفته باشد، اما در دل به خدا و پیامبران آسمانی و روز بازپسین، مؤمن باشد. در گنجینه‌ی روایات و احادیث، روایات فراوانی از این‌گونه نفاق گفتگو کرده‌اند، مانند دو حدیث فوق که در هر دو، مراد، نفاق عملی است نه نفاق اعتقادی. چرا که نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی‌ایمانی است که ظاهراً در صف مسلمانان‌اند، اما باطناً دل در گرو کفر و زندقه دارند. ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هرگونه دوگانگی ظاهرو باطن، گفتار و عمل را شامل می‌شود، هرچند در افراد مؤمن باشد، که ما از آن به عنوان «رگه‌های نفاق» نام می‌بریم، مسلماً در دو حدیث فوق،

این‌گونه افراد، منافق به معنای خاص نیستند ولی رگه‌هایی از نفاق در وجود آنها هست و در عمل شبیه منافقان‌اند، نه در اعتقاد.

و برای یک فرد مسلمان همانطوری که دوری‌گزیدن و اجتناب از کفر و زندقه و شرک و چندگانه‌پرستی و نفاق و دورنگی‌عقیدتی لازم است، دوری و یکسویی از سیرت و عادات و خصلت‌های آدم‌های منافق و دورو، نیز الزامی است، تا در پرتو این دوری و یکسویی بتوانند به مراتب عالی ایمان و درجات کامل و ایده‌آل آن دست بیابند.

دراین دو حدیث پیامبر ﷺ سه تا چهار ویژگی را ذکرکرده است که هرکس متصف به آنها باشد، در عمل، منافق است و کارش شبیه کار منافقان است. و در حقیقت گناهان کبیره‌ای هستند که از مؤمن حقیقی صادرنمی‌شوند.

نخستین خصلت: خیانت در امانت است [اذا ائتمن خان]:

خیانت، ضد امانت و دراصل به معنای خودداری از پرداخت حقی است که انسان پرداخت آن را تعهد کرده است. یعنی کسی به دیگری مالی، کاری و وظیفه‌ای بسپارد با این اعتماد که آن شخص، مسئولیت خود را در این باره به طورصحیح انجام خواهد داد و کوتاهی درآن نخواهد کرد.

خیانت در امانت از منفورترین اعمال و از زشت‌ترین گناهان است کسی‌که در امانت خیانت می‌کند. در حقیقت به یکی از اعمال و رفتارهای منافقین، متصف شده است. خیانت درامانت، ظلم و ستم در حق صاحب امانت و موجب بی‌اعتمادی مردم نسبت به شخص خائن است.

امانت: مال، ناموس و هرحقی، بلکه دین اسلام را نیز شامل می‌گردد که خداوند آن را به عنوان امانتی در اختیار ما نهاده است، تاآن را به مردم یاد دهیم و با عمل به آن در حفظ و حراست آن بکوشیم.

و امانت اگر چه معمولاً به امانت‌های مالی گفته می‌شود ولی در منطق اسلام و قرآن، مفعهوم وسیعی دارد که تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اعتقادی و دنیوی و اخروی را در برمی‌گیرد.

روی این جهت، آب و خاک اسلام در دست مسلمانان امانت الهی است، اموال، ثروت‌ها، پست‌ها، مسئولیت‌ها، سرمایه‌های انسانی، فرهنگ‌ها و میراث‌های تاریخی، همه امانت‌های الهی است که به دست افراد مختلف در اجتماع سپرده می‌شود و همه موظف‌اند در حفظ و حراست این امانت و تسلیم‌کردن آن به صاحبان اصلی آن بکوشند و به هیچ وجه دراین امانت‌ها خیانت نشود.

آری امانت منحصردر اموالی که مردم به یکدیگرمی‌سپارند، نیست،بلکه دانشمندان نیز درجامعه، امانت‌دارانی هستند که موظف‌اند حقایق را کتمان نکنند. فرزندان انسان امانت‌های الهی هستند که اگر در تعلیم و تربیت درست آنان کوتاهی شود، خیانت درامانت شده است، قرآن مجید و تعلیماتش، امانت بزرگ پروردگارمحسوب می‌شود که در دست مسلمانان است. آیین خدا، سنت پیامبر ﷺ نیز امانت‌اند که نباید نسبت به آنان خیانت کرد و اوامر و فرامین آنها را پشت سرگذاشت.

حتی وجود و هستی خود انسان و تمام نیروهایی که خدا به او داده است، امانت پروردگارند که انسان موظف است در حفظ آنها بکوشند، در حفظ سلامت جسم، سلامت روح و نیروی سرشار جوانی و فکر و اندیشه کوتاهی نکنند، لذا نمی‌تواند دست به انتحارو خودکشی و یا ضرر و زیان به خویشتن بزند.

و نیز چشم، گوش، زبان، وجود زندگی، اعضاء و جوارح‌شان، اوقات و توانمندی‌ها، استعدادها و صلاحیت‌های انسانی همه امانت هستند که باید در جایی صرف شوند که به همان منظور به انسان عطا شده است. درغیراینصورت خیانت در امانت محسوب می‌شود.

به همین جهت گناه کردن و معصیت نیز، خیانت است و حرف‌های مجلس امانت است. و رسانیدن رازها و حرف‌ها به دیگران

که در نشست‌های دوستانه و خصوصی بی‌تکلفانه در فضای اعتماد به همدیگر گفته شده‌اند بدون اجازه‌ی دوستان، ناجایر و خیانت به شمارمی‌آید. پیامبرﷺ در حدیثی می‌فرماید:

«المجالس بالامانة» [طبقات ابن سعد]

«وگفتگوهایی که درجلسات خصوصی، ایراد می‌شود، امانت است».

و نیز می‌فرماید:

«إذا حدث الرجل بحديث، ثم التفت فهو أمانه». «هنگامی که کســی برای دیگری، سخنی نقل کند، سپس به اطراف خود بنگرد (که آیا کسی آن را شنید یا نه) این سخن امانت است».

از این‌رو، استراق‌سمع تلفن و شنود مکالمات تلفنی، خیانت در امانت محسوب می‌شوند. به هر حال، مصادیق خیانت در امانت بسیارند و هیچ مرحله‌ای از زندگی ما نیست که درآن، حکم به امانت داده نشده باشد واز خیانت بازداشته نشده باشد و این حدیث را همیشه باید مدنظرداشت.

دومین خصلت: دروغگویی [اذاحدث کذب]:

دروغ، سبب عدم اطمینان، وقت‌شکنی و بی‌نظمی می‌شود که هریک از آنها موجب خسارت سنگینی در زندگی انسان می‌گردد و درحقیقت، دروغ گفتن اساس نفاق و دورویی و موجب خواری و

ذلت صاحبش بوده که در هیچ کاری به او اعتماد و اطمینان نمی‌شود.

در جامعه‌ی کنونی ما، منشأ تمام ناپاکی‌ها و صفات رذیله و پست، همین دروغگویی است. دروغگویی، اساس و شالوده‌ی جامعه‌ی اسلامی و انسانی را متزلزل می‌سازد و آن را دچار بی‌نظمی و اختلال می‌سازد، دروغ انسان را در نظر مردم بی‌اعتبار و بی‌ارزش می‌نماید. بطوری که کسی به سخنانش باورندارد و گفته‌هایش مورد اعتماد مردم نیست، اکثرمردم جامعه در شغل و حرفه‌ی خود و همچنین در معاملات و زندگی روزانه و خرید و فروش، نیاز به اعتماد مردم دارند. دروغ، این اعتماد را از بین می‌برد و در جامعه حس بدبینی را رشد می‌دهد.

به‌همین خاطر است که خداوند ﷻ، دروغگویان را جزو گمراهان قرار داده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ﴾ [الزمر: ۳].

«خداوند درغگوی کفرپیشه را به سوی حق، هدایت و رهنمود نمی‌کند»

و نیز دروغگویان را به عذاب دردناک، در روز بازپسین تهدید می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ١١٦ مَتَٰعٞ قَلِيلٞ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ١١٧﴾ [النحل: ۱۱۶-۱۱۷].

«کسانی که برخدا دروغ می‌بندند رستگارنمی‌گردند، و سودجویی آنان از جهان ناچیزاست و تمام دنیا با توجه به آخرت، کالای کمی است و عذاب دردناکی دارند».

و در سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۵[1] آیه‌ی تکان‌دهنده‌ای است که در زمینه‌ی زشتی دروغ سخن می‌گویند و درغگویان را در سرحدکافران و منکران آیات الهی قرار می‌دهد، گرچه مورد آیه، دروغ و افترا برخدا و رسول است به هر حال زشتی دروغ اجمالاً در این آیه مجسم شده است. در حقیقت دروغ نابود کننده‌ی سرمایه‌ی اطمینان است. چراکه مهم‌ترین سرمایه‌ی جامعه اعتماد متقابل و اطمینان عمومی است، مهم‌ترین چیزی که این سرمایه را به نابودی می‌کشاند، دروغ و خیانت و تقلب است، به همین جهت افراد زیرک، هوشیارو بادرایت و بافراست، هیچ‌گاه با دروغگویان دوستی نمی‌کنند، چرا که آنها قابل اطمینان و اعتماد نیستند.

دروغ است که سرچشمه‌ی همه‌ی گناهان است، چراکه راستگویی انسان را دعوت به نیکوکاری می‌کند و نیکوکاری دعوت به بهشت و درغگویی انسان را دعوت به بزهکاری و گناهان می‌کند و بزهکاری و گناهان دعوت به جهنم. انسان گنهکارهرگز نمی‌تواند،

۱- ﴿إِنَّمَا يَفۡتَرِي ٱلۡكَذِبَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ١٠٥﴾ [النحل: ۱۰۵].

راستگو باشد، چرا که راستگویی، موجب رسوایی او است و برای پوشاندن آثارگناه، معمولاً باید متوسل به دروغ شود.

و در واقع دروغگویی در منطق اسلام، مفهوم وسیعی دارد که تمام شئون زندگی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را در برمی‌گیرد، روی این جهت، گواهی دروغ پزشکی، شفارش دروغ، دروغ به کودک، دروغ به شوخی، تأییدیه دروغ، گواهی و شهادت دروغ، تقریظ برای کتاب‌های مبتذل و انحرافی، همه جزو مصادیق دروغگویی‌اند و فراتر از اینها، کسانی که پروفسور و مولانا نیستند، اما همراه نام خود این کلمات را به کار می‌برند، در حقیقت دروغ می‌گویند و نیز کسانی که القابی را، مانند سید، همراه اسم خود می‌نویسند که با واقعیت مطابقت ندارد. در حقیقت مرتکب دروغگویی شده است.

سومین خصلت: نقض وعده و وعده خلافی [اذاعاهد غدر]:

وعده خلافی هم، یکی دیگر از اقسام دروغ مذموم و مضراست و این صفت و خصلت پست، نشان‌دهنده‌ی ضعف شخصیت کسی است که با خلاف وعده، دوستی و محبت موجود بین افراد را محو می‌کند، زیان و ضررهای فراوانی را به بارمی‌آورد. اوقات مردم را به ناحق ضایع می‌گرداند و به دروغ، دیگران را امیدوار می‌نماید ولی سرانجام، سرگردانشان می‌سازد.

در آیات قرآنی و احادیث نبوی، به طور قابل توجهی، نسبت به وفادار و پایبندبودن به عهد و پیمان، توصیه و تأکید شده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡـُٔولٗا﴾ [الإسراء: ۳٤].

«و به عهد و پیمان خود که با خدا یا مردم بسته‌اید وفا کنید، چراکه از شما درباره‌ی عهد و پیمان پرسیده می‌شود».

ودرجایی دیگردر طی بیان نیکی‌ها و نیکان می‌فرماید:

﴿وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْ﴾ [البقرة: ۱۷۷].

«و نیکی کرداران کسانی‌اند که وفا کنندگان به پیمان خود بوده هنگامی که پیمان بندند».

در حقیقت بسیاری از روابط اجتماعی و خطوط نظام اقتصادی و مسائل سیاسی، همگی برمحورعهدها و پیمان‌ها دورمی‌زنند، که اگر تزلزلی درآنها پیدا شود و سرمایه‌ی اعتماد از بین برود. به زودی نظام و شالوده‌ی اجتماع فرومی‌ریزد و هرج و مرج وحشتناکی برآن حاکم می‌شود. به همین دلیل در شرع مقدس اسلام، تأکید فراوان، روی مسئله‌ی وفای به عهد شده است. چراکه مسئله‌ی وفای به عهد از مهمترین و بزرگ‌ترین پشتوانه‌ها برای ثبات و نظام هر جامعه است، زیرا مهم‌ترین سرمایه‌ی یک جامعه، به اعتماد متقابل افراد اجتماع نسبت به یکدیگراست، و عهد و پیمان و وفای به آن، تأکیدی است برحفظ این همبستگی و اعتماد متقابل، اما آن

روزکه عهد و پیمان‌ها پشت سرهم شکسته شود، دیگراثری از این سرمایه‌ی بزرگ اعتماد عمومی، باقی نخواهد ماند.

و در واقع عهد و پیمان نیزمانند دروغگویی و امانت، معنا و مفهوم وسیعی دارد که تمام شئون زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و کسب و کار و زناشویی و امثال آن را در بر می‌گیرد و هم شامل عهد و پیمان‌هایی که درمیان ملت‌ها و حکومت‌ها برقرار می‌گردد و از آن بالاتر شامل پیمان‌های الهی و رهبران آسمانی نسبت به امت‌ها و امت‌ها نسبت به آنها نیز می‌شود.

حتی مخالفت با قانون راهنمایی و رانندگی خلاف وعده به حساب می‌آید. چراکه هرکس با دریافت گواهینامه‌ی رانندگی، وعده داده است که قوانین راهنمایی و رانندگی را رعایت خواهد کرد و مراعات نکردن قانون راهنمایی و رانندگی خلاف وعده به حساب می‌آید و شخص به خاطراین وعده‌خلافی، گنهکارمی‌شود.

چهارمین خصلت: پایمال‌کردن حق دیگران در وقت عداوت و دشمنی [اذاخاصم فجر]:

درحصه‌ی اخیرحدیث، پیامبرﷺ پایمال کردن حقوق دیگران را در هنگام مخاصمه و نزاع، گناه بزرگ و یکی از کلیدهای منافقان دانسته است که انسان را به ارتکاب گناهان و مفاسد بزرگ می‌آلاید، زیرا شخص فاجر در هنگام خصومت حق دیگری را انکار

و مال و ناموسش را حلال می‌شمارد و از هر راهی که بتواند به دیگری زیان می‌رساند.

اسلام اگرچه مسلمانان را به مجادله‌ی احسن، فرمان داده، اما از«مراء» که منظوراز آن غلبه یافتن برخصم به هر طریق ممکن و بدون پایبندی به منطق و میزان است، نهی فرموده است و از مسلمانان خواسته است، تا از کینه‌توزی و کشمکش‌های لفظی دوری گزینند.

قرآن کریم نیز در چند موضع، روش کار کافران و مشرکان را در مجادله، تقبیح کرده است و می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَلَا هُدٗى وَلَا كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ ٨﴾ [الحج: ۸].

«گروهی از مردم درباره‌ی خدا، بدون هیچ دانش و رهنمودی و استدلال درست و حجت صحیحی و کتاب روشنگری به مجادله می‌پردازند».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَيُجَٰدِلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ﴾ [الكهف: ٥٦].

«و کافران با باطل و استدلال‌های نادرست به مجادله و مخاصمه می‌پردازند».

بر همین مبنا، پیامبراکرمﷺ بارها در ضمن احادیث از «مراء» و کشمکش، نکوهش کرده و مسلمانان را به دوری از آن دعوت کرده است.

از ابی‌امامه نقل است که پیامبرﷺ فرمود: «من کفیل خانه‌ای در طبقات پائین بهشت، برای آن کسانی که «مراء» را هرچند محق باشند، ترک کنند، و خانه‌ای در میانه‌ی بهشت، برای آنان که دروغ را گرچه از سرشوخی و مزاح، رها کنند و خانه‌ای در طبقات بالای بهشت برای آنان که خوشرو و خوش اخلاق‌اند». [ابوداود]

بنابراین یکی از گناهان بزرگ، طبق این حدیث و احادیث دیگر، این است که شخص مسلمان در هنگام خصومت، حق دیگران را پایمال و انکارکند و از هر راهی که بتواند به دیگری زبان برساند و جان، مال، آبرو، ناموس و حیثیت او را آماج حملات خویش قرار دهد.

امروزه در جهان اسلام متأسفانه، ما این حالت را در بین مخالفان، مانند: احزاب و گروه‌های سیاسی و مذهبی می‌بینیم، آنان خود را همیشه برحق می‌دانند و دیگران را همیشه بر باطل و هر کدام از آنها، به خاطر عداوت و دشمنی و... و کینه‌ای که با گروه دیگر دارد، و برای اینکه می‌خواهد او را از صحنه‌ی رقابت سیاسی یا مذهبی، کنار بزند، از هر راهی که بتواند به او زیان می‌رساند.

خداوند ما را ازاین خصلت‌های زشت و نازیبا، درپناه خویش حفظ فرماید.

۵۷ - [۹] وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: «مثل المنافق كمثل الشاة العائرة بين الغنمين تعير إلى هذه مرة وإلى هذه مرة» رواه مسلم[1].

۵۷- (۹) ابن عمر رضي الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «وصف انسان منافق و دورو، بسان گوسفندی است که میان دو گله، حیران و سرگردان است که گاهی به‌سوی این گله آمدوشد می‌کند و گاهی به‌سوی آن گله‌ی دیگر».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: خداوند ﷻ یکی از نشانه‌های منافقان را در قرآن چنین معرفی می‌کند.

﴿وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمۡ إِنَّمَا نَحۡنُ مُسۡتَهۡزِءُونَ ١٤﴾ [البقرة: ١٤].

«وقتی که (منافقان) با مؤمنان روبرو می‌گردند، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم. و هنگامی که با رؤسای شیطان‌صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شمائیمو (مؤمنانرا) مسخره می‌نمائیم».

---

[1]- مسلم٤ / ٢١٤٦ ح ١٧، نسائی ح ٥٠٣٧، مسند احمد ٢/ ٤٧.

یعنی منافقان، هرروز، به رنگی در می‌آیند. و درمیان هر جمعیتی با آنها هم‌صدا می‌شوند. هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می‌کنند می‌گویند: ایمان آوردیم مااز شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم و با شما هیچ فرقی نداریم.

اما هنگامی که با دوستان شیطان صفت خود، به خلوتگاه می‌روند می‌گویند: ما با شمائیم. و اگرمی‌بینید که ما در برابر مؤمنان اظهار ایمان می‌کنیم، درحقیقت ما با این کارمان، مسخره‌شان می‌کنیم. ما برافکار و اعمالشان در دل می‌خندیم، می‌خواهیم کلاه بر سرشان بگذاریم، دوست ما و محرم اسرار ما و همه چیز و همه‌کس ما شمائید.

خداوند ﷻ دراین آیه به صراحت بیان می‌کند که یکی از صفات بارز و شاخص منافقان همین است که در هر محیطی، رنگ آن محیط را می‌گیرند و با هرجمعیتی، مطابق مذاق آنان حرف می‌زنند، با مؤمنان «امنا» می‌گویند و با مخالفان «إنا معكم»، آری منافقان، افرادی سرگردان و حیران و بی‌هدف و فاقد برنامه و مسیرمشخص‌اند، نه جزء مؤمنان‌اند و نه درصف کافران‌اند. چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مُّذَبۡذَبِينَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ لَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ وَلَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِۚ...﴾ [النساء: ١٤٣].

«منافقان سرگشته و حیران‌اند، گاهی به سوی دین می‌روند و گاهی به موی کفر می‌دوند. زمانی خویشتن را در صف مؤمنان و زمانی در صف کافران جای می‌دهند. اما درحقیقت نه با اینان و نه با آنان هستند».

آری منافقان درکارخویش، بسان یک گوسفند میان دو گله. میان مؤمنان و مشرکان و میان کفر و ایمان، متردد و دو دل‌اند، نه ایمانی خالصانه می‌آورند و نه صراحتاً به کفرمی‌پیوندند بلکه همانند یک جسم معلق و آویزان، ذاتاً فاقد جهت حرکت‌اند و این بادها هستند که آنها را به هرسو حرکت می‌دهند و به هر سمت بوزند، با خود می‌برند.

چنانچه کلمه‌ی «مذبذب» این امر را می‌فهماند، چرا که به اشیای متحرک، اشخاص سرگردان و متحیر و فاقد برنامه «مذبذب» می‌گویند.

در جایی دیگر خداوند ﷻ، صفات و اندیشه‌های پریشان و غلط منافقان را چنین بازگو می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمۡ فَإِن كَانَ لَكُمۡ فَتۡحٞ مِّنَ ٱللَّهِ قَالُوٓاْ أَلَمۡ نَكُن مَّعَكُمۡ وَإِن كَانَ لِلۡكَٰفِرِينَ نَصِيبٞ قَالُوٓاْ أَلَمۡ نَسۡتَحۡوِذۡ عَلَيۡكُمۡ وَنَمۡنَعۡكُم مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [النساء: ۱۴۱].

«منافقان کسانی‌اند که پیوسته شما را می‌پایند پس اگر پیروزی و فتحی از سوی خدا نصیب شما گردید می‌گویند: مگرجز این است که ما با شما بوده و از جماعت شمائیم؟ و اگر سهمی از پیروزی

نصیب کافران گردید می‌گویند: مگر ما نبودیم که می‌توانستیم همراه با مؤمنان، با شما بجنگیم و بر شما چیره شویم و دست شما را ازسرمؤمنان کوتاه کنیم»؟

منافقان پیوسته چنین‌اند که به گروهی گرایش پیدا می‌کنند که غلبه و پیروزی با وی باشد، و به گروه غالب چنین وانمود می‌کند که با آنان علیه گروه مغلوب همدست و همیار بودند این است شیوه‌ی منافقان که گاهی رفیق قافله‌اند و گاهی شریک دزد و عمری را با این دو دوزه‌بازی، می‌گذرانند.

و کسانی[1] از اهل اسلام که به پیروی از روش منافقان در کسب مال و جاه و قدرت، به صاحبان دنیا تمایل ورزند و با آنان از درتملق و دوستی و خضوع و فروتنی درآیند و در جانب مقابل با کسانی که بهره‌ای از دنیا ندارند به درشتی و سختی و بد اخلاقی رفتارکنند و آنها را تحقیر و تمسخر نموده و با آنها به گونه‌ای ناپسند، رفتار کنند، نیز [در عمل] شبیه این منافقان هستند که خداوند ﷻ همه‌ی مسلمانان را از اخلاق، رفتار و کردار اهل نفاق در پناه خویش محفوظ بدارد.

---

[1]- انوارالقرآن ج ۱ ص ٦٩٥.

فصل دوم

۵۸ - [۱۰] عن صفوان بن عسّال قال: «قال يهودي لصاحبه: اذهب بنا إلى هذا النبي. فقال له صاحبه: لا تقل نبي، إنه لو سمعك لكان له أربع أعين. فأتيا رسول الله ﷺ، فسألاه عن تسع آيات بينات، فقال رسول الله ﷺ: " لا تشركوا بالله شيئا، ولا تسرقوا، ولا تزنوا، ولا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق، ولا تمشوا ببريء إلى ذي سلطان ليقتله، ولا تسحروا، ولا تأكلوا الربا، ولا تقذفوا محصنة، ولا تولوا للفرار يوم الزحف، وعليكم خاصة ـ اليهود ـ أن لا تعتدوا في السبت ". قال: فقبلا يديه ورجليه، وقالا: نشهد أنك نبي. قال: " فما يمنعكم أن تتبعوني؟" قالا: إن داود ؈ دعا ربه أن لا يزال من ذريته نبي وإنا نخاف إن تبعناك أن تقتلنا اليهود». رواه الترمذي، وأبو داود، والنسائي[۱].

۵۸- (۱۰) صفوان بن عسان ﷺ گوید: «روزی دو فرد یهودی باهم نشسته بودند، در این اثنا یکی از آنها به دوست خود گفت: بیا نزد این پیامبر [محمد ﷺ] برویم و از او سؤالی بکنیم. دوستش به او گفت: [به محمد ﷺ] نبی نگو، چرا که اگر او بشنود که تو او را با لقب پیامبر خدا، خطاب می‌کنی، از شدت مسرت و خوشحالی، چهار چشم درمی‌آورد (و تصور می‌کند که ما او را به عنوان پیامبر و فرستاده‌ی خدا قبول داریم)! پس آن دو نزد آن حضرت ﷺ آمده و از ایشان درباره‌ی آیات بینات نه‌گانه (که خدابه موسی ؈ داد)

۱- ترمذی ح ۲۷۳۳، نسائی ح ۴۰۷۸، مسند احمد ۲۳۹/۴.

سؤال کردند. پیامبرﷺ در پاسخ فرمود: آیات نه‌گانه موسی ؈ عبارت‌اند از این توصیه‌ها و سفارش‌ها:

۱- چیزی یا کسی را با خدا شریک نیاورید.

۲- دزدی نکنید.

۳- زنا نکنید.

٤- نفسی را که خدا، کشتن آن را حرام ساخته است، جز به حق نکشید.

٥- درباره‌ی شخص بی‌گناهی، در نزد پادشاه سخن‌چینی نکنید، تا او را بکشد.

٦- دست به سحر و جادو نزنید.

۷- سود و ربا نخورید.

۸- زن عفیف و پاکدامنی را به زنا و فحشا متهم نکنید.

۹- در روز جنگ و پیکار با کافران و دشمنان، فرارنکنید.

(و درآخر، پیامبرﷺ بعد از بیان احکام نه‌گانه، به عنوان فایده‌ی زائد و مختص یهود، (فرمود:) و این مختص شما یهود بود که در روز شنبه، تعدی و تجاوز نکنید (چرا که بنی‌اسرائیل یا بهتر بگوئیم، همان یهودیان، در روز شنبه از صید و کسب و کار منع شده بودند) صفوان ؄ گوید: چون آن دو مرد یهودی، این سخن را از پیامبرﷺ شنیدند، دو دست و پای رسول‌خداﷺ را بوسیدند و گفتند: گواهی می‌دهیم که پیامبرخدائی. پیامبرﷺ فرمود: پس چه چیزی شما را از

پیروی از من بازمی‌دارد؟ آن دو مرد یهودی گفتند: داود ﷷ از پروردگارش خواست که در میان فرزندان او پیوسته پیامبری مبعوث کند، از این می‌ترسیم که اگر از تو پیروی کنیم، یهود ما را بکشند».

[این حدیث را ترمذی، ابو داود و نسائی روایت کرده‌اند].

شرح: دراین حدیث چند نکته قابل توجه است:

۱- «لاتقل نبي: انه لوسمعك لكان له اربع اعين». «به محمد ﷺ نبی نگو، اگرآن را از تو بشنود، ازشدت خوشحالی چهار چشم در می‌آورد».

تعبیر «اربع اعین» کنایه از شدت مسرت و خوشحالی است مانند این تعبیر در قرآن کریم نیزموجود است، به عنوان مثال خداوند در توصیف بندگان خاص و ویژه‌ی خویش می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ﴾ [الفرقان: ۷۴].

«و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانی به ما عطاء فرما(که به سبب انجام طاعات و عبادات و دیگر کارهای پسندیده، مایه‌ی سرور ما و) باعث روشنی چشمانمان گردند».

«قرة اعین» معادل نور چشم است که در فارسی می‌گوئیم و کنایه از کسی‌که مایه‌ی سرور و خوشحالی است.

این تعبیر در اصل از کلمه‌ی «قر» گرفته شده که به معنای سردی و خنکی است و از آنجا که معروف است، اشک شوق،

همواره خنک و اشک غم و اندوه، داغ و سوزان است. لذا «قرة اعین» کنایه‌ی زیبایی است از سرور و شادمانی، این چنین نیز تعبیر«اربع اعین» کنایه‌ای زیبا برای شدت مسرت و خوشحالی است، چرا که عرف و اصطلاح برآن است که وقتی عرب‌ها کسی را در غم و اندوه می‌بینند، می‌گویند: «اظلمت علیه الدنیا» دنیا بر او تاریک و تیره و تار شد. وقتی کسی را در انتهای مسرت و خوشی ببینند، می‌گویند: «له اربع اعین» [ازشدت خوشحالی، چشمانش بسیار روشن و پرفروغ شده‌است و روشنایی دو چشمش از شدت خوشحالی به روشنایی چهارچشم تبدیل شده است] و این کنایه‌ی زیبایی است از شدت مسرت و خوشحالی.

۲- «فسألاه عن تسع ایات بینات» «از پیامبر ﷺ درباره‌ی آیات بینات نه‌گانه [که خدا به موسی علیه السلام داد] سؤال کردند».

در قرآن کریم در دو موضع از «تسع ایات بینات» بحث شده‌است مورد اول در سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۱۰۱ است آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ تِسۡعَ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖ﴾ [الإسراء: ۱۰۱].

«(اگر بدین کافران معجزه‌های پیشنهادی‌شان نموده شود، به سبب ستیزه با حق باعث ایمان آنان نمی‌گردد چرا که) ما به موسی نُه تا معجزه‌ی روشن دادیم(و با وجود آن ایمان نیاوردند)».

و مورد دوم در سوره‌ی نمل آیه‌ی ۱۲ می‌باشد. آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَدۡخِلۡ يَدَكَ فِي جَيۡبِكَ تَخۡرُجۡ بَيۡضَآءَ مِنۡ غَيۡرِ سُوٓءٖۖ فِي تِسۡعِ ءَايَٰتٍ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَقَوۡمِهِۦٓۚ﴾ [النمل: ١٢].

«و (ای موسی!) دست خود را به گریبان خویش فرو ببر (و سپس آن را از چاک گریبان بیرن بیار و ببین) که سفید و درخشان(همچون ماه تابان) بدر می‌آید، بدون آنکه (به بیماری برس یا بیماری دیگری مبتلا شده باشد و) عیبی در آن وجود داشته باشد، (و بدان که معجزات تو منحصر به ید بیضاء و عصا نیست، و بلکه این دو معجزه) از جمله‌ی نُه معجزه‌ای است که تو آنها را به فرعون و قوم او نشان خواهی داد».

آیات نه‌گانه که دراین آیات به آن اشاره شده، عبارتند از:

۱- تبدیل شدن عصا به مار عظیم و بلیعدن ابزار ساحران

۲- یدبیضاء، که هم‌چون یک منبع نورمی‌درخشید و پرتوافشانی می‌کرد.

۳- طوفان‌های کوبنده.

٤- ملخ که بر زراعت‌ها و درختان فرعون و فرعونیان مسلط گشت و محصول کشاورزی‌شان را نابود و تباه کرد.

۵- یک نوع آفت نباتی به نام «قمل» که غلات را نابود کرد.

٦- فزونی قورباغه‌ها، که آنقدر تولید مثل کردند که زندگی فرعون و فرعونیان را قرین بدبختی و مشکلات کرد.

٧- خون (یا ابتلای عمومی به خون‌دماغ شدن و یا به رنگ خون درآمدن رود نیل به طوری که نه برای شرب قابل استفاده بود و نه کشاورزی).

٨- شکافته‌شدن دریا، به گونه‌ای که بنی‌اسرائیل توانستند از آن بگذرند.

٩- خشکسالی و کمبود میوه‌ها.

سؤال: در اینجا شاید این سؤال در ذهن و فکر همه‌ی قرآن‌پژوهان ایجاد شود که مراد از «تسع آیات» معجزات نه‌گانه است که خدا به حضرت موسی ﷺ داد و یا براساس حدیث صفوان بن عسان رضی الله عنه مراد از آن، احکام نه‌گانه است؟

پاسخ: علامه ابن‌کثیر، درتفسیر مشهورش، ج ٢، ص ١١١٦، بعداز نقل روایت صفوان بن عسان رضی الله عنه می‌گوید: «ولعله اشتبه علیه التسع الایات بالعشرالکلمات، فانها وصایا في التوراة لا تعلق لها بقیام الحجة علي فرعون...» این وصایا و سفارش‌ها، به اقامه‌ی حجت علیه فرعون و فرعونیان هیچ ربطی ندارد و شاید آن دو مرد یهودی از رسول‌خدا ﷺ راجع به کلمات و احکام نه‌گانه که در تورات آمده‌اند، سؤال کرده بودند. لذا کار بر راوی حدیث (منظورصفوان بن عسال رضی الله عنه) مشتبه شده و آن احکام

نه‌گانه را، معجزات نه‌گانه تصورکرده و برای دیگران چنین روایت کرده است.

پس بنا به باور حافظ ابن‌کثیر، مراد از «تسع ایات بینات» که درآیات قرآن به آن اشاره رفته‌است، همان معجزات نه‌گانه است که خدا آنها را به موسی ﷷ عنایت کرد، تا با قوی‌ترین سلاح معجره، مسلح شود و به سراغ فرعون و فرعونیان رود و آنها را به‌سوی آئین حق و یکتاپرستی دعوت کند و با آن معجزات، علیه فرعون و قومش اقامه‌ی حجت نماید.

در حالی‌که اگر مراد از «تسع ایات» را احکام و توصیه‌های نه‌گانه که در تورات به آنها اشاره شده است، بگیریم، در حقیقت این احکام و سفارش‌ها، هیچ ربطی به اقامه‌ی حجت علیه فرعون و قومش ندارد، در حالی که درآیات قرآن که به بحث معجزات نه‌گانه پرداخته است، در هردو موضع به اقامه‌ی حجت علیه فرعون و قومش اشاره رفته‌است چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿فِي تِسۡعِ ءَايَٰتٍ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَقَوۡمِهِۦٓۚ﴾ [النمل: ١٢].

و درسوره‌ی اسراء می‌فرماید

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ تِسۡعَ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖۖ فَسۡـَٔلۡ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِذۡ جَآءَهُمۡ فَقَالَ لَهُۥ فِرۡعَوۡنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَٰمُوسَىٰ مَسۡحُورٗا ١٠١﴾ [الإسراء: ١٠١].

«(اگر بدین کافران معجزه‌های پیشنهادی‌شان نموده شود، به سبب ستیزه با حق باعث ایمان آنان نمی‌گردد چرا که) ما به موسی نُه تا معجزه‌ی روشن دادیم(و با وجود آن ایمان نیاوردند) از بنی اسرائیل (هم عصر خود که اسلام را پذیرفته‌اند) بپرس، بدانگاه که موسی به سویشان آمد (میان او و فرعون چه گذشت). فرعون به موسی گفت: ای موسی! من معتقدم که تو دیوانه‌ای».

و حال آنکه احکام نه‌گانه که در تورات آمده است، ربطی به اقامه‌ی حجت علیه فرعون و قومش ندارد.

از این‌رو، حافظ ابن‌کثیر، نتیجه می‌گیرد و می‌گوید: ممکن است آن دو مرد یهودی از رسول‌خدا ﷺ، راجع به احکام نه‌گانه که در تورات آمده‌اند، سؤال کرده باشند و راوی حدیث آن احکام را با معجزات نه‌گانه اشتباه گرفته و کار بر وی مشتبه شده و احکام را معجزات تصور کرده و برای دیگران چنین روایت کرده است.

و با این وجود، امکان دارد که میان «تسع ایات» که در سوره‌ی اسراء آمده و بین «تسع ایات» که در سوره‌ی نمل آمده، فرق قائل شد و چنین گفته شود که مراد از «تسع ایات» سوره‌ی اسراء، احکام نه‌گانه و مراد از «تسع ایات» سوره‌ی نمل، معجزات نه‌گانه از قبیل: طوفان، عصا، ید بیضاء و... باشد.

و روایت «ترمذی» مؤید این قول است، چرا که در ترمذی آمده:

«انهما سألاه عن هذه الاية يعني ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ تِسۡعَ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖ﴾».

«آن دو مرد یهودی از رسول‌خدا ﷺ راجع به این آیه: ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ تِسۡعَ ءَايَٰتِۭ بَيِّنَٰت...﴾ سؤال کردند و پیامبر ﷺ نیز در پاسخ احکام نه‌گانه را بیان فرمودند»

همین قول را برخی از علما از قبیل: علامه طیبی و تورپشتی و ملاعلی قاری، راجح قرار داده‌اند و گفته‌اند که میان آیه‌ی سوره‌ی اسراء و سوره‌ی نمل فرق است چراکه مراد از «تسع ایات» سوره‌ی اسراء، احکام نه‌گانه و مراد از«تسع ایات» سوره‌ی نمل، معجزات نه‌گانه است. والله اعلم.

۳- «فقبلايديه ورجليه» [آن دو مرد یهودی پس از شنیدن سخن رسول خدا ﷺ دو دست و پای ایشان را بوسیدند].

دراین حدیث ثابت می‌شود که بوسیدن دست علما، نیکان و صالحان و حاکمان‌دادگر جایز است و آن‌طورکه بعضی می‌گویند، بدعت نیست، مادام که منجر به غرور و تکبر و خود خواهی طرفی که دستش بوسیده می‌شود، نگردد، چرا که در این صورت، مناسب است که دستش بوسیده نشود و اگر احیاناً بوسید، دراین صورت گناه متوجه کسی‌که دست او را بوسیده، نیست، زیرا قصد او احترام و تقدیرازعلم و دانش و علما و دانشمندان و تقدیر از عدالت و دادگری‌حاکمان عادل و دادگر بوده است.

٤- «قالا ان داود دعا ربه ان لايزال من ذريته نبي وانا نخاف تبعناك ان تقتلناالیهود»:

مسلماً این ادعای یهودکه می‌گفتند: داود ﷵ از پروردگارش خواست که درمیان فرزندان او پیوسته و برای همیشه پیامبر مبعوث کند. باطل و مزخرف و در حقیقت تهمت و افترایی بزرگ بر این پیامبرخداست. چرا که بر خلاف این ادعا در زبور داود حتی پس از آمدن تغییرات و تحریفات فراوان درآن، هنوز اشاراتی بر رسالت پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد مصطفیﷺ برجای مانده است.

چنانچه در زبور داود چنین آمده: «ان ربنا عظم محموداً» و درجایی دیگرچنین آمده است: «الهنا قدوس ومحمد قد عمّ الارض کلها فرحاً» [مزامیر ٤٨، ٦٧، ۱۱۱، ۱۱۸ به نقل از» هدایة الحیاری» ابن قیم جوزی، ص ۱۵۳].

و بدون شک آنچه امروز در دست یهود و نصاری به نام تورات و انجیل است، کتاب‌های نازل شده بر پیامبران بزرگ خدا، یعنی موسی و عیسی ﷵ نیست، بلکه مجموعه‌ای است از کتبی که به وسیله‌ی یاران آنها، یا افرادی که بعد از آنها پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند، تألیف و نگارش یافته، و یک مطالعه‌ی اجمالی دراین کتاب‌ها گواه زنده‌ای براین مدعا است. خود مسیحیان و یهودیان نیزادعایی جز این ندارند. به هر حال در کتاب‌های موجود، بشارت‌های فراوانی به ظهور دینی عظیم و پیامبری بزرگ که نشانه‌های آن جز به اسلام و آورنده‌ی آن، تطبیق نمی‌کند، دیده می‌شود.

ما نصوصی در تورات و انجیل، حتی پس از تحریف آن دو و حتی پس از آن که پیروان این دو کتاب، بخشی از آنچه بدان یادآور شده بودند و از یاد بردند، می‌یابیم که با ایماء و یا اشاره‌ای روشن و صریح، به آمدن پیامبرخدا، محمدبن عبدالله ﷺ بشارت می‌دهد.

خود یهودیان، روزگاری بعثت محمدی را وسیله‌ی تفاخر خویش بر مشرکان عرب ساخته بودند، اما آن روز که دعوت اسلام با پرچمداری حضرت محمد ﷺ به ظهورآمده، از همان موضع عناد و لجاجت همیشگی خویش، با آن برخورد کردند چرا که یهودیان معاصر زمان پیامبر ﷺ نیک می‌دانستند که محمد ﷺ همان پیامبرموعود در تورات و انجیل اند، و خودآنها نیز این مسئله را به خوبی می‌دانستند «یعرفونه کما یعرفون ابناءهم» اما با این وجود، از روی حسد و عناد و ترس از دست دادن زعامت و ریاست و مال وجاه دنیا، و منافع شخصی و کهتری و بزرگی، به دعوت حضرت محمد ﷺ ایمان نیاوردند، گویا یهودیان نژادپرست، انتظار داشتند که پیامبر موعود، از بنی‌اسرائیل و از میان خودآنها باشد و از نزول قرآن و وحی بر دیگری ناراحت بودند. آنها پس از ظهور پیامبراسلام ﷺ، تنها به خاطر اینکه او از بنی‌اسرائیل نیست و یا منافع شخصی و دنیوی خویش را به خطرمی‌اندازند، به او کافرشدند و در نتیجه غضب و خشم خدای سبحان متوجه ایشان گردید.

۵۹ - [۱۱] وعن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: «ثلاث من أصل الإيمان: الكف عمن قال: لا إله إلا الله، ولا تكفره بذنب، ولا تخرجه من الإسلام بعمل. والجهاد ماض مذ بعثني الله إلى أن يقاتل آخر هذه الأمة الدجال، لا يبطله جور جائر، ولا عدل عادل، والإيمان بالأقدار». رواه أبو داود[1].

۵۹- (۱۱) انس ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: سه چیز است که در پیشگاه خدا و در این جهان از اصول بنیادین و محوری ایمان، شناخته می‌شوند.

۱- عدم تعرض به گرویدگان به توحید (لا اله الاالله) از این‌رو، باید مواظب باشی که دراین دام نیفتی و مسلمانان را به خاطرارتکاب برخی گناهان و پاره‌ای از اعمال زشت و نازیبا، به کفر و ارتداد، نسبت ندهی و وی را از دائره‌ی اسلام خارج معرفی نکنی.

۲- جهاد و پیکار در راه خدا، از بدو بعثتم تا زمانی که گروهی از امتیانم با دجال بجنگند، تداوم خواهد داشت و عدالت و دادگری هیچ عادلی و جور و ستم هیچ ظالمی، مانع آن نخواهد شد و آن را بازنخواهد داشت.

۳- و سومین اصل از اصول بنیادین و محوری، ایمان و باور به تقدیر است.

---

[1]- ابوداود ح ۲۵۳۳.

[این حدیث را ابو داود روایت کرده است].

شرح: پیامبرﷺ دراین حدیث، سه چیز را از اصول و مبانی بینادین و محوری ایمان معرفی کرده است که عبارتند از:

۱- عدم تعرض به گرویدگان به توحید [الکف عمن قال: لااله الاالله**]:**

اهل سنت و جماعت براین اعتقاداند که هر انسانی از روی صداقت و اخلاص و عمل و اعتقاد، به شهادتین اقرارکند و لا اله الاالله ومحمد رسول الله را بر زبان آورد، مسلمان می‌گردد و اگر چنین شخصی با اعتقاد به لا اله الاالله بمیرد، در نزد خداوند ﷻ مستحق دو چیز می‌شود:

الف) نجات و رهایی از خلود در دوزخ.

ب) ورود چنین کسی به بهشت قطعی است، حتی اگر با تأخیر انجام گیرد و با سابقین اولین وارد بهشت نشود. چرا که پیامبرﷺ می‌فرماید: هرکس به اندازه‌ی دانه‌ی گندم در قلبش، ایمان داشته باشد و اقرار به لااله الاالله کند، درآتش دوزخ باقی نخواهد ماند.

و نیزمی‌فرماید: «هر بنده‌ای که بگوید: لااله الاالله و در حالی که به آن اعتقادکامل دارد، بمیرد وارد بهشت می‌شود... و خداوند آتش را برای کسی‌که بگوید: لااله الاالله حرام نموده است به شرط آنکه برای جلب رضای خداوند آن را گفته باشد.

و نیزاهل‌سنت وجماعت معتقدند که مرتکب گناه کبیره، مؤمن است و انجام گناه کبیره او را بی‌ایمان و کافر نمی‌کند و از دائره‌ی اسلام خارج نمی‌سازد، مگراینکه آن را در حالی که انجام می‌دهد، حلال بداند یا نهی از آن را در شرع کوچک و خوارشمارد، یا امر واجبی را که شرع مقدس اسلام بدان امر کرده است، تحقیر وکوچک نماید، در این صورت کافر و مرتد می‌گردد.

و براستی یکی از دلایلی که بر لزوم تکفیردیگران وجود دارد، احادیثی است که پیامبرﷺ در ضمن آنها به صراحت از این مسئله نهی کرده است. ازجمله‌ی این احادیث، همین حدیثی است که ما در صدد شرح و توضیح آن هستیم، که درآن رسول‌خدا ﷺ به صراحت می‌فرماید که متعرض اهل لا اله الاالله نشوید و آنان را به بهانه‌ی ارتکاب گناه (همچون خوارج و معتزله) تکفیر نکنید.

در حدیثی پیامبرﷺ می‌فرماید:

«هرکس به برادرش خطاب کرد: ای کافر، دراین صورت آن کفر، یکی از آن دو را در برخواهد گرفت، اگر مخاطب براستی کافر بوده، پس سخن گوینده صحیح است و گر نه به قائل آن برخواهد گشت». [بخاری و مسلم]

و نیزمی‌فرماید:

«کسی که مردی را کافر بخواند، یا او را دشمن خدا، صدا بزند، و واقعاً اینطور نباشد. این سخن به خودگوینده‌اش، برمی‌گردد» [بخاری و مسلم]

براین اساس باید سخت مواظب باشیم که دراین دام نیفتیم و مسلمانان را به خاطرارتکاب برخی گناهان و اعمال زشت و نازیبا، به کفر و ارتداد نسبت ندهیم، چرا که بر همه‌ی مسلمانان واجب است که در مقابل هرکس که کلمه‌ی لا اله الا الله را بر زبان جاری کرد، مواظب زبان خویش باشند، زیرا برطبق این حدیث، کلیه‌ی قائلان به کلمه‌ی توحید، در زمره‌ی مسلمانان قرار دارند و ازاین‌رو، خون و مال‌شان محترم است و حساب آنان به خداست، این که حساب آنان با خداست، بدان معناست که ما نباید از کنه ضمیرآنان جستجوکنیم، بلکه صرفاً باید برطبق ظواهر امرعمل نمائیم و تنها خداست که از پنهانی‌های در دل آگاه است و به ما دستور داده شده است که به ظاهر حکم کنیم و اسرار نهانی را به خداوند واگذار نمائیم.

دراین مورد داستان «اسامة بن زید ﷺ» که دریک جنگ کافری را پس از جاری کردن کلمه‌ی لا اله الاالله بر زبان، کشته بود بسیار گویا و روشنگر است. پیامبر ﷺ وقتی از ماجرا باخبر شد، با عصبانیت فرمود: اسامه! چرا او را کشتی؟ اسامه در پاسخ گفت:

آخر او از ترس شمشیر، کلمه‌ی توحید را بر زبان جاری ساخته بود. پیامبرﷺ فرمود: آیا سینه‌ی او را شکافته بودی؟ [مسلم]

و بنا به به همین احادیث بود که هیچ یک از یاران پیامبرﷺ خوارج را که از امت اسلامی خارج شده بودند و عملاً سازمخالف با آنان زدند و کمر به جنگ آنان بستند، آنان را تکفیر نکردند و هرگز از طرف آنها تکفیرنشدند و حضرت علی ﷺ به خاطر ستم و ظلمی که خوارج بر مسلمانان می‌کردند، با آنان جنگید، نه این که آنان را کافر بداند و برهمین اساس مانند کافران با آنان برخورد نکرد، متعرض حریم آنان نشد، و آنان را به اسارت نگرفت و دارائی‌هایشان را به غنمیت نبرد.

پس موقعی که صحابه ﷺ با خوارج گمراه، اینطور برخورد کنند، ما مسلمانان نیز باید خیلی مواظب باشیم تا مسلمانان را به خاطرارتکاب برخی گناهان به کفر و ارتداد نسبت ندهیم. و اگراحیاناً کسی مرتکب گناهی از قبیل دزدی و زنا و غیره می‌شود، نباید به او نسبت کفر دهیم و از امت اسلامی خارج معرفی کنیم، اگرچه چنین افرادی از ایمان کامل برخوردار نیستند، چرا که نمی‌توان مؤمنی را با مراتب عالی ایمان یافت که زنا کند یا شراب بنوشد و یا دزدی کند، از این‌رو، می‌توان گفت: که مرتکب گناه کبیره کافر نمی‌شود، و از امت اسلامی خارج نمی‌گردد.

چرا که رسول‌خداﷺ در حدیثی لعنت فرستادن بر یکی از افرادی که عادت به شُرب شراب فراوان داشت، منع کرده است چون یکی از اصحاب ﷺ گفت: خدایا! او را لعنت کن که شراب فراوان می‌نوشد، رسول‌خداﷺ فرمود: او را لعن و نفرین نکن، زیرا او خدا و رسول او را دوست دارد. [بخاری]

ابن حجرعسقلانی در «فتح الباری، شرح صحیح البخاری»، دربیان فوائد این حدیث، چند فایده را این‌چنین بیان می‌دارد:

الف) این حدیث، ردی است برکسانی که گمان می‌برند، مرتکب گناه کبیره کافراست، بدلیل اینکه آن حضرتﷺ از لعن و نفرین آن مردشراب‌خوار، نهی فرمود و دستور داد که او را دعای خیرکنند، نه دعای بد و لعن و نفرین.

ب) این حدیث متضمن این حقیقت است که میان ارتکاب امورمنع شده با محبت خدا و پیامبر، تناقضی وجود ندارد، چنان‌که آن حضرتﷺ فرمود: این شخص با وجودارتکاب آن عمل زشت، خدا و رسول را دوست دارد.

ج) کسانی که مرتکب گناه و معصیت و حتی مرتکب تکرار آن می‌شوند، چنین اعمالی باعث نمی‌شود که محبت و عشق خدا و پیامبر را از دل آنان بیرون گرداند.

د) از آنچه بیان شد بدست می‌آید که اگر در حدیث دیگری از شراب‌خوار نفی ایمان شده باشد، با این عبارت که شخص با ایمان هرگزشراب نمی‌نوشد منظور نفی مطلق ایمان نیست بلکه منظور نفی ایمان کامل از اوست.

۲ـ «والجهاد ماض مذ بعثني الله...»:

پیامبر ﷺ دراین بخش از حدیث، یکی دیگر از اصول و مبانی محوری و کلیدی ایمان را چنین معرفی می‌نماید: جهاد و پیکار در راه خدا با کافران و دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمین از بدو بعثتم تا قیام قیامت که گروهی از امتیانم با دجال بجنگند، تداوم خواهد داشت و عدالت و دادگری هیچ عادلی وجور و ستم هیچ ظالمی مانع آن نخواهد شد.

و مراد از این حدیث این است که برای دفاع از کیان اسلام و مسلمین و برای ریشه‌کن کردن شرک و چندگانه‌پرستی، باید جهاد انجام گیرد، چه زمام حکومت به دست افراد متدین و لایق باشد و چه در دست افراد غیرمتدین و نالایق. و کسی این‌چنین نپندارد که چنانچه زمانی نظام حکومت اسلامی به دست افراد نالایق و ظالم قرارگرفت، باز هم جهاد ساقط می‌شود، خیر، پیامبر ﷺ دراین حدیث این پندار را رد می‌کند و اعلان می‌دارد که در هر زمان باید به فریضه‌ی مقدس جهاد، احترام گذاشته شود و برای هیچ‌کس

درست نیست که اظهارعذرکند و بگوید: ما در زیرفرمان این افراد نالایق، هرگز جهاد نخواهیم کرد.

بلکه همه‌ی مسلمانان باید در هر زمان برای از میان بردن فتنه‌ها، محو و نابودی شرک و بت‌پرستی، جلوگیری از ظلم و ستم و برای حمایت از مظلومان و مستضعفان در هر نقطه جهان بجنگد.

از این رو، جهاد اسلامی، نه به خاطر فرمانروایی در زمین و کشورگشایی، نه به منظور به چنگ‌آوردن غنائم، نه تهیه‌ی بازارهای فروش یا تملک منابع حیاتی کشورهای دیگر، یا برتری‌بخشیدن نژادی بر نژاد دیگر است، بلکه هدف یکی از این امور است: خاموش کردن آتش فتنه‌ها و آشوب‌ها که سلب آزادی و امنیت از مردم می‌کنند، مانند محو آثار شرک و بت‌پرستی، و نیز مقابله با متجاوزان و ظالمان و دفاع در برابر آنان است.

اسلام دستور می‌دهد، بت‌پرستی به هر قیمتی که شده است، حتی به قیمت جنگ، از جامعه‌ی بشریت باید ریشه‌کن گردد، بت‌خانه‌ها و آثار شوم بت‌پرستی اگر از طرف مسالمت‌آمیز ممکن نشد، باید با زور، ویران و منهدم گردند تا مردم از اسارت و بردگی فکری و اجتماعی، آزاد گردند و ندای منادیان حق به گوش آنان برسد.

آری! اسلام جهاد را با اصول صحیح و منطق، هماهنگ ساخته و هرگز آن را وسیله‌ی سلطه‌جویی، کشورگشایی، غصب حقوق دیگران و تحمیل عقیده و استعمار و استثمار قرار نداده است.

اسلام می‌گوید: باید صفحه‌ی زمین از آلودگی به شرک و بت‌پرستی پاک گردد، تا زمینه برای رسیدن ندای منادیان حق، به گوش مردمان جهان فراهم شود. از ظلم و ستم جلوگیری شود. به محرومان و مستضعفان و مظلومان و آوارگان کمک و مساعدت شود و این دستور اسلام تا قیام قیامت، تا زمانی که گروهی از امت محمدی، با دجال بجنگند و او را شکست بدهند، ادامه خواهد داشت.

و هیچ‌کس حق ندارد از این دستوراسلام کناره‌گیری کند. بلکه با زمامداران لایق و نالایق باید در صف مسلمانان بپیوندد و از کیان اسلام و مسلمین دفاع کند.

به همین جهت علامه ابن عابدین می‌گوید: «جمهور الفقهاء یصرحون بجواز الغزو مع امیر جیش ولو کان جائراً او ظالماً او فاسقاً وذالک لان ترک الجهاد معه، سوف یفضی الی ظهور الکفار علی المسلمین»[1].

«جمهور فقها، بر جواز جهاد و پیکار با هر زمامداری اگر چه نا لایق، ظالم و فاسق باشد تصریح نموده‌اند، چرا که اگر جهاد به

---

[1]- جواهر الاکلیل ۲۵۱/۱.

خاطر زمامدار ظالم و فاسق رها شود، امکان دارد که کفار از این فرصت استفاده کنند و بر مسلمانان و منابع حیاتی‌شان مسلط شوند و این نیز به ضرر اسلام و مسلمین است».

و علامه ابن قدامه در «المغنی» تحت عنوان «و یغزی مع کل بر وفاجر» می‌گوید:

«ارایتم لو أن الناس کلهم قعدوا کما قعدتم، من کان یغزوا؟ ألیس کان قد ذهب الاسلام؟... ولان ترک الجهاد مع الفاجر یفضی الی قطع الجهاد وظهور الکفار علی المسلمین واستئصالهم وفیه فساد عظیم»[1].

«آیا می‌دانید اگر همه مردمان به مانند شما بنشینند و در راه خدا جنگ و پیکار نکنند. پس چه کسی باقی می‌ماند که در راه دفاع از اسلام و مسلمین با کفار و دشمنان بجنگد؟ آیا در این صورت اسلام از میان نخواهد رفت؟ و براستی به خاطر زمامدار فاجر، جهاد را ترک کردن (کار خوبی نیست، چرا که در این صورت) جهاد اسلامی از میان خواهد رفت و کفار بر مسلمانان مسلط و چیره می‌شوند و آنها نیز مسلمانان را قلع و قمع می‌کنند و فتنه و فساد بزرگی ایجاد می‌گردد».

۳ـ **«دجال»:** به معنای «دروغگو» است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: همه پیامبران امت‌شان را از دروغگوی یک‌چشم، بر حذر داشته‌اند، بدانید

---

[1]- المغنی ۳۵۰/۸.

که دجال یک چشم است، و مسلماً خداوند یک چشم و معیوب و ناقص نیست و بر پیشانی دجال نوشته شده است: ک ف ر یعنی کافر

در شرح عقاید اهل‌سنت در مورد دجال چنین آمده است: دجال در اصل یهودی است و از مشرق ظهور می‌کنند و در بین مردم ادعای صلاح و نیکی می‌کند، سپس که کارش بالا می‌گیرد، ادعای خدایی می‌کند و بسیاری از افراد از او پیروی می‌کنند که بیشتر آنها یهودی‌اند. دجال مردی است یک چشم و چشم چپش به صورتی بسیار زشت، درشت و برجسته است و اصلاً فاقد چشم راست است. و اثری از آن در صورت او نیست. از این رو، او را مسیح دجال نامیده‌اند. صاحب فرزند نمی‌شود، و در سراسر زمین می‌گردد. وارد مکه و مدینه نمی‌شود و بر پیشانی‌اش نوشته شده است: کافر؛ چنان است که هر مسلمانی می‌تواند آن را بخواند و از جمله اموری که ادعای خدابودن او را رد می‌کند، این‌است که اگر چنین می‌بود، مسلماً قبل از اینکه آفرینش دیگران را نیک کند، آفرینش خود را نیک می‌کرد و کلمه‌ی کافر را که بر پیشانی‌اش نوشته شده است از بین می‌برد. تا ادعای خدایی‌اش قوت یابد. از این‌رو، رسول‌خدا ﷺ فرمود:

«انه اعور وان الله لیس باعور». «همانا یک چشم است و مسلماً خداوند یک چشم نیست».

و نهایتاً دجال بدست حضرت عیسی ﷺ در مکانی به نام «لُدّ» کشته می‌شود. در کتب حدیث روایات زیادی راجع به ظهور او آمده است که ما به دو حدیث زیر بسنده می‌کنیم:

الف) بخاری و مسلم و دیگران:

«از حضرت حذیفه ﷺ، روایت کرده‌اند که: «عقبه» به او گفت: تعریف کن از رسول‌خدا ﷺ، درباره‌ی دجال چه شنیده‌ای؟ حضرت حذیفه ﷺ گفت: همانا دجال ظهور می‌کند، و همراه با او آبی و آتشی است، آنچه را که مردم آب می‌بینند، آتشی است سوزاننده و آنچه را که آتش می‌بینند، آبی است سرد و گوارا، پس هر کدام از شما، (اهل ایمان) که به او برخوردید، باید خود را در آنچه که به عنوان آتش می‌بیند بیاندازد، که مسلماً آبی خوش و گوارا است».

در حقیقت این حدیث بیانگر تضاد و دوگانگی و نادرستی گفتار و عمل دجال است، که مردم آنچه را از او خوب و حیات‌بخش و دلپذیر می‌بینند، در واقع زشت و نابودکننده و عذاب‌دهنده و رنجش‌آور است.

ب) امام مسلم، درباره‌ی دجال حدیثی را اینگونه روایت کرده است:

دجال جوانی است دارای موی بسیار مجعد و درهم‌پیچیده و چشمی بسیار درشت و برجسته؛ اگر او را تشبیه کنم، گویی که به

«الغزی بن قطن» تشبیه کرده‌اند. پس هر کدام از شما مؤمنان به او برخوردید، باید آیات اول سوره‌ی کهف را بخواند، همانا او در راهی بین شام وعراق ظهور می‌کند و در راست و چپ فساد می‌کند. ای بندگان خدا! پایدار باشید بر دین و آئین حق.

عرض کردم: ای رسول‌خدا ﷺ! او چه مدت در زمین می‌ماند؟

فرمود: چهل روز، یک روزش چون یک سال است و یک روزش چون یک ماه و یک روزش چون یک هفته است و سایر روزهای آن، چون روزهای شماست، عرض کردیم: ای رسول‌خدا ﷺ! آن روزی که همچون یک سال است، آیا نماز یک روز درآن ما را بس است؟

فرمود: خیر، اندازه و مقدار آن را رعایت کنید (یعنی در هر ٢٤ ساعت آن پنج نوبت نماز جداگانه بجای آورید) عرض کردیم: ای رسول‌خدا! سیر و سرعت او در زمین چگونه است؟

فرمود: مانند سرعت باران که بادی شدید آن را پراکنده کند، پس دجال به نزد گروهی می‌آید و آنها را دعوت می‌کند و آنها به او ایمان می‌آورند و فرمانش را اجابت می‌کنند و او چنان قدرت و توانی دارد که به آسمان امر می‌کند، آسمان می‌باراند و به زمین فرمان می‌دهد، زمین می‌رویاند،... سپس مردی جوان و نیرومند را فرا می‌خواند، او دعوتش را نمی‌پذیرد، پس او را با ضربه‌ی شمشیر به دو نیم می‌کند، چون تیری که به هدف بخورد، سریع و دقیق، بعد او را به حال اولش در می‌آورد، و باز او را دعوت می‌کند و

جوان هم می‌پذیرد، چهره‌ی دجال از خوشحالی شگفته می‌شود و می‌خندد. در این اثنا که وضع و حال او چنین است. خداوند، مسیح فرزند مریم ﷺ را مبعوث می‌کند، و او در مناره‌ی بیضاءشرقی، در دمشق به زمین می‌آید در حالی که دو دست لباس به رنگ زرد به تن دارد و کف دست‌هایش را بر بال فرشتگان نهاده است. هرگاه که سرش را تکان می‌دهد، قطرات آب از آن می‌چکد و هر گاه سرش را بلند می‌کند قطرات آب مثل دانه‌های مروارید، سرازیر می‌شوند. پس به دنبال دجال می‌گردد و در راه لُد (کوهی است در شام یا قریه‌ای است از روستاهای بیت المقدس) او را می‌یابد و به قتل می‌رساند».

خاوند متعال دجال را با این امور خارق‌العاده و شگفت‌انگیز کمک می‌کند، تا امتحان و آزمایشی برای مردمان باشد و به این‌گونه کسی‌که برعقیده و باورش پایدار و ثابت قدم است از کسی‌که متزلزل و سست عقیده است باز شناخته شود و میان هردو گروه، جدایی و تمییزی واقع گردد ومؤمنان راستین از منافقان و دوچهره‌ها جدا گردند.

٦٠ - [١٢] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «إذا زنى العبد خرج منه الإيمان، فكان فوق رأسه كالظلة، فإذا خرج من ذلك العمل رجع إليه الإيمان». رواه الترمذي وأبو داود[1].

---

[1]- ابوداود ح ٤٦٩٠، ترمذی ح ٢٦٢٥.

٦٠- (۱۲) ابو هریره ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: «هنگامی که بنده‌ای به عمل شنیع زنا و ناپاکدامنی، دست یازید (نور) ایمان از دل او بیرون می‌رود وچون سایبانی بر سرش می‌ماند پس اگر (توبه کرد) و از آن گناه زشت دست شست دوباره (نور) ایمان به دل او باز می‌گردد».

[این حدیث را ترمذی و ابوداود روایت کرده‌اند].

شرح: برای شرح و توضیح این حدیث به حدیث شماره ٥٤ مراجعه شود اما از باب تذکر و یادآوری باز هم می‌گوییم که مراد از این حدیث این نیست که چنین فردی که مرتکب عمل شنیع زنا می‌شود از دائره‌ی اسلام خارج می‌گردد و در گروه کافران و مشرکان و چندگانه‌پرستان و بت‌پرستان داخل می‌شود بلکه مراد این است که چنین فردی، مؤمنی کامل و تمام‌عیار نخواهد بود و از نور پرفروغ و فروزان ایمان که در قلب یک مسلمان ومؤمن است بهره‌ای ندارد چرا که اگر نور پرفروغ ایمان در قلب او می‌بود مرتکب این عمل شنیع و قبیح و زشت و منکر نمی‌شد و هرگز چنین گناهی از او سر نمی‌زد ودر حقیقت نمی‌توان مؤمنی را با مراتب و درجات‌عالی ایمان یافت که زنا کند و چشمش به دنبال ناموس این وآن باشد. از این‌رو می‌توان گفت: این حدیث شریف برآن نیست که هرکس را که مرتکب این گناه شد کافر و مرتد و از امت اسلامی خارج معرفی کند. چرا که در این حدیث و در احادیثی شبیه به این، منظور از

ایمان: ایمان کامل است نه مطلق ایمان که در برابر کفر قرار می‌گیرد.درحالی که اگر در حدیث بالا مراد از ایمان، «اصل ایمان» باشد که در برابر کفر قرار دارد آن فردی که مرتکب زنا شده باید مرتد محسوب گردد و به عقوبت ارتداد مجازات شود در حالی که می‌بینیم در شریعت مقدس اسلام عمل شنیع زنا حکم مخصوص به خود یعنی صد ضربه شلاق (در صورت مجردبودن زانی) و سنگسار (در صورت محصن بودن زانی) را دارد و پیامبرﷺ من باب تهدید وسخت‌گیری در منع زناکاری برای اینکه شناعت و قباحت این خصلت زشت و نازیبا را برای مردم ذهن‌نشین کند و قلب‌های مؤمنین را در مورد این خصلت قبیح، متنفر و منزجر نماید از تغلیظ و تشدید استفاده کرده و فرموده هنگامی‌که شخصی مرتکب زنا می‌شود ایمان از او جدا می‌شود. ولی اگر به جای این جمله چنین می‌فرمود: «در آن موقع ایمانش کامل نخواهد بود». در حقیقت دراین کلام تأثیر و ابهت جمله‌ی پیشین ثابت نمی‌شد وآن‌چه مقصد اصلی حدیث یعنی تهدید وسخت‌گیری وتغلیظ و تشدید بود از دست می‌رفت.

فصل سوم

٦١ - [١٣] عن معاذ قال: «أوصاني رسول الله ﷺ بعشر كلمات قال: لا تشرك بالله شيئاً وإن قتلت وحرقت، ولا تعق والديك وإن أمراك أن تخرج من أهلك ومالك، ولا تتركن صلاة مكتوبة متعمداً فإن من ترك صلاة مكتوبة متعمداً فقد برئت منه ذمة الله، ولا تشربن خمراً فإنه رأس كل فاحشة، وإياك والمعصية، فإن بالمعصية حل سخط الله عز وجل، وإياك والفرار من الزحف وإن هلك الناس، وإذا أصاب الناس موت وأنت فيهم، فاثبت، وأنفق على عيالك من طولك، ولا ترفع عنهم عصاك أدباً وأخفهم في الله». رواه أحمد[1].

٦١ – (١٣) معاذ ؓ گوید: «رسول خدا ﷺ مرا به ده چیز سفارش فرمود که عبارتند:

١- در هیچ حال با خداوند ﻷ چیزی یا کسی را شریک قرار مده، اگرچه در این راستا کشته و یا سوزانده شوی.

٢- پدر و مادرت را نافرمانی مکن، اگر چه به تو دستور دهند که از زن و اموال خویش بگذری.

٣- نماز فرض را به عمد و از روی قصد و اختیار ترک مکن، چرا که هرکس به عمد نماز فرض را ترک نماید از ضمانت (و حفاظت) خداوند ﻷ بیرون می‌رود.

---

[1]- مسند احمد ٥ / ٢٣٨.

٤- شراب نخور، زیرا سرآغاز و شالوده‌ی همه‌ی گناهان و بی‌عفتی‌ها، همین می‌گساری است.

٥- برتو باد که از گناه و معصیت پروردگار بپرهیزی، زیرا بر اثر همین معصیت و نافرمانی اوامر و فرامین خداوند است که خشم وغضب پروردگار بر بندگان فرود می‌آید.

٦- برتو باد که از فرار وگریز در روز جنگ و پیکار با کافران بپرهیزی، اگرچه همه‌ی دوستان، همرکابان و همرزمان تو شهید شوند و تو تک و تنها بمانی.

٧- اگر در جایی وبا و امراض مُسری و واگیر شایع شد از آنجا فرار مکن.

٨- بر اهل وخانواده‌ات به تناسب استطاعت و توان از دارائی‌ات هزینه کن (و در این راستا بخل و تنگ‌چشمی مکن).

٩- برای تأدیب و تربیت فرزندانت هیچ‌گاه چوبدستی را از سر آنها دور مکن.

١٠- پیوسته فرزندان وخانواده‌ات را از خداوند ﷻ بترسان و در این راستا کوتاهی مکن».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «ولا تعقن والديك وان امراك ان تخرج من اهلك ومالك»: پیشتر در حدیث شماره ٥٠ پیرامون رعایت حقوق پدر و مادر و عقوق و

نافرمانی‌نکردن آنها سخن گفتیم در اینجا نیز می‌گوییم: اسلام برترین و بزرگترین احترام و بزرگداشت را برای پدر و مادر قائل است که حتی در صورت مشرک‌بودن ودعوت به شرک و چندگانه‌پرستی که منفورترین کارها در نظر اسلام است باز حفظ احترام آنها را درعین پذیرش دعوت آنها به شرک، واجب می‌شمرد و از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر ممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مسئله‌ی عقاید وکفر و ایمان باید با آنها مماشات کرد، خداوند ﷻ برای اینکه کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر می‌تواند بر پیوند انسان با خدا و مسئله‌ی ایمان حاکم گردد، با یک استثنای صریح، مطلب را دراین زمینه روشن کرده و می‌فرماید:

﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَا﴾ [لقمان: ۱۵].

«هر گاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کم‌ترین آگاهی از بودن آن و (کوچک‌ترین دلیل بر اثبات آن) سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن».

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حُسۡنٗاۖ وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَآ﴾ [العنکبوت: ۸].

«ما به انسان توصیه می‌کنیم که به پدر و مادرش کاملاً نیکی کند، و (اما ای انسان!) اگر آن دو تلاش کردند که برای من انباز قرار

دهی ـ که کم‌ترین اظلاعی از آن نداری(و اصلاً شرک با علم و عقل سازگار نیست)ـ از ایشان اطاعت مکن».

آری! پدران ومادران گاه به گمان اینکه سعادت وخوشبختی فرزندان خود را می‌خواهند، تلاش وکوشش می‌کنند که او را به عقیده‌ی انحرافی خود بکشانند ولی پیروی از چنین چیزی در حقیقت پیروی از جهل و بی‌خردی است. دراین آیات، خداوند از ما می‌خواهد که اگر پدر و مادر تو را وادار به پیروی از جهل کنند پس اطاعت آنها مکن چرا که اصولاً تقلید کورکورانه غلط است حتی اگر در مورد ایمان باشد تا چه رسد به شرک وکفر، بعد خداوند ﷻ دراین دو آیه، این مسئله را بیان کرد تا کسی چنین تصور نکند که مخالفت با پدر و مادر در مورد دعوت به شرک، دلیل بر بدرفتاری با آنها است و این نهایت تأکید اسلام درمورد احترام به پدر و مادر را ثابت می‌کند.

به این ترتیب وظیفه‌ی فرزندان دراین قبیل مسائل، این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند واستقلال فکری خود را حفظ کرده و عقیده‌ی توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند.

و از اینجاست که این اصل کلی به ذهن انسان متبادر می‌شود که هیچ چیز و هیچ‌کس نمی‌تواند بر ارتباطات انسان با خدا حاکم گردد، حتی بر پیوند با پدر و مادر که نزدیک‌ترین پیوندهای عاطفی

است و حدیث: «لاطاعة لمخلوق في معصية الخالق» (اطاعت مخلوق در عصیان خالق روا نیست) بهترین دلیل براین مدعا است.

بنابراین چون رعایت حقوق پدر و مادر بر فرزندان لازم است اگر از فرزند خواستند که زنش را طلاق دهد و یا مقداری از مالش را به آنها بدهد و در این زمینه عذرموجه و دلایل و براهین عقلی و منطقی در دست دارند و به خاطر مصلحت و حکمت و از روی صداقت و اخلاص و شفقت و دلسوزی چنین چیزی را به فرزند خویش می‌گویند، بر فرزند مناسب است که به سخن پدر و مادرش پشت نکند و دستورشان را عملی سازد.

ولی اگر پدر و مادر بدون عذرموجه و معقول و دلیل منطقی و از روی خواهشات ناروای نفسانی واغراض شخصی وامراض فردی خویش از فرزند خواستند که تا زنش را طلاق دهد و یا تمام درآمدش را به آنها بدهد دراین صورت اطاعت کردن آنها لازم نیست.

حکیم‌الامت مولانا اشر فعلی تهانوی می‌گوید: اگر پدر و مادر بگویند زن خود را بدون عذرموجه و معقول طلاق بده یا اینکه بگویند که تمام درآمد خود را به ما بده، دراینجا اطاعت ازآنها لازم نیست واگر آنها فرزند را بر این‌کار مجبورکنند گنهکار می‌شوند. اگر پدر و مادر بدون اجازه‌ی فرزند اضافه از قدرضرورت بردارند

برذمه‌ی آنان قرض خواهد بود که در دنیا قابل مطالبه است و اگر در دنیا ندهند باید در قیامت جوابگو باشند[1].

آری با وجودی که رعایت حقوق والدین بر فرزندان لازم است با این وجود وقتی مردی دارای فرزندان کوچکی از همسرش است و همسرش نیز از نظر شرعی کار خلافی را مرتکب نشده است و زن نیک و شایسته‌ای است در این صورت اگر والدین آن‌مرد از او مصرانه بخواهند که همسرش را طلاق دهد در حالی که اگر به سخن آنها گوش کند و زنش را طلاق دهد در این صورت زندگی‌اش از هم می‌پاشد، فرزندانش حیران وسرگردان و بی‌سرپرست می‌شوند و دچار سردرگمی و عدم تربیت درست و صحیح می‌شوند دراین صورت باید دانست که عمل به دستور والدین مطلقاً واجب نیست، بلکه جایی به دستور والدین عمل می‌شود که خلاف شرع نباشد وحق کسی ضایع نگردد.

بنابراین دراین صورت، عمل به دستور والدین، عواقب وتبعات از هم‌پاشیدن کانون گرم خانواده و یتیمی و بی‌سرپرست‌شدن فرزندان و ضایع‌شدن آنها را به دنبال دارد لذا دراین خصوص باید انسان مؤمن، زنش را طلاق ندهد و با این وجود پدر ومادر را با احسان و خدمت و رعایت حقوق آنها راضی و خرسند نگاه دارد.

«واذا اصاب الناس موت وانت فیهم فاثبت»:

---

[1]- امداد الفتاوی ج ٤ ص ٤٨٥.

در این بخش از حدیث پیامبرﷺ به مسلمانان دستور می‌دهد که خود را از بیماری‌های واگیردار دور دارند و از خود در برابر بیماری‌های فراگیری نظیر طاعون و وبا و امثال آن دو، واکسینه و پیشگیری نمایند.

جابر بن عبدالله ﷺ گوید:«در وفد ثقیف (که برای بیعت خدمت پیامبر ﷺ آمده بودند) یک مرد جذامی بود. وی می‌خواست به عنوان نماینده، جهت ملاقات و بیعت با رسول‌خداﷺ، به نزد ایشان بیاید. پیامبرﷺ کسی را به‌سوی او فرستاد که به او بگوید، برگردد چرا که ما با او بیعت کردیم». [مسلم، ابن ماجه]

ونیز پیامبرﷺ می‌فرماید:

«لاتديمواالنظرالي المجذومين». [ابن ماجه]. «به اشخاص جذامی زیاد نگاه نکنید».

و نیز می‌فرماید:

«هنگام سخن گفتن با فرد جذامی، فاصله‌ی میان شما و ایشان به اندازه‌ی یک نیزه یا دو نیزه باشد» و نیز می‌فرماید:

«فرمن المجذوم فرارك من الاسـد». «از فرد جذامی چنان فرارکن که از شیر درنده فرار می‌کنی». [بخاری وسلم]

درمورد امراض واگیردار و مسری و پرهیز از سرایت آنها و لزوم قرنطینه، روایت شده که ابن عباس ﷺ گفت: عمربن خطاب ﷺ به منظور بررسی اوضاع مردم در ماه ربیع الثانی در سال ۱۸ هجری قمری به‌سوی شام حرکت نمود تا به روستایی به نام «سرغ» در نزدیکی شام رسید فرماندهان لشکر و ابوعبیده بن جراح و همراهانش به حضور حضرت عمر ﷺ رسیدند و به او خبر دادند که وبا در سرزمین شام پیدا شده است.

ابن عباس ﷺ گوید: حضرت عمر ﷺ به من دستور داد مهاجرین اولین را به‌سوی او دعوت کنم. وقتی که مهاجرین به نزد عمر ﷺ آمدند با ایشان مشورت کرد وگفت: که طاعون در شام پیدا شده است حال تکلیف چیست؟ مهاجرین اختلاف‌نظر پیدا کردند. عده‌ای گفتند: ما برای کاری آمده‌ایم سزاوار نیست که قبل از انجام آن برگردیم. عده‌ی دیگر گفتند: اصحاب پیامبر ﷺ همراه شما هستند فکر نمی‌کنیم جایز باشد در حالی‌که مردم شام مبتلا به طاعون هستند آنان را به آنجا ببرید. عمر ﷺ گفت: دیگر کاری ندارم شما بروید.

وقتی مهاجرین ﷺ رفتند. عمر ﷺ گفت: انصار را برایم دعوت کن. انصار را به نزد عمر دعوت کردم و با ایشان مشورت کرد. ایشان

هم مانند مهاجرین رفتار نمودند و مانند ایشان اختلاف‌نظر داشتند. عمر ﷺ به ایشان هم گفت: دیگر کاری با شما ندارم، بروید.

آن‌گاه به من گفت: از پیرمردان قریش کسانی که در سال فتح مکه به مدینه مهاجرت کرده‌اند برایم دعوت کن.آنان گفتند: ما معتقدیم که به مدینه برگردی و مردم را داخل این منطقه‌ی وبا زده ننمایی.

حضرت عمر ﷺ با صدای بلند اعلام کرد: که من برای برگشت، صبح سوار وسیله‌ی سواری خود می‌شوم شما هم سوار شوید. ابوعبیده بن جراح ﷺ گفت: مگر از تقدیرخدا فرار می‌کنی؟ حضرت عمر ﷺ گفت: ای ابوعبیده! اگر کس دیگری این سخن را می‌گفت توبیخش می‌کردم، بلی، از یک مقدر و سنت خدا به یک مقدر و سنت دیگر او فرار می‌کنیم. مگر نمی‌بینی وقتی که شما شتری را داشته باشی واین شتر وارد دره‌ای شود که دارای دو گوشه باشد که یکی از آنها دارای آب وعلف فراوان باشد و دیگری آب و علف نداشته باشد. اگر آن را در قسمت صاحب علف بچرانی، مگر از مقدّر خدا پیروی نکرده‌ای؟ (و سنت مقدر خدا دراین حال این است که شتر سیر و با نشاط و چاق شود) واگر در قسمت بی‌آب وعلف آن را بچرانی، باز از مقدر خدا پیروی کرده‌ای (ولی سنت خدا دراین حالت این است که شتر ضعیف ولاغر و ناتوان گردد).

بعد از این بحث وگفتگو، عبدالرحمن بن عوف ﵁ که برای انجام کاری از مجلس خارج شده و غائب بود، بازگشت، وقتی از جریان باخبر شد گفت: دراین مورد علمی نزد من است. عبدالرحمن ﵁ گفت: شنیدم که پیامبر ﷺ می‌فرمود: «هرگاه شنیدید که در جایی وبا هست به آنجا نروید و هرگاه در جایی که شما هستید وبا و طاعون پیدا شد به خاطر ترس و فرار از آن، از آنجا خارج نشوید».

ابن‌عباس ﵁ گوید: حضرت عمر ﵁ سپاس و ستایش خدا را به جا آورد. سپس به مدینه برگشت. [بخاری و مسلم]

آری! اسلام بود که اولین‌بار، قانون قرنطینه را وضع کرد و از این جهت بر علم و دانش و فناوری و تکنولوژی عصر جدید پیشی گرفته است اگر اروپا از قانون قرنطینه آگاه می‌بود در اواسط قرن چهاردهم میلادی که طاعون مردم اروپا را به طور دسته‌جمعی به کام مرگ می‌فرستاد آن را به مرحله اجرا درمی‌آورد که از شدت فاجعه کاسته می‌شد و آمار کشته‌شدگان طاعون به ۲۵ میلیون نمی‌رسید[1].

---

[1]- روح الدین الاسلامی ص ۷٦۸.

آری! اسلام مقررات قرطینه را وضع کرد و حتی فراتر از آن، چنان در این مورد دایره‌ی پیشگیری را وسعت داده که چهارپایان را هم در بر می‌گیرد به طوری که پیامبرﷺ می‌فرماید:

«لایوردن ممرض علي مصح» [بخاری]. «هنگام آب‌دادن شتر بیمار وگرگ با شتر سالم وتندرست مخلوط نگردد تا شترهای سالم هم مریض نشوند».

پس طبق این فرامین و تعالیم پیامبرﷺ بر مسلمانان ضروری است که اگر یکی از افراد جامعه و یا منطقه‌ای از مناطق جوامع اسلامی و انسانی به مرض واگیری مبتلا شدند آنها را از سایر افراد جداکنند تا بیماری انتشار پیدا نکند و سایرین را آلوده نسازد و هرگاه شنیدند که بیماری طاعون درسرزمینی شیوع پیدا کرده است وارد آن سرزمین نشوند واگر در سرزمینی بودند که طاعون آنجا را گرفته بود به خاطر فرار، از آن سرزمین خارج نشوند تا سایرین را نیز آلوده نسازند.

چه ارزشمند و حکیمانه است این رهنمودهای نبوی که عنایت شایانی را به تربیت جسمی وحفظ سلامتی بدن دارد.

«وانفق علي عيالك من طولك»:

پیامبر ﷺ همچنین توصیه می‌فرماید: بر اهل وخانواده‌ات به تناسب توان واستطاعت از دارایی‌ات هزینه کن و دراین راستا بخل

و تنگ چشمی مکن. این بخش از حدیث بر وجوب تأمین مخارج زن و فرزند بر مرد، دلالت می‌کند. در اصطلاح فقهای اهل‌سنت و جماعت، نفقه چیزی است که انسان برای خانواده، همسر، نزدیکان و بردگانش خرج می‌کند و شامل خوراک و پوشاک و مسکن و هر چیزی که عادتاً بقای حیات انسان بدان منوط است، ـ بدون اسراف و زیاده که در نیازمندی‌های زندگی مصرف می‌شود ـ را شامل می‌گردد. و به تعبیر دیگر در مقدار و کیفیت نفقه، عرف شرع معتبر می‌باشد و شریعت نیز حد اوسط را، بی‌هیچ افراط وتفریطی معیار قرار می‌دهد و وجوب نفقه و تأمین مخارج زن و فرزند نیز براساس کلام مقدس خداوند ﷻ و روایات تابناک رسول‌خداﷺ است خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَلَى ٱلۡمَوۡلُودِ لَهُۥ رِزۡقُهُنَّ وَكِسۡوَتُهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۳۳].

«و بر آن‌کس که فرزند برای او متولد شده (یعنی پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادران را به گونه‌ی شایسته بپردازد».

از این آیه وجوب انفاق پدر بر فرزند و زن که بچه را به دنیا آورده و شیر می‌دهد، دانسته می‌شود.

و پیامبرﷺ در حدیثی می‌فرماید:

«دیناری که در راه خدا می‌بخشی و یا در آزادکردن برده‌ای می‌دهی یا به مسکینی صدقه می‌دهی و یا برای تأمین معاش و

زندگی خانواده‌ات خرج می‌کنی در نزد خداوند متعال بیشترین پاداش مربوط به آن است که در تأمین معاش و زندگی خانواده‌ات خرج کرده‌ای». [مسلم]

و همان‌طور که تأمین معاش و زندگی افراد خانواده و تأمین هزینه‌های مخارج زن و فرزند نزد خدای متعال پاداش و اجر دارد به همان اندازه قصور وکوتاهی در این امر و سخت‌گیری بر زن و فرزند در حالی‌که مرد توانایی مالی دارد، موجب گناه و معصیت خواهد بود.

ازاین رو پیامبر ﷺ خطاب به کسانی که بر زن خود سخت گرفته و زندگی را باخودداری از پرداخت وجوه مورد نیاز، بر آنان تنگ می‌کنند وحیاتشان را آکنده از رنج ومشقت می‌نمایند می‌فرماید:

«كفي با لمرء اثما ان يضيع من يقوت». [ابوداود]

«برای مرد مسلمان همین گناه کافی است که نسبت به زن و فرزند و افراد تحت تکلفش، خسیس و دست‌تنگ باشد و از دادن مایحتاج ومخارج و هزینه‌های افراد تحت تکلفش خودداری کند».

«ولاترفع عنهم عصاك ادبا»:

دراین بخش از حدیث، پیامبر ﷺ در باب مسئولیت‌های والدین در ارتباط با فرزندان، تکلیف بسیار مهم تربیت بچه‌ها را به عهده‌ی پدر ومادر گذاشته است و به آنان امر نموده است که فرزندان خود را

طوری تربیت کنند که انسانهایی شایسته وتوانا برای انجام وظایف زندگی آینده‌ی خویش باشند، در غیر این‌صورت به علت بی‌توجهی و تقصیر کاری، آتش دوزخ دامن‌شان را خواهد گرفت خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا﴾ [التحریم: ٦].

«مؤمنان! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخ بر کنار دارید».

درحقیقت انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسئولیت سنگین‌تری دارد وموظف است تا آنجا که می‌تواند در تعلیم وتربیت آنها بکوشد و آنها را از گناه باز دارد و به نیکی‌ها دعوت نماید نه اینکه تنها به تغذیه‌ی جسم آنها قناعت کند. رسول‌خدا ﷺ نیز مکرراً در رابطه با تربیت فرزندان توصیه کرده‌اند و والدین را به توجه و انجام صحیح مسئولیت‌هایشان، تشویق نموده‌اند.

در حدیثی جامع و جالب از رسول‌خدا آمده است:

«الاكلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته... والرجل راع في اهله ومسئول عن رعيته والمراة راعية في بيت زوجها ومسئولة عن رعيتها». [بخاری]

«بدانید همه شما نگهبانید و همه در برابر کسانی که مامور نگهبانی آنها هستید مسئولید مرد سرپرستی و اداره‌ی زن و فرزند را بعهده دارد زن نیز در خانه‌ی شوهرش سرپرست و مسئول امور

فرزندان می‌باشد و در رابطه با آنان خدای تعالی در روز قیامت از او سؤال خواهد کرد».

در حقیقت اجتماع بزرگ از واحدهای کوچک ومحدودی تشکیل می‌شود که خانواده نام دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن آسانتر است اصلاح گردد تمام جامعه اصلاح می‌شود واین مسئولیت در درجه‌ی اول بر دوش پدران ومادران است مخصوصاً در عصر ما که امواج کوبنده‌ی فساد و بی‌بندوباری در بیرون خانواده‌ها بسیار قوی وخطرناک است برای خنثی‌کردن آنها از طریق تعلیم وتربیت خانوادگی باید برنامه‌ریزی اساسی‌تر و دقیق‌تر انجام گیرد.

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«در هفت سالگی فرزندان‌تان را به نمازخواندن امر کنید و در ده سالگی جای خواب‌شان را جدا کنید». [حاکم و ابوداود]

البته باید پدر و مادر بدانند که راه صحیح برخورد در مواقعی که از فرزندان‌شان خطا واشتباهی سر می‌زند و یا دچار کوتاهی و قصوری می‌شوند آن است که کودک را به نرمی و ملایمت متوجه اشتباه و یا خطایش بنمایند و با دلایل قاطع و تناسب با توانایی فکری‌اش او را قانع سازند که عملی که انجام داده است از انسان فهمیده وعاقل و یا فرد دانا سر نمی‌زند.

اگر با این روش قانع شد و از خطای مورد نظر اصلاح گردید به مقصود رسیده‌اند در غیر این صورت، راه درمان، شیوه‌ای دیگر به نام تربیت با استفاده از تنبیه ومجازات، البته در چهار چوب شریعت است. البته باید پدران و مادران بدانند که راه اصلاح کودک خشم وخشونت نیست زیرا نه تنها آثار نامطلوبی در روان کودک به جای می‌گذارد بلکه او را به انسانی تبدیل می‌کند که خشن و فحاش خواهد بود و به تدریج خوی منحرفین وافراد تبهکار را پیدا خواهد کرد. پس بهتر این است که در صورت ارتکاب خطا یا اشتباه با نرمی و ملایمت و بیان دلیل، کودک را قانع سازند و راهنمایی کنند. واگر والدین لازم وضروری دانستند که کودک راتنبیه کرده و یا توبیخ نمایند نباید در حضور دیگران اقدام به این عمل کنند چرا که چنین کاری احساس خود کم‌بینی و حقارت را در کودک تثبیت می‌کند و از عوامل مهم انحراف اخلاقی و روحی فرزندان محسوب می‌شود.

«و اخفهم بالله»:

آخرین توصیه‌ی پیامبر ﷺ به حضرت معاذ ﷺ این است که پیوسته فرزندان و خانواده‌ات را از خداوند ﷻ بترسان.

آری! پدر و مادر باید به کودک بیاموزند که در تمامی حالات وافعال و مراحل زندگی خود، پروردگار متعال را ناظر و حاضر بداند و دریابد که خدای دانا وتوانا تمامی اسرار نهانی او را می‌داند،

خیانت چشم‌ها را می‌بیند و بر تمامی رازهایی که سینه‌ها در خود دارند آگاه است.

سهل بن عبدالله تستری می‌گوید: سه ساله بودم. شب‌ها بیدار می‌ماندم و نماز خواندن دایی‌ام (محمد بن سوار) را نگاه می‌کردم. روزی به من گفت: آیا نمی‌خواهی از خدایی که تو را خلق کرده، یادکنی؟ گفتم: چگونه؟ گفت: در جایت وقتی که می‌خوابی قبل از آنکه بخواب روی در دل، نه به زبان سه بار بگو: خدا با من است، خدا مرا نگاه می‌کند، خدا برمن شاهد است. شبها این کار را می‌کردم. پس از مدتی به اوگفتم: هر آنچه که گفته‌ای اجرا کرده‌ام. پس گفت: هر شب هفت بار بگو. و پس از مدتی که خبر دادم که: امرش را اجرا کرده‌ام. گفت: هر شب یازده بار بگو. پس از مدتی لذت بسیاری از آن در قلب خود احساس کردم. بعد از یک سال دایی‌ام گفت: آنچه را یادت دادم حفظ کن وآن را ادامه بده تا زمانی که وارد قبر می‌شوی، براستی که در دنیا و آخرت برایت سودمند است. عبدالله بن تستری می‌گوید: تا چند سال همانطور ادامه دادم و حلاوت و شیرینی آن را در خلوت، به خوبی احساس می‌کردم. روزی دایی‌ام گفت: ای سهل! کسی‌که خدا با اوست و بر او نظارت دارد و به او نگاه می‌کند، آیا مرتکب گناه می‌شود؟ پس از گناه بپرهیز.

تستری بعدها به یکی از بزرگ‌ترین عرفای تاریخ اسلام تبدیل شد و به واسطه‌ی تربیت ارزشمند دایی خود، این چنین مقام والایی پیداکرد[۱].

پس مقصد اصلی پدران و مادران در مسیر تربیتی کودک باید این باشد تا کودکان و فرزندان متقی، پارسا، زاهد، خدا جو، حق‌گرا، صالح، نیک وپاکدامن وپرهیزگار تحویل جامعه‌ی اسلامی و انسانی دهند.

٦٢ - [١٤] وعن حذيفة قال: إنما كان النفاق على عهد رسول الله ﷺ فأما اليوم، فإنما هو الكفر أو الإيمان. رواه البخاري[٢].

٦٢- (١٤) حذیفه (پسریمان ﵁) گوید: نفاق در دوران پیامبر اکرم ﷺ وجود داشت اما نفاق امروزی یا کفر است و یا ایمان.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است]

شرح: این حدیث در روایتی دیگر بدین مضمون آمده‌است

«انما كان النفاق علي عهدالنبي ﷺ فاما اليوم فانما هواالكفر بعدالايمان». «نفاق در دوران نبی‌اکرم ﷺ وجود داشت، اما نفاق امروزی به معنای کافرشدن بعد از ایمان‌آوردن است».

۱- چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم؟ ج ۱ ص ١٦٤.

۲- بخاری ح ٧١١٤.

به هر حال، منظور این حدیث این است که در عهد رسالت مردمان سه گروه بودند مؤمن،کافر و منافق. و در زمان نبوی، منافقان هم‌چون مسلمانان بودند و با آنها بسان مسلمانان برخورد می‌شد و به خاطر رعایت مصلحت‌ها و جلوگیری از فتنه و فساد، پیامبرﷺ حالات درونی و باطنی آنها را می‌پوشاند و نفاق‌شان را برای دیگران برملا نمی‌کرد (به جز برای تعداد مخصوصی از یارانش مانند حذیفه بن یمان که به صاحب سرّ رسول اللهﷺ نیز مشهوربود) از این رو پیامبرﷺ با منافقان نمی‌جنگید و به آنها کاری نداشت و برای مصلحت تألیف قلوب و جلوگیری از بروز پروپاگندها و جوسازی‌ها که در نهایت اسباب نفرت دل‌ها از دعوت اسلامی می‌گردید، به آنها تعرض نمی‌کرد، چنان‌که آن حضرتﷺ در حدیثی به این معنی اشاره نموده و فرموده:

«می‌ترسم، اگرمنافقان را بکشم و از میان بردارم مردم بگویند که محمدﷺ یارانش را می‌کشد».

پرداخت زکات برای مؤلفة القلوب، با علم به بداعتقادی آنان نیز از همین باب می‌باشد اما در عصر ما، آن حکمی که در زمان رسول‌خدا ﷺ، پیرامون منافقان بود، باقی نمانده است، و اگر باالفرض، ثابت شود که کسی به طورپنهانی با کافران و بدخواهان اسلام است. و در ظاهرادعای اسلام می‌کند، و در هر محیطی،

رنگ آن محیط را می‌گیرد و با هر جمعیتی مطابق مذاق آنان حرف می‌زند و رفتار می‌کند و با مؤمنان «آمنّا» و با مخالفان «إنا معکم» می‌گوید و حساب خود را از مردم جدا می‌کند و برای خود انجمن‌های سری و مرموز، علیه اسلام و مسلمین تشکیل می‌دهد، این چنین فردی که با قیافه‌ی حق به‌جانب و به نام یک فرد مسلمان، در حالی که در باطن، سد راه اسلام و از دشمنان قسم خورده‌ی مسلمین است، اگر نفاقش ثابت شود، احکام کفر را بر وی جاری می‌کنیم و وی را به قتل می‌رسانیم، چرا که مطابق قول حذیفه بن یمان ﷺ، بعدازپیامبرﷺ به خاطر انقطاع وحی یا آدمی کافر است و یا مسلمان و مسلماً این چنین فردی مسلمان نیست.

علامه مفتی محمد شفیع عثمانی در تفسیر «معارف القرآن»، پس از مطرح‌کردن سؤالی بدین مضمون «آیا کفر و نفاق ویژه‌ی عهد نبوت بوده و یا هم‌اکنون نیز وجود دارد»؟ می‌گوید: «صحیح‌ترین نظریه در مورد شناسایی نفاق و منافق این است که انسان از دو راه، موفق به شناخت آنها می‌گردد:

نخست: اینکه خداوند توسط وحی به رسول خود اطلاع دهد که فلان شخص منافق است

دوم: اینکه از روی اعمال فرد می‌توان به منافق‌بودن او پی برد یعنی زمانی که عمل کسی بر خلاف اصول اعتقادات اسلامی باشد که آشکارا مرتکب عملی بر خلاف آنها گردد. منافق گفته می‌شود.

پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ به علت انقطاع وحی، شناخت و شناسایی افراد به شیوه‌ی اول منتفی شد. اما صورت دوم همچنان باقی ماند. بدیهی است اگر فردی یافت شود که حرف و عمل وی بر خلاف عقاید قطعی اسلام باشد و آنها را مورد استهزاء و تحریف قرار دهد به او منافق گفته می‌شود.

در قرآن کریم به چنین افرادی «ملحد» نیز گفته شده است چنان‌که در آیه‌ی ٤٠ سوره‌ی «حم سجده» می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا﴾ [فصلت: ٤٠].

«کسانی که آیات ما را مورد طعن قرار می‌دهند و به تحریف (حقائق و معانی) آن دست می‌یازند».

و در حدیث، به مرد منافق، لقب زندیق داده شده است چون کفر ایشان با دلیل و برهان قابل اثبات است، لذا حکم صادره در مورد آنها همانند حکم کفار است و حکم جداگانه‌ای ندارند.

مضافاً علمای امت فرموده‌اند: چون قضیه‌ی منافقین بعد ازآن حضرت ﷺ پایان یافت اکنون کسی‌که مؤمن نباشد کافرگفته می‌شود [و چیزی به نام نفاق وجود ندارد][1].

---

[1]- معارف القرآن، ج ۱ ص ۱۵۵.

و البته لازم است دراینجا نکته‌ای را تذکر د هم و آن اینکه منظورحضرت حذیفه ﷛ نفی وقوع نفاق نیست چرا که بدون‌شک نفاق و منافق مخصوص عهد پیامبر نبوده است و در هر جامعه‌ای این برنامه و گروه وجود دارد، منتها باید براساس معیارهای حساب شده و دقیقی که قرآن برای آنها به دست می‌دهد شناسایی شوند تا نتوانند زیان و یا خطری برای اسلام و مسلمین ایجاد کنند.

بلکه منظور حذیفه ﷺ از این حدیث، اختلاف حکم منافق عهد نبوی با منافق بعد از عهد نبوی است یعنی در زمان رسول‌خدا ﷺ به خاطر رعایت مصالحی و به جهت جلوگیری از فتنه و فساد که در نهایت اسباب نفرت دل‌ها را از دعوت اسلامی موجب می‌شد،کسی به منافقان کار نداشت و حتی خود رسول‌خدا ﷺ با آنها نمی‌جنگید و اجازه‌ی قلع و قمع نمودن آنها را به دیگران نمی‌داد و همچون یک مسلمان با آنها برخورد می‌کرد و احکام اسلامی را بر آنها جاری می‌نمود حتی وقتی که به پیامبر ﷺ گفته شد: ای رسول‌خدا! چرا با این منافقان نمی‌جنگید و آنها را از میان بر نمی‌دارید؟ پیامبر ﷺ فرمود: اگر منافقان را بکشم می‌ترسم که مردم بگویند محمد ﷺ یارانش را می‌کشد. از این رو حکم منافقان در زمان رسول‌خدا ﷺ این چنین بود، اما در عصر کنونی ما، اگر نفاق کسی و یا گروهی ثابت شود و با دلیل و برهان ثابت گردد که کسی

به طور پنهانی با کافران و بدخواهان و دشمنان و مخالفان اسلام است و می‌خواهد با لباس مسلمان، از پشت به مسلمان خنجر بزند و اسلام و مسلمین را آماج حملات فکری و عقیدتی و سیاسی و نظامی خویش قرار بدهد در این صورت، حکم فرق می‌کند و بسان عصر نبوی ﷺ با آنها برخورد نمی‌شود، بلکه چنین کسانی از دائره‌ی اسلام خارج معرفی می‌شوند و احکام کفار را برآنها جاری می‌کنیم و آنها را از سر راه بر می‌داریم.

پس با این توضیح دانستیم که مراد حضرت حذیفه ؓ، نفی وقوع نفاق نیست بلکه مراد تفاوت حکم است که احکام منافقین در عصر پیامبر ﷺ چیزی بود و در عصر ما چیزی دیگر است. چنانچه علامه ابن حجرعسقلانی در «فتح الباری» به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید:

«والذي يظهرأن حذيفة لم يرد نفي الوقوع وانما اراد نفي اتفاق الحكم لان النفاق اظهارالايمان واخفاء الكفر ووجود ذالك ممكن في كل عصر وانما اختلف الحكم لان النبي ﷺ كان يتألفهم ويقبل ما اظهروه من الاسلام ولو ظهرمنهم احتمال خلافه واما بعده ﷺ فمن اظهرشيئاً فانه يؤاخذ به ولايترك لمصلحة التأليف لعدم الاحتياج الي ذالك»[1].

---

[1]- فتح الباری، ج ١٤ ص ٥٨١، كتاب الفتن، حدیث شماره ٧١١٤.

باب (۲)

در بیان وسوسه در ایمان

فصل اول

«وسوسه» و «وسواس»، در اصل صدای آهسته‌ای است که از به‌هم‌خوردن زینت‌آلات بر می‌خیزد. چنانچه راغب اصفهانی می‌گوید: «و هوصوت الحلي والهمس الخفي».

و نیز به خطورات و افکار بد و نامطلوب و زشتی که در دل و جان انسان پیدا می‌شود و وسوسه‌ها و خطره‌هایی که بر انسان عارض می‌گردد و در حدّ حدیث، نفس و وسوسه‌ی درون است و به وساوس و خیالات غیراختیاری که در دل انسان بدون قصد و اراده ظهورمی‌کنند، اطلاق می‌گردد، چنانچه خداوند ﷻ می‌فرماید:

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ» و «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ».

و چنین خیالات و وساوس غیر اختیاری را خداوند در حق این امت عفو فرموده است. لازم به تذکر است که اگر خیالات و وساوس از طریق نفس و یا القاء شیطان در دل و جان انسان پدید آید به آن «وسوسه» و اگرخیال و قصد از جانب خداوند ﷻ القاء گردد، به آن «الهام» می‌گویند.

٦٣ - [١] عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الله تعالى تجاوز عن أمتي ما وسوست به صدورها ما لم تعمل به أو تتكلم " متفق عليه[1].

---

[1]- بخاری، ج ٢٥٢٨، مسلم ٢٠٢-١٢٧، ابو داود ح ٢٢٠٩، نسائی ح ٣٤٣٤، ترمذی ح ١١٨٣، ابن ماجه ح ٢٠٤٠، مسند احمد ٣٩٣/٢.

٦٣- (١١) ابو هریره ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: «خداوند بر امت من از آن‌چه بردل‌هایشان از وسوسه‌ها بگذرد تا آن‌گاه که به مرحله‌ی زبان و عمل نیاورند آنها را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد و از مؤاخذه نمودن صرف‌نظر می‌کند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در دنیایی که ما زندگی می‌کنیم ممکن است که گاهی در دل و جان انسان مسلمان وساوس و خیالات و خطرات و افکار بد و نامطلوبی خطورکند و سؤالات و اعتراضات ملحدانه و شرک‌آمیز و خطرناک و درعین حال وحشتناک، قلب و مغز مسلمان را به خود مشغول سازد. سؤالاتی از قبیل اینکه: چه کسی خدا را به وجود آورده است؟ یا: خداوند آفریدگار همه چیز است اما آفریدگار خداوند کیست؟ و...

در اینجاست که انسان مسلمان براثر این افکار بد و نامطلوب، برخود می‌لرزد و سخت پریشان و مضطرب می‌شود و تمام وجودش را ترس و وحشت برمی‌دارد که نکند خداوند ﷻ مرا بر اثر این وساوس و خیالات و خطره‌های غیراختیاری مؤاخذه کند و سخت عذابم دهد. به همین خاطر، پیامبرﷺ به تمام مسلمانان و کسانی که به وحدانیت و یگانگی خداوند، معترفند و عشق و محبت

خدای ﷻ در تار و پود وجودشان، عجین شده است، اطمینان خاطر می‌دهد که براثر این وسوسه‌های شیطانی غیراختیاری، نگران و پریشان نباشند، چرا که خداوند ﷻ، تا زمانی‌که انسان مسلمان، آن خطورات قلبی و وسوسه‌های شیطانی را به مرحله‌ی زبان و عمل نیاورد، مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد و از آنها می‌گذرد و انسانی را که دچار این چنین وسوسه‌ها شده است، مؤاخذه نخواهد کرد.

اما در صورتی‌که چنان وساوسی در جان و دل کسی پیدا شود و با اراده و اختیار به زبان آورد و یا به مرحله‌ی عمل درآورد، در آن صورت خداوند ﷻ از او نخواهد گذشت و وی را مؤاخذه و بازپرسی خواهد کرد.

حضرت ابوهریره ﷺ می‌فرماید:

چون آیه‌ی ﴿لِّلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ﴾ بر رسول‌خدا ﷺ نازل شد، این آیه بر گروهی از یاران پیامبر ﷺ سنگین آمد و ترسان شدند و گفتند: هیچ‌کس از ما، عاری از وسوسه‌های باطنی و خطورات قلبی نیست، و اگر قرار باشد بر آنچه در دل از وساوس و خطورات، پنهان داریم و یا آشکار کنیم، در حقیقت ما هلاک‌شدگان واقعی هستیم.از این‌رو، به خدمت پیامبر ﷺ آمده و گفتند: ای رسول‌خدا! قبلاً به اعمالی مکلف ساخته شده بودیم که تاب و طاقت آنها را

داشتیم از قبیل: نماز، روزه، جهاد و صدقه. و اما خدای ﷻ با نزول این آیه: ﴿لِّلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُۖ﴾ [البقرة: ۲۸٤]. سخت ما را مضطرب و پریشان کرد، چرا که ما تاب و توان کنترل‌کردن خیالات و وسوسه‌های شیطانی و خطورات قلبی و خطرهای غیر اختیاری را نداریم. پیامبرﷺ فرمود:آیا می‌خواهید، همان چیزی را بگوئید که قبل از شما اهل کتاب گفت:یعنی «سمعنا وعصینا» (شنیدم و نافرمانی کردیم)، نه چنین نکنید، بلکه شما باید این چنین بگوئید:

﴿سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ [البقرة: ۲۸۵].

سپس چون آن عده از صحابه ﷺ این جملات را خواندند و زبان‌شان بدان نرم شد، خدای ﷻ به دنبال آن، این آیه را نازل فرمود:

﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨٥﴾ [البقرة: ۲۸۵].

«فرستادهِی (خدا، محمد)معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است(و شکی در رسالت آسمانی خود ندارد) و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتابهای وی و پیغمبرانش ایمان داشته (و می‌گویند:) میان هیچ یک از پیغمبران او فرق نمی‌گداریم (و سرچشمه‌ی رسالت ایشان

را یکی می‌دانیم). و می‌گویند: (اوامر و نواحی ربانی را توسط محمد)شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم، و بازگشت به سوی تو است».

و چون صحابه ﭫ این‌چنین از در فرمان‌پذیری و اطاعت درآمدند، خدای ﻷ با انزال آیه‌ی ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: ٢٨٦]. آنچه را اصحاب ﭫ از آن نگران و مضطرب بودند، از ایشان دور ساخت. [مسلم. احمد]

در این حدیث، پیامبر ﷺ با نوید ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ به صحابه ﭫ اطمینان خاطر داد که خداوند ﻷ بر خیالات و وساوس غیراختیاری که در دل انسان بدون قصد و اراده خطور می‌کند، مؤاخذه نخواهد کرد، بلکه آنها را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد و از آنها می‌گذرد.

علامه مفتی محمد شفیع عثمانی می‌گوید: همان‌گونه که اعمال ظاهری که به وسیله‌ی جوارح دست و پا و چشم انجام می‌گیرند بر دو قسم اند:

اختیاری، مانند:گفتن و زدن.

وغیر اختیاری، مانند:گفتن جمله‌ای به خطا و اشتباه و یا حرکت و رعشه که موجب اذیت و آزار کسی باشد. در این قبیل اعمال، همه می‌دانند که حساب و کتاب و جزا و سزا، وابسته به افعال

اختیاری است و انسان نسبت به افعال غیراختیاری، نه مکلف است و نه بر آنها ثواب و عقابی مرتب می‌گردد.

هم‌چنین افعال که به باطن، یعنی دل بستگی دارند نیز به دو قسم‌اند:

یکی اختیاری است، مانند: عقیده‌ی کفر و شرک که آن را به قصد و اختیار در دل خود کسی جایگزین بکند و یا به فکر و اراده، خود را بزرگ قرار بدهد که به آن تکبر گفته می‌شود یا تصمیم بگیرد که شراب می‌نوشم.

دوم:غیر اختیاری، مثلا بدون قصد و اراده، خیال بدی در دل کسی خطور کند. در اینجا هم محاسبه، تنها از افعال اختیاری انجام می‌گیرد نه از غیراختیاری. و از خیالات غیراختیاری مؤاخذه و محاسبه نخواهد شد و برآنها ثواب و عقابی مرتب نمی‌گردد.

(به همین جهت خداوند ﷻ)برای توضیح بیشتر. این مطلب را در پایان فرمود: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡ﴾ یعنی «انسان از کارهایی ثواب بدست می‌آورد که آنها را با اراده انجام داده باشد و نیز عقاب بر کارهایی مرتب می‌گردد که آنها را با اراده انجام بدهد» مقصود اینکه ثواب یا عقاب، مستقیماً بر اعمالی مرتب می‌شود که با قصد

و اراده انجام گیرند. و مرتب‌شدن ثواب یا عذاب بر اعمالی که مِن غیرمستقیم و بدون اراده انجام گیرند منافی با آن نیست[۱].

آری، خداوند ﷻ هیچ‌گاه کسی را جز به آنچه قدرت دفع آن را دارد، عذاب نمی‌دهد و هیچ‌گاه کسی را فوق توان و طاقتش، مکلف نمی‌گرداند و درست است که او همه را مورد محاسبه و بازپرسی قرار می‌دهد، لیکن کسی را جز به آنچه توان دفع آن را دارد،کیفر نمی‌دهد و اما آن‌چه که انسان مالک دفع آن نیست، از قبیل: وسوسه‌ی نفس و هواه‌های آن، پس انسان به آن مکلف نمی‌گردد و درمقابل آن مؤاخذه نمی‌شود.

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«قال الله:اذا هم عبدي بسيئة فلا تكتبوها عليه فان عملها فاكتبوها سيئة واذا هم بحسنة فلم يعملها فاكتبوها حسنة، فان عملها فاكتبوها عشرا ـ وفي رواية ـ كتبها الله عنده عشر حسنات الي سبعمأة ضعف الي اضعاف كثيرة» [بخاری و مسلم]

خداوند ﷻ می‌فرماید:«چون بنده‌ی من قصد گناهی نمود، به فرشتگان دستور می‌دهم تا آن را در نامه‌ی اعمالش ننویسید، ولی اگر قصد خود را عملی ساخت، بر او یک گناه بنویسید و چون به کار نیکی قصد نمود اما آن را عملی نکرد، برای وی ثواب بنویسید(و این از نشانه‌های الطاف الهی و رأفت وی بر خلق است)

---

[۱]- معارف القران،ج۲ ص ۴۸۷.

و اگر آن را عملی کرد، برای وی ده ثواب بنویسید». و در روایت دیگری آمده است:«خداوند آن کار نیک را در نزد خود. از ده نیکی تا هفتصد برابر و تا مراتب بسیار بیشتری می‌نویسد».

دفع یک شبهه: گاه تصور می‌شود که حدیث «ان الله تجاوز عن امتي ما...» با آیه‌ی ﴿لِّلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا...﴾ مخالفت دارد.

ولی پاسخ این اعتراض را امام قرطبی، چنین داده است که: این حدیث متعلق به احکام دنیا است که طلاق و عتاق و بیع و هبه، تنها به اراده‌ی دل منعقد نمی‌شوند تا زمانی که به زبان و عمل انجام نگیرند. و آنچه در آیه ذکر شده است وابسته به احکام آخرت است، بنابراین میان این حدیث و آیه، هیچ تعارضی نیست[1].

و برخی دیگر از علماء نیز جواب این شبهه را چنین داده‌اند: که در حدیث، بحث از آمرزش چیزهای مخفی و پوشیده‌ی دلها است، مانند: وساوس و خیالات غیراختیاری که در دل انسان، بدون قصد و اراده خطور می‌کنند، بلکه با وجود اراده‌ی خلاف آنها هم وارد می‌شوند و چنین خیالات و وساوس غیراختیاری را خداوند در حق این امت عفو و بخشش فرموده است و مراد از محاسبه که در آیه آمده، آن اراده‌ها و نیاتی که انسان آنها را با قصد و اختیار خویش در دل خود، جای می‌دهد و برای انجام‌دادن آنها، می‌کوشد اما بر

[1]- معارف القران، ج۲ ص۴۷۸.

حسب وقوع موانع اتفاقی، بر انجام آنها موفق نمی‌گردد در روز قیامت از این‌گونه اراده‌ها، محاسبه خواهد شد. باز خداوند هر کسی را که بخواهد با فضل و کرم خویش می‌بخشد و هرکس را بخواهد عذاب می‌دهد[1].

٦٤ - [٢] وعن أبي هريرة ﷺ قال: جاء ناس من أصحاب رسول الله ﷺ إلى النبي ﷺ، فسألوه: إنا نجد في أنفسنا ما يتعاظم أحدنا أن يتكلم به!. قال: " أو قد وجدتموه؟ " قالوا: نعم. قال: " ذاك صريح الإيمان". رواه مسلم[2].

٦٤- (۲) ابوهریره ﷺ گوید: تنی چند از صحابه ﷺ به نزد رسول‌خدا ﷺ آمده و گفتند: گاهی در دل و جان ما خیالات و وسوسه‌های نامطلوب و غیر قابل تحمل و سؤالات و اعتراضات ملحدانه‌ای خطور می‌کند که هیچ یک از ما (از بیم و ترس از عذاب خدا) جرأت به زبان آوردن آنها را ندارد.(حال شما بفرمائیدکه: تکلیف ما در قبال این خطورات و افکار بد و نامطلوب چیست).

پیامبرﷺ فرمود:آیا براستی چنین به شما دست می‌دهد؟ گفتند: بلی! (دچار چنین وسوسه‌ها و خیالات غیراختیاری می‌شویم).پیامبر ﷺ فرمود: (همین که از وسوسه‌های غیراختیاری تا این اندازه بیم و

---

[1]- معارف القران، ج۲ ص۴۷۸
[2]- مسلم ح ۲۰۹ – ۱۳۲.

ترس دارید که اظهار نمودن آن را بر زبان، بد و زشت و گناه و معصیت می‌دانید، خودش از نشانه‌های) صریح و روشن ایمان است.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: در عهد رسالت نیز،گاهی در دل و جان صحابه ﷺ، خیالات و وسوسه‌های نامطلوب و غیراختیاری و خطورات و افکار بد و غیر قابل تحمل و سؤالات واعتراضات ملحدانه‌ای خطور می‌کرد، از این‌رو، یاران پیامبر ﷺ،آن طلایه‌داران و پیشقراولان عرصه‌ی ایمان و یقین و آن پیشگامان پیشتاز عرصه‌ی زهد و تقوا، سخت نگران و بی‌قرار شدند، و از وسوسه‌هایی که در نهادشان خطور می‌کرد، و در عین حال از توان و اختیارشان خارج بود، سخت مضطرب و پریشان شدند. از این جهت این موضوع را با رسول‌خدا ﷺ در میان گذاشتند. رسول‌خدا ﷺ نیز به آنها اطمینان خاطر داد و فرمود: بر اثر این وسوسه‌های شیطانی و غیراختیاری، نگران و بی‌قرار نباشید، چرا که خداوند ﷻ، تا زمانی‌که انسان،آن خطورات قلبی و وسوسه‌های شیطانی را به مرحله‌ی زبان و عمل نیاورد، مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد. و نیز در این حدیث به صحابه ﷺ خاطر نشان کرد همین که شما در برابر این وسوسه‌های غیراختیاری که از توان و اختیارتان بیرون است این اندازه بیم و هراس دارید،که حتی به خود جرأت نمی‌دهید که آن را با زبان برای دیگران بازگو کنید و در قلب

از چنین خطورات و افکاری متنفر و منزجر هستید، خود این کراهیت و بد دانستن شما از این وسوسه‌ها، از نشانه‌های صریح و روشن ایمان است.آری! مسلمان راستین ومؤمن واقعی و حقیقی این چنین است که حتی از اعمال و رفتار و گفتار و افکار بد و نامطلوب که در حیطه‌ی قدرت و توان و اختیارش نیست باز هم متنفر و قلباً از آن بیزار است. و در حقیقت کیفیت و حالت ایمان ناب و خالص و تمام و کامل همین است.

٦٥ - [٣] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " يأتي الشيطان أحدكم فيقول: من خلق كذا؟ من خلق كذا؟ حتى يقول: من خلق ربك؟ فإذا بلغه؛ فليستعذ بالله ولينته " متفق عليه[1].

٦٥- (٣) ابوهریره ﷺ می‌گوید: پیامبرﷺ فرمود:شیطان پیش یکی از شما می‌آید(او را وسوسه می‌کند) و می‌گوید: فلان چیز را چه کسی به وجود آورده است؟و چه کسی فلان چیز دیگر را به وجود آورده است؟ (و شیطان این سلسله پرسش‌ها را ادامه می‌دهد) تا اینکه می‌رسد به آنجا که می‌گوید: چه کسی پروردگار شما را به وجود آورده است، پس وقتی که به این سؤال رسید وظیفه‌ی شخص مسلمان در قبال این وسوسه این است که:به خدا پناه ببرد

---

[1]- بخاری ح ٣٢٧٦، مسلم ح ٢١٤ – ١٣٤.

(و اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید)و نباید به چنین افکار (بد و نامطلوبی) ادامه دهد.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث، پیامبر ﷺ به علاج وسوسه‌های شیطانی و خطورات و خیالات غیراختیاری که از سوی شیطان به قلب انسان القا می‌شود، اشاره می‌کند و می‌فرماید:«هرگاه دچار چنین وساوس و خیالاتی شدید، از شر شیطان به خداوند ﷻ پناه ببرید و بدون تردید، پناه بردن به خدا راه علاج بسیار مؤثر و کارآمدی است، برای دفع تمام وسوسه‌های شیطانی. خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٞ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ عَلِيمٌ٢٠٠﴾ [الأعراف: ۲۰۰].

«و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید، و خواست تو را از مسیر منحرف و از هدف باز دارد.به خدا پناه ببر و خویشتن را به او بسپار، او شنوای دانا است».

در این آیه، خداوند به تمام مسلمانان می‌فرماید:«اگر وسوسه‌های شیطانی متوجه شما شده. به خدا پناه ببرید و خویشتن را از شر وساوس وخیالات باطن و منحرف‌کننده فقط در پناه اوتعالی قرار دهید، چرا که شما جز این راهی برای نجات از آنها

ندارید». و نیزخداوند ﷻ، صفات بارز و برجسته‌ی متقیان و خداترسان را چنین بیان می‌کند:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ إِذَا مَسَّهُمۡ طَٰٓئِفٞ مِّنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبۡصِرُونَ٢٠١﴾ [الأعراف: ۲۰۱].

«پرهیزگاران هنگامی‌که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد (عداوت و نیرنگ شیطان، و عقاب و ثواب یزدان) می‌افتند، و (در پرتو یاد خدا و به خاطرآوردن دشمنانگی و اهریمن) بینا می‌گردند (و آگاه می‌شوند که اشتباه کرده‌اند و از راه حق منحرف شده‌اند، و لذا شتابان به سوی حق برمی‌گردند)».

در این آیه، بیان شده است که وسوسه‌های شیطانی، پیوسته پیرامون فکر و روح انسان گردش می‌کنند تا راهی برای نفوذ، بیابند، اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد، آنها را از خود دور ساخته و رهایی می‌یابد و گر نه سرانجام در برابر این وسوسه‌ها و تحریکات، تسلیم می‌گردد.

در این آیه، تنها راه نجات از وسوسه‌های شیطانی را خداوند ﷻ، نخست در تقوا و خداترسی و سپس در مراقبت و سرانجام در توجه به خویشتن و پناه‌بردن به خدا معرفی می‌کند. و در حقیقت این پناه بردن به خدا است که به انسان، بینائی و روشنایی می‌بخشد و قدرت شناخت واقعیت‌ها را به او می‌دهد.

و نتیجه‌اش، نجات از چنگال وسوسه‌های شیطانی وخیالات و افکار بد و نامطلوب است. و در حقیقیت این پرهیزگاران و خداترسان‌اند که می‌توانند در پرتو ذکر و یاد خدا و پناه بردن به او، از چنگال وسوسه‌های شیطانی رهایی یابند. و همچنین خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنۡ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ٩٧ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ٩٨﴾ [المؤمنون: ۹۷-۹۸].

«(در عین حال خود را به خدا بسپار) و بگو: پروردگارا! خویشتن را از وسوسه‌های اهریمنان (و تحریکات ایشان به انجام گناهان)در پناه تو می‌دارم. و خویشتن را در پناه تو می‌دارم از اینکه با من (در اعمال و اقوال و سایر احوال) گرد آیند (و مرا از تو غافل نمایند)».

در این آیات خداوند متعال از مؤمنان می‌خواهد تا به طور مداوم از وسوسه‌ها و القائات شیطانی برحذر باشند و پیوسته خود را از این نظر در پناه او تعالی قرار دهند. چون: زمانی که خداوند متعال، پیامبرش را با داشتن مقام عصمت، به چنین امری دستور می‌دهد، تکلیف ما چه خواهد بود. پس برای تمام مسلمانان لازم و ضروری است که پیوسته خویشتن را در پناه خدا قرار دهند و از خداوند بخواهند که لحظه‌ای آنها را به حال خودشان وا مگذارد تا تحت تأثیر وسوسه‌ها و خیالات شیطانی قرار نگیرند.

و در جایی دیگر خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ١ مَلِكِ ٱلنَّاسِ٢ إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ٣ مِن شَرِّ ٱلۡوَسۡوَاسِ ٱلۡخَنَّاسِ٤ ٱلَّذِي يُوَسۡوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ٥ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ٦﴾ [الناس: ١-٦].

«بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان. به مالک و حاکم (واقعی) مردمان. به معبود (به حق) مردمان. از شر وسوسه‌گری که واپس می‌رود (اگر برای چیره‌شدن بر او، از خدا کمک بخواهی و خویشتن را در پناهش داری). وسوسه‌گری است که در سینه‌های مردمان به وسوسه می‌پردازد(و ایشان را به سوی زشتی و گناه و ترک خوبی‌ها و واجبات می‌خواند). (در سینه‌های مردمانی) از جنّی‌ها و انسانها».

در این آیات، خداوند ﷻ از تمام مسلمانان و مؤمنان حتی از پیامبرﷺ که از هرگونه انحراف و وسوسه، بیمه شده است و مقام عصمت را داراست، می‌خواهد که از شر شیطان وسوسه‌گر به خدا پناه برند، تا در دام شیطان وسوسه‌گر نیفتند. البته در احادیثی دیگر، پیامبرﷺ علاج وسوسه‌های شیطانی را در گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» و خواندن دو سوره‌ی معوذتین(فلق وناس) و خواندن «آيةالكرسي» و خواندن آیات آخر سوره‌ی بقره می‌داند و از مسلمانان می‌خواهد تا با خواندن این آیات و سوره‌ها به خدا پناه ببرند و خویشتن را در پناه و حفظ او تعالی قرار بدهند تا از چنگال وسوسه‌های شیطان وخطورات نفس، ایمن بمانند.

٦٦ - [٤] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " لا يزال الناس يتساءلون حتى يقال: هذا خلق الله الخلق، فمن خلق الله؟ فمن وجد من ذلك شيئا؛ فليقل: آمنت بالله ورسله " متفق عليه[1].

٦٦- (٤) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: مردم دست‌بردار نیستند و پیوسته به سؤال‌های (بی‌مورد و بد و نامطلوب) خویش ادامه می‌دهند، تا اینکه کار بدان‌جایی می‌رسد که می‌گویند: این خدا است که آفریدگار همه چیز و همه کس است.اما آفریدگار خداوند کیست؟ پس هرگاه برای یکی از شما چنین سؤال‌های بی‌مورد و بد و نامطلوبی ایجاد شد، وظیفه‌اش در قبال این سؤال‌ها این است که (به خدا پناه ببرد و) بگوید: از روی صداقت و اخلاص و از ته‌دل و از روی اعتقاد و عمل به خداوند متعال و پیامبرانش ایمان آورده‌ام.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: برخی شاید از این حدیث برداشت اشتباهی بکنند و فکر نماید که منظور از فرموده‌ی پیامبر ﷺ «آمنت بالله ورسله» این باشد که چنین شخصی که دچار چنین وساوس، خیالات و افکار بد و نامطلوبی شده است، دچار کفر گردیده باشد، بنابراین بر او لازم

۱- به همین مضمون در ‹‹بخاری ›› حدیث شماره ۷۲۹۶ روایت شده است، ولی با الفاظ و جملات بالا روایت نشده است.مسلم ح۲۱۲- ۱۳۴، ابو داود،ح ٤٧٢١، مسند احمد ۲۸۲/۲.

است که در قبال چنین وساوس و خیالات ملحدانه، دوباره با این جملات «امنت بالله ورسله» تجدید ایمان کند. ولی این برداشت به هیچ عنوان درست نیست چرا که مراد از این حدیث (بسان حدیث گذشته) این است که شخص مؤمن و متدین، کسی‌که از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل به وحدانیت و یکتایی خدا و به رسالت تمام پیامبران، ایمان آورده است، پیوسته در چنین حالات غیراختیاری و از چنین افکار بد و نامطلوب، به خداوند ﷻ پناه می‌برد، چرا که او به خوبی می‌داند که پناه بردن به خدا، تنها داروی نافع و مفیدی است برای دفع تمام وسوسه‌های شیطانی. و یاد و ذکر خدا است که راه علاج بسیار مؤثری در برخورد با چنین وساوس بد و ملحدانه می‌باشد. آری! شخص مؤمن و مسلمان، در پرتو همین ایمان به خدا و پیامبران است که پیوسته در مقابل این وساوس قلبی و سؤالات ملحدانه و افکار بد و نامطلوب می‌ایستد و صراحتاً به شیطان ملعون و پلید می‌گوید که: مرا به حال خودم واگذار، چرا که من به خدا پناه برده‌ام و به او ایمان آورده‌ام و به او پیوسته‌ام، تو با این وساوس و خیالات قلبی و افکار زشت و ملحدانه، هرگز نمی‌توانی مرا منحرف کنی و بیراهم نمایی.

پس دانسته شد که منظور این حدیث، مانند حدیث گذشته این است که وظیفه‌ی شخص مسلمان در قبال این وسوسه‌های شیطانی این است که به خدا پناه ببرد و «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم»

و«امنت بالله ورسله» بگوید و خویش را به خداوند ﷻ حواله بکند. چرا که تنها راه علاج این وسوسه‌های شیطانی همین کار است.

البته منظور از پناه‌بردن به خدا، و گفتن «امنت بالله ورسله» این نیست که انسان تنها با زبان این جمله را بگوید، بلکه باید با فکر، عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد، از راه‌های شیطانی، برنامه‌های شیطانی و افکار و تبلیغات شیطانی، مجالس و محافل شیطانی، عملاً خود را کنار کشد و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی و خدایی جای دهد و گر نه، انسانی که خود را در معرض طوفان این وسوسه‌ها عملاً قرار داده تنها با خواندن این کلمه و گفتن این الفاظ به جایی نمی‌رسد.

٦٧ - [٥] وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: " ما منكم من أحد إلا وقد وكل به قرينه من الجن وقرينه من الملائكة ". قالوا: وإياك يا رسول الله؟ قال: "وإياي، ولكن الله أعانني عليه فأسلم، فلا يأمرني إلا بخير ". رواه مسلم[١].

٦٧- (٥) ابن مسعود ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: هریک از شما با خود همنشینی از جن و همنشینی از فرشتگان دارد (که همنشین جنی، وی را به بدی و شر و همنشین فرشته، وی را به خوبی ونیکی امرمی‌کند). صحابه ﷺ گفتند: حتی شما، ای رسول‌خدا؟ (یعنی با شما نیز همنشینی از جن است)؟ فرمود: بلی (با من نیز هست)

۱- مسلم ٤ / ٢١٦٧ ح ٦٩، دارمی ح ٢٧٣٤، مسند احمد ٣٨٥/١.

اما خداوند ﷻ (با اعطای مقام عصمت) مرا از شر او ایمن نمود و مرا بر وی مسلط کرد پس همنشین من از جن، مسلمان شد و به جز خیر و نیکی مرا امر نمی‌کند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: در این حدیث، پیامبر ﷺ بیان می‌کند که هر انسانی، همان‌طور که فرشتگانی همراه او هستند، شیاطین نیز همراه او می‌باشند و هر شخص مسلمان با خود، دو همنشین دارد، همنشینی از فرشتگان و یک همنشین از جنیان. همنشین فرشته، انسان را به کار خیر و نیکی و به خوبی‌ها و مکارم اخلاق امر می‌کند، از این جهت او را «ملهم» می‌نامند. چرا که وی الهام‌کننده‌ی کارهای خیر و نیکی است.

همنشین جنی، انسان را به کار بد و شر و به زشتی‌ها و پلشتی‌ها و مفاسد و منکرات و فحشاء وکارهای قبیح و زشت، فرا خوانده و امر می‌کند. از این جهت، او را «وسواس» می‌نامند چرا که وی پیوسته در شکل مقام، مال، شهرت و امثال این‌ها خودنمایی می‌کند و می‌کوشد تا انسان‌ها را از این طریق از مسیرشان منحرف سازد و از هدف‌شان باز دارد و به‌سوی گناه و بزهکاری دعوت نماید. و آنها را به‌سوی بی‌بندوباری و عیاشی و خوش‌گذرانی و بولهوسی و الحاد و زندقه فرا خواند.

انسان مسلمان نباید مأیوس و ناامید شود، چرا که در مقابل این وسوسه‌گران مخرّب، فرشتگان آسمانی به یاری بندگان مؤمن و رهروان راه حق می‌آیند.

آری! مؤمنان تنها نیستند، بلکه فرشتگان الهی نیز با آنها هستند، و آنها را یاری و کمک می‌کنند، ولی با این وجود نباید مغرور شوند و همنشین جنی خویش را دست‌کم بگیرند و خود را بی‌نیاز از موعظه، پند، تذکر و امدادهای الهی بدانند، بلکه باید همیشه به خدا پناه برند و به سخن فرشته و اوامر و فرامین خدای ﷻ، جامه‌ی عمل بپوشانند و همیشه بیدار و هوشیار باشند، تا از شر وسوسه‌گر جنی و از شر نقشه‌های مخفی و پنهان وی در امان بمانند.

«وایاي ولكن الله اعانني عليه فاسلم».

در این بخش از حدیث، پیامبر ﷺ بیان می‌دارد که من نیز بشری همچون شما هستم، و به همراه من نبز، همنشینی از فرشته و همنشینی از جنیان است ولی فرق من با شما در این است که خداوند ﷻ، با اعطای مقام عصمت مرا از شر همنشین جنی مصون و محفوظ داشته است، زیرا پیامبرانی که از جانب خدا انتخاب و فرستاده می‌شوند تا مردم را از جهل و نادانی و بندگی هوای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی نجات دهند وآنان را از ارتکاب کارهای ناپسند و از پیروی وسوسه‌های شیطانی باز دارند، لازم است که خود، متصف به صفات و اخلاق پسندیده باشند، چون اگر دارای

اخلاق ناپسند باشند نمی‌توانند مردم را به‌سوی سعادت و نجات از اهریمنان، رهنمود کنند و دستورات و اوامر آنان، عاری از فایده و تأثیر و باعث گمراهی نیز خواهد شد، بدین جهت است که خداوند مرا از شر این همنشین بد حفظ نموده و در مقابل وسوسه‌ها و خیالات و خطورات و خطرهایی که از جانب وی به‌سوی هرکس می‌شود، مرا مصون داشته است

«فاسلم» این واژه به دو صورت خوانده می‌شود:

١- به ضم «میم» (فاسلمُ) صیغه‌ی متکلم، یعنی من با اعطای مقام عصمت از شر آن شیطان و همنشین در امان ماندم.

٢- به فتح «میم» (فاسلمَ) صیغه‌ی غائب معلوم فعل ماضی، و دراین صورت، این واژه به دو معنی خوانده می‌شود:

الف) یکی اینکه ‹‹اسلمَ›› را از «استسلم» بگیریم.به این معنی که همنشین جنی،کاملاً مطیع و منقاد و فرمانبردار من شد، و خداوند ﷻ مرا بر او مسلط و چیره گرداند و جز به خیر و نیکی مرا امر نمی‌کند.

ب) معنای دوم اینکه: «اسلمَ» را از «اسلام» بگیریم. یعنی همنشین جنی‌ام، مسلمان شد و به مکتب اسلام گردن نهاد. واین معنا نیز دور از ذهن نیست، چنانچه علامه تورپشتی می‌گوید: «الله

قادر علي كل شيء، فلا يستبعد من فضله أن يخصّ نبيه بهذه الكرامة،اعني اسلام قرينه»[١].

٦٨ - [٦] وعن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الشيطان يجري من الإنسان مجرى الدم ". متفق عليه[٢].

٦٨- (٦) انس ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «شیطان بسان جریان خون در رگ‌ها جریان می‌یابد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: وقتی شیطان از درگاه خداوند ﷻ رانده شد به خداوند ﷻ گفت:

﴿قَالَ فَبِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأَقۡعُدَنَّ لَهُمۡ صِرَٰطَكَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ١٦ ثُمَّ لَأٓتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيۡنِ أَيۡدِيهِمۡ وَمِنۡ خَلۡفِهِمۡ وَعَنۡ أَيۡمَٰنِهِمۡ وَعَن شَمَآئِلِهِمۡۖ وَلَا تَجِدُ أَكۡثَرَهُمۡ شَٰكِرِينَ١٧﴾ [الأعراف: ١٦-١٧].

«شیطان گفت: بدان سبب که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ به سراغ ایشان می‌روم و

١- شرح علامه تورپشتی بر مشکوة ج ١ ص ٢٣٥.
٢- بخاری ح ٣٢٨١، مسلم ٤ / ١٧١٢ ح٢٣، ابو داود ح ٢٤٧٠، ابن ماجه ح ١٧٧٩، /مسند احمد ١٥٦/٣.

گمراهشان می‌سازم، تا بدانجا که بیشتر آنان را سپاسگذار نخواهی یافت».

آری شیطان برای بنی‌آدم، هرچه از دستش ساخته باشد، و با وسائل گوناگون به اغوای بنی‌آدم بر می‌خیزد و در هر محلی و از هر جهت ممکن به سراغ آنها می‌رود تا آنان را گمراه سازد و از راه حق و حقیقت منحرفشان نماید.شیطان کوشش می‌کند تا انسان‌ها را بدین وسیله گمراه کند، امر به بدی، تصور باطل،کردار زشت، ترس از فقر کشنده، به کار بردن سوگندهای دروغین، ایجاد دشمنی در خانواده، جامعه و یا ملت، مانع شدن از ذکر و یاد خدا،آراستن باطل جلوی چشمان طرفدارانش، پیروی از هوا و هوس‌های نامشروع، بروز فتنه‌ها و دوبهم زنی‌ها به واسطه‌ی خودخواهی‌ها و خود برتری‌ها و...

آری! منظور پیامبر ﷺ نیز همین است که شیطان پیوسته با انسان است و او را به بدی و وسوسه‌های بد و نامطلوب امر می‌کند و پیوسته سعی می‌کند تا پرده بر قلب و گوش انسان بیفکند، او را از خدا بیگانه کند و چنان افکار بد و شیطانی انسان را تحریک می‌کند که هر وقت اراده‌ی بازگشت کند، سنگی بر سر راه او می‌افکند و مانعی ایجاد می‌کند تا هرگز به صراط مستقیم باز نگردد براستی شیطان بسان جریان خون در وجود انسان‌ها جریان دارد و پیوسته به فکر اغواء و گمراه‌نمودن آانها هست. اما با همین

وجود که شیطان بسان جریان خون در وجود انسان‌ها جریان دارد و پیوسته به فکر اغوای او است، باز هم گروهی از بندگان خدا هستند که شیطان در ایمان استوار و مضبوط آنان، خُرد و تحقیر می‌گردد و نقشه‌هایش با آن عظمت و شدت، در برابر دیوار سر به آسمان کشیده‌ی ایمان آنان، ضعیف و ناتوان می‌ماند و این همان چیزی است که شیطان در پیشگاه خداوند گفت:

«الا عبادك منهم المخلصين»

براستی! بندگان و انسان‌هایی که دارای ایمان و توکل بر پروردگار متعال هستند و از نظر عقیده، تنها خدا پرستند و از نظر عمل مستقل از همه چیز و متکی بر خدا، نه متکی بر انسان‌های ضعیف و وابسته و یا متکی بر هوا و هوس‌ها و تعصب‌ها و لجاجت‌هااند، آنها بیرون از سلطه و نفوذ شیطان اند.

و درحقیقت بر اساس چنین ایمان و توکل و اخلاص و عقیده‌ای است که دشمن خدا و خلق خدا، یعنی شیطان لعین، هرگز نمی‌تواند بر آنان چیره شود و به خود جذب نماید و اینان بندگان راستین خدا هستند، بندگانی که در دریای حق و حقیقت شناورند و هرگز غرق گمراهی و ضلالت نخواهند شد، پس در واقع همان عقیده و ایمانشان به خداوند ﷻ، محکم‌ترین سپر نفوذناپذیری است در برابر یورش‌های شیطانی که در رگ و خون آنها در جریان است.

خداوند همه‌ی ما را از شر اهریمن وسوسه‌گر و فتنه‌جو و گمراه‌کننده ایمن دارد.

٦٩ - [٧] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " ما من بني آدم مولود إلا يمسه الشيطان حين يولد، فيستهل صارخاً من مسّ الشيطان غير مريم وابنها." متفق عليه[١].

٦٩- (٧) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «در هنگام تولد هر نوزادی از بنی‌آدم، شیطان او را لمس می‌کند که در اثر آن، به هنگام ولادت، فریاد و صدایی از نوزاد بلند می‌شود به جز مریم و پسرش عیسی ﷺ که از این لمس شیطانی محفوظ و مصون بودند».

[این حدیث را بخاری ومسلم روایت کرده‌اند].

٧٠ - [٨] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: "صياح المولود حين يقع نزغة من الشيطان ". متفق عليه[٢].

٧٠- (٨) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «فریاد و صدایی که از نوزاد در هنگام تولد بلند می‌شود بر اثر لمس شیطان است».

[این حدیث را بخاری و سلم کرده‌اند].

١- بخاری ح٣٤٣١، مسلم ٤ / ١٨٣٨ ح١٤٦، مسند احمد ٢٣٣/٢.
٢- مسلم٤ / ١٨٣٨ ح ١٤٨.

شرح: در این دو حدیث به صراحت بیان شده است که نخستین کاری که شیطان از همان اوان تولد انسان به عنوان شروع پیکار و جنگ با آن موجود تازه به دنیا آمده انجام می‌دهد، ضربه‌زدن به اوست. و این ضربه‌زدن شیطان، همان آغاز تسلط بر آدمی‌زادگان است، اما خداوند، مریم و پسرش عیسی ﷺ را از آن محفوظ داشت.

آن هم به خاطر دعای زن عمران(حنة) مادر مریم بود، آنجا که در بارگاه حق تعالی گفت:

﴿إِنِّيٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ﴾ [آل عمران: ۳۶].

«و او و فرزندانش را از (وسوسه و گمراه سازی) اهریمن مطرود (از درگاه فضل و کرمت، به تو می‌سپارم و) در پناه تو می‌دارم».

دکتر عبدالحمید بلالی می‌گوید: «هر انسانی که متولد می‌شود بر فطرت و پاکی تولد می‌یابد و اما این پدر و مادر او است که بر آئین یهودی، نصرانی و یا مجوسی او را بار می‌آورند و آن‌چه که شکی در آن نیست این است که هدایت فقط با خداست.

ولی نباید فراموش کرد که پدر و مادر برای سلوک و رشد کودک، دو عامل بسیار بزرگ و مؤثر می‌باشند، پس اگر ضربه‌ی شیطان برای آنان خوش‌آیند باشد مسلما فرزند خود را به بهای ناچیزی به شیطان می‌فروشند

﴿وَشَرَوۡهُ بِثَمَنِۭ بَخۡسٖ دَرَٰهِمَ مَعۡدُودَةٖ وَكَانُواْ فِيهِ مِنَ ٱلزَّٰهِدِينَ ٢٠﴾ [یوسف: ۲۰].

«و او را به پول ناچیزی، تنها به چند درهم فروختند، و (نسبت به دو چندان سختگیری نکردند، چرا که از ترس خانواده‌ی یوسف) از(نگهداری) او پرهیز داشتند».

اما اگز ضربه‌ی شیطان بر پدر و مادر گران آید قطعاً همان چیزی را می‌گوید که همسر عمران، هنگام وضع حمل مریم، به درگاه خداوند دست مناجات برداشت و گفت: «من او و فرزندانش را از شر شیطان رانده شده به پناه تو می‌دهم». پس در این صورت،آن کودک در کنار پدر و مادر صالح و نیکوکاری پرورش می‌یابد که در ایام کودکی و هم در دوران بزرگی از ضربه‌ی دشمن بشریت یعنی شیطان، آزاد و مصون می‌باشد[1].

پس دانستیم که خداوند ﷻ، دعای زن عمران را پذیرفت و عیسی ؑ را از اغواء و تشبثات شیطان، محافظت فرمود. شاید برای کسی این سؤال ایجاد شود که: آیا پیامبر اکرم ﷺ و دیگر پیامبران از مساس شیطان در وقت تولد محفوظ نبوده‌اند؟

در پاسخ باید گفت: خداوند ﷻ عصمت تمام پیامبران را متکفل شده و همه‌ی آنها را از وسوسه‌های شیطان وتسلط و نفوذ شیطان بر آنها مصون و محفوظ داشته است و شیطان هرگز نمی‌تواند با انواع اغواهای خویش، آنان را دچار گناه و معصیت

۱- راه‌های نفوذ شیطان ص ۹۰.

کند. خداوند ﷻ با اعطای مقام عصمت به پیامبران بالأخص به پیامبراکرمﷺ، آنها را از گزند شیطان محفوظ و معصوم نگاه داشته است چنانچه خود خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٌ﴾ [الحجر: ٤٢].

«بی‌گمان تو هیچگونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری».

و نیز خود شیطان در محضر خدای ﷻ می‌گوید:

﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ٤٠﴾ [الحجر: ٤٠].

«مگر بندگان گزیده و پاکیزه‌ی تو از ایشان. (که چون دلهایشان به یاد تو آباد است،تلاش من در حق آنان بر باد است)».

بندگان برگزیده و پاکیزه‌ی تو را نمی‌توانم گمراه سازم و چه کسی مخلص‌تر و پاکیزه‌تر و برگزیده‌تر از پیامبران.

و نیز خود پیامبرﷺ در حدیث شماره ٦٧ فرمود:

«ولكني اعانني الله عليه فاسلم فلا يأمرني الابخير».

و موضوع شق صدر نیز گواهی صادق بر این مدعا است و ممکن است که شیطان در موقع تولد حضرت عیسی ؈، هرگز او را لمس نکرده باشد و دیگر پیامبران را مساس کرده باشد اما این امر موجب نمی‌شود که پیامبران نیز از مساس شیطان متأثر شوند و تحت‌الشعاع مساس او قرار بگیرند ولی خداوند ﷻ این اثر را از

میان بر می‌دارد و پیامبران را در پناه خویش از وسوسه‌های ویران‌گرشیطان مصون می‌دارد.

مولانا محمود الحسن دیوبندی، در تفسیر کابلی می‌گوید:‹‹ این امر ضرور نیست که اثر مسّ شیطان را هرکس می‌پذیرد و یا این اثر بعد از پذیرفتن دوام می‌نماید عصمت تمام پیامبران را خدا متکفل شده، بالفرض هنگام ولادت، شیطان به پیغمبران مس کرده باشد و آنها چون مسیح و مریم از این کلّیه (از این قضیه) مستثنی نباشند، باز هم بدون شبهه برآنها که بندگان معصوم ومقدس خدایند، از این حرکت شیطان هیچ گونه اثری پدید نمی‌شود که مضر باشد، تنها همین قدر فرق دارد که به مسیح و مریم، بنابر مصلحتی این حادثه واقع نشده و به دیگران حادث شده، اما هیچ تأثیر نکرده است. این امتیاز جزئی، مایه‌ی فضیلت کلی نمی‌شود.

در حدیث شریف است: «وقتی دو دختر شعر می‌خواندند حضرت پیغمبرﷺ از آن اعراض فرمود. ابوبکر صدیق ﷺ آمد دختران همچون مصروف خواندن بودند چون عمرﷺ آمد آنان برخاستند و گریختند. حضرت پیامبر ﷺ فرمود: «به راهی که عمر می‌رود شیطان آن را می‌گذارد و می‌گریزد». پس کسی از این واقعه چنان

نپندارد که پیغمبرﷺ فضلیت عمر ﷺ را بر ذات فرخنده‌ی خویش ثابت گردانیده است»

۷۱ - [۹] وعن جابر، قال: قال رسول اللهﷺ: " إن إبليس يضع عرشه على الماء ثم يبعث سراياه،يفتنون الناس، فأدناهم منه منـزلة أعظمهم فتنة. يجيء أحدهم فيقول: فعلت كذا وكذا. فيقول: ما صنعت شيئا. قال: ثم يجيء أحدهم فيقول: ما تركته حتى فرقت بينه وبين امرأته. قال: فيدنيه منه ويقول: نعم أنت." قال الأعمش: أراه قال: " فيلتزمه ". رواه مسلم[۱].

۷۱ – (۹) جابر ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «شیطان تخت فرماندهی خویش را بر روی آب می‌نهد آن‌گاه دار و دسته‌اش را برای فتنه‌انگیزی در میان مردم به این سو و آن سو می‌فرستد و نزدیکترین آ نها به او از لحاظ منزلت و جایگاه، فتنه‌انگیزترین آنهاست. یکی از آنها می‌گوید: من چنین و چنان کردم. ابلیس می‌گوید: تو کاری نکرده‌ای. سپس یکی دیگر از آنها می‌آید و می‌گوید: (در میان خانواده‌ای اختلاف انداختم) و آنان را رها نکردم تا میان مرد و همسرش (به وسیله‌ی طلاق) جدایی افکندم. شیطان او را به خود نزدیک ساخته می‌گوید: بَه!بَه! تو در نظر من خیلی خوبی،آفرین بر تو (عجب کار مهمی کردی)».

۱- مسلم ٤ / ۲۱٦۷ ح ٦۷، مسند احمد ۳/ ۳۱٤.

«اعمش» (که یکی از راویان این حدیث است) می‌گوید: به گمانم پیامبر ﷺ فرمود: «شیطان او را درآغوش می‌گیرد و به تحسین و تمجیدش می‌پردازد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: کار شیطان همیشه این است که در میان هر اجتماعی فاصله بیندازد وآنان را از هم جدا کند چرا که او می‌داند اتحاد و همبستگی، قدرت و توانایی به جامعه می‌بخشد و جدایی و هم‌پاشیدگی، ضعف و ناتوانی را برای آنان ببار می‌آورد. لذا از او می‌خواهد تا از این پراکندگی استفاده کند و به هدف بزرگتری دست یابد که آن در دست گرفتن رهبری تمام مردم است تا اینکه همه‌ی آنان را به سیاه‌چال دوزخ رهنمون سازد. پس در وهله‌ی اول، آنچه بیشتر برای او اهمیت دارد جدا کردن خانواده‌ها از هم است، آن‌هم خانواده‌های صالح و نیکوکار، سعی می‌کند چنین خانواده‌هایی را که خشت بنای ساختمان جامعه هستند، در هم بپاشد زیرا که اتحاد خانواده‌ها تنها چیزی است که شیطان را تهدید می‌کند و نقشه‌ی باطل و شومش را خنثی و بی‌اثر می‌سازد و به ویژه، خانواده‌هایی که در پناه اتحاد خویش، مؤمن و نیکوکار هم باشند.

و براستی همین اتحاد و همبستگی خانواده و میان اهل خانواده است که به ضعیفان توان می‌بخشد و بر توان نیرومندان می‌افزاید

همان‌طور که آجرها اگر در کنار هم، درساختمان و بنایی محکم به کار نروند گرچه به تنهایی از استحکام بالایی برخوردار باشند حتی اگر به میلیون‌ها عدد بالغ شوند همچنان ضعیف‌اند و مقاومت چندانی ندارند اما چون در ساخت دیواری به کار روند قوت و نیرویی می‌یابند که به آسانی نمی‌توان آنها را در هم کوفت زیرا با دیگر آجرها در ارتباط و پیوند قرار گرفته‌اند و بدینسان نیروی عظیمی یافته‌اند. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«مؤمنان نسبت به یکدیگر مانند اجزای ساختمان هستند که همدیگر را استحکام می‌بخشد».

بدینسان روشن می‌گردد که اتحاد به خوبی قادر است مانع هلاکت و فنا گردد، چون همیشه احتمال این هست افرادی که دور از جماعت قرار دارند، توسط شیاطین در کمین نشسته‌ی جن و انس، در پرتگاه هلاکت سقوط کنند، اما هر گاه همین افراد در بین جمع و جماعت واقع شوند، چون گوسفندی که در میانه‌ی گله‌ای قرار بگیرد، و بدین وسیله از حمله گرگ‌ها در امان بمانده در حمایت همنوعان قرار می‌گیرد و از گزند توطئه‌های اشرار و بد اندیشان به دور خواهند ماند.

حدیث

«علیکم بالجماعة فان یدالله مع الجماعة ومن شذ شذ في النار» [ترمذی]

«جماعت را محکم بگیرید، دست یاری خدا با جماعت است. و هرکس از راه جماعت سرپیچی کند راه آتش را در پیش گرفته است».

گواه همین حقیقت است. در این زمینه احادیث دیگری نیز وجود دارد. «شیطان مانند گرگی است در کمین آدمیان نشسته که تنها،آنانی را که مثل گوسفندان از گله جدا شده‌اند به گمراهی می‌افکند و آنان را می‌درد». و نیز می‌فرماید:

«از جماعت تخطی نکنید،که شیطان قرین تنهایی است و از جمع و جماعت دورتر است».

و به همین جهت است که هرگاه این محیط‌های پاک خانواده، شکسته و درهم ریخته شود به طور حتم، جامعه نیز شکسته و درهم می‌پاشد و این چیزی است که به وضوح در عصر کنونی ما، مشاهده می‌شود، به نحوی که بسیاری خانواده‌ها از هم جدا شده و درهم پاشیده‌اند و این امر نیز موجب پراکندگی و ایجاد فاصله در میان افراد جامعه شده است و موجب شده که فتنه و فساد در وحدت آنها نفوذ کند و حس خودبینی و خودبرتری در بعضی و حس حسد و بدبینی در بعضی دیگر، و حس عیب‌جویی و ریشخند کردن در بعضی دیگر را ایجاد کند تا رشته‌ی محبت و حس اتحاد و نوع‌دوستی که انسان‌ها را به هم متصل ساخته بود پاره گردد و از هم فاصله بگیرند.

پس بنابراین خانواده‌ها که خشت بنای ساختمانی جامعه هستند، باید خیلی مواظب باشند، تا شیطان در میان آنها رخنه نکند و زن و شوهر رفتار و معاشرت خوب را مسؤلیتی واجب واساسی قلمداد کنند و هریک از آن دو به مسؤلیت‌های خود عمل نمایند و حقوق طرف دیگر را به صورتی شایسته مراعات کنند، به همین خاطر لازم است که مردم با التزام به حدود و احکام دینی و تقوا و پرهیزکاری آشنا گردند.

و مرد نیز باید در زندگی خانوادگی واقع‌نگر باشد و چندان آرمانی و خیالی در مورد همسر خود فکر نکند و در کنار کمبودها و معایبی که دارد، به خوبی‌ها و محاسن او و کمبودهای خود نیز توجه نماید.

و باید متوجه این موضوع مهم باشد که هرگاه نسبت به همسر خود دچار نگرانی شد، عقل و حکمت و مصلحت را قاضی و معیار قرار دهد و چنانچه سخن و برخورد نادرستی بر اساس احساسات و عاطفه از او سر بزند، سریع در مقابلش عکس العمل نشان ندهد و با او مدارا نماید و اساس را بر گذشت و چشم‌پوشی قرار دهد.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ فَإِن كَرِهۡتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَيَجۡعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيۡرٗا كَثِيرٗا﴾ [النساء: ١٩].

«با زنان خود به طور شایسته درگفتار و کردار معاشرت کنید و اگر هم از آنان به جهاتی کراهت داشتنید، شتاب نکنید و زود تصمیم به جدایی نگیرید، زیرا که چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند درآن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد».

ومرد باید با همسر نااهل و نافرمان خویش بر مبنای حکمت و آینده‌نگری و بدون ضعف برخورد نماید و اگر با او تندی و سخت‌گیری نماید، از خشونت پرهیز کند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلَّٰتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَٱهۡجُرُوهُنَّ فِي ٱلۡمَضَاجِعِ وَٱضۡرِبُوهُنَّۖ فَإِنۡ أَطَعۡنَكُمۡ فَلَا تَبۡغُواْ عَلَيۡهِنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء: ٣٤].

«و زنانی که از سرکشی و سرپیچی ایشان بیم دارید، پند و اندرزشان دهید و اگر مؤثر واقع نشد.از همبستری با آنان خوداری کنید و بستر خویش را جدا کنید و با ایشان سخن نگوئید و اگر باز هم مؤثر واقع نشد و راهی جز شدت عمل نبود،آنان را تنبیه کنید و کتک مناسبی بزنید. پس اگر از شما اطاعت کردند، ترتیب تنبیه سه‌گانه را مراعات دارید و از اخف به اشد نروید. و جز این راهی برای تنبیه ایشان نجوئید».

آری! اسلام نمی‌خواهد به دروغ این خشت بنای اجتماع را از میان بردارد و آب در آسیاب شیطان بریزد بلکه در برابر اختلاف پیش‌آمده میان زن و شوهر، نزدیکان و دوستان آنان را مسئول می‌داند. وآنان را به تشکیل مجلس آشتی یا دادگاه خانوادگی از طرف اشخاص مورد اعتماد طرفین برای حل اختلافشان تشویق می‌نماید.

﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ شِقَاقَ بَيۡنِهِمَا فَٱبۡعَثُواْ حَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهِۦ وَحَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهَآ﴾ [النساء: ۳۵].

«و اگر (میان زن و شوهر اختلافی افتاد و)ترسیدید (که این کار باعث) جدایی میان آنان شود، داوری از خانواده‌ی شوهر، و داوری از خانواده‌ی همسر(انتخاب کنید و برای رفع و رجوع اختلاف) بفرستید».

این امور، رهنمودها و تعالیم اسلام در ارتباط با روابط خانوادگی هستند و چنان‌چه از جانب طرفین مراعات شوند، پدیده‌ی طلاق به حداقل ممکن خواهد رسید و شیطان نیز درمانده و ناتوان و نامید خواهد شد و دندان طمع از خانواده‌های مسلمان خواهد کند.

۷۲ - [۱۰] وعن جابر قال: سمعت النبي ﷺ يقول: " إن الشيطان قد أيس من أن يعبده المصلون في جزيرة العرب، ولكن في التحريش بينهم ". رواه مسلم[۱].

۷۲- (۱۰) جابر ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «شیطان از اینکه در جزیرة العرب معبود مؤمنان و نمازگزاران واقع شود، قطع امید کرد، اما از تحریک آنان به عداوت و دشمنی و اختلاف و تفرقه ناامید و مأیوس نشد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۱- مسلم ٤ / ۲۱٦٦ ح ٦٥، ترمذی ح ۱۹۳۷، مسند احمد۳/ ۳۱۳.

شرح: بر اساس این روایت و روایات دیگر، رسول‌خدا ﷺ همواره بر لزوم وحدت و برادری تأکید و توصیه فرموده‌اند و همه‌ی افراد مؤمن و مسلمان را در بنای امت واحده با همه‌ی تفاوت‌ها و اختلافاتی که در رنگ، نژاد و سرزمین دارند به عناصر و اجزای ساختمانی تشبیه فرموده‌اند که یکدیگر را استواری و استحکام می‌بخشند و نیز مؤمنان را در دوستی و مهربانی به یکدیگر، به پیکر واحدی تشبیه فرموده‌اند که اگر عضوی از آن به درد آید و بیمار گردد، دیگر اعضاء آرام نمی‌گیرند، بلکه او را در بی‌خوابی و تب‌داری، همدردی می‌نمایند. و براستی هیچ دینی مانند دین اسلام به وحدت و یکپارچگی و برادری و اخوت فرا نخوانده و به پی‌ریزی اتحاد و همبستگی و همیاری و همفکری و همکاری و یکپارچگی فرمان نداده و بالطبع به شدت از دشمنی و عداوت و اختلاف و تفرقه و ستیزه و کشمکش برحذر نداشته است. به همین جهت پیامبراکرم ﷺ در این حدیث می‌فرماید: دیگر شیطان از بت پرستی مردم جزیرة العرب و از اینکه وی معبود آنها قرار بگیرد، ناامید شده و فقط دل به ایجاد تفرقه و اختلاف و عداوت و دشمنی بسته است. لذا پیامبر ﷺ همواره در احادیث دیگری، نیز این موضوع را به صحابه ﷺ و مردم هشدار داده و بارها فرموده:

«عليكم بالجماعة فإنّ يدالله معالجماعة ومن شذّ شُذّ في النار»

و نیز می‌فرماید:

«شیطان مانند گرگی در کمین آدمیان نشسته که تنها آنهایی را که مثل گوسفندان از گله جدا شده‌اند، به گمراهی می‌افکند و آنان را می‌درد».

و نیز می‌فرماید:

«از جماعت تخطی نکنید که شیطان قرین تنهایی است و از جمع و جماعت دورتر می‌باشد».

طبق این ارشادات نبوی ﷺ، همگان باید وحدت و یکپارچگی را سرلوحه‌ی عمل خویشتن قرار دهند و از پراکندگی و خودرأیی بپرهیزند، اخوّت و دوستی را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهند و از دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها اجتناب کنند و با اختلاف و تفرقه و عداوت و دشمنی، آب در آسیاب شیطان نریزند و راه را برای او هموار نکنند، تا آنها را در پرتگاه هلاکت و نابودی نیفکند.

چرا که نتیجه‌ی فوری اختلاف و تفرقه، ذلت و خواری است و سرّ ذلت و خواری هر ملت را در اختلاف و تفرقه‌ی آنان باید جستجو کرد. جامعه‌ای که اساس قدرت و ارکان همبستگی‌های آن با تیشه‌های تفرقه درهم کوبیده شود، سرزمین آنان برای همیشه جولانگاه بیگانگان و قلمرو حکومت استعمارگران جنی و انسی خواهد بود و پیوسته آنان را در ذلت و خواری نگاه خواهند داشت.

و در عصر کنونی ما نیز، شیطان و دار و دسته‌اش (شیطان صفتان) نیز برای تضعیف و تسلط بر کشورهای اسلامی، از اصل «تفرقه بیانداز و حکومت کن» استفاده می‌کنند و برای دستیابی به اغراض و اهداف پلید خود، پیوسته از این اصل تجربه شده، بهره می‌گیرند و موفق نیز می‌شوند.

آری! شیطان و شیطان‌صفتان با همین قاعده، امت اسلامی را به کشورهایی پراکنده و ملت‌های ضعیف و ناتوان تقسیم کرد و استقلال فکری، عقیدتی، سیاسی، اقتصادی و تمامیت ارضی آنها را از میان برد و آنها را به خاک مذلت کشاند. و مسلمانان امروزی اگر می‌خواهند دوباره سرپای خود بایستند و در مقابل توطئه‌های شوم این اهریمنان بایستند، باید صادقانه و مقتدرانه به اوامر و فرامین تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین رسول‌خدا ﷺ، عمل نمایند و تعالیم وی را سرلوحه‌ی کار خویش قرار دهند، تا وحدت کلمه و همبستگی خود را تحت هر شرایطی از دست ندهند و قادر به دفاع از خود در مقابل توطئه‌ها و ترفندهای مذبوحانه‌ی شیطان و دار ودسته‌اش باشند، چرا که سنت خداوند ﷻ همین است که اتحاد و همبستگی اسلامی و خانواده‌ای و صبر و پایداری، رمز موفقیت و پیروزی است و اختلاف و تفرقه، دنیاطلبی و تن‌پروری، موجب شکست و ذلت و انحطاط و عقب ماندگی می‌باشد.

شیطان و شیطان صفتان نیز، این امر را به خوبی می‌دانند و پیوسته از همین کانال برای به ذلت کشاندن امت اسلامی وارد می‌شوند و به همین جهت است که رسول‌خدا ﷺ با بیان روشن و به دور از هرگونه ابهام و پیچیدگی در روایات متعددی ما را به اتحاد و همبستگی و اعتصام به عروةالوثقی و حبل متین الهی فرا می‌خواند و از نزاع و تفرقه که عامل از میان رفتن مهابت و شوکت امت اسلامی است، با صراحت تمام و به طور مطلق نهی می‌فرماید و از مسلمانان می‌خواهد تا در رفع اختلافات و تنازع‌های خویش به قرآن و سنت مراجعه نمایند و پیوسته، حفظ وحدت و یکپارچگی را مدنظر بگیرند و بدانند که وحدت و همبستگی چه در خانواده و چه در جامعه، موجب عزت، اقتدار و آزادی و اصل اعتقادی آنان است.

و امت اسلامی با این کار است که می‌تواند شیطان را به طور کلی از خود ناامید کند و آب سردی بر وسوسه‌های وی بریزند.

جزیرة العرب: جزیرة العرب از حیث موقعیت طبیعی و جغرافیایی از اهمیت بسزایی برخوردار است. در اندرون از هر سوی در محاصره‌ی صحراها و شنزارها است و به خاطر همین وضعیت، شبه جزیره‌ی عربستان در آن زمان به صورت دژ محکمی درآمده بود که بیگانگان توان اشغال و فتح آن، سیطره یافتن بر آن و نفوذ

کردن در آن را نداشتند. به همین جهت می‌بینیم که ساکنان جزیرة العرب از دوران‌های بسیار دیرینه در همه‌ی امور آزاد بوده‌اند و با آنکه در مجاورت دو امپراطوری بزرگ زندگی می‌کردند، و اگر این سد برافراشته نبود، هرگز نمی‌توانستند هجوم و حمله‌ی پیوسته و دمادم آنها را دفع کنند[1].

شبه جزیره‌ی عربستان در نیمکره‌ی شمالی، نیمکره‌ی شرقی و منتهی الیه جنوب غربی آسیا واقع شده و از مغرب به آفریقا و از شرق و شمال شرق به آسیا متصل است. از این رو آن را «شبه جزیره» خوانده‌اند که از سه سو به وسیله‌ی دریا محاصره شده و تنها سمت شمال آن خشکی است. دریاهایی که این شیه جزیره را محاصره کرده‌اند عبارتند از:

۱- دریای سرخ یا قلزم (بحر احمر) در مغرب.

۲- دریای احمر در جنوب.

۳- خلیج عدن در جنوب.

٤- در عمان در شرق.

۵- خلیج فارس در شرق.

٦- دریای مدیترانه در شمال غرب.

با این توصیف، شبه جزیره، شکلی مربع مستطیل، با اضلاع نامتساوی، به خود گرفته و مجموع مساحت آن، به بیش از

۱- رحیق المختوم. ص۳۱.

۳٬۰۰۰٬۰۰۰ کیلومتر مربع می‌رسد. امروزه کشورهای عربستان سعودی، یمن، قطر، امارات متحده‌ی عربی، بحرین، عمان، کویت، اردن، سوریه، لبنان و فلسطین، در مجموع، شبه جزیره را تشکیل می‌دهند.

جغرافی‌دانان در تعیین «مرز شمالی» شبه جزیره، دچار اختلاف شده‌اند، لیکن بر این مطلب متفق‌اند که خطی ممتد از ساحل دریای مدیترانه تا کناره‌ی رود فرات، مرز تقریبی آن را تشکیل می‌دهد. در منتهی الیه شمالی دریای سرخ، دو خلیج به نام‌های «عقبه» در شرق و «السویس» در غرب، شبه جزیره را به «صحرای سینا» و سپس «آفریقا» متصل می‌سازد. حداکثر طول شبه جزیره ۲۳ درجه یا ۲۵۰۰ کیلومتر و حداکثر عرض آن (میان دریای سرخ و خلیج فارس) هزار کیلومتر است.

جغرافی‌دانان عرب، شبه جزیره را به شش بخش تقسیم کرده‌اند:

تِهامَه

به قسمت غربی کوه‌های «سراة»، که از شمال به جنوب شبه جزیره به موازات دریای سرخ کشیده شده «تهامه» می‌گویند که از دامنه‌ی آن، تا سواحل دریای سرخ را در بر می‌گیرد. نام دیگر آن «غور» است. از آن رو «تهامه» نامیده‌اند که حرارت و گرمای آن زیاد و باد آن کم است. و دیگر آن که سرزمین پست و ساحلی است. جده، مکه و نیمی از مدینه را جزو تهامه دانسته‌اند.

حجاز

به قسمت شرقی کوه‌های سراة و حد فاصل میان ارتفاعات نجد و شرق تهامه، «حجاز» گفته‌اند که به شمال یمن منتهی می‌شود. حجاز از «حَجَز» به معنای حاجِز و مانع است و چون میان تهامه و نجد فاصله و مانع ایجاد کرده است، آن را حجاز خوانده‌اند.شهر طائف و نیمی از مدینه در این بخش واقع است.

نجد

نجد، ناحیه‌ای است مرتفع که پس از حجاز و میان یمن، صحرای سماوه، عروض عراق واقع شده و چون از دیگر نواحی مرتفع‌تر است، آن را «نجد» خوانده‌اند. این قسمت از شمال به «بادیة السماوه» و از جنوب به «یمن» محدود است و لذا قسمت مرکزی عربستان را تشکیل می‌دهد. ریاض پایتخت عربستان، در این ناحیه قرار دارد.

یمن

کشور یمن در جنوب حجاز و نجد؛ یعنی در منتهی‌الیه جنوب غربی شبه جزیره واقع است و از حاصل‌خیزترین نقاط شبه جزیره به شمار می‌رود. یمن از مجاورت نجد تا خلیج عدن و دریای عرب ادامه دارد و از طرف مشرق با «حضرموت» و دریای عمان همسایه است.

عروض

ناحیه‌ی عروض، شامل یمامه، عمان، بحرین و احساء است. از این رو، «عروض» نامیده‌اند که میان نجد، یمن و عراق فاصله ایجاد کرده است.

حضرموت و المهره

ناحیه‌ی وسیعی است در شرق عدن و در کناره‌ی دریا با نام حضرموت، که صحرای«احقاف» در مجاورت آن بوده است. گویند حضرت هود در این منطقه به خاک سپرده شده است. بعضی آن را منتسب به «حضرموت بن قحطان» دانسته‌اند.

از این منطقه در تورات، با نام «حاضر میت»، یعنی نخستین ساکن، یاد شده است.

همچنین حضرموت و المهره را منطقه‌ای وسیع در کنار عمان و عدن دانسته اند. المهره از «مهرة بن حیدان» گرفته شده و نیز نام قبیله‌ای بوده است[۱].

شاید کسی در اینجا سؤال بکند که چرا پیامبر ﷺ فقط جزیرة العرب را ذکر کردند؟

۱- تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، دکتر اصغر قائدان صص ۲۱ ـ ۲۳.

در پاسخ باید گفت: در زمانی که پیامبرﷺ این حدیث را بیان نمودند، هنوز شریعت مقدس اسلام، از مرز جزیرة العرب فراتر نرفته بود و فقط محدود به همان منطقه می‌شد. به همین جهت پیامبرﷺ فقط به ذکر جزیرة العرب پرداختند.

و نیز ممکن است که به خاطر اهمیت جزیرة العرب، پیامبر اکرم ﷺ به ذکر جزء اکتفا نموده باشند و مرادشان کلّ مناطق می‌باشد. چراکه جزیرة العرب، خواستگاه و محیط نشو و نمای حضرت محمد ﷺ و جولانگاه وحی و تشریع و کانون یکتاپرستی و عدالت‌خواهی بود. به همین جهت پیامبرﷺ به ذکر جزیرة العرب پرداختند.

و نیز ممکن است در ذهن کسی این پرسش ایجاد گردد که پیامبر ﷺ در این حدیث می‌فرماید: «شیطان از این که در جزیرة العرب معبود مؤمنان و نمازگزاران گردد، قطع امید کرده»، در حالی که ما در تاریخ می‌خوانیم پس از وفات پیامبرﷺ عده‌ای از عرب‌ها، مرتد شدند و عده‌ای فریب مسیلمه کذاب را خوردند و به نبوت و پیامبری دروغین وی ایمان آوردند و عده‌ای نیز از پرداخت زکات و حقوق مالی واجب، استنکاف ورزیدند و منکر زکات شدند، با این وجود مأیوس شدن شیطان چگونه محقق شده است؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: منظور پیامبر ﷺ از مأیوس شدن شیطان، این است که با آمدن اسلام، دومرتبه آن حالت قبلی که مشرکین قدرت و اقتدار خود را به دست بیابند و به قدرت نمایی بپردازند و خانه‌ی خدا را بسان گذشته بتکده قرار دهند و کانون شرک و چندگانه‌پرستی و کفر و الحاد و انحراف بگردانند، دوباره در جزیرةالعرب پیش نخواهد آمد و اینکه پس از وفات پیامبر ﷺ عده‌ای به مسیلمه‌ی کذاب ایمان آوردند و عده‌ای منکر زکات و حکمی از احکام اسلامی شدند، به این معنا نیست که آنها به پرستش بت و بت‌پرستی پرداخته باشند، چراکه در تاریخ این موضوع به اثبات رسیده که آن عده، با وجود این که به مسیلمه ایمان آوردند و منکر حکمی از احکام اسلام به نام زکات شدند، هرگز بت نپرستیدند.

ملاعلی قاری می‌گوید: «ولا یرد علي ذلك ارتداد اصحاب مسیلمه ومانعي الزكاة وغيرهم ممن ارتدّوا بعدالنبي ﷺ لأنهم لم يعبدوا الصّنم»[1]. و یا مراد این است که هرگز مؤمنان نمازگزار به عبادت طاغوت و شیطان نخواهند پرداخت، چراکه امکان ندارد که مؤمنان نمازگزار میان نماز و عبادت و پرستش شیطان جمع کنند.

۱- مرقاه المفاتیح. ج۱ ص۲۵۰.

چنانچه این کار را یهود و نصاری کردند. ملاعلی قاری می‌گوید:

«فالاولي أن يقال: المراد أن المصلّين لايجمعون بين الصلوة وعبادة الشيطان كما فعلته اليهود والنصاري»[1].

۱- همان. ج۱ ص۲۵۰.

فصل دوم

۷۳ - [۱۱] عن ابن عباس، أن النبيﷺ جاءه رجل فقال: إني أحدث نفسي بالشيء لأن أكون حممةً أحب إلي من أن أتكلم به. قال: " الحمد لله الذي رد أمره إلى الوسوسة ". رواه أبو داود[۱].

۷۳- (۱۱) ابن عباس ﷺ می‌گوید: فردی به نزد پیامبر اکرمﷺ آمد و گفت: گاهی در دل و جان من خیالات و وسوسه‌های نامطلوب و غیرقابل تحمل و سؤالات و اعتراضات ملحدانه‌ای خطور می‌کند (و از بیم و ترس از عذاب و خشم خدا، حالت من در قبال این‌گونه وساوس و خیالات بد و نامطلوب اینگونه است که) دوست دارم سوزانده شوم، اما آنها را به مرحله‌ی زبان نیاورم. (حال شما بفرمایید که تکلیف من در قبال اینگونه وساوس و خیالات غیراختیاری چیست)؟

پیامبرﷺ فرمود: حمد و ستایش خدایی را سزاست که کار شیطان را منحصر به وسوسه کرده است.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: رسول‌خداﷺ در این حدیث به این مرد اطمینان خاطر داد تا بر اثر این وسوسه‌های شیطانی غیراختیاری نگران و بیقرار نباشد،

۱- ابوداود ح ۵۱۱۲، مسند احمد ۱/ ۳۴۰.

چراکه خدای ﷻ تا زمانیکه انسان، آن خطورات قلبی و وسوسه‌های شیطانی را به مرحله‌ی زبان و عمل نیاورد، مورد عفو و بخشش قرار داده است و نیز این را هم فرموده که همین که شخص مسلمان در برابر این وسوسه‌های غیراختیاری که از توان و اختیارش بیرون است، اما این اندازه بیم و هراس دارد و حتی به خود جرأت نمی‌دهد که آن را بر زبان بیاورد و در قلب از چنین افکار و خطورات ملحدانه، متنفر و بیزار است و دوست دارد که سوزانده شود، اما آنها را به زبان نگوید و در فکر و قلب خویش به تجزیه و تحلیل آنها بپردازد. و خود همین کراهیت و بد دانستن وی از این وسوسه‌ها از نشانه‌های صریح و روشن ایمان است. چنانچه در شرح حدیث ٦٤ به این موضوع اشاره رفته است.

«الحمد لله الذي ردّ امره الي الوسوسة»:

این بخش از حدیث، به صراحت بیان می‌دارد که شیطان قدرت اجبار و قهریه ندارد، بلکه فقط کارش وسوسه است و بس.

خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَقَالَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لَمَّا قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ إِنَّ ٱللَّهَ وَعَدَكُمۡ وَعۡدَ ٱلۡحَقِّ وَوَعَدتُّكُمۡ فَأَخۡلَفۡتُكُمۡۖ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيۡكُم مِّن سُلۡطَٰنٍ إِلَّآ أَن دَعَوۡتُكُمۡ فَٱسۡتَجَبۡتُمۡ لِيۖ فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوٓاْ أَنفُسَكُمۖ مَّآ أَنَا۠ بِمُصۡرِخِكُمۡ وَمَآ أَنتُم بِمُصۡرِخِيَّ إِنِّي كَفَرۡتُ بِمَآ أَشۡرَكۡتُمُونِ مِن قَبۡلُۗ إِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ٢٢﴾ [إبراهیم: ٢٢].

«و شیطان هنگامی که کار حساب و کتاب به پایان رسید، خطاب به پیروان خود می‌گوید: خداوند به شما وعده‌ی راستینی داد و من به شما وعده دادم و با شما خلاف وعده کردم و دروغ گفتم. و من بر شما هیچ تسلطی نداشتم و کاری نکردم، جز اینکه شما را دعوت به گناه و گمراهی نمودم و شما هم گول وسوسه‌ی مرا خوردید و دعوتم را پذیرفتید. پس مرا سرزنش مکنید و بلکه خویشتن را سرزنش بکنید. امروز نه من به فریاد شما می‌رسم و نه شما به فریاد من می‌رسید. من امروز از اینکه مرا قبلاً در دنیا برای خدا انباز کرده اید، تبرّی می‌جویم و آن را انکار می‌کنم. بی‌گمان کافران عذاب دردناکی دارند».

از این آیه به خوبی دانسته می‌شود که وسوسه‌های شیطان هرگز اختیار و آزادی اراده را از انسان نمی‌گیرد، بلکه او یک دعوت کننده بیش نیست و این انسان‌ها هستند که با اراده‌ی خودشان دعوت او را می‌پذیرند.

و در واقع این شیطان نیست که می‌تواند مردم را گمراه کند، بلکه این انسان‌های منحرف و گمراه‌اند که با میل و اراده‌ی خویش دعوت او را اجابت کرده و پشت سر او گام بر می‌دارند و براستی شیطان و دارودسته‌اش هرگز نمی‌توانند کسی را به اجبار به راه فساد بکشانند، بلکه این خود انسان‌ها هستند که دعوت او را لبیک گفته و دریچه‌های قلب خویش را به روی او می‌گشایند و به او اذن

دخول می‌دهند. پس در حقیقت رابطه‌ی شیطان و گمراهان، رابطه‌ی پیشوا و پیرو است، نه رابطه‌ی اجبار کننده و اجبار شونده.

و خداوند ﷻ اگرچه شیطان را در انجام وسوسه‌هایش آزاد گذاشته، ولی انسان را در برابر او بی‌دفاع قرار نداده است، زیرا:

اولاً: نیروی عقل و خرد به او بخشیده که می‌تواند سدّ نیرومندی در مقابل وسوسه‌های شیطان به وجود آورد.

ثانیاً: فطرت پاک و عشق به تکامل را در درون وجود انسان به عنوان یک عامل سعادت قرار داده است

ثالثاً: خداوند ﷻ با وحی و کلام خویش آنها را از توطئه‌ها و وسوسه‌های ویران‌گر شیطان باخبر می‌گرداند.

رابعاً: فرشتگانی که الهام‌بخش نیکی هستند، به کمک انسان‌هایی که می‌خواهند از وسوسه‌های شیطان برکنار بمانند، می‌فرستد. آنچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ٣٠﴾ [فصلت: ۳۰].

«کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفته‌ی خود که اقرار به وحدانیت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) پابرجا و ماندگار می‌مانند(در هنگام آخرین لحظات

زندگی) فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و بدانان مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسط پیغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شود».

و ﴿إِذۡ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمۡ فَثَبِّتُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [الأنفال: ۱۲].

«(ای مومنان! بیاد آورید) زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم(و کمک و یاریتان می‌نمایم. شما با الهام پیروزی و بهروزی)مؤمنان را تقویت و ثابت‌قدم بدارید».

از این رو دانستیم که وسوسه‌های شیطان، گرچه مؤثر است، ولی تصمیم نهایی با شیطان نیست، با خود انسان‌هاست، چراکه انسان می‌تواند در برابر وسوسه‌های او بایستد و دست ردّ بر سینه‌ی او بگذارد و باید دانست که نفوذ وسوسه‌های شیطانی در انسان یک نفوذ ناآگاه و اجباری نیست، بلکه این ما هستیم که به میل خویش وسوسه‌ی او را به دل راه می‌دهیم، وگر نه حتی خود شیطان می‌داند که بر انسان‌های مخلص هرگز راه ندارد.

۷٤ - [۱۲] وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: " إن للشيطان لمةً بابن آدم، وللملك لمةً: فأما لمة الشيطان فإيعاد بالشر وتكذيب بالحق. وأما لمة الملك فإيعاد بالخير وتصديق بالحق. فمن وجد ذلك؛ فليعلم أنه من الله، فليحمد الله، ومن وجد الأخرى؛

فليتعوذ بالله من الشيطان الرجيم ". ثم قرأ ﴿ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِ﴾ [البقرة: ٢٦٨]. رواه الترمذي وقال: هذا حديث غريب[1].

۷۴- (۱۲) عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: بی‌گمان شیطان برای وسوسه و بیراهه‌بری فرزند آدم، دام‌ها و تله‌هایی دارد و فرشته‌ی خدا نیز برای رهنمود کردن فرزند آدم به راه رستگاری و سعادت، الهاماتی دارد.

اما راه شیطان برای وسوسه‌ی انسان به‌سوی بدرفتاری و دروغ انگاشتن حق و عدالت است و اما راه فرشته، برای انگیزش انسان به‌سوی نیکی و گواهی حق و عدالت می‌باشد. پس کسی‌که چنین حالی در خود یافت، بداند که از سوی خداست و سپاس او را بگذارد و هرکسی که حالی دیگر در خود احساس نمود، باید بداند که از وسوسه‌ی شیطان مطرود است و باید از آن به خداوند ﷻ پناه ببرد. پس از این پیامبرﷺ این آیه را تلاوت نمود:

﴿ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِ﴾ [البقرة: ٢٦٨].

«شیطان شما را به هنگام انفاق می‌ترساند و وعده‌ی تهیدستی می‌دهد و به انجام گناه شما را دستور می‌دهد».

۱- ترمذی، ح ۲۹۸۸.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته این حدیث، حدیثی غریب است].

شرح: «لمّة»: مساس و اندک خطره‌ای است و مراد از آن همان خطره‌ای است که در قلب بر اثر وسوسه‌ی شیطان و یا الهام فرشته واقع می‌شود. از این جهت به «لمّه‌ی شیطان» وسوسه، و به «لمّه‌ی فرشته» الهام می‌گویند.

در این حدیث، پیامبر ﷺ بیان می‌کند که کار شیطان پیوسته وسوسه‌کردن بنی‌آدم است، چرا که شیطان دشمن قسم خورده‌ی انسان است و اوست که گفت:

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ٨٢﴾ [ص: ۸۲].

«سوگند به عزت تو که همه‌ی انسان‌ها را گمراه می‌سازم».

و اوست که مردم را در وسوسه می‌افکند و آنها را اگر چنانچه صدقه دهند و در راه خدا انفاق نمایند، از فقر و تهی‌دستی بیم می‌دهد و می‌ترساند و به ایشان می‌گوید: سرانجام انفاق شما این است که فقیر و نیازمند شوید، و با این گونه وسوسه‌ها آنها را بر بخل و امساک تحریک و تشویق می‌کند.

آری! شیطان جز بدبختی و شقاوت انسان هدفی ندارد و پیوسته انسان‌ها را به انواع بدی‌ها و زشتی‌ها دستور می‌دهد و انسان را

وادار می‌کند که به خدا افترا ببندد و چیزهایی را که نمی‌داند به او نسبت دهد.

ولی خداوند ﷻ اگر چه شیطان را در انجام وسوسه‌هایش آزاد گذاشته، ولی انسان را در برابر تحریکات و وسوسه‌های او و دستوردادن وی بر شرّ و فحشاء، بی‌دفاع قرار نداده است، زیرا فرمانروای هستی، خداوند ﷻ نیز برای رهنمود انسان به‌سوی رستگاری و سعادت و نیکی و خوبی‌ها، گروهی از فرشتگان دارد. فرشتگانی که الهام‌بخش نیکی‌ها هستند، خداوند متعال این فرشتگان را به کمک انسان‌هایی که می‌خواهند از وسوسه‌های شیطان بر کنار بمانند، می‌فرستد تا سدّ نیرومندی در مقابل وسوسه‌های شیطان باشند. چنانچه می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾ [فصلت: ۳۰].

«کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفته‌ی خود که اقرار به وحدانیت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان می‌دهند،و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) پاپرجا و ماندگار می‌مانند(در هنگام آخرین لحظات زندگی) فرشتگان به پیش آنان می‌آیند».

و نیز می‌فرماید:

﴿إِذۡ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمۡ فَثَبِّتُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ...﴾ [الأنفال: ۱۲].

«(ای مومنان! به یاد آورید) زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم(و کمک و یاریتان می‌نمایم. شما با الهام پیروزی و بهروزی)، مؤمنان را تقویت و ثابت‌قدم بدارید».

و انسان به خوبی می‌تواند «الهامات الهی» را از «وسوسه‌های شیطانی» تشخیص دهد. زیرا علامت روشنی برای تشخیص آن وجود دارد و آن این است: الهامات الهی چون با فطرت پاک انسان و عقل و خرد سالم وی و ساختمان جسم و روح او آشنا است. هنگامی که در قلب پیدا می‌شود، یک حالت انبساط و نشاط به او دست می‌دهد، در حالی که وسوسه‌های شیطان، چون هماهنگ با فطرت و ساختمان او نیست، به هنگام ایجاد در قلبش، احساس تاریکی، ناراحتی و سنگینی در خود می‌کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه، این احساس برای او پیدا نشود، بعد از انجام عمل برای او دست می‌دهد و این است فرق بین الهامات شیطانی و الهامات الهی.

و وظیفه‌ی انسان در مقابل الهامات الهی این است که آنها را از جانب خدا بداند و حمد و ستایش او را به خاطر دریافت آنها به جای آورد و وظیفه‌ی وی در قبال وسوسه‌های شیطانی این است که آنها را از جانب شیطان ملعون و پلید بداند و از شرّ آنها به خدا پناه ببرد، چرا که در حقیقت این پناه بردن به خداست که به انسان بینائی و روشنایی می‌بخشد و قدرت شناخت واقعیت‌ها را به او می‌دهد. شناختی که نتیجه‌اش نجات از چنگال وسوسه‌های

شیطانی، و خیالات و افکار بد و نامطلوب است و در واقع، این پرهیزگاران و خداترسان‌اند که می‌توانند در پرتو ذکر و یادخدا و پناه‌بردن به او و از چنگال وسوسه‌های شیطان رهایی یابند.

۷۵ - [۱۳] عن أبي هريرة عن رسول اللهﷺ قال: " لا يزال الناس يتساءلون، حتى يقال: هذا خلق الله الخلق، فمن خلق الله؟ فإذا قالوا ذلك فقولوا: الله أحد، الله الصمد، لم يلد ولم يولد، ولم يكن له كفوا أحد، ثم ليتفل عن يساره ثلاثا وليستعذ بالله من الشيطان الرجيم ". رواه أبو داود. وسنذكر حديث عمرو بن الاحوص في باب خطبة يوم النحر ان شاء الله تعالي[1].

۷۵- (۱۳) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: مردم دست بردار نیستند و پیوسته به سؤال‌های (بی‌مورد و بد و نامطلوب خویش) ادامه می‌دهند تا اینکه کار بدانجا می‌رسد که می‌گویند: این خداوند است که آفریدگار همه چیز و همه کس است، اما آفریدگار خداوند کیست؟ پس هرگاه برای شما چنین سؤال‌های بی‌مورد و بد و نامطلوب ایجاد شد، وظیفه‌ی‌تان در قبال این سؤال‌ها این است که (به خدا پناه ببرید و از روی صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل) بگویید: خداوند ذاتی یگانه و یکتا است، خداوندی است که همه‌ی نیازمندان قصد او می‌کنند، هرگز نزاد و زاده نشد و برای او هیچ گاه شبیه و مانندی نبوده است و کسی همگون و همسنگ و همبر او نیست.

۱- ابوداود، ح ٤٧٢٢.

آنگاه از شرّ و بدی شیطان به خدا پناه برد و «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» خوانده و سه بار به سمت چپ فوت کند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است و ان‌شاءالله به زودی حدیث عمرو بن الاحوص را در باب «خطبه‌ی روز عید قربان» ذکر خواهیم کرد].

فصل سوم

۷٦ - [١٤] عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: "لن يبرح الناس يتساءلون، حتى يقولوا: هذا الله خلق كل شيء، فمن خلق الله ﷻ؟". رواه البخاري. ولمسلم: " قال: قال الله عز وجل: إن أمتك لا يزالون يقولون: ما كذا؟ ما كذا؟ حتى يقولوا: هذا الله خلق الخلق، فمن خلق الله ﷻ؟"[1].

۷٦- (١٤) انس رضي الله عنه گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: مردم به اندازه‌ای به سؤالات (بی‌مورد) خود ادامه می‌دهند تا جایی که می‌گویند: این خداست که همه چیز را آفریده است، پس چه کسی خدا را آفریده است؟ (در این صورت باید بگوید: به خدا و رسولش ایمان دارم و به خدا پناه ببرد و جلوتر نرود و پا را از گلیم خویش فراتر نگذارد)».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

و امام مسلم (در صحیح خود) چنین روایت کرده است: «پیامبر ﷺ فرمود: خداوند ﷻ می‌فرماید: (ای محمد ﷺ) امت تو دست بردار نیستند و پیوسته به سؤالات (بی‌مورد) خود ادامه می‌دهند تا بدانجا که می‌گویند: چه کسی فلان چیز را به وجود آورده است و چه کسی فلان چیز دیگر را. تا اینکه می‌گویند: این خداوند است که آفریدگار همه چیز است، اما آفریدگار خداوند کیست؟»

١- بخاری ح ۷٢٩٦، مسلم ح ٢١٧-١٣٦.

۷۷ - [۱۵] عن عثمان بن أبي العاص، قال: قلت: يا رسول الله! إن الشيطان قد حال بيني وبين صلاتي وبين قراءتي يلبسها علي. فقال رسول اللهﷺ: "ذاك شيطان يقال له خنـزب، فإذا أحسسته فتعوذ بالله منه، واتفل على يسارك ثلاثا". ففعلت ذلك فأذهبه الله عني. رواه مسلم[1].

۷۷- (۱۵) عثمان بن ابی العاص ﷛ می‌گوید: به پیامبر اکرمﷺ گفتم:ای رسول‌خداﷺ! شیطان در میان نماز و قرائتم وسوسه می‌اندازد و مرا دچار شک و تردید می‌سازد. (حال شما بفرمایید تکلیف و وظیفه‌ی من در قبال این‌گونه وسوسه‌های شیطانی در نماز چیست)؟ پیامبرﷺ فرمود: آن شیطانی است که به آن «خِنزَب» گویند. پس هرگاه احساس وجود آن را کردی، (پیش از وارد شدن در نماز) از شرّ آن به خدا پناه ببر و «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» بگو و سه مرتبه از طرف چپ خود تف بینداز».

عثمان بن ابی العاص ﷛ گوید: فرمان رسول‌خدا ﷺ را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دادم و مطابق دستورشان عمل کردم. پس از چند مدتی خداوند ﷻ مرا از چنگال «خنزَب» و وسوسه‌هایش نجات داد و او را از من دور کرد.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۱- مسلم ٤ / ١٧٢٨ ح٦٨، مسند احمد ٢١٦/٤.

شرح: هنگامی که انسان قصد انجام کار خیری می‌کند و یا به امر نیکی می‌خواهد نزدیک شود، شیطان سخت می‌کوشد که او را از آن کار باز دارد، وی به وسیله‌ی انواع وسوسه‌های خود شخص نمازگزار را مشغول می‌سازد، تا اینکه او را از خشوع و خضوع نماز و از تدبر و تفهم در معانی و مفاهیم آیات و اذکاری که در نماز می‌خوانند باز دارد و از شناخت و آگاهی به آنچه که خداوند از نماز و نیایش خواسته است دور نماید. از این‌رو شیطان با تمام سعی و کوشش خود تلاش می‌کند تا در میان قلب فرد نمازگزار و مقصود و هدف نماز مانعی ایجاد کند تا فایده‌ی لازم و بهره‌ی کامل را نبرد. چراکه هر وقت کاری برای شخص مسلمان سودمند باشد و مورد رضایت و پسند خدا قرار گیرد، حضور شیطان برای جلوگیری از آن بیشتر می‌شود. لذا شیطان پیوسته در سر راه انسان برای جلوگیری از هر کار خیری کمین گرفته است، مخصوصاً هنگام نماز خواندن و قرائت قرآن.

از این‌رو پیامبر ﷺ به فرد مسلمان نمازگزار دستور می‌دهد، با دشمنی که در کمین او نشسته تا راه امر خیر را بر او ببندد، بجنگد و در آغاز کار از شر شیطان به خدا پناه ببرد و سپس کارش را شروع کند. چراکه پناه بردن به خدا، بهترین و مؤثرترین راه علاجی است برای دفع وسوسه‌هایی که شیطان در دل نمازگزار ایجاد می‌کند تا اینکه اجر و پاداش آن را بکاهد و خشوع و فروتنی را از او دور سازد و بدین

وسیله یکی از ویژگی‌های مسلمان که همان خشوع و خضوع در پیشگاه پروردگار خود باشد، از بین می‌رود.

پس برای شخص مسلمان نمازگزار که در نماز دچار وسوسه و شک و تردید می‌شود، مناسب است که پیش از نماز و یا بعد از نمازی که دچار اینگونه وساوس و خطوراتی می‌شود به خدا پناه ببرد و «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بگوید و سه مرتبه از طرف چپ خود تف بیندازد، تا در پرتو این کار، خداوند ﷻ او را از شرّ «خِنزَب» و وسوسه هایش محفوظ و مصون بدارد.

«خنزَب»: این کلمه به پنج صورت خوانده می‌شود:

۱. به کسر «خاء» و کسر «زاء»
۲. به کسر «خاء» و فتح «زاء»
۳. به فتح «خاء» و فتح «زاء»
٤. به ضم «خاء» و فتح «زاء»
۵. به فتح «خاء» و ضم «زاء»

و «خنزب» در لغت به معنای «الجري علي الفجور» می‌باشد. یعنی کسی‌که بر انجام فسق و فجور جری و متهور باشد.

و «خنزب»، شیطانی از شیاطین است که وظیفه‌اش به وسوسه انداختن نمازگزاران می‌باشد، تا میان آنها و نماز و قرائت‌شان وسوسه بیندازد و آنها را دچار شک و تردید بسازد و از تدبر و تعقل

آیات قرآنی و اذکار و اوراد نماز، نمازگزاران را غافل سازد و می‌کوشد تا در میان قلب فرد نمازگزار و مقصود و هدف نماز مانعی ایجاد کند تا فایده‌ی لازم و بهره‌ی کامل را از نماز نبرد.

۷۸ - [١٦] وعن القاسم بن محمد، أن رجلا سأله فقال: " إني أهم في صلاتي فيكثر ذلك علي، فقال له: امض في صلاتك، فإنه لن يذهب ذلك عنك حتى تنصرف وأنت تقول: ما أتممت صلاتي ". رواه مالك[١].

۷۸- (١٦) از قاسم بن محمد (نوه‌ی حضرت ابوبکر صدیق ﷺ و یکی از فقهای هفتگانه‌ی مدینه) روایت است که مردی از وی پرسید: در نمازم دچار وهم و شک و تردید می‌شوم (و گمان می‌کنم که رکعتی را جا انداختم و نماز را کامل نخوانده‌ام. حال شما بفرمایید تکلیف من در قبال این وهم چیست)؟

قاسم بن محمد ﷺ به آن مرد گفت: به نمازت ادامه بده و آن را قطع مکن (و بر اساس وهم و شک خویش عمل مکن و به وسوسه‌ی شیطان اعتنایی نکن) چرا تا وقتی که از نماز فارغ شوی این وهم و این وسوسه با تو خواهد بود و از تو جدا نخواهد شد و تو با این کارت گویا که (به شیطان وسوسه‌گر) می‌گویی: آری (به گفته‌ی تو) من نمازم را کامل نخوانده‌ام (و با این وجود به سخن و وسوسه‌ی تو، اهمیتی نمی‌دهم و نمازم را اعاده نخواهم کرد).

۱- مؤطا مالک ح ۳ «کتاب السهو».

[این حدیث را امام مالک (در مؤطا) روایت کرده است].

شرح: در این روایت بیان شده که تنها راه علاج خطره‌ها و وساوس پست و زشت شیطانی همین است که انسان به آنها اهمیت ندهد و ذهنش را با آنها مشغول نسازد. و این روایت اصل و اساسی مهم و در عین حال بزرگ در دفع وساوس و قلع و قمع هواجس شیطانی، نه تنها در نماز، بلکه در سایر عبادات نیز هست.

و اگر کسی می‌خواهد از وسوسه‌ها و خطره‌های شیطانی نجات پیدا کند، باید بنا به گفته‌ی قاسم بن محمد ﵁ به آنها اهمیت ندهد و با عمل نکردن به آنها، دماغ شیطان را به خاک بمالد و وی را از خود ناامید بگرداند. این خود راه علاج بسیار مؤثر و داروی نافعی است برای دفع تمام وسوسه‌های شیطانی.

البته لازم است که در کنار این، انسان مسلمان و فرد نمازگزار، از شیطان و وسوسه‌هایش به خدا پناه ببرد و خویشتن را در پرتو او از چنگال وسوسه‌های این اهریمن خبیث و ملعون نجات دهد.

باب (۳)

در بیان ایمان به قضا و قدر

«قضاء» به معنای علم خداوند به وقوع شئ از ازل است. یعنی ایمان داشتن به اینکه خداوند ﷻ تمام آنچه را که وابسته به مخلوقات جهان هستی است، می‌داند و «قَدَر» یا «قَدْر» به معنای ایجاد آن شئ مطابق با آن چه که از ازل خداوند به آن علم داشته است، می‌باشد. یعنی ایمان داشتن به اینکه ایجاد تمام این امور، مطابق با علم ازلی خداوند است، پس بر هر شخص مسلمان، ایمان به قضاء و قدر واجب است. به اینکه ایمان داشته باشد که خداوند متعال تمام آنچه را که انسان‌ها در زمان‌های مختلف و در مکان‌های گوناگون انجام می‌دهند و تمام آنچه را که وابسته به مخلوقات است، می‌داند و ایمان داشته باشد به اینکه ایجاد تمام این امور مطابق با علم ازلی خداوند است و هیچ رابطه‌ای بین قضا و قدر با جبر و اینکه خداوند انسان را بر انجام یا عدم انجام فعلی مجبور کند، وجود ندارد. چرا که علم خداوندی، نوری است کاشف، نه قوه‌ای مجبور کننده و اجبارآور. و به هیچ وجه این علم ازلی و سابق خداوند بدانچه انسانها در آینده انجام می‌دهند، جبری ایجاد نمی‌کند و این انسان‌ها هستند که خودشان با اراده و اختیار و کسب و تلاش و کوشش خویش به چیزی روی می‌آورندکه اهداف ارادی و اختیاری آنان است و خداوند مرادشان را (هر چه باشد، خوب یا بد) به اتمام می‌رساند و تحقق می‌بخشد.

پس در مسئله‌ی قضا و قدر هیچ گونه رابطه‌ای بین قضا و قدر با جبر و اینکه خداوند انسان را بر انجام یا عدم انجام فعلی معین مجبور کند وجود ندارد.

«جبریه» [پیروان جعدبن درهم و جهم بن صفوان راسبی] می‌گویند: انسان در اعمال خود از قبیل برخاستن، نشستن، راه رفتن و... مجبور است و هیچ اختیاری در ایجاد و انجام آنها ندارد، یعنی تمام اعمال انسان وابسته به اراده‌ی خداوند است.

این گروه با این عقیده و باورشان، موجبات بیهودگی و انکار تمام تکالیف شرعی را فراهم آوردند، چرا که این نظریه تکلیف را نفی می‌کند و چنین اظهار می‌دارد که کسی‌که بر انجام کاری مجبور باشد، به ضد یا نقیض آن مکلف نمی‌شود، چون تکلیفی محال خواهد شد.

بسیاری از افراد که به نظریه‌ی جبریه معتقد شدند، یا به خاطر فرار از زیر بار، مسئولیت‌ها و تکالیف آن را پذیرفتند و یا این عقیده را پوششی برای شکست‌ها و ناکامی‌های خود که بر اثر کوتاهی و سهل‌انگاری حاصل شده، قرار داده‌اند و یا پوششی برای هوس‌های سرکش خویش که:

(می خوردن ما را حق ز ازل می‌دانسته، و ما برای این می‌می‌خوریم که علم خداوند جهل نشود).

آری با قبول این مکتب اعمال همه‌ی جنایتکاران موجّه می‌شود و گناه همه‌ی گناهکاران توجیه منطقی می‌یابد و فرقی میان مطیع و مجرم باقی نخواهد ماند.

اما در مقابل افراط جبریون، گروهی به تفریط و تندروی در جهت مقابل افتاده‌اند، که آنها را «قدریون» می‌نامند. آنها صریحاً می‌گویند: اعمال ما به دست خود ماست و خدا را مطلقاً به اعمال ما کاری نیست و به این ترتیب، قلمرو حکومت الهی را محدود ساخته و خود را مستقل پنداشته و راه شرک را (البته به نوعی) می‌پویند.

در حقیقت موضوع قضا و قدر نیاز به دقت و ظرافت و باریک‌بینی و امعان نظر خاصی دارد. چرا که اگر ما بگوییم خالق همه چیز حتی اعمال ما خداست، به طوری که ما هیچ اختیار و اراده‌ای نداریم، عدل و دادگری خدا را انکار کرده‌ایم. چراکه گنهکاران را مجبور بر معاصی و گناهان ساخته و سپس آنها را مجازات می‌کند.

و اگر عدل خدا را چنین تفسیر کنیم که خدا هیچ دخالتی در اعمال ما ندارد، او را از حکومتش خارج ساخته‌ایم و در درّه‌ی شرک سقوط کرده‌ایم.

اهل‌سنت وجماعت بر این باورند که ما نه جبری‌ایم و نه قدری، نه راه افراط را می‌پوئیم و نه راه تفریط را، بلکه می‌گوییم اگر چه

اعمال ما به تقدیر و مشیت الهی است و هرگز خارج از محدوده‌ی قدرت و اراده‌ی او نیست، ولی او مقدر ساخته که ما در اعمال خود مختار و کاسب باشیم و لذا برای ما تکلیف و مسئولیت قائل شده که اگر اختیار نداشتیم، تکلیف و مسئولیت نامفهوم و بی‌معنی بود. بنابراین، اگر ما در اعمال خود فاقد اراده و مجبور باشیم، این بر خلاف تقدیر الهی است.

آری! اهل‌سنت معتقدند که علم و اراده‌ی حق تعالی بر حرکات و اعمال موجودات از ازل تا ابد، تسلط دارد و چیزی از علم او بیرون نیست. خلق و تقدیر و تعیین حکم از آن اوست. اما این بدان معنی نیست که ما در افعال و کارهای کسبی خود مختار نباشیم، چه اختیار ما در کسب اعمال است که موجب یافتن ثواب و گرفتاری عذاب می‌گردد.

و نیز اهل‌سنت معتقدند که هرچه در این جهان می‌گذرد، همه مکتوب و ثبت شده است. اگر چه ما از چگونگی نوشتن و ماهیت آن بی‌اطلاع باشیم، به طور کلی خداوند متعال، این جهان هستی از زمین و آسمان و جمادات و حیوانات و... را مطابق با تقدیر ازلی خود خلق کرده و علم او بر همه‌ی مخلوقات و موجودات احاطه دارد و حساب و کتاب همه‌ی مخلوقات و موجودات در دست اوست، بنابراین هر آنچه در این جهان پهناور به وقوع بپیوندد، مطابق با علم و اراده‌ی او می‌باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأۡنٖ وَمَا تَتۡلُواْ مِنۡهُ مِن قُرۡءَانٖ وَلَا تَعۡمَلُونَ مِنۡ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيۡكُمۡ شُهُودًا إِذۡ تُفِيضُونَ فِيهِۚ وَمَا يَعۡزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثۡقَالِ ذَرَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَآ أَصۡغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرَ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٍ ٦١﴾ [یونس: ٦١].

«و تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی و هیچ کاری نمی‌کنید مگر اینکه ما ناظر بر شما هستیم. در همان حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام آن می‌باشید و هیچ چیز در زمین و در آسمان از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند، چه ذره‌ای باشد و چه کوچک‌تر و چه بزرگ‌تر از آن. همه‌ی این‌ها در کتاب واضح و روشنی به نام لوح محفوظ ثبت و ضبط می‌گردد».

﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩﴾ [الأنعام: ٥٩].

«گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها اگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و در دریا است آگاه است. و هیچ برگی(از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر اینکه از آن خبردار است. و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های(درون) زمین، و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر اینکه (خدا از آن آگاه، و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است».

﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٢٢﴾ [الحدید: ٢٢].

«هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد، یا به شما دست نمی‌دهد، مگر اینکه پیش از آفرینش زمین و خود شما، در کتاب بزرگ و مهمی(به نام لوح محفوظ،ثبت و ضبط) بوده است، و این کار برای خدا ساده و آسان است».

و همچنین اهل‌سنت معتقدند که علم و دانش فراگیر خداوند و حساب و کتاب دقیق و ثبت و ضبط کلی او نسبت به همه‌ی اشیاء و حوادث، قبل از وقوع با سعی و کوشش در کارها و بکارگیری اسباب و وسایل منافات ندارد.

خداوند همان‌طور که مسببات را مکتوب فرموده، اسباب را هم مکتوب و مقرر داشته است، و همانطور که نتایج امور را مقدر فرموده، مقدمات آنها را نیز مقدر فرموده و ثبت نموده است. خداوند متعال مثلاً برای دانشجو، موفقیت تنها را اراده نفرموده است، تا به هر وسیله بدان نایل آید. بلکه پیروزی و موفقیت او را همراه با وسایل و اسباب آن، یعنی کوشش و پشتکار و زیرکی و هوشیاری و صبر و عوامل و اسباب دیگر در نظر گرفته است، یعنی همان‌طور که مسببات مکتوب و مقرر هستند، اسباب هم مکتوب و مقررند.

بکارگیری اسباب و وسایل با قدر منافات ندارد، بلکه اسباب و وسایل نیز از جمله‌ی مقدرات به حساب می‌آیند. وقتی از پیامبرﷺ درباره‌ی داروها و اسباب و وسایل پیشگیری و بهداشت سؤال شد

که آیا این‌ها روی قدر و اراده‌ی خداوند اثر می‌گذارد؟ جواب قاطع ایشان این بود که: «هي من قدر الله»

«آن داروها و اسباب و وسایل نیز از مصادیق قدر خداوند می‌باشند». [احمد، ابن ماجه، ترمذی]

عمر بن خطاب ﷺ با عده‌ای از اصحاب عازم دیار شام بود، شنید که در آن مملکت بیماری «وبا» شیوع پیدا کرده است. با مشورت اصحاب تصمیم گرفت که از وارد شدن به شام منصرف شود و به مسلمانانی که همراه او بودند، بازگردد. به او گفتند:ای امیرالمؤمنین! از قدر خدا فرار می‌کنی؟ گفت: آری «نفرّ من قدر الله الي قدر الله؛» «از قدر خدا به‌سوی قدر خدا می‌گریزیم».

به علاوه قضیه‌ی قدر یک امر غیبی است و از ما پوشیده است و تا زمانی‌که چیزی یا حادثه‌ای واقع نشود، پی به مقدربودن آن نمی‌بریم. البته قبل از وقوع آن مأمور و مکلف هستیم که از سنت‌های تکوینی و تعلیمات شرعی پیروی نماییم تا خیر دنیا و آخرت خود را به دست آوریم. سنن الهی در طبیعت و شریعت ما را ملزم می‌سازد به اینکه در امورات خود، اسباب و وسایل را به کار گیریم. همانطور که نیرومندترین انسان از لحاظ اعتقاد به خدا و قضا و قدر او، یعنی رسول‌خدا ﷺ در غزوات و مسافرت‌ها احتیاط می‌کرد و به تجهیز سپاه و آماده‌سازی نیرو و لشکر می‌پرداخت. جاسوسان و پیش‌قراولان را جهت کسب اطلاع به مناطق مختلف

می‌فرستاد، زره و کلاه خود می‌پوشید و تیراندازان را بر گذرگاه کوه می‌گماشت و اطراف مدینه، خندق می‌ساخت و به یاران خود اجازه‌ی هجرت به حبشه و مدینه می‌داد و خود آن حضرت ﷺ نیز مهاجرت فرمود و انواع راه‌های احتیاط را نیز در هجرت رعایت نمود. از جمله آنکه شتران قوی، برای سواری آماده کرد و راهنما همراه خود برد و مسیر راه را تغییر داد و در غار ثور خود را مخفی کرد، نسبت به تهیه‌ی خورد و خوراک اقدام نمود و برای خانواده‌اش به قدر کفایت یک سال آذوقه تدارک دید و در انتظار این نبود که روزی او از آسمان فرود آید و در جواب سؤالی که از حضرتش پرسید: شترش را ببندد و یا با توکل به خدا آن را رها کند؟ فرمود:

«اعقل‌ها وتوكل»

«با توکل زانوی اشتر ببند». [ابن حبّان]

و فرمود: «فرّ من المجذوم فرارك من الاسد»

«همانطور که از شیر درنده فرار می‌کنی، از شخص جذامی نیز فرار کن» [بخاری]

و می‌فرماید: «لا يوردنّ ممرض علي مصحّح»

«شترداران به خاطر پیشگیری از سرایت بیماری، نباید شتران بیمار را با شتران سالم آمیزش دهند» [بخاری].

بنابراین ایمان به قضا و قدر به هیچ وجه با کار و کوشش در جهت دستیابی به مصالح و رفع مفاسد منافات ندارد و نباید اشخاص تنبل و بی‌کار، بار سنگین مشکلات و اشتباهات خود را بر دوش قضا و قدر نهند که چنین کاری دلیل بر ناتوانی و فرار از مسئولیت است.

در محضر رسول‌خدا ﷺ مردی بر دیگری غلبه یافت، شخص مغلوب گفت: «حسبي الله» خدا مرا بس است. پیامبر ﷺ هنگامی که دید ظاهر عبارت او بیانگر ایمان است، اما در حقیقت بیانگر عجز و ناتوانی اوست، خشمگین گردید و فرمود:

عجز و ناتوانی مورد سرزنش و ملامت پروردگار است، تو باید زیرک باشی و در کارها چاره اندیشی کنی، آنگاه اگر در کاری شکست خوردی، بگو «حسبی الله». [ابوداود][1].

البته اهل‌سنت وجماعت معتقدند که اعمال و افعالی که در جهان هستی به وجود می‌آیند، دو نوع‌اند:

نوع اول: اعمالی هستند که انسان هیچ‌گونه سهمی یا دخالتی در ایجاد آنها ندارد و این نوع کارها به طور جبری و بدون اختیار واقع می‌شوند. مانند: ریزش باران، حرکت ستارگان، روییدن گیاهان، چیره شدن خواب، به وجود آمدن بیماری و سلامتی و فقر،

۱- ر.ک: دیدگاه‌های فقهی معاصر. ج۱ ص ۲۲۹-۲۳۲.

حرکت دست لرزان، ضربان قلب، حرکت جهاز هاضمه، تیزهوشی و سفاهت و...، آری در این جهان کارهایی وجود دارد که به محض قدرت برتر خدا و تنها برابر مشیت و خواست الهی روی می‌دهند و کمال می‌یابند که آنها درباره‌ی مردم به اجرا گذاشته می‌شوند و مردم چه بخواهند و چه نخواهند، چه بدانند و چه ندانند، با آنها روبرو می‌گردند.

خردها و هوش و ذکاوت، یا کودنی و کندفهمی که در آنها به ودیعه نهاده می‌شود، مزاج‌ها و آرامش یا عدم آرامشی که با آنها آمیخته است، اندام‌ها و حالات بلندی یا کوتاهی، زیبایی یا زشتی که دارند، شخصیت‌ها و صفات سرشتی که بدان بار می‌آیند، زمانی که در آن زاده می‌شوند، محلی که در آن زندگی می‌کنند، محیطی که در سایه‌ی آن پرورش می‌یابند، پدر و مادری که از آنان متولد می‌گردند، غرایز و تمایلاتی که از طریق ارث و وراثت به انسان منتقل می‌شوند، این‌ها و امثال اینها، چیزهایی هستند که دست بشر در آنها نقشی ندارد و انسان در پیدایش آنها اختیاری نداشته، بلکه این انگشت مقتدر «قدر» است که ظاهر و باطن آنها را به حرکت و گردش در می‌آورد و بازیچه‌ی دست تقدیرند.

نیازی به بیان ندارد که هیچ یک از این کارها محل بازخواست و محاسبه‌ی الهی قرار نمی‌گیرد و به هیچ یک از این‌ها کسی مؤاخذه نمی‌شود و کسی حساب این‌ها را باز پس نمی‌دهد.

ایمان به این نوع قدر، واجب و دلایل عقلی و نقلی بر آن آشکار و فراوان می‌باشد و بر مؤمن واجب است که از اعماق قلبش یقین و باوری داشته باشد به اینکه این‌ها کارهایی است که تمام شده و بر صاحبانش در ازل تقسیم گردیده و مرکب و جوهر قلم تقدیر که آنها را نوشته، خشک شده و هیچ‌کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آنها را برگرداند یا تغییر دهد. این‌ها همه چیزها و کارهایی است که ما اندک و بسیار در آنها دخالت و نقشی نداریم[1].

نوع دوم: اعمالی هستند که انسان در ایجاد آنها کسب و تلاشی اختیاری دارد. مانند: خوردن و نوشیدن و ایستادن و نشستن، راه رفتن و کسب معاش و سایر وظایف و واجبات. این نوع اعمال از نظر ذات فعل مخلوق خداوند هستند نه از نظر صفات فعل، اما از نظر ذات فعل خداوند تمایل به آن را در انسان آفریده و عقل را به عنوان راهنما به او اعطا کرده است و قدرت و قابلیت ایجاد آن اعمال را در او آفریده است. همانطور که تمام مقدمات و وسایل مادی و معنوی را برای پیدایش آنها به وجود آورده است، منتهی خداوند متعال بعد از اینکه انسان، انجام فعل را قصد کرد، آن را در او می‌آفریند.

۱- ر.ک: باور راستین اسلامی، محمد غزالی مصری، صص۱۲۱-۱۲۲ ـ شرح عقاید اهل سنت ص ۱۱۳.

اما از نظر صفات آن فعل که نیک یا زشت، مکروه یا پسندیده، خیر یا شر باشد وابسته به اختیار انسان و اراده و کسب و اکتساب اوست. [مثلاً دستگاه و قوه‌ی تکلم، همان ذات فعل است که مخلوق خداست و دروغ و تهمت همان صفت فعل است که وابسته به اراده‌ی انسان است. یا شهوت جنسی، مخلوق خداست و زنا که صفت آن است، اکتساب انسان است و قس علی هذا] و انسان به همین خاطر است که مستحق پاداش یا کیفر می‌شود.

پس میل و استعداد را خداوند در انسان آفریده است که در خور و مناسب انجام اعمالی است که دارای ثواب یا کیفراند و انتخاب انجام یکی از دو فعل ـ خوب یا بد ـ وابسته به اراده‌ی انسان است. از این‌رو خداوند فرمود:

﴿لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡ﴾ [البقرة: ٢٨٦].

«هر کار (نیکی که) انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار (بدی که) بکند به زیان خود کرده است».

پس این نوع اعمال دو جهت دارند، یکی آنکه با قدرت و تمکین الهی واقع می‌شوند و آن را مخلوق خداوند می‌گویند و دوم آنکه به اراده‌ی انسان است و آن را کسب یا اکتساب نامند[1].

۱- ر.ک: شرح عقاید اهل سنت. صص۱۱۳-۱۱٤.

البته باید دانست که اسلام اختیار و اراده‌ی انجام کار را برای انسان ثابت می‌نماید، ولی اراده و اختیار او در انجام کار وقتی مؤثر است که همراه با اراده و خواست خدا باشد، وگر نه انسان نمی‌تواند کاری انجام دهد که مخالف خواست و مشیت خدا باشد. خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿لِمَن شَآءَ مِنكُمۡ أَن يَسۡتَقِيمَ۲۸ وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ۲۹﴾ [التکویر: ۲۸-۲۹].

«این قرآن پند و اندرز برای کسانی از شما است که خواستار راستی و درستی و طی طریق جاده‌ی مستقیم باشند و بخواهند راستای راه را در پیش گیرند و حال اینکه نمی‌توانید بخواهید، جز چیزهایی را که خداوند جهانیان بخواهد».

﴿ذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمُ ٱلۡحَقُّۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ مَـَٔابًا۳۹﴾ [النبأ: ۳۹].

«آن روز واقعیت دارد(و حتمی و قطعی است؛ نه پندار و خیال و داستان و افسانه). پس هرکس که بخواهد می‌تواند به سوی پروردگارش برگردد و(راه رضای خدا و خوشبختی را در پیش گیرد)».

﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا۳﴾ [الإنسان: ۳].

«ما راه را بدو نموده ایم، چه ا سپاسگذار باشد یا بسیار ناسپاس».

﴿وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡۚ إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمۡ سُرَادِقُهَاۚ وَإِن يَسۡتَغِيثُواْ يُغَاثُواْ بِمَآءٖ كَٱلۡمُهۡلِ يَشۡوِي ٱلۡوُجُوهَۚ بِئۡسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتۡ مُرۡتَفَقًا۲۹﴾ [الکهف: ۲۹].

«بگو: حق (همان چیزی است که) از سوی پروردگارتان (آمده)است (و من آن را با خود آورده‌ام و برنامه‌ی من و همه‌ی مؤمنان است) پس هرکس که می‌خواهد (بدان) ایمان بیاورد وهرکس می‌خواهد(بدان) کافر شود. ما برای ستمگرن آتشی را آماده کرده‌ایم(که از هر طرف ایشان را احاطه می‌کند) و سراپرده‌ی آن، آنان را در برمی‌گیرد، و اگر (در آن آتش سوزان) فریاد برآورند(که آب)، با آبی همچون فلز گداخته به فریادشان رسند که چهره‌ها را بریان می‌کند، چه بد نوشابه‌ای! و چه زشت منزلی»!.

﴿إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذۡكِرَةٞۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلٗا٢٩﴾ [الإنسان: ٢٩].

«این(آیه‌ها) اندرز و یادآوری(برای جهانیان)است، و هرکس که بخواهد(می‌تواند با استفاده از آن)راهی به سوی پروردگارش برگزیند.(راهی که او را به آمرزش و بهشت خدا می‌رساند)».

مراد از این آیات این است که از خواست شما چیزی ساخته نیست تا وقتی که خدا نخواسته باشد، یعنی: اراده کردن و خواستن وظیفه‌ی انسان است و در برابرش سزا و جزا می‌بیند و توفیق دادن و نتیجه بخشیدن در دست خداست و خدا قادر مطلق است.

خلاصه: مشیت و خواست بندگان در گرو مشیت خداست. یا به عبارت دیگر: حرکت کار بندگان و برکت، کار یزدان است. مثلاً به هنگام گرسنگی، نان خوردن کار انسان و سیر کردن کار خداست. در وقت بیماری، داروخوردن کار آفریدگان و شفا دادن کار خدای سبحان است. و رفتار و کردار بنده، وقتی از قوه به فعل در می‌آید

که بنده بخواهد و خدا هم بخواهد و خواست بنده با خواست خدا هم‌نوا شود. یعنی اعمال آدمی، فقط منحصر و موقوف به خواست خودش نمی‌باشد، بلکه زمانی خواست انسان به عمل تبدیل می‌گردد که خدا اجازه‌ی صدور آن را بدهد. به عبارت دیگر: تصمیم کار انسان و توفیق کار خدا و خالق خداست و کاسب بنده.

نتیجه:

بنابراین گرچه اعمال ما به تقدیر و مشیت الهی است و هرگز خارج از محدوده‌ی قدرت و اراده‌ی او نیست ولی او مقدر ساخته که ما در اعمال خود مختار باشیم و لذا برای ما تکلیف و مسئولیت قائل شده که اگر اختیار نداشتیم، تکلیف و مسئولیت نامفهوم و بی‌معنا بود. بنابراین از مجموع این مباحث، مشخص شده که اصل آزادی اراده و اختیار فطری همه‌ی انسانها است و اگر پای وسوسه‌های مختلف پیش نیاید همه طرفدار اصل آزادی اراده‌اند.

زیرا اگر انسان[1] خود را در اعمالش مجبور می‌دانست و اختیاری برای خود قائل نبود، پس چرا:

۱- گاه به خاطر اعمالی که انجام داده و یا به خاطر اعمالی که انجام نداده، پشیمان می‌شود و تصمیم می‌گیرد در آینده از تجربه گذشته استفاده کند. این حالت ندامت برای طرفداران

۱- ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۶ص۷۸.

عقیده‌ی جبر، فراوان است، اگر اختیاری در کار نیست، ندامت چرا؟

٢- بدکاران را همه ملامت و سرزنش می‌کنند، اگر جبر است، سرزنش چرا؟

٣- نیکوکاران را مدح و تمجید و ستایش می‌نمایند.

٤- در تربیت و تعلیم فرزندان می‌کوشند تا آنها سعادتمند شوند، و اگر همه مجبورند تعلیم چه مفهومی دارد؟

٥- برای بالا بردن سطح اخلاق جامعه، همه‌ی دانشمندان بدون استثنا تلاش می‌کنند.

٦- انسان از خطاهای خود توبه می‌کند، با قبول اصل جبر توبه معنی ندارد.

٧- انسان بر کوتاهی‌هایی که کرده، حسرت می‌خورد، چرا؟

٨- در تمام دنیا، بدکاران و مجرمان را محاکمه می‌کنند و آنها را تحت بازپرسی شدید قرار می‌دهند، کاری که از اختیار بیرون است، بازپرسی و محاکمه ندارد؟

٩- در همه‌ی دنیا، میان تمام اقوام، اعم از خداپرستان و مادیین، برای مجرمان، مجازات قائل‌اند، مجازات بر کاری که مجبور بوده، چرا؟

١٠- حتی طرفداران مکتب جبر، هنگامی که کسی به منافع و حیثیت آنها تجاوز می‌کند فریاد می‌کشند و او را مقصر می‌شمارند، و به دادگاه می‌کشانند.

خلاصه: اگر براستی انسان از خود اختیاری ندارد، پشیمانی چه معنی دارد؟ ملامت و سرزنش برای چیست؟ آیا می‌شود کسی را که دستش بی‌اختیار مرتعش و لرزان است، ملامت کرد؟ چرا نیکوکاران را مدح و تشویق می‌کنند، مگر از خود اختیاری داشته‌اند که با تشویق به کار نیک ادامه دهند؟!

اصولاً با پذیرش تأثیر تعلیم و تربیت، جبر مفهوم خود را از دست خواهد داد و از این گذشته، مسائل اخلاقی بدون قبول آزادی اراده، ابداً مفهومی ندارد، اگر ما در کارها مجبوریم، توبه یعنی چه؟ حسرت خوردن چرا؟ محاکمه کردن شخص مجبور از ظالمانه‌ترین کارها است و مجازات او از محاکمه‌اش بدتر؟!

پس دانستیم که انسان فردی آزاد است، ولی خالق افعال و اعمالش نیست، بلکه کاسب آن است و آن را کسب و اختیار می‌کند و خالق، خود خداوند ﷻ است. به عبارت دیگر، تصمیم کار انسان و توفیق کار خدا، خالق خداست و کاسب بنده.

فایده‌ی ایمان به قضاء و قدر

دکتر عبدالفتاح عفیف طباره می‌گوید: «ایمان به قدر، انسان را به سعی و تلاش وادار می‌نماید. چون نفع خود را در تلاش و کوشش می‌بیند و با خود می‌گوید: اگر این بار موفق نشدم، بار دیگر موفق خواهم شد و همیشه انتظار دارد که برای او خیری مقدر شده باشد و تنها عامل برای رسیدن به این خیر را تلاش و

کوشش خود می‌داند، لذا انسان معتقد به قدر، همیشه فعال و پرتلاش است. یکی دیگر از فلسفه‌های مهمی که خداوند انسان را به ایمان به قدر دعوت کرده این است که هنگام دچارشدن به بلا و گرفتاری و ناراحتی، خود را با آن تسکین بخشد و صبور و بردبار باشد. زمانی که انسان با سعی و تلاش و خستگی فراوان و امید و انتظار زیاد به دنبال چیزی می‌رود، ولی با یأس و نومیدی روبرو می‌شود، در چنین موقعیت خطرناکی ایمان به قدر، به فریادش می‌رسد و او را دلداری می‌دهد و توکل و اعتماد به قدرت خدا را به یادش می‌آورد و او را به صبر و بردباری و چاره اندیشی و دستیابی به راه‌حل‌های درست تشویق می‌کند.

همان‌گونه که به هنگام توفیق و پیروزی از خودخواهی و غرور و تکبر انسان جلوگیری می‌نماید و این پیروزی را جزو نعمت‌های الهی و قدر خداوندی به حساب می‌آورد و انسان را در چنین حالی به تواضع و فروتنی و سپاسگزاری پروردگار وامی‌دارد، قرآن به صراحت به این حقیقت اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٢٢ لِّكَيۡلَا تَأۡسَوۡاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمۡ وَلَا تَفۡرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمۡۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٍ ٢٣﴾ [الحدید: ۲۲-۲۳].

«هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد، یا به شما دست نمی‌دهد مگر اینکه پیش از آفرینش زمین و خود شما در کتاب

بزرگ و مهمی(به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط) بوده است و این کار برای خدا آسان و ساده است. این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان بدر رفته است و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده است. خداوند هیچ شخص متکبر و فخرفروشی را دوست نمی‌دارد»[1].

آری از جمله ثمرات و نتایج ایمان به قضا و قدر این است که شخص یأس و ناامیدی را به خود راه ندهد و در میدان نبرد، عزیمت و هنگام خطر، شجاعت و در مواقع نزول حوادث و مصیبت، بردباری و استقامت و در بهره برداری از متاع دنیا به کسب حلال رضایت داشته باشد، یعنی به هنگام سعی و کوشش شایسته است که بگوید:

﴿قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا﴾ [التوبة: ٥١].

«بگو: هرگز چیزی (از خیر و شر) به ما نمی‌رسد، مگر چیزی که خدا برای ما مقدر کرده باشد.(این است که نه در برابر خیر مغرور می‌شویم و نه در برابر شرّ به جزع و فزع می‌پردازیم، بلکه کار و بار خود را به خدا حواله می‌سازیم،)».

و در موقع قتال با کافران و دشمنان بگوید:

﴿قُل لَّوۡ كُنتُمۡ فِي بُيُوتِكُمۡ لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَتۡلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمۡ...﴾ [آل عمران: ١٥٤].

١- روح الدین الاسلامی. ص ٢٦٥.

«بگو: اگر(برای جنگ بیرون نمی‌آمدید و)در خانه‌های خود هم بودید، آنان که کشته شدن در سرنوشت‌شان بود، به قتلگاه خود می‌آمدند و (در مسلخ مرگ کشته می‌شدند. آنچه خدا خواست ـ بنا به مصلحتی که خود می‌دانست ـ در جنگ اُحُد شد)».

و در هنگام نزول بلا و مصیبت بگوید: قضا و قدر الهی و هرچه را خدا بخواهد انجام می‌دهد و در برابر حاکم ظالم بگوید: تو نمی‌توانی اجل مرا جلو بیندازی و نمی‌توانی از رزق و روزی که برای من مقرر شده است، مرا محروم سازی.

بنابراین، هرگاه اعتقاد به قضا و قدر به طور صحیح تفهیم و تعلیم گردد، می‌توان از آن در جهت ساختن یک امت جهادگر و مجاهد و مقاوم، چنان بهره برد که برای رهبری تاریخ بشریت شایسته و لایق است.

سخن درباره‌ی قضا و قدر بسیار طولانی است و در این زمینه کتاب‌ها، یا مقاله‌ها نوشته شده، آنچه در بالا گفته شد، تنها نگاهی گذرا و مختصر به این مسئله بود.

فصل اول

۷۹ - [۱] عن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول اللهﷺ: " كتب الله مقادير الخلائق قبل أن يخلق السموات والأرض بخمسين ألف سنة " قال: "وكان عرشه على الماء". رواه مسلم[1].

۷۹- (۱) عبدالله بن عمرو رضي الله عنه گوید: «پیامبرﷺ فرمود: خداوند عزوجل تقدیر و سرنوشت تمام آفریدگان و همه‌ی موجودات و مخلوقات را پنجاه هزار سال پیش از آنکه آسمان‌ها و زمین را پدید آورد و عرش او بر آب بود، معین و مقرر داشت».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: «خمسين الف سنة»: احتمال دارد که تعبیر «پنجاه هزار سال» برای تکثیر باشد نه تعداد، چرا که عرب‌ها اینگونه در محاورات و عُرف خویش استعمال می‌کنند و برای زمان بسیار طولانی و مدید چنین می‌گویند. پس منظور این است که خداوند عزوجل خیلی خیلی جلوتر از آفرینش آسمان‌ها و زمین، تقدیر تمام موجودات را معین و مقرر فرموده است.

۱- مسلم ٤ / ٢٠٤٤ ح١٦، بدون ذکر واژه «کان» روایت کرده است.

«و كان عرشه علي الماء»: «عرش» در لغت به معنای چیزی است که دارای سقف بوده باشد و گاهی به خود سقف نیز عرش گفته می‌شود، مانند:

﴿أَوۡ كَٱلَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرۡيَةٖ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا﴾ [البقرة: ۲۵۹].

«یا(آیا آگاهی از) همچون کسی‌که از کنار دهکده‌ای گذر کرد در حالی که سقف خانه‌ها فرو تپیده بود و...»

و گاهی به معنای تخت‌های بلند همانند تخت سلاطین نیز آمده است، چنان که در داستان سلیمان می‌خوانیم که می‌فرماید: «أَيُّكُمۡ يَأۡتِينِي بِعَرۡشِهَا» و نیز به داربست‌هایی که برای برپا نگاه داشتن بعضی از درختان می‌زنند، عرش گفته می‌شود، همانطور که در قرآن می‌خوانیم:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَ جَنَّٰتٖ مَّعۡرُوشَٰتٖ وَغَيۡرَ مَعۡرُوشَٰتٖ...﴾ [الأنعام: ۱۴۱].

«خدا است که آفریده است باغ‌هایی را که بر پایه استوار می‌گردند(و درختانش با قلاب‌های ویژه به اشیاء اطراف می‌چسبند و کمر راست می‌کنند و روی داربست‌ها قرار می‌گیرند) و باغ‌هایی را که چنین نیستند و(نیازی به پایه و داربست و پیچیدن به اطراف ندارند و بر سر پای خود می‌ایستند و گردن می‌افرازند...)»

ولی هنگامی که در مورد خداوند به کار می‌رود و گفته می‌شود «عرش خدا»، منظور از آن مجموعه‌ی جهان هستی است که در

حقیقت تخت حکومت پروردگار محسوب می‌شود و کنایه از احاطه‌ی کامل پروردگار و تسلط او بر تدبیر امور آسمان‌ها و زمین بعد از خلقت آنها است. پس «عرش» مراد تخت سلطنت و تصرف و قدرت کامل خدا است و یا مراد مجموعه‌ی جهان هستی، چرا که تخت قدرت خدا محیط بر همه‌ی جهان است.

«الماء» (آب): شاید مراد از آب، مواد مذاب و آبگونه‌ای باشد که در آغاز جهان، به صورت گازهای فوق العاده فشرده در پهنه‌ی کائنات پراکنده بوده است. چرا که گاهی، آب به هر شئ مایع گفته می‌شود، مانند: فلزات مایع و امثال آن.

پس ممکن است مراد این حدیث این باشد که جهان هستی و پایه‌ی تخت قدرت خدا، نخست بر این ماده‌ی عظیم آبگونه که در آغاز جهان، به صورت گازهای فوق‌العاده فشرده در پهنه‌ی کائنات پراکنده بوده است قرار داشت.

و نیز از این حدیث ثابت می‌شود که آغاز آفرینش آسمان‌ها و زمین از توده‌ی گازهای گسترده و عظیمی بوده است و این با آخرین تحقیقات علمی در مورد آغاز آفرینش کاملاً هماهنگ است.

۸۰ - [۲] وعن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: " كل شيء بقدر حتى العجز والكيس ". رواه مسلم[1].

۱- مسلم ٤ / ٢٠٤٥ح ١٨، مؤطا مالک ح ٤ «کتاب القدر»، مسند احمد ٢/ ١١٠.

۸۰- (۲) ابن عمر ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: هرچیزی در آفرینش بر اساس تقدیر است، حتی ضعف و ناتوانی و زیرکی و هوشمندی انسان».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: چنانچه پیشتر گفتیم، اعمال و افعالی که در جهان هستی به وجود می‌آیند، دو نوع هستند و نوع اولش آن است که انسان هیچ گونه سهمی یا دخالتی در ایجاد آنها ندارد و این نوع کارها به طور جبری و بدون اختیار واقع می‌شوند، چرا که در جهان هستی کارهایی وجود دارند که به محض قدرت برتر خدا و تنها برابر خواست و مشیت الهی روی می‌دهند و کمال می‌یابند که آنها درباره‌ی مردم به مورد اجرا گذاشته می‌شوند، مردم چه بخواهند و چه نخواهند، چه بدانند و چه ندانند با آنها روبرو می‌گردند. مانند: خردها و هوش و ذکاوت و یا کودنی و کندفهمی و یا مانند ضعف جسمانی و...، این‌ها چیزهایی هستند که دست بشر در آنها نقشی ندارد و این تنها انگشتان مقتدر «قدر» است که ظاهر و باطن آنها را به حرکت و گردش در می‌آورد.

و هیچ یک از این کارها محل بازخواست و محاسبه‌ی الهی قرار نمی‌گیرد و بر هیچ یک از این‌ها، کسی مؤاخذه نمی‌شود و کسی حساب این‌ها را باز پس نمی‌دهد.

بدین جهت مردمان باید مواظب باشند و کسانی که فطرتاً و خلقتاً کودن و کندفهم و یا ناقص الخلقه و ضعیف الجسم هستند، نباید عار بدهند و آنها را مورد اهانت قرار دهند، چرا که همه‌ی آنها بر حسب قضا و قدر خداوند ﷻ است.

ملاّ علی قاری به نقل از «مظهر» می‌گوید:

«انّ من كان عاجزاً وضعيفاً في الجثة او الرأي والتمييز او ناقص الخلقة، لا تعيره، فإن ذالك بتقدير الله تعالي وخلقه ايّاه علي هذه الصفة ومن كان كامل العقل، بصير بالأمور، تامّ الجثة، فهو ايضاً بتقدير الله تعالي، وليس ذالك بقوته وقدرته، فإنه لا حول ولا قوة الا بالله».

از این رو، نباید اشخاص تنبل و بیکار، از این حدیث سوءاستفاده نمایند و بار سنگین مشکلات و اشتباهات خود را بر دوش قضا و قدر نهند، چرا که ایمان به قضا و قدر به هیچ وجه با کار و کوشش در جهت دستیابی به مصالح و رفع مفاسد منافات ندارد و فقط مسلمانان ضعیف و ناتوان هستند که در کارهای خود استدلال به قضا و قدر می‌کنند و ضعف خود را با آن توجیه می‌نمایند. ولی مسلمان نیرومند و متدین، معتقد است که خود او قضای الهی است که بازگشت ندارد و قَدَر اوست که شکست ناپذیر است.

در محضر رسول‌خدا ﷺ مردی بر مرد دیگری غلبه یافت. شخص مغلوب گفت: «حسبي الله» (خدا مرا بس است). پیامبر ﷺ هنگامی که

دید ظاهر عبارت او بیانگر ایمان است، اما در حقیقت بیانگر عجز و ناتوانی اوست، خشمگین گردید و فرمود:

عجز و ناتوانی مورد سرزنش و ملامت پروردگار است، تو باید زیرک و هوشیار باشی و در کارها چاره اندیشی کنی. آنگاه اگر در کاری شکست خوردی بگو: «حسبی الله». [ابوداود]

و باید دانست که به کارگیری اسباب و وسایل، با قدر الهی هیچ‌گونه منافات و تضادی ندارد، بلکه اسباب و وسایل نیز از جمله‌ی مقدرات به حساب می‌آیند.

٨١ - [٣] عن أبي هريرة قال قال رسول اللهﷺ: " احتج آدم وموسى عليهما السلام عند ربهما، فحج آدم موسى، قال موسى: أنت آدم الذي خلقك الله بيده، ونفخ فيك من روحه، وأسجد لك ملائكته، وأسكنك في جنته، ثم أهبطت الناس بخطيئتك إلى الأرض؟ قال آدم: أنت موسى الذي اصطفاك الله برسالته وبكلامه، وأعطاك الألواح فيها تبيان كل شيء، وقربك نجيا، فبكم وجدت الله كتب التوراة قبل أن أخلق؟ قال موسى: بأربعين عاماً. قال آدم: فهل وجدت فيها (وعصى آدم ربه فغوى)؟

قال: نعم. قال: أفتلومني على أن عملت عملاً قد كتبه الله علي أن أعمله قبل أن يخلقني بأربعين سنة؟ " قال رسول اللهﷺ: " فحج آدم موسى ". رواه مسلم[1].

۸۱- (۳) ابوهریره ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: آدم و موسی ﷺ در نزد پروردگار و آفریدگارشان با یکدیگر به محاجّه و خصومت

۱- بخاری ح ٦٦١٤، مسلم ٤ / ٢٠٤٣ ح١٥، ابوداود ح٤٧٠١، ترمذی ح٢١٣٤، ابن ماجه ح٨٠.

پرداختند. در نتیجه حضرت آدم ﵇ با دلیل و برهان بر موسی ﵇ غلبه یافت.

(و اصل قضیه از این قرار است که:) موسی ﵇ گفت: تو همان فردی هستی که خداوند ﻷ تو را (بدون پدر و مادر) با قدرت خویش آفرید و از روح متعلق به خود در تو دمید (و برای احترام و بزرگداشت، نه برای عبادت و پرستش) به فرشتگان دستور داد تا در برابرت به سجده افتند و تو را در بهشت خویش اسکان داد، ولی تو با این وجود به ذریعه‌ی لغزش خویش، باعث شدی تا مردم را از بهشت بیرون کنی و همگی را به زمین پائین افکنی!.

حضرت آدم ﵇ به موسی ﵇ گفت:ای موسی! تو همان فردی هستی که خداوندﻷ تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتنش (با تو از فراسوی حجاب و بدون واسطه) بر مردمان (هم عصری که مأموریت تبلیغ احکام آسمانی بدانان، به تو داده شده بود) برگزید و انتخاب کرد و به تو الواح تورات را عنایت کرد که در آن از هرچیز (که مورد نیاز بنی‌اسرائیل از نصائح و حکم و احکام و حلال و حرام است) و روشنگر همه چیز (در امر تکالیف دینی و وظایف شرعی ایشان بود) قید شده است. و خداوند متعال تو را برای سخن گفتن به خود نزدیک کرد(البته مراد قرب و منزلت بخشیدن معنوی است). پس به نظر تو، پیش از آنکه من آفریده شوم، به چه مقدار از زمان،

تورات نوشته شده بود (یعنی چند سال جلوتر از آفرینش من، تورات نوشته شد)؟ موسی ﷇ گفت: چهل سال. آدم ﷇ گفت: آیا در تورات این جملات و واژه‌ها را یافتی: «وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ؛» و آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و به مقصودش نرسید»؟

موسی ﷇ گفت: آری (این جملات را در توراتی که چهل سال، پیش از آفرینش تو نوشته شده یافته‌ام). آنگاه آدم ﷇ گفت: آیا تو مرا به انجام کاری مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهی که خداوند ﷻآن را به مدت چهل سال، پیش از آفرینش و خلقتم معین و مقرر فرموده است؟

(ابوهریره ﷺ گوید: بعد از بیان این داستان) پیامبر ﷺ فرمود: بدین‌گونه، آدم ﷇ با دلیل و برهان بر موسی ﷇ غلبه یافت».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: قبل از توضیح حدیث، دانستن چند نکته لازمی است:

۱- محاجه و خصومت حضرت آدم و موسی ﷇ در عالم اسباب و عالم شهود نبوده، بلکه در عالم ارواح بوده است.

۲- محاجه و خصومت آدم و موسی ﷇ بعد از ارتکاب لغزش و پس از برداشته شدن تکلیف و مسئولیت بوده است.

۳- محاجه‌ی آدم و موسی ﷺ بعد از وقوع لغزش و پس از توبه کردن آدم ﷺ و پس از بخشیده شدن لغزش، اتفاق افتاده است. چراکه پس از ماجرای وسوسه‌ی ابلیس و دستور خروج آدم از بهشت، آدم ﷺ متوجه شد که به راستی بر خویشتن ستم کرده و از آن محیط آرام و پرنعمت، بر اثر فریب شیطان بیرون رانده شده و در محیط پرزحمت و مشقت‌بار زمین قرار خواهد گرفت. در اینجا حضرت آدم ﷺ به فکر جبران خطای خویش افتاد و با تمام جان و دل متوجه پروردگار شد. توجهی آمیخته با کوهی از ندامت و حسرت. او به سرعت متوجه وضع خود شد و به‌سوی پروردگارش بازگشت؛ ﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ فَتَابَ عَلَيۡهِ﴾ [البقرة: ۳۷]؛ و خداوند ﷻ کلمات و سخنانی را برای توبه، به آدم ﷺ تعلیم داد تا پیوسته بگوید: ﴿رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳].

«(آدم و همسرش، دست دعا به سوی خدا برداشتند و)گفتند: پروردگارا! ما (با نافرمانی از تو) بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیان کاران خواهیم بود».

و از اینجاست که فرق میان عالم اسباب و عالم ارواح دانسته می‌شود، چرا که توبه و برگشت آدم ﷺ و حسرت و ندامتش از خطا

در عالم تکلیف بود و محاجه و خصومتش با موسی ﷺ در عالم ارواح و رفع تکلیف و مسئولیت بود.

۱- دوران بهشت، یک دوران تعلیماتی برای آدم ﷺ محسوب می‌شد، دوران آشنایی با تکالیف و امر و نهی پروردگار. دوران شناختن دوست از دشمن و دوران دیدن نتیجه‌ی عصیان و مخالفت فرمان خدا و قبول وسوسه‌های شیطان.

پس از این مقدمه‌ی بسیار کوتاه، می‌گوییم: نباید کسی ایمان به قضا و قدر را پوششی برای شکست‌ها و ناکامی‌های خود که بر اثر کوتاهی و سهل‌انگاری حاصل شده، قرار داده و یا پوششی برای هوس‌های سرکش خویش بگرداند و نباید اشخاص تنبل و بیکار، بار سنگین مشکلات و اشتباهات خود را بر دوش قضا و قدر نهند، که چنین کاری دلیل بر ناتوانی و فرار از مسئولیت است. و با قبول این نظریه است که اعمال همه‌ی خیانتکاران موجه می‌شود و گناه همه‌ی گنهکاران توجیه منطقی می‌یابد و فرقی میان مطیع و مجرم باقی نخواهد ماند. بنابراین اگر فردی در این دنیا و در عالم اسباب و وسایل و در دنیای تکلیف و مسئولیت، در موقع ارتکاب معصیت، به تقدیر اعتماد کند و خطا و جرم خود را به قضا و قدر نسبت دهد، و عذر عصیان و نافرمانی‌اش را به ذریعه‌ی تقدیر بیان نماید، و خویشتن را بدین‌گونه تبرئه نماید، این کارش درست نیست، اما اگر بعد از وقوع حادثه و با وجود حسرت و ندامت و توبه و

بازگشت و حسرت بر خطاها و کوتاهی‌ها و به کارگیری اسباب و وسایل و رعایت‌کردن احتیاط، کسی حواله‌ی تقدیر کرد اشکالی ندارد. چنانچه ابوداود روایت می‌کند که:

در محضر رسول‌خدا ﷺ مردی بر دیگری غلبه یافت. شخص مغلوب گفت: خدا مرا بس است و به او توکل کردم. پیامبر ﷺ هنگامی که دید ظاهر عبارت او بیانگر ایمان است، ولی در حقیقت بیانگر عجز و ناتوانی اوست، خشمگین شد و فرمود:

عجز و ناتوانی مورد ملامت و سرزنش پروردگار است، تو باید زیرک باشی و در کارها چاره اندیشی کنی، آنگاه اگر در کاری شکست خوردی، بگو: «حسبی الله» خدا مرا بس است. و بگو قضا و قدر الهی است و هرچه را خدا بخواهد انجام می‌دهد.

و باید دانست که ایمان به قضا و قدر به هیچ وجه با کار و کوشش در جهت دستیابی به مصالح و رفع مفاسد، منافات ندارد و نیابد اشخاص تنبل و بیکار، بار سنگین مشکلات و اشتباهات و کوتاهی‌های خود را بر دوش قضا و قدر بگذارند.

اما این داستان محاجه و خصومت حضرت آدم و موسی علیهما السلام بعد از وفات آدم علیه السلام و بعد از برداشته‌شدن تکلیف و در عالم غیب و عالم ارواح و بعد از ارتکاب لغزش و توبه و بازگشت آدم علیه السلام و پس از بخشیده شدن لغزش از طرف خداوند صورت گرفته است. چرا

که خود حضرت آدم ﷺ، وقتی که مرتکب خوردن از درخت ممنوعه شد و وقتی‌که مکلف بود، عذر لغزش خود را به وسیله‌ی تقدیر بیان نکرد، بلکه چندین سال بر این لغزش خویش به درگاه خداوند ﷻ نالید و باکلمات ﴿رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳]. به آستانه‌ی کبریایی خداوند، زاری و تضرع نمود و با حسرت و ندامت و توبه و بازگشت، به‌سوی خداوند بازگشت و در آن موقع هیچ وقت بار اشتباه و کوتاهی خویش را بر دوش قضا و قدر نگذاشت و همین کارش دلیل و برهانی محکم بر این مدعا است که در موقع معصیت و در عالم اسباب و وسایل نمی‌توان عذر گناه و معصیت را به وسیله‌ی تقدیر بیان کرد. و محاجه و مخاصمه‌ی آدم و موسی ﷺ نیز پس از این مسائل و در عالم ارواح که عالم رفع تکلیف می‌باشد، رخ داده است.

از این‌رو، درست است که انسان پس از اینکه از اسباب و وسایل استفاده کرد و در امورات خود احتیاط را مدنظر گرفت و با چاره اندیشی و زیرکی جلو رفت و... پس از همه‌ی این‌ها اگر در کاری شکست خورد «حسبي الله» بگوید و همه را از جانب خدا بداند و بگوید: قضا و قدر الهی است و هرچه را خدا بخواهد انجام می‌دهد. چنانچه حضرت آدم ﷺ نیز همین کار را کرد و با دلیل و برهانی محکم بر حضرت موسی ﷺ غلبه یافت.

محمد غزالی مصری پیرامون محاجه و مخاصمه حضرت آدم و موسی ﷣ می‌گوید: «حدیث آدم و موسی ﷣ بحثی از جبر و سلب اختیار نمی‌کند، بلکه آدم ﷣ موسی﷣ را به سنت الهی متوجه می‌سازد، چنان‌که می‌گوید: تو خود می‌دانی که قبل از اینکه آفریده شوم خداوند به فرشتگان گفت:

﴿إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ﴾ [البقرة: ۳۰].

«من در زمین جانشینی بیافرینم».

پس معلوم است که قبل از به وجود آمدنم، جای من در زمین تعیین شده است و فرشتگان در صف دوستان قرار گرفته‌اند و شیطان به عنوان دشمن خود را آماده ساخته است. لذا عمل من سرنوشتی را عوض نکرده است تا مستحق لوم و طعن باشم.

براستی این حدیث بدان اشاره می‌کند که حضرت موسی ﷣ می‌خواست همه‌ی رنج‌های انسانیت را بر حضرت آدم ﷣ تحمیل کند و این بار سنگین را بر دوش او اندازد و همه‌ی بدبختی‌های فرزندانش را نتیجه‌ی آن میوه‌خوردن شوم او و از آن درخت قلمداد کند و محققاً آدم ﷣ در نهایت صداقت از خویشتن دفاع نمود. زیرا بدون شک زندگی بشری، نه نتیجه‌ی طبیعی این گناه و خطای آدم ﷣ بود و نه نتیجه‌ی عقلی آن. یعنی طبیعتاً و عقلاً زندگی بشری بر روی زمین، با این کار آدم ﷣ رابطه‌ی علت و معلولیت ندارد و

چنین نیست که اگر آدم از میوه‌ی آن درخت نمی‌خورد، فرزندان او در بهشت می‌ماندند. البته ممکن است که آدم ﷺ برای این خطای خویش، مورد هر نوع عقاب و کیفر الهی دیگری غیر از این واقع شود. مانند توبیخ و عقاب و ملامت، یا محرومیت موقت از بهشت یا غیر آن. اما اینکه این جهان سرشار از آلام و آمال و اندوه‌ها و آرزوها، نتیجه‌ی این معصیت آدم باشد و به عنوان کیفرآن، فرزندان وی گرفتار این جهان، دنیای خاکی شده باشند، چنین نیست، بلکه زندگی ما در روی کره‌ی خاکی خود نتیجه‌ی محض تقدیر الهی و قدر اوست که اصلاً به دل آدم ﷺ نگذشته و خطور نکرده است و اصلاً جائز نیست که آدم ﷺ بر آن مورد عتاب قرار گیرد و از اینجاست که آدم ﷺ بر موسی ﷺ پیروز شد و حجتش بر او تمام گردید که به فرض صحت، به وی فهمانید که چنین نیست و حضرت موسی ﷺ نیز آن را پذیرفت که چنین نیست، اما مسئولیت آدم ﷺ در قبال خطای خویش که از آن استغفار نمود به هیچ وجه پیوندی و ارتباطی بدین حدیث ندارد.

محققاً خطای آدم، سبب و عامل شرعی و علت عقلی وجود این جهان خاکی و انتشار و گسترش انسان‌ها در قاره‌های جهان نیست، که در آنها گرفتار شقاوت شوند و رنج ببرند، هرگز عمل آدم ﷺ موجب آن نبود، وقتی که حضرت موسی ﷺ چنین تصور کرد، آدم

ﷺ او را مورد عتاب قرار داد و او را بدان برگشت داد که این جهان قضا و مکتوب و سرنوشت مقدر الهی است، پس برای هیچ‌کس روا نیست که گناه همه‌ی این کارها و رویدادها را بر دوش پدر نخستین تحمیل کند و مسئولیت آن را به گردن او اندازد[۱].

﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ﴾ [طه: ۱۲۱].

«بدین نحو آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد».

علماء و دانشوران اسلامی، داشتن مقام عصمت را برای همه‌ی پیامبران واجب دانسته‌اند و همه‌ی آنها بر غیرممکن بودن وقوع کفر از پیامبران چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت اتفاق نظر دارند و هم‌چنین متفق القولند که انبیاء بعد از بعثت نیز از هر گناه (صغیره و کبیره) معصوم هستند و اینکه بعضی گفته‌اند که گناه صغیره از آنها سر می‌زند، نزد جمهور امت صحیح نیست[۲].

پس به هیچ وجه لایق نیست که از یکی از انبیاء گناهی سر بزند که مخلّ به مروّت و آبروی آنان باشد و آنان را از محل اعتبار ساقط کند.

چرا که پیامبران الگو و سرمشق بشریت‌اند و اگر از آنها کارهای پست که موجب نفرت مردم است سر بزند و خلاف رضای خدا باشد، اطمینانی بر گفتار و کردارشان باقی نمی‌ماند و مردم به

۱- عقیده المسلم، ص ۱۳۳-۱۳۴.
۲- تفسیر قرطبی، به نقل از معارف القرآن. ج۱ ص ۲۴۷.

آنها اعتماد نمی‌کنند و اگر پیامبران مورد اعتماد و اطمینان دیگران قرار نگیرند، جایی برای پذیرش دین و آئین الهی و کتابهای آسمانی و پند و اندرزهای رحمانی باقی نخواهد ماند. بنابراین تمام اخباری که راجع به پیامبران آمده است و ظاهراً دلالت بر گناه می‌کنند، مقصود گناهی نیست که دیگران انجام می‌دهند و هرگز این خطاها مربوط به امور اعتقادی و اخلاقی نبوده و چیزهایی نبوده است که زشت و قبیح به شمار آید، بلکه مربوط به کارهای دنیوی و سیاست‌های دنیایی امم بوده است که عادتاً و معمولاً دیدگاه‌ها و تقدیر و تخمین و ارزیابی در آن متفاوت است.

و گاهی پیامبران خود را نسبت به حق خداوند مقصر به حساب می‌آورند، چون آنان عارف‌تر و داناترین مردم به جلال ذات و عظمت خداوند بر بندگانش بوده‌اند و می‌دانستند که امت‌ها هر اندازه تلاش کنند از وفای به حق خدا و بدانچه شایسته‌ی وی است، عاجز و ناتوانند و لذا به قصور خویش اعتراف کرده‌اند.

«ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك؛»

«ما آنگونه که شایسته‌ی معرفت توست، ترا نشناختیم و آنگونه که شایسته‌ی پرستش تو است، ترا پرستش نکردیم».

و هرگاه این اندازه را در حق خود گناه و معصیت به حساب آورده باشند، آن را مستلزم استغفار دانسته‌اند و در پیشگاه خداوند به استغفار پرداخته‌اند. پس استغفار پیامبران از خطاها و گناهانی

نیست که ما مرتکب آن می‌شویم و آنچه که خلاف آن را به وهم ما القاء می‌کند، نباید بدان اهمیت داد، زیرا حقیقت آن برتر از افهام و اوهام توده‌ی مردم است و تفصیل این موضوع را باید از جای دیگر جست[۱].

حال شاید در ذهن کسی این سؤال ایجاد شود که آیا حضرت آدم ﷺ مطابق این حدیث مرتکب معصیتی شد یا خیر؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان چند جواب داد:

۱- آنچه آدم ﷺ مرتکب شد«ترک اولی» و یا به عبارت دیگر «گناه نسبی» بود، نه «گناه مطلق».

گناه مطلق: گناهی است که از هرکس سرزند، گناه است و در خور مجازات (مانند: شرک، کفر، ظلم و ستم و...)

گناه نسبی آن است که گاهی بعضی اعمال مباح و یا حتی مستحب در خور افراد بزرگ نیست، آنها باید از این اعمال چشم بپوشند و به کار مهم‌تر پردازند. در غیر این صورت «ترک اولی» کرده‌اند.

فی المثل برای ساختن یک بیمارستان از مردم تقاضای کمک می‌شود، شخص کارگری مزد یک روزش را که گاه چند تومان بیشتر

۱- عقیدة المسلم، غزالی مصری، ص۲۳٤.

نیست، می‌دهد. این عمل نسبت به او ایثار و حسنه است و کاملاً مطلوب. اما اگر یک ثروتمند این مقدار کمک کند، نه تنها این عمل نسبت به او پسندیده نیست که گاه در خور ملامت، مذمت و نکوهش نیز هست. با این که از نظر اصولی نه تنها کار حرامی نکرده، بلکه ظاهراً مختصر کمکی نیز به کار خیر نموده است.

این همان چیزی است که می‌گوییم «حسنات الابرار سیئات المقربین» حسنات نیکان، گناهان مقربان است. و نیز این همان چیزی است که به عنوان «ترک اولی» معروف شده است و ما آن را به عنوان «گناه نسبی» یاد می‌کنیم که نه گناه است و نه مخالف مقام عصمت. چرا که اعمالی که از بزرگان درگاه پروردگار سر می‌زند، با موقعیت ممتازشان سنجیده می‌شود و گاهی با مقایسه به آن، کلمه «عصیان» و «ذنب» [گناه] بر آن اطلاق می‌گردد.

فی‌المثل: نمازی که ممکن است از یک فرد عادی، نماز ممتازی باشد، برای اولیاء حق، گناه محسوب شود. زیرا یک لحظه غفلت در حال عبادت، برای آنها شایسته نیست. بلکه باید با توجه به علم و تقوا و موقعیت‌شان به هنگام عبادت، غرق در صفات جلال و جمال خدا باشند. سایر اعمال آنها غیر از عبادات نیز چنین است و با توجه به موقعیت آنها سنجیده می‌شود. به همین دلیل، اگر یک «ترک اولی» از آنها سر زند، مورد عتاب و سرزنش پروردگار قرار می‌گیرند.

و نهی آدم ﷺ از درخت ممنوعه، نیز یک نهی تحریمی نبود، بلکه نهی از ترک اولی بود، ولی با توجه به موقعیت آدم ﷺ با اهمیت تلقی شد و ارتکاب مخالفت با این نهی (هرچند نهی کراهتی بود) موجب چنان مؤاخذه و مجازاتی از طرف خدا گردید[۱].

۱- ممکن است هنگامی که شیطان منافع آن درخت را به اطلاع آدم ﷺ رساند و آدم اطمینان حاصل کرد که با خوردن آن درخت برای همیشه در بهشت باقی خواهد ماند، ممنوعیتی را که در بدو آفرینش از خوردن آن درخت به وی توصیه شده بود از یاد برد. قرآن مجید در آیه‌ی «فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً»[طه: ۱۱۵] این احتمال را تأکید می‌کند[۲].

۱- گرچه عصیان در عرف امروزی، معمولاً به معنای گناه می‌آید، ولی در لغت به معنای خارج شدن از اطلاعت و فرمان است(اعم از اینکه این فرمان، یک فرمان وجوبی باشد یا مستحب) بنابراین به کاررفتن کلمه‌ی عصیان لزوماً به معنی ترک واجب یا ارتکاب جرم نیست. بلکه می‌تواند ترک یک امر مستحب یا ارتکاب مکروه باشد.

از این گذشته گاهی امر و نهی جنبه‌ی ارشادی دارد، همانند امر و نهی طبیب که می‌گوید: فلان غذا را نخور که مریض می‌شوی

۱- تفسیر نمونه ج۱ ص ۲۳۰، ج۱۳ ص ۳۵٤، ج ٦ ص ۱۵٤.
۲- ر.ک: تفسیر معارف القرآن ج۱ ص ۲٤۹.

و از فلان غذای مناسب پرهیز کن. خداوند نیز به آدم ؈ فرموده بود؛ از میوه‌ی درخت ممنوع نخور که اگر بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت و در زمین گرفتار درد و رنج فراوان خواهی شد. او مخالف این فرمان ارشادی کرد و نتیجه‌اش را نیز دید. پس فرمان خدا یک ارشاد بود، نه فرمان. و به این ترتیب آدم ؈ تنها مخالفت نهی ارشادی کرد، نه عصیان و گناه واقعی. این سخن مخصوصاً با توجه به این که دوران توقف آدم ؈ در بهشت دوران آزمایش بود، نه دوران تکلیف، مفهوم روشن‌تری به خود می‌گیرد[۱].

۱- و یا مراد از سرپیچی در اینجا این باشد که خداوند خواسته است که این واقعه پیش آید، تا فرزندان آدم راه توبه و رجوع به‌سوی خداوند را بعد از گناه یاد بگیرند. همان‌طور که پدرشان از گناه برگشت و توبه نمود و طلب بخشش کرد تا او را از شیطان که به او فرمان داد به آدم ؈ سجده کند، اما سرپیچی کرد و بر گناهش اصرار ورزید، متمایز و جدا سازد تا وسیله‌ای برای مقایسه بین آدم ؈ و ابلیس باشد و از آن دو عبرت بگیریم و برترین آن دو را به عنوان سرمشق برگزینیم[۲].

۱- ر.ک: تفسیر نمونه ج۱۳ص۳۵٤، ج٦ص۱۵۵.
۲- پاورقی شرح عقاید اهل سنت، ص۲۲۷.

۸۲ - [٤] عن عبد الله بن مسعود قال: حدثنا رسول اللهﷺ وهو الصادق المصدوق: " إن خلق أحدكم يجمع في بطن أمه أربعين يوماً نطفة، ثم يكون علقة مثل ذلك، ثم يكون مضغة مثل ذلك، ثم يبعث الله اليه ملكاً بأربع كلمات: فيكتب عمله، وأجله ورزقه، وشقي أو سعيد، ثم ينفخ فيه الروح، فوالذي لا إله غيره إن أحدكم ليعمل بعمل أهل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها إلا ذراع، فيسبق عليه الكتاب، فيعمل بعمل أهل النار فيدخلها. وإن أحدكم ليعمل بعمل أهل النار حتى ما يكون بينه وبينها إلا ذراع، فيسبق عليه الكتاب، فيعمل بعمل أهل الجنة فيدخلها ". متفق عليه[1].

۸۲- (٤) عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: «پیامبر اکرمﷺ که تمام گفته‌هایش بر مبنای صداقت و واقعیت و مورد تأیید و تصدیق خداوند ﷻ است، فرمود: براستی هریک از شما در شکم مادر خود چهل روز نطفه‌ای است، آن‌گاه همان مدت به صورت خونی بسته در می‌آید، سپس همان مدت به صورت پاره گوشتی می‌گردد، از پی آن خدا، فرشته‌ای به‌سوی او بر می‌انگیزد و او را به چهار سخن فرمان می‌دهد و می‌گوید: کارکرد، رزق و روزی، هنگامه‌ی مرگ و نیک‌بختی یا بدبختی او را رقم بزن و پس از این مرحله است که روح بر پیکر او دمیده می‌شود.

سوگند به خدایی که هیچ معبودی جز او نیست، گاهی چنین می‌شود که یکی از شما عمل بهشتیان را انجام می‌دهد و چنان

۱- بخاری ح ۳۲۰۸، مسلم ٤ / ۲۰۳٦ ح۱، ابوداود، ح٤۷۰۸، ترمذی ح۲۱۳۷، ابن ماجه ح۷٦.

پیش می‌رود که میان او و بهشت فقط به اندازه‌ی یک ذراع باقی است، ولی ناگاه نوشته‌ی تقدیر و آنچه در شکم مادرش برای او نوشته شده فرا می‌رسد و وی در آخر عمر کاری خلاف امر خداوند ﷻ انجام می‌دهد و به عمل دوزخیان دست می‌یازد که بر اثر آن وارد دوزخ می‌شود.

و گاهی نیز چنین می‌شود که یکی از شما عمل دوزخیان را انجام می‌دهد و چنان پیش می‌رود که میان او و دوزخ فقط به اندازه‌ی یک ذراع فاصله است، ولی نوشته‌ی تقدیر و آنچه در شکم مادرش برای او نوشته شده، فرا می‌رسد و وی در آخر عمر عمل بهشتیان را که موجب رضای خداست انجام می‌دهد و داخل بهشت می‌شود».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: «إن أحدكم يجمع خلقه...»:

در این بخش از حدیث، پیامبر ﷺ مراحل مختلف آفرینش انسان از آغاز تا نفخ روح در رحم مادر را بیان کرده است. و در حقیقت همین جا در بحث از مراحل تطور جنینی انسان است که هر فرد عاقلی، با یک معجزه‌ی علمی دیگر از صاحب رسالت ﷺ روبرو می‌شود و به خوبی می‌داند که سخن گفتن پیامبر ﷺ از این مراحل مختلف جنین، در آن روز که نه علم جنین شناسی بوجود آمده بود

و نه مردم اطلاع قابل ملاحظه‌ای درباره‌ی دوران جنینی انسان داشتند، خود گواه زنده‌ای است بر این که محمد ﷺ پیامبر و فرستاده‌ی برحق پروردگار جهان و جهانیان است و محمد ﷺ شخصیتی است که گفته‌هایش از جهان وحی و ماوراء طبیعت سرچشمه می‌گیرد.

در این حدیث، پیامبرﷺ از مراحل مختلف آفرینش انسان سخن می‌گوید و می‌فرماید:

«انسان از آب جهنده‌ای به نام نطفه بیرون می‌آید. نطفه‌ای که از موجودات زنده‌ی ذره بینی اسرارانگیزی تشکیل یافته که در مرد «اسپرم» و در زن«اوول» نامیده می‌شود. این موجودات ذره‌بینی شناور، به قدری کوچک‌اند که در نطفه‌ی مرد ممکن است میلیون‌ها اسپرم وجود داشته باشد.

پیامبر ﷺ در توصیف مرحله‌ی دیگر از مراحل تطور، چنین می‌فرماید:

«همین که نطفه در رحم زن قرار گرفت، در مسیر تطور خویش به خون بسته یا (علقه) تبدیل می‌شود».

پروفسور «کیت مور» که خود یکی از مشهورترین دانشمندان جهان در علم جنین‌شناسی و رئیس اتحادیه‌ی دانشمندان جنین‌شناس آمریکا و کانادا است، می‌گوید: «وقتی جنین در شکم

مادرش به رشد و نمو آغاز می‌کند، شکل آن شبیه علقه یا کرم است، زیرا هنگامی که از مرحله‌ی آغازین پیدایش جنین با اشعه عکسبرداری کردند و این عکس را در پهلوی عکس «علقه» قرار دادند، مشخص گردید که هردو آشکارا باهم شباهت دارند و چون به پروفسور کیت مور، گفته شد که «علقه» در زبان عربی به معنای خون بسته است، وی مدهوش گردید و در اوج حیرت و دهشت گفت: قرآن کریم نه فقط شکل و تصویر خارجی جنین را در این مرحله از تطور آن بیان نموده، بلکه حتی ساختار داخلی آن را نیز مشخص گردانیده است[۱].

سپس پیامبر ﷺ در توصیف چهارمین مرحله از تطور جنین می‌گوید: «کم‌کم جنین شکل یک قطعه گوشت جویده شده به خود می‌گیرد، بی‌آن‌که اعضای مختلف بدن در آن مشخص باشد». و این خود نیز یکی دیگر از معجزات علمی قرآن کریم و حقانیت پیامبر اکرمﷺ در زیر دوربین‌های الکترونیک علم و فناوری است.

و انسان در آخرین مرحله تکامل خویش در رحم با یک نفخه‌ی الهی از سلاله‌ی خاکی به سلاله‌ی انسانی عروج می‌نماید و سپس بر اثر این نفخه‌ی مقدس، جنین انسانی به خلقتی جدید و با ویژگی‌های جدیدی آراسته می‌شود.

۱- اعجاز علمی قرآن، گردآوری: عبدالرئوف مخلص ۱۱۸.

آری مرحله‌ی اخیر، با مراحل قبل (مرحله‌ی نطفه، مرحله‌ی علقه، مرحله‌ی مضغه) کاملاً متفاوت است، این همان مرحله‌ای است که جنین وارد مرحله‌ی حیات انسانی می‌شود، حس و حرکت پیدا می‌کند و به جنبش در می‌آید. در این‌جاست که انسان با یک جهش بزرگ، زندگی نباتی و گیاهی را پشت سر گذاشته و گام به جهان حیوانات و از آن برتر به جهان انسان‌ها می‌گذارد و در اینجا انسان ساختمان ویژه‌ای پیدا می‌کند که او را از همه‌ی جهان ممتاز می‌سازد. به او شایستگی خلافت خدا در زمین می‌دهد و قرعه‌ی امانتی را که کوه‌ها و آسمان‌ها بار آنها را نتوانست کشید به نام او می‌زنند[۱].

در آخر لازم می‌بینم این سخن پروفسور، پدر جنین شناسی جهان، دکتر «کیت مور» را در اینجا بازگو کنم، وقتی که برای دکتر کیت مور گفته شد که آیا ممکن است رسول‌خدا ﷺ، یک هزار و چهارصد سال قبل، این همه تفاصیل را درباره‌ی تطورات جنین دانسته باشد و بنابر معلومات شخصی خویش آن را ارائه نموده باشد؟ او در پاسخ گفت: «محال است، محال! زیرا در آن عصر، دنیا ابداً حتی این قدر هم نمی‌دانست که جنین در شکم مادرش چندین مرحله از تطورات را پشت سر می‌گذارد، چه رسد به اینکه بشود حتی تصور کرد که دنیا در عصر رسالت مراحل این تطور را نیز به دقت

۱- ر.ک: تفسیر نمونه ج ۱۳ ص ۲۳۳. اعجاز علمی قرآن ص۱٤.

می‌شناخته است. کاری که علم حتی امروز هم با تمام پیشرفت‌هایی که انجام گرفته، به سادگی نمی‌تواند آن را تماماً توصیف نماید. بلکه حتی علم تا هم اکنون نتوانسته اطوار و مراحل جنین را نامگذاری کند».

دکتر کیت مور اضافه می‌کند: «هم اکنون این حقیقت برایم همچون آفتاب مبرهن است که به طور حتم این آیات از بارگاه خداوند به‌سوی محمد ﷺ آمده است و همین خود برای من عین حقیقت روشن و قاطع را اثبات می‌کند که محمدﷺ پیامبرخداست.

و وقتی برای دکتر کیت مور گفته شد که در این صورت آیا شما به دین اسلام مشرف نمی‌شوید؟ او گفت: من آماده‌ام تا در چاپ بعدی کتاب‌های خویش به این حقیقت اعتراف کنم و به حقانیت این دین مبین گواهی دهم.

و براستی که سخن پیامبرﷺ در یکهزار و چهارصد و اندی سال قبل، از این مراحل مختلف جنین که در آن روز نه علم جنین‌شناسی به وجود آمده بود و نه مردم اطلاع قابل ملاحظه‌ای درباره‌ی مراحل مختلف تطور و دوران جنینی انسان داشتند، خود گواه و شاهدی زنده بر این مسئله است که حضرت محمد ﷺ پیامبر و فرستاده‌ی برحق خداست و شخصیتی است که سخنش از جهان وحی و از ماوراء طبیعت از خدای ﷻ سرچشمه می‌گیرد.

«لیعمل بعمل اهل النار»:

این حدیث بیانگر احاطه‌ی علم خداوند می‌باشد و روشنگر این قضیه است که علم و دانش خداوند محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد. قبل از اینکه انسان به وجود بیاید، خداوند می‌داند که این انسان خوب است یا بد. این انسان به میل و اراده و اختیار خود راه سعادت و خوشبختی را انتخاب می‌نماید یا راه بدبختی و شقاوت را. و نباید این حدیث و احادیث دیگر حمل بر سلب اختیار از انسان و مجبوربودن وی شود. چون علم خدا صفت کاشفه است، نه مجبور کننده. مثلاً پزشکی می‌گوید: فلان مریض سرطان دارد. ولی این علم و آگاهی او هیچ تأثیری در به وجودآوردن سرطان در مریض ندارد و نیز این گفته مانند این است که بگوییم: وقتی که دو نفر باهم مسابقه می‌دهند، چون از قبل می‌دانیم که قطعاً یا باهم مساوی می‌شوند یا یکی از آنها می‌بازد و دیگری برنده می‌شود، پس لازمه‌ی علم ما این است که آن دو مجبور به تساوی یا برد و باخت شوند، در حالی که می‌دانیم علم به چیزی باعث تحقق جبری آن نمی‌شود.

مثلاً علم به اینکه «اسید» سوزاننده است یا «سیانور» کشنده، هیچ گاه به صرف این آگاهی، پوستی نخواهد سوخت و کسی نخواهد مُرد. بنابراین علم خداوند بیانگر وضع و حال انسان است نه مجبورکننده‌ی آن. یعنی خداوند می‌داند فلان شخص در فلان

زمان و فلان مکان، به اراده و اختیار و کسب و تلاش خویش، فلان عمل را انجام می‌دهد، ولی علم و دانش خدا، شخص را مجبور به انجام آن عمل نمی‌نماید و باید میان علم و اراده‌ی خدا تفاوت قائل شویم، چرا که علم موجب کشف و اراده باعث ایجاد شئ است.

۸۳ - [٥] وعن سهل بن سعد قال: قال رسول الله ﷺ: " إن العبد ليعمل عمل أهل النار وإنه من أهل الجنة، ويعمل عمل أهل الجنة وإنه من أهل النار، وإنما الأعمال بالخواتيم". متفق عليه[1].

۸۳- (٥) سهل بن سعد ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «گاهی بنده کاری را انجام می‌دهد (که مردم آن را به حسب ظاهر) از کار اهل دوزخ می‌دانند و در حقیقت آن شخص از اهل بهشت است و به عکس گاهی انسان کاری را انجام می‌دهد (که به ظاهر) از کارهای اهل بهشت است، ولی آن انسان در واقع از اهل دوزخ است و جز این نیست که ارزش کارهای انسان وابسته به فرجام آنهاست».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: از حدیث شماره‌ی ۸۲ و ۸۳ این پیام را می‌توان گرفت که نه آن چنان از اعمال خود راضی باشید که گمان کنید که هیچ نقطه‌ی تاریک و سیاهی در زندگی شما نیست که این خود عامل

۱- بخاری، ح٦٦٠٧، مسلم ح۱۷۹-۱۱۲ بدون «إنما الاعمال بالخواتيم» روایت کرده است.

عقب‌گرد و سقوط و انحطاط و فروپاشی است و نه آن چنان مأیوس و ناامید باشید که خود را شایسته‌ی عفو خدا و اجابت دعا ندانید که این یأس و نومیدی نیز خاموش کننده‌ی همه‌ی تلاش‌ها و کوشش‌ها است، بلکه با دو بال «بیم» و «امید» به‌سوی او پرواز کنید، امید به رحمتش و بیم از مسئولیت‌ها و لغزش و عاقبت به خیرشدن.

پس برای انسان مسلمان مناسب است که نخست دل را به خدا پیوند دهد و ایمان محکم و مضبوط به او پیدا کند و سپس تمام زندگی را به رنگ ایمان درآورد و در محور آن قرار گیرد و نباید از انجام اعمال خیر و نیک دچار آفت خود بزرگ‌بینی و خودمحوری و عجب و غرور شود، چرا که عجب و غرور باعث می‌شود که انسان گناهان خود را فراموش کند و نسبت به آنها بی‌توجه شود، تا جایی که بعضی از گناهان خود را به یاد نمی‌آورد و درباره‌ی آنها به بررسی نمی‌پردازد، چون گمان می‌برد از بررسی و اظهار ندامت نسبت به آنها بی‌نیاز است و در نتیجه آنها را به کلی به فراموشی می‌سپارد. برخی از گناهان را که به یاد می‌آورد، آنها را کوچک و بی‌ارزش می‌بیند و مهم به حساب نمی‌آورد. بنابراین برای جبران آنها با عبادات و نیکی و توبه و بازگشت به‌سوی خدا به تلاش و کوشش نمی‌پردازد و گمان می‌کند همه‌ی آنها بخشوده می‌شوند.

اما عبادت و کارهای خیری را که انجام می‌دهد، بسیار بزرگ و مهم می‌شمارد و به آنها شاد و مغرور می‌گردد و با آنها بر خداوند متعال منت می‌نهد.

آری! انسان خود بزرگ‌بین و مغرور، همیشه به نظر و فکر خود مغرور است، از عذاب و خشم خداوند متعال خود را در امان می‌بیند. حتی بر خداوند منت می‌نهد که عبادت انجام می‌دهد. این چنین انسانی، بیماری خودبزرگ‌بینی، وی را وادار می‌سازد تا به تعریف و ستایش از نفس خود بپردازد و آن را تزکیه و پاک از هر عیبی معرفی کند و در نتیجه چنین فردی با حس خودبزرگ‌بینی، اسباب بدبختی و نگون‌ساری و به هدر رفتن اعمال خویش را فراهم می‌کند.

این دو حدیث به تمام مسلمانان و مؤمنان این پیام را می‌دهد که:

ای مؤمنان! هرچند در اعمال خویش پایبندید و نسبت به اوامر و فرامین خدای ﷻ و تعالیم و دستورات رسول‌خدا ﷺ مواظبت نموده، با این وجود باز هم نسبت به فرجام و آینده‌ی خود خاطرجمع و آسوده‌خاطر نباشید و این اعمال خیر، شما را مغرور نسازد، چرا که تا لحظه‌ی آخر این زندگی، خطر هلاکت و سقوط و از میان‌رفتن اعمال خیر و ضایع‌شدن کارهای نیک و خدای ناکرده

بی‌ایمانی و مرتدشدن است. پس شما مواظب باشید و نکند که اعمال خیر شما را مغرور کند و اسباب هلاکت‌تان را فراهم سازد.

و نیز این دو حدیث به افراد گنهکار، بزهکار و بدکار، این نوید را می‌دهد که هرچند اعمال خلاف شریعت انجام داده‌اند، و مدت زیادی را در راه خلاف قدم برداشته‌اند، باز هم ناامید از رحمت خدا نشوند، چرا که خداوند ﷻ درهای غفران و رحمت را به روی همه‌ی بندگان، بدون استثنا گشوده است. مشروط بر اینکه بعد از ارتکاب گناه به خود آیند و تغییر مسیر دهند. رو به‌سوی درگاه خدا آورند، در برابر فرمانش تسلیم باشند و با عمل، صداقت خود را در این توبه و انابه نشان دهند.

در دنیای ما نیز، انسان‌هایی هستند که بعد از انجام گناهان کبیره، چنان ناراحت و پشیمان می‌شوند که باور نمی‌کنند راه بازگشتی به روی آنها باز باشد و آنچنان خود را آلوده می‌دانند که با هیچ آبی قابل شستشو نمی‌دانند و پیوسته می‌پرسند: آیا به راستی گناهان ما قابل بخشش است؟ آیا راهی به‌سوی خدا برای ما باز است؟ آیا پلی در پشت سر ما وجود دارد که ویران نشده باشد؟

پیامبر ﷺ در این دو حدیث بالا، اطمینان خاطر و امید دادند که از رحمت خدا مأیوس نشوند و تا جان در بدن دارند به‌سوی خدا باز گردند.

و نیز این دو حدیث، درسی است برای تمام کسانی که مسلمانان را به خاطر ارتکاب برخی گناهان به کفر و زندقه نسبت می‌دهند و آنها را از دایره‌ی اسلام خارج معرفی می‌کنند. پیام پیامبرﷺ در این دو حدیث به چنین افرادی این است که: اگر فردی را دیدید که گرفتار اعمال و کردار بد و ناشایست است، نباید فوراً مفتی شوید و به طور قطعی دوزخی‌بودن وی را برای جهان و جهانیان اعلان دارید و وی را از اهل دوزخ معرفی نمایید. چرا که مشخص نیست که فرجام و عاقبت چنین فردی چه خواهد شد و ممکن است که باقی زندگی وی طبق اوامر و فرامین خداوند سپری شود و کارهایی را در آخر عمر انجام دهد که موجب واردشدن وی به بهشت شود. و نیز اگر کسی توفیق یافت تا دست به کارهای خیر و اعمال نیک و رفتارهای شایسته و اخلاق بایسته زند، نباید به خود مغرور شود و خود را برتر از دیگران تصور کند و بهشتی بودنش را قطعی شمارد، بلکه برای وی مناسب است که پیوسته در فکر حسن خاتمه و فرجام و عاقبت خویش باشد و پیوسته به رحمت خدا امید داشته باشد و از عذاب و خشمش همواره ترسان و لرزان.

۸٤ - [٦]عن عائشة قالت: " دعي رسول اللهﷺ إلى جنازة صبي من الأنصار، فقلت: يا رسول الله! طوبى لهذا، عصفور من عصافير الجنة، لم يعمل السوء ولم يدركه.

قال أو غير ذلك يا عائشة! إن الله خلق للجنة أهلاً، خلقهم لها وهم في أصلاب آبائهم، وخلق للنار أهلاً، خلقهم لها وهم في أصلاب آبائهم". رواه مسلم[1].

۸٤- (٦) عایشه ـ ﵂ ـ گوید: «رسول‌خدا ﷺ به تشییع جنازه‌ی پسربچه‌ای از انصار فراخوانده شد. به پیامبر ﷺ گفتم:ای رسول‌خدا ﷺ! خوشا به حال این پسربچه (براستی وی بسان) پرنده‌ای(معصوم) از پرنده‌های بهشت است. (یعنی خوشا به حال این بچه، چرا که وی بهشتی است) و مرتکب هیچ‌گونه بدی و کار زشت و منکر و گناه و عصیانی نشده است. پیامبر ﷺ فرمود:ای عایشه! آیا گمان می‌بری مسئله چنان باشد که تو می‌انگاری. شاید چنین نباشد و برخلاف چیزی باشد که تو می‌گویی. براستی خداوند ﷻ برای بهشت مردمانی را آفرید در حالی که در پشت و صلب پدران‌شان بودند و برای دوزخ نیز گروهی را آفرید در حالی که در پشت پدران‌شان بودند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: اجماع علماء و دانشوران اسلامی بر این است که کودکان مسلمانان و مؤمنان اگر در کودکی بمیرند، بهشتی خواهند بود. و پیرامون کودکان اهل شرک و کفر سه قول و نظریه وجود دارد:

۱- مسلم ح۳۱-۲٦٦۲، نسائی ح۱۹٤۷، ابن ماجه ح۸۲، مسند احمد ۲۰۸/٦.

۱. دوزخی‌اند ۲. بهشتی‌اند ۳. در این قضیه باید سکوت کرد و علمش را به خدا حواله نمود.

اما قول صحیح و درست در این مسئله نیز این است که کودکان کافران نیز بهشتی هستند، چرا که بر فطرت ایمان مرده‌اند.

«کل مولود یولد علي الفطرة».

و علما جواب حدیث فوق را چنین داده‌اند:

منظور پیامبر اکرمﷺ از ایراد این سخن این نیست که این کودک و کودکان دیگر داخل بهشت نمی‌شوند و از نعمت بهشت محروم‌اند، بلکه هدف پیامبرﷺ چیزی فراتر و برتر از این سخن‌ها است.

پیامبرﷺ هدفش تأدیب و تعلیم عایشه ـ ؅ ـ و امثال او بود، تا هیچ وقت از طرف خود و بدون آگاهی از مسائل شرعی و اوامر و فرامین الهی و نبوی، آن هم به طور جزم و یقین، حکم نکنند و کسی را حاکم و دیگری را محکوم نگردانند و در مسائل غیبی که از اذهان و افکار ما پوشیده و مخفی است، اظهار نظر نکنند، چرا که مسئله‌ی بهشت و بهشتیان و دوزخ و دوزخیان یک امر غیبی است و از ما پوشیده است.

چنانچه علامه نووی در تأیید این ادعا می‌گوید: «لعلّه نهاها عن المسارعة الي القطع من غير أن يكون عندها دليل قاطع».

از این رو پیامبرﷺ در این حدیث به تمام مسلمانان فهماندند که الگوی شناخت در همه چیز علم و یقین، آن هم در پرتو شرع مقدس اسلام و اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های تابناک و تعالی‌بخش نبوی است و غیر آن، خواه ظن و گمان باشد یا حدس و تخمین و یا شک و احتمال، هیچ کدام قابل اعتماد نیست. چرا که پیروی از غیر علم و یقین، سرچشمه و منبع قضاوت‌های عجولانه و انتخاب‌های فوری در مورد همه کس و همه چیز است که این خود مایه‌ی انواع ناکامی‌ها و پشیمانی‌ها است.

و براستی که پیروی کردن از غیر علم و یقین، روحیه‌ی تحقیق و کنجکاوی را از انسان گرفته و او را فردی زودباور و ساده‌اندیش بار می‌آورد.

از این‌رو پیامبرﷺ برای همه روشن می‌سازد که بدون تحقیق و بررسی و علم و یقین، نه به چیزی معتقد شوند نه عمل کنند و نه داوری نمایند، خصوصاً در مسائل غیبی که از ما پوشیده و مخفی است. بلکه برای همه زیبنده و مناسب است تا در این مسائل، نخست به شریعت مراجعه کنند و از طرف خود و بدون آگاهی از اوامر و فرامین الهی و نبوی، و دلیل وحیانی و برهان شرعی، آن هم به طور جزم و یقین حکم نکنند.

۸۵ - [۷] وعن علي ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ:" ما منكم من أحد إلا وقد كتب مقعده من النار ومقعده من الجنة". قالوا: يا رسول الله! أفلا نتكل على كتابنا وندع العمل؟ قال: "أعملوا فكل ميسر لما خلق له؛ أما من كان من أهل السعادة فسييسر لعمل أهل السعادة، وأما من كان من أهل الشقاوة فسييسر لعمل أهل الشقاوة، ثم قرأ: (فأما من أعطى واتقى وصدق بالحسنى) الآية ". متفق عليه[۱].

۸۵- (۷) علی ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: خداوند از آینده‌ی شما مطلع است و جایگاه هریک از شما را در بهشت یا دوزخ نوشته است (و می‌داند که چه کسی از شما دوزخی و چه کسی بهشتی است). صحابه ﷺ گفتند:ای رسول‌خداﷺ! آیا با توجه به سرنوشت مکتوب خود بر آن تکیه نکنیم و عمل کردن را رها نسازیم؟ (یعنی حالا که جایگاه ما از پیش مشخص شده است، چرا عمل را رها نکنیم و چرا زحمت عبادت بکشیم و خودمان را به سرنوشت نسپاریم)؟

پیامبرﷺ فرمود: همگی کار کنید و به اعمال نیک و صالح چنگ بزنید و از تلاش و کوشش باز نایستید، چون هرکس کاری را می‌کند و کاری از وی سر می‌زند که برایش آفریده شده است. اما کسانی که از اهل سعادت باشند، به‌سوی اعمال سعادتمندان گرایش پیدا می‌کنند و اعمالی را انجام می‌دهند که آنان را برابر سرنوشت مکتوب، به بهشت می‌رساند و اما کسانی که از اهل شقاوت و

۱- بخاری ح۱۳٦۲، مسلم ح٦-۲٦٤۷، ترمذی ح۲۱۳٥، ابن ماجه ح۳۱ برخی از این حدیث را روایت کرده‌اند.

بدبختی باشند، به‌سوی اعمال شقاوت‌پیشگان و نگون‌بختان گرایش پیدا می‌کنند و اعمالی را انجام می‌دهند که آنان را برابر سرنوشت مکتوب، به دوزخ می‌رساند (اینجا دانش خدا و احاطه‌ی آن مطرح است که می‌داند همه‌ی بندگانش با اراده و اختیار خودشان چه اعمالی را در آینده انجام می‌دهند. برابر آن سرنوشت‌شان را رقم زده است، چون می‌داند که آنان بر حسب اراده و اختیار و کسب و تلاش خودشان، کدام سمت را انتخاب می‌کنند و علم خدا برابر آن رقم می‌زند)، سپس پیامبر ﷺ این آیات را تلاوت فرمود:

﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ٧ وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ٨ وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ١٠﴾ [اللیل: ۵-۱۰].

«کسی که در راه خدا دارایی خود را بذل و بخشش کند و پرهیزکاری پیشه سازد، و از آفریدگارش بهراسد و به پاداش خوب خدا در این سرا و خوب‌تر خدا در آن سرا، ایمان و باور داشته باشد، مشکلات و موانع را برای او آسان می‌سازیم و در کار خیر توفیقش می‌دهیم و او را آماده‌ی رفاه و آسایش می‌نماییم. و اما کسی‌که تنگ‌چشمی کند و خود را بی‌نیاز از خدا و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی بداند، و به پاداش خوب خدا ایمان و باور نداشته باشد، او را آماده برای سختی و مشقت و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ می‌سازیم».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: چنانچه قبلاً بیان شد، علم خدا محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و همه‌ی مکان‌ها می‌باشد و قبل از اینکه انسان را به وجود بیاورد، خداوند میداند که این انسان، فردی نیک و خوب است یا بد و شرور. و خود خداوند ﷻ می‌داند که این انسان است که به میل و اختیار خود راه سعادت و خوشبختی را انتخاب می‌کند یا راه شقاوت و بدبختی. و خدا می‌داند که فلان شخص در فلان زمان و فلان مکان با اراده و اختیار خود، فلان کار را انجام می‌دهد و مستحق عذاب و یا پاداش می‌گردد. ولی علم خدا، شخص را مجبور به انجام آن عمل نمی‌نماید، چرا که علم خدا صفت کاشفه است، نه قوه‌ی مجبور کننده و اجبارآور.

و این حدیث نیز نباید حمل بر سلب اختیار از انسان شود، چون این انسان است که به میل و خواسته‌ی خود، سعادت و بدبختی خود را رقم می‌زند و علم خدا در به وجود آوردن اعمال انسان تاثیری ندارد. بلکه خالق الله است و کاسب بنده.

محمد غزالی مصری می‌گوید: «اما اینکه محققاً خداوند می‌داند که مردم بعداً در دنیا چه خواهند کرد و در آخرت ثواب و پاداش نیک و پادافره و عقوبت بد خواهند داشت. این چیزی است که در آن شکی و شبهه‌ای نیست و علم خداوند به همه چیز در هردو جهان احاطه دارد و علم او ازلی است و اما اینکه سابقه‌ی علم ازلی خداوند بدانچه که مردم در آینده می‌کنند، آنان را بر انجام مکتوب ازلی مجبور خواهد

ساخت. این چیزی است باطل و چنین چیزی پوچ و بی‌معنا است. چون علم خداوند نوری است کاشف، نه قوه‌ای مجبور کننده و اجبارآور. به هیچ وجه این علم سابق (و ازلی) خداوند بدانچه که ما در آینده انجام می‌دهیم، جبری ایجاد نمی‌کند. انسان‌ها خودشان با اراده‌ی خودشان به چیزی روی می‌آورند که اهداف ارادی آنان است و خداوند مرادشان را (هر چه باشد، خوب یا بد) به اتمام می‌رساند و تحقق می‌بخشد. پس هرکس درخت سیب بکارد، خداوند میوه‌ی لذت‌بخش به وی می‌دهد و هرکس درخت خار بکارد، ناچار خار می‌چیند، و آیات فوق از سوره‌ی «واللیل» که پیامبرﷺ بدان استشهاد نمود، به طور آشکاری بر این مطلب دلالت دارد، چون به موجب آن هرکس اسباب خیر و نیکی را از قبیل عطا و بخشش و تقوی و پرهیزگاری انجام دهد و تصدیق و باوری به پاداش نیک داشته باشد، خداوند مراد و هدف وی را به کمال می‌رساند و تحقق می‌بخشد و او را در مسیر آسانی قرار می‌دهد و برای بهشت آماده‌اش می‌کند و هرکس به اسباب شر و بدی تعلق خاطر داشته باشد و آنها را انجام دهد، از قبیل: بخل و فسق و فجور و تکذیب پاداش اخروی، خداوند مقصود و مراد او را به اتمام می‌رساند و تحقق می‌بخشد و او را در گمراهی‌اش می‌گذارد و در مسیر دشواری قرارش می‌دهد و او را برای دوزخ مهیا می‌سازد[۱].

۱- عقیدة المسلم، ص ۱۴۰-۱۴۱.

٨٦ - [٨] وعن أبي هريرة قال: قال رسول اللهﷺ: " إن الله كتب على ابن آدم حظه من الزنا، أدرك ذلك لا محالة، فزنا العين النظر، وزنا اللسان المنطق، والنفس تمنى وتشتهي، والفرج يصدق ذلك ويكذبه ". متفق عليه. وفي رواية لمسلم قال: " كتب على ابن آدم نصيبه من الزنا، يدرك ذلك لا محالة، العينان زناهما النظر، والأذنان زناهما الاستماع، واللسان زناه الكلام، واليد زناها البطش، والرجل زناها الخطا، والقلب يهوى ويتمنى، ويصدق ذلك الفرج ويكذبه "[1].

٨٦- (٨) ابوهريره ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: براستی خداوند ﷻ بهره و سهم هر کسی را از زنا معین و مشخص کرده و آن را نوشته است که به ناگزیر دست‌خوش آن می‌گردد. از این رو زنای چشم نگاه نارواست و زنای زبان گفتار بد و ظالمانه، و نفس انسان دارای آرزو و تمایلات فراوان است و اوست که آرزو می‌کند و می‌خواهد و آلت تناسلی، آن را راست و یا دروغ می‌سازد(یعنی اعمال این اندام‌ها و اعضاء تا زمانی که آلت تناسلی با آنها هماهنگ نشده است، در حد زنای مجازی و گناهان صغیره می‌باشند، ولی وقتی که هماهنگی آلت تناسلی با آنها صورت گرفت، زنای واقعی صورت می‌پذیرد و گناه کبیره از همه سر می‌زند و همگی اندام‌ها در مکافات و عقوبت آن شریک و سهیم هستند، چون این هماهنگی آلت تناسلی است که به زنای واقعی این اندام‌ها واقعیت و تحقق می‌بخشد یا آن را تکذیب می‌کند).

۱- بخاری ح٦٣٤٣، مسلم ٢٠٤٦/٤ ح٢٠، ابوداود، ح٢١٥٢.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

و در روایی دیگر امام مسلم چنین روایت می‌کند:

«انسان در مسیر زندگی به طور قطع، بهره‌ای از زنا دارد که به طور قطع و حتم بدان دچار می‌گردد و پرهیز از آن ممکن نیست. (زیرا نمی‌شود اندام‌ها و جوارح بدن را تعطیل کرد و از آنها استفاده ننمود و هر اندامی در معرض ارتکاب زنای خاص به خود قرار دارد و بدان دچار می‌شود، از جمله:) زنای چشمان، نظر و دیدگاه به نامحرم است(که ممکن است مقدمه‌ی زنای حقیقی، مجامعت جنسی با نامحرم قرار گیرد) و زنای گوش‌ها، شنیدن چیزهای حرام و نارواست (که ممکن است منشأ زنای حقیقی گردد) و زنای زبان گفتارهای ناروا و حرام است(که ممکن است به زنای حقیقی منجر گردد) و زنای دست‌ها آن است که بدان‌ها کارها و اعمال ناشایست و نازیبا صورت گیرد و زنای پاها آن است که به وسیله‌ی آنها به‌سوی کارها یا اماکن فساد گام بردارد (که احتمال دارد به زنای حقیقی بیانجامد) و زنای دل نیز این است که هوی و هوس‌ها و آرزوهای ناشایست و حرام به خود راه دهد و درباره‌ی آنها بیاندیشد (که ممکن است به زنای حقیقی کشیده شود، ولی باید دانست که اعمال این اندام‌ها تا زمانی که آلت تناسلی با آنها هماهنگ نشده است، در حد زنای مجازی و گناهان صغیره می‌باشند، ولی وقتی که هماهنگی آلت تناسلی با آنها صورت

گرفت، زنای واقعی صورت می‌گیرد و گناه کبیره از همه سر می‌زند). چون این هماهنگی آلت تناسلی است که به زنای واقعی واقعیت و تحقق می‌بخشد یا آن را تکذیب می‌کند.

شرح: چنانچه می‌دانیم تمام انسان‌ها(به جز پیامبران) از لغزش و گناه و معصیت معصوم نیستند و به مقتضای سرشت انسانی قطعاً دچار گناهان و اعمال قبیح و زشتی از قبیل: گفتن سخن بد، گوش دادن به چیزهای حرام، نگاه کردن به نامحرم و ... خواهند شد، چنانچه پیامبرﷺ می‌فرماید:

«كلّ بني آدم خطّاء وخير الخطاءين التوابين».

«همه فرزندان آدم لغزش کارند و بهترین خطاکاران، توبه کنندگان خواهند بود».

و مرتکب شدن به گناهان صغیره، در سرشت و فطرت انسانی است و قطعاً دچار گناه و لغزش‌های جزئی و کوچک مانند؛ نگاه به نامحرم، گوش دادن به چیزهای حرام خواهد شد و از این چیزها مبرا و معصوم نخواهد بود.

از این رو، پیامبرﷺ در بخش نخست حدیث «إن الله كتب علي ابن آدم حظة من الزّنا ادرك ذالك لا محالة فزنا العين النظر ...» به این موضوع اشاره می‌کند و مراد از این حدیث که به تقدیر و «كَتَبَ» تعبیر شده است، این است که خداوند انسان را به گونه‌ای نیافریده است که معصوم

باشد و مرتکب گناه نشود، بلکه سرشت وی امکان ارتکاب گناه به وی می‌دهد، نه اینکه جبر و سلب اختیار انسان در کار باشد.

و در این بخش از حدیث، پیام پیامبرﷺ به انسان‌ها این است که از ارتکاب این گناهان صغیره نباید از رحمت و عفو و بخشش خداوند مأیوس و ناامید شوند، بلکه آنچه مهم و اساسی است و باید انسان از آن بر حذر باشد، گناهان کبیره و زنای واقعی است.

اگر به متن حدیث به دقت توجه کنیم، پیامبرﷺ به دو موضوع اشاره کرده‌اند:

۱. ارتکاب گناهان صغیره،

با عبارت «إن الله كتب علي ابن آدم» تا «و زنا اللسان المنطق» بنابراین هیچ انسانی نیست که از این لغزش‌های جزئی مبرا و معصوم باشد، ولی این لغزش‌ها و گناهان صغیره و جزئی از قبیل: نظر حرام و گفتن سخن بد و گوش‌دادن به حرام، نباید موجب یأس و ناامیدی و سرخوردگی شوند، چرا که انسان‌ها در زندگی روزمره‌ی خویش با تعداد و انواع فراوان آنها برخورد می‌کنند و برای آنها مقدور نیست که کاملاً از آنها دوری نمایند و چون بدین حدیث گوش فرا می‌دهند و با کلمات و جملات تسلیت‌بخش و آرامش‌بخش آن گوش فرا می‌دهند، آرام می‌شوند و تسکین می‌یابند.

ما برای علاج لغزش‌های جزئی و صغیره‌ی انسان‌ها که بارها و بارها در تنگنای غرایز جنسی گرفتار می‌آیند و دچار عصیان و نگاه‌های بد و ناروا و گفتن سخن‌های بد و نادرست می‌شوند، بدین توجیه کریمانه و گذشت و عفو بزرگوارانه نیازمندیم تا مأیوس و سرخورده نشویم و بدانیم که فرصت برگشتن و توجه هنوز باقی است و این‌ها گناهان صغیره می‌باشند و آثار آنها به وسیله‌ی کارهای خیر از بین خواهد رفت.

بنابراین، این حدیث در مورد گناهان صغیره که برای هیچ‌کس مقدور نیست که کاملاً از آنها دوری کند، می‌فرماید: هر انسانی سهمی از گناه (صغیره) دارد که خواه ناخواه مرتکب آن خواهد شد.

۲. **ارتکاب گناهان کبیره:**

رسول‌خدا ﷺ در بخش دوم حدیث می‌فرماید: «والنفس تمنّي وتشتهي والفرج يصدّق ذالك ويكذبه».در این حصه‌ی از حدیث پیامبر ﷺ می‌فرماید:

چون انسان معصوم نیست و در زندگی روزمره‌ی خویش با تعداد و انواع فراوانی از گناهان صغیره مواجه می‌شود، و برایش مقدور نیست تا کاملاً از آنها دوری کند و خواه ناخواه مرتکب آنها می‌شود، اما در مورد گناهان کبیره وی می‌تواند با اراده و خواست خویش از آنها دوری گزیند و یا به اختیار خود مرتکب آنها شود.

پس برای انسان مناسب است که اوامر و فرامین خدا را مدنظر گیرد و از زنای واقعی که در حقیقت گناه کبیره است، برحذر باشد،

چراکه گناهان کبیره، گناهانی نیستند که قابل اجتناب نباشند و انسان حتماً مجبور به انجام آنها باشد.

بنابراین پیامبر ﷺ می‌فرماید: «والفرج يصدّق ذالك ويكذبه» بعضی از انسان‌ها مرتکب زنای واقعی می‌شوند و برخی به اختیار خود مرتکب آنها می‌شوند.

۸۷ - [۹] وعن عمران بن حصين: إن رجلين من مزينة قالا: يا رسول الله! أرأيت ما يعمل الناس اليوم ويكدحون فيه؟ أشيء قضي عليهم ومضى فيهم من قدر سبق، أو فيما يستقبلون به مما أتاهم به نبيهم وثبتت الحجة عليهم؟ فقال:" لا، بل شيء قضي عليهم ومضى فيهم، وتصديق ذلك في كتاب الله ﷻ: ﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا٨﴾ [الشمس: ۷-۸]". رواه مسلم[1].

۸۷- (۹) عمران بن حصین ﷺ گوید: «دو مرد از قبیله‌ی مزینه (به نزد رسول‌خدا ﷺ آمدند و) گفتند:ای رسول‌خدا ﷺ! به ما بگو؛ آنچه مردمان در دنیای کنونی از اعمال (خیر یا شر) انجام می‌دهند و در راستای آن تلاش بی‌امان و رنج فراوان می‌برند، آیا بر اساس تقدیر و سرنوشت مکتوب ازلی است و یا بر حسب اراده و اختیار و کسب خود انسان‌ها که بر مبنای آن اراده و اختیار به دستاوردها و ارمغان‌های پیامبران که با دلایل وحیانی و براهین شرعی به ثبوت رسیده است، سرنوشتشان را رقم می‌زنند؟

۱- مسلم ٢٠٤١/٤ ح١٠.

پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: خیر، بلکه همه‌ی این اعمال بر حسب تقدیر و سرنوشت مکتوب ازلی است و این فرموده‌ی خدای ﷻ، مؤید این مطلب است. آنجا که می‌فرماید:

﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا٨﴾ [الشمس: ۷-۸].

«سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است و قوای روحی وی را تعدیل و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است، پس بدو گناه و تقوی را الهام کرده است و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «یکدحون فیه»: با تلاش بی‌امان و رنج فراوان به اعمال و رفتار دست می‌یازند.

چنانچه قبلاً نیز گفته شد، این حدیث و احادیث دیگر از این دست، همه بیانگر احاطه‌ی علم خداوند می‌باشند و روشنگر این قضیه هستند که علم خداوند محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد و قبل از اینکه انسان‌ها به وجود بیایند، خداوند می‌داند که این انسان‌ها خوب هستند یا بد، مفسداند و یا مصلح. و نیز خوب می‌داند که این انسان است که به میل و اختیار خود راه سعادت را انتخاب می‌کند و یا راه بدبختی را.

و نباید این حدیث را حمل بر سلب اختیار از انسان کرد، چون علم خدا صفت کاشفه است نه باعث ایجاد کار و فعل. یعنی خداوند می‌داند فلان شخص به اراده و اختیار خود در فلان روز و در فلان ساعت، فلان عمل را انجام می‌دهد، ولی علم خدا شخص را مجبور به انجام آن عمل نمی‌نماید، بلکه خود انسان است که با میل و اراده‌ی خود سعادت و یا بدبختی خود را رقم می‌زند.

چنانچه آیه‌ی﴿ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا٨﴾ خود دلیل بر اصل مختار بودن انسان است. یعنی خداوند حال تقوی و بی‌تقوایی و طاعت و معصیت نفس آدمی را به او شناساند و یا به تعبیر ساده‌تر، راه و چاه را به او نشان داد. همان‌گونه که در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی بلد آمده است:

﴿وَهَدَيۡنَٰهُ ٱلنَّجۡدَيۡنِ١٠﴾ [البلد: ١٠].

«و راه خیر و شر را بدو ننموده ایم»؟

و خداوند آنچنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار به انسان داده که فجور و تقوا را از طریق وحی، عقل، فطرت سالم و وجدان بیدار در می‌یابد و این خود به روشنی تمام، دلیل بر اصل مختار بودن انسان است.

۸۸ - [١٠] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قلت: يا رسول الله! إني رجل شاب، وأنا أخاف على نفسي العنت، ولا أجد ما أتزوج به النساء، كأنه يستأذنه في الاختصاء، قال: فسكت عني، ثم قلت: مثل ذلك؛ فسكت عني، ثم قلت: مثل ذلك؛ فسكت عني، ثم قلت مثل ذلك؛

فقال النبيﷺ: " يا أبا هريرة! جف القلم بما أنت لاق، فاختص على ذلك أو ذره". رواه البخاري[1].

۸۸- (۱۰) ابوهریره ﷺ گوید: «به پیامبرﷺ گفتم:ای رسول‌خداﷺ! (شما خود می‌دانید) که من مردی جوان (و با غرایز شدید جنسی) هستم و می‌ترسم که بر اثر غرایز جنسی‌ام مرتکب زنا و گناه بشوم و مال و سرمایه‌ای نیز ندارم که با آن ازدواج کنم (و غرایزم را از طریق حلال و مشروع تسکین بخشم، حال شما بفرمایید که تکلیفم چیست؟ راوی حدیث گوید) گویا که ابوهریره ﷺ با این سخنش از پیامبرﷺ می‌خواست تا به وی اجازه دهد تا خویش را خصی و آخته کند (یعنی آلت تناسلی خویش را قطع کند و از دست غرایز جنسی رها شود و شهوات دنیا را ترک نموده و همانند راهبان فقط به عبادت و نیایش حق تعالی مشغول شود).

ابوهریره ﷺ گوید: پیامبرﷺ سکوت کرد و به من پاسخی نداد. دوباره سخنانم را تکرار کردم، باز هم پیامبرﷺ سکوت کرد و جوابی نداد. بار دیگر سخنانم را تکرار کردم، ولی باز هم از طرف پیامبرﷺ پاسخی نشنیدم و ایشان سکوت را در برابر سخنانم ترجیح دادند. برای چهارمین بار سخنانم را تکرار نمودم. آنگاه پیامبرﷺ فرمود:ای

۱- بخاری ح۵۰۷٦، نسائی ح۳۲۱۵.

ابوهریره! (بدان که) تقدیر و سرنوشت رقم خورده و دواتش نیز خشک شده است(حال بر اساس تقدیر و سرنوشت ازلی خویش، اگر می‌خواهی خویشتن) را خصی و اخته کن و یا اگر می‌خواهی این کار را نکن».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است]

شرح: جمله‌ی «كأنه يستأذنه في الاختصاء» در روایت بخاری وارد نشده است. «فاختص علي ذالك او ذر»: [ای ابوهریره! سرنوشت قلم خورده و دواتش خشک شده است، خواه اخته کنی یا نکنی فرقی نخواهد کرد]. در حقیقت این جمله که «خواه اخته کنی یا نکنی» در واقع جمله‌ی تهدیدیه برای حضرت ابوهریره ﷺ است و مراد اجازه دادن به اخته کردن نیست. چرا که پیامبرﷺ در احادیث زیادی از اخته‌کردن نهی فرموده‌اند. چنانچه سعدبن ابی وقاص ﷺ می‌فرماید:

«لقد ردّ النّبي (ﷺ) علي عثمان بن مظعون التبتل ولو اجاز له التبتل لاختصينا»

«پیامبرﷺ ازدواج نکردن عثمان بن مظعون را به خاطر اینکه خدا را عبادت کند، نپذیرفت و اگر به او چنین اجازه‌ای می‌داد ما خود را اخته می‌کردیم». [بخاری]

پس از این روایت دانسته شد که اخته‌کردن در شرع مقدس اسلام ممنوع و ناجایز است و جمله‌ی بالا در محل تهدید وارد شده است نه محل جواز و اباحت.

۸۹ - [۱۱] وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: قال رسول الله ﷺ: " إن قلوب بني آدم كلها بين إصبعين من أصابع الرحمن كقلب واحد، يصرفه كيف يشاء" ثم قال رسول الله ﷺ: " اللهم مصرف القلوب، صرف قلوبنا على طاعتك ". رواه مسلم[۱].

۸۹- (۱۱) عبدالله بن عمروعاص رضی الله عنهما گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: بی‌گمان همه‌ی دل‌های فرزندان آدم، بسان یک دل، میان دو انگشت از انگشتان قدرت پروردگار متعال است و آنها را هر طور که بخواهد دگرگون می‌نماید.

(عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما گوید): سپس پیامبر ﷺ فرمود: پروردگارا!ای که گرداننده‌ی دل‌هایی، دل‌های ما را به‌سوی طاعت و بندگی خودت دگرگون بفرما».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «إن قلوب بني آدم كلها بين اصبعين من اصابع الرحمن»:

به طور کلی اگر نگاهی اجمالی به آیات قرآنی و احادیث نبوی بیاندازیم، به آیات و احادیث بی‌شماری بر خواهیم خورد که بعضی از آنها، وجود دست و چشم و برخی دیگر وجود مشت و انگشت و صورت و سمت راست و بعضی دیگر بر وجود مکانی برای خدا که

۱- مسلم ۲۰۴۵/٤ ح۱۷، مسند احمد ١٦٨/٢.

در آن قرار می‌گیرد و بعضی دیگر بر وجود نزول خدا در آسمان دنیا و یا بر نزدیکی و دوری او دلالت می‌کنند.

حمل تمام این آیات و احادیث بر ظاهرشان غیرممکن است، چون لازمه‌ی آن، اثبات جسم برای خداوند است. حال آنکه همه‌ی مسلمانان بر این امر اعتقاد دارند و با دلایل و براهین عقلی نیز ثابت شده است که محال است که خداوند ﷻ دارای جسم باشد.

چنانچه در شرح عقاید نسفیه می‌خوانیم:

«الواحد، القديم، الحيّ، القادر، العليم، السميع، البصير، الشائي، المريد، ليس بعرض ولا جسم ولا جوهر ولا مصور ولا محدود ولا معدود ولا متبعض ولا متجزّيء ولا متركب ولا متناه ولا يوصف بالماهية ولا بالكيفية ولا يتمكن في مكان ولا يجري عليه زمان ولا يشبهه شئ ولا يخرج عن علمه وقدرته شئ».

«خداوند ﷻ، ذاتی است یگانه و یکتا، ازلی و ابدی، زنده، قادر، علیم، سمیع، بینا، با اراده و ذاتی است که از عرض، جسم، جوهر، صورت و شکل، حد و نهایت، مساحت، تجزیه و تقسیم، و ترکیب که سایر مخلوقات و موجودات با آن وصف می‌شوند پاک و منزه است و هرگز با ماهیت و کیفیت وصف نمی‌شود و به هیچ عنوان بسان سایر موجودات در جهتی از جهات و مکانی از مکان‌ها جا نمی‌گیرد و زمان بر او جاری نمی‌شود و چیزی شبیه و همسنگ او نیست و هیچ چیز و هیچ‌کس خارج از احاطه‌ی علمی و تسلط و نفوذ و قدرت او نیست».

بر این اساس علما و دانشوران اسلامی در حل آیات و احادیثی که به ظاهر جسمیت و حلول را برای خداوند ثابت می‌کند، دو دسته شده‌اند:[۱].

گروه اول: مذهب تفویض (واگذاری امر به خداوند) که مذهب سلف و پیشینیان و صدر اسلام است [مانند: امام ابوحنیفه، مالک، احمد، شافعی، محمد بن حسن، سعدبن معاذ مروزی، عبدالله بن مبارک، ابومعاذ، خالد بن سلیمان، اسحاق بن راهویه، محمدبن اسماعیل بخاری، ترمذی و..]. این دسته بر این اعتقادند که ما به این قبیل اوصاف که در قرآن و سنت آمده است ایمان داریم که کلام خدا و رسول اوست و در تفسیر آنها تعمق و غور نمی‌کنیم. لذا از تأویل خودداری کردند و گفتند: خدا داناتر است به حقیقت آنها، در حالی که تشبیه و جسمانی بودن او را رد کردند.

به این خاطر وقتی از امام مالک بن انس سؤال شد که معنای «استوا» ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾ [الأعراف: ٥٤]. چیست؟ گفت: معنای استوا در لغت روشن است، ولی کیفیت و چگونگی آن بر ما مجهول است. سؤال کردن از آن بدعت است و ایمان به آن واجب است.

گروه دوم: مذهب تأویل (شرح و تفسیر) که مذهب خلف و آیندگان است. بعد از اینکه قلمرو اسلام توسعه یافت و بسیاری از

۱- ر.ک: شرح عقاید اهل سنت، ص۷۱-۷۳.

ملت‌ها که متأثر از آرای فلسفی و عقاید ایرانی که اعتقاد به حلول خداوند (در اشیاء) و جسمانی بودن او داشتند، وارد اسلام شدند و سبب برانگیختن این شبهات نسبت به خداوند متعال گردیدند و در عین حال به آنچه که در زبان عربی و ظواهر آیاتی که عقایدشان را تأیید می‌کرد استناد کردند. به ناچار خلف [که بر خلاف سلف که معانی حقیقی اینگونه آیات و احادیث را به خدا واگذار و تفویض می‌کردند] به تأویل الفاظی که دال بر جسمانیت و حلول‌اند پرداختند و آنها را بر معانی مجازی حمل کردند. به حسب آن معانی با مقام الهی مادامی که زبان و لغت احتمال آن معانی را داشت، زیرا معانی مجازی که در قرآن و سنت به کار رفته، بیشتر از معانی حقیقی است. لذا «استوا» در آیه‌ی ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ٥﴾ [طه: ۵]. را به استیلا و اقتدار تأویل کردند.

و نیز گفتند: عین بر چشم حقیقی اطلاق می‌شود و مجازاً به معنای اعتنا و توجه به کار می‌رود و «ید» بر بازو و انگشتان حقیقی اطلاق می‌شود و مجازاً بر قدرت و تسلط، و «نزول» بر فرود آمدن جسمانی اطلاق می‌گردد و مجازاً بر پایین آمدن دستور یا فرشته و نیز به معنای تواضع و محبت کردن به کار برده می‌شود. مثلاً می‌گویند: «نزل فلان» یعنی تواضع کرد.

بر این اساس خلف آیه‌ی ﴿يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡۚ﴾ [الفتح: ۱۰]. را به قدرت و سیطره‌ی او تأویل کردند و آیه‌ی ﴿تَجۡرِي بِأَعۡيُنِنَا﴾ [القمر: ۱٤]. را به تحت نظر و توجه ما معنی کردند و..[۱].

البته در اینجا این مطلب را نیز باید دانست که تعبیر دست، چشم، انگشت، سمت راست، و... همه و همه الفبایی است که خدا با آن با ما انسان‌ها صحبت می‌فرماید، والاّ این واژه‌ها و مطلب‌ها در برابر قدرت نامحدود و شامله‌ی خدا و حکمت تامّه و مالکیت بی‌حد و نهایت و علم فراگیر و جهانگیر او بی‌مصداق و بی‌معنا است.

پیامبر ﷺ در این حدیث برای بیان عظمت و قدرت خدا از تعبیر کنایی‌ای بسیار زیبا استفاده می‌کند و می‌فرماید:

«همه‌ی دل‌های فرزندان آدم میان دو انگشت از انگشتان قدرت پروردگار متعال است و آنها را هر طور که بخواهد دگرگون می‌نماید».

و معمولاً چنین واژه‌ها و جملاتی کنایه از قدرت مطلقه و سلطه‌ی کامل بر چیزی است. همان‌گونه که ما انسان‌ها در

۱- شرح عقاید اهل سنت، ص٧٤.

تعبیرات روزمره خویش می‌گوییم؛ فلان شهر در دست من است و یا فلان ملک در قبضه و مشت من می‌باشد.

کوتاه سخن اینکه همه‌ی این تشبیهات و تعبیرات، کنایه از سلطه‌ی مطلقه‌ی پروردگار بر عالم هستی و تمام موجودات و مخلوقات زمینی و آسمانی است تا همگان بدانند که در دنیا و آخرت، کلید نجات و حل مشکلات در کف قدرت خداوند است، چرا که آفرینش همه‌ی موجودات از ناحیه‌ی او است و حتی در بقای خود هر لحظه به فیض وجود او نیازمنداند و تدبیر عالم‌هستی و گشودن گره تمام مشکلات و همه‌ی ارزاق به دست با قدرت اوست.

و همگی این تعبیرات، جنبه‌ی کنایی دارند و به خاطر کوتاهی و نارسایی الفاظ و الفبای ما در زندگی روزمره، ناچاریم آن معانی بلند از قدرت نامحدود شامله‌ی خدا و حکمت تامه و مالکیت بی‌حد و نهایت و علم فراگیر و جهانگیر او تعالی و... را در قالب این الفاظ کوچک بریزیم، چرا که ما الفاظ و واژه‌ها و جملاتی که در خور بیان مقام عظمت و قدرت پروردگار باشد در اختیار نداریم، پس به ناچار از همین الفاظ و با استفاده از همین تشبیهات و تعبیرات کنایی، در بیان عظمت و قدرت و شکوه و جلال و عزت و اقتدار ذات باری‌تعالی استفاده می‌کنیم. و این درست به آن می‌ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می‌کند، مسائل این

جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید کوتاهی کرده و اگر هم بگوید، ناچار است مطالب را به صورت سربسته ادا کند، زیرا شنونده در آن شرایط توانایی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

از این رو نباید کسی از این‌ها احتمال تجسم و حلول پروردگار را بدهد و براستی که جز انسان بسیار ساده لوح، بی‌خرد، کوته‌بین و کوته‌فکر و کم‌ظرفیت و ضعیف‌الایمان دیگر کسی چنین فکری در قوه‌ی مدرکه و مخیله‌اش نقش نخواهد بست.

و بی‌گمان اگر انسان‌ها با معیار و مقیاس‌های کوچک و ناچیز اندیشه‌های خود درباره‌ی ذات و صفات پاک و بی‌عیب و نقص خدا، قضاوت نمی‌کردند، هرگز به بیراهه‌ها و سیاه‌چاله‌های کفر و زندقه، الحاد و بی‌بندوباری، گمراهی و ضلالت و شقاوت و بدبختی نمی‌افتادند.

۹۰ - [۱۲] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " ما من مولود إلا يولد على الفطرة، فأبواه يهودانه أو ينصرانه أو يمجسانه،كما تنتج البهيمة بهيمة جمعاء. هل تحسون فيها من جدعاء؟ ثم يقول: ﴿فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ [الروم: ۳۰]". متفق عليه[۱].

۹۰- (۱۲) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: هیچ نوزادی پا به عرصه‌ی وجود نمی‌گذارد. جز اینکه بر فطرت پاک اسلام، پاک و

۱- بخاری ح۱۳۵۸، مسلم ۲۰۴۷/٤ ح۲۲، مسند احمد ۳۵۱/۲.

بی‌گناه و بدور از هرگونه شرک و چندگانه‌پرستی و کفر و زندقه و الحاد و بی‌بندوباری به دنیا می‌آید.

سپس تحت سرپرستی پدر و مادر قرار می‌گیرد و آنها هستند که او را به کیش یهودی، یا دین مسیحی و یا آئین آتش‌پرستی در می‌آورند. همان‌طور که حیوان، بچه‌ای به دنیا می‌آورد، آیا در موقع تولد در آن احساس عیب و نقصی می‌کنید؟، چرا که هیچ یک از بچه‌ی حیوانات با گوش بریده یا داغ شده به دنیا نمی‌آیند (بلکه پس از تولد، صاحبان آن حیوانات هستند که به منظور شناسایی و تمییز آنها از دیگر حیوانات گوش‌های آنها را قطع می‌کنند و یا داغ می‌نمایند. همین طور کودک انسان، پاک و بی‌گناه و بدور از هرگونه شرک و کفر به دنیا می‌آید، ولی پس از تولد است که پدر و مادر، او را یهودی، مسیحی یا مجوسی می‌کنند).

پس از این حضرت ابوهریره ﷺ در تأیید این سخن، این آیه را تلاوت کرد.

﴿فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ [الروم: ۳۰].

«خداباوری و خداشناسی فطرت و سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است، نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرایی به کفرگرایی و از دینداری به بی‌دینی و از راستروی به کجروی کشاند) این فطرت خداشناسی و خداباوری که در اعماق

دل‌های انسان‌ها نهفته است، دین و آیین محکم و استوار و راست و درست است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: مراد از فطرت چیست؟

در این‌باره از علما و دانشوران اسلامی، اقوال متعددی نقل شده است که دو مورد از آن، بیشتر قابل توجه است:

۱. این که مراد از فطرت، دین مبین اسلام است، یعنی خداوند ﷻ هر انسانی را مطابق سرشت و فطرتش، مسلمان آفریده است که اگر عارض و مانعی خارجی او را در محیطش فاسد نکند، هر بچه‌ای که متولد شود بر فطرت اسلام و مسلمان می‌باشد. و امام احمد بن حنبل و حافظ ابن عبدالبرّ نیز بر همین باورند.

۲. اینکه مراد از فطرت، شایستگی و صلاحیت و استعداد پذیرفتن و قبول‌نمودن اسلام است. یعنی خداوند متعال در آفرینش انسان، چنان خاصیتی به ودیعه نهاده است که در انسان صلاحیت شناخت خدا و تسلیم در برابر او وجود دارد و اگر انسان درست تربیت شود و در خانواده‌ای نیک و شایسته باشد و در محیط اجتماعی مناسب و در شرایط ایده‌آل رشد کند، به راحتی می‌تواند از این استعداد و

شایستگی کار بگیرد و به دین مبین اسلام گردن بنهد و آن را بپذیرد.

و مسلک جمهور از جمله علامه عینی، طیبی، تورپشتی، شیخ عبدالحق محدث دهلوی، شاه ولی الله دهلوی نیز همین است. چرا که آنها نیز بر این باورند که خداوند هر انسانی را وقتی که می‌آفریند، در وجودش استعداد و صلاحیت پذیرش اسلام را هم نیز خلق می‌کند که اگر در محیط آزاد و مناسب زندگی کند و عوامل خارجی و محیط آلوده مانع او نشود، بدون اینکه کسی او را دعوت به اسلام دهد، با خمیره‌ی وجدان پاک و خالص خودش و با استعداد و صلاحیت ناب خویش می‌تواند راه را از چاه و ایمان را از کفر تشخیص دهد و به دین اسلام بپیوندد و آن را بپذیرد.

به هر حال، این حدیث نبوی و آیه‌ی قرآنی، دلیل و برهانی قاطع و محکم بر فطری‌بودن عقیده‌ی توحیدی و باور خداباوری و خداشناسی است که خداوند ﷻ آن را در اعماق دل‌ها و در تاروپود وجود انسان‌ها عجین نموده است.

و از نخستین روزی که انسان قدم به عالم هستی می‌گذارد، این نور الهی در درون جان او شعله‌ور است، چرا که خداگرایی و خداپرستی به صورت یک فطرت و سرشت در درون جان همه‌ی انسان‌ها قرار دارد.

پیامبرﷺ در این حدیث تأکید می‌کند که دین به صورت خالص و پاک از هرگونه آلودگی و هرگونه شرک و خرافه و کفر و زندقه، در درون جان آدمی وجود دارد و انحرافات محیطی و اجتماعی و خانوادگی یک امر عارضی است، بنابراین وظیفه‌ی پیامبران الهی و کتاب‌های آسمانی این است که این امور عارضی را زایل کنند و به فطرت اصلی انسان، امکان شکوفایی و رشد و نموّ دهند.

در دنیای کنونی ما نیز از نقطه نظر دانشمندان و صاحب‌نظران امور روانشناسی و تربیت، مسلم است که انسان بر اساس فطرت توحیدی و ایمان الهی و برائت نفسانی متولد می‌شود، شخصیت طفل مانند ماده‌ی خام و مستعدی است که با تربیت صحیح خانوادگی و مصاحبت اجتماعی مناسب و شرایط آموزشی در زمینه‌ی ایمانی شایسته شکل می‌گیرد، بدون شک دارای ایمانی راسخ و استوار و اخلاقی فاضل و تربیتی ایده‌آل خواهد شد.

وینشأ ناشئ الفتیان منّا علي ما كان عوّده ابوه
وما دان الفتي بحجيً ولكن يعوّده التدين اقربوه[1]

فرزندان ما بر اساس تربیت پدرانشان رشد می‌کنند، تدین جوانان ما به سبب عقل آنان نیست، بلکه به جهت تربیت پدران آنهاست.

۱- چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم ج ۱ ص ١٥٤.

و شاعری دیگر می‌گوید:

وليس النبت ينبت في جنان كمثل النبت ينبت في الفلاة

وهل يرجي لاطفال كمال إذا ارتضعوا ثديّ الناقصات

گیاهی که در باغی باصفا می‌روید، با آنکه در برهوت رشد کرده است، یکسان نیست. آیا از بچه‌هایی که از پستان زنان نالایق و پست شیر می‌خورند، می‌توان انتظار کمال و بزرگی داشت؟[1].

آری، براستی اغلب دانشمندان و فلاسفه‌ی خداشناس به فطری‌بودن اصل خداشناسی معترف‌اند و حتی آنهایی که این اصل را انکار می‌کنند، نیز در اعماق ضمیر و وجدان خود بدان ایمان دارند و به وجود خدایی بزرگ و توانا و بینا و شنوا معتقداند.

خداوند در آیات فراوانی در سوره‌های یونس، فرقان، عنکبوت، روم، لقمان و زمر با تأکید، یادآور می‌شود که همگی انسان‌ها اعم از خداپرستان و منکران خداوند بالاخص منکران خداوند در مواقع بروز ناملایمات و آفات و شرایط طاقت‌فرسا ناخودآگاه به حکم ندای فطرت به‌سوی خدا روی آورده و یکسوگرایانه در حالی که همه تن، متوجه‌ی کبریایی حق تعالی هستند او را به فریادرسی می‌خوانند و این واقعیتی است که همه‌ی آدمیان از ابتدایی و بی‌تمدن گرفته تا آدمیان امروز که در حد اعلای تمدن و مدنیت

۱- همان.

اجتماعی قرار دارند و از افراد خداشناس و سوسیالیست گرفته تا انسان‌های خداشناس، بلااستثناء در سختی‌ها و شداید و در شرایطی که از همه چیز قطع امید می‌کنند، حق تعالی را از درون قلب و وجدان صدا می‌زنند. خداوند می‌فرماید:

﴿...جَآءَتۡهَا رِيحٌ عَاصِفٞ وَجَآءَهُمُ ٱلۡمَوۡجُ مِن كُلِّ مَكَانٖ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ أُحِيطَ بِهِمۡ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ...﴾ [یونس: ۲۲]

«به ناگاه باد سختی وزیدن می‌گیرد و از هر سو موج به سویشان می‌دود و می‌پندارند که توسط مرگ از هر سو احاطه شده‌اند و راه گریزی ندارند. در این وقت خدا را به فریاد می‌خوانند و طاعت و عبادت و فرمانبرداری و دین را تنها از آن او می‌دانند».

﴿دَعۡوَىٰهُمۡ فِيهَا سُبۡحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞۚ وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠﴾ [یونس: ۱۰].

«در بهشت دعای مؤمنان:پروردگارا تو منزهی(از آنچه کافران در دنیا می‌گفتند) و سلام آنان در آن (خطاب به همدیگر) درودتان باد (ای فرمانبرداران یزدان سبحان)،و ختم دعا و گفتارشان: شکر و سپاس پروردگار جهانیان را سزا است، (که ایمان را نصیب ما کرد و از ما خشنود گردید) می‌باشد...»

﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ضُرّٞ دَعَا رَبَّهُۥ مُنِيبًا إِلَيۡهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُۥ نِعۡمَةٗ مِّنۡهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدۡعُوٓاْ إِلَيۡهِ مِن قَبۡلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادٗا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِۦۚ قُلۡ تَمَتَّعۡ بِكُفۡرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِ ٨﴾ [الزمر: ۸].

«هنگامی که گزندی متوجه انسان می‌گردد، پروردگار خود را به فریاد می‌خواند و تضرع‌کنان رو به درگاه او می‌آورد. سپس هنگامی که نعمت بزرگی از جانب خود بدو داد (و شقاوت او را به سعادت و ناخوشی وی را به خوشی تبدیل کرد) خدا را که قبلاً به فریاد می‌خواند فراموش می‌کند (و گزند را از یاد می‌برد و به ترک دعا می‌گوید) و خدا گونه‌هایی را برای خدا می‌سازد تا (هم خود را و هم مردمان را بدان) از راه او بدر برد و گمراه کند.(ای پیغمبر! به چنین فردی) بگو: اندک روزگاری از کفر خود بهره‌مند شو (و با آن خوش بگذران، اما بدان که) تو از دوزخیانی...»

پس دانستیم که انسان بر اساس فطرت توحیدی و ایمان الهی و برائت نفسانی از گناه و معصیت متولد می‌شود و شخصیت کودک مانند ماده‌ی خام و مستعدی است که با تربیت خانوادگی و مصاحبت اجتماعی و آموزشی و تربیتی شکل می‌گیرد.

و در حقیقت کودکان مانند امانتی در دست والدین خود هستند. قلب پاک آنها مانند گوهر ارزشمندی است، اگر او را به اعمال نیک و درست عادت دهیم و درست تربیت بکنیم، و به خصائل اخلاقی و خصوصیات ایمانی او را آراسته بکنیم، بر اساس آن رشد می‌کند و سعادت دنیا و آخرت را به دست می‌آورد و اگر او را مانند حیوان به خود واگذاریم تا به اعمال ناشایست عادت کند، گمراه می‌شود و تباه می‌گردد، چرا که اگر کودکی در خانواده‌ای منحرف یا محیط اجتماعی گمراه رشد کند یا با افرادی ناشایست نشست و برخاست

کند، بدون تردید اخلاق بد، با وجودش در می‌آمیزد و خصایل رفتاری ناشایست را جذب می‌کند و بر اساس مفاهیم و مبادی کفر و گمراهی رشد خواهد نمود و به زودی از سعادت به جانب شقاوت کشیده می‌شود و از اسلام به جانب کفر گام بر می‌دارد.

پس برای حفاظت فرزندان باید نخست خود پدر و مادر انسان‌های نیک و شایسته باشند، تا بتوانند کودکان را درست تربیت و تهذیب نمایند و محاسن اخلاقی را به آنان یاد دهند و به فطرت اصلی آنها امکان شکوفایی و بالندگی دهند.

۹۱ - [۱۳] وعن أبي موسى الاشعري قال: قام فينا رسول الله ﷺ بخمس كلمات فقال: " إن الله لا ينام، ولا ينبغي له أن ينام، يخفض القسط ويرفعه، يرفع إليه عمل الليل قبل عمل النهار، وعمل النهار قبل عمل الليل، حجابه النور، لو كشفه لأحرقت سبحات وجهه ما إنتهي اليه بصره من خلقه»". رواه مسلم[۱].

۹۱- (۱۳) ابوموسی اشعری ﷺ گوید: پیامبر ﷺ برای ایراد خطبه برخاست و ما را به پنج چیز پند و اندرز داد و فرمود: خداوند ﷻ نمی‌خوابد و او را نسزد که بخوابد.

او برخی را (به سبب گناه و معصیت و نافرمانی و تجاوز از اوامر و فرامینش) پایین می‌آورد و خوار می‌دارد (و به درکات پست دوزخ می‌کشاند) و برخی را (به ذریعه‌ی طاعت و بندگی) بالا می‌برد و

۱- مسلم ح۲۹۳-۱۷۹، ابن ماجه ح ۱۹۵، مسند احمد ح ۴۰۵/٤.

والا می‌گرداند (و به درجات والای بهشت می‌رساند). کردار و گفتار شبانه(ی انسانها) پیش از کارهای روزانه و کارهای روزانه پیش از کارهای شبانه به‌سوی او بالا برده می‌شود(و هیچ تأخیر و یا تعویقی در بالا رفتن کردار پسندیده و گفتار پاکیزه‌ی انسان‌ها و یا کردار نازیبا و گفتار قبیحانه‌ی آنها به‌سوی خدا رخ نمی‌دهد، بلکه اعمال و کردار به سرعت به‌سوی او بالا می‌روند).

پرده و حجاب او نور است و فروغ، و اگر آن را کنار زند، جلوه و فروغ و پرتو او همه‌ی آفریدگان را که دیده به‌سوی او می‌گشایند، خواهد سوزانید.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: «يخفض القسط ويرفعه»: برخی از شارحان «قسط» را به رزق و روزی ترجمه کرده‌اند، یعنی خداوند ﷻ برابر مصلحت و صلاحدیدی که خود می‌داند، روزی هرکس از بندگانش را بخواهد کم می‌کند و تنگ می‌گرداند و برای هرکس که بخواهد فراوان و گسترده و فراخ می‌گرداند و توسعه می‌دهد و برخی دیگر از شارحان، ترجمه‌ای دیگر کرده‌اند که ترجمه‌اش در بالا گذشت.

به هر حال می‌توان بین این دو قول جمع کرد و چنین گفت: که خداوند ﷻ گاهی اوقات بر اثر عصیان و نافرمانی عده‌ای از بندگان، روزی را بر آنها تنگ می‌کند و گاهی نیز بر اثر طاعت و بندگی

عده‌ای دیگر از بندگانش، رزق و روزی را بر آنها گسترده و فراخ می‌گرداند.

«حجابه النور لو كشفه لأحرقت سبحات وجهه ما إنتهي اليه بصره من خلقه»:

این بخش از حدیث، این مسئله را بیان می‌کند که خداوند ﷻ که وجودی است نامحدود و بالاتر از جهان ماده که در آن زندگی می‌کنیم، دیده و مشاهده نخواهد شد، چرا که در جهان ماده و دنیای کنونی ما همه چیز محدود است.

اما رؤیت خداوند ﷻ در آخرت با دلایل عقلی و براهین نقلی وحیانی و شرعی ثابت است و این نیز اعتقاد و باور اهل‌سنت و جماعت است. چرا که در حدیث مشهور امام بخاری آمده است که پیامبرﷺ فرمود: «إنكم سترون ربكم كما ترون القمر ليلة البدر» به یقین شما پروردگارتان را خواهید دید، همانگونه که ماه شب چهارده را می‌بینید». و خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ٢٣﴾ [القيامة: ۲۲-۲۳].

«در آن روز چهره‌هایی شاداب و شادان‌اند، به پروردگار خود می‌نگرند».

و باید دانست که رؤیت خدا در آخرت رؤیتی است بدون کیفیت و حد و حدود و بدون اینکه در مکانی و جهتی باشد و بی‌آنکه مسافتی بین او و بیننده باشد، یعنی رؤیت خداوند به همانگونه

که اجسام را در مکان می‌بینیم و یا اینکه دیدنشان مشروط به این که در جایی متوسط، (نه بسیار دور و نه بسیار نزدیک) باشند نیست، چرا که خداوند ﷻ از همه‌ی این چیزها پاک و منزه است.

پس خداوند ﷻ بدون اینکه در مکانی و جهتی و در مقابل بیننده قرار گیرد یا نور به چشم برسد و یا مسافتی بین او و بیننده باشد، در آخرت دیده می‌شود و اهل‌سنت و جماعت نیز با دلیل عقلی و نقلی اعتقاد به جواز رؤیت خداوند در آخرت دارند و می‌گویند: آیه‌ی ﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ...﴾ [الأنعام: ۱۰۳] بر نفی رؤیت دلالت نمی‌کند، بلکه بر نفی ادراک دلالت می‌کند. یعنی چشم‌ها به کنه حقیقت او تعالی نمی‌رسند. لذا آنچه در اینجا نفی شده است، دریافتن و احاطه نمودن به تمام جوانب حق تعالی است، نه اصل رؤیت. چنانچه از حضرت عکرمه ؓ درباره‌ی آیه‌ی ﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ...﴾ سؤال شد. وی در پاسخ گفت: آیا شما آسمان را نمی‌بینید؟ گفتند: چرا. گفت: آیا همه‌ی آن را می‌بینید؟ و نگاهتان همه‌ی جوانب آن را احاطه می‌کند؟ گفتند: خیر. گفت: پس دیدن خداوند در آخرت نیز این چنین است.

﴿وَلَهُ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾ [الروم: ۲۷].

«بالاترین وصف در آسمانها و زمین متعلق به خدا است».

و «لَنْ تَرَانِي» در سوره‌ی اعراف، برای نفی رؤیت در دنیا است، زیرا وجود مادی آدمی در این دنیا تاب دیدار خداوند را ندارد. و احادیث بی‌شمار و آیات فراوان دیگری نشان می‌دهد که نگاه کردن آخرت، بدون کیفیت و چگونگی و حدود و جهات و مسافات و صفات است، بلکه دیدن خدا در آخرت بدون کیفیت و حد و حدود است، و خداوند ﷻ به بهشتیان چشمی می‌دهد و یا اینکه خاصیت دنیوی چشم را در آخرت تغییر می‌دهد تا بتواند او تعالی را رؤیت کند.

پس نباید بسان معتزله که منکر رؤیت خدا در آخرت‌اند، غایب را بر شاهد و آخرت را بر دنیا قیاس کرد و حکم جهان ماده و جهان ماورای ماده را یکسان تصور کنند، چرا که هر کدام از دو جهان، قوانین خاص خود را دارند و نباید دچار قیاس مع الفارق شده و آخرت را به دنیا و ماده را به معنویت قیاس نمود.

۹۲ - [١٤] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: " يد الله ملأى لا تغيضها نفقة، سحاء الليل والنهار، أرأيتم ما أنفق مذ خلق السماء والأرض؟ فإنه لم يغض ما في يده، وكان عرشه على الماء، وبيده الميزان يخفض ويرفع ". متفق عليه.

وفي رواية لمسلم: " يمين الله ملأى - قال ابن نمير: ملآن -، سحاء لا يغيضها شيء الليل والنهار "[1].

۱- بخاری ح ٤٦٨٤، مسلم۲ / ٦٩١ ح٣٧، ترمذی ح٣٠٤٥، ابن ماجه ح١١٧، مسند احمد ٣١٣/٢.

۹۲- (١٤) ابوهریره ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: براستی دست خدا پر و گشاده است (و او جواد و بخشنده است و هر گونه که بخواهد و حکمت خداوند اقتضا کند می‌بخشد و بخیل و تنگ چشم نیست) و انفاق و بخشش چیزی از آن کم نمی‌کند، بلکه او(بنابر اقتضای حکمتش بر بندگان خویش) شب و روز می‌بخشد.

آیا نمی‌بینید که خداوند ﷻ از بدو آفرینش آسمان‌ها و زمین، چقدر (بر بندگان و موجودات و مخلوقات زمینی و فرازمینی) انفاق کرده ولی با این وجود چیزی از آنچه در دست پر و گشاده دارد، کم نشده است.

و عرش خدا بر روی آب قرار دارد و ترازو(ی رزق و روزی) نیز در دست اوست (بنابراین، بنا به حکمتش روزی را) کم و زیاد می‌کند (و برابر صلاحدیدی که خود می‌داند، رزق و روزی هرکس از بندگانش را بخواهد کم می‌کند و تنگ می‌گرداند و برای هرکس که بخواهد فراوان و گسترده و فراخ می‌گرداند و توسعه می‌دهد).

و امام مسلم با این الفاظ چنین روایت می‌کند: «دست راست خداوند ﷻ پر و گشاده است(و او جواد و بخشنده است) و خداوند ﷻ شب و روز بر بندگانش می‌بخشد و انفاق و دَهِش می‌کند و براستی بخشش و انفاق زیاد از آن چیزی کم نمی‌کند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: «یدالله»: چنانچه قبلاً گفته شد، معنای اصلی واژه «ید» به معنای «دست» است، ولی این واژه در زبان عربی به معانی دیگری نیز استعمال می‌گردد از جمله: نعمت، قدرت، تسلط و نفوذ، حکومت و زمامداری.

و در اینجا که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «دست خدا پر و گشاده است». کنایه و تعبیری لطیف و زیبا از نهایت جود و بخشش و قدرت کامل و اشاره‌ای به نعمت‌های مادی و معنوی و دنیوی و اخروی خداوند ﷻ است.

و در حقیقت پر و گشاده بودن دست، کنایه از بخشندگی و جود، و در مقابل خالی و بسته بودن دست، کنایه از بخل و تنگ‌چشمی می‌باشد.

و براستی خداوند ﷻ در منتهای جود و سخا و بخشش و گشاده‌دستی قرار دارد و این همه نعمت که ما در اطراف و اکناف خویش می‌بینیم و در مراحل مختلف زندگی اعم از مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی و... به نظاره‌ی آنها می‌نشینیم، همه و همه ثمره‌ی فضل و بخشش دستان بلاکیف خداوند سبحان است. و اوست که شب و روز بر بندگانش احسان و انعام می‌نماید و همه را در زیر چتر

نعمت‌های بیکران و لاتُعد ولا تُحصي خویش قرار می‌دهد، تا منتهای جود و سخای خویش را به بندگانش نشان دهد.

«سحّاء»: فراوان و فراخ کرده است. اتمام بخشیده است و فراگیر نموده است. یعنی خداوند شب و روز نعمت‌های ظاهر و باطن را بر بندگانش گسترده و افزون ساخته و بر آنها سرازیر نموده است و در مسیر منافع و مصالح آنها به حرکت انداخته است.

«ملأي»، «ملأن»: یعنی پر، آکنده از نعمت و لطف. «لا تغیضها»: کم نمی‌کند، نمی‌کاهد.

«المیزان»: ترازو یا وسیله‌ی سنجش به گونه‌های مختلف که با آن سنگینی یا دما، یا فشار و جز آنها را اندازه بگیرند. و نیز به معنای «اندازه» و «عدالت» نیز به کار برده می‌شود.

ولی به طور کلی «میزان» هر قانون تکوینی و دستور تشریعی را شامل می‌شود، چرا که همه وسیله‌ی سنجش‌اند و درست است که «میزان» در لغت به معنای ترازو و وسیله‌ی وزن کردن سنگینی اجسام است، اما مسلماً میزانی که در این حدیث به آن اشاره رفته است، مفهوم گسترده‌ای دارد که هر وسیله‌ی سنجش و همه‌ی قوانین و مقررات تکوین و تشریع را فرا می‌گیرد.

و اینکه می‌بینیم در بعضی از آیات و احادیث، از عبارت «میزان» به معنای قرآن، عدل، شریعت، ترازو و سنجش، تفسیر شده است،

در حقیقت هر کدام اشاره به مصداقی از این مفهوم کلی و گسترده است.

به هر حال تمام سنجش‌ها، سنجش حق از باطل، سنجش عدالت از ظلم و ستم، سنجش ارزش‌ها و سنجش حقوق انسان‌ها در مراحل و مسیرهای مختلف زندگی اجتماعی، همه و همه به دست قدرت خداوند ﷻ است و بس.

و با این وجود عده‌ای از علماء و دانشوران اسلامی در اینجا،«میزان» را به معنای خاص خود، مورد نظر قرار داده‌اند و گفته‌اند: مراد از این عبارت؛ «بيده الميزان...» این است که ضوابط و قوانین و موازین و معاییر رزق و روزی به دست خداست و اوست که برابر صلاحدید خویش روزی هرکس از بندگانش را که بخواهد کم می‌کند و برای هرکس که بخواهد فراخ و گسترده می‌دارد.

و برخی دیگر از علماء «میزان» را در حدیث، به معنای عدالت گرفته‌اند و حدیث را چنین ترجمه کرده‌اند:«خداوند ﷻ به ذریعه‌ی تسلط ظالمان و ستم پیشگان، گاهی عدالت را پایین می‌آورد و گاهی نیز به خاطر تسلط و نفوذ عدالت پیشگان و ظلم ستیزان، آن را والا می‌گرداند و به آن رفعت می‌بخشد.

به هر حال، می‌توان چنین نیز گفت که مراد از «میزان» قوانین و ضوابط و قواعد و مقررات و میزان و معیاری است که حاکم بر

سراسر عالم هستی است و هر قانون تکوینی و دستور تشریعی را شامل می‌شود.

۹۳ - [۱۵] وعنه قال: سئل رسول الله ﷺ عن ذراري المشركين، قال: " الله أعلم بما كانوا عاملين ". متفق عليه[1].

۹۳- (۱۵) ابوهریره ﷺ گوید: «پیرامون بچه‌های مشرکان و کافران که پیش از بلوغ چشم از جهان فرو می‌بندند، از پیامبرﷺ سؤال شد (که حال و وضع آنها در قیامت چگونه است، آیا در بهشت برین خداونداند و یا در آتش سوزان دوزخ)؟ پیامبرﷺ در پاسخ فرمود: فقط خداوند ﷺ از فرجام و عاقبت آنها باخبر است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: «ذراری»: جمع «ذریه» است. این واژه از ماده‌ی «ذرء» به معنای آفرینش و خلقت است و در اصل به معنای نسل آدمی، نژاد، دودمان و فرزندان کوچک می‌باشد. ولی گاه به همه‌ی فرزندان اعم از کوچک و بزرگ، بلاواسطه و با واسطه نیز «ذریه» گفته می‌شود. ولی در اینجا مراد همان معنای اصلی، یعنی فرزندان کوچک و خردسال است که قبل از بلوغ می‌میرند.

۱- بخاری ح۱۳۸٤، مسلم ۲۰٤۹/٤ ح۲٦، ابوداود ح٤۷۱۱، نسائی ح۱۹۵۰، مسند احمد ۳۹۳/۲.

چنانچه قبلاً نیز گفته شد، درباره‌ی فرزندان مسلمانان، علما و دانشوران اسلامی بر این امر اجماع و اتفاق نظر دارند که کودکان مسلمانان که قبل از بلوغ می‌میرند، بهشتی خواهند بود، ولی پیرامون کودکان اهل شرک و کفر، بنابراین حدیث و احادیثی از این دست، چند قول و نظریه وجود دارد:

١- آنها به تبع والدینشان دوزخی‌اند.
٢- بر اساس فطرت [كل مولود يولد علي الفطرة] بهشتی‌اند.
٣- از زمره‌ی خدمتگذاران بهشتیان‌اند.
٤- در اعراف‌اند.
٥- خداوند بر اساس علم خویش با آنها برخورد می‌کند.یعنی اگر بداند که آنها چون به سن بلوغ برسند، اعمال منافی ایمان انجام می‌دهند، آنها را وارد دوزخ می‌کند واگر بداند که به مبانی و مبادی ایمان چنگ می‌زنند، آنها را وارد بهشت می‌گرداند.
٦- موکول کردن این قضیه به خود خداوند ﷻ، چرا که خود خداوند ﷻ از فرجام و عاقبت آنها بهتر با خبر است. و عده‌ی زیادی از علما همین قول را اختیار نموده‌اند.
٧- اطفال خردسال در قیامت به مرحله‌ی بلوغ می‌رسند و آزمایش و امتحان می‌شوند، هرگاه از این آزمایش پیروز

درآیند، ملحق به بهشت می‌شوند و اگر از این آزمون پیروز در نیایند، ملحق به جهنم خواهند شد.

۸- علامه ابن حجر عسقلانی بر این باور است که کودکان مشرکان که قبل از بلوغ می‌میرند بر اساس فطرت پاک و خالص‌شان وارد بهشت می‌شوند. و جواب این حدیث را چنین داده است که این حدیث در ابتدای امر و پیش از نزول حکم بهشتی بودن کودکان است. چنانچه وی می‌گوید: «هذا قبل أن ينزل فيهم شئ فلا ينافي أنهم من أهل الجنة»[1].

۱- مرقاة المفاتیح، ج۱ ص۲۸۹.

فصل دوم

٩٤ - [١٦] وعن عبادة بن الصامت قال: قال رسول الله ﷺ " إن أول ما خلق الله القلم، فقال له: اكتب. فقال: ما أكتب؟ قال: اكتب القدر.فكتب ما كان هو كائن إلى الأبد ". رواه الترمذي وقال: هذا حديث غريب إسناداً[1].

٩٤- (١٦) عبادة بن صامت رضی الله عنه گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: براستی نخستین چیزی را که خدا آفرید، قلم بود. خداوند عزوجل پس از آفرینش قلم به او فرمود: بنویس. قلم گفت: پروردگارا! چه بنویسم؟ خدا فرمود: قضا و قدر را. پس قلم نیز آنچه را بوده و خواهد بود و از همان روز تا روز قیامت روی می‌دهد، را نوشت».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته: این حدیث از لحاظ سند غریب است].

شرح: از این حدیث این مسئله را می‌توان استنباط کرد که خود آفرینش قلم قبل از هر چیز، دلیل و برهانی بزرگ بر اهمیت و جایگاه بس شامخ و بلند علم و دانش و قلم و دوات است. چرا که همین قلم است که پیونددهنده‌ی انسان‌ها، حافظ علوم و فنون بشر و افکار و نظریات دانشمندان و اندیشمندان اسلامی و پل ارتباطی میان گذشتگان و آیندگان و انتشاردهنده‌ی علوم و معارف

١- ترمذی ح ٢١٥٥، مسند احمد ٣١٧/٥.

در میان جامعه‌ها، امت‌ها و افراد، و چراغی فروزان بر فراز راه تقدم و پیشرفت ملت‌ها و نبوغ آنها و حلقه‌ی اتصال فکری علما و دانشوران می‌باشد.

حتی فراتر از آن، ارتباط آسمان و زمین و زمینیان و فرازمینیان نیز از طریق لوح و قلم حاصل شده است و این خود حاکی از اهمیت و جایگاه ویژه و بس والای فراگیری علم و دانش و فناوری و تکنولوژی است.

و اگرچه قلم در این روایت اشاره به قلم تقدیر و قضا و قدر است، ولی هرچه هست، نقش و جایگاه قلم را در سرنوشت بشر و مقدرات او روشن می‌سازد، چرا که گردش نیش قلم بر صفحه‌ی کاغذ، سرنوشت بشر را رقم می‌زند. لذا پیروی و شکست جوامع انسانی، به نوک قلم‌ها بسته است.

رفع یک اشکال: شاید نسبت به این حدیث این اشکال وارد شود که در این روایت آمده است:

«إن أول ما خلق الله القلم» «نخستین چیزی را که خدا آفرید قلم بود».

ولی در حدیث دیگری آمده:

«إن أول ما خلق الله العقل» «نخستین چیزی که خدا آفرید، عقل و خرد بود».

و در بعضی دیگر از روایات می‌خوانیم:

«إن أول ما خلق الله نوري»

یا «إن أول ما خلق الله روحي»

و یا «إن أول ما خلق الله العرش».

و در حقیقت بین این روایات منافاتی نیست، چرا که در واقع مراد از اول بودن همه‌ی آنها اول بودن نسبی و اضافی است نه اول بودن حقیقی.

یعنی هر کدام از این‌ها نسبت به جنس و نوع خودش در درجه‌ی نخست آفرینش قرار دارد، نه اینکه حقیقتاً قلم از همه‌ی انواع و از تمام اجناس و اشیاء دیگر در آفرینش مقدم باشد، بلکه منظور این است که قلم نسبت به جنس و نوع خودش از آنها مقدم است. «و قس علي هذا»

۹۵ - [۱۷] وعن مسلم بن يسار قال: سئل عمر بن الخطاب ﷺ عن هذه الآية: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ﴾ [الأعراف: ۱۷۲]. الآية، قال عمر: سمعت رسول الله ﷺ يسأل عنها، فقال: " إن الله خلق آدم، ثم مسح ظهره بيمينه، فاستخرج منه ذرية، فقال: خلقت هؤلاء للجنة، وبعمل أهل الجنة يعملون، ثم مسح ظهره بيده فاستخرج منه ذرية، فقال: خلقت هؤلاء للنار، وبعمل أهل النار يعملون". فقال رجل: ففيم العمل يا رسول الله؟ فقال رسول الله ﷺ:" إن الله إذا خلق العبد للجنة؛ استعمله بعمل أهل الجنة حتى يموت على عمل من أعمال أهل الجنة فيدخله به الجنة، وإذا خلق العبد للنار؛

استعمله بعمل أهل النار حتى يموت على عمل من أعمال أهل النار فيدخله به النار ".

رواه مالك والترمذي وأبو داود[1].

۹۵- (۱۷) مسلم بن یسار رضی الله عنه گوید: عده‌ای از مردم از حضرت عمر رضی الله عنه در ارتباط با تفسیر و تشریح این آیه سؤال کردند:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ ١٧٢﴾

[الأعراف: ۱۷۲].

«و ای پیامبر، برای مردم بیان کن، هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان در طول اعصار و قرون پدیدار کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفته است و خطاب بدانان فرموده است که؛ آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفته‌اند: آری، گواهی می‌دهیم که توئی خالق باری. تا روز قیامت نگویید ما از این امر خداشناسی و یکتاپرستی غافل و بی‌خبر بوده‌ایم».

عمر رضی الله عنه در پاسخ گفت: خودم مقصود این آیه را از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام که از ایشان درباره‌ی آن سؤال شد و ایشان در پاسخ فرمودند: «خداوند عزوجل آدم علیه السلام را پدید آورد و آنگاه که از آفرینش وی فراغت یافت، پشتش را با دست قدرت لایزال و قوت لایتناهی

۱- مؤطا مالک، ح۲ «کتاب القدر»، ترمذی ح ۳۰۷۵، و قال حدیث حسنٌ، ابوداود ح ۴۷۰۳، مسند احمد ۴٤/۱.

خویش کشید و (گروهی از) فرزندان آینده‌ی او را تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آورد».

سپس فرمود: «من این گروه از فرزندان آدم را برای بهشت آفریده‌ام و آنها نیز (با اراده و اختیار و کسب و تلاش خویش در دنیا) به انجام کارهای بهشتیان می‌پردازند (و در نهایت نیز وارد بهشت می‌شوند). آنگاه بار دیگر، دست قدرت و قوت خویش را بر پشت آدم ؈ کشید (و گروهی دیگر از) فرزندان آینده‌ی وی را تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آورد و فرمود: من این گروه را برای دوزخ پدید آورده‌ام و آنها نیز (با اراده و اختیار و کسب و تلاش خویش در دنیا) به انجام کارهای دوزخیان می‌پردازند (که در نهایت با اعمال و کردار زشت و قبیح خودشان راهی دوزخ خواهند شد)».

در این هنگام مردی از جا برخاست و گفت:ای رسول‌خدا ﷺ! (حالا که جایگاه ما از پیش مشخص شده و دوزخی و بهشتی بودن ما قبلاً تعیین گردیده است و با توجه به سرنوشت مکتوب ازلی خویش، آیا می‌توانیم بر آن تکیه کنیم و عمل کردن را رها سازیم؟ زیرا در صورتی‌که جایگاه ما از پیش مشخص شده است) عمل کردن به چه کار آید؟ و چرا عمل را رها نکنیم؟

پیامبرﷺ فرمود: «(خیر، عمل را رها نسازید، چرا که) هرگاه خداوند ﻷ، بنده‌ای را برای بهشت بیافریند، در انجام کارهای بهشتیان، توفیقش می‌دهد و او نیز به‌سوی اعمال سعادتمندان و بهشتیان گرایش پیدا می‌کند و تا آخر عمر (بر مبنای اراده و اختیار خویش) اعمالی را انجام می‌دهد که او را بر سرنوشت مکتوب ازلی به بهشت می‌رساند و خداوند متعال وی را وارد آن می‌سازد. و اما هر گاه بنده‌ای را برای دوزخ بیافریند، در انجام کارهای شقاوت‌پیشگان و دوزخیان توفیقش می‌دهد و او نیز به‌سوی اعمال آنها گرایش پیدا می‌کند و تا آخر عمر (با اراده و اختیار و کسب و تلاش خویش) اعمالی را انجام می‌دهد که او را برابر سرنوشت مکتوب، به دوزخ می‌رساند و خداوند متعال وی را راهی آن می‌سازد».

[این حدیث را مالک، ترمذی، و ابوداود روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث دو نکته قابل یادآوری است:

۱- چنانچه قبلاً گفته شد این حدیث و احادیثی از این قبیل برای صاحبان بصیرت و درایت و فرزانگان و فرهیختگان، کوچکترین ابهام و اشکالی را در بر ندارد. چرا که آنها به خوبی از اصول و موازین و مبادی و مبانی اسلام باخبراند و خوب می‌دانند که علم خداوند ﻷ به همه چیز و همه کس در هردو

جهان احاطه‌ی کامل دارد و علم او ازلی و محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد.

اما این تصور که علم ازلی خداوند به آنچه که مردم در آینده می‌کنند، آنان را بر انجام مکتوب و سرنوشت ازلی مجبور خواهد ساخت، این چیزی است باطل و چنین چیزی پوچ و بی‌معنی است، چون علم خداوند ﷻ نوری است کاشفه، نه قوه‌ای مجبورکننده و اجبارآور و به هیچ عنوان این علم سابق و ازلی خدا به آنچه که ما در آینده انجام می‌دهیم، جبری ایجاد نمی‌کند.

یعنی خداوند در ازل می‌داند که فلان شخص در فلان روز و در فلان ساعت و در فلان مکان، به اراده و خواست خود و با سعی و تلاش خویش فلان عمل را انجام می‌دهد، ولی این علم خدا شخص را مجبور به انجام آن عمل نمی‌نماید.

و این خود انسان‌ها هستند که با اراده‌ی خودشان به چیزی روی می‌آورند که اهداف ارادی و اختیاری آنان است و خداوند متعال نیز بر اساس اراده و خواست و گرایش خود آنان، مراد و هدفشان را (هرچه باشد، خوب یا بد) به اتمام می‌رساند و تحقق می‌بخشد. پس علم خدا، صفت کاشفه است، نه قوه‌ای مجبور کننده و اجبارآور.

۲- پیرامون «عهد الست» و اینکه این پیمان چگونه بوده است، میان مفسران و شارحان اختلاف است که از همه مهم‌تر دو نظریه و دیدگاه است:

الف) دیدگاه اول، دیدگاه علمای سلف و پیشینیان است. آنها بر این عقیده‌اند که هنگامی که خداوند آدم ﷣ را آفرید، ذریه‌ی وی را از پشت وی بیرون آورد و فرزندان آینده‌اش را از همان روز تا آخرین فرد بشر، از پشتش بیرون آورد و به آنها عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن عنایت کرد و در آن هنگام از طرف خداوند به آنها خطاب شد «ألست بربكم» همگی در پاسخ گفتند: «بلي شهدنا»، سپس همه‌ی آنها به صلب آدم ﷣ بازگشتند و به این طریق خداوند ﷻ از آنان بر ربوبیت خویش عهد و پیمان گرفت که این عهد را «عهد الست» و آن عالم را «عالم ذرّ» می‌نامند.

پس بنا به رأی این علما و دانشوران سلف، پروردگار حقیقتاً ذریه و فرزندان آدم را از پشت وی بیرون آورد و از آنان بر ربوبیت خویش عهد و پیمان گرفت. بنابراین، پیمان «الست» در «عالم ذرّ» یک پیمان تشریعی و پیمانی از باب حقیقت میان پروردگار و انسان‌ها است.

ب) دیدگاه دوم، دیدگاه علما و دانشمندان خلف است. این عده بر این باورند که این عهد و پیمان از باب مجاز و تمثیل است، نه از باب حقیقت. و منظور از عالم ذرّ، و پیمان الست همان عالم استعدادها و پیمان فطری و فطرت است. یعنی این آیه و حدیث

در حقیقت اشاره به توحید فطری و وجود ایمان به خدا در اعماق روح آدمی است.

این گروه از علما می‌گویند: در حقیقت خداوند ﷻ ذریه و فرزندان آدم را از پشت وی بیرون نیاورد، بلکه ادله و براهین کونی را بر وحدانیت و ربوبیت خویش اقامه کرد و عقل‌های فرزندان آدم را بر وحدانیت خدا گواهی داد.

لذا مراد از این گواه‌گرفتن، خلقت فطری آنها بر توحید و یکتاپرستی است. بنابراین خداوند ﷻ در وجود هریک از فرزندان آدم ؑ استعداد و آمادگی برای درک حقیقت توحید را داده است و در نهاد و فطرت هر کدام از آنها این سرّ الهی به صورت یک حس درون ذاتی به ودیعه گذارده شده است و هم در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خودآگاه نهادینه گردیده است.

بر اساس این قول و نظریه، همه‌ی افراد بشر دارای فطرت و روح توحید و خداپرستی و خداباوری و خداشناسی هستند و سؤالی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده‌اند، نیز به همین زبان است.

چرا که خداوند ﷻ، نسل‌های بنی‌آدم را یکی از پی دیگری آفرید و برای هر نسل از آنها از طریق ارسال رسل و انزال کتب و دلایل آفاقی و براهین انفسی و راز و رمز موجودات و عجائب و غرایب

مخلوقات و کائنات، دلایل توحید و یکتاپرستی اقامه کرد و آن نسل‌ها نیز در طول عصرها و قرون به زبان حال و قال بر توحید و یگانگی خدا گواهی و شهادت دادند.

و این عده از علما تمام احادیثی که در این زمینه آمده‌اند را به همین طریق تفسیر و تشریح کرده‌اند. «والله اعلم بالصواب»

۹۶ - [۱۸] وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: خرج رسول اللهﷺ وفي يده كتابان، فقال: " أتدرون ما هذان الكتابان؟" قلنا: لا، يا رسول الله! إلا أن تخبرنا. فقال للذي في يده اليمنى: " هذا كتاب من رب العالمين، فيه أسماء أهل الجنة، وأسماء آبائهم وقبائلهم، ثم أجمل على آخرهم، فلا يزاد فيهم ولا ينقص منهم أبداً." ثم قال للذي في شماله: " هذا كتاب من رب العالمين فيه أسماء أهل النار، وأسماء آبائهم وقبائلهم، ثم أجمل على آخرهم، فلا يزاد فيهم ولا ينقص منهم أبداً". فقال أصحابه: ففيم العمل يا رسول الله إن كان أمر قد فرغ منه؟ فقال: " سددوا وقاربوا؛ فإن صاحب الجنة يختم له بعمل أهل الجنة وإن عمل أي عمل. وإن صاحب النار يختم له بعمل أهل النار وإن عمل أي عمل." ثم قال رسول اللهﷺ بيديه فنبذهما، ثم قال:"فرغ ربكم من العباد ﴿فَرِيقٞ فِي ٱلۡجَنَّةِ وَفَرِيقٞ فِي ٱلسَّعِيرِ﴾ [الشورى: ۷]". رواه الترمذي[۱].

۹۶- (۱۸) عبدالله بن عمرو ـ رضی الله عنهما ـ گوید: «رسول‌خداﷺ در حالی از خانه بیرون شد و به‌سوی ما آمد که گویا در دو دست مبارک دو کتاب بود. ایشان از ما پرسید: آیا می‌دانید این دو کتاب و نوشتار چیست؟ گفتیم: خیر ای رسول‌خداﷺ، مگر اینکه خود به ما خبر دهید

۱- ترمذی ح۲۱٤۱، و قال: هذا حديث حسنٌ غريب صحيح، مسند احمد ۱٦۷/۲.

(و ما را از محتویات آن دو کتاب بیاگاهانید). آنگاه پیامبرﷺ پیرامون کتابی که در دست راستش قرار داشت فرمود: این نوشتار، کتابی از سوی پروردگار جهانیان است که در آن نام‌های بهشتیان و نام‌های پدران و حتی فراتر از آن، اسامی قبیله و عشیره و تیره و نژادشان نیز به تفصیل و اجمال در آن قید شده است (و چنان این کتاب و نوشتار الهی دقیق و حساب شده است که هرگز) نه کسی در آن افزوده می‌شود و نه کسی از آن کاسته می‌گردد.

پس از آن پیامبر ﷺ درباره‌ی کتابی که در دست چپشان قرار داشت، فرمود: این نوشتار نیز کتابی از سوی پروردگار جهانیان است که در آن نام‌های دوزخیان و نام‌های پدران و قبیله و تیره‌ی آنها به تفصیل و اجمال در آن ثبت و ضبط شده است (و چنان این کتاب و نوشتار الهی نیز دقیق و حساب شده است که هرگز) نه کسی در آن افزوده می‌شود و نه کسی از آن کم می‌گردد.

در این هنگام اصحاب ﷺ گفتند:ای رسول‌خداﷺ! حالا که جایگاه هرکس از پیش مشخص و معین شده (و دوزخی و بهشتی بودن هرکس قبلاً در مکتوب ازلی خداوند تعیین گردیده است)، پس در این صورت عمل به چه کار آید؟ (یعنی با توجه به سرنوشت و مکتوب ازلی خویش مبنی بر بهشتی و یا دوزخی بودن، آیا می‌توانیم بر آن تکیه و اعتماد کنیم و عمل را رها سازیم)؟

پیامبرﷺ فرمود: (خیر، هرگز عمل را رها نسازید، بلکه بر شما لازم است که) استقامت و پایداری بر دین و اعمال نیک و شایسته را هدف خویش قرار دهید (و با انجام اعمال و کردار شایسته و گفتار بایسته و طاعت و بندگی خدای مهرگستر) به او نزدیک شوید و در پرتو آن به خداوند ﷻ تقرب و نزدیکی حاصل نمایید.

و براستی برای فرد بهشتی، در ازل در مکتوب ازلی، اعمال بهشتیان نوشته شده که وی در پرتو آنها، به بهشت خدای ﷻ وارد خواهد شد، اگر چه مرتکب اعمال دیگری نیز گردد. (چرا که ارزش کارهای انسان به فرجام آنها وابسته است و خداوند ﷻ نیز از آینده‌ی این فرد مطلع و آگاه است و می‌داند که این انسان، سرانجام با اعمال نیک اختیاری‌اش وارد بهشت می‌شود).

و همچنین در ازل برای فرد دوزخی، در مکتوب ازلی اعمال دوزخیان نوشته شده که وی در پرتو آنها به دوزخ در خواهد آمد. اگر چه در زندگی‌اش اعمال بهشتیان را نیز انجام دهد (اما بالاخره بنا به مکتوب ازلی خویش، دوزخی خواهد بود، چرا که ارزش کارها به فرجام و عاقبت آنها وابسته است و خداوند نیز از آینده‌اش مطلع و آگاه است و می‌داند که این انسان، سرانجام با اراده و اختیار خود با انجام اعمال و کردار زشت و قبیحش وارد جهنم خواهد شد)».

عبدالله بن عمرو ـ رضي الله عنهما ـ گوید: «پس از این پیامبر ﷺ به دستانش اشاره کرد، گویا که آن دو کتاب را پشت سر خویش گذاشته. آن گاه فرمود: پروردگار دانا و فرزانه (از نوشتن و مقرر داشتن مرگ، رزق و روزی، سررسید و فرجام زندگی و تیره‌بختی و نیک‌بختی و بهشتی و دوزخی بودن هر بنده‌ای از بندگانش) فارغ گشته، پس (در روز گردهمایی بزرگ رستاخیز مردمان دو گروه بیش نیستند) گروهی در بهشت بسر می‌برند و دسته‌ای در آتش سوزان دوزخ».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است]

شرح: «و في يديه كتابان»: پیرامون آن دو کتاب و چگونگی آن دو، میان شارحان حدیث اختلاف است. گروهی از علما و دانشوران اسلامی بر این باورند که مراد از این دو کتاب، «دو کتاب حسی و حقیقی» است. یعنی به حول و قوه‌ی الهی، دو کتاب در دست پیامبر ﷺ قرار داده شد که در یکی نام‌های بهشتیان و در دیگری اسامی دوزخیان قید شده بود. و این عده از علما این حدیث را حمل بر حقیقت می‌کنند و می‌گویند: خدایی که این همه معجزات و فضایل و کمالات مادی و معنوی، غیبی و دینی به پیامبران خویش داده، قادر است که چنین کتابی را در اختیار پیامبر خویش قرار دهد و قدرت حمل آن را نیز به وی عنایت فرماید، ﴿وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٖ ٢٠﴾ [إبراهیم: ۲۰].

اما دسته‌ای دیگر از علما و دانشمندان، این حدیث را حمل بر تمثیل نموده‌اند و می‌گویند: ذکر این دو کتاب از باب مجاز و تمثیل است، نه از باب حقیقت و چون گوینده [یعنی پیامبر ﷺ] متّصف به اسرار و علوم غیبی و فضایل و کمالات الهی است و شنونده [عبدالله بن عمرو- رضی الله عنهما -] متّصف به یقین محکم و مضبوط به گفته‌ها و سخنان و اوامر و فرامین گوینده، در بیان چیزهای غیر حسی از تعبیرها و اشاره‌های حسی استفاده می‌کند. یعنی گاهی از تعبیرهای حسی برای بیان عظمت و قطعی‌بودن امری استفاده می‌شود. یعنی آنقدر مقام آن بالا و مشخص و هویدا و قطعی و یقینی است که گویی قابل مشاهده و رؤیت می‌باشد.

۹۷ - [۱۹] وعن أبي خزامة عن أبيه قال: قلت: يا رسول الله! أرأيت رقىً نسترقيها، ودواءً نتداوى به، وتقاةً نتقيها، هل ترد من قدر الله شيئا؟ قال: " هي من قدر الله ". رواه أحمد والترمذي وابن ماجه[۱].

۹۷- (۱۹) ابوخزامه رضی الله عنه از پدرش نقل می‌کند که گفت: «به پیامبر ﷺ گفتم:ای رسول‌خدا ﷺ! آیا دعاهایی که ما برای طلب شفا به کار می‌بریم (یعنی«رقیه») و دارویی که خود را بدان معالجه می‌کنیم و سپر و وقایه‌ای که خویشتن را به ذریعه‌ی آن از دشمن محفوظ و مصون می‌داریم، چیزی از قضا و قدر خداوند متعال را رد

۱- مسند احمد ۴۲۱/۳، ترمذی ح۲۰۶۵ وقال حدیث حسن صحیح، ابن ماجه ح ۳۴۳۷.

می‌کند؟ پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: آن داروها و اسباب و وسایل نیز، خود از مصادیق بارز و شاخص قضا و قدر خداوند می‌باشند».

[این حدیث را احمد، ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند]

شرح: «رقی» جمع «رقیه» است، یعنی افسون، تعویذ و دعا. به این معنا که شخصی با اوراد و سخنانی زیبا و شیوا که در آن از اسماء و صفات خداوند متعال به کار برده شود در مقام معالجه‌ی بیماری کسی برآید.

البته در مسئله‌ی تعویذ و دعا، علما چند شرط را قرار داده‌اند:

۱- باید در افسون و دعا از اسماء و صفات زیبای خداوند ﷻ به کار برد. مانند: «اللهم رب الناس، أذهب البأس، اشف أنت الشافي، لا شفاء إلا شفاءك شفاء لا يغادر سقماً» و دعاهای مأثور دیگر از این قبیل.

۲- افسون و تعویذ باید با زبان عربی و به زبانی قابل فهم و درک باشد و باید جداً از اصطلاحات سخت و ناهموار و کلمات غریب و نامأنوس و مغلق و پیچیده پرهیز نمود.

۳- افسونگر معتقد باشد به اینکه افسون و تعویذ و دعا و اوراد وی به خودی خود مؤثر نیست، بلکه تأثیر آن منوط به تقدیر و مشیت الهی است. یعنی افسونگر بر این باور باشد که بیماری‌ها در ذات و طبیعت خود مسری و واگیر نیستند. همانگونه که در جاهلیت بدان معتقد بودند، بلکه واگیربودن

و سرایت کردن و مریض‌شدن هرکس بر حسب تقدیر و مشیت خداوند و بر مبنای سنن هستی الهی می‌باشد و در نوشتن دعا و یا برای کسی‌که آن را می‌نویسد امور زیر حرام است[۱].

الف) خلوت کردن با زن بیگانه: بعضی از کسانی که به کار دعا مشغول‌اند، ادعا می‌کنند که دعا نوشتن برای زن ممکن نمی‌شود، مگر با او خلوت کرد. این کار حرام است و در حقیقت موجب فساد می‌شود.

ب) دیدن بدن زن: نباید جایی از بدن زن لمس یا دیده شود، مگر اینکه ناچاراً برای درمان باشد. وقتی که مردی محرم یا زنی نباشد که آن را انجام دهد.

ج) استفاده از خرافات و اباطیل: دعای شرعی باید خالی از خرافات باشد، از جمله‌ی این خرافات این است که لباسی که اختصاص به زن دارد را در نزد خود، یک شب نگه می‌دارند و روز بعد اکاذیبی را برای او سرهم می‌کنند و ادعا می‌کنند که این مطالب را در طی نگهداری لباس دریافته‌اند. این دروغ و افتراء و سوء استفاده از اموال مردم است و نان خوردن از این راه حرام است[۲].

۱- بدعت به معنای دقیق اسلامی، ص۲۰۳.
۲- همان.

پس برای مسلمان شایسته است که به طبابتی که بر مبنای مشاهده، تجربه، آزمایش و اسباب و مسببات است ارج نهند و آن را گرامی دارند و به افرادی که به علل و اسباب ظاهری و به سنن موجود در هستی توجهی نمی‌کنند و اسباب خفی و نیروهای مجهول و نامریی از قبیل افسون‌ها و دعاهای مکتوب غیرمفهوم و شعوذه‌هایی را که ساحران و دجالان آن را تبلیغ و ترویج نموده‌اند، توجهی نکنند و همه را باطل و خرافی پندارند و باید بپذیرند که طلسم‌ها و تعویذهایی که مردم از قدیم‌الایام به گردن و غیره می‌آویخته‌اند، همه از دیدگاه شریعت ممنوع است و خود پیامبر ﷺ نیز از اینکه مردم برای معالجه و مداوا به امثال این جادوها و تعویذات باطل و خرافی و یا خرمهره‌ها و یا چیز دیگری از این قبیل که بر گردن کودکان به اعتقاد اینکه آنان را از شر جن و چشم زخم حفاظت می‌نماید نهی فرموده است.

و از این حدیث، این مسئله نیز برای همه روشن شد که به کارگیری اسباب و وسایل با قضا و قدر الهی، هیچ گونه منافاتی ندارد، بلکه اسباب و وسایل نیز از جمله‌ی مقررات الهی به حساب می‌آیند. چرا که خداوند ﷻ اسباب و مسببات را تقدیر نموده و مسببات را به خود ربط داده است و همانطور که مسببات را مکتوب فرموده، اسباب را هم مکتوب و مقرر داشته است و

همانطور که نتایج امور را مقدر فرموده، مقدمات آنها را نیز مقدر نموده و ثبت کرده است.

و در حقیقت دفع قدر با قدر یکی از سنت‌های الهی در میان مخلوقات است که قدر گرسنگی با قدر غذا و قدر درد با قدر دارو و قدر تشنگی با قدر نوشیدن آب و... دفع می‌گردد و همه‌ی این‌ها قدر خداوند محسوب می‌شوند.

چنانچه بیان شد، وقتی از پیامبرﷺ درباره‌ی داروها و اسباب و وسایل پیشگیری و بهداشت و سلامت سؤال شد که آیا این‌ها روی قدر و اراده‌ی خداوند اثری می‌گذارند؟ جواب قاطع پیامبرﷺ این بود که «هی من قدر الله» همین داروها و اسباب و وسایل نیز از مصادیق قدر خداوند می‌باشند و به صراحت برای همه بیان داشته‌اند که به کارگیری اسباب و وسایل هیچ وقت با قضا و قدر الهی منافات ندارد، بلکه خود اسباب و وسایل نیز از جمله‌ی مقدرات الهی به حساب می‌آیند.

به همین جهت به تأسی از پیامبرﷺ وقتی حضرت عمر ﷺ قصد کرد که به شام برود، قبل از ورود به آنجا اطلاع حاصل کرد که در آنجا بیماری طاعون شایع شده است. ایشان راجع به بازگشت با یارانش به مشورت نشست، نظر کلی به برگشتن استوار یافت تا خود و همسفرانش را از مظان خطر دور دارد.

لذا حضرت عمر ﷺ تصمیم گرفت که از وارد شدن به شام منصرف شود و به مدینه بازگردد به او گفتند:ای امیر المؤمنین! آیا از قضا و قدر الهی فرار می‌کنی؟ حضرت عمر ﷺ فرمود: «نفرّ من قدر الله الي قدر الله؛» «آری از قدر خدا به‌سوی قدر خدا می‌گریزیم» آیا اگر دو وادی و شلّه باشند، یکی سبز و خرم و دیگری خشک و بی‌گیاه، اگر ما حیوان خود را در وادی سرسبز و خرم بچرانیم، آیا قدر خدا را انجام نداده‌ایم؟

بنابراین ایمان به قضا و قدر به هیچ وجه با کار و کوشش در جهت دستیابی به مصالح و رفع مفاسد و به هیچ وجه با اسباب و وسایل منافات ندارد و سزاوار نیست که انسان مسلمان اسباب و وسایل را نادیده بگیرد و به آنها توجهی نکند، بلکه از اسباب و وسایل در امورات خود به کار گیرد و معتقد باشد که اسباب و وسایل به خودی خود مؤثر نیست، بلکه تأثیر آن منوط به تقدیر و مشیت الهی است.

۹۸ - [۳۰] وعن أبي هريرة قال: خرج علينا رسول الله ﷺ ونحن نتنازع في القدر، فغضب حتى احمر وجهه، حتى كأنما فقئ في وجنتيه حبّ الرمان، فقال: "أبهذا أمرتم؟ أم بهذا أرسلت إليكم؟ إنما هلك من كان قبلكم حين تنازعوا في هذا الأمر، عزمت عليكم، عزمت عليكم، ألا تتنازعوا فيه ". رواه الترمذي[۱].

۱- ترمذی، ح۲۱۳۳.

۹۸- (۲۰) ابوهریره ﷺ گوید: «پیامبرﷺ از منزل بیرون شد و از جمعی از یاران خویش گذشت و دید که درباره‌ی مسئله‌ی قضا و قدر باهم بحث و گفتگو می‌کنند. با دیدن این صحنه پیامبرﷺ سخت بر آشفته و خشمگین شد و چهره‌ی مبارکش از شدت خشم مثل دانه‌ی انار سرخ گردید و فرمود: آیا برای حل این مسئله بر شما تکلیف شده است/ و آیا می‌پندارید که من برای اختلاف و کشمکش پیرامون قضا و قدر فرستاده شده‌ام؟ (این سخنان را رها کنید و به عمل و تلاش و سعی و کوشش صادقانه و مخلصانه بپردازید) براستی هلاکت و بربادی امت‌های پیشین نیز به واسطه‌ی امثال همین کارها (یعنی بحث و گفتگو و اختلاف و کشمکش پیرامون مسئله‌ی قضا و قدر) بوده است، شما را سوگند می‌دهم که از این به بعد پیرامون این مسئله (که هیچ فایده‌ای برای شما به دنبال ندارد) اختلاف و کشمکش نکنید».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است]

۹۹ - [۳۱] وروى ابن ماجه نحوه عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده[۱].

۹۹(۳۱) ابن ماجه نیز این حدیث را از عمرو بن شعیب و او از پدرش و او نیز از جدش روایت کرده است.

۱- ابن ماجه در مقدمه ح ۸۵، مسند احمد ۱۷۸/۲.

شرح: ظاهراً در حدیث فوق، راجع به یکی از دقیق‌ترین و پیچیده‌ترین موضوعات علمی و کلامی یعنی قضا و قدر میان عده‌ای از یاران پیامبرﷺ درگرفته و جدل را در میان آنان بر انگیخته است که هر کدام از آنها بدون اینکه در چنین موضوع مهمی به محکمات که اصل و اساس کتاب آسمانی (قرآن) هستند مراجعه کنند و فقط در پرتو متشابهات که خود به خود معنای گوناگون و متعارض دارند به بحث و گفتگو و اختلاف و کشمکش پرداخته بودند و پیرامون چنین مسئله‌ی مهمی بدون اینکه اصول و موازین ثابت، و لا یتغیر شریعت و محکمات قرآنی را مدنظر بگیرند، به گفتگو نشسته بودند و یکی از جبر انسان و دیگری از اختیار تام انسان و دیگری در موضوعی دیگر به بحث و گفتگو پرداخته بودند.

و در این ماجرا بیشترین عصبانیت پیامبر اکرمﷺ از این بود که عده‌ای از مردم با مد نظر قراردادن آیات و احادیث متشابه، در رد آیات و احادیثی دیگر از آن به کار می‌برند، چرا که بحث راجع به متشابهات به تنهایی نزاع برانگیز است، حال آنکه اگر منصفانه و عالمانه به اصول و موازین ثابت و محکمات که اصل و اساس شریعت هستند بنگرند، هرگز نزاع و اختلافی ایجاد نخواهد شد. و اگر تکیه بر محکمات قرآن و سنت، اصل و اساس قرار نگیرند، باب اختلاف و جدال همیشه گشوده خواهد بود و در نتیجه بسان امت‌های گذشته اسباب هلاکت انسان را فراهم خواهد آورد، به

خصوص در باب مسائل دقیق و پیچیده (مانند قضا و قدر) که از دیرباز اسباب حیرت اندیشه‌ها را فراهم آورده است.

بنابراین پیام این حدیث به تمام مسلمانان و عالمان و دانشوران اسلامی، این است که در باب مسائل دقیق بالخصوص در باب دقیق‌ترین و پیچیده‌ترین موضوعات علمی و کلامی، یعنی «قضا و قدر» باید پیوسته به محکمات تکیه بکنند، نه متشابهات، چرا که تکیه بر محکمات به ویژه در چنین مسائلی، بزرگترین عامل در ایجاد وحدت و همبستگی و دوری از تفرقه و اختلاف و جدال و کشمکش در میان امت اسلامی به حساب می‌آید.

و در حقیقت همین تکیه‌کردن به متشابهات است که باب اختلاف و جدال را همیشه گشوده خواهد داشت و در نتیجه اسباب هلاکت امت و ملت‌ها را فراهم می‌کند. چنان‌که معتزله و جبریه و قدریه در این دام افتادند.

و در واقع علت سقوط خوارج، معتزله، قدریه و جبریه که در روزگاران قدیم مسلمانان را تکفیر می‌کردند و تئوری‌های عجیب و غریب و خطرناک و وحشتناکی را ارائه می‌دادند و همچنین کسان دیگری که امروز راه آنان را در پیش گرفته، همین است. آنها در پی عدم درک درست مدلول مفاهیم و اصطلاحات شرعی و ارائه‌ی معانی مجعول از آنها و تکیه‌کردن به متشابهات، بدون اعتماد به محکمات بالأخص در موضوعات مهمی چون قضا و قدر، هم خود

به گمراهی افتاده و هم موجبات گمراهی و ضلالت دیگران را فراهم آوردند.

پس جبریه و قدریه، اگر منصفانه و عالمانه به محکمات دینی می‌نگریستند و از جملات و کلمات متشابه و دوپهلو و متضاد و ارائه‌ی معانی مجعول و عدم درک درست مدلول مفاهیم و اصطلاحات شرعی و کلامی، پرهیز می‌کردند، هرگز در وادی هلاکت قرار نمی‌گرفتند و سقوط نمی‌کردند. ولی افسوس که وقت و توان خویش را صرف مسئله‌ای کردند که هیچ نفع و فایده‌ای برایشان به دنبال نداشت.

۱۰۰ - [۲۲] وعن أبي موسى قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: " إن الله خلق آدم من قبضة قبضها من جميع الأرض، فجاء بنو آدم على قدر الأرض، منهم الأحمر والأبيض والأسود وبين ذلك، والسهل والحزن، والخبيث والطيب ". رواه أحمد والترمذي وأبو داود[1].

۱۰۰- (۲۲) ابوموسی اشعری ﷺ گوید: «از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: خداوند ﷻ مشتی از تمام نقاط مختلف زمین برگرفت و آدم ﷺ را از آن پدید آورد. به همین جهت فرزندان آدم، بسان نقاط

۱- مسند احمد، ٤/٤٠٠، ابوداود ح٤٦٩٣، ترمذی ح٢٩٥٥.

مختلف زمین کاملاً متفاوت از همدیگر (از لحاظ رنگ، نژاد، خلق و خوی، استعداد و ذوق و...) آفریده شده‌اند.

بعضی قرمز، بعضی سفید، بعضی سیاه و... و برخی نرم‌خو و عده‌ای درشت‌خو و بعضی خبیث و بدطینت و برخی دیگر نیز وارسته و پاک‌طینت هستند».

[این حدیث را احمد، ترمذی و ابوداود روایت کرده‌اند]

شرح: در حقیقت در این حدیث یکی دیگر از نشانه‌های قدرت، عظمت و حکمت خداوندی بیان شده است و آن مسئله «تنوع الوان و تنوع خُلق و خوها و صفات و ویژگی‌ها و استعدادها و ذوق‌های متنوع و مختلف بنی‌آدم» است.

خداوند ﷻ با قدرت کامله و حکمت شامله‌ی خویش از تمام نقاط مختلف کره‌ی خاکی مشتی از خاک برگرفت و از آن آدم ؈ را آفرید و به صورت انسانی آن را برابر و به سامان آورد و اجزای وجودش را کامل کرد و اگر از آن روز به بعد ما در نژادها و رنگ‌های انسانی تفاوتی احساس می‌کنیم، بر اثر همان مشت خاکی است که از تمام اطراف و اکناف مختلف زمین و این کره‌ی خاکی گرفته شده است.

و در حقیقت خود همین مسئله یکی از نشانه‌ها و آیات بزرگ خداوند ﷻ به حساب می‌آید. چرا که انسان‌ها همه از یک پدر و

مادراند، باز هم دارای نژادها و رنگ‌های کاملاً متفاوت و از لحاظ خلق و خوی، صفات و ویژگی و استعداد و ذوق، کاملاً متنوع و مختلف هستند. بعضی سفید همچون برف، بعضی سیاه همچون مرکب، بعضی سرخ رنگ و حتی فراتر از چهره‌ی ظاهری، رنگ‌های باطنی و خلق و خوی آنها و صفات و ویژگی‌های آنان و استعداد و ذوق‌هایشان نیز کاملاً باهم متنوع و مختلف است و در حقیقت هر کدام از آنها با ویژگی‌ها و عجایب خلقتشان، نشانه‌ای از قدرت و عظمت و علم و حکمت فراگیر آفریدگار جهانیان است.

طبق این حدیث همه‌ی این تنوع خلقت‌ها و اختلاف رنگ‌ها و نژادها و صفات و ویژگی‌ها و خلق و خوی‌ها بر اثر همان مشت خاکی است که خداوند ﷻ از نقاط مختلف کره‌ی خاکی گرفته است.

در واقع اگر خداوند متعال این کار را نمی‌کرد، اگر تنوع و گوناگونی نبود، اجتماع بشری سازمانش را از دست می‌داد، بشر با مشکلات و مصائب و چالش‌ها و دغدغه‌های عجیبی برخورد می‌کرد و شیرازه‌ی زندگی آنها به هم می‌ریخت، چرا که زندگی اجتماع بشر، بدون شناخت افراد و اشخاص ممکن نیست.

در حقیقت تشخیص پدر از فرزند، همسر از بیگانه، مجرم از بی‌گناه، بدهکار از طلبکار، رئیس از مرئوس، دوست از دشمن، همه و همه بسته به تنوع و گوناگونی انسان‌ها و جانداران دارند. لذا خداوند متعال، برای سازمان دادن به اجتماع بشری و متمایز

گرداندن انسان‌ها از یکدیگر، از تنوع رنگ‌ها، تنوع چهره‌ها، تنوع خلق و خوی‌ها، تنوع صفات و ویژگی‌ها، تنوع استعداد و ذوق‌ها و... استفاده کرد تا بشر در زندگی اجتماعی خویش دچار چالش‌ها و دغدغه‌ها، ناهمواری‌ها و ناملایمات و شدائد و مصائب نشود. چرا که اگر همه‌ی انسان‌ها یک شکل و یک قیافه و دارای یک قد و قامت و از یک خلق و خوی و صفت و ویژگی برخوردار باشند، در همان روز اول شیرازه‌ی زندگی آنها به هم می‌ریزد و با مشکلات عجیب و غریب مواجه می‌شوند.

۱۰۱ - [۳۳] وعن عبد الله بن عمرو قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: " إن الله خلق خلقه في ظلمة، وألقى عليهم من نوره، فمن أصابه من ذلك النور اهتدى، ومن أخطأه ضل، فلذلك أقول: جف القلم على علم الله ".رواه أحمد والترمذي[۱].

۱۰۱- (۳۳) عبدالله بن عمرو ـ رضی الله عنهما ـ گوید: «از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: خداوند ﷻ، آفریده‌هایش را (از جن و انس) در تاریکی (نفس اماره، شیطان‌بدکار، شهوات ناروای نفسانی و خواهشات و تمایلات ناجایز حیوانی) آفرید، آنگاه از نور معنوی خویش (نور ایمان، نور خداباوری و خداشناسی، نور اطاعت و بندگی و نور اخلاص و یکتاپرستی) بر آنها افکند.

۱- مسند احمد، ۱۷٦/۲، ترمذی ح۲٦٤۲ و قال حدیث حسن.

پس کسی‌که آن روز از آن نور و فروغ معنوی به او رسید(به سوی بهشت و رضایت و خشنودی خدا و راه راست و درست) راه یافت و هر کسی‌که از آن دور ماند، به بیراهه رفت (و از جاده‌ی مستقیم حق و حقیقت دور ماند). به همین جهت که سرنوشت تیره‌بختان و نیک‌بختان در ازل مشخص و معین شده، می‌گویم: بنا به علم ازلی خداوند سرنوشت تیره بختان و دوزخیان و نیک‌بختان و بهشتیان و آنچه انسان‌ها زیبنده‌ی آن هستند، در ازل به قلم رفته است».

[این حدیث را احمد و ترمذی روایت کرده‌اند]

شرح: در این حدیث، دو مسئله قابل بررسی است:

۱- خداوند ﷻ در کنار ظلمت نفس اماره، ظلمت وسوسه‌های ویرانگر شیطان بدکاره، ظلمت خواهشات ناروای حیوانی و تاریکی، خلق و خوی‌های زشت و قبیح، ظلمت صفات و ویژگی‌های بد و نازیبا و شهوات ناجایز نفسانی، نوری از ایمان، خداباوری و خداشناسی و اطاعت و بندگی افکند و از طریق دلایل وحیانی و براهین شرعی و از طریق ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و کتاب مُشاهَد و منظور کونی خویش (یعنی کائنات) پرتوی از دلایل توحیدی و یگانگی و خداشناسی و یکتاپرستی را برای عالم و آدم اقامه کرد و ادله‌ی کونی و آفاقی و آنفسی را بر وحدانیت خویش اقامه نمود.

و براستی بر صفحه‌ی همه‌ی موجودات و مخلوقات جهان، برگ‌های همه‌ی درختان، لابلای تمام گلبرگ‌ها، در میان طبقات اسرارآمیز مغز، بر روی پرده‌های ظریف چشم، بر صفحه‌ی آسمان کبود و بر قلب زمین و خلاصه بر همه چیز نشانه‌ها و انواری از توحید و یکتاپرستی خداوند ﷻ موج می‌زند.

و براستی اگر همین انوار الهی از ایمان، عقل و خرد، فطرت توحیدی، وجدان بیدار و الطاف خداوندی نمی‌بود، انسان در همان ظلمت‌های شهوت و غرور، حرص و طمع، گناه و معصیت و... باقی خواهد ماند و در نتیجه در آن تاریکی‌های مخوف و وحشتناک دست به هر جنایتی خواهد زد و تن به هر کار ننگینی خواهد داد و پرده‌های غفلت و غرور بر قلب وی می‌افتد و فراموشی خدا، وی را از اوج عظمت انسانیت به سقوط و هلاکت خواهد کشاند.

۲- «جفّ القلم علي علم الله»:

از این عبارت پیامبر ﷺ تمام سوءبرداشت‌ها و کج‌فهمی‌ها و اشکالات و ابهام‌ها برطرف می‌شود، چرا که در این بخش از حدیث پیامبر اکرمﷺ به صراحت بیان می‌کند که علم خداوند نوری است کاشف نه قوه‌ای مجبور کننده و اجبارآور.

و نیز در ضمن بیان می‌دارد که به هیچ وجه این علم سابق و ازلی خداوند، بدانچه ما انسان‌ها در آینده انجام می‌دهیم جبری

ایجاد نمی‌کند. و اینکه سابقه‌ی علم ازلی خداوند بدانچه مردم در آینده می‌کنند، آنان را بر انجام مکتوب ازلی مجبور خواهد ساخت، این چیزی است باطل و چنین چیزی پوچ و بی‌معنا است. چرا که قبلاً گفته شد که علم خداوند صفت کاشفه است. به این معنا که اشیاء را چنانچه که هست روشن می‌نماید و در وجودآوردن اشیاء مؤثر نیست، بلکه علم او محیط به ازل و ابد می‌باشد و پیش از اینکه انسان به وجود بیاید، خداوند می‌داند که این انسان با میل و اختیار خود در همان ظلمات و تاریکی‌های شهوات و غفلت‌ها باقی می‌ماند و یا به میل و اختیار خود نور ایمان و خداشناسی و توحید و یکتاپرستی را بر می‌گزیند و راه سعادت را انتخاب می‌نماید.

پس در حقیقت، سرنوشت تیره‌بختان و نیک بختان، با اراده و اختیار خود آنها، آن‌هم بر اساس علم ازلی خدا رقم می‌خورد و خداوند قبل از اینکه انسان به وجود بیاید خود می‌داند که فلان شخص به اراده‌ی خود در فلان زمان و فلان مکان، مرتکب فلان عمل خوب یا بد می‌شود و هرگز علم خداوند باعث ایجاد اشیاء و اجبار مردم نخواهد شد. بلکه علم او موجب کشف اشیاء است و بس.

۱۰۲ - [٣٤] وعن أنس قال: كان رسول الله ﷺ يكثر أن يقول: " يا مقلب القلوب! ثبت قلبي على دينك " فقلت: يا رسول الله! آمنا بك وبما جئت به، هل تخاف علينا؟ قال:

" نعم إن القلوب بين أصبعين من أصابع الله، يقلبها كيف يشاء ". رواه الترمذي وابن ماجه[1].

۱۰۲- (٢٤) انس ﷺ گوید: «پیامبر اکرمﷺ (پیوسته خود را به خدا می‌سپرد) و بسیار این دعا را تکرار می‌کرد: «یا مقلب القلوب ثبّت قلبی علی دینک» «ای گرداننده‌ی دلها! دلم را بر دینت ثابت و پایدار بدار». گفتم:ای رسول‌خداﷺ به رسالت و نبوت و رهاورد و دستاورد تو ایمان آورده‌ایم (چرا این اندازه این دعا را تکرار می‌کنید؟) آیا بر ما می‌ترسید (که ایمان خویش را از دست دهیم و بی‌ایمان شویم. به همین جهت از ما می‌خواهید که چنین دعا کنیم و خود نیز این دعا را از ترس این، زیاد تکرار می‌کنید؟). پیامبر فرمود: آری (از فرجام کار بر شما می‌ترسم). براستی دل‌های فرزندان آدم میان دو انگشت از انگشتان قدرت پروردگار متعال است و آنها را هر طور که بخواهد دگرگون می‌نماید (یعنی اگر بخواهد که آن دل را راست گرداند، راست می‌گرداند و اگر اراده کند که آن را کج و بیراه گرداند، کج می‌گرداند)».

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند]

شرح: در این حدیث پیامبرﷺ با وجودی که خود معصوم است، به تمام مسلمانان آموزش می‌دهد که پیوسته باید از نفوذ و

۱- مسند احمد ۱۱۲/۳، ترمذی ح۲۱٤۰ و قال حدیث حسن، ابن ماجه ح ۳۸۳٤.

رخنه‌ی انحراف و بی‌بندوباری و کژی و الحاد در دل‌هایشان احساس بیم و نگرانی نمایند و از خداوند ﷻ ثبات بر اطاعت و بندگی، ایمان و خداشناسی و هدایت و یکتاپرستی را طلب نموده و خواستار نگهداری خویش از کژی و انحراف بعد از هدایت باشند و پیوسته از خداوند متعال، رحمت و فضل و توفیق و سعادت و هدایت و فرجام نیک و توفیق به کارهای خیر و شایسته و استقامت و پایداری بر دین را بطلبند و در حقیقت مؤمنان راستین و واقعی، علاوه از سعی و کوشش و بکارگیری اسباب و وسایل و سرمایه‌های علمی و مادی خود در راستای بهتر زیستن، همیشه خویشتن را به خداوند ﷻ می‌سپارند و پیوسته از الحاد و انحراف به او پناه می‌برند، چرا که آنها خوب می‌دانند که بسیارند انسان‌هایی که غرور و نخوت‌های بی‌جا، آنان را از پای در می‌آورد و با وسوسه‌های شیاطین انسی و جنی و هوا و هوس نفس، آنها را به بیراهه می‌کشاند. اینجاست که باید خود را به خدا سپرد و از او هدایت و استقامت بر دین را خواست.

لذا کسانی که در اندیشه‌ی پایدار ماندن بر دین باشند، پیوسته از حق‌تعالی تقاضای استقامت بر دین و عمل بر اوامر و فرامین الهی دارند. چنان‌که رسول گرامی اسلام با وجود اینکه معصوم و محفوظ از گناه و معصیت بودند، دائماً و مرتباً تقاضای استقامت و پایداری بر دین را داشت و این خود درسی برای تمام امت است

که به اعمال و کردار خویش مغرور نشوند، چرا که ارزش کارها منوط به فرجام آنها است.

این سخن که «هردلی در پنجه‌ی قدرت خداوند رحمان است، اگر بخواهد آن را به راه راست می‌دارد و اگر اراده کند، منحرف می‌سازد» بدیهی است که خواست و اراده‌ی خدا در این دو مرحله از آمادگی‌ها و شایستگی‌های افراد سرچشمه می‌گیرد و این توفیق و سلب توفیق به خاطر زمینه‌های مختلف دلها است و بی‌حساب نیست.

۱۰۳ - [۳۵] وعن أبي موسى قال: قال رسول الله ﷺ: " مثل القلب كريشة بأرض فلاة تقلبها الرياح ظهراً لبطن ". رواه أحمد[1].

۱۰۳- (۳۵) ابوموسی ﷛ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: وصف دل انسان، بسان رشته‌ای است در زمین خشک و بی‌آب و گیاه که بادها آن را زیر و بالا می‌کنند».

[این حدیث را احمد روایت کرده است]

شرح: این حدیث نیز بسان حدیث بالا است و در اینجا پیامبر ﷺ به همه‌ی مسلمانان این مسئله را می‌خواهد بفهماند که تا فرصت دارند در انجام طاعات و کارهای نیک تلاش کنند و هرگاه فرصت

۱- مسند احمد ٤٠٨/٤، ابن ماجه ح۸۸.

کار نیک یا پرهیز از گناه و معصیت به دست آید، فوراً آن را انجام دهند و فرصت را غنیمت شمارند و هرگز در انجام آن تأخیر نکنند، زیرا بسا اوقات قضا و قدر الهی در میان اراده‌ی بنده حائل می‌شود و او نمی‌تواند در اراه‌ی خویش پیروز و موفق گردد، چرا که گاهی اوقات در زندگی بیماری‌ای عارض می‌گردد، یا ممکن است مرگ فرا رسد یا نوعی مشغله و کار پدید آید که برای انجام آن کار نیک فرصت نرسد، لذا انسان باید فرصت عمر و لحظات زودگذر آن را غنیمت شمرد و کار امروز را به فردا نیندازد. زیرا نمی‌داند که فردا چه خواهد شد و فرجامش چگونه خواهد بود.

کار امروز را به فردا میفکن		چه دانی که فردا چه گردد
جوان		زمان

پس نتیجه این شد که برای یک مسلمان زیبنده و شایسته است که در اجرای احکام و تعالیم تابناک خدا و رسول، تأخیر نکند و پیوسته فرصت‌ها را غنیمت شمارد و در اجرای فرامین و آموزه‌های حق، هیچ‌گاه از پا ننشیند و دست از کوشش و تلاش برندارد، زیرا معلوم نیست که شوق و تمنای نیکی در دلش باقی بماند یا خیر.

و نیز برای او زیبنده است که در هر حال، خویشتن را از غرور و نخوت‌های بیجا دور نگه دارد، چرا که فقط عاقبت و فرجام کارها را خدا می‌داند و بس. و در واقع ارزش کارها و اعمال نیز، منوط به عاقبت و فرجام است و برای یک مسلمان چه خوب است که در هر

حال خویشتن را به خدا بسپارد و در برابر طوفان‌های سهمناک ضلالت و گمراهی و الحاد و بی‌بندوباری و کفر و زندقه (به ویژه در عصر کنونی ما) به حق تعالی پناه ببرد و فقط از او استقامت و پایداری در دین و ایمان را بطلبد، چرا که او در همه جا حاضر و ناظر و به همه‌ی موجودات احاطه دارد. مرگ و حیات، علم و قدرت، آرامش و امنیت، توفیق و سعادت، همه در دست او و به قدرت اوست و به همین دلیل نه انسان چیزی را می‌تواند از او مکتوم دارد، نه کاری را بی‌توفیق او انجام دهد، نه سزاوار است به غیر او روی آورد و از غیر او تقاضا کند. زیرا او مالک همه چیز و همه کس است و محیط به تمام وجود انسان.

۱۰۴ - [٣٦] وعن علي قال: قال رسول الله ﷺ: " لا يؤمن عبد حتى يؤمن بأربع: يشهد أن لا إله إلا الله وأني رسول الله بعثني بالحق، ويؤمن بالموت، والبعث بعد الموت ويؤمن بالقدر ". رواه الترمذي وابن ماجه[1].

۱۰۴- (٣٦) علی‌ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: هیچ بنده‌ای (از بندگان خدا) ایمان نیاورده است تا آنگاه که به چهار چیز ایمان و باور نداشته باشد:

۱- گواهی راستین بر این دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست و شهادت به این حقیقت دهد که من (محمدﷺ) پیامبر و

۱- ترمذی ح٢١٤٥، ابن ماجه، ح٨١.

فرستاده‌ی خدا هستم که به حق و حقیقت مرا (به سوی مردمان) فرستاده است.

۲- به مرگ اعتقاد داشته باشد.

۳- به رستاخیز پس از مرگ نیز ایمان داشته باشد.

٤- معتقد و معترف به قضا و قدر الهی نیز باشد».

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: مراد از این حدیث، نفی اصل ایمان است نه نفی کمال ایمان. یعنی اگر کسی به یکی از این چهارچیز اعتقاد و باور نداشته باشد، از دایره‌ی ایمان و اسلام خارج است. چرا که همه‌ی این چهارچیز، جزو ضروریات و اصول کلی شریعت مقدس اسلام هستند و انکار هر کدام از آنها مساوی با بی‌دین شدن است.

۱۰۵ - [۲۷] وعن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: " صنفان من أمتي ليس لهما في الإسلام نصيب: المرجئة والقدرية ". رواه الترمذي وقال: هذا حديث غريب حسن صحيح[1].

۱۰۵- (۲۷) ابن عباس ـ رضی الله عنهما ـ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: دو گروه از امتم هستند که سهمی در اسلام ندارند: جبری‌ها و قدری‌ها».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته: این حدیث غریب و حسن و صحیح است]

۱- ترمذی، ح ۲۱٤۹و قال حدیث حسن صحیح، ابن ماجه، ح۶۲.

شرح: «مرجئه» از ماده‌ی «ارجاء» به معنای تأخیرانداختن است و بنا به قول صحیح، این اصطلاحی است که در مورد «جبری‌ها» به کار می‌رود. چرا که آنها اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های الهی را نادیده گرفته و رو به‌سوی معصیت و گناه می‌آورند، به گمان اینکه در اعمال و کردارشان مجبور محض‌اند.

ملا علی قاری می‌گوید: «بل الحق أن المرجئة هم الجبرية القائلون بأن اضافة الفعل الي العبد كاضافته الي الجمادات، سموا بذالك، لأنهم يؤخرون امر الله ونهيه عن الاعتداد بهما ويرتكبون الكبائر فهم علي الافراط»[1].

این گروه به این خاطر سهمی در اسلام ندارند، چون که با این تئوری مرتکب چنین اعمالی می‌شوند:

۱- آنها عقیده‌ی جبر یا سرنوشت جبری را به خاطر فرار از زیربار مسئولیت‌ها و تکالیف پذیرفته‌اند.

۲- آنها با این عقیده، پوششی برای شکست‌ها و ناکامی‌های خود که بر اثر کوتاهی و سهل‌انگاری حاصل شده قرار داده‌اند.

۳- آنها این عقیده را نیز پوششی برای هوس‌های سرکش، خواهشات ناروای نفسانی، تمایلات پست دنیوی، و شهوات ناچیز حیوانی خویش قرار داده‌اند و در پرتو این عقیده چنین می‌گویند: «مَی‌خوردِن(شراب نوشیدن) ما را حق ز ازل

۱- مرقاة المفاتیح، ج ۱ ص۳۰٦.

می‌دانسته و ما برای این می‌می‌خوریم که علم خداوند جهل نشود».

٤- با این عقیده، اعمال زشت و ننگین همه‌ی جنایتکاران موجه می‌شود و گناه همه‌ی گنهکاران و بزهکاران توجیه منطقی می‌یابد و فرقی میان مطیع و مجرم باقی نخواهد ماند.

٥- با قبول این مکتب، قدرت و توان و مشیت و اراده‌ی انسان نفی می‌شود و او را بسان حیوان و جماد باید تلقی کرد.

٦- با پذیرش این مکتب، تکلیف، ثواب و عقاب در برابر گناهان، ملامت و سرزنش بدهکاران، مدح و تمجید و ستایش نیکوکاران، تربیت و تعلیم و آموزش فرزندان، توبه از گناهان، ارسال پیامبران و انزال کتاب‌های آسمانی، عقل و خرد، وجدان و ضمیر، همه و همه زیر سؤال می‌روند و اگر همه مجبورند، پس این‌ها چه مفهومی دارند؟

چنین گروهی در حقیقت با چنین مکتب و طرز تفکری، هیچ سهمی در اسلام ندارد. چرا که آنها با این نظریه، موجب بیهودگی و انکار تمام تکالیف شرعی می‌شود.

«قدریه»: اما در مقابل تفریط «جبری‌ها» گروهی به افراط و تندروی در جهت مقابل افتاده‌اند که آنها را «قدری‌ها» و «مفوضه» می‌نامند.

آنها صریحاً می‌گویند: اعمال ما به دست خود ما است و خود ما انسان‌ها به وجودآورنده و آفریننده‌ی اعمال و کردار خود هستیم و خداوند را مطلقاً به اعمال ما کاری نیست و به این ترتیب قلمرو حکومت الهی را محدود ساخته و خود را مستقل پنداشته و به نوعی راه شرک را می‌پویند. چرا که آنها صراحتاً با قبول این مکتب می‌گویند که خدا هیچ دخالتی در اعمال ما ندارد و در حقیقت آنها با این نظریه، خدا را از حکومتش خارج ساخته و در دره‌ی شرک سقوط کرده‌اند. ولی مکتب اهل‌سنت و جماعت، مکتب اعتدال و میانه و مکتب «امرٌ بین الامرین» و مکتب ایمان خالص و صراط مستقیم و خط میانه است.

اهل‌سنت و مکتب حق می‌گویند: ما مختاریم، ولی مختاربودن ما نیز به اراده و خواست خداست و هر لحظه او بخواهد می‌تواند از ما سلب اختیار نماید و در حقیقت ما بندگان، کاسب هستیم و او تعالی خالق، و از ما حرکت است و از او برکت و از ما زحمت است و از او رحمت.

۱۰۶ - [۳۸] وعن ابن عمر قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: " يكون في أمتي خسف ومسخ، وذلك في المكذبين بالقدر ". رواه أبو داود وروى الترمذي نحوه[1].

۱- ترمذی، ح۲۱۵۳ و قال حدیث حسن صحیح غریب، ابوداود، ح۴۶۱۳، مسند احمد۱۰۸/۲.

۱۰۶- (۲۸) ابن عمر ـ ﭭ ـ گوید: «از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: در امتم خسف و مسخ رخ خواهد داد و این‌گونه عذاب و کیفر در انکارکنندگان قضا و قدر الهی خواهد بود».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده و ترمذی نیز بسان او، این حدیث را روایت نموده است]

شرح: «خسف»: به این معانی استعمال می‌شود: در زمین فرورفتن و غائب‌شدن. فرورفتن و ناپدید شدن. ماه گرفتگی، خواری، فرومایگی و پستی.

«مسخ»: دگرگون کردن صورت و برگرداندن آن به صورت زشت‌تر. کسی‌که تغییر شکل یافته و به صورتی زشت در آمده باشد. تبدیل کردن کسی به سنگ و جماد، یا چهارپایانی مانند: خوک‌ها و بوزینه‌ها.

و این حدیث را به چند وجه می‌توان تفسیر و تشریح کرد:

۱- برخی از علمای اسلامی معتقدند که این مسخ و خسف در این دنیا رخ نخواهد داد و پیامبر ﷺ در اینجا از باب تهدید و تشدید و تغلیظ و سخت‌گیری چنین گفته‌اند. یعنی اگر بالفرض در این امت خسف و مسخی واقع می‌شد، سزاوار بود که در انکارکنندگان قضا و قدر الهی واقع شود، چرا که

اگر به جرم و گناه اعتقادی آنها نگاه شود، در واقع آنان مستحق چنین سزا و کیفری خواهند بود.

و علامه اشرفعلی تهانوی و علامه تورپشتی و عده‌ی دیگری از علماء نیز قائل به همین نظریه هستند. این عده از علما این حدیث را بدینگونه تفسیر می‌کنند تا با حدیثی دیگر که در آن آمده «خداوند امت مرا به وسیله‌ی خسف و مسخ هلاک نخواهد ساخت» متعارض نشود و منافاتی میان آنها ایجاد نگردد.

۲- و برخی دیگر از علما بر این باورند که در این امت و در همین دنیا خسف و مسخ واقع خواهد شد. همچنانکه در امت‌های پیشین نیز این امر به وقوع پیوست و عده‌ای تبدیل به خوک و بوزینه شدند. و یکی از مصادیق بارز این وعید در این امت، انکارکنندگان قضا و قدر الهی است. و این عده از علماء به خاطر اینکه این روایت با روایت دیگر منافاتی نداشته باشد گفته‌اند که: روایتی که در آن نفی خسف و مسخ آمده، محمول بر عامه‌ی امت است. یعنی خداوند ﷻ عامه‌ی امت را به این عذاب هلاک نخواهد کرد و روایت خسف و مسخ در مورد گروهی خاص از این امت است. یعنی مراد از اثبات مسخ و خسف، یک گروه خاص می‌باشد، نه همه‌ی افراد امت. لذا در حقیقت مورد نفی و اثبات متفاوت است و هیچ‌گونه تضادی یا منافاتی میان این دو حدیث نیست.

۳- برخی دیگر از علماء به مسخ و خسف، جنبه‌ی معنوی داده‌اند و به جنبه‌ی ظاهری و جسمانی، توجهی نکرده‌اند و گفته‌اند: یکی از معانی «خسف» پستی و خواری و فرومایگی است و نیز یکی از معانی «مسخ» محو فکری و روحی و عقب‌گرد معنوی است. و این عده از علما این حدیث را به انحراف، گمراهی، محو فکری و روحی، عقب‌گرد معنوی و در نتیجه سقوط و هلاکت و نابودی انکارکنندگان تقدیر، در همین دنیا و سرای آخرت تفسیر می‌کنند. یعنی خداوند ﷻ این چنین افرادی را که قضا و قدر الهی را تکذیب و انکار می‌کنند، در دنیا و آخرت از رحمت و لطف خود دور خواهد ساخت و چنین کسانی به جای اینکه در زندگی به پیش بروند، به قهقراء و عقب‌ماندگی باز می‌گردند.

و منظور از مسخ آنها در حقیقت از کارافتادن عقل و خرد، هوش و ذکاوت و چشم و گوش آنها از نظر عدم درک واقعیات زندگی و دینی و انحراف از صراط مستقیم و محوکردن وجوه آنها در مسیر هدایت و بازگرداندن آنها به عقب در مسیر گمراهی و ضلالت است. و به طور کلی چشم و گوش، عقل و هوش و تمام اعضاء و جوارح چنین افرادی اثر و خاصیت خود را از دست می‌دهند و در راستای گمراهی و عقب ماندگی حرکتشان را به پیش می‌گیرند.

و این است جزا و کیفر آنهایی که حق را دانسته انکار می‌کنند و به قضا و قدر الهی کوچکترین اهمیتی نمی‌دهند و در آن راه افراط و تفریط را در پیش می‌گیرند.

۱۰۷ - [۳۹] وعن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: " القدرية مجوس هذه الأمة، إن مرضوا فلا تعودوهم، وإن ماتوا فلا تشهدوهم ". رواه أحمد وأبوداود[1].

۱۰۷- (۳۹) ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: مجوس این امت، فرقه‌ی قدریه است. (بنابراین به خاطر اینکه تنفر و انزجار خویش را از چنین گروه و مکتبی ابراز دارید) هرگاه مریض شدند، به عیادت آنها نروید و چون مردند به تشییع جنازه‌ی آنها شرکت نکنید».

[این حدیث را احمد و ابوداود روایت کرده‌اند].

شرح: «مجوس»: مجوس همان زرتشتیان و پیروان زرتشت هستند.

درباره‌ی آئین زرتشتی (مزدیسنا) در«دائرة المعارف مصور دانش و هنر» چنین آمده است:

۱- مسند احمد ۸۶/۲، ابوداود، ح ٤٦٩١، ابن ماجه ح۹۲ به نقل از حضرت جابر رضی الله عنه.

«این دین در سرزمین ایران و بنا به سنت زرتشتیان در قرن‌های هفتم و ششم پیش از میلاد به وجود آمد. آورنده‌ی این دین زرتشت پیامبر! است و کتاب مقدس این دین «اوستا» نام دارد.

اوستای کنونی شامل پنج جزء یا کتاب است: ۱. یسنا ۲. ویسپرد ۳. وندیدار
٤. یشتها ٥. خرده اوستا

یسنا: مهم‌ترین قسمت اوستا است که شامل ۷۲ فصل است. به ویژه در هنگام مراسم مذهبی سروده می‌شود. از این ۷۲ فصل، ۱۷ فصل متعلق به «گاتها» است که قدیمی‌ترین قسمت «اوستا» به شمار می‌رود. «گاتها» را از سخنان خود زرتشت می‌دانند، ولی گفته می‌شود که همه‌ی سروده‌های یسنا از زرتشت است.

ویسپرد: خود مستقلاً کتابی نیست و می‌توان گفت مجموعه‌ای است از ملحقات «یسنا» که به هنگام مراسم مذهبی، بدون «یسنا» سروده نمی‌شود.

وندیدار: که مجموعه‌ای شامل ٢٤ فرگرد است. در مراسم دینی خوانده نمی‌شود و مندرجات آن مختلف است.

یشت‌ها: که از آن ۲۱ یشت باقی مانده است. امروزه ترکیب شعری خود را از دست داده است. «یشت» به معنای نیایش و فدیه

است و یشتها به ویژه برای ستایش آفریدگار و نیایش «امشاسپندان و یزدان» است.

خرده اوستا: به معنای اوستای کوچک است که «آذربد مهر اسپند» مؤبد موبدان زمان شاپور دوم آن را از روی اوستای بزرگ استخراج کرد و به طور کلی، عهد ساسانیان بزرگ‌ترین دوره‌ی رونق آئین زرتشتی بود[۱].

ولی به طور کلی تاریخ خود زرتشت، نیز به هیچ وجه روشن نمی‌باشد و از عقاید آنها نیز مطالب مستندی در دست نداریم و این خود از تاریک و مبهم‌بودن تاریخ زرتشت و آئینش سرچشمه می‌گیرد.

علامه سید سلیمان ندوی گوید: «تاکنون تاریخ نتوانسته است از وجود واقعی زرتشت بنیانگذار آیین مجوسی که از جایگاه ویژه‌ای در بین پیروانش برخوردار است پرده بردارد. و این امر باعث شده است که وجود زرتشت رازی از رازهای پیچیده‌ی تاریخ باقی بماند و نتیجتاً تعداد زیادی از مورخین آمریکایی و اروپایی نسبت به وجود زرتشت اظهار شک و تردید نمایند. مستشرقین هم که وجود وی را با حدس و گمان تأکید می‌کنند، تحقیقاتشان فقط شامل قسمتی

۱- دائره المعارف مصور دانش و هنر. جمعی از نویسندگان، ج۳ صص ۱۷۴۱-۱۷۴۳.

از امور زندگی زرتشت می‌شود که دور از واقعیت و اصلاً قانع‌کننده و رضایت‌بخش نمی‌باشد.

با توضیحات فوق، آیا زندگی زرتشت، زندگی فردی که شک و تردید و اختلاف آراء، تمام ابعاد حیاتش را اعم از عصر و زمان، محل سکونت، آئین دعوتش، کتاب و زبانش، زمان فوت و مکان درگذشتش را فراگرفته است، می‌شود زندگی چنین فردی را برای خویش الگو گرفت؟

و نباید فراموش کرد که اختلاف نظرهایی که در ابعاد فوق وجود دارد، بر اساس وهم و گمان و قیاس‌هایی دور از واقعیت است و مجوسی‌ها فقط برای شناخت ابعاد زندگی زرتشت ناگزیرند بر حدس و گمان‌های بعضی از مستشرقین و پژوهشگران اروپایی و آمریکایی استناد کنند و اصولاً شناخت اصلی مجوسی‌ها از سیرت و زندگی پیامبرشان بیش از محتویات شاهنامه‌ی فردوسی نیست...

و این خود دلیلی است که زندگی زرتشت، لیاقت باقی‌ماندن را نداشته و به همین علت افرادی چون «Derrmiets» و «karem» شخصیت زرتشت و وجود خارجی‌اش را انکار کرده‌اند[1].

در جایی دیگر شیخ سلیمان می‌گوید: «... محل تولد زرتشت، تا هنوز مشخص نیست. اظهارنظرهایی که در این مورد وجود دارد،

۱- درجستجوی الگو، ص ۵۸.

باهم تناقض دارند. عصری که زرتشت در آن می‌زیسته است، عصری است نامعلوم. مورخین یونان، چون علمای امروز در این مورد اختلاف شدیدی دارند».

نویسنده‌ی زندگی زرتشت در دائرة المعارف بریتانیایی [که از موثق‌ترین مراجع تاریخی است] به این نتیجه می‌رسد که ما یقیناً زمان زرتشت را نمی‌دانیم و در این مورد کاملاً بی‌اطلاع هستیم.

و در آخر می‌گوید: آیا این معلومات ناچیز از زندگی یک فرد داعی کافیست؟ و با این معلومات آیا ممکن است زندگی‌اش برای دیگران الگو قرار بگیرد و چراغی فرا راه آنها در تمام مراحل زندگی‌شان باشد و بتوانند در برخوردها و عملکردشان از آن نور بگیرند[1].

آری! این تفاوت‌ها و تناقض‌های عجیب و غریب، خود حاکی از این است که تا چه اندازه تاریخ زرتشت و عقاید و باورهای اصیلش تاریک و مبهم است. ولی چیزی که امروز بیش از همه در مکتب مجوسی‌ها، یا همان زرتشتی‌ها شهرت دارد، مسئله‌ی اعتقاد به دو مبدأ خیر و شر و یا نور و ظلمت است. به این ترتیب که آنها خدای نیکی‌ها و نور را «اهورا مزدا» و خدای شر و ظلمت را «اهریمن» می‌دانند و به عناصر چهارگانه، مخصوصاً آتش احترام می‌گذارند و

۱- همان، ص٦٤.

تا اندازه‌ای آن را احترام می‌کنند که به آنها آتش‌پرست می‌گویند. به طوری‌که هر جا هستند، آتشکده‌ای کوچک یا بزرگ نیز وجود دارد.

اگرچه گفته شده که مجوسیان در اصل یکتاپرست و خداشناس و موحد و مؤمن بوده و کتابی آسمانی نیز داشته‌اند، سپس به انحراف و الحاد کشیده شدند و به شرک و چندگانه‌پرستی و کفر و زندقه و آتش‌پرستی گرویدند و کتابشان را تغییر و تحریف نمودند و چیزی از اصل دینشان را باقی نگذاشته‌اند، اما به طور کلی تردیدی نیست که امروز مجوسیان همان دوگانه‌پرستان و یا همان ثنوییان هستند که معتقدند که «نعوذ بالله» خدا و شیطان برادرند. خدا خالق نیکی‌ها است و شیطان خالق شرها و بدی‌ها.

وجه شبه در تشبیه قدریه به مجوس چیست؟:

در این حدیث، پیامبر ﷺ قدریه را به مجوس تشبیه نموده است. چرا که مجوسیان معتقد به دو مبدأ خیر و شر و یا نور و ظلمت‌اند. به این ترتیب که خدای نیکی‌ها و نور را «یزدان» و یا «اهورامزدا» و خدای شر و ظلمت را «اهریمن» می‌دانند و مثل همین قول را قدریه نیز می‌گویند. چرا که آنها نیز مانند مجوس قائل به تعدد خالق می‌باشند و می‌گویند: خالق نیکی‌ها و کارهای شایسته و بایسته خداوند ﷻ و خدای شر و ظلمت و بدی‌ها و منکرات، نفس خود انسان است. و در حقیقت این گروه با چنین نظریه‌ای مکتبی بسان مکتب مجوس که قائل به تعدد خالق هستند ایجاد نموده‌اند.

حتی برخی از علماء فرقه‌ی قدریه را بدتر از مجوس معرفی کرده‌اند، چرا که مجوسی‌ها قائل به دو خالق‌اند، اما فرقه‌ی قدریه قائل به آفریدگار و خالق‌های متعدد از انسان‌ها هستند.

و در حقیقت قول و سخن قدریه، شبیه قول مجوسیان است و پیامبر ﷺ از باب تغلیظ و تشدید و تقبیح‌گرداندن این اعتقاد و مکتب، به مسلمانان دستور می‌دهد که اگر مریض شدند به عیادتشان نروید و اگر مردند، به تشییع جنازه‌شان مشارکت نکنید، تا با این کارتان تنفر و انزجار خویش را از چنین افراد و مکتبی اظهار دارید.

۱۰۸- [۳۰] وعن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: " لا تجالسوا أهل القدر ولا تفاتحوهم " رواه أبو داود[۱].

۱۰۸- (۳۰) عمر رضي الله عنه گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: با قدری‌ها همراهی و همنشینی مکنید و با آنها نشست و برخاستی نداشته باشید و هیچ‌گاه با چنین افرادی (پیرامون قضا و قدر) سر صحبت را باز نکنید و سخن نگویید».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است]

شرح: «لا تفاتحوهم»: این واژه را به چند صورت می‌توان ترجمه کرد:

۱- مسند احمد ۳۰/۱، ابوداود، ح۴۷۱۰.

۱- «لا تبدئوهم بالسلام او بالکلام»: شما مسلمانان با قدری‌ها نخست سلام نکنید و سرصحبت را باز نگردانید و سخن نگویید.

۲- «لا تناظروهم»: با چنین افرادی پیرامون قضا و قدر مجادله و بگومگو و کشمکش و ستیز نکنید که شما را در شک و تردید می‌اندازند.

۳- و برخی از علماء نیز به معنای همنشینی و سخن نگفتن با آنها ترجمه کرده‌اند. یعنی با چنین افرادی هیچ‌گاه همنشینی و همراهی نکنید و پیرامون قضا و قدر با آنها سخن نگویید.

«پیام حدیث»:

از آنجا که بحث‌های این احادیث، بیشتر ناظر به وضع و حال فرقه‌ی قدریه و کسانی که بر نقش قدم آنها گام بر می‌دارند، است. در این حدیث نیز به یکی از مسائل مربوط به آنها اشاره می‌شود، و پیامبرﷺ از تمام مسلمانان می‌خواهد تا از مجالست و همنشینی و نشست و برخاست و همراهی و همرکابی با قدری‌ها و کسانی که پیرامون قضا و قدر الهی شبهه می‌افکنند، دوری گزینند و از آنها روی بگردانند. چرا که در شأن یک مسلمان و موحد و مؤمن راستین و حقیقی نیست که در مجالسی که آیات قرآنی و احادیث نبوی، به اشتباه ترجمه و تفسیر می‌شوند و یا در آن محافل و مجالس به اصول و موازین اسلامی توهین می‌شود شرکت کند و با آنها هم‌کلام و همنشین شود.

زیرا اگر در چنین مجالس و محافلی که اهل قدر متصدی آن هستند شرکت نماید، آنها به سخنان باطل و ناروای خود پیرامون قضا و قدر ادامه می‌دهند. اما اگر با بی‌اعتنایی از کنار آنها بگذرند، طبعاً آنها سکوت خواهند کرد و به مسائل دیگر خواهند پرداخت.

پس برای مسلمان شایسته است که به چنین افرادی محل ندهد و با بی‌اعتنایی نسبت به آنها تنفر و انزجار خویش را از مکتب و نظریه‌ی آنها اعلام دارد و با همراهی و همنشینی خویش،آب در آسیاب آنها نریزد. چرا که اگر با آنها نشست و برخاست کند، احتمال می‌رود که خودش در دام آنها بیفتد و در عقیده‌اش دچار شک و تردید شود، چرا که از همنشینی با بدان و کژاندیشان، تنهابودن بهتر است. و همین دوری‌گزیدن از چنین افرادی، خود نهی از منکر تلقی می‌شود. چرا که نهی از منکر اگر به صورت مثبت امکان پذیر نباشد، لااقل باید به صورت منفی انجام گیرد. به این طریق که انسان باید از چنین محیط و مجلسی که در آن حرف‌های انحرافی گفته می‌شود و از گویندگان و معتقدان به آن سخنان دوری گزیند و از همراهی و همنشینی با آنان خودداری کند تا در پرتو این عمل، دین و ایمان و اعتقاد و باورش را از خطر و ریسک بزرگ بدبینی و کژاندیشی پیرامون مسئله‌ی دقیق و پیچیده‌ای چون قضا و قدر نجات دهد.

به همین جهت برخی از علماء و اندیشمندان اسلامی با استدلال به همین حدیث همنشینی و مجالست با فاسقان، بدعت‌گزاران و گمراهان را از هر جنسی که باشد حرام دانسته‌اند. زیرا که همنشینی و انس‌گرفتن با بدعت‌گزاران و فاسقان و کژاندیشان و مؤانست با آنان، آفات و عواقبی چون: بدبینی نسبت به عقاید و باورهای راستین اسلامی، الحاد و بی‌بندوباری، فساد عقیده و... را در پی دارد.

ولی اگر کسی به قصد موعظه و اندرزدهی و اصلاح مفاسد فکری و اعتقادی چنین اشخاصی با آنها همنشینی کرد، و از علم و دانش کافی و وافی نیز برخوردار بود و احتمال قاطی‌شدن وی با آنها نبود، برای وی درست است تا در راستای اصلاح عقیده و باور آنها و به قصد موعظه و اندرز با آنها مجالست کند و آنها را به راه راست و باور درست و صحیح، آن هم بر مبنای دلایل وحیانی و براهین شرعی رهنمون سازد.

۱۰۹ - [۳۱] وعن عائشة ؓ قالت: قال رسول الله ﷺ: " ستة لعنتهم ولعنهم الله وكل نبي يجاب: الزائد في كتاب الله، والـمكذب بقدر الله، والمتسلط بالجبروت ليعز من أذله الله ويذل من أعزه الله، والمستحل لحرم الله، والمستحل من عترتي ما حرم الله، والتارك لسنتي ". رواه البيهقي في المدخل ورزين في كتابه[1].

۱- ترمذی ح ٢١٥٤.

۱۰۹- (۳۱) عایشه ـ رضي الله عنها ـ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: شش تن هستند که من و خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه‌ای نفرین نثار آنها کرده‌اند و آنها را مورد لعنت قرار داده‌اند:

۱- آنکه در کتاب خدا (مراد تمام کتاب‌های آسمانی و وحیانی است) چیزی (از خود) بیفزاید.

۲- کسی‌که قضا و قدر الهی را مورد تردید قرار دهد و آن را انکار نماید.

۳- سلطان دیکتاتور و ستم پیشه. آنکه با قهر و غلبه‌ی بی‌جا و قدرت و توان مذموم، بر مردم تسلط پیدا کند و به فکر به ذلت‌کشاندن افراد عزیز و گرامی و به عزت رساندن افراد پست و حقیر و فرومایه و بدطینت باشد.

٤- آنکه پا را از گلیمش فراتر گذارد و حُرمات و چیزهایی که حفظ و صیانت آنها لازم است را حلال بداند و به حرمت شکنی روی آورد.

٥- آنکه نسبت به عترتم (اهل بیتم) حرمت شکنی کند (و آنها را مورد آزار و اذیت و بی‌حرمتی و بی‌احترامی قرار دهد و توصیه‌ها و سفارش‌هایم را نسبت به آنها نادیده گیرد).

٦- و کسی‌که به سنتم بی‌اعتنا باشد و آن را پشت سر انداخته و به دست فراموشی سپرده و با اوامر و فرامین تابناک و تعالیم و آموزه‌های تعالی‌بخش آن مخالفت ورزد».

[این حدیث را بیهقی در «المدخل» و رزین در کتابش روایت کرده‌اند]

شرح: «لعنت»: این واژه دارای این معانی است: کسی را از خیر و نیکی راندن و دورکردن، دشنام دادن و رسوا نمودن، نفرین‌کردن، متروک و رها شده، رسوا و هلاک شده، شوم و نامبارک.

و در اینجا مراد همان دور شدن از رحمت و لطف خداوند ﷻ است.

«الزائد في كتاب الله»: در اینجا مراد از کتاب، تمام کتابهای آسمانی و وحیانی و تشریعی است. خواه آن کتاب قرآن باشد و یا تورات و انجیل. و مراد از افزودن در کتاب خدا می‌تواند تمام امور زیر باشد:

تحریف و تغییر آیات خداوندی، تأویل‌های نادرست و تفسیرهای مخالف با اصول و موازین اسلامی، افزودن در احکام و مسائل کتاب‌های آسمانی، تحریم حلال و تحلیل حرام‌های کتابهای آسمانی و...

و یکی از مصادیق بارز و شاخص این لعن و نفرین، رهبران و علمای یهود و مسیحی هستند که در برابر بهای ناچیز و بی‌ارزش دنیا، به تحریف و تبدیل کتاب الهی می‌پرداختند و به خاطر حفظ منافع شخصی و اهداف فردی خویش، دروغ‌های خود را به خدا نسبت می‌دادند و نسبت به کتب الهی بی‌انصافی از خود به خرج

می‌دادند. و در برابر فروش احکام دینی و تحریف حقایق آسمانی و شرعی، دست به هر گناه و جرم و جنایتی می‌زدند تا بهای ناچیزی از دنیا فراچنگشان بیاید.

«المستحل لحرم الله»: واژه «حرم» را به دو صورت می‌توان ترجمه کرد:

۱- اینکه این واژه را به فتح «حاء» و «راء» بخوانیم که مراد از آن حرم مکه مکرمه است. و «حرم» را از این جهت حرم می‌گویند که جای محترمی است و هتک آن جایز نیست و نباید در حرم، حرمت‌شکنی کرد و در آن به جنگ و جدال، یا شکار حیوانات یا قطع درختان و گیاهان پرداخت و بدون احرام وارد آن شد. چرا که حرم مکه، مکان و محل امنی برای تمام انسان‌ها و حتی فراتر از آن برای حیوانات و نباتات نیز هست. چرا که خداوند ﷻ فرمان داده است که همه‌ی انسان‌ها و حتی حیوانات در این سرزمین در امن و امان‌اند. صیدکردن حیوانات آن ممنوع است و حتی تعقیب و گریز مجرمانی که به این حرم و خانه‌ی کعبه پناه برند، جایز نیست. تنها می‌توان برای اجرای عدالت در حق چنین مجرمانی، آذوقه را بر آنها بست تا بیرون آیند و تسلیم شوند، اما نمی‌توان به قتل و غارت و کشت و کشتار دست یازید. لذا اگر کسی در حق مسجدالحرام حرمت‌شکنی کند، و حرمت و احترام و

بزرگداشتش را نادیده گیرد، مورد لعن و نفرین خدایی و پیامبران الهی قرار خواهد گرفت.

۲- واژه‌ی «حرم» را به ضم «حاء» و «راء» بخوانیم. یعنی «حُرُم». در این صورت «حُرُم» جمع «حرمت» به معنای چیزی است که باید آن را حفظ کرد و احترام آن را نگه داشت و اعمال نامشروع و قبیح و زشت و منکر را از این جهت حرام می‌گویند که ممنوعیت دارد و خداوند آنها را حرام فرموده است. پس در این صورت هر کس، محرمات خدا را حلال قرار دهد و پیرامون آنها حرمت‌شکنی کند، در نفرین پیامبران و خداوند قرار خواهد گرفت.

«والتارك لسنتي»: ترک سنت اگر با استخفاف و تمسخر و استهزا همراه باشد، موجب کفر و خروج از دائره‌ی اسلام است و اگر کسی سنت را به خاطر تنبلی و سستی در عمل ترک می‌کند، این عملش موجب کفر نیست، بلکه چنین فردی مرتکب گناه شده است و اگر منظور این حدیث ترک سنت از قبیل تنبلی و سستی در عمل باشد مراد از لعن و نفرینی که در حدیث آمده، از باب تشدید و تغلیظ و تهدید و سخت‌گیری در این راستا آمده است. چرا که چنین فردی از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌شود و لعن و نفرین کردن مسلمان نیز جایز نمی‌باشد.

ولی اگر مراد از این، استخفاف و تحقیر و استهزاء و تمسخر سنت باشد، هیچ اشکالی پیش نخواهد آمد و مراد همان لعن و نفرین واقعی و حقیقی است.

۱۱۰ - [۳۲] وعن مطر بن عكامس قال: قال رسول الله ﷺ: " إذا قضى الله لعبد أن يموت بأرض جعل له إليها حاجة ". رواه أحمد والترمذي[1].

۱۱۰- (۳۲) مطر بن عکامس ﷺ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: هنگامی که خداوند ﷻ بخواهد جان بنده‌ای را در سرزمینی بگیرد، برای او در آنجا کار و خواسته‌ای پیش می‌آورد (تا وی بدانجا رود و خداوند جانش را قبض نماید)».

[این حدیث را احمد و ترمذی روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث حکایت از آن دارد که آگاهی از محل و زمان مرگ و سررسید اجل هر انسان فقط در اختیار ذات خداوند ﷻ است و دیگران را به آن راهی نیست.

چنانچه ابن‌جریر و ابن ابی‌حاتم از مجاهد روایت کرده‌اند که گفت:

«مردی از صحرانشینان نزد رسول‌خدا ﷺ آمد و گفت:زنم باردار است. پس مرا آگاه کن که چه می‌زاید، پسر یا دختر؟ در سرزمین ما

۱- مسند احمد ۲۲۷/۵، ترمذی ح۲۱٤٦ و قال حسن غریب.

خشکسالی و قحطی است، لذا به من بگو و خبر بده که چه وقت باران فرود می‌آید؟ و نیز من می‌دانم که امروز چه کرده‌ام، لذا تو به من خبر بده که فردا چه خواهم کرد؟ و بالاخره من می‌دانم کجا متولد شده ام، بگو ببینم در کدام سرزمین می‌میرم؟ همان بود که خدای ﷻ در پاسخ این فرد این آیه را نازل فرمود:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤﴾ [لقمان: ٣٤].

«آگاهی از فرارسیدن قیامت ویژه‌ی خداست و اوست که باران را می‌باراند و مطلع است از آنچه در رحم‌های مادران است و هیچ‌کس نمی‌داند فردا چه چیز فراچنگ می‌آورد و هیچ‌کس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد، قطعاً خدا آگاه و باخبر است».

لذا در این آیه و حدیث به صراحت بیان شد که آینده‌ی نزدیک انسان‌ها و حوادث فردای آنها و نیز محل مرگ و بدرود حیاتشان بر همه پوشیده است و هیچ‌کس جز خدا از لحظه‌ی مرگ و محل آن آگاه نیست و طبق صریح آیات و احادیث، خداوند این علم را از همه مخفی و پوشیده داشته است تا هرگز غرور و غفلت آنها را فرا نگیرد.

۱۱۱ - [۳۳] وعن عائشة ﵂ قالت: قلت: يا رسول الله! ذراري المؤمنين؟ قال: " من آبائهم ". فقلت: يا رسول الله! بلا عمل؟ قال: " الله أعلم بما كانوا عاملين ". قلت: فذاراري المشركين؟ قال: " من آبائهم ". قلت: بلا عمل؟ قال: " الله أعلم بما كانوا عاملين ". رواه أبو داود[۱].

۱۱۱- (۳۳) عایشه ـ ﵂ ـ گوید: «از پیامبر اکرم ﷺ پرسیدم:ای رسول‌خدا ﷺ، حال و وضع بچه‌های مسلمانان که پیش از بلوغ می‌میرند چیست؟ (آیا در بهشت خداوندانند و یا در آتش سوزان دوزخ)؟ پیامبر ﷺ فرمود: حال و وضع آنها در قیامت، بسان حال و وضع پدرانشان است (یعنی همانند آنها در بهشت خواهند بود).

پرسیدم: آیا بدون اینکه عمل نیک و شایسته‌ای انجام دهند وارد بهشت می‌شوند؟ پیامبر ﷺ فرمود: تنها خدا می‌داند که چه خواهند کرد. بار دیگر پرسیدم: پس حال بچه‌های کافران و مشرکان که قبل از بلوغ می‌میرند چگونه خواهد بود؟ پیامبر ﷺ فرمود: حال آنها نیز همانند حال پدرانشان است (یعنی همانند آنها در دوزخ خواهند بود).

۱- ابوداود، ح۴۷۱۲.

پرسیدم: آیا بدون اینکه مرتکب عمل زشت و قبیح و گناه و معصیتی شوند، وارد دوزخ می‌شوند؟ پیامبر ﷺ فرمود: تنها خداوند ﷻ و آفریدگار آن بچه‌ها می‌داند که چه خواهند کرد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است]

۱۱۳ - [۳٤] وعن ابن مسعود ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: الوائدة والموؤدة في النار ". رواه أبو داود[1].

۱۱۳- (۳٤) ابن مسعود ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: زنی که دخترش را زنده به گور می‌کند و نیز دختر زنده به گور شده هردو در آتش دوزخ اند».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «وئاد»: (زنده به گور کردن دختران) یکی از رسوم زشت و ننگین و یکی از دردناک‌ترین و وحشیانه‌ترین پدیده‌های عصر تاریک جاهلیت عرب بود.

عرب‌های جاهلی، به چند علت دختران معصوم و بی‌گناه خویش را زنده به گور می‌کردند:

۱- عدم ارزش و احترام و جایگاه زن، به عنوان یک انسان در جامعه‌ی جاهلی.

۱- ابوداود، ح۴۷۱۷.

۲- فقر شدید، در حالیکه در جامعه‌ی جاهلی پسران تولید کننده و دختران مصرف کننده تلقی می‌شدند و این خود دلیلی محکم بر زنده به گورکردن آنها بود.

۳- عرب‌ها نیز به خاطر اینکه در جنگ‌های قبیله‌ای فراوان آن روز، ممکن بود که دختران و نوامیس آنها به اسارت دشمنان درآیند و به اصطلاح نوامیس آنها به دست بیگانگان بیفتد و از این راه، لکه‌ی ننگی بر دامانشان بنشیند، دست به این کار وحشیانه می‌زدند و دخترانشان را از ترس ننگ و عار، زنده به گور می‌کردند.

ولی شریعت مقدس اسلام شدیداً این مسئله را محکوم ساخته و به قدری این مسئله را زشت و منفور شمرده و با آن برخورد قاطع کرده که در آیات زیادی این مسئله را بیان کرده و به شدت عاملان این فاجعه و جنایت وحشیانه و دردناک را محکوم نموده است و در عوضش به زن ارزش و جایگاهی وصف‌ناپذیر و والا عنایت فرمود و از حقوق زن به عنوان یک انسان دفاع کرد و او را به عنوان مادر، زن، خواهر، همسر و عضوی از جامعه‌ی بشری به تمام جوامع انسانی معرفی کرد.

اشکال: در این حدیث پیامبرﷺ فرمودند: زنی که دخترش را زنده به گور می‌کند و نیز دختر زنده به گور شده، هردو دوزخی‌اند. در حالیکه

در حدیثی دیگر امام احمد از «خساء بنت معاوية الصريمية» و او نیز از عمویش چنین روایت می‌کند که از رسول‌خداﷺ پرسیدم:

«يا رسول الله! مَن في الجنة؟ قال: النبي في الجنة والشهيد في الجنة والمولود في الجنة والمؤودة في الجنة».

در این حدیث پیامبرﷺ به صراحت می‌فرماید که دختر زنده به گور شده بهشتی است و به ظاهر میان این دو حدیث تضاد و تقابل معلوم می‌شود. اما می‌توان این اشکال را چنین بر طرف کرد که حدیث «الوائدة والمؤودة في النار» ضعیف است. چنانچه علامه ابن عبدالبر می‌گوید:

«لا اعلم احداً روي هذا الحديث عن الزهري غير ابي معاذ وهو ناسي الحديث لا يحتجّ بحديثه».

«نمی دانم کسی جز ابی معاذ این حدیث را از زهری روایت کرده باشد، در حالی که خود ابومعاذ فردی ضعیف و فراموشکار در روایت احادیث است و احتجاج به حدیثش نمی‌شود».

و نیز می‌توان چنین گفت که: مراد از «الوائدة» دایه و مراد از «المؤودة» مادر طفل است. در این صورت باید «لها» را مقدر کنیم یعنی «المؤودة لها» چرا که در عرب جاهلیت هنگامی که وقت وضع حمل زن فرا می‌رسید، حفره‌ای حفر می‌شد و زن بالای آن حفره می‌نشست و دایه نیز پشت سرش می‌نشست و منتظر تولد

کودک بود. اگر نوزاد دختر بود، دایه آن را در میان حفره پرتاب می‌کرد و اگر پسر بود آن را نگاه می‌داشت.

پس طبق این قول، مراد از «الوائدة» دایه و مراد از «المؤودة» المؤودة لها می‌باشد. یعنی مادر کودک. و آنها به خاطر این کارشان به علاوه‌ی کفرشان، مستحق آتش دوزخ‌اند.

و برخی از علماء نیز این حدیث را چنین توجیه کرده‌اند که مراد از «الوائدة» مادر طفل است و او به خاطر کفرش و عمل ننگین زنده به گورکردن دخترش مستحق دوزخ است.

و مراد از «المؤودة» دختر زنده به گور شده است و البته این حکم مخصوص همان کودک ویژه و خاصی است که زنده به گور شده است. شاید پیامبرﷺ به طور معجزه (بسان کودکی که خضر علیه السلام او را کشت) دانسته باشد که چنین کودکی که زنده به گور شده دوزخی است و این حکم مخصوص همان کودک مخصوص است و مراد تمام کودکان زنده به گور شده نیست، بلکه موردش خاص است.

و البته به گمان کسانی که می‌گویند «بچه‌های کافران» دوزخی‌اند، در این حدیث هیچ اشکالی وارد نمی‌شود. چرا که هم مادر،کافر است و به خاطر کفرش به دوزخ می‌رود و هم به تبع او

که زنده به گور شده است، دوزخی خواهد بود. چرا که به گمان این گروه بچه‌های کافران نیز بسان والدینشان دوزخی‌اند.

البته خداوند ﷻ بهتر می‌داند.

فصل سوم

۱۱۳ - [۳۵] عن أبي الدرداد قال: قال رسول اللهﷺ: " إن الله عز وجل فرغ إلى كل عبد من خلقه من خمس: من أجله، وعمله، ومضجعه، وأثره، ورزقه". رواه أحمد[۱].

۱۱۳- (۳۵) ابودرداء ﷺ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: براستی خدای فرزانه پنج چیز بنده‌اش را از پیش مقرر داشته است که از حد و مرز آنها عبور نخواهد کرد:

۱- سررسید و فرجام زندگی‌اش.

۲- عمل و کردارش (تیره‌بختی و نیک‌بختی بر اساس انجام اعمال و کردار زشت و یا انجام اعمال نیک).

۳- آرامگاه و محل مرگ.

٤- آثار و چیزهایی که باقی می‌گذارد و بر جای می‌نهد (اعم از آثار خیری همچون مسجد و مدرسه و بیمارستان و دیگر موقوفات و آثار بدی همچون غصب املاک و بنای میخانه‌ها و کتاب‌های گمراه‌کننده و طرح‌های استعمارگرانه و پروژه‌های خانمانسوز و ستمگرانه).

۵- رزق و روزی او (منظور این است که خداوند ﷻ از ازل این چیزها را می‌دانسته و از پیش در علم محیطش به همه‌ی

۱- مسند احمد ۱۹۷/۵.

این چیزها تسلط علمی داشته است و او تعالی است که علمش محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد و قبل از اینکه انسان به وجود بیاید، خداوند همه‌ی این چیزها را در حق او می‌داند. این حدیث بیانگر احاطه‌ی علم خدا می‌باشد و نباید این حدیث را حمل بر سلب اختیار از انسان کرد)».

[این حدیث را احمد روایت کرده است]

١١٤ - [٣٦] وعن عائشة رضي الله عنها قالت: سمعت رسول الله ﷺ يقول: " من تكلم في شيء من القدر سئل عنه يوم القيامة، ومن لم يتكلم فيه لم يسأل عنه ". رواه ابن ماجه[1].

١١٤- (٣٦) عایشه ـ رضي الله عنها ـ گوید: «از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: هرکس پیرامون قضا و قدر سخن گوید و به بحث و گفتگو بپردازد در روز قیامت مورد محاسبه و بازخواست قرار خواهد گرفت. و هرآنکه پیرامون احکام و مسائل آن بحث و گفتگو نکند، از محاسبه و بازخواست آن روز در امان خواهد بود و درباره‌ی قضا و قدر از او سؤال نخواهد شد».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: پیام این حدیث به تمام مسلمانان جهان این است که: ای مسلمانان! و ای مؤمنان به خدا، پیامبران، کتابهای آسمانی و

۱- ابن ماجه، ح٨٤.

قیامت! به قضا و قدر الهی ایمان بیاورید و با دلایل واهی و براهین پوچ و بی‌معنا به بحث و بررسی و گفتگو و بگو مگو و اختلاف و کشمکش، پیرامون احکام و مسائل دقیق و پیچیده‌ی آن نپردازید. بلکه ایمان داشته باشید و اطمینان کنید که تنها خداوند ﷻ علم و دانش گسترده و اراده‌ی مطلق و فراگیر و قدرت و توانایی کامل دارد و اوست که هرچه را بخواهد می‌کند و از آنچه که می‌کند آگاه است. انسان مسلمان باید بداند که دانش خداوند ﷻ بر همه‌ی اشیاء محیط است و گنجایش دانستن همه‌ی اشیاء را دارد.

در حوزه‌ی اقتدار دانش الهی، آگاهی از رفتن مورچگان در لانه‌ها و سوراخ‌هایشان گرفته تا گردش و جهش افلاک در مدارشان یکسان است.

دانش او تعالی، تمام مکان‌های متعدد و زمان‌های طولانی را شامل می‌گردد و مکانی در مشرق و مغرب و لحظاتی در ازل و ابد از آن ناپدید نیست.

رویدادهای زندگی که در آفاق آن خیرها و شرها و سختی و امیدها و اندوه‌ها و شادی‌ها و... وجود دارد، همه و همه را دانش الهی در بر می‌گیرد و شماره و تعداد آنها را می‌داند و از همه یکسان آگاه است.

و در صفحات و اوراق این کتاب بزرگ، خطوط و سطور قضا و قدر نگاشته شده و سرنوشت همه‌ی موجودات هستی، رقم خورده و شناخته شده و پایانش به وضوح بیان شده و سعادت و شقاوت از هم جدا گردیده است.

پس برای یک مسلمان، زیبنده است که به قضا و قدر الهی ایمان بیاورد و در مسایل دقیق و احکام پیچیده‌ی آن بدون راهنمایی قرآن و سنت داخل نشود، چرا که اگر چنین کرد در راه افراط جبری‌ها و یا تفریط قدری‌ها سقوط خواهد کرد و طعم هلاکت و نابودی و ذلت و خواری را خواهد چشید و در روز قیامت مورد بازخواست الهی نیز قرار خواهد گرفت.

ولی اگر پیرامون مسائل ریز و دقیق و پیچیده‌ی قضا و قدر سخن نگوید، خداوند ﷻ او را بدین خاطر مورد بازخواست و محاسبه قرار نخواهد داد و بر آن کسی را مؤاخذه نخواهد کرد و کسی حساب سخن نگفتن پیرامون قضا و قدر الهی را بازپس نخواهد داد. چرا که بحث و گفتگو کردن درباره‌ی تقدیر، جزو لوازم و ضروریات دین نیست، بلکه ایمان آوردن به قضا و قدر الهی بر هر انسانی بدون پرس و جو از جزئیاتش، فرض است.

۱۱۵ - [۳۷] وعن ابن الديلمي قال: أتيت أبي بن كعب، فقلت له: قد وقع في نفسي شيء من القدر، فحدثني لعل الله أن يذهبه من قلبي. فقال: لو أن الله عذب أهل سماواته وأهل أرضه، عذبهم وهو غير ظالم لهم، ولو رحمهم كانت رحمته خيرا لهم من

أعمالهم، ولو أنفقت مثل أحد ذهبا في سبيل الله ما قبله الله منك حتى تؤمن بالقدر، وتعلم أن ما أصابك لم يكن ليخطئك، وأن ما أخطأك لم يكن ليصيبك. ولو متّ على غير هذا لدخلت النار. قال: ثم أتيت عبد الله بن مسعود، فقال مثل ذلك. قال: ثم أتيت حذيفة بن اليمان، فقال مثل ذلك. ثم أتيت زيد بن ثابت فحدثني عن النبيﷺ مثل ذلك. رواه أحمد وأبو داود وابن ماجه [1].

۱۱۵- (۳۷) ابن دیلمی گوید: «به نزد ابی ابن کعب ﷺ رفتم و به او گفتم: درباره‌ی قضا و قدر الهی در دلم شک و تردیدها و وساوس و افکار بد و نامطلوبی (از قبیل مختاربودن انسان و یا مجبور بودنش) ایجاد شده است. حال شما مرا به چیزی رهنمون سازید تا بر اساس آن خداوند ﷻ این شک و تردیدها و وساوس را از دلم دور گرداند.

ابی بن کعب ﷺ گفت: (این را بدان که) اگر خداوند ﷻ تمام موجودات و مخلوقات آسمانی و زمینی را به عذاب و عقاب خویش گرفتار کند، در این کارش ظالم و ستم پیشه نخواهد بود (چرا که کارهای او تعالی خالی از حکمت و عاری از درایت نخواهد بود و او مالک تمام مخلوقات و موجودات زمینی و فرازمینی است و هرطور که بخواهد با آنها برخورد می‌کند. بدون اینکه دچار کوچک‌ترین نوعی از ظلم و ستم و یا استبداد و اجحاف شود).

۱- ابوداود ح٤٦٩٩، ابن ماجه ح٧٧، مسند احمد ١٨٩/٥.

و نیز بدان: اگر تمام آنها را در زیر چتر رحمت و لطف و کرم خویش قرار دهد این از فضل و کرم الهی است، چرا که رحم و لطف او از اعمال و کردار ناچیز و اندک بندگان، برای آنها بهتر و برتر خواهد بود (و هیچ‌گاه اعمال آنها سزاوار و لایق این همه لطف و کرم و فضل و احسان الهی نخواهد بود).

و بدان: اگر در راه خدا و در راستای دفاع از کیان اسلام و مسلمین به اندازه‌ی کوه اُحُد طلا انفاق و خرج کنی، مورد قبول و پذیرش خدا قرار نخواهد گرفت تا وقتی که به تقدیر و سرنوشت مکتوب ازلی، ایمان بیاوری و معتقد باشی که آنچه به تو رسیده و برایت پیش‌آمده، خطایی در آن نیست و آنچه از تو خطا رفته است، به تو نخواهد رسید. و همه بر اساس تقدیر و سرنوشت مکتوب ازلی است (یعنی تا زمانی که به تقدیر و سرنوشت و قضا و قدر الهی معتقد نباشی، چیزی از تو پذیرفته نخواهد شد. نه صدقه و خیرات و نه هیچ عمل نیک دیگر).

و اگر تو بر خلاف چیزی که گفته شد، عقیده داشته باشی و در همان حال بمیری، راهی دوزخ خواهی شد (چرا که منکر قضا و قدر الهی، جایگاه و مأوایش دوزخ سوزان خواهد بود).

ابن دیلمی در ادامه گوید: پس از این (از حضور ابی بن کعب ﷺ مرخص شدم و به جهت اطمینان خاطر بیشتر) به نزد ابن مسعود ﷺ رفتم (و از او نیز در این باره سؤال نمودم).

او نیز بسان ابی بن کعب ﷺ، برایم توضیح داد و سخن گفت. پس از آن به نزد حذیفه بن یمان ﷺ رفتم و او نیز (همانند ابی بن کعب ﷺ و عبدالله بن مسعود ﷺ) جوابم گفت. در آخر به نزد زید بن ثابت ﷺ شتافتم (و از او نیز در این زمینه سؤال نمودم) و او نیز مسئله را به همین صورت از پیامبر اکرم ﷺ برایم بیان کرد (و به وسیله‌ی توصیه‌ها و سفارش‌ها و سخنان و اقوال این بزرگان، خداوند شک و تردیدها را از قلبم دور کرد و در قلبم نسبت به این قضیه اطمینان خاطر حاصل شد و دانستم که فقط علم خداوند محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد و اوست که هرچه بخواهد می‌کند و از آنچه که می‌کند آگاه است و علم و دانش او بر همه‌ی اشیاء محیط است و گنجایش دانستن همه‌ی اشیاء را دارد. و خدایی او را سزاست که بر تمام مخلوقات و موجودات زمینی و فرازمینی تسلط و نفوذ کامل دارد و هر طوری که عمل کند، مختار است و کسی او را مورد بازخواست و محاسبه قرار نخواهد داد. و از این حدیث دانسته شد که اعمال و کردار، بدون ایمان به قضا و قدر الهی هیچ ارزش و جایگاهی در پیشگاه ذات احدیت نخواهد داشت و خدا هیچ عملی را بدون ایمان به قضا و قدر و سرنوشت مکتوب ازلی نخواهد پذیرفت)».

[این حدیث را احمد، ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

۱۱٦ - [۳۸] وعن نافع أن رجلاً أتي ابن عمر فقال: إن فلانا يقرأ عليك السلام. فقال: إنه بلغني أنه قد أحدث، فإن كان قد أحدث فلا تقرئه مني السلام؛ فإني سمعت رسول الله ﷺ يقول: " يكون في أمتي ـ أو في هذه الأمة – خسف، أو مسخ، أو قذف في أهل القدر ". رواه الترمذي وأبو داود وابن ماجه وقال الترمذي: هذا حديث حسن صحيح غريب[1].

۱۱٦- (۳۸) نافع رضی الله عنه گوید: «مردی به نزد عبدالله بن عمر ـ رضی الله عنهما ـ آمد و گفت: فلانی به شما سلام رساند. عبدالله بن عمر ـ رضی الله عنهما ـ گفت: به من خبر رسیده که وی در دین خدا بدعت و نوآوری ایجاد کرده. پس اگر چنین است، جواب سلامم را به او نرسان. چرا که از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: در امتم (یا در این امت= امت محمدی ﷺ) خسف (در زمین فرو رفتن) یا مسخ (دگرگون کردن صورت و برگرداندن آن به صورت زشت‌تر) و یا قذف (سنگباران شدن) رخ خواهد داد و این گونه عذاب و کیفر در اهل قدر (و انکارکنندگان قضا و قدر الهی) خواهد بود».

[این حدیث را ترمذی، ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند و ترمذی گفته: این حدیث حدیثی صحیح و غریب است].

۱- ترمذی ح ۱۳۵۲ و قال حدیث حسن صحیح غریب، ابن ماجه ح۴۰٦۱، ابوداود ح٤٦۱۳، مسند احمد ۲/۱۳٦.

شرح: علماء و دانشوران دینی و اسلامی از این حدیث استدلال کرده‌اند که: جواب سلام فاسقان و بدعت‌گذاران واجب نیست تا با این کار، تنفر و انزجار خویش را از چنین افرادی اظهار داریم.

و چنین کاری از باب تغلیظ و تشدید و تهدید و سخت‌گیری است تا به خود آیند واز این کارها و باورهای باطل و پوچ دست بکشند.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه می‌توانید به حدیث شماره‌ی ۱۰۶ مراجعه فرمایید.

۱۱۷ - [۳۹] وعن علي ﷺ قال: سألت خديجة النبي ﷺ عن ولدين ماتا لها في الجاهلية. فقال رسول الله ﷺ: " هما في النار". فلما رأى الكراهة في وجهها قال:" لو رأيت مكانهما لأبغضتهما". قالت: يا رسول الله! فولدي منك؟ قال: " في الجنة ".ثم قال رسول الله ﷺ:" إن المؤمنين وأولادهم في الجنة، وإن المشركين وأولادهم في النار". ثم قرأ رسول الله ﷺ ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱتَّبَعَتۡهُمۡ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَٰنٍ أَلۡحَقۡنَا بِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ﴾ [الطور: ۲۱]. رواه احمد[1].

۱۱۷- (۳۹) على ﷺ گوید: «حضرت خدیجه ـ ﷺ ـ پیرامون دو فرزندش که در زمان جاهلیت آنها را از دست داده بود، از پیامبرﷺ سؤال کرد (که آیا در روز قیامت بهشتی‌اند یا دوزخی)؟

۱- مسند احمد ۱۳٤/۱.

پیامبرﷺ در پاسخ فرمود: هردو دوزخی‌اند. و چون رسول‌خداﷺ آثار غم و اندوه و ناراحتی را در سیمای خدیجه ـ رضی الله عنها ـ دید، فرمود: اگر تو (ای خدیجه) جایگاه آن دو را در دوزخ می‌دیدی (که چگونه در پستی و خواری و دوری از رحمت خداوند هستند) بی‌تردید از آن دو متنفر و بیزار می‌شوی.

بار دیگر حضرت خدیجه ـ رضی الله عنها ـ پرسید:ای رسول‌خداﷺ! پس حال و وضع فرزندانی که حاصل زندگی مشترک من و شما بودند و در کوچکی از دنیا رفتند چگونه است؟ پیامبرﷺ فرمود: در بهشت هستند. آنگاه پیامبرﷺ فرمود: بی‌تردید مؤمنان و فرزندانشان در بهشت‌اند و مشرکان و فرزندانشان در دوزخ.

(علی رضی الله عنه گوید): پس از این پیامبرﷺ این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱتَّبَعَتۡهُمۡ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَٰنٍ أَلۡحَقۡنَا بِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ...﴾ [الطور: ٢١].

«کسانی که خودشان ایمان آورده‌اند و فرزندانشان از ایشان در ایمان‌آوردن پیروی کرده‌اند، در بهشت فرزندانشان را بدیشان ملحق می‌گردانیم تا زادگان دلبند خود را در کنار خود ببینند و از انس با آنان لذت بیشتر ببرند».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «فولدي منك»: مراد از کودکانی که حاصل زندگی مشترک حضرت خدیجه ـ رضي الله عنها ـ و پیامبر ﷺ بوده و در کوچکی چشم از دنیا فرو بسته‌اند، «قاسم» و «عبدالله» است و «طاهر و طیب» هردو لقب‌های عبدالله هستند. این دو پیش از اینکه به سن بلوغ برسند، در ایام طفولیت چشم از این جهان بستند و به دیار باقی شتافتند.

درباره‌ی اولاد مؤمنان و مشرکان قبلاً به طور مستقل و مفصل بحث شد، اما در اینجا بیان یک نکته خالی از لطف نیست و آن اینکه: فرزندان حضرت خدیجه ـ رضي الله عنها ـ در زمان جاهلیت مردند، در حقیقت زمان جاهلیت همان زمان «فترت» است. و فترت زمانی است که پیامبری مبعوث نشده است.

اهل فترت یا موحداند و یا مشرک. موحد کسی است که معتقد باشد این جهان پروردگار و خدایی یگانه دارد و جهان آخرت ضروری است تا خداوند عزوجل نیکوکاران را پاداش و بدکاران را کیفر دهد و نیز بر بتی سجده نکرده و شریکی برای خدا قائل نشده و بر دین حنیف ابراهیم علیه السلام فوت کرده است. یقیناً چنین کسی در روز قیامت رستگار است.

اما در مورد نجات مشرک اهل فترت، علما دو نظر دارند، گروهی معتقدند که عذاب می‌شوند و گروهی دیگر از علما قائل به نجات

آنان از عذاب هستند، (از جمله امام ابن‌تیمیه) و استدلال کرده‌اند به آیاتی چند از قرآن، از جمله:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا﴾ [الإسراء: ۱۵].

«و ما هیچ شخص و قومی را مجازات نخواهیم کرد مگر اینکه پیغمبری برای آنان مبعوث و روان سازیم».

﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ عَلَىٰ فَتۡرَةٖ مِّنَ ٱلرُّسُلِ أَن تَقُولُواْ مَا جَآءَنَا مِنۢ بَشِيرٖ وَلَا نَذِيرٖۖ فَقَدۡ جَآءَكُم بَشِيرٞ وَنَذِيرٞۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١٩﴾ [المائدة: ۱۹].

«ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمد) به سوی شما آمده است و به دنبال انقطاع مدت زمانی که میان پیغمبران بوده است، (حقائق را دیگر باره) بیان می‌کند، تا اینکه (در روز رستاخیز) نگویید:مژده دهنده و بیم‌دهنده‌ای(از پیغمبران) به سوی ما نیامده است (تا فرمان خدا به ما برسانند. هم اینک پیغمبر) مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای (محمد نام) به سوی شما آمده است (و عذری برای شما نمانده است). و خدا بر همه چیز توانا است...»

﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥﴾ [النساء: ۱۶۵].

«ما پیغمبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده‌رسان، و(کافران را به عقاب) بیم‌دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری بسوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و

عبادت در پیش می‌گرفتیم). و خدا چیره‌ی حکیم است(و کارهایش از روی حکمت و قدرت انجام می‌پذیرد)...»

پس این آیات و امثال آن دلالت می‌کند که عدالت خداوند اقتضا می‌کند کسانی را که دعوت پیامبری به آنها نرسیده است، یا نادرست رسیده عذاب نکند تا مردم حجتی بر خداوند نداشته باشند که اگر پیامبری می‌آمد، ما از او پیروی می‌کردیم. در حالی که حجت عالی و برتر مختص خداست[1].

ما نیز امیدواریم که رأی دوم، در نزد خدا مقبول باشد. چرا که آن با عدالت الهی هماهنگ است. مخصوصاً در مورد فرزندان حضرت خدیجه ـ رضي الله عنها ـ که در طفولیت و بر اساس فطرت پاک و بدور از هرگونه شرک و بت‌پرستی از دنیا رفته‌اند.

جواب حدیث فوق را نیز می‌توان بنا به قول ابن حجرعسقلانی، چنین داد که: این حدیث و احادیثی از این قبیل، همه در ابتدای امر و پیش از نزول حکم بهشتی‌بودن تمام کودکان و اطفال است که پیش از بلوغ مرده‌اند. چرا که همه‌ی آنها بر فطرت پاک و خالص توحید و یکتاپرستی، دارفانی را وداع کرده‌اند و بر اساس این، ابن حجر در این زمینه می‌گوید:

۱- نگا: بدعت به معنای دقیق اسلامی، عبدالملک السعدی، ص ۲۰۶.

«هذا قبل أن ينزل فيهم شئ فلا ينافي أنهم من اهل الجنة». «این حکم پیش از نزول حکمی درباره‌ی فرزندان کافران و مشرکان است».

در حقیقت میان این روایت و روایات دیگری که از آنها ثابت می‌شود که فرزندان مشرکان نیز بهشتی‌اند، هیچ‌گونه منافاتی وجود ندارد.

۱۱۸ - [٤٠] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: " لما خلق الله آدم مسح ظهره، فسقط من ظهره كل نسمة هو خالقها من ذريته إلى يوم القيامة، وجعل بين عيني كل إنسان منهم وبيصاً من نور، ثم عرضهم على آدم، فقال: أي رب! من هؤلاء؟ قال: ذريتك. فرأى رجلاً منهم فأعجبه وبيص ما بين عينيه، قال: أي رب! من هذا؟ قال: داود. فقال: رب! كم جعلت عمره؟ قال: ستين سنة. قال: رب زده من عمري أربعين سنة".

قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: "فلما أنقضي عمر آدم إلا أربعين جاءه ملك الموت، فقال آدم: أولم يبق من عمري أربعون سنة؟ قال: أولم تعطها ابنك داود؟! فجحد آدم، فجحدت ذريته، ونسي آدم فأكل من الشجرة، فنسيت ذريته، وخطأ وخطئت ذريته". رواه الترمذي[۱].

۱۱۸- (٤٠) ابوهریره ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: خداوند متعال آدم ﷺ را پدید آورد و آنگاه که از آفرینش وی فراغت یافت، پشتش را با دست قدرت و قوت لایزال و لایتناهی خویش کشید و (گروهی از) فرزندان آینده‌ی وی را تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت

۱- ترمذی ح۳۰۷٦ و قال حسن صحیح.

ذراتی بیرون آورد و میان پیشانی هر کدام از آنها پرتو و شعاعی از نور قرار داد. آنگاه آنها را بر آدم ﷺ عرضه داشت و به او نشان داد. آدم ﷺ گفت: پروردگارا! این‌ها چه کسانی‌اند؟ خدا فرمود: فرزندانت هستند.

(آدم ﷺ به نظاره‌ی آنها نشست. ناگاه چیزی نگاهش را به خود جلب کرد) و مردی را دید که پرتو و شعاع نور پیشانی‌اش وی را به اعجاب و تحسین واداشته و او را محو تماشا نموده است.

آدم ﷺ پرسید: پروردگارا! این کیست؟ خداوند فرمود: حضرت داود ﷺ است. آدم ﷺ بار دیگر پرسید: بارالها! سررسید و فرجام زندگی‌اش را چه اندازه مقرر داشته‌ای؟ خداوند فرمود: شصت سال.

آدم ﷺ گفت: (پروردگارا از تو می‌خواهم) از عمرم چهل سال کم کنی و به عمر او بیفزایی. رسول‌خدا ﷺ در ادامه می‌فرماید: با کاسته‌شدن آن چهل سال، چون عمر آدم ﷺ به پایان رسید، و سررسید فرجام زندگی‌اش برای بدرود از این جهان نزدیک شد، فرشته‌ی مرگ برای قبض روح مطهر و پاکش به نزد وی آمد.

آدم ﷺ پرسید: مگر از عمرم چهل سال دیگر باقی نمانده است؟ (پس چرا حالا برای قبض روحم آمده‌ای؟) فرشته‌ی مرگ گفت: مگر تو آن چهل سال را به فرزندت داود ﷺ نبخشیده‌ای؟

(رسول‌خدا ﷺ می‌فرماید:) این چنین بود که آدم ﷺ انکار کرد و به تبع او فرزندانش نیز انکار کردند. و این چنین بود که آدم ﷺ فراموش کرد و از میوه‌ی درخت ممنوعه خورد و به تبع او فرزندانش نیز دچار نسیان و فراموشی شدند و این چنین بود که آدم ﷺ دچار خطا و ترک فرمان شد و به تبع او فرزندانش نیز به خطا و ترک فرمان و عصیان و نافرمانی دچار آمدند».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «ذریته»: ذریه در اصل به معنای فرزندان کوچک و کم سن و سال است و بعضی آن را از ماده‌ی «ذر» که به معنای موجودات بسیار کوچک همانند ذرات غبار و مورچه‌های بسیار ریز می‌باشد دانسته‌اند. از این رو باید گفت؛ هنگامی که خدا آدم ﷺ را آفرید، فرزندان آینده‌ی او را تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی کوچک (مانند ذرات غبار و یا مورچه‌های بسیار ریز) بیرون آورد و به آنها عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن در عالم ذر و پیمان الست عنایت کرد.

و از این حدیث این امر به صراحت معلوم شد که در وجود تمام انسان‌ها ماده‌ی خطا، نسیان و فراموشی و جحد و انکار هست و این چیزها در تار و پود وجودشان عجین شده است.

«کل بني آدم خطاء وخير الخطائين التوابون». «همه‌ی فرزندان آدم لغزش کارند و بهترین خطاکاران توبه کنندگان خواهند بود».

مگر اینکه خود خداوند ﷻ عده‌ای را (مانند پیامبران و فرشتگان) به عصمت و حفاظت از گناه و معصیت و نافرمانی خاص کند.

پیرامون خطا و نسیان حضرت آدم ؈، قبلاً توضیح داده شد.

۱۱۹ - [٤١] وعن أبي الدرداء عن النبي ﷺ قال: " خلق الله آدم حين خلقه، فضرب كتفه اليمنى، فأخرج ذرية بيضاء كأنهم الذر، وضرب كتفه اليسرى فأخرج ذرية سوداء كأنهم الحمم، فقال للذي في يمينه: إلى الجنة ولا أبالي، وقال للذي في كفه اليسرى: إلى النار ولا أبالي ". رواه أحمد[1].

۱۱۹- (٤١) ابودرداء ؓ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: خداوند ﷻ آدم ؈ را آفرید. آنگاه با دست قدرت خویش به شانه‌ی راست آدم زد و گروهی از فرزندان او را که همانند ذرات کوچک غبار یا مورچه‌های بسیار ریز بودند به صورت بسیار سفید و نورانی بیرون آورد.

۱- مسند احمد ٦/٤٤١.

دوباره با دست قدرت خویش به شانه‌ی چپ آدم ﷺ زد و گروهی دیگر از فرزندان وی را که بسان زغال و خاکستر، سیاه و دیجور بودند، بیرون آورد و آنگاه پیرامون فرزندان آدم که در سمت راست وی قرار داشتند فرمود: اینان بهشتی‌اند و روانه‌ی بهشت و نعمت‌های والای آن خواهند شد. و از این مسئله که همه‌ی این‌ها را به بهشت می‌برم هیچ پروایی ندارم (چرا که من مالک و فرمانروای مطلق هستم و هرکاری را که بخواهم می‌کنم و در برابر کارهایی که می‌کنم، مورد بازخواست و محاسبه قرار نمی‌گیرم و بازپرسی نمی‌شوم و کسی نیز حق خرده‌گیری و اعتراض ندارد، بلکه این انسانها هستند که مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند و در افعال و اقوال و پندارشان جای ایراد و سؤال بسیار است).

پس از این خداوند ﷻ درباره‌ی فرزندان آدم که در سمت چپ وی قرار داشتند فرمود: اینان دوزخی‌اند و در آخرت روانه‌ی دوزخ و عذاب‌های مختلف و متنوع آن خواهند شد و از این مسئله نیز که همه‌ی آنها را به دوزخ روانه می‌کنم هیچ پروایی ندارم».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

١٢٠ - [٤٢] وعن أبي نضرة أن رجلاً من أصحاب النبي ﷺ - يقال له: أبو عبد الله - دخل عليه أصحابه يعودونه وهو يبكي، فقالوا له: ما يبكيك؟ ألم يقل لك رسول الله ﷺ:"خذ من شاربك ثم أقره حتى تلقاني؟" قال: بلى، ولكن سمعت رسول الله ﷺ يقول: " إن الله

عز وجل قبض بيمينه قبضة وأخرى باليد الأخرى وقال: هذه لهذه، وهذه لهذه، ولا أبالي". فلا أدري في أي القبضتين أنا.رواه أحمد[۱].

۱۲۰- (٤٢) ابونضره ﷺ گوید: «مردی از یاران پیامبر ﷺ که به «ابوعبدالله» مشهور بود بیمار شد. (از این جهت عده‌ای از) دوستان و رفقایش به عیادت وی آمدند و او را گریان و ضجّه‌کنان یافتند.

بدو گفتند: (ای ابوعبدالله) چه چیز باعث شده تا چنین گریان و نالان باشی؟ (آیا از دوزخی‌بودن خویش می‌ترسی)؟ مگر تو همان کسی نیستی که رسول‌خدا ﷺ درباره‌ات فرمود: پیوسته و در همه حال سبیل خود را کوتاه کن و به این کار ادامه بده تا مرا (در حوض یا در بهشت) ملاقات کنی؟ (پس از تو بعید است که چنین گریه کنی. حال آنکه پیامبر ﷺ با این سخنش به تو بشارت نیک‌بختی و بهشتی‌بودن و همراهی خویش را در روز رستاخیز داده است و خود می‌دانی که سخن رسول‌خدا ﷺ هرگز شک‌پذیر و قابل تردید و انکار نیست. پس به ضرور به بهشت و نعمت‌های والای آن خواهی رسید. پس گریه مکن و شاد و خرسند باش).

ابوعبدالله ﷺ (خطاب به دوستانش) گفت: آری (سخن چنان است که شمایان می‌گویید)، ولی خودم از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

۱- مسند احمد ٦٨/٥.

براستی خدا با دست راست بلاکیف خویش مشتی از فرزندان آدم برگرفت و با دست چپ بلاکیف خویش مشتی دیگر از فرزندان آدم برگرفت و آنگاه فرمود: سمت راستی‌ها را برای بهشت و سمت چپی‌ها را برای دوزخ پدید آورده‌ام. و من نیز نمی‌دانم که در کدام یک از این دو مشت قرار دارم. سمت راستی‌ها یا سمت چپی‌ها»؟!

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: در این حدیث دو مسئله قابل تأمل است:

۱. **اتباع کامل صحابه ﷺ از سنت پیامبر اکرم ﷺ:** صحابه ﷺ با جان و دل و عشق کامل به پیامبر ﷺ از سنت‌های سرورشان پیروی می‌کردند و حتی اگر لازم بود به خاطر کوچک‌ترین سنت پیامبر ﷺ جان خود را از دست می‌دادند. بنگرید به ابوعبدالله ﷺ که تا وقت مرگ پایبند به سنت پیامبر ﷺ بود و پیوسته تا وقت سررسید اجل خویش، سبیل خود را کوتاه می‌کرد و نمی‌گذاشت که سبیلش پایین‌تر از لبش برسد. چونکه محبوبش پیامبر ﷺ او را به چنین کاری دستور داده بود.

۲.**خوف و خشیت زیاد از خدا:** در قلوب صحابه ﷺ این اندازه از خوف و خشیت و یقین و ایمان بر عظمت و بزرگی خدا وجود داشت که در هر لحظه از کبریایی و عظمت و بزرگی الله ﷻ متأثر می‌شدند و این عظمت و خشیت تمام وجود آنها را به خشوع و خضوع در

آورده بود. چنانچه ابوعبدالله ﷺ با وجودی که بشارت بهشتی‌بودن خویش را به طور ضمنی از پیامبرﷺ گرفته بود، ولی با این وجود چنان خوف و خشیت خدای ﷻ بر او غالب بود که آن بشارت را از یاد برده بود و هرگز این بشارت‌ها و وعده‌ها، او را از عمل و کوشش و سعی و تلاش و همت و پشتکار، ثبات و استقامت، بردباری و شکیبایی در دین، تواضع و فروتنی و اجرای اوامر و فرامین خدا و رسولش باز نداشت.

و براستی همان‌ها بودند که با نور خدا به زندگی مادی و معنوی نگاه می‌کردند و با زبان نبوت سخن می‌گفتند و با دست تقدیر حرکت می‌کردند. و هیچ گاه تکبر و نخوت و غرور و جاه‌طلبی و خودبزرگ‌بینی و خودمحوری، دامان پاکشان را نیالود. بدین جهت خداوند ﷻ چنان به آنها می‌نازد و به ایمان و یقین و خوف و خشیت و ثبات و پایداری آنها افتخار می‌کند که این چنین خطابشان می‌کند:

﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ وَّإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا هُمۡ فِي شِقَاقٖ﴾ [البقرة: ۱۳۷].

«اگر آنان ایمان بیاورند همچنان که شما (صحابه ﷺ) ایمان آورده‌اید و بدان چیزهایی که شما ایمان دارید ایشان نیز ایمان داشته باشند، بی‌گمان به راه راست و درست رهنمون گشته‌اند و اگر پشت کنند پس راه اختلاف و دشمنانگی را با شما در پیش گرفته‌اند».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که زیر آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

۱۲۱ - [٤٣] وعن ابن عباس عن النبي ﷺ قال: " أخذ الله الميثاق من ظهر آدم بنعمان - يعني عرفة - فأخرج من صلبه كل ذرية ذرأها، فنثرهم بين يديه كالذر، ثم كلّمهم قُبُلاً قال: ﴿أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ ١٧٢ أَوۡ تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أَشۡرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبۡلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةٗ مِّنۢ بَعۡدِهِمۡۖ أَفَتُهۡلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ١٧٣﴾ [الأعراف: ۱۷۲-۱۷۳]. رواه أحمد[1].

۱۲۱- (٤٣) ابن عباس - رضی الله عنهما - گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: خداوند ﻷ پیمان «آلست» را از فرزندان آدم در وادی نعمان گرفت (این وادی امروز در عربستان به نام «عرفات» معروف و مشهور است). و اصل قضیه از آن قرار است که خداوند متعال تمام فرزندان آینده‌ی

۱- مسند احمد ۲۷۲/۱.

آدم ﷺ را تا آخرین فرد بشر، از پشت او به صورت ذراتی کوچک بیرون آورد و همه را به قدرت بلاکیف خودش در جلوی آدم ﷺ پراکنده و متفرق ساخت (آنگاه بدانها عقل و شعور و درک و فهم کافی برای شنیدن سخن و پاسخ‌گفتن عنایت فرمود) و مستقیماً آنها را مورد خطاب قرار داد و ایشان را بر خودشان گواه گرفته و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان هم به زبان حال یا قال پاسخ داده و گفتند: آری، گواهی می‌دهیم (تویی خالق باری... ما دلایل و براهین جهان و عجایب و غرایب گیتی و سنن و قوانین منظم و شگفت‌انگیز هستی و خواندن دلایل شناخت یزدان در کتاب باز و گسترده‌ی جهان و پیمان «الست» را موجب اقرار و اعتراف شما مردمان کرده‌ایم) تا روز قیامت نگویید ما از این (امر خداشناسی و یکتاپرستی) غافل و بی‌خبر بوده‌ایم.

یا اینکه نگویید نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان آنان بودیم (و چون چیزی در دست نداشتیم که با آن حق را از باطل شناسیم، از ایشان پیروی کردیم، لذا خویشتن را بیگناه می‌دانیم. پروردگارا!) آیا به سبب کاری که باطل‌گرایان (یعنی نیاکان مشرک ما که بنیانگذاران بت‌پرستی بوده‌اند) کرده‌اند ما را (مجازات می‌کنی و در روز رستاخیز با عذاب خود) نابودمان می‌گردانی»؟

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «نعمان»: مراد از نعمان همان عرفات امروزی است و مراد این است که این عهد و پیمان «الست» در «عالم ذر» هنگامی گرفته شد که حضرت آدم ﷺ از بهشت به زمین فرود آورده شد و مکان آن اقرار و اعتراف به توحید و یگانگی خدا، «وادی نعمان» است که امروز به نام عرفات در سرزمین عربستان سعودی معروف و مشهور می‌باشد.

۱۲۲ - [٤٤] عن أبي بن كعب، في قول الله عز وجل: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ﴾ قال: جمعهم فجعلهم أزواجاً، ثم صورهم فاستنطقهم، فتكلموا، ثم أخذ عليهم العهد والميثاق، ﴿وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ﴾ قال: فإني أشهد عليكم السموات السبع والأرضين السبع، وأشهد عليكم أباكم آدم أن تقولوا يوم القيامة: لم نعلم بهذا، إعلموا أنه لا إله غيري، ولا رب غيري، ولا تشركوا بي شيئاً. وإني سأرسل إليكم رسلي يذكرونكم عهدي وميثاقي، وأنزل عليكم كتبي. قالوا: شهدنا بأنك ربنا وإلهنا، لا رب لنا غيرك، ولا إله لنا غيرك. فأقروا بذلك، ورفع عليهم آدم ﷺ ينظر إليهم، فرأى الغني والفقير، وحسن الصورة ودون ذلك. فقال: رب! لولا سويت بين عبادك؟ قال: إني أحببت أن أشكر. ورأى الأنبياء فيهم مثل السرج عليهم النور، خصوا بميثاق آخر في الرسالة والنبوة، وهو قوله تبارك وتعالى ﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِيثَٰقَهُمۡ﴾ [الأحزاب: ۷]. إلى قوله ﴿وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَ﴾ [الأحزاب: ۷]. كان في تلك الأرواح، فأرسله إلى مريم عليهما السلام، فحدث عن أبي: أنه دخل من فيها. رواه أحمد[1].

۱- مسند احمد ۱۳۵/۵.

۱۲۲- (٤٤) ابی بن کعب ﷺ در تفسیر این آیه: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ﴾ گوید: «(خداوند ﷻ پس از اینکه تمام فرزندان آینده‌ی آدم ؊ را تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی کوچک بیرون آورد) آنها را با نظم و ترتیب و صف در صف، کنار یکدیگر جمع و گردآوری می‌کند و به صورت صنفهای مختلف (صنف غنی، صنف فقیر و..). قرار می‌دهد. آنگاه آنها را از لحاظ عقلانی و جسمانی شکل و صورت می‌بخشد و بدانها نیروی گفتار (و پندار و عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن) عنایت می‌کند.

پس از این، از آنها (پیرامون توحید و یگانگی خویش) عهد و پیمانی می‌گیرد، ﴿وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡ﴾ و ایشان را بر خودشان گواه گرفته (و خطاب بدانان می‌فرماید) آیا من پروردگار شما نیستم؟

پس از این خداوند ﷻ می‌فرماید: درباره‌ی این عهد و پیمان (مبنی بر خداشناسی و یکتاپرستی) بر شما هفت آسمان و هفت زمین و پدرتان حضرت آدم ؊ را گواه می‌گیرم. و این کار را بدین جهت انجام می‌دهم تا روز قیامت نگویید؛ ما از این موضوع (توحید و شناسایی خدا و خداشناسی و یکتاپرستی) غافل و بی‌خبر بوده‌ایم. پس حال بدانید که من در الوهیت و ربوبیت یکتا و

بی‌همتایم و به جز من هیچ معبود و پروردگاری وجود ندارد. از این رو تنها مرا عبادت و کرنش کنید و بس و هیچ‌کس و هیچ چیزی را شریک و انباز من نکنید.

(و عنقریب در طول اعصار و قرون) برای تذکر و یادآوری این عهد و پیمان با ارسال رُسُل و انزال کتُب، شما را کمک خواهم کرد (تا پیمان‌گذاران با یادآوری چنین پیمانی در راه حق گام نهند و جز راه خداشناسی نپویند و در لاک فراموشی و غفلت و جهالت و تاریکی فرو نروند). پس از این همگی در پاسخ گفتند: آری بر این حقیقت همگی گواهی می‌دهیم که تنها تو پروردگار و معبود مایی و بس. و به جز تو ما پروردگار و معبودی نداریم و به توحید و یکتاپرستی تو همه گواهیم.

آنگاه آدم ﷷ بر همه‌ی افراد بشر مشرف گردانده می‌شود و از بالا به پایین می‌نگرد و دیده‌ور می‌شود و به فرزندانش نگاه می‌کند و تنوع و اختلاف انسان‌ها از فقیر و غنی، خوش سیما و بدچهره و.... او را به تعجب وا می‌دارد. از این‌رو از پروردگار می‌پرسد: پروردگارا! چرا برای بندگان خویش تنوع و تفاوت را برگزیدی و آنها را یکسان نیافریدی؟

خداوند در پاسخ فرمود: برای این انسانها را متنوع و متفاوت آفریدم چرا که من دوستدار شکر و سپاسگذاریم (و در وجود هریک از بندگان خاصیت و ویژگی‌ای را به ودیعه نهادم و چون بفهمد که

خدا چنین چیزی را در وجودم قرار داده که در وجود دیگران قرار نداده است، به شکر و سپاسگذاری‌ام مشغول می‌شود. از این جهت آنها را متفاوت آفریده‌ام).

حضرت آدم ﷺ (دوباره به‌سوی فرزندان خویش از بالا دیده‌ور شد) و در میان آنها، انبیاء و پیامبران را دید که همانند چراغی درخشان و پرفروغ در میان دیگر فرزندانش می‌درخشیدند (و این نور آنها را از دیگران متمایز و جدا ساخته بود).

(ابی بن کعب رضی الله عنه گوید: خداوند عزوجل علاوه بر عهد و پیمان «الست») از پیامبران عهد و پیمان دیگری نیز پیرامون نبوت و رسالت گرفت (و آنها را موظف کرد تا مسئولیت تبلیغ و رسالت و رهبری و هدایت مردم را در تمام زمینه‌ها و ابعاد ادا کنند و موظفند تا یکدیگر را تأیید نمایند و پیامبران پیشین، امت‌های خود را برای پذیرش پیامبران بعد آماده سازند. همان‌گونه که پیامبران بعد، دعوت پیامبران پیشین را تصدیق و تأیید نمایند و نیز موظفند که همه‌ی انسان‌ها را قبل از هرچیز به‌سوی توحید دعوت کنند و نسبت به پیامبران گذشته و آیین آنها احترام بگذارند و اصول آنها را محترم بشمرند و اگر پیامبری آمد که دعوت او هماهنگ با دعوت آنان، نشانه‌های او با آنچه در کتب آسمانی آنها آمده موافق باشد و به این ترتیب حقانیت او ثابت گردد، نه تنها باید به او ایمان بیاورند بلکه موظفند به یاری‌اش برخیزند.

خلاصه؛ خداوند از تمام آنها علاوه از پیمان و عهد «الست» پیمان گرفت که دعوت همه به یک سو باشد و همگی یک حقیقت را تبلیغ کنند و امت‌ها و ملت‌ها را زیر پرچم واحدی گرد آورند و به تأیید یکدیگر بپردازند و یکدیگر را در امر دعوت و تبلیغ یاری نمایند).

و این عهد و پیمانی را که خدا از پیامبران گرفت می‌توان در این آیه یافت. آنجا که می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِيثَٰقَهُمۡ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٖ وَإِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَ﴾ [الأحزاب: ۷]. «یادآور شو هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و همچنین از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم». و شخص عیسی ﵇ نیز در میان ارواح فرزندان آدم در «عالم ذرّ» موجود بود که خداوند ﷻ روحش را به مریم رساند. (و با دمیدن روح او در مریم، رازی از رازهای الهی در شکم مریم پدید آمد که در پرتو آن خداوند متعال زنی را بدون شوهر حامله کرد و پسری را بدون پدر دیده به جهان گشود و تغییر اسباب و مسببات را به عنوان دلیلی بر قدرت خدایانه‌ی خود به مردم نشان داد و متوجه‌شان کرد که آفریننده‌ی قوانین و سنن حاکم بر جهان، هر وقت که بخواهد می‌تواند قوانین و سنن و اسباب و مسببات را دگرگون سازد).

از ابی بن کعب ﷺ درباره‌ی نفخ و دمیدن روح عیسی در مریم چنین نقل شده که وی گفت: «حضرت مریم به عیسی ؛ از راه دهان باردار شد (یعنی خداوند ﷻ نخست روح عیسی ؛ را در دهان مریم دمید و از آنجا به رحمش انتقال داد. والله اعلم. به هر حال وضع عیسی ؛ و مادرش مریم، در طول تاریخ بشر بی‌نظیر بود. نه قبل و نه بعد از او چنین وضعی دیده نشده است و این خود حاکی از آن است که در ماورای اسباب و سلسله‌ی علت‌ها، قدرتی است که هرگاه بخواهد می‌تواند روند آنها را دگرگون کند)».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

شرح: «ربّ لولا سوّيت بين عبادك»: ممکن است همانند حضرت آدم ؛، دیگران نیز سؤال کنند که چرا خداوند انسانها را متفاوت آفریده و آیا این تفاوت با عدل و دادگری الهی سازگار است؟

اولاً: باید توجه داشت که تفاوت لازمه‌ی این جهان است. اگر همه‌ی ذرات و اتم‌ها یکسان می‌بودند، چنین جهانی به وجود نمی‌آمد و اصولاً تنوعی در کار نبود.

ثانیاً: اگر تمام انسان‌ها از نظر هوش و امکانات برابر می‌بودند، در جامعه تقسیم کار و قبول مسئولیت امکان نداشت.

ثالثاً: خداوند به اندازه‌ی توانی که به افراد عطا کرده است، از آنها مسئولیت می‌خواهد. پس آنان که با هوش‌تر، قوی‌تر و یا ثروتمندترند به همان نسبت در برابر خداوند مسئولیت بیشتری دارند و بازخواست خواهند شد.

رابعاً: دنیا به دلیل همین تفاوتها جای اجرای کامل عدالت نیست و به همین دلیل خداوند متعال آخرت را مکمل آن قرار داده است تا عدالت کامل در آنجا تحقق یابد[۱].

علاوه از این‌ها خداوند ﷻ برای سازمان‌دادن به اجتماع بشر، صداها، رنگ‌ها، خلق و خوی‌ها، صفات و ویژگی‌ها و استعداد و ذوق‌های انسان‌ها را کاملاً متفاوت و متنوع و مختلف از یکدیگر آفرید. چرا که اگر یک روز همه‌ی انسان‌ها، یک شکل و یک قیافه و دارای یک قد و قامت و یک خلق و خوی و استعداد و ذوق و... باشند، در همان روز شیرازه‌ی زندگی آنها در هم می‌ریزد، و هیچ‌کس میان افراد، پسر، پدر، محرم، همسر، بدهکار، طلبکار، دوست، دشمن، رئیس و مرئوس فرق قائل نمی‌شود و خدا می‌داند که اگر چنین شود، بشر با چه چالش‌ها و مشکلاتی روبرو شود و چه جنجال عجیبی برپا خواهد شد و چه مشکلاتی در برخورد مردم و مناسبات آنها باهم روی می‌دهد.

۱- شرح عقاید اهل سنت، ص ١٣٦.

و در حقیقت خود همین تنوع و اختلاف یکی از نشانه‌های قدرت و عظمت و علم و دانش خدای ﷻ است.

«و خصوا بميثاق آخر في الرسالة والنبوة»: در «عالم ذرّ» علاوه از «پیمان الست» عهد و پیمانی محکم و استوار دیگری مبنی بر این که به آن امانتی که خدا بر دوش پیامبران از رسالت و نبوت گذاشته وفا کنند و مأموریتی را که حق تعالی ایشان را بدان گماشته است به سر رسانند.

و نیز از تمام پیامبران، بالاخص از پیامبران اولوالعزم پیمان گرفت که ایشان همه‌ی رسالت‌های الهی را تصدیق و تأیید نموده و امت‌های خویش را نیز به تصدیق آن دستور دهند و همه‌ی انسانها را قبل از هرچیز به‌سوی توحید و خداشناسی دعوت کنند. همگی یک حقیقت را تبلیغ کنند و دعوت همه به یک سو باشد و در برابر پیامبرانی که بعد از آنها می‌آیند سر تعظیم و تسلیم فرود آورند و به آنها ایمان بیاورند و به یاری‌شان بشتابند.

و جملگی موظفند که نسبت به یکدیگر و آیین‌شان احترام بگذارند و اصول همدیگر را محترم بشمرند و عاشقانه در راه ادای مسئولیت تبلیغ و رسالت دعوت به توحید خدا و توحید آیین حق و ادیان آسمانی نمایند.

نکته: اگر مسئله‌ای از مسائل و احکام دینی و اعتقادی از جمله مواردی باشد که نمی‌توان به کمک قیاس از حکمش اطلاع یافت و یا اینکه قیاس را بدان راه نیست، و در مقابل آن، قیاس به بن بست می‌خورد، در این صورت هیچ اختلافی در میان علماء و دانشوران اسلامی نیست در اینکه قول یک نفر از صحابه ﷺ برای معرفت و شناخت حکم مسئله‌ای که قیاس از درک آن عاجز است، حجت است.

و در حقیقت در جایی که نمی‌توان قول صحابه ﷺ را به کمک قیاس درک کرد، و از حکمش اطلاع یافت، آن قول در حکم حدیث مرفوع است و در هر صورت حمل بر سماع از رسول‌خدا ﷺ می‌شود. زیرا نمی‌توان درباره‌ی صحابه ﷺ و یاران پیامبر ﷺ این گمان را داشت که بی‌دلیل سخن گویند، چرا که در حقیقت علم و دانش صحابه ﷺ، تار و پود دین می‌باشد و تصور دین، بدون توجه به علم صحابه ﷺ ممکن نیست، چرا که آنها ناقلان دین و حاملان شریعت مقدس اسلام هستند و در واقع بهترین رمز گشودن خزانه‌ی علوم و معارف قرآنی پس از سنت و قرآن، اقوال و سخنان صحابه ﷺ است.

بنابراین در هر جا که نتوان قول صحابه ﷺ را با معیارهای قیاس سنجید، آن قول در حکم حدیث مرفوع است. چون رأی و قیاس

دخالتی در این باب ندارد، به ناچار حمل بر سماع و شنیدن از رسول‌خدا ﷺ می‌شود. و حدیث «ابی ابن کعب ﷺ در اینجا نیز از این باب است و حمل بر سماع می‌شود و در حکم حدیث مرفوع می‌باشد.

۱۲۳ - [٤٥] وعن أبي الدرداء قال: بينما نحن عند رسول الله ﷺ نتذاكر ما يكون، إذ قال رسول الله ﷺ: "إذا سمعتم بجبل زال عن مكانه فصدقوه، وإذا سمعتم برجل تغير عن خلقه فلا تصدقوا به، وإنه يصير إلى ما جبل عليه". رواه أحمد[1].

۱۲۳- (٤٥) ابودرداء ﷺ گوید: «در نزد رسول‌خدا ﷺ نشسته بودیم و پیرامون تقدیر و سرنوشت مکتوب ازلی و امور و حوادثی که در آینده رخ خواهد داد با همدیگر گفتگو می‌کردیم که رسول‌خدا ﷺ فرمود: هنگامی که شنیدید کوهی از جای خود حرکت کرده است باور کنید (چرا که چنین چیزی در جهان هستی امکان پذیر است) اما اگر شنیدید کسی از مَنش و اخلاق و خُلق و خوی خود دست برداشته، باور نکنید، چرا که بسیار می‌شود که انسان سرانجام به عادت و خلق و خوی و منشی که در تار و پود وجودش عجین شده باز گردد (و تغییر و تبدیلی در آن ایجاد نخواهد شد)».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

۱- مسند احمد ٦/٤٤٣.

شرح: چنانچه قبلاً گفته شد، اعمال و افعالی که در جهان هستی به وجود آمده و می‌آیند دو نوع‌اند:

نوع اول: اعمال و افعالی هستند که انسان، اختیاری در آنها ندارد و در حقیقت در این جهان کارهایی وجود دارد که به محض قدرت برتر خدا و تنها برابر مشیت و خواست خدا روی می‌دهند و کمال می‌یابند که آنها درباره‌ی مردم به مورد اجرا گذاشته می‌شوند، مردم چه بخواهند و چه نخواهند، چه بدانند و چه ندانند با آنها روبرو می‌گردند.

خردها و هوش و ذکاوت، یا کودنی و کندفهمی، مزاج‌ها، صفات و ویژگی‌ها، خلق و خوی‌ها، زیبایی و زشتی، غرائز و تمایلاتی که از طریق ارث و وراثت در خون هرکس جریان دارد و... این‌ها و امثال اینها، چیزهایی هستند که دست بشر در آنها نقشی ندارد و این تنها انگشتان مقتدر قضا و قدر الهی است که ظاهر و باطن آنها را به حرکت و گردش در می‌آورد و همه‌ی این‌ها چیزها و حقایقی هستند که از عهده‌ی ما بیرون و بدانها راهی نداریم و هیچ‌کس و هیچ چیز نمی‌تواند آنها را برگرداند یا تغییر دهد.

و این حدیث بیانگر همین قسم است نه نوع دوم.

نوع دوم: افعالی است که انسان در ایجاد آنها کسب و تلاشی اختیاری دارد و کاسب و تغییر دهنده‌ی آنها است. مانند: خوردن، نوشیدن، ایستادن، نشستن، راه رفتن، کسب معاش و...

و این قسم در این حدیث داخل نیست، بلکه مراد از این حدیث، قسم نخست است که تغییر و تبدیلی در آن رخ نمی‌دهد، بلکه خداوند از آنها آگاه بوده و آنها را اراده کرده و خواسته و مستقلاً به اجرا گذاشته است و ما اندک و بسیار در آنها دخالتی نداریم و نقشی را ایفا نمی‌کنیم و به هیچ عنوان شخصیت‌ها و صفات سرشتی که بدان بار آمده‌ایم از زشتی و زیبایی، هوش و کودنی و... نمی‌توانیم به طور کلی تغییری در آنها ایجاد کنیم.

١٢٤ - [٤٦] وعن أم سلمة قالت:يا رسول الله! لا يزال يصيبك في كل عام وجع من الشاة المسمومة التي أكلت. قال: " ما أصابني شيء منها إلا وهو مكتوب علي وآدم في طينته ". رواه ابن ماجه[1].

١٢٤- (٤٦) ام سلمه ـ رضي الله عنها ـ به رسول‌خدا ﷺ گفت: «ای رسول‌خدا ﷺ براستی شما پیوسته و در هر سال به خاطر خوردن آن گوسفند زهرآلود (در خیبر) احساس درد و رنج می‌کنید و همیشه به خاطر آن گوسفند زهرآگین به شما درد و سختی دست می‌دهد.

پیامبر ﷺ فرمود: هیچ درد و رنجی از خوردن آن گوشت به من دست نمی‌دهد، مگر اینکه قبلاً و در وقتی که هنوز آدم در گل بود (و خداوند او را از نیستی به هستی در نیاورده بود و او را شکل نبخشیده و سر و سامان و نظم و نظام و معتدل و متناسب نکرده

١- ابن ماجه ح٣٥٤٦.

بود، در آن زمان که هنوز از آدم خبری نبود، خداوند این مسائل و حوادث و رخدادها را) برایم مکتوب و ثبت و ضبط نموده بود و در تقدیر و سرنوشت مکتوب ازلی‌ام رقم خورده بود.

(و این خود بیانگر علم و دانش محیط و کامل خدا به تمام حوادث و وقایع جهان هستی و موجودات و مخلوقات است)».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: در محرم سال هفتم هجری، وقتی که رسول‌خدا ﷺ از فتح خیبر آسوده شد، و در آنجا مدتی اقامت فرمود، «زینب دختر حارث» همسر «سلّام بن مشکم یهودی» گوسفند بریانی را برای آن حضرت ﷺ به رسم تعارف آورد.

پیش از آن، این زن پرسیده بود که کدام عضو از گوسفند را رسول‌خدا ﷺ بیشتر دوست دارد؟ به او گفتند: بازوی گوسفند را.

وی این قسمت از گوسفند را با زهر بسیار آلوده ساخت و دیگر قسمت‌های آن گوسفند بریان را نیز مسموم گردانید و سپس آن را نزد پیامبر اکرم ﷺ آورد. وقتی آن را در برابر رسول‌خدا ﷺ نهاد، آن حضرت ﷺ بازوی گوسفند را برداشتند که بخورند. لقمه‌ای از آن را برداشته و در دهان نهادند و جویدند. اما فرو نبردند و بیرون افکندند و گفتند: «إنّ هذا العظم ليخبرني أنه مسموم» این استخوان به من

باز می‌گوید که زهر آلود است. (و بعدها همین در دهان نهادن و جویدن آن گوشت زهرآلود برای پیامبرﷺ مسئله‌ساز شد و ایشان را در بعضی اوقات اذیت می‌نمود، چنانچه در حدیث بالا معلوم شد).

آن گاه به دنبال آن زن فرستادند، آمد و اعتراف کرد. پیامبرﷺ به او فرمود: «ما حملكِ علي ذالك؟». «چه چیز تو را به این کار واداشت»؟ گفت: با خود گفتم اگر پادشاه باشد از دست او راحت خواهیم شد و اگر پیامبر باشد، او را با خبر خواهند ساخت و پیامبرﷺ نیز از او درگذشت. در آن اثنا، «بشربن براء بن معرور» نزد آن حضرتﷺ آمد، لقمه‌ای از آن گوشت گوسفند برداشت و خورد و همین‌که آن لقمه را فرو برد، از دنیا رفت.

روایات در باب اینکه حضرت رسول اکرمﷺ از آن زن درگذشتند یا او را به قتل رسانیدند، مختلف است. بعضی هردو دسته روایت را به این نحو جمع کرده‌اند که ابتدا آن حضرتﷺ از او درگذشتند، اما وقتی که «بشربن براء بن معرور» از دنیا رفت، آن زن را به قصاص «بشربن براء» به قتل رسانیدند[1].

۱- زادالمعاد ج۲ص ۱۳۹-۱۴۰، فتح الباری ج۷ ص ۴۹۷، بخاری ج ۱ ص ۴۴۹، ابن هشام سیره النبی ج۲ ص ۳۳۷ به نقل از «رحیق المختوم» ص ۷۰۶.

به هر حال با تمام این تفاصیل دانستیم که مراد از این حدیث و تمام احادیث این باب، بیان علم محیط و فراگیر و جهانگیر، قدرت شامله و حکمت تامّه و مالکیت بی‌حد و نهایت خدا است و بیانگر این مطلب‌اند که: علم و دانش خدا محیط به ازل و ابد و تمام زمان‌ها و مکان‌ها و به همه چیز در هردو جهان می‌باشد. و نیز تمام این احادیث روشنگر این مطلب است که علم خدا ازلی است و پیش از اینکه انسان‌ها و تمام موجودات و مخلوقات را به وجود بیاورد می‌داند که این انسان‌ها خوب‌اند یا بد و می‌داند که همین انسان‌ها هستند که با میل و اختیار و سعی و تلاش و کسب و اختیار خودشان راه سعادت را انتخاب می‌نمایند یا راه بدبختی را.

و خوب می‌داند که فلان شخص در فلان زمان و در فلان مکان به اراده و اختیار و سعی و تلاش خود، فلان عمل را انجام می‌دهد و مستحق پاداش نیک و یا کیفر و پادافره و عقوبت بد خواهد شد.

و چنانچه قبلاً در توضیح احادیث باب گفته شد، علم خدا به همه چیز در هردو جهان احاطه کامل دارد و علم و دانش او ازلی است و اما اینکه سابقه‌ی علم ازلی خدا بدانچه که مردم در آینده می‌کنند، آنان را بر انجام مکتوب و سرنوشت ازلی مجبور خواهد ساخت. این چیزی است باطل و چنین چیزی پوچ و بی‌معنا است. چون علم خدا نوری است کاشف نه قوه‌ای مجبور کننده و اجبارآور.

و این خود انسان‌ها هستند که با اراده و اختیار خودشان به چیزی یا کاری روی می‌آورند و خداوند نیز مرادشان را (هرچه باشد خوب یا بد) به اتمام می‌رساند و تحقق می‌بخشد.

و علم خدا فقط کاشفه است. به این معنی که اشیاء را چنانچه که هست روشن می‌نماید و در به وجود آوردن اشیاء مؤثر نیست.

و هیچ گاه علم ازلی خدا، شخص را مجبور به انجام اعمال نمی‌نماید و به هیچ وجه این علم سابق خداوند بدانچه که انسان‌ها در آینده انجام می‌دهند جبری ایجاد نخواهد کرد، بلکه حرکت و زحمت از انسان‌ها است و برکت و رحمت از خدا. خالق خدا و کاسب بنده است.

و چه زیبا خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾ [الرعد: ۱۱].

«خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از ناراحتی به خوشحالی، از نادانی به دانایی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری و... و بالعکس نمی‌کشاند) مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند».

باب (٤)

در بیان اثبات عذاب قبر

فصل اول

١٣٥ - [١] عن البراء بن عازب أن رسول الله ﷺ قال: " المسلم إذا سئل في القبر يشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله، فذلك قوله: ﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ﴾ [إبراهيم: ٢٧].

وفي رواية عن النبي ﷺ قال: ﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ﴾ نزلت في عذاب القبر، يقال له: من ربك؟ فيقول: ربي الله ونبيي محمد". متفق عليه[١].

١٣٥- (١) براء بن عازب رضي الله عنه گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: وقتی انسان مسلمان (را در گور قرار دهند و فرشتگان «نکیر و منکر» به نزد او آیند و از ناحیه‌ی آنها) مورد سؤال قرار گیرند، وی شهادت می‌دهد و می‌گوید: «اشهد أن لا اله إلا الله و أن محمداً رسول الله». یعنی گواهی راستین می‌دهم بر اینکه خدایی نیست جز خدای یگانه و اعتراف می‌کنم که محمد ﷺ پیامبر و فرستاده‌ی خداست. سپس پیامبر ﷺ فرمود: این است معنای آیه‌ی ٢٧ سوره‌ی ابراهیم که می‌فرماید:

﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ﴾

١- بخاری ح١٣٦٩، مسلم ٢٢٠١/٤ ح٧٣، ابوداود ح٤٧٥٠، نسائی ح٢٠٥٧، ترمذی ح٣١٢٠، ابن ماجه ح ٤٢٦٩.

«خداوند مؤمنان را در دنیا و آخرت (که گور، نخستین منزل آن است) بر کلمه‌ی توحید ثابت قدم و جاوید و پایدار می‌دارد. •یعنی در پرتو حفاظت و مراقبت خدا، مؤمنان در دنیا در برابر تهدیدات کافران و وسوسه‌های شیطان تسلیم نمی‌شوند و بر دین و ایمان ماندگار می‌مانند و در گور که بخشی از جهان دیگر است در پاسخ فرشتگان خدا در نمی‌مانند و کلمه‌ی توحید بر زبان می‌رانند و در روز رستاخیز به هنگام رویارویی با خدا سرگردان و پریشان نمی‌گردند).

و در روایتی دیگر چنین آمده که پیامبرﷺ فرمود: این آیه: ﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ﴾ درباره‌ی عذاب قبر (و سؤال فرشتگان: نکیر و منکر) نازل شده است. آنگاه که به انسان مسلمان در قبر گفته می‌شود: پروردگارت کیست؟ می‌گوید: پروردگارم، خداوند ﷻ است. (سپس به او گفته می‌شود: پیامبرت کیست؟ و او در پاسخ می‌گوید): پیامبرم حضرت محمدﷺ است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «قبر»: باید دانست که مراد از قبر فقط حفره‌ای که میت در آن دفن می‌شود نیست، بلکه مقصود از آن هرجایی است که شخص بعد از مرگ در آن قرار می‌گیرد، خواه زمین یا هوا یا دریا و یا شکم حیوانات و... باشد.

و اینکه عذاب به قبر (یا همان حفره) نسبت داده می‌شود، با توجه به این است که بیشتر مردگان در قبر نهاده می‌شوند[1].

البته به عالم قبر، «عالم برزخ» یا «عالم ارواح» نیز می‌گویند.

برزخ در اصل به معنای چیزی است که در میان دو شئ حائل می‌شود و سپس به هر چیزی که میان دو امر قرار گیرد، برزخ گفته شده است.

روی همین جهت به عالمی که میان دنیا و عالم آخرت قرار گرفته، برزخ گفته می‌شود.

و دلیل بر وجود چنین جهانی که گاهی از آن تعبیر به «عالم قبر» یا «عالم ارواح» و یا «عالم برزخ» می‌شود، از طریق دلایل عقلی و براهین نقلی و شرعی است. آیات متعددی از قرآن مجید و احادیث فراوانی از پیامبر اکرم ﷺ است که با تعبیرات مختلف و کاملاً متفاوت از جهان برزخ، عالم قبر و ارواح و خلاصه جهانی که میان این عالم و عالم آخرت قرار دارد، سخن می‌گویند.

بنابراین تمام علمای اسلامی (به جز عده‌ای از معتزله) در مورد مسئله‌ی برزخ، عذاب و نعمت، سؤال در این عالم اتفاق نظر دارند.

١- العقیدة الاسلامیه ص ٦٤٤، شرح عقاید اهل سنت ص ١٤١.

دلیل این اتفاق نظر نیز روشن است. زیرا وجود جهان برزخ و نعمت و عذاب و سؤال آن، همانگونه که گفتیم، صریحاً در آیات قرآن و احادیث نبوی آمده است و روایات در این زمینه در منابع اسلامی در حد تواتر است.

بنابراین اصل وجود عالم برزخ، جای بحث نیست، چرا که آیات و روایات زیادی که سخن ازسؤال، فشار و عذاب قبر و... می‌گوید، وجود دارد. حتی علما و دانشوارن اسلامی کتاب‌های مستقلی درباره‌ی این عالَم به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. از جمله می‌توان به علامه نووی اشاره کرد که در مورد عذاب قبر تمام احادیث و روایات را گردآوری کرده و به صورت کتابی مستقل در آورده و در آن این عالم را با دلایل وحیانی و براهین شرعی، به منصه‌ی ثبوت رسانده است و برای ما مسلمانان همین که پیامبر صادق و راستگویی چون محمدﷺ از عالم قبر خبر داده کافی است و دنبال چون و چرا و اگر و مگر نمی‌گردیم.

در این حدیث خواندیم که خداوند انسان مؤمن و متدین را به هنگام ورود در قبرش در برابر سؤالاتی که فرشتگان از هویت او می‌کنند بر خط ایمان ثابت نگاه می‌دارد و در آنجاست که لطف خدا بیاری وی می‌شتابد و او را حفظ کرده و ثابت قدم می‌دارد.

آری! مؤمنان راستین و حقیقی به خاطر سخن راست، کلمه‌ی توحید، خداشناسی و یکتاپرستی، ایمان و عقیده پایدار و تزلزل

ناپذیر و باور و اعتقاد مضبوط و محکم خویش، هم در این جهان در برابر زرق و برق مادیات و بیم و هراس مشکلات و وسوسه‌های ویرانگر شیطان بدکاره و نفس اماره و خواهشات ناروای نفسانی، محفوظ و مصون می‌مانند و هم در آن جهان و در عالم برزخ، بر کلمه‌ی توحید (لا اله الا الله و محمد رسول الله) ثابت قدم و پایدار می‌مانند و خداوند آنها را در وقت پرسش نکیر و منکر، در قبر و در روز هولناک قیامت نیز با سخن راست و استوار و کلمه‌ی توحید، ثابت قدم و پایدار و ماندگار می‌گرداند.

و وقتی وی از دین و معتقدات خود در قبر مورد پرسش قرار گیرد، آن را با سخنان استوار، ثابت و روشن، بی‌هیچ لکنت و تردد و یا نادانی و جهالتی بیان می‌کند و مقتدرانه در گور که بخشی از جهان دیگر است، در پاسخ فرشتگان خدا در نمی‌ماند و کلمه‌ی توحید را بر زبان می‌راند.

یک سؤال: برخی از انسان‌ها شاید تصور کنند که سؤال و جواب در قبر کار بیهوده‌ای است، زیرا سؤال از اهل ایمان که خدایت کیست؟ و پیامبرت کدام؟ تحصیل حاصل است. و برای کسی‌که کافر است، اثبات یا انکار آن بی‌تأثیر است، زیرا موسم انتخاب و عمل سپری شده است. گذشته از این، خداوند که دانای به غیب است، می‌داند چه کسی مؤمن و چه کسی کافر. پس چه فایده و نیازی به این سؤال و جواب است؟

جواب:

اولاً؛ اگر اینگونه استدلال شود، باید گفت گواهی پیامبران و ملائکه و اعضاء آدمی در روز قیامت که در سوره‌ی غافر آیه‌ی ٥١ و زمر آیه‌ی ٦٩ و... آمده است، بیهوده است. چون با وجود علم نامتناهی خداوند چه نیازی به این همه شاهد و گواه است؟

ثانیا؛ همانطور که خداوند برای جهان ماده ضوابط و مراحلی تعیین کرده است، به همین گونه عالم غیب هم قوانین و مراحل خاص خود را دارد که بنا به مشیت الهی است، لذا نمی‌توان دلایل عقلی را معیار جهان غیب قرار داد[1].

١٢٦ - [٢] عن أنس ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " إن العبد إذا وضع في قبره، وتولى عنه أصحابه وإنه ليسمع قرع نعالهم أتاه ملكان فيقعدانه، فيقولان: ما كنت تقول في هذا الرجل؟ ـ لمحمد ﷺ ـ فأما المؤمن فيقول: أشهد أنه عبد الله ورسوله. فيقال له: انظر إلى مقعدك من النار، قد أبدلك الله به مقعدا من الجنة، فيراهما جميعاً. وأما المنافق والكافر فيقال له: ما كنت تقول في هذا الرجل؟ فيقول: لا أدري! كنت أقول ما يقول الناس! فيقال: لا دريت ولا تليت، ويضرب بمطارق من حديد ضربة، فيصيح صيحة يسمعها من يليه غير الثقلين ". متفق عليه ولفظه للبخاري[2].

١٢٦- (٢) انس ﷺ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: وقتی بنده‌ای از بندگان خدا می‌میرد و در قبرش گذارده می‌شود و یاران و آشنایان و

١- نگا: پاورقی شرح عقاید اهل سنت، ص ١٤٣.
٢- بخاری ح١٣٣٨، مسلم ٢٢٠١/٤ ح ٧٠ و ٢٨٧٠، نسائی ح٢٠٥١، ابوداود ح٤٧٥٢.

دوستان و کسانش برمی‌گردند، این مرده هنوز صدای کوبیدن کفش‌هایشان را بر زمین می‌شنود که دو فرشته‌(ی سیاه و چشم کبود به نام‌های «نکیر و منکر») به نزد او می‌آیند و او را در گورش بلند می‌کنند و می‌نشانند و به او می‌گویند: راجع به این مرد (یعنی محمدﷺ) چه می‌گویی؟

اگر آن میت، مؤمن و خداشناس باشد، در پاسخ می‌گوید: صادقانه و از روی اعتقاد و عمل گواهی می‌دهم که محمدﷺ بنده و فرستاده‌ی خداست.

آنگاه آن دو فرشته به این انسان مؤمن و خداشناس می‌گویند: اکنون جایگاه و آرامگاه خویش را در دوزخ نگاه کن و به سویش دیده‌ور شو. ولی چون (صادقانه و از روی اخلاص و صداقت و اعتقاد و عمل و از ته‌دل به خداوند ﷻ) ایمان آورده‌ای، خداوند آن را با جایی در بهشت عوض کرد (و دو فرشته به خاطر اینکه به خوشحالی و سرور آن فرد بیفزایند، این چنین) هردو جایگاه را (جایگاه بهشت و دوزخ) را به او نشان می‌دهند.

و اگر آن میت منافق و یا کافر باشد، به او می‌گویند: درباره‌ی این مرد (یعنی محمدﷺ) چه می‌گویی؟ او در پاسخ می‌گوید: نمی‌دانم. آنچه را که مردم می‌گفتند، من هم می‌گفتم.

فرشتگان به او می‌گویند: نه (حق و حقیقت و راه راست و درست را) دانستی و نه (از راه یافتگان و پیامبران و مبلغان دینی) پیروی کردی.

آنگاه پُتک آهنینی بر سر او چنان کوبیده می‌شود که بر اثر آن، فریاد و جیغ او را غیر از جن‌ها و انسان‌ها، تمام موجودات و مخلوقات می‌شنوند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، ولی لفظ از بخاری است].

شرح: «أتاه ملكان»: مراد از این دو فرشته «نکیر» و «منکر» است که موظف‌اند تا در قبر از انسان‌های مؤمن و کافر، پیرامون هویت اسلامی و غیراسلامی آنها پرس‌وجو کنند.

علت این نامگذاری این است که آن دو فرشته، با هیأتی کریه و زشت بر میت حاضر می‌شوند، چنانچه در روایتی به این موضوع اشاره رفته است، آنجا که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«أتاه ملكان أسودان ارزقان يقال لاحدهما منكر وللآخر نكير». «دو فرشته‌ی سیاه و چشم کبود و زشت و کریه به نزد مرده می‌آیند که نام یکی منکر و نام دیگری نکیر است».

البته برخی از علماء گفته‌اند که حالت و هیأت کریه و زشت مخصوص کافر و فاسق و منافق و دورو است و برای انسان مؤمن به صورت نیک و بشارت‌دهنده ظاهر می‌شوند.

«مطارق» جمع «مطرقه» به معنای چکش، پتک و گرز است. یعنی در قبر برای انسان‌های کافر و منافق و مشرک و دوگانه‌پرست و خداناشناس و لائیک، گرزهای آهنینی برای زدن و سرکوبی ایشان آماده شده است که بر سر آنها می‌کوبند و آنها بر اثر کوبیدن آن، چنان جیغ و فریاد می‌کشند که جز انسان‌ها و جن‌ها، همه‌ی مخلوقات صدای آنها را می‌شنوند.

«ثقلین» مثنی «ثقل» به معنای جن و انس است. و در اصل هر چیزی که برای آن وزن و قدری هست، آن را «ثقل» می‌نامند.

انس و جن را به جهت بلندی مرتبت و منزلت و عظمت مقام نسبت به پدیده‌های دیگر جهان هستی و داشتن اختیار نسبی و مسئولیت شخصی و دارا بودن نیروی پندار، گفتار، نوشتار و بالاخره سنگینی معنوی خدادای، «ثقلین» می‌نامند.

۱۲۷ - [۳] وعن عبدالله بن عمر رضي الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: " إن أحدكم إذا مات عرض عليه مقعده بالغداة والعشي، إن كان من أهل الجنة فمن أهل الجنة، وإن كان من

أهل النار فمن أهل النار، فيقال: هذا مقعدك حتى يبعثك الله اليه يوم القيامة ". متفق عليه[1].

۱۲۷- (۳) عبدالله بن عمر- رضی الله عنهما - گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: همانا هرگاه یکی از شما بمیرد (و در گورش نهاده شود) هر صبحگاه و شامگاه (مراد همه‌ی اوقات است) منزل و جایگاه وی را به او نشان می‌دهند.

اگر آن شخص از بهشتیان باشد، جایگاهش را در بهشت به او نشان می‌دهند و اگر از دوزخیان باشد، جایگاه دوزخی‌اش را بدو نشان خواهند داد و به او گفته می‌شود: منزل و جایگاهت اینجاست تا اینکه خداوند تو را در روز رستاخیز زنده گرداند، آنگاه تو را بدانجا می‌فرستد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث بیانگر این حقیقت است که پیش از دخول در بهشت و قبل از واردشدن به دوزخ، مقدماتی سرشار از مژده و نوید و لبریز از انذار و تهدید وجود دارد. و هر صبح و شام، جایگاه دوزخیان و بهشتیان بدانان نشان داده می‌شود تا به خوشحالی بهشتیان و اندوه و غم دوزخیان افزوده شود.

۱- بخاری ح۱۳۷۹، مسلم ح۶۵-۲۸۸۶، ترمذی ح۱۰۷۲، نسائی ح۲۰۷۰، ابن ماجه ح۴۲۷۰، مؤطا مالک ح۴۷ «کتاب الجنائز»، مسند احمد ۱۶/۲.

و از این روایت مشخص شد که هنوز انسان به تمامی، رابطه‌اش با این دنیای ما قطع نشده و آن را ترک نکرده است که حساب و شمارش آغاز می‌گردد و ثواب و عقاب و پاداش و کیفرش پدیدار می‌شود و مقدمات و پیش‌درآمدهای خیر یا شرّ، در آخرین لحظه‌ی عمر انسان در آخرین منازل دنیا و اولین مراتب آخرت پدیدار می‌گردد و همان‌گونه که در همین لحظات طاقت‌فرسا و تنگنا، فاسقان و تبهکاران با تهدید و انذار به عقاب و کیفر دردناک مواجه خواهند شد، مؤمنان نیز بهره‌ی خویش را در برابر انجام تکالیف و وظایف دینی خود با نوید و مژده می‌برند و از تعبیر «غدوّ» و «عشيّ» (صبح و شام) نیز نباید تعجب کرد که مگر در عالم برزخ چنین اموری از قبیل صبح و شام هست؟ زیرا از آیات قرآن استفاده می‌شود که حتی در قیامت نیز صبح و شام وجود دارد، چنان‌که در آیه‌ی ٦٢ سوره‌ی مریم، می‌خوانیم:

﴿وَلَهُمۡ رِزۡقُهُمۡ فِيهَا بُكۡرَةٗ وَعَشِيّٗا﴾ [مریم: ٦٢].

این، منافات با دائمی‌بودن نعمت‌های بهشتی ندارد، چنان‌که در آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی «رعد» آمده است: ﴿أُكُلُهَا دَآئِمٞ وَظِلُّهَا﴾ [الرعد: ۳۵]. زیرا ممکن است در عین دوام نعمت، روزی‌ها و الطاف مخصوصی در این دو وقت نصیب بهشتیان گردد.

١٣٨ - [٤] وعن عائشة رضي الله عنها أن يهودية دخلت عليها، فذكرت عذاب القبر، فقالت لها: أعاذك الله من عذاب القبر، فسألت عائشة رسول الله ﷺ عن عذاب القبر. فقال: " نعم، عذاب القبر حق". قالت عائشة رضي الله عنها: فما رأيت رسول الله ﷺ بعد صلى صلاة إلا تعوذ بالله من عذاب القبر. متفق عليه[١].

١٣٨- (٤) عایشه ـ رضي الله عنها ـ گوید: «زنی یهودی نزد وی آمد و پیرامون عذاب قبر با او گفتگو کرد و به او گفت: خدا تو را از عذاب قبر پناه دهد.

عایشه ـ رضي الله عنها ـ نیز از پیامبر اکرم ﷺ دربارهٔی (حقانیت و ثبوت) عذاب قبر سؤال کرد (و پرسید: آیا مردم در قبرهای خویش عذاب می‌شوند)؟. رسول‌خدا ﷺ پاسخ فرمود: آری، بدون تردید عذاب قبر حق است.

عایشه ـ رضي الله عنها ـ گوید: پس از آن هیچ گاه پیامبر ﷺ را اینگونه ندیدم که نماز بخواند و پس از آن از عذاب قبر به خدا پناه نبرد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: با این که پیامبر اکرم ﷺ به لطف و کرم الهی و با امدادهای غیبی و سپردن خویش به خدا و با داشتن مقام عصمت و مصونیت الهی از گناه و معصیت، و از هرگونه انحراف و کژی و

١- بخاری ح١٣٧٢، مسلم ح١٢٥-٥٨٦، نسائی، ح٢٠٦٧، مسند احمد ١٧٤/٦.

عذاب و کیفری در دنیا و آخرت و قبر و برزخ بیمه شده بود، ولی با این حال پس از هر نماز از عذاب قبر پناه می‌برد. با این حال کیفیت ما و دیگران روشن است که چقدر باید خویشتن را از عذاب قبر به او پناه دهیم، چرا که هر لحظه امکان انحراف و افتادن در عذاب قبر برای ما وجود دارد.

پس باید همه‌ی مؤمنان به تأسی و اقتدا از پیامبر معصوم و الگو و پیشوای بشر، از پروردگار که مالک و مدبر آنها است، بخواهند که لحظه‌ای آنها را به حال خودشان وامگذارد و آنها را از عذاب و شر قبر در پناه خودش محفوظ و مصون بدارد. البته منظور از پناه بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان این جملات را بگوید، بلکه باید با فکر، عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد. از راه‌های شیطانی، برنامه‌های شیطانی، افکار و تبلیغات شیطانی، مجالس و محافل شیطانی، گناه و معصیت و مقدمات و اسباب عذاب قبر، خود را کنار کشد و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی و اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های شرعی و دینی جای دهد. وگرنه انسانی که خود را در معرض طوفان گناهان و معاصی و سیلاب‌های خروشان منکرات و پلیدی‌ها عملاً قرار داده، تنها با گفتن این الفاظ «اللهم إني أعوذ بك من عذاب القبر» به جایی نمی‌رسد، بلکه باید خویشتن را با فکر و عقیده

و عمل در پناه خدا قرار دهد تا از شر شیاطین انسی و جنی و وسوسه‌های نفس اماره در امان بماند.

۱۳۹ - [٥] وعن زيد بن ثابت، قال: بينا رسول اللهﷺ في حائط لبني النجار على بغلة له ونحن معه، إذ حادت به وكادت تلقيه. وإذا أقبر ستة أو خمسة، فقال:" من يعرف أصحاب هذه الأقبر". قال رجل: أنا. قال: " فمتى ماتوا؟" قال: في الشرك. فقال: " إن هذه الأمة تبتلى في قبورها، فلولا أن لا تدافنوا لدعوت الله أن يسمعكم من عذاب القبر الذي أسمع منه"، ثم أقبل بوجهه علينا، فقال: " تعوذوا بالله من عذاب النار". قالوا: نعوذ بالله من عذاب النار. قال:" تعوذوا بالله من عذاب القبر". قالوا: نعوذ بالله من عذاب القبر. قال: " تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن ". قالوا: نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن. قال: " تعوذوا بالله من فتنة الدجال". قالوا: نعوذ بالله من فتنة الدجال. رواه مسلم[1].

۱۳۹- (۵) زیدبن ثابت ﷺ گوید: «در همین اثنا که پیامبرﷺ سوار بر قاطر خویش از بوستان قبیله‌ی «بنی نجار» (قبیله‌ای مشهور از انصار) می‌گذشت و ما نیز در معیت و رکاب ایشان بودیم و ایشان را مشایعت می‌کردیم، ناگهان قاطر پیامبرﷺ تیز و تند شد و از راه منحرف گشت و نزدیک بود رسول‌خداﷺ را بر زمین بیفکند. (ما از حالتی که این قاطر ناگهان به خود گرفت متعجب و حیران شدیم، در همین حال) نگاه آن حضرتﷺ به پنج، شش قبر در آن بوستان

۱- مسلم ح۶۷-۲۸۶۷، مسند احمد ۱۹۰/۵.

افتاد و به‌سوی آنها دیده‌ور شد. آنگاه پرسید: چه کسی از شما صاحبان این پنج شش گور را می‌شناسد؟

یکی از هم رکابان پیامبر ﷺ گفت: من می‌شناسم. پیامبر ﷺ دوباره پرسید: حال به من بگو، ایشان در چه زمانی از دنیا رفته‌اند؟ (در زمان جاهلیت، یا در زمانی که اسلام پا به عرصه‌ی وجود گذاشت و نیز به من بگو اگر زمان اسلام را دریافته‌اند، آیا با ایمان از دنیا رفته‌اند یا در حال شرک و چندگانه‌پرستی؟).

آن مرد گفت: (متأسفانه) در شرک و چندگانه‌پرستی دار فانی را وداع گفته‌اند. آنگاه پیامبرﷺ فرمود: بی‌گمان این گروه از انسان‌ها در گورشان دچار عذاب و عقاب و کیفر و پادافره هستند و اگر خوف این نبود که شما انسان‌ها مرده‌های خود را دفن نکنید و آنا را به حال خودشان وامگذارید، از خداوند می‌خواستم تا از آن عذابی که من از این گورها می‌شنوم، شما هم بشنوید (یعنی خداوند ﷻ به قدرت لایزال و حکمت نامتناهی خویش، جیغ و فریاد کسانی را که در گورها عذاب می‌شوند، به من شنواند و من نیز در پرتو الطاف خدا از حالت و کیفیت خاصی که در این قبرها از عذاب‌های متنوع و گوناگون حکمفرما است، باخبرم. ولی اگر از خدا بخواهم که جیغ و فریاد کسانی را که در گورها عذاب می‌شوند، به شما نیز برساند، این خطر بزرگ وجود دارد که شما از شدت ترس و وحشت و از فرط هول و دهشت از مرگ و گور و عذاب و برزخ،

مراسم تکفین و تدفین و تشییع مردگان را رها کنید و آنها را به حال خود واگذارید. لذا چون این خطر وجود دارد، چنین چیزی از خداوند ﷻ تقاضا نمی‌کنم).

زید بن ثابت ﷺ گوید پس از آن پیامبرﷺ متوجه ما شد و فرمود: از عذاب آتش دوزخ به خدا پناه ببرید. ما نیز گفتیم: از عذاب دوزخ به خدا پناه می‌بریم. بار دیگر حضرتﷺ فرمود: از عذاب قبر نیز به خدا پناه ببرید. ما نیز گفتیم: از عذاب قبر به خدا پناه می‌بریم. باز پیامبرﷺ فرمود: از جملگی فتنه‌ها، خواه آشکار باشد، خواه پنهان به خدا پناه ببرید. همه‌ی ما بر اساس دستور رسول‌خداﷺ یک‌صدا گفتیم: از تمام فتنه‌ها، خواه آشکار باشد خواه پنهان به خدا پناه بردیم.

در آخر پیامبرﷺ فرمود: از فتنه‌ی بزرگ دجال (و نیز از هر فتنه و فساد دیگری که شما را به کفر و زندقه و شرک و معصیت الهی می‌کشد) به خدا پناه ببرید.

گفتیم: از فتنه‌ی دجال به خدا پناه می‌بریم».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن»:

«فتن» جمع «فتنه» است و به معنای ابتلا و آزمایش و آزمون می‌باشد. و مراد از فتنه‌های ظاهر، آزمایش‌هایی است که بر ظاهر انسان به مرحله‌ی اجرا در می‌آید. مانند: فتنه‌ی مال، زن، فرزند، دجال، یأجوج و مأجوج و... و مراد از «مابطن» (فتنه‌های پنهان) آزمایش‌هایی است که بر قلب انسان ایجاد می‌گردد. مانند: شرک و چندگانه‌پرستی، کفر و زندقه، نفاق و دورنگی، حسد، غرور، کینه، حرص، طمع، بی‌صبری، ناشکری، وسوسه‌های شیطانی و.... و به قولی مراد از فتنه‌های آشکار و پنهان، تمام فتنه‌ها و آزمایش‌هایی است که انسان در طول زندگی دنیا و آخرت با آن روبرو است و مراد هر فتنه و فسادی است که انسان را به کفر و زندقه، انحراف و الحاد، شرک و چندگانه‌پرستی، گناه و معصیت الهی بکشاند. بنابراین برای انسان لازم است تا در هر حال خویشتن را به خدا بسپارد و از شر تمام فتنه‌ها، خواه آشکار باشد و خواه پنهان، فقط به او پناه ببرد. چرا که او تعالی «يجير ولا يجار عليه»

هر که را بخواهد پناه می‌دهد و در پناه خود می‌گیرد و به فریاد او می‌رسد و کسی در برابر او پناه داده نمی‌شود و فریاد رسی نمی‌گردد.

فصل دوم

١٣٠ - [٦] عن أبي هريرة قال: قال رسول اللهﷺ: "إذا قبر الميت أتاه ملكان أسودان أزرقان يقال لأحدهما: المنكر، وللآخر: النكير. فيقولان: ما كنت تقول في هذا الرجل؟ فيقول: هو عبد الله ورسوله، أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله. فيقولان: قد كنا نعلم أنك تقول هذا، ثم يفسح له في قبره سبعون ذراعا في سبعين، ثم ينور له فيه، ثم يقال له: نم. فيقول: أرجع إلى أهلي فأخبرهم! فيقولان: نم كنومة العروس الذي لا يوقظه إلا أحب أهله إليه حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك. وإن كان منافقا قال: سمعت الناس يقولون قولاً فقلت مثله، لا أدري. فيقولان: قد كنا نعلم أنك تقول ذلك، فيقال للأرض: التئمي عليه، فتلتئم عليه، فتختلف أضلاعه، فلا يزال فيها معذبا حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك ". رواه الترمذي[1].

١٣٠- (٦) ابوهریره ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: وقتی که میت در قبر نهاده شد، دو فرشته‌ی سیاه و کریه و زشت و چشم کبود به نزد او می‌آیند که نام یکی «منکر» و دیگری «نکیر» است. (پس آن دو فرشته میت را بلند می‌کنند و بر جایش می‌نشانند) و به او می‌گویند: راجع به این مرد (حضرت محمدﷺ) چه می‌گویی؟

(اگر مؤمن باشد) گوید: او بنده و پیامبر و فرستاده‌ی خداست. (و از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل) گواهی راستین بر

١- ترمذی ح١٠٧١ و قال حدیث حسن غریب.

این می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و اعتراف می‌کنم که محمدﷺ بنده و فرستاده‌ی خداست.

در این موقع فرشتگان به وی می‌گویند: ما از قبل می‌دانستیم که تو چنین خواهی گفت. آنگاه قبرش به اندازه‌ی هفتاد ذراع در هفتاد گشوده می‌شود (یعنی به مقدار امتداد ساحه‌ی دیدش بر وی فراخ و گشوده می‌گردد و تا چشم او کار می‌کند، گور را بر وی فراخ می‌گردانند) و پرتو و شعاعی از نور (ایمان و سعادت) در قبرش به پرتو افکنی و درخشندگی می‌پردازد.

و به وی گفته می‌شود: (تا رستاخیز) بخواب و استراحت کن. او می‌گوید(اقوام و بستگان و دوستان و آشنایانم در دنیا، از مردن و عاقبت و فرجام من غمگین و ناراحت‌اند) آیا اجازه هست تا به دنیا برگردم و آنها را از وضعیت خویش باخبر سازم و آگاه کنم؟

فرشتگان به او می‌گویند: (خیر، نمی‌توانی به دنیا برگردی، پس خاموش باش) و راحت و آسوده همانند عروس بخواب که او را جز محبوب‌ترین اهلش از خواب بیدار نمی‌کند (و میت نیز در قبرش راحت و آسوده می‌خوابد) تا اینکه خداوند ﷻ او را در رستاخیز زنده گرداند (و وارد آرامگاه ابدی‌اش یعنی بهشت برین و نعمات و احسانات والای آن گرداند).

ولی اگر میت انسانی فاسق و منافق و دورنگ باشد (در پاسخ به سؤال نکیر و منکر) گوید: چیزی (راجع به محمد ﷺ) نمی‌دانم. در دنیا آنچه را که مردم می‌گفتند و من نیز می‌شنیدم، می‌گفتم.

فرشتگان به وی می‌گویند: از پیش می‌دانستیم که تو چنین خواهی گفت. آنگاه به زمین فرمان می‌رسد تا بر آن تنگ گردد و گور بر وی آنچنان تنگ می‌گردد تا اینکه دنده‌های وی در هم فرو می‌رود و پیوسته چنین فردی در گورش مُعَذّب خواهد بود، تا اینکه دنده‌های وی در هم فرو می‌رود و پیوسته چنین فردی در گورش معذب خواهد بود، تا اینکه خداوند ﷻ او را در رستاخیز زنده گرداند (و از آنجا به‌سوی آرامگاه ابدی‌اش یعنی دوزخ و عذاب‌های گوناگون و متنوعش رهسپار کند)».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «سبعون ذراعاً في سبعين»: «ذراع» به معنای «فاصله‌ی آرنج تا نوک انگشتان دست است» (در حدود نیم متر) که واحد طول نزد عرب بوده و یک مقیاس طبیعی است. ولی برخی از علما و دانشمندان اسلامی گفته‌اند که این «ذراع» غیر از ذراع معمول و متداول است، به طوری که هر ذراع از آن فاصله‌های عظیمی را در بر می‌گیرد.

به هر حال از این حدیث دانسته شد که گور مؤمن به اندازه ۷۰ ×۷۰ ذراع، فراخ و گشاده می‌گردد و چنان که قبلاً نیز گفته شد، تعبیر به «هفتاد در هفتاد ذراع» ممکن است که از باب تکثیر باشد نه تعداد. یعنی تا جایی که چشم مؤمن کار می‌کند و به امتداد ساحه‌ی دیدش، گور را بر وی فراخ می‌گردانند.

چرا که عدد «هفتاد» از اعدادی است که غالباً برای کثرت به کار می‌رود، و نیز ممکن است منظور همان عدد هفتاد باشد. یعنی گور مؤمن، هفتاد در هفتاد ذراع فراخ و گشاده می‌گردد.

ولی به هر حال مسائل، حوادث و وقایع مربوط به قیامت و برزخ، اموری نیستند که به طور قطع و دقیق برای ما که ساکنان این جهان محدود و تاریک و مادی هستیم روشن باشد. و مسائل آن را با زبان قاصر ما که ساکنان این دنیای خاکی و مادی هستیم، نمی‌توان کاملاً بیان کرد.

و در حقیقت آنچه می‌گوییم شبحی است که از دور در پرتو آیات الهی و احادیث نبوی می‌بینیم، وگرنه حقیقت آن را باید رفت و تماشا کرد. چرا که ما از کنه و ماهیت و کیفیت جزاء و پاداش گور و حدود و مرز آنچه که به جسم و جان می‌رسد، چیزی نمی‌دانیم و مربوط به عالم غیب است و آنچه در وحی آمده و وحی بدان خبر داده است را می‌پذیریم و دقایق و حقایق و تفاصیل آن را به خدا

و آینده واگذار می‌نماییم و دوست نداریم که ندانسته و «رجماً بالغیب» از آن چیزی بگوییم.

«عروس»: این واژه هم برای داماد استعمال می‌شود و هم برای عروس خانم. در حقیقت در زبان عربی واژه‌ی «عروس» هر کدام از داماد و عروس را شامل می‌شود. ولی فرق میان این دو در این است که جمع «عروس» برای داماد «عُرُس» و جمع عروس برای مؤنت «عرائس» می‌باشد.

١٣١ - [٧] عن البراء بن عازب عن رسول الله ﷺ قال: " يأتيه ملكان فيجلسانه، فيقولان له: من ربك؟ فيقول: ربي الله. فيقولان له: ما دينك؟ فيقول: ديني الإسلام. فيقولان: ما هذا الرجل الذي بعث فيكم؟ فيقول: هو رسول الله. فيقولان له: وما يدريك؟ فيقول: قرأت كتاب الله فآمنت به وصدقت؛ فذلك قوله ﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ﴾ [إبراهيم: ٢٧]. الآية. قال: فينادي مناد من السماء: أن قد صدق عبدي فأفرشوه من الجنة، وألبسوه من الجنة، وافتحوا له بابا إلى الجنة، ويفتح. قال: فيأتيه من روحها وطيبها، ويفسح له فيها مد بصره. وأما الكافر فذكر موته، قال: ويعاد روحه في جسده، ويأتيه ملكان، فيجلسانه فيقولان: من ربك؟ فيقول: هاه هاه، لا أدري! فيقولان له: ما دينك؟ فيقول: هاه هاه، لا أدري! فيقولان: ما هذا الرجل الذي بعث فيكم؟ فيقول: هاه هاه، لا أدري! فينادي مناد من السماء: أن كذب فأفرشوه من النار، وألبسوه من النار، وافتحوا له بابا إلى النار. قال: فيأتيه من حرها وسمومها. قال: ويضيق عليه قبره حتى يختلف فيه أضلاعه، ثم يقيض له أعمى أصم، معه مرزبة من حديد، لو ضرب بها جبل

لصار ترابا، فيضربه بها ضربة يسمعها ما بين المشرق والمغرب إلا الثقلين، فيصير تراباً، ثم يعاد فيه الروح ". رواه أحمد وأبو داود[١].

١٣١- (٧) براء بن عازب ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: (وقتی مرده در گور نهاده می‌شود) دو فرشته به نزد او می‌آیند. پس میت را می‌نشانند و به وی می‌گویند: پروردگارت کیست؟ (اگر مؤمن باشد) گوید: پروردگارم الله است. پس از آن می‌پرسند: دین تو چیست؟ گوید: دین من اسلام است. از وی می‌پرسند: آن مرد که در میان شما به نبوت و رسالت مبعوث گردیده است، کیست؟ در جواب گوید: او محمدﷺ رسول و فرستاده‌ی خداست. گویند: از کجا می‌دانی؟ گوید: کتاب خدای را خواندم و به وی ایمان آوردم و او را تصدیق نمودم.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: این است معنای آیه‌ی ٢٧ سوره‌ی «ابراهیم» که می‌فرماید:

﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ﴾ [إبراهيم: ٢٧].

«خداوند مؤمنان را در دنیا و آخرت (که گور، نخستین منزل آن است) بر کلمه‌ی توحید ثابت‌قدم و جاوید و ماندگار می‌دارد (یعنی در پرتو حفاظت و مراقبت خدا، مؤمنان در آخرت در پاسخ به

١- مسند احمد ٢٨٧/٤، ابوداود ح٤٧٥٣.

فرشتگان خدا در نمی‌مانند و کلمه‌ی توحید بر زبان می‌رانند و در رستاخیز به هنگام رویارویی با خدا، سرگردان و پریشان نمی‌گرداند)».

پیامبرﷺ در ادامه می‌فرماید: آنگاه (که بنده‌ی مؤمن در پاسخ به فرشتگان خدا در نمی‌ماند و کلمه‌ی توحید را بر زبان می‌راند) از آسمان ندایی آید: که بنده‌ی من راست می‌گوید. جایگاه وی را در بهشت مفروش کنید و وی را جامه‌ی بهشتی بپوشانید و دری از بهشت به روی او بگشایید.

از آن پس، نسیم ملایم و معطر بهشت و شادی و بوی خوش آن به قبرش می‌رسد و تا چشم او کار می‌کند، گور را بر وی فراخ و گشاده می‌نمایند.

(براء بن عازب ﷺ گوید: حال و وضع بنده‌ی مؤمن در گور چنین است که بیان شد) اما پیامبرﷺ راجع به بنده‌ی کافری که دنیا را به مقصد عالم برزخ ترک کرده فرمود: روح وی به تنش بر می‌گردد و دو فرشته نزد وی می‌آیند و او را می‌نشانند و از او می‌پرسند: پروردگار تو کیست؟ گوید: هاه هاه نمی‌دانم چه می‌گویید! از وی می‌پرسند: چه می‌گویی درباره‌ی مردی که در میان شما مبعوث به نبوت و رهبری و هدایت مردم شد؟ گوید: هاه هاه نمی‌دانم.

آنگاه که (این بنده‌ی کافر در پاسخ به فرشتگان خدا در می‌ماند) از آسمان ندایی آید: که او دروغ می‌گوید. پس جایگاه وی را در دوزخ مفروش کنید و از جامه‌های دوزخی وی را بپوشانید و دری از دوزخ به روی وی بگشایید.

از آن پس پیوسته گرما و حرارت و بوی‌های ناخوش دوزخ بر وی می‌وزد و گور بر وی آنچنان تنگ و فشرده می‌گردد تا اینکه دنده‌های پهلوی وی در هم فرو روند. سپس فرشته‌ای به سراغش می‌فرستند و بر وی مسلط و چیره می‌گردانند که کور و کر و لال است و گرزی در دست دارد که اگر آن را بر کوه بزنند، تبدیل به گرد، غبار و خاکستر می‌شود.

پس بدن وی را آنچنان ضربه‌ای می‌زند که صدای جیغ و فریاد وی را تمام مخلوقات و موجوداتی که بین خاور و باختر (شرق و غرب) است به جز انسان و جن می‌شنوند و با هر ضربه‌ای از آن گرز آهنین، تبدیل به خاکستر می‌گردد.

سپس خداوند روح را به کالبدش بر می‌گرداند و او را به صورت اولیه در می‌آورد (و دوباره آنچنان ضربه‌ای بر وی می‌زند که به صورت خاک و گرد در می‌آید)».

[این حدیث را احمد و ابوداود روایت کرده‌اند].

۱۳۲ - [۸] وعن عثمان ﷺ، أنه كان إذا وقف على قبر بكى حتى يبل لحيته، فقيل له: تذكر الجنة والنار فلا تبكي، وتبكي من هذا؟! فقال: إن رسول الله ﷺ قال: " إن القبر أول منزل من منازل الآخرة، فإن نجا منه فما بعده أيسر منه، وإن لم ينج منه فما بعده أشد منه". قال: وقال رسول الله ﷺ: " ما رأيت منظراً قط إلا والقبر أفظع منه ". رواه الترمذي وابن ماجه. وقال الترمذي هذا حديث غريب[1].

۱۳۲- (۸) از حضرت عثمان ﷺ روایت شده است که وی هرگاه بر گوری می‌ایستاد و به سویش دیده‌ور می‌شد، آنقدر می‌گریست که از شدت گریه و ناله، محاسن مبارکش خیس می‌شد.

وقتی از وی سؤال شد: چرا وقتی که از بهشت و دوزخ یاد می‌شود، اینقدر گریه نمی‌کنید، اما چون از قبر یاد می‌شود (و نگاه‌تان به گور می‌افتد) این اندازه گریه می‌کنید و ضَجّه می‌زنید؟

حضرت عثمان ﷺ در پاسخ گفت: «پیامبر ﷺ فرمود: عالم قبر نخستین مرحله و منزل از مراحل و منزلگاه‌های آخرت است. پس اگر انسان از این مرحله نجات یافت، طی‌کردن بقیه‌ی مراحل و منزلگاه‌ها، برایش سهل و آسان خواهد بود.

۱- مسند احمد ۱/ ٦٣، ترمذی ح ٢٣٠٨ و قال حسن غریب، ابن ماجه ح ٤٢٦٧.

اما اگر از این مرحله نجات نیافت و با مشکل و چالش برخورد، نجات از بقیه‌ی مراحل و منازل برایش بسیار سخت و دشوار و چالش آفرین و بحران ساز خواهد بود.

و نیز فرمود: هیچ گاه منظره‌ای زشت‌تر، وحشت‌انگیزتر و خطرناک‌تر از قبر به عمرم ندیده‌ام».

[این حدیث را ترمذی و ابن‌ماجه روایت کرده‌اند. و ترمذی گفته: این حدیث، حدیثی غریب است].

شرح: این حدیث بیانگر خوف و خشیت بی‌حد و اندازه‌ی صحابه‌ی بزرگوار رسول‌خداﷺ از دهشت مرگ، ترس قبر و هراس از برزخ و قیامت است.

و براستی انسان بیچاره، اگر جز خوف و دهشت هنگام مرگ و ترس از عالم قبر، هیچ بلا و مشکل و ناراحتی دیگری نداشت، باز برایش کافی بود که زندگی بر او تلخ و ناگوار و آشفته و چالش‌آفرین شود و سرور و شادی‌اش به غم و اندوه مبدل گردد و از غفلت و بی‌توجهی که دارد بیرون آید.

براستی دهشت‌های مرگ و سکرات آن و عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر ارزش آن را دارد که تمام فکر انسان را به خود مشغول کند و او را به آمادگی کامل برای روبرو شدن با آنها وادار سازد. مخصوصاً وقتی که آشکار است در هر لحظه‌ی آن امکان

فرارسیدن چنین خطری موجود است که انسان با این دنیا تعلق و رابطه‌اش را قطع کند و به عالم وحشتناک و خطرناک برزخ قدم گذارد.

ولی افسوس که دل‌ها سنگ شده و غفلت و جهالت و پیروی از هوا و هوس و دوری از اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و دستورات و احکام شرعی بر جامعه‌ی ما حکمفرما است که با دست خود مرده‌ها را دفن می‌کنیم و در لحد و گور می‌گذاریم، ولی به هیچ عنوان متأثر نمی‌شویم و تحت‌الشعاع آن فضای هولناک قرار نمی‌گیریم و به تفکر و تدبر فرو نمی‌رویم که روزی ما نیز در دل خاک خواهیم رفت و با سؤال فرشتگان و عذاب قبر مواجه خواهیم شد.

پس برای یک مسلمان زیبنده است تا به افرادی چون عثمان ﷺ اقتدا و تأسی جوید و پیوسته به فکر مرگ و قبر باشد و عیاشی و خوشگذرانی و بولهوسی و بی‌بندوباری را کنار بگذارد و بنده‌ی واقعی و راستین خدا باشد.

۱۳۳ - [۹] وعن عثمان رضي الله عنه قال: كان النبي ﷺ إذا فرغ من دفن الميت وقف عليه، فقال: " استغفروا لأخيكم، ثم سلوا له بالتثبيت، فإنه الآن يسأل ". رواه أبو داود[۱].

۱- ابوداود ح ۳۲۲۱.

۱۳۳- (۹) عثمان ﷺ گوید: «پیامبرﷺ عادت داشت که هرگاه از دفن میت فارغ می‌شد، بر قبر وی می‌ایستاد و می‌فرمود: برای برادرتان طلب آمرزش کنید و از خداوندﷻ، ثبات بر کلمه‌ی توحید (اشهد أن لا اله الا الله واشهد أن محمداً عبده ورسوله) را برای او درخواست کنید.

مسلماً هم اینک از او (پیرامون پروردگار، دین و پیامبرش) سؤال می‌شود».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

١٣٤ - [١٠] عن أبي سعيد قال: قال رسول اللهﷺ: " ليسلط على الكافر في قبره تسعة وتسعون تنيناً، تنهسه وتلدغه حتى تقوم الساعة، لو أن تنيناً منها نفخ في الأرض ما أنبتت خضرا ". رواه الدارمي وروى الترمذي نحوه وقال: "سبعون" بدل "تسعة وتسعون "[1].

۱۳٤- (۱۰) ابوسعید ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: برای بنده‌ی کافر در گورش، نود و نه اژدها فراهم و مسلط می‌شود که آنها همواره همدم و همراه او می‌گردند و تا رستاخیز مأمورند تا وی را با دهان‌شان به چنگ آورند و نیشش بزنند (و این اژدها و مارها چنان

۱- دارمی ح۲۸۱۵، مسند احمد ۳۸/۳، ترمذی ح٢٤٦٠.

خطرناک و وحشتناک هستند که) اگر یکی از آنها بر زمین بدمد، دیگر زمین سبزه و گیاهی را نخواهد رویاند».

[این حدیث را دارمی روایت کرده و ترمذی نیز بسان آن را در سنن خود روایت نموده و به جای «تسعة وتسعون» (نود و نه اژدها) «سبعین» (هفتاد) اژدها نقل نموده است].

شرح: «تنّيناً»: در فرهنگ لغت «لاروس» تنین چنین معنا شده است: مار بزرگ افسانه‌ای و دریایی که جانوران دریا را می‌بلعد و چون از دریا به ساحل بیرون شود مردم را می‌درد. (اژدها)

و در فرهنگ لغت «الرائد» چنین ترجمه شده است: اژدهای افسانه‌ای دارای دست و پا و چنگال‌های درشت.

«تنهسه»: اژدها او را با دهانش می‌گیرد و نیش می‌زند.

«تلدغه»: او را نیش می‌زند و مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد.

به هر حال ما به سخن پیامبر ﷺ اعتقاد و باور داریم و تمام این سخنان را حق و حقیقت می‌پنداریم و در صحت و درستی آنها ذره‌ای شک و تردید نمی‌کنیم. بلکه تمام این‌ها ما را بر آن می‌دارد که آنچه در وحی آمده و وحی بدان خبر داده است، بپذیریم و دقایق و حقایق و تفاصیل آن را به خدا و آینده واگذار نماییم.

چرا که ما از کنه و ماهیت و کیفیت جزاء و پاداش قبر و حدود و مرز آنچه که به جسم و جان می‌رسد و از حقایق و دقایق گور چیزی نمی‌دانیم، پس همه را به خدا می‌سپاریم.

امام محمد غزالی در «کیمیای سعادت» می‌گوید: «اهل بصیرت این اژدهایان را به چشم بصیرت دیده‌اند و احمقان بی‌بصیرت چنین می‌گویند که ما در گوری نگاه کردیم، از این هیچ ندیدیم و اگر بودی، چشم ما درست است و ما نیز بدیدی...

این احمق باید بداند که این اژدها در ذات روح مرده است و از باطن جان وی بیرون نیست تا دیگری ببیند، بلکه این اژدها در درون وی بوَد پیش از مرگ و وی غافل بود از آن و نمی‌دانست و باید بداند که این اژدها مرکب از صفات نفس وی است و عدد سرهای وی به قدر عدد شاخه‌های اخلاق مذموم وی است و اصل طینت این اژدها از حب دنیاست.

پس این اژدها میان جان کافران متمکن است و پوشیده. نه به سبب آنکه جاهل است به خدای و رسول و بس. بل به سبب آنکه همگی خویش به دنیا بداده است. چنانچه حق تعالی گفت:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا عَلَى ٱلۡأٓخِرَةِ﴾ [النحل: ۱۰۷].

«این (خشم خدا و عذاب بزرگ)بدان خاطر است که آنان زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح می‌دهند و گرامی‌ترش می‌دارند»،

پس به حقیقت هر کسی سبب عذاب خویش را با خود می‌برد از اینجا و آن در درون ایشان است و برای این گفت رسول:

«إنما هي أعمالكم تردّ إليكم». «این جزا همان اعمال شماست که امروز به شما باز گردانیده می‌شود».

بدان که این اژدها دیدنی است. لکن همه را مرده بیند و کسانی که در این عالم بوَند، نبینند که چیزی که از عالم باشد، به چشم این عالم نتوان دیدن...

و در شریعت نیست که آن مار و کژدم و اژدها که در گور باشند، بدین چشم ظاهر، عموم خلق بتوانند دیدن تا در عالم شهادت (دنیا) باشند... پس این اطناب بدان می‌رود که گروهی از احمقان بدین مقدار که در گور نگرند و چیزی نبینند، بدین چشم ظاهر، عذاب قبر را منکر شوند و این از آن است که راه فراکار آن جهان را ندانند».

«سبعون» و «تسعة وتسعون»: ترمذی به جای نود و نه اژدها، هفتاد اژدها روایت کرده است و چنانچه قبلاً نیز گفته شد، منظور از هر دو، عدد مشخصی نیست، بلکه مراد تکثیر است نه تحدید.

فصل سوم

۱۳۵ - [۱۱] عن جابر بن عبد الله قال: خرجنا مع رسول الله ﷺ إلى سعد بن معاذ حين توفي، فلما صلى عليه رسول الله ﷺ ووضع في قبره وسوي عليه، سبّح رسول الله ﷺ، فسبّحنا طويلاً، ثم كبر، فكبرنا. فقيل: يا رسول الله! لم سبحت ثم كبرت؟ قال: " لقد تضايق على هذا العبد الصالح قبره حتى فرجه الله عنه ". رواه أحمد[1].

۱۳۵- (۱۱) جابر ؓ گوید: «وقتی سعد بن معاذ ؓ چشم از این جهان فرو بست، با رسول‌خدا ﷺ برای تکفین و تدفین و تشییع جنازه‌اش بیرون شدیم. وقتی پیامبر اکرم ﷺ از نماز جنازه‌اش فارغ شد و وی به دل خاک سپرده شد، رسول‌خدا ﷺ شروع به تسبیح خواندن (سبحان الله گفتن) کرد.

ما نیز به تأسی و اقتدا از ایشان تا مدت زمان طولانی تسبیح می‌گفتیم. دوباره رسول‌خدا ﷺ شروع به تکبیر گفتن (الله اکبر الله اکبر) نمود. ما نیز به پیروی از ایشان تکبیر گفتیم.

وقتی از ایشان سؤال شد؛ دلیل تسبیح و تکبیرگفتنتان چه بود؟ ایشان در پاسخ فرمودند: بر این بنده‌ی صالح و نیک خدا لحظه‌ای قبرش تنگ و فشرده شد (به همین جهت شروع به تسبیح خواندن

۱- مسند احمد ۳۶۰/۳.

و تکبیر گفتن نمودم) تا اینکه خداوند ﷻ آن تنگی و فشردگی را دور و قبرش را گشاد و فراخ و اندوه و غم را از او برطرف نمود».

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

١٣٦ - [١٢] وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: " هذا الذي تحرك له العرش، وفتحت له أبواب السماء، وشهده سبعون ألفاً من الملائكة، لقد ضم ضمة ثم فرج عنه ". رواه النسائي[1].

١٣٦- (١٢) ابن عمر ـ رضي الله عنهما ـ گوید: «پیامبر ﷺ (در شأن حضرت سعدبن معاذ رضي الله عنه فرمود: این کسی است که برای مرگش، عرش خدا به لرزه درآمد و (برای استقبال از روح پاک و مطهرش) دروازه‌های آسمان گشوده شد و برای تشییع جنازه‌اش، هفتادهزار فرشته از فرشتگان مقرب خدا مشارکت جستند. (ولی با وجود این همه مناقب و فضائل) لحظه‌ای قبرش تنگ و فشرده شد و بلافاصله خداوند ﷻ تنگی و فشردگی قبرش را دور و آن را گشاده و فراخ نمود».

[این حدیث را نسائی روایت کرده است].

شرح: از این دو حدیث ثابت شد که فشار قبر حق است. و این فشار و تنگی موقتی برای همه است و همه را در بر خواهد گرفت و همه‌ی مردم، خوبان و بدان بدون استثنا بدین فشار و تنگی دچار

۱- نسائی، ح۲۰۵۵.

می‌شوند. منتهی، خداوند ﷻ پرهیزگاران و نیکان را رهایی می‌بخشد و ستمگران و بدان را در آن تنگی و فشارها رها و تنها می‌سازد.

شاید کسی بپرسد که فلسفه‌ی این کار از نظر حکمت خداوند چیست؟ آیا با این کار مؤمنان و نیکان و انسان‌های شایسته و صالح آزار و عذاب نمی‌بینند؟

پاسخ این سؤال با کمی دقت روشن است. چرا که در حقیقت مشاهده‌ی این فشار و سختی مقدمه‌ای خواهد بود که مؤمنان از نعمت‌های خداداد بهشت، حداکثر لذت را ببرند. چرا که قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید «و بالاضداد تعرف الأشياء». به علاوه این فشار و تنگی چنان سریع از انسان‌های پرهیزگار و مؤمن می‌گذرد که کمترین اثری در آنها نمی‌تواند داشته باشد. از این گذشته، دوزخیان و انسان‌های کافر و منافق، نیز از مشاهده‌ی این صحنه‌ها (که فشار و تنگی قبر با سرعت از انسان‌های مؤمن و نیک می‌گذرد و بر ایشان باقی می‌ماند،)مجازات و درد و رنج بیشتری می‌بینند. «والله اعلم».

۱۳۷ - [۱۳] عن أسماء بنت أبي بكر رضي الله عنهما قالت: قام رسول الله ﷺ خطيباً. فذكر فتنة القبر التي يفتتن فيها المرء، فلما ذكر ذلك، ضج المسلمون ضجة. رواه البخاري هكذا، وزاد النسائي: حالت بيني وبين أن أفهم كلام رسول الله ﷺ، فلما سكنت ضجتهم

قلت لرجل قريب مني: أي بارك الله فيك! ماذا قال رسول الله ﷺ في آخر قوله؟ قال: " قد أوحي إلي أنكم تفتنون في القبور قريبا من فتنة الدجال "[1].

١٣٧- (١٣) اسماء دختر ابوبکر صدیق ـ رضی الله عنهما ـ گوید: «پیامبر اکرم ﷺ برای ایراد خطبه بلند شد و پیرامون آزمون سخت قبر، که انسان‌ها در قبرهای خویش آزموده می‌شوند، ایراد سخن کرد.

چون از این آزمون (سخت و خطرناک و چالش‌آفرین و بحران‌ساز) سخن به میان آورد، مسلمانان به شدت داد و فریاد و سروصدا به راه انداخته و سخت از این موضوع مضطرب و پریشان و گریان و نالان و حیران شدند».

[این حدیث را بخاری اینگونه روایت کرده است و نسائی این جملات را نیز در روایتش اضافه نموده است که اسماء بنت ابی بکر ـ رضی الله عنهما ـ گفت:] به جهت داد و فریاد و سروصدای مردم نتوانستم سخنان پیامبر ﷺ را درست فهم و درک کنم و این سروصدا میان من و درک و فهم کلام رسول‌خدا ﷺ حائل و فاصله ایجاد کرد و چون سروصدا فروکش نمود، به مردی از نزدیکان و بستگان خویش گفتم: خداوند به تو خیر و برکت عنایت فرماید. به من بگو که پیامبر ﷺ در پایان سخنانش چه گفت؟ او در پاسخ گفت: پیامبر ﷺ فرمود:

[1]- بخاری ح١٣٧٣، نسائی ح٢٠٦٢ با اندکی زیاده روایت کرده است.

به من وحی شده که شما در گورهای خویش آزمایش و آزموده می‌شوید و این آزمایش (در سختی و شدت و ترس و وحشت فوق العاده) به سان آزمون سخت و بزرگ فتنه‌ی دجال است.

(در اینجا پیامبرﷺ فتنه و آزمایش عالم قبر را بسان آزمایش و فتنه‌ی دجال معرفی نمود. چرا که در حقیقت فتنه‌ی دجال، سخت‌ترین، وحشتناک‌ترین، بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین آزمایش و آزمون است. از این‌رو، پیامبرﷺ آزمایش قبر را در سختی و ترس و وحشت و خطرناکی فوق العاده، و بسان فتنه‌ی دجال معرفی کرده است).

١٣٨ - [١٤] وعن جابر عن النبيﷺ قال: " إذا أدخل الميت القبر مثّلت له الشمس عند غروبها، فيجلس يمسح عينيه، ويقول: دعوني أصلي ". رواه ابن ماجه[1].

١٣٨- (١٤) جابر ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: وقتی مرده در گور گذارده می‌شود، خورشید چنان به نظرش می‌رسد که می‌خواهد غروب کند (بدین جهت سریع از جای خود بلند می‌شود و) می‌نشیند و چشمانش را دستی می‌کشد و (به فرشتگان الهی) می‌گوید: رهایم کنید تا نماز (مغرب) را بخوانم».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

١- ابن ماجه، ح٤٢٧٢.

شرح: از این حدیث دو نکته را می‌توان برداشت کرد:

۱. اینکه انسان مؤمن و خداشناس در گورش راحت و آسوده است. چنانچه گمان می‌کند که در خانه و در میان اهل و خانواده‌اش بسر می‌برد و راحت و آسوده در خواب و استراحت است که در موقع نماز از جای خویش بر خیزد و دستی بر سروصورت بکشد و وضویی بسازد و به راحتی نمازش را اقامه کند.

۲.این حدیث بیانگر پایبندی و استقامت مؤمنان و مسلمانان بر اجرای اوامر و فرامین خداوند و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات تابناک شرعی می‌باشد که چنان به اجرای دستورات خدا از قبیل نماز در دنیا پایبنداند و آن را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار داده‌اند که حتی در عالم برزخ و در عالم سخت و وحشتناک و مخوف قبر از آن غافل نیستند و پیوسته به فکر ادای نماز و نیایش و شکر و سپاسگذاری خداوند ﷻ هستند و به حدی به این مهم اهمیت می‌دهند که به فرشتگان خدا می‌گویند: رهایم کنید و سؤال و جوابتان را به بعد موکول کنید تا من به عبادت و نیایش و پرستش و کرنش پروردگارم بپردازم و مزاحم نماز و عبادتم نشوید.

۱۳۹ - [۱۵] وعن أبي هريرة عن النبيﷺ قال: " إن الميت يصير إلى القبر، فيجلس الرجل في قبره من غير فزع ولا مشغوب، ثم يقال: فيم كنت؟ فيقول:كنت في الإسلام. فيقال: ما هذا الرجل؟ فيقول: محمد رسول الله جاءنا بالبينات من عند الله، فصدقناه. فيقال له: هل رأيت الله؟ فيقول: ما ينبغي لأحد أن يرى الله، فيفرج له فرجة قبل النار،

فينظر إليها يحطم بعضها بعضاً، فيقال له: انظر إلى ما وقاك الله، ثم يفرج له فرجة قبل الجنة، فينظر إلى زهرتها وما فيها، فيقال له: هذا مقعدك، على اليقين كنت، وعليه مت، وعليه تبعث إن شاء الله تعالي. ويجلس الرجل السوء في قبره، فزعاً مشغوباً، فيقال: فيم كنت؟ فيقول: لا أدري! فيقال له: ما هذا الرجل؟ فيقول: سمعت الناس يقولون قولا فقلته، فيفرج له قبل الجنة، فينظر إلى زهرتها وما فيها، فيقال له: انظر إلى ما صرف الله عنك، ثم يفرج له فرجة قبل النار، فينظر إليها يحطم بعضها بعضاً، فيقال له: هذا مقعدك، على الشك كنت، وعليه مت، وعليه تبعث إن شاء الله تعالى ". رواه ابن ماجه[1].

١٣٩- (١٥) ابوهریره ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: مرده در گور نهاده می‌شود و به عالم برزخ قدم می‌گذارد و نخستین مرحله از مراحل آخرت را با آن می‌آغازد. (آنگاه اگر میت، فردی مؤمن و خداشناس باشد) در گورش بدون هیچ‌گونه ترس و وحشت و آشوب و بلوایی نشانده و از وی پرسیده می‌شود: در دنیا بر چه آئین و مکتبی بودی؟ گوید: بر آئین و مکتب مقدس اسلام.

پرسند: این مرد کیست؟ گوید: محمد ﷺ رسول و فرستاده‌ی خداست که از نزد خدا معجزات و دلایل وحیانی و براهین شرعی (و کتاب متقن و مشتمل بر احکام و مسائل و مواعظ و اندرز و روشنگر راه حق و حقیقت) را برای ما به ارمغان آورد و ما نیز به او ایمان آوردیم و تصدیقش نمودیم.

١- ابن ماجه ح٤٢٦٨.

از وی پرسند: آیا (در دنیا) خداوند را دیده‌ای؟ (تا به او ایمان آوری؟) گوید: خیر. هیچ‌کس را نسزد که (در دنیا) خدا را ببیند (و ما نیز نادیده، چون به عالم غیب باور داریم، به او ایمان آورده ایم).

پس از آن، دریچه‌ای از دوزخ به روی وی گشوده می‌گردد و او نیز به آتش سوزان و بسیار درهم شکننده‌ی آن که بعضی از آن برخی دیگر را در هم می‌شکند، به نظاره می‌نشیند (و ترس و وحشت و هول و دهشت سراپای وجودش را به لرزه در می‌آورد). ولی به او گفته می‌شود: به این آتش سوزان و بسیار درهم‌شکننده نگاه کن که خداوند ﷻ تو را از شر و بلا و از عذاب و آزار و رنج و درد آن نگاه داشت و دور نمود.

پس از آن دریچه‌ای از بهشت به روی وی گشوده می‌گردد و او نیز به بهجت و زیبایی، آراستگی و پیراستگی و باغ‌های زیبا و فرح‌افزای آن به تماشا می‌نشیند (و آرایش و زیبایی و رنگ و حسن ظاهر و نعمات و احسانات والای آن، وی را مات و مبهوت و حیران می‌کند).

آنگاه به او گفته می‌شود: جایگاه و پایگاه تو همین جا خواهد بود. (چرا که تو در دنیا) بر یقین استوار و خالص (توحید و خداشناسی و محمدباوری و قرآن‌پویی) زندگی کردی و بر آن مرام و کیش مُردی و اگر خدا بخواهد بر آن نیز در روز رستاخیز زنده و مبعوث خواهی شد.

اما اگر مرده، فردی بد و ستمگر و بدطینت و کافر بود، وی را با ترس و دهشت و آشوب و بلوا در گورش می‌نشانند و از وی می‌پرسند: در دنیا بر چه آیین و کیشی بودی؟ گوید: نمی‌دانم.

از وی می‌پرسند: این مرد (محمدﷺ) کیست؟ گوید: در دنیا آنچه را که مردم می‌گفتند و من نیز می‌شنیدم می‌گفتم.

پس از آن دریچه‌ای از بهشت و نعمت‌های والای آن بر وی گشوده می‌گردد و او نیز به بهجت و زیبایی و آراستگی و پیراستگی آن به تماشا می‌نشیند (ولی این تماشایش به درازا نمی‌کشد که) به او گفته می‌شود: به (آرایش و زیبایی و باغ‌های زیبا و فرح‌افزای بهشت) نگاه کن که خداوند ﷻ تو را از آن (به خاطر کفر و شرک و چندگانه‌پرستی) راند و دفع نمود.

آنگاه دریچه‌ای از دوزخ به روی وی گشوده می‌شود و او نیز آتش سوزان و بسیار درهم شکننده و خرد کننده‌ی آن را که برخی از آن برخی دیگر را در هم می‌شکند به نظاره می‌نشیند.

پس از آن به او گفته خواهد شد: منزل و جایگاه تو همین جا خواهد بود. چرا که تو در دنیا بر شک و تردید (از رستاخیز مردگان و زندگانی دوباره‌ی آنها و بر شرک و تردید از حقانیت آئین محمدی و کتاب آسمانی و دلایل وحیانی) زندگی به سر کردی و بر همین شرک و تردید خویش مردی و پا به عرصه‌ی برزخ گذاشتی و به

مشیت و خواست خدا در روز رستاخیز بر همین شک و تردید زنده و مبعوث خواهی شد.

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

باب (۵)

تمسک جستن به قرآن و سنت

فصل اول

١٤٠ - [١] عن عائشة قالت: قال رسول الله ﷺ: "من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد". متفق عليه[1].

١٤٠- (١) عایشه ـ رضی الله عنها ـ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: کسی‌که در کار دین و آئین ما بدعتی پدید آورد و چیزی را در دین ما ایجاد کند که جزو آن نیست، کارش مردود است و چنین چیزی از او پذیرفته نمی‌شود».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

١٤١ - [٢] وعن جابر قال: قال رسول الله ﷺ: " أما بعد، فإن خير الحديث كتاب الله، وخير الهدي هدي محمد، وشر الأمور محدثاتها، وكل بدعة ضلالة ". رواه مسلم[2].

١٤١- (٢) جابر رضی الله عنه گوید: «پیامبر ﷺ (برای مردم ایراد خطبه می‌کرد و) بعد از حمد و ستایش شایسته‌ی خداوند، می‌فرمود: اما بعد، بی‌گمان، راست‌ترین سخنان و و درست‌ترین گفتارها، کتاب پرشکوه خداست و بهترین روش و منش، سبک و روش محمد ﷺ است. و بدترین کارها، امور نوساخته و نوپدید (در دین) است و هر امر نوساخته‌ای (در دین) گمراهی و ضلالت است».

١- بخاری ح٢٦٩٧، مسلم ح١٧-١٧١٨، ابوداود ح٤٦٠٦، ابن ماجه ح١٤، مسند احمد ٢٧٠/٦.
٢- مسلم، ح٤٣-٨٦٧.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: در این دو حدیث، پیامبرﷺ به شدت بدعت و بدعت‌گذاران را می‌کوبد و بدترین کارها را امور نوپدید و نوساخته و بدعت در دین معرفی می‌کند.

و در حقیقت قبول اعمال و کردار و گفتار تمام انسان‌ها منوط به دو چیز است، یکی اینکه تمام کارها فقط به خاطر رضا و خشنودی خدا باشد. چنانچه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «انما الاعمال بالنیات...». «ارزش کردار و گفتار در گرو نیت‌هاست».

و دوم اینکه: باید تمام اعمال و گفتار به روش شرعی و بر اساس اصول و موازین اسلامی و اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی باشد. چنانچه پیامبرﷺ فرمود:

«هرکس در امر دین ما چیزی را به وجود آورد که از دین نیست آن چیز مردود است».

بنابراین اگر عمل و گفتار انسان خالص بود، ولی مطابق شرع نبود، از او پذیرفته نمی‌شود و اگر مطابق شریعت و اوامر و فرامین الهی و نبوی بود، و از جوهر اخلاص تهی بود، باز هم از او پذیرفتنی نمی‌باشد. بلکه عمل و کرداری مورد رضایت خداست که هم خالص باشد و هم صحیح و مطابق شرع.

لازم است در اینجا تعریفی از بدعت بکنیم. چرا که مشخص نمودن معنا و تعریف هر چیزی بسیار حائز اهمیت است تا مردم در خطا و اشتباه و سوءبرداشت و کج‌فهمی دچار نشوند.

«امام شاطبی» بدعت را اینگونه تعریف می‌کند:

«طريقة في الدين مخترعة تضاهي الشرعية يقصد بالسلوك عليها المبالغة في التعبد لله سبحانه».

«راه و روش نوساخته و اختراع شده‌ای در دین است که شبیه روش و منش شرعی است و هدف از ایجاد آن، زیاده‌روی و مبالغه در عبادت خدای سبحان است»[1].

و نیز می‌توان بدعت را به تعبیری دیگر چنین تعریف کرد:

«ایجاد کاری یا اعتقادی یا قولی که در مورد آن اجازه‌ای از صاحب شرع در کتاب یا سنت یا اجماع یا قیاس نرسیده است و تحت یکی از قواعد و اصول عام اسلام در نمی‌آید و در حقیقت معارض و مخالف اسلام است».

بنابراین هر امر تازه‌ای که تحقق یابد، اگر مطابق قرآن یا سنت یا اجماع یا قیاس بود، مشروع است و اگر مطابق مصادر مذکور نبود، ملاحظه می‌شود که آیا تحت یکی از اصول و مبادی عام اسلام قرار می‌گیرد یا نه؟

۱- «الاعتصام» ج ۱ ص ۳۷.

اگر تحت این اصول واقع شد، مشروع است و بدعت نیست و اگر قرار نگرفت، بدعت و ضلالت است[۱].

از خلال این دو تعریف، می‌توان این احکام و مسائل را برداشت کرد:

۱- هر آنچه، اصلی در شرع داشته باشد بدعت محسوب نمی‌شود. مانند جمع‌آوری قرآن توسط ابوبکر و عمر ـ رضی الله عنهما ـ و دستور حضرت عمر رضی الله عنه پیرامون نماز تراویح و...

۲- میدان بدعت، دین است نه دنیا. خدا و پیامبر از مسلمانان می‌خواهند که در امور دینی به آنچه آمده است بسنده کنند و پا را از حدود و مرزهای آن فراتر نگذارند و تمام توانایی‌ها و ابداعات و خلاقیت‌ها و ابتکارات و نوآوری‌های خود را در امور دنیا و برای خدمت به اسلام و مسلمین به کار ببندند. چنانچه حضرت عمر رضی الله عنه و دیگر بزرگان انجام دادند و چیزهای زیادی را در امور دنیوی برای نخستین بار انجام دادند و برای مصلحت مسلمانان و خدمت به آنها ابتکارات و نوآوری‌های زیادی در امور دنیوی ایجاد کردند.

۳- نیت خیر، کار بدعت‌گذاران و نوآوران را توجیه نمی‌کند.

۱- بدعت به معنای دقیق اسلامی». عبدالملک السعدی ص ۹.

٤- در شناخت بدعت باید خیلی توجه کرد. چرا که بدعت‌گذاران به آنها رنگ و لعاب شرعی می‌دهند و در بازار بی‌ایمانی و بی‌دینی به حراج می‌گذارند

٥- هرکاری که در دین، در کتاب، در سنت، در اجماع یا قیاس و در هیچ یک از ادله‌ی احکام که فقها و دانشمندان مسلمان آنها را بیان کرده‌اند و در هیچ یک از اصول و موازین عام اسلامی جای نمی‌گیرد، بدعت محسوب می‌شود.

١٤٢ - [٣] وعن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: " أبغض الناس إلى الله ثلاثة: ملحد في الحرم، ومبتغ في الإسلام سنة الجاهلية، ومطلب دم امرىء بغير حق ليهريق دمه ". رواه البخاري[1].

١٤٢- (٣) ابن عباس - رضي الله عنهما - گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: خشم‌انگیزترین و منفورترین مردمان در پیشگاه خدا، سه گروه‌اند:

١- کسی‌که در حرم (و مسجدالحرام) به گناه و معصیت و کجروی و انحراف بپردازد.

٢- کسی‌که در اسلام به دنبال پیاده‌کردن سبک و روش جاهلی و احیای ارزش‌های دوران تاریک و نحس جاهلیت باشد.

٣- آنکه به ناحق و محرفانه و ستمگرانه در صدد کشتن دیگران باشد».

١- بخاری، ح٦٨٨٢.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: در این حدیث پیامبرﷺ سه کس را منفورترین مردمان در پیشگاه باری تعالی معرفی نموده است که یکی از آنها «ملحد في الحرم» می‌باشد. در تفسیر «حرم» برخی گفته‌اند که منظور همان ظاهر آن است. یعنی خانه‌ی کعبه و کل مسجدالحرام.

و برخی گفته‌اند که مراد کل سرزمین حرم است و برخی دیگر نیز گفته‌اند که مراد از آن همه‌ی مکه‌ی مکرمه است. چرا که مکه، جایگاه نزول وحی و زادگاه پیامبرﷺ و منزلگاه صحابه ﷺ، جولانگاه مجاهدان و آرامگاه شهیدان و مأوای ابراهیم و هاجر و اسماعیل ـ علیهم السلام ـ و شهر صلح و امنیت، محل پاکسازی نفس و توبه و پاکی از کلیه‌ی گناهان است و تمام این چیزها، عواملی بزرگ در احترام و بزرگداشت مکه هستند.

از این جهت حرم یا مکه‌ی مکرمه، جای محترمی است و هتک حرمت آن جایز نیست و نباید در آن حرمت‌شکنی کرد و در آن به جنگ و جدال، ارتکاب گناه و معصیت، شکار حیوانات آن و یا قطع درختان و گیاهان پرداخت و یا بدون احرام در منطقه‌ی حرم داخل شد.

لذا کسی‌که در حق مسجدالحرام حرمت‌شکنی کند و حرمت و احترام و بزرگداشتش را نادیده گیرد، منفورترین مردمان در پیشگاه خدا به شمار می‌آید.

و دومین کسی‌که در پیشگاه خدا منفور می‌باشد کسی است که در اسلام به دنبال پیاده کردن سبک و روش جاهلی و احیای ارزش‌های دوران جاهلیت باشد.

در حقیقت آنکه اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و مسائل شرعی را نادیده می‌گیرد، و به دنبال سبک و روش دوران تاریک و نحس جاهلیت می‌افتد و می‌خواهد با این کارش به خود یا دیگران بفهماند که او چیزهایی را می‌داند که خدا و رسول از آن آگاه نیستند و از خدا داناتر است. او در واقع با این کارش می‌گوید: ای خدا! آنچه تو برای ما وضع کردی و در نظر گرفتی کافی نیست. ما باید به آن بیفزاییم و از طرف دیگر، این چنین فردی به دید خود دین را ناقص می‌بیند و می‌خواهد با احیای ارزش‌های باطل و مندرس و کهنه‌ی دوران جاهلیت، نقص و کمبود دین را برطرف و عطش‌های مردمان را خاموش سازد.

پس احیای ارزش‌های دوران جاهلیت مساوی با کامل ندانستن شریعت مقدس اسلام و از بین بردن سنت‌های تابناک پیامبر ﷺ است.

۱۴۳ - [٤] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: " كل أمتي يدخلون الجنة إلا من أبى". قيل: ومن أبى؟ قال: "من أطاعني دخل الجنة، ومن عصاني فقد أبى ". رواه البخاري[1].

۱۴۳- (٤) ابوهریره ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: همه‌ی افراد امت من وارد بهشت خواهند شد، مگر کسی‌که امتناع ورزد و سرباز زند.

گفتند:ای رسول‌خداﷺ! چه کسی امتناع می‌ورزد؟ پیامبرﷺ فرمود: هرکس که (از اوامر و فرامین و تعالیم تابناک و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین) من اطاعت و فرمانبرداری کند وارد بهشت می‌شود و هرکس از (اوامر و دستورات دقیق، عمیق و ژرف) من نافرمانی کند، در حقیقت امتناع ورزیده و سرباز زده است. (به همین جهت از ورود به بهشت باز می‌ماند)».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

۱۴۴ - [٥] عن جابر قال: جاءت ملائكة إلى النبيﷺ وهو نائم، فقالوا: إن لصاحبكم هذا مثلاً، فاضربوا له مثلاً. قال بعضهم: إنه نائم، وقال بعضهم: إن العين نائمة والقلب يقظان. فقالوا: مثله كمثل رجل بنى داراً وجعل فيها مأدبة وبعث داعياً، فمن أجاب الداعي دخل الدار وأكل من المأدبة، ومن لم يجب الداعي لم يدخل الدار ولم يأكل من المأدبة. فقالوا: أوّلوها له يفقهها. قال بعضهم: إنه نائم، وقال بعضهم: إن العين نائمة

۱- بخاری ح۷۲۸۰، مسند احمد ۳۶۱/۲.

والقلب يقظان. فقالوا: الدار الجنة، والداعي محمد، فمن أطاع محمداً فقد أطاع الله، ومن عصى محمداً فقد عصى الله، ومحمد فرق بين الناس. رواه البخاري[1].

١٤٤- (٥) جابر ﷺ گوید: «پیامبر اکرم ﷺ خواب بود که عده‌ای از فرشتگان نزد ایشان آمدند. آنگاه به یکدیگر گفتند: براستی این دوست شما وصف و مثالی دارد. پس (مفاهیم بلند معنوی و معارف ارزشمند عقلی ظریف و جایگاه شامخ و وصف و داستان شگرف او را در قالب) مثال‌های زیبا ترسیم کنید و به تصویر بکشید.

یکی از آنان گفت: او خواب است (بنابراین هیچ فایده‌ای در تمثیل و ترسیم نیست، چرا که او در عالم خواب چیزی متوجه نمی‌شود).

دیگری گفت: چشمش خواب است، ولی قلبش بیدار است (پس چون اینگونه است، حال و وضعش را در قالب مثال ترسیم کنید).

آنگاه به یکدیگر گفتند: وصف و مثال او مانند کسی است که خانه‌ای ساخته و مهمانی‌ای به راه انداخته و خوراکی برای مهمانان آماده کرده و سفره‌ای از خوراکی‌ها گسترانده و دعوتگری به‌سوی مردمان فرستاده تا آنها را به صرف خوردن غذا فراخواند.

١- بخاری ح٧٢٨١، ترمذی ح٢٨٦٠ به همین معنا روایت کرده است.

پس هرکس دعوتگر را اجابت کند و دعوتش را با جان و دل بپذیرد، وارد خانه می‌شود و از آن سفره و از آن خوراک می‌خورد.

و هرکس که دعوتگر را اجابت نکند و به دعوتش اعتنایی نورزد، وارد خانه نمی‌شود و از آن سفره چیزی نمی‌خورد.

پس از طرح این تمثیل و ترسیم، فرشتگان به یکدیگر گفتند: این مثال را برای محمد ﷺ توضیح دهید تا معنا و مفهوم آن را بفهمد.

یکی از آنان گفت: او خواب است (و چیزی را نمی‌فهمد). دیگری گفت: چشمش خواب و قلبش بیدار است (پس معنا و مفهوم آن تمثیل را برایش توضیح دهید).

آنگاه گفتند: خانه همان بهشت است و دعوتگر نیز محمد ﷺ است. پس بنابراین هرکس از (اوامر و فرامین تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین) محمد ﷺ اطاعت و فرمانبرداری کند در حقیقت از خداوند ﷻ اطاعت کرده است و هرکس از (تعالیم و آموزه‌های تابناک) محمد ﷺ نافرمانی کند در حقیقت از خدا نافرمانی کرده است.

و بدانید که محمد ﷺ جداکننده (حق از باطل، نور از تاریکی، ایمان از اسلام و) مسلمانان از کافران است و به ذریعه‌ی او مسلمانان از کفار و چندگانه‌پرستان متمایز و جدا می‌شوند».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: این حدیث به احتمال زیاد از سخنان و مشاهدات خود جابر ﷺ نیست، بلکه در حقیقت حضرت جابر ﷺ قبلاً این حدیث را بدین‌گونه از رسول‌خدا ﷺ شنیده و بعدها بدین‌گونه آن را از پیامبر ﷺ حکایت کرده و برای مسلمانان نقل نموده است.

و این احتمال نیز وجود دارد که خود جابر ﷺ با کرامات خویش این صحنه را مشاهده و برای دیگران بازگو نموده باشد. اما احتمال نخست صحیح‌تر و منطقی‌تر به نظر می‌رسد. «والله اعلم».

«مأدبه» به معنای «مهمانی» و خوراکی که برای مهمانان آماده می‌کنند و به سفره‌ای که بر آن خوراک گذارند نیز «مأدبه» می‌گویند.

١٤٥ - [٦] عن أنس ﷺ قال: جاء ثلاثة رهط إلى أزواج النبي ﷺ يسألون عن عبادة النبي ﷺ، فلما أخبروا بها كأنهم تقالوها؛ فقالوا: أين نحن من النبي ﷺ، وقد غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر؟! فقال أحدهم: أما أنا فأصلي الليل أبداً. وقال الآخر: أنا أصوم النهار ابداً، ولا أفطر. وقال الآخر: أنا أعتزل النساء فلا أتزوج أبداً، فجاء النبي ﷺ إليهم فقال: " أنتم الذين قلتم كذا وكذا؟! أما والله إني لأخشاكم لله، وأتقاكم له، لكني أصوم وأفطر، وأصلي وأرقد، وأتزوج النساء، فمن رغب عن سنتي فليس مني " متفق عليه[1].

۱- بخاری ح۵۰۶۳، مسلم ۱۰۲۰/۲ ح ۵ – ۱۴۰۱.

۱٤٥- (٦) انس ﷺ گوید: «سه نفر نزد همسران پیامبرﷺ آمدند و از کمیت و کیفیت و شیوه و روش عبادت پیامبرﷺ سؤال نمودند.

چون آنان را از شیوه‌ی عبادت آن حضرتﷺ باخبر ساختند، گویا آنان عبادت پیامبرﷺ را کم شمردند و با خود گفتند: ما کجا و پیامبر کجا. بی‌گمان خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را آمرزیده و بخشیده است.

پس از آن، یکی از آن سه نفر گفت: اما من همیشه نماز شب به پا می‌دارم. دیگری گفت: من تمام عمر را روزه می‌گیرم و یک روز آن را نخواهم خورد. سومی گفت: (پاره‌ای از لذائد و راحتی‌ها را بر خود حرام می‌کنم) و از زنان کناره‌گیری می‌نمایم و هرگز ازدواج نمی‌کنم (و راه درویشی و رهبانیت و دوری از لذائذ و آمیزش جنسی با زنان را در پیش می‌گیرم. سخنانشان را به گوش پیامبر ﷺ رسانیدند، لذا) پیامبرﷺ به نزد آنان رفت و فرمود: شما کسانی هستید که چنین و چنان گفته‌اید؟ (و پاره‌ای از طیبات و لذائذ و راحتی‌ها را بر خود تحریم کرده و سوگند یادکرده‌اید که شب‌ها مشغول عبادت و روزها مشغول روزه باشید و همانند کشیشان مسیحی و رهبان‌ها و مرتاضان، دنیا را ترک گویید و رهبانیت و ترک آمیزش جنسی با همسر و امتناع از ازدواج را در پیش گیرید)؟

به خدا سوگند که من بیشتر از همه‌ی شما از خدا می‌ترسم و از شما پرهیزگارتر و باتقواترم. با این وجود هم روزه می‌گیرم و هم می‌خورم و قسمتی از شب را به اقامه‌ی نماز می‌پردازم و قسمتی از آن را می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم و با همسرانم آمیزش دارم.

(سنت و روش من این است) پس هرکس از سنت و منش من روی گرداند از من نیست».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث پیامبر ﷺ نسبت به کسانی که به دلیل تدین و ایمان، حلال خدا را بر خود حرام می‌گردانند، به شدت مخالفت نموده است. چنانچه خداوند نیز با چنین افرادی آهنگ مخالفت را زده و سخت آنها را محکوم کرده است. آنجا که می‌فرماید:

﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ﴾ [الأعراف: ۳۲]

«بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خویش آفریده است و همچنین مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است».

و نیز می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ٨٧﴾ [المائدة: ۸۷].

«ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید و از حلال به حرام تجاوز ننمایید و از حدود و مقررات الهی تخطی نکنید، زیرا که خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد».

و در حقیقت شریعت مقدس اسلام، ستم بر بدن و واردآوردن تکلیف بیش از حد بر آن و زیاده‌روی و مبالغه در عبادات از طریق کار و بیداری زیاد و گرسنگی و ترک لذائذ و طیبات و راحتی‌ها، اگر چه به منظور عبادت خداوند هم باشد را حرام گردانیده است، تا جایی که پیامبر اکرمﷺ هنگامی که شنید یکی از یاران او خواست، همیشه شب زنده‌داری کند و دیگری خواست که تمام عمرش روزه‌دار باشد و هیچ روزی را افطار ننماید و سومی خواست که از زنان دوری گزیند و تن به ازدواج ندهد، پیامبرﷺ به آنان اعتراض نمود و خطاب به آنان فرمود:

«من از شما نسبت به خداوند داناتر و ترسناک ترم، با این وجود گاهی شب را به قیام و شب زنده‌داری به سر می‌برم و گاه می‌خوابم و بعضی روزها روزه می‌گیرم و بعضی را افطار می‌نمایم و با زنان ازدواج می‌کنم. و هر کسی از سنت و شیوه‌ی من روی گردان شود، جزو امت من نیست».

و نیز در حدیثی دیگر آمده که پیامبرﷺ بر عثمان بن مظعون و عبدالله بن عمرو و عده‌ای دیگر از صحابه ﭫ به خاطر افراط و غلوّ

آنان در تعبد، اعتراض نمود و سخت با آنان مخالفت کرد و به آنان یادآوری نمود که بدن، خانواده، زن، مهمان، چشم، گوش و جامعه بر آنان حق و وظیفه دارند و باید به تمام شئون اسلامی اعم از حقوق‌الناس و حقوق الله پایبند باشند و دست از افراط و تفریط و غلوّ و زیاده‌روی و تحریم طیبات و چیزهای پاکیزه بردارند.

به طور کلی از این حدیث چند نکته را می‌توان برداشت کرد:

١- اسلام دین رهبانیت نیست و تحریم پاره‌ای از لذائذ و پاکی‌ها مانند: خواب، آمیزش جنسی با همسر، خوردن غذا، ازدواج و... از کارهای کشیشان مسیحی، راهبان و مرتاضان هندی به شمار می‌آید که در اسلام هیچ جایگاهی ندارد.

٢- تشویق به میانه‌روی و آسان‌گیری و سهولت در عبادت و بهره‌گیری از طیبات و چیزهای پاک و پاکیزه.

٣- فضیلت نکاح و ترغیب به آن

٤- مباح بودن استفاده از خوراک، لباس و زن خوب. البته بدون هیچ‌گونه اسراف و تبذیر و کبر و نخوتی.

٥- کوشش در پیروی از سنت و دوری از مخالفت با آن

٦- عدم غلو و افراط در دین و دوری‌گزیدن از حلال‌های خداوندی و ترک بدعت و نوآوری و چیزهای نوساخته و نوپیدا.

١٤٦ - [٧] وعن عائشة رضي الله عنها قالت: صنع رسول الله ﷺ شيئا، فرخص فيه، فتنزه عنه قوم، فبلغ ذلك رسول الله ﷺ؛ فخطب فحمد الله، ثم قال: " ما بال أقوام يتنزهون عن الشيء أصنعه؟! فوالله إني لأعلمهم بالله، وأشدهم له خشية ". متفق عليه[1].

١٤٦(٧) عایشه ـ رضي الله عنها ـ گوید: «پیامبر ﷺ کاری را انجام داد و به دیگران نیز اجازه و رخصت داد تا آن را انجام دهند و از مزایای آن بهره گیرند. اما عده‌ای (راه سختگیری و تشدید و مبالغه و زیاده‌روی را در پیش گرفتند و) از انجام آن پرهیز نمودند.

(خبر را به گوش پیامبر ﷺ رساندند و ایشان را از جریان مطلع ساختند. پیامبر ﷺ نیز وقتی از جریان آگاه شد) خطبه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ستایش شایسته و بایسته‌ی خداوند، فرمود: (چرا بعضی از شما چیزهای پاکیزه و مباح را بر خود حرام می‌گرداند و) به چه دلیلی عده‌ای از کاری امتناع می‌ورزند و پرهیز می‌نمایند که من آن را انجام می‌دهم؟ (و به چه دلیلی این عده از مردم راه سخت‌گیری و تشدید را می‌پیمایند)؟.

سوگند به خدا! من بیشتر از همه‌ی ایشان نسبت به خدا داناترم (و خدا و اوامر و فرامین و تعالیم و مسائل و احکام، حلال و حرامش

۱- بخاری ح۶۱۰۱، مسلم ح۱۲۷-۲۳۵۶ به الفاظی شبیه این لفظ روایت کرده است، مسند احمد ۴۵/۶.

را بیشتر از آنها می‌شناسم) و با این وجود بیشتر از همه‌ی ایشان از خدا می‌ترسم.

(پس برای آنها مناسب است که چیزهایی را که من برای آنها از احکام الهی آورده‌ام اجرا کنند و از چیزهایی که آنها را از آن باز داشته‌ام، دست بکشند و براستی من سنت خود را برای شما بازگو می‌کنم. پس هرکس از آن روی گرداند و راه غلو و افراط و تشدد و سختگیری را در پیش گیرد از من نیست)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

١٤٧ - [٨] وعن رافع بن خديج قال: قدم نبي الله ﷺ وهم يأبرون النخل، فقال: " ما تصنعون؟ " قالوا: كنا نصنعه. قال: " لعلكم لو لم تفعلوا كان خيرا ". فتركوه؛ فنقصت. قال: فذكروا ذلك له. فقال: " إنما أنا بشر؛ إذا أمرتكم بشيء من أمر دينكم، فخذوا به؛ وإذا أمرتكم بشيء من رأيي، فإنما أنا بشر ". رواه مسلم[1].

١٤٧- (٨) رافع بن خدیج ﷺ گوید: «پیامبر ﷺ مکه را به مقصد مدینه منوره ترک کرد و به آنجا تشریف آورد.

(و چون مردم مدینه، افرادی کشاورز بودند و خرما نیز یکی از محصولات عمده‌ی آنان به شمار می‌رفت، هرگاه موسم بارآوری نخل‌ها آغاز می‌گشت، آنان بنابر تجربه‌ای که در زمینه‌ی تلقیح درختان داشتند) به تلقیح و گشن‌دادن درختان خرما می‌پرداختند.

۱- مسلم ح١٤٠- ٢٣٦٢.

(و چون رسول‌خداﷺ در مکه‌ی مکرمه با این نوع کارها آشنایی نداشت و مردم مکه افرادی تاجر و بازرگان بودند و تجربه‌ای در این زمینه نداشتند، لذا وقتی که وارد مدینه شد، به عمل تلقیح درختان به دیده‌ی تعجب می‌نگریست. از این رو از آنها پرسید:) چه می‌کنید؟ و علت این کار چیست؟

آنها گفتند: ما از قبل (هرگاه که موسم بارآوری درختان خرما آغاز می‌شود، بنابر تجربه‌ای که در این زمینه داریم) به تلقیح و گشن‌دادن نخل‌ها می‌پردازیم.

پیامبرﷺ فرمود: به نظر من اگر از این کار دست بکشید، برایتان بهتر خواهد بود. آنها نیز طبق مشوره‌ی پیامبرﷺ از این کار دست کشیدند (اما بر خلاف انتظار پیامبرﷺ، میوه‌های درختان به بار ننشست و یا اگر به بار نشست، بیشتر میوه‌ها خشک و پوک به بار آمد و محصول به میزان چشمگیری کاهش یافت).

رافع بن خدیج ﷛ گوید: مردم مدینه پیامبرﷺ را از جریان باخبر ساختند. در اینجا بود که پیامبرﷺ فرمود: بی‌گمان من نیز فقط انسانی همچون شما هستم. از این‌رو اگر شما را به چیزی از کار دین‌تان دستور دادم. از من بگیرید و به آن جامه‌ی عمل بپوشانید.

و هر گاه شما را از باب همفکری و تبادل‌نظر و بر اساس مشوره‌ی شخصی (و خارج از چارچوب رسالت و تشریع و

قانون‌گذاری) به چیزی امر نمودم (و مشوره‌ام بر خلاف انتظار، اشتباه از آب درآمد، پس خیلی بعید مشمارید). چرا که من نیز فقط انسانی چون شما هستم».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «تأبیر»: به معنای همان گُشن‌دادن و تلقیح‌نمودن درختان خرما است. بدین صورت که مایه‌ی درخت خرمای نر را برای بارورشدن، به درخت خرمای ماده داخل می‌کنند تا با این کار عمل گرده‌افشانی صورت گیرد و درختان خرما پس از طی‌کردن دوران مشخصی به بار نشینند. این حدیث در روایتی دیگر بدین مضمون وارد شده است:

«ابروا، أنتم اعلم بأمور دنیاکم». «درختان خرما را تأبیر کنید، شـــما در امور دنیایی خویش آگاه‌ترید».

باید دانست که این حدیث یکی از بزرگ‌ترین دستاویزهای کسانی است که سنت پیامبرﷺ را واجب‌العمل نمی‌دانند و یا بهتر بگوییم منکر حجیت سنت‌اند.

آنها با اتکاء به این حدیث چنین می‌گویند که اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های پیامبرﷺ اولاً حجّت نیست، ثانیاً اگر حجت باشد فقط در زمینه‌ی مسائل عبادی حجب بوده و چنان‌که خودش در این حدیث بیان کرده در امور دنیوی سنت وی حجت نیست.

اینک سررشته‌ی سخن را به دست علامه مفتی محمد تقی عثمانی می‌دهیم تا جواب این اعتراض و اشکال را بدهد. وی در درس «ترمذی» می‌گوید:

«در یک نگاه کلی احادیث پیامبر ﷺ دارای دو معنا و مفهوم متفاوت است و به تعبیر دیگر از جهت معنا و مفهوم دارای دو حیثیت متفاوت است:

۱- احادیث و روایاتی که جنبه‌ی شرعی و وحیانی دارد [یعنی در چارچوب رسالت و به عنوان پیامبر از وی صادر شده‌اند].

۲- احادیث و روایاتی که جنبه‌ی مشورتی دارد و منشأ آنها رأی و اجتهاد شخص آن حضرت ﷺ می‌باشد.

حدیث «انتم اعلم بامور دنیاکم» [یا همان واقعه‌ی تأبیر نخلها] متعلق به نوع دوم از احادیث پیامبر اکرم ﷺ محسوب می‌شود»[۱].

پس مشخص شد که واقعه‌ی تأبیر نخل‌ها، محض جنبه‌ی مشوره‌ای دارد و این خود می‌رساند که مشوره‌های شخصی پیامبر ﷺ درجه‌ی وجوب را دارا نیستند. چرا که اگر مشوره‌های شخصی آن حضرت ﷺ نیز واجب‌العمل می‌بود، دیگر لزومی به نظرخواهی و همفکری و تبادل‌نظر با دیگران باقی نمی‌ماند، بلکه به مجرد اظهارنظر، عمل بر آن واجب می‌گشت و مجال ابراز نظر برای دیگران

۱- «درس ترمذی»، ترجمه: عبدالحمید بزرگزاده، ج ۱ ص ۲۵-۲۶.

باقی نمی‌ماند. در حالی که در احادیث می‌خوانیم که هیچ‌گاه مشوره‌ی شخصی پیامبرﷺ درجه‌ی وجوب و الزام را دارا نبوده است.

در حدیثی می‌خوانیم که «بریره» به محض آزاد شدن از همسرش جدا می‌شود و پیامبر ﷺ به او مشوره می‌دهد تا با شوهرش ادامه‌ی زندگی دهد. ولی او نمی‌پذیرد و پیامبرﷺ نیز چیزی به او نمی‌گوید. چون سخنش فقط جنبه‌ی مشوره‌ای دارد و بس، نه وجوب و الزام.

البته مفتی محمد تقی، اصلی را در تشخیص و تمییز میان آن دو نوع احادیث و روایات بیان می‌کند و می‌گوید:

«وظیفه و مسئولیت اصلی ما، محور قراردادن جنبه‌ی رسالت آن حضرت ﷺ می‌باشد. از این جهت می‌بایست هر قول و عمل پیامبرخداﷺ را با توجه به همین جنبه مورد نظر قرار داده و حجت دانست. مگر اینکه در جایی قرینه یا دلیلی وجود داشته باشد که بر اساس آن دلیل و قرینه، ثابت شود که آن حدیث از احادیث نوع دوم است (که محض جنبه‌ی مشورتی دارد و درجه‌ی وجوب را دارا نیست، مانند واقعه‌ی تأبیر نخل‌ها). و واقعیت این است که در کلیه‌ی «کتب روایی ـ حدیثی» احادیث نوع دوم (احادیثی که جنبه‌ی مشوره‌ای دارد)، که احادیث اجتهادی آن حضرتﷺ می‌باشد، کاملاً مشخص شده است که خوشبختانه از تعداد انگشتان دست تجاوز

نمی‌کند و برای هر کدام از این احادیث هم کاملاً تصریح شده است که این‌ها احکام و مسائل مشورتی شخص شخیص آن حضرت ﷺ می‌باشد و جنبه‌ی شرعی ندارد. اما بقیه‌ی تمام احادیث، جنبه‌ی شرعی و وحیانی دارد و قابل حجت است»[۱].

۱۴۸ - [۹] و عن أبي موسي قال: قال رسول الله ﷺ: " إنما مثلي ومثل ما بعثني الله به كمثل رجل أتى قوماً، فقال: يا قوم! إني رأيت الجيش بعيني، وإني أنا النذير العريان! فالنجاء النجاء. فأطاعه طائفة من قومه فأدلجوا فانطلقوا على مهلهم، فنجوا؛ وكذبت طائفة منهم فأصبحوا مكانهم، فصبحهم الجيش فأهلكهم واجتاحهم. فذلك مثل من أطاعني فاتبع ما جئت به، ومثل من عصاني وكذب بما جئت به من الحق ". متفق عليه[۲].

۱۴۸- (۹) ابوموسی ﷺ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: وصف و داستان من و آنچه که خداوند ﷻ مرا بر آن برانگیخته است، بسان مردی است که به‌سوی گروه و کاروان خویش آمد و گفت: هان‌ای مردم! من با چشمانم لشکری بداندیش و تجاوزکار را دیدم که در اندیشه‌ی یورش بر شماست. و اینک من هشدار دهنده‌ای آگاه و راستگو هستم و خطر آنها را به شما اعلام می‌کنم. پس بپاخیزید و بشتابید و خویشتن را از تیررس آن برهانید.

۱- «درس ترمذی»، ترجمه: عبدالحمید بزرگزاده، ج ۱ ص ۲۵-۲۶.
۲- بخاری ح۷۲۸۳، مسلم ح۱۶-۲۲۸۳.

گروهی از آن مردمان، خیرخواهی و هشدار او را شنیدند و فرمانش را به جان خریدند و در فرصتی که داشتند به نرمی راه پرخطر را پیمودند و از خطر رهیدند و نجات یافتند.

اما گروهی دیگر او را دروغپرداز انگاشتند و همانجا ماندند و سپیده‌دمان بود که آن سپاه تجاوزگر و بداندیش، برآنان یورش برد و نابودشان ساخت. آری! چنین است وصف و داستان کسی‌که فرمان مرا برد و از پیام و برنامه‌ای که از سوی خدا آورده‌ام پیروی نماید و نیز وصف و داستان کسی‌که نافرمانی و عصیان کند و این پیام آسمانی را دروغ انگارد.

(پس آنکه فرمان از من برد، نجات یابد و آنکه دستاورد و رهاورد مرا دروغ پندارد و دلایل وحیانی و براهین شرعی و تعالیم و فرامین رحمانی را نادیده گیرد و نافرمانی و عصیان کند، سرانجام نابود و هلاک خواهد شد)».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۱۴۹ - [۱۰] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " مثلي كمثل رجل استوقد ناراً، فلما أضاءت ما حولها، جعل الفراش وهذه الدواب التي تقع في النار يقعن فيها، وجعل يحجزهن ويغلبنه فيقتحمن فيها، فأنا آخذ بحجزكم عن النار، وأنتم تقتحمون فيها

". هذه رواية البخاري، ولمسلم نحوها، وقال في آخرها: " فذلك مثلي ومثلكم، أنا آخذ بحجزكم عن النار: هلم عن النار، هلم عن النار! فتغلبوني. تقحمون فيها " متفق عليه[1].

۱۴۹- (۱۰) ابوهریره ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: وصف و داستان من با مردم همانند کسی است که آتشی را با کوشش و تلاش فراوان بیفروزد (تا خود و همراهانش از آن استفاه کنند) و آنگاه که آتش، دور و برش را روشن گرداند، پروانه‌ها و ملخ‌ها و سایر حشرات بر گرد آن گرد آمدند و شروع کردند که یکی پس از دیگری در آن بیفتند و بسوزند و او می‌کوشید که آنها را از افتادن نگاه دارد تا فقط از گرما و روشنی آتش بهره برند. اما هر قدر آن مرد بخواهد از آنان جلوگیری کند و نگذارد که خودشان را در آتش بیندازند، بازهم از دست او در می‌روند و خود را در آن می‌اندازند.

اینک داستان من با شما این است که من محکم کمربندهای شما را گرفته‌ام که در آتش نیفتید و پیوسته به شما می‌گویم به‌سوی من بشتابید و خویشتن را از افتادن در آتش نگاه دارید. اما هر قدر بخواهم از شما جلوگیری کنم و نگذارم که خودتان را در آتش بیندازید، باز هم از دست من در می‌روید و خودتان را در آن می‌اندازید».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۱- بخاری ح۶۴۸۳، مسلم ح۱۸-۲۲۸۴، ترمذی ح۲۸۷۴، مسند احمد ۲/۲۴۴.

شرح: «استوقد ناراً»: آتش بر افروخت و تلاش کرد تا آتش را شعله‌ور و زبانه‌کش سازد. «أضاءت»: روشن کرد. «فراش»: پروانه. مراد پروانه‌هایی است که شب‌ها دیوانه‌وار و حیران پیرامون نور چراغ و آتش می‌گردند و می‌سوزند و می‌افتند.

«هذه الدواب»: مراد پشه و سائر حشرات است که شب‌ها در گرد نور و آتش می‌گردند و می‌سوزند و در آن می‌افتند.

«حُجَزکم»: حُجَز جمع «حُجزة» به معنای نیفه‌ی شلوار و میان که کمربند بر آن بندند اطلاق می‌شود.

«هلمّ عن النار»: به معنای «إسرعوا اليّ وابعدوا انفسكم عن النار» است. یعنی به‌سوی من بشتابید و در پناه من خویشتن را از آتش نگاه دارید و حفظ کنید.

«هلمّ» در اصل اسم فعلی است که مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است و اگرچه، گاه نیز فعل محسوب می‌شود و ضمایر فاعل مرفوع بدان می‌پیوندند. «هلمّا، هلمّوا، هلمّي...» و در اصل کلمه‌ای است که با آن به چیزی فرا خوانند. «هلمّ الي العمل؛ بیا کاری انجام بده».

«تقتحمون فيها»: بدون فکر و اندیشه خود را به خطر می‌اندازید و نااندیشه خود را در آن آتش می‌سوزانید.

۱۵۰ - [۱۱] وعن أبي موسى قال: قال رسول اللهﷺ: " مثل ما بعثني الله به من الهدى والعلم كمثل الغيث الكثير أصاب أرضاً، فكانت منها طائفة طيبة ن قبلت الماء، فأنبتت الكلأ والعشب الكثير، وكانت منها أجادب أمسكت الماء، فنفع الله بها الناس، فشربوا وسقوا وزرعوا، وأصابت منها طائفة أخرى، إنما هي قيعان لا تمسك ماء، ولا تنبت كلأ. فذلك مثل من فقه في دين الله ونفعه ما بعثني الله به فعلِم وعلَّم، ومثل من لم يرفع بذلك رأساً، ولم يقبل هدى الله الذي أرسلت به ". متفق عليه[1].

۱۵۰- (۱۱) ابوموسی ﷺ گوید: «پیامبرﷺ (آن امیر خـِرد و سخن، در قالب مثالی زیبا و گویا و دل نشین و اندیشاننده، نقش دگرگون‌ساز هدایت و هدایت‌پذیری مردم را چنین ترسیم می‌کند و) می‌فرماید: وصف و داستان من و آن دانش و هدایتی که خدا مرا به آن برانگیخت بسان بارانی فراوان است که بر سرزمینی بی‌کران ببارد. آنگاه بخشی از آن سرزمین که خوب و حاصلخیز است، آب زندگی‌ساز باران را به خود جذب می‌کند و به جان آن را می‌پذیرد و گل و گیاه و سبزه و دانه‌ی بسیار می‌رویاند و بخشی از آن سرزمین (مرغوب و حاصلخیز نیست و آب را به خود جذب نمی‌کند و آن را نمی‌پذیرد) ولی آب باران را نگاه می‌دارد و خدا مردم را از آن آب سود می‌رساند و آنها نیز از آن می‌نوشند و به حیوانات و چهارپایان خویش می‌دهند و به وسیله‌ی آن به زراعت و کشاورزی می‌پردازند.

۱- بخاری ح۷۹، مسلم ح۱۵-۲۲۸۲، مسند احمد ۳۹۹/٤.

اما بخش سوم از آن سرزمین، نه بسان بخش اول است و نه دوم. بلکه زمینی است سفت و شوره‌زار و صاف و هموار و نفوذناپذیر که نه گل و گیاه و سبزه و دانه می‌رویاند و نه آب را بر روی خود نگاه می‌دارد.

وصف و داستان چنین سرزمینی بسان کسی است که در دین خدا علم و دانش می‌آموزد (و هدایت آسمانی و دین اسلام را می‌پذیرد) و خدا به آنچه که مرا بدان برانگیخته است او را سود می‌رساند و او هم، خود دانش را فرا می‌گیرد (و از آن بهره می‌جوید) و هم به دیگران می‌آموزد (و به آنها نیز بهره می‌رساند).

و نیز مثال دومی، داستان کسی است که (از غایت تکبر و خودبزرگ‌بینی و خودمحوری و نخوت) بدان سربلند نمی‌کند و به آن اهمیتی نمی‌دهد (تا حقیقت هدایت آسمانی و دین اسلام را بشناسد) و از پذیرش هدایت آسمانی که خداوند مرا بدان فرستاده است، خودداری و استنکاف می‌ورزد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث به این حقیقت اشاره رفته که انسان‌ها در بهره گرفتن از هدایت آسمانی و دین اسلام و تعالیم و آموزه‌های الهی و نبوی در یک سطح نیستند و در استعداد و هوش و ذکاوت و انعطاف‌پذیری با یکدیگر تفاوت دارند. گروهی از انسان‌ها هستند که از فطرت و دلهای پاک و خالص برخوردارند و هنگامی که صدای

دلنشین وحی و هدایت آسمانی را می‌شنوند در آن تدبر می‌کنند و با جان و دل به آن گوش می‌کنند و آن را می‌پذیرند. سپس به آن ایمان می‌آورند و حقیقت را درک می‌کنند و از آن بهره می‌گیرند و با دلسوزی و امانت آن را به مردم نیز می‌رسانند تا آنها نیز از آن حقایق دلنشین و زیبا و گویا لذت برند و بهره گیرند و به هدایت و سعادت برسند.

پیامبرﷺ چنین فردی را به زمینی پاک و حاصلخیز تشبیه کرده که قطره‌های باران در آن نفوذ می‌کند و گیاهان و درختان مثمر را می‌رویاند که حیوانات و انسان‌ها از آن استفاه کنند.

گروهی دیگر نیز از انسان‌ها هستند که دارای دل‌های بیمار و فطرت فاسد و استعداد خراب و مرده می‌باشند. این گروه به هیچ عنوان دل‌هایشان را به روی آیات الهی و هدایت آسمانی باز نمی‌کنند و هرگز حاضر به پذیرش هدایت نیستند و اگر آیات الهی به گوششان برسد، از آنها روی می‌گردانند و گویا اصلاً نشنیده‌اند. پیامبرﷺ چنین گروهی را به زمینی سفت و شوره‌زار، صاف و هموار و نفوذناپذیر و نامرغوب و غیرحاصل‌خیز تشبیه کرده که نه آب را به خود جذب می‌کند و نه آن را بر روی خود نگاه می‌دارد و هیچ‌گاه گیاه و سبزه‌ای را نمی‌رویاند و نفعی به حال انسان یا حیوان و حتی خود ندارد.

و در حقیقت این چنین کسانی که از برنامه‌های هدایت‌گر الهی بهره‌مند نمی‌شوند و به دیگران نیز بهره نمی‌رسانند، مانند همین سرزمین شوره‌زار و سفت و صاف و هموار است.

گروه سوم کسانی هستند که در این حدیث پیامبرﷺ از آنها نام نبرده است، بلکه تنها برای آنان مثال آورده است. زیرا کسی‌که دو گروه نخست را بشناسد، این گروه را نیز خواهد شناخت.

این دسته از آنها کسانی هستند که آیات الهی را می‌شنوند و دارای استعداد و حافظه‌ی قوی نیز هستند و احکام حلال و حرام را می‌دانند و به علوم دینی و معارف اسلامی نیز آگاهند، اما به معلومات و به آنچه که می‌دانند عامل و پایبند نیستند، خود به آن عمل نمی‌کنند اما مردم را به آن دعوت می‌کنند و آنها را به مردم می‌آموزند و هرگاه کسی به نزدشان برود، او را از آن احکام و مسائل می‌آگاهند و به او می‌آموزند، اما متأسفانه خود از علم خویش سودی نمی‌برند.

پیامبرﷺ چنین گروهی را که مایه‌ی خیر دیگران هستند و اما از علم خود سودی نمی‌برند به زمینی سنگلاخ تشبیه کرده که آب را به خود جذب نمی‌کند، ولی آن را بر روی خود نگاه می‌دارد تا انسان و حیوان از آن بنوشند و زمین‌ها با آب آن آبیاری شوند و گیاهان و گل‌های زیبا به ذریعه‌ی آب آن برویند و با تمام این وجود خود آن زمین سنگلاخ از آن آب استفاده و بهره‌ای نمی‌گیرد.

و در حقیقت کسی‌که عالم به آیات قرآنی و احادیث نبوی است و آنها را به دیگران می‌آموزد، اما خود به آن عمل نمی‌کند، بسان چنین زمینی می‌باشد.

١٥١ - [١٢] وعن عائشة قالت: تلا رسول الله ﷺ: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ﴾ [آل عمران: ٧] وقرأ إلى: ﴿وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ [آل عمران: ٧].

قالت: قال رسول الله ﷺ: " فإذا رأيت ـ وعند مسلم: رأيتم ـ الذين يتبعون ما تشابه منه؛ فأولئك الذين سماهم الله، فاحذروهم ". متفق عليه[١].

١٥١- (١٢) عایشه ـ رضي الله عنها ـ گوید: «پیامبر اکرم ﷺ این آیه را تلاوت فرمود:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٧﴾ [آل عمران: ٧].

«خداست که قرآن را بر تو نازل کرده است، بخشی از آن آیه‌های «محکمات» است (و معانی مشخص و اهداف روشنی دارند و) آنها اصل و اساس این کتاب هستند و بخشی از آن، آیه‌های «متشابهات» است (و معانی دقیقی دارند و احتمالات مختلفی

١- بخاری ح٤٥٤٧، مسلم ٢٠٥٣/٤ ح ١-٢٦٦٥، ابوداود ح٤٥٩٨، ابن ماجه ح٤٧، دارمی ح١٤٥.

در آنها می‌رود). و اما کسانی که در دل‌هایشان کژی است و گریز از حق زوایای وجودشان را فرا گرفته است. برای فتنه‌انگیزی و تأویل نادرست به دنبال متشابهات می‌افتند. در حالی‌که تأویل درست آنها را جز خدا کسی نمی‌داند و راسخان و ثابت قدمان در دانش و وارستگان و فرزانگان می‌گویند: ما به همه‌ی آنها ایمان داریم و در پرتو دانش می‌دانیم که محکمات و متشابهات همه از سوی خدای ما است و این را جز صاحبان عقل سلیمی که از هوا و هوس فرمان نمی‌برند، نمی‌دانند و متذکر نمی‌شوند».

و چون رسول‌خدا ﷺ از تلاوت این آیه فارغ شد، فرمود: هرگاه کسانی را دیدید که به دنبال متشابهات می‌روند و از آنها پیروی می‌کنند، بدانید که آنان کسانی هستند که خداوند در این آیه از آنان نام برده است. پس از آنان دوری جویید و با آنها همراهی و همنشینی نکنید».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: از این حدیث یکی از اصول و موازین بنیادی و محوری و اساسی و کلیدی دین مبین اسلام استنباط می‌شود و آن اینکه «**بر محکمات باید تکیه کرد، نه متشابهات**». چرا که اگر در شرع مقدس اسلام تکیه بر محکمات قرآن، اصل و اساس تفکر و رفتار قرار نگیرد و در عوض از متشابهات پیروی شود، باب اختلاف و جدال و کشمکش و ستیز و تفرقه و دودستگی همیشه گشوده خواهد شد و

کژاندیشان فتنه‌جو از متشابهات بهانه‌ای برای توجیه اعمال و رفتار خویش می‌سازند.

از این رو هشدار پیامبرﷺ نیز در زمینه‌ی لزوم ارجاع متشابهات به محکمات از همین جا نشأت می‌گیرد. چرا که بحث راجع به متشابهات به تنهایی نزاع برانگیز و بحران‌ساز و چالش‌آفرین است. به خصوص در باب مسائل دقیقی که از دیرباز اسباب حیرت اندیشه‌ها و اندیشوران را فراهم آورده است.

علت سقوط خوارج، معتزله، مجسّمه، جبریه و قدریه و... در روزگاران پیشین و همچنین کسان دیگری که امروزه راه آنان را در پیش گرفته، از همین جا نشأت می‌گیرد.

اینان در پی عدم درک درست مدلول مفاهیم و اصطلاحات شرعی و ارائه‌ی معانی مجعول از آنها و پیروی از متشابهات، هم خود به گمراهی افتاده و هم موجبات گمراهی و ضلالت دیگران را فراهم آورده‌اند.

شاید در اینجا کسی سؤال بکند که منظور از متشابه یا متشابهات و محکمات چیست؟

در پاسخ باید گفت: «متشابه» آیاتی هستند که مشکل و قابل تأویل بوده و معانی کاملاً واضح و روشنی ندارند و چون محتمل مفاهیم و اوجه زیادی هستند، قاطعانه نمی‌توان آنها را تفسیر و

تبیین کرد. از قبیل: حروف مقطعه (الم، حم، طس، و..).، هنگامه‌ی رستاخیز، چگونگی روح، مجملات قرآن، صفات یزدان و آیاتی چون: «یدا... فوق ایدیهم»، «استوي علي العرش...» و....

و در حقیقت آیات متشابه، امکان دگرگون شدن و تحریف و تأویل در معنای آنها وجود دارد و این تشابه یا از خفا و عدم وضوح معنی مراد است. یا از وجود احتمالات متعدد در آن و یا از تردد در میان چند وجه تفسیری از آن.

و در مقابل متشابه، «محکم» قرار دارد که عبارت است از: آیاتی که به سبب وضوح و روشنی‌اش احتمال بیش از یک وجه تفسیری را ندارد و آیه‌های متقن و واضحی به شمار می‌آیند که همگان می‌توانند به معانی و تفسیر آنها پی ببرند و در فهم آنها دچار اشتباه و التباس نشوند.

و در حقیقت همین آیات محکم، اصل و اساس قرآن و مرجع احکام حلال و حرام و کلید حل تمام مشکلات و مجملات و پیچیدگی‌ها و مغلقات می‌باشند.

بنابراین برای یک انسان مؤمن و واقع‌بین و حقیقت‌جو، مناسب است که برای فهم آیات الهی، همه‌ی آیات را در کنار هم بچیند و از آنها حقیقت را دریابد و اگر در ظواهر پاره‌ای از آیات در ابتدای نظر، ابهام و پیچیدگی یافت، با توجه به آیات محکم دیگر، آن ابهام را برطرف سازد و در پرتو آن به کنه آن برسد و تنها آیات متشابه را

که محتمل چند معنای گوناگون و متعارض است، دستاویز خویش در تبیین حقایق قرار ندهد که اختلاف و کشمکش و نزاع و جدال به راه خواهد انداخت و حال آنکه اگر متشابهات را به محکمات که اصل و اساس کتاب آسمانی هستند و به منزله‌ی شاهراه‌های بزرگ الهی به شمار می‌آیند، ارجاع دهد و منصفانه و عالمانه به محکمات بنگرد، نزاع و اختلافی ایجاد نخواهد شد.

و در حقیقت این افراد بیماردل، مغرض، کژاندیش و فتنه‌گر هستند که پیوسته برای اینکه از متشابهات برای توجیه اعمال و رفتار خویش بهانه‌ای بسازند، آنها را دستاویز خویش قرار می‌دهند و با ارائه‌ی معانی مجعول و عدم درک درست مدلول مفاهیم و نادیده گرفتن محکمات، هم خود را به گمراهی می‌افکنند و هم موجبات گمراهی دیگران را فراهم می‌آورند.

از این‌رو بر مسلمانان و راسخان علم و دانش، فرزانگان و وارستگان لازم است که از چنین افرادی دوری کنند و با آنها مجالست و همنشینی نکنند.

۱۵۲ - [۱۳] وعن عبد الله بن عمرو قال: هجّرت إلى رسول الله ﷺ يوماً، قال: فسمع أصوات رجلين اختلفا في آية، فخرج علينا رسول الله ﷺ يعرف في وجهه الغضب، فقال: " إنما هلك من كان قبلكم باختلافهم في الكتاب ". رواه مسلم[1].

۱- مسلم ۲۰۵۳/٤ ح ۲-۲٦٦٦.

۱۵۲- (۱۳) عبدالله بن عمرو ـ رضی الله عنهما ـ گوید: «روزی در گرمای سوزان به نزد رسول‌خدا ﷺ رفتم (و در همین اثنا که در مسجد منتظر آمدن ایشان بودم، ناگاه) پیامبر ﷺ (در حجره‌ی خویش) صدای دو نفر را شنید که پیرامون آیه‌ای از قرآن با همدیگر ستیزه و مجادله و اختلاف و کشمکش می‌کردند.

آن حضرت ﷺ در حالی‌که آثار خشم و غضب در چهره‌ی مبارکش نمایان بود، از حجره‌ی خویش بیرون آمد و فرمود: (پیرامون قرآن و آیاتش هرگز اختلاف و مجادله و بگومگو نکنید) که براستی گذشتگان و پیشینیان شما (یهود و نصاری) بر اثر همین اختلافات و کشمکش‌ها پیرامون کتابهای آسمانی بودند که هلاک و نابود و قلع و قمع شدند. (پس شما نیز اگر می‌خواهید به سرنوشت شوم آنها دچار نشوید، درباره‌ی آیات خدا ستیزه و مجادله نکنید و اختلاف را واگذارید تا مبادا به شر و فساد کشیده شوید)».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: اختلاف این دو نفر یا پیرامون آیات متشابه بوده است و یا درباره‌ی نحوه‌ی قرائت. به هر حال چیزی که مهم است این است که همه‌ی مسلمانان باید وحدت و یکپارچگی را سرلوحه‌ی عمل خویش قرار دهند و از پراکندگی و خودرأیی بپرهیزند. و می‌باید سخت از اختلاف و دوگانگی و از هرچه مایه‌ی آشفتگی و

نابسامانی جمعی است دست بردارند و اختلاف‌ها و کشمکش‌ها و ستیزه‌ها و مجادله‌ها را که به ایجاد روابط برادری صدمه می‌رساند و دین و دنیای امت را تباه می‌سازد، یکسره ترک کنند.

نکته‌ی قابل توجهی که در این حدیث نهفته است، این است که در حدیث فوق از قرائت قرآن نهی شده است که فضل و پاداش بسیاری بر آن مترتب است و در ازای خواندن هر حرفی، برای هر قاری، ده نیکی می‌نویسند. با این وجود اگر چنان‌که اختلافی در نحوه‌ی قرائت آن رخ دهد، باید اختلاف را واگذارند و از یکدیگر متفرق شوند و هر کدام به قرائت خویش ادامه دهند ـ همان‌طوری که در ماجرای حضرت عمر و حضرت هشام ـ رضی الله عنهما ـ از یک طرف و ابن مسعود و یکی دیگر از اصحاب رضی الله عنه، پیرامون نحوه‌ی قرائت رخ داد و رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم خطاب به آنان فرمود: «کلاهما محسن» یعنی هردو درست خوانده‌اند -.

و اگر این اختلاف در دریافت معانی و مدلول آیات ایجاد گردد، باید بر معنایی که به روشنی از متن آیات بر می‌آید، اتفاق یافت. ولی چنانچه باز در این زمینه اختلاف نظر یا شبهه‌ای پیش آمد که مقتضی نزاع و مجادله بود، می‌باید قرائت را رها کرد و به محکمات الهی که مایه‌ی پدید آمدن انس و الفت است چنگ زد و از متشابهات که گاه سبب به بارآوردن اختلاف و جدایی است دوری گزید.

چنانچه در احادیث گذشته خواندیم که پیامبرﷺ فرمود:

«هرگاه کسانی را که از متشابهات پیروی می‌کنند، دیدید از آنان دوری جویید».

به هر حال از این حدیث دانسته شد که رسول‌خدا ﷺ حتی از قرائت قرآن در صورتی که به اختلاف بیانجامد، نهی فرموده است.

١٥٣ - [١٤] وعن سعد بن أبي وقاص قال: قال رسول الله ﷺ: " إن أعظم المسلمين في المسلمين جرماً، من سأل عن شيء لم يحرم على الناس، فحرم من أجل مسألته " متفق عليه[١].

١٥٣- (١٤) سعدبن ابی وقاص ؓ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: گناهکارترین و مجرم‌ترین مسلمانان کسی است که درباره‌ی موضوع حلالی که حرام نشده، آنقدر سؤال کند که حکم حرمت آن صادر شود».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: پیامبرﷺ در این حدیث از کثرت سؤال‌هایی که باعث تشدید و سختگیری است، بر حذر داشته است و روحیه‌ی تساهل و آسانگیری صحابه و یارانش ؓ را چنان پرورش داد که در فروع احکام از خود تسامح نشان دهند و با اختلاف در آنها وکثرت سؤال، خود را به سختی

١- بخاری ح ٧٢٨٩، مسلم ح١٣٢-٢٣٥٨، ابوداود، ح٤٦١٠، مسند احمد ١٧٩/١.

و عسرت نیندازند. چنانچه بنی‌اسرائیل خود را در برابر موسی ﷺ به تکلف انداختند و راجع به گاو، پرسش‌های گوناگون مطرح کردند که چگونه باشد؟ چه رنگی داشته باشد؟ پیر باشد یا جوان؟ و...

اما اگر از همان آغاز گاوی را انتخاب می‌کردند و آن را سر می‌بریدند، هیچ اشکالی پیش نمی‌آمد و کفایت می‌کرد. اما چون با طرح آن سؤالات، خویشتن را به تکلیف انداختند، خداوندﷻ نیز بر آنان سخت گرفت.

در حدیثی دیگر پیامبرﷺ می‌فرماید:

«إن الله افترض عليكم فرائض فلا تضيعوها وحدّ لكم حدوداً فلا تعتدوها ونهي عن اشياء فلا تنتهكوها وسكت لكم عن اشياء ولم يدعها نسياناً فلا تتكلفوها» [مجمع الزوائد].

«خداوند واجباتی برای شما قرار داده، آنها را ضایع مکنید و حدود و مرزهایی تعیین کرده از آنها تجاوز ننمایید و از اموری نهی کرده، در برابر آنها پرده‌دری نکنید و از اموری ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچ‌گاه این کتمان از روی نسیان نبوده، در برابر اینگونه امور، اصراری در افشاء نداشته باشید». [مجمع الزوائد].

البته، منظور از این حدیث این نیست که راه سؤال، پرسش و فراگیری مطالب را به روی مردم ببندد و به هیچ وجه این حدیث راه

سؤالات منطقی آموزنده و سازنده را به روی مردم نمی‌بندد. زیرا خود قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد که آنچه را نمی‌دانند از اهل علم و دانش بپرسند:

﴿...فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [النحل: ٤٣].

«پس(برای روشنگری) از آگاهان (از کتابهای آسمانی همچون تورات و انجیل) بپرسید، اگر (این را)نمی‌دایند(که پیغمبران همه انسان بودند نه فرشته)...»

چرا که سؤال کلید فهم حقائق و نصف علم است. بلکه منظور از این حدیث منحصراً مربوط به سؤال‌های نابجا و بهانه‌گیری‌ها و لجاجت‌ها و تشدد و سختگیری‌هایی است که غالباً سبب مشوش‌شدن اذهان و افکار مردم و باعث تشدد و سختگیری در امور دینی می‌گردد و در حقیقت جستجو از سؤال‌ها و اموری که نه تنها مورد نیاز نیست که مکتوم ماندن آن بهتر و حتی گاهی لازم است و جستجو از مسائلی که طرح آنها برای مردم سودی ندارد، بلکه زیانبار و ویرانگر و تفرقه‌انداز هستند باید خودداری کرد.

چرا که اینگونه پرسش‌ها، حاصلی جز عسرت و سختی و تشدد و نادیده گرفتن تساهل و آسانگیری ندارد. البته باید دانست که حلال‌شدن حرام و حرام‌شدن حلال در عصر خود پیامبرﷺ که عصر نزول قرآن و وحی بود، مراد می‌باشد و این امور به زمان نزول قرآن اختصاص دارد. چرا که سؤالات مربوط به حرام‌شدن حلالی، مربوط

به مسائلی بود که می‌بایست از طریق وحی روشن گردد. اما بعد از عصر پیامبرﷺ طرح سؤالات در مورد امور شرعی جایز است. زیرا امروزه دیگر بیم آن نمی‌رود که حلال یا حرامی نازل شود.

اما به طور کلی و قطع‌نظر از این موضوع، این حدیث چند چیز را به مسلمانان یادآور می‌شود:

١- خودداری از طرح مسائلی که برای مردم سودی در بر ندارد.

٢- از سؤال‌های نابجا، غیرمنطقی، بهانه‌گیری‌ها و لجاجت‌هایی که غالباً سبب مشوش‌شدن اذهان مردم می‌شود باید خودداری کرد.

٣- منظور از این حدیث، این نیست که راه سؤال و پرسش‌های منطقی، آموزنده و سازنده را به روی مردم باید بست. بلکه مراد طرح سؤال‌های نابجا و غیرمنطقی است.

٤- لزوم آسانگیری و تساهل و دوری از تشدد و سختگیری و پرهیز از پرسش‌هایی که حاصلی جز عسرت و سختی ندارند.

١٥٤ - [١٥] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " يكون في آخر الزمان دجالون كذابون يأتونكم من الأحاديث بما لم تسمعوا أنتم ولا آباؤكم، فإياكم وإياهم، لا يضلونكم ولا يفتنونكم ". رواه مسلم[١].

١- مسلم در مقدمه ١٢/١ حدیث ٧، مسند احمد ٣٤٩/٢.

۱۵٤- (۱۵) ابوهریره ﷺ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: در آخرالزمان دروغگویان و حقه‌بازان بزرگ و حرفه‌ای پیدا خواهند شد و چنان عقاید و باورهای پوچ و باطل و احادیث خودساخته و جعلی را به شما بازگو می‌نمایند که هیچ‌گاه نه خود آنها را شنیده‌اید و نه به گوش پدران و نیاکانتان خورده است. پس بر شما باد که خویشتن را از همراهی و همنشینی و گوش‌دادن و اعتماد نمودن به سخنان چنین افرادی دور کنید و بر شما باد که آنها را از خود دور سازید و از چنین افرادی بپرهیزید تا شما را به ضلالت و گمراهی نکشند و در فتنه و فساد نیندازند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: در حقیقت یکی از مصادیق بارز این حدیث در عصر کنونی ما که به ظهور پیوسته است، «میرزا غلام احمد قادیانی» مؤسس مکتب باطل «قادیانیت»، «غلام محمد پرویز»، «اسلم جیرا جپوری»، «عبدالله چکدالوی»، «احمد زکی (ابوشادی)»، «نیاز فتح پوری»، «غلام جیلانی برق» و... هستند.

در حقیقت این گروه و امثال آنها (از مستشرقین و غیره) کسانی بودند که حدیث را انکار نمودند و عقاید و باورهایی جدید از خویش بروز دارند و در شعله‌ورتر ساختن آتش جعل حدیث، انکار حدیث، ایجاد بدعت و خرافه، عقاید و باورهای ویرانگر و زیانبار و... در عصر کنونی ما سهم بسزایی داشته‌اند و همین‌ها بودند که دم از

بی‌اعتباری حدیث زده و فتنه‌ی انکار حدیث و ایجاد عقاید نادرست و باطل و ساختن روایات جعلی بر صداقت سخنان خویش را دامن زده‌اند. و همین‌ها بودند که هم خود را به گمراهی و ضلالت افکندند و هم موجبات گمراهی و ضلالت دیگران را فراهم آوردند و آنها را در فتنه و فساد و در وادی مخوف و خطرناک هلاکت و تباهی و بدبختی انداختند.

١٥٥ - [١٦] وعن أبي هريرة ﷺ قال: كان أهل الكتاب يقرؤون التوراة بالعبرانية، ويفسرونها بالعربية لأهل الإسلام. فقال رسول الله ﷺ: " لا تصدقوا أهل الكتاب ولا تكذبوهم، و﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا﴾ " الآية. رواه البخاري[1].

١٥٥- (١٦) ابوهریره ﷺ گوید: «اهل کتاب (یهودیان) تورات را به زبان عبری (یا همان «عبرانی» که لغت یهود است) می‌خواندند و آن را به زبان عربی برای مسلمانان ترجمه و تفسیر می‌کردند (تا از حقایق و مطالب تورات با خبر شوند و به دین و مکتب آنها گرایش پیدا نمایند. چون رسول‌خدا ﷺ از این جریان اطلاع یافت) فرمود: سخنان اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، بلکه به آنها بگویید:

۱- بخاری ح۷۵٤۲.

﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ١٣٦﴾ [البقرة: ١٣٦].

«ایمان داریم به خدا و آنچه به نام قرآن بر ما نازل گشته و آنچه بر ابراهیم و اسمایل و اسحاق و یعقوب و اسباط (یعنی نوادگان یعقوب) نازل شده است و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است و به آنچه برای همه‌ی پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یک از آنان جدایی نمی‌اندازیم. (نه اینکه مثل یهودیان یا عیسویان بعضی‌ها را بپذیریم و بعضی‌ها را نپذیریم. بلکه همه‌ی پیغمبران را راهنمای بشریت در عصر خود می‌دانیم و کتاب‌هایشان را به طور اجمال می‌پذیریم) و ما تسلیم فرمان خدا هستیم».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: این حدیث اشاره به روایات اسرائیلی که از یهودیان و مسیحیان به مسلمانان رسیده است دارد.

حافظ ابن کثیر، این روایات را به سه دسته تقسیم نموده و حکم هریک از آنها را چنین بیان می‌کند:

۱- اسرائیلیاتی هستند که دلایل خارجی دیگر آنها را تصدیق کرده‌اند. مثلاً: غرق شدن فرعون، مبارزه‌ی موسی با جادوگران، رفتن ایشان به کوه طور و غیره. چون که قرآن

کریم با احادیث صحیح این روایات را تصدیق کرده‌اند، معتبر به شمار می‌آیند.

۲- اسرائیلیاتی هستند که دروغ بودنشان با دلایل خارجی به اثبات رسیده‌اند. مثلاً: قصه‌ی بت‌پرست شدن حضرت سلیمان در آخر عمر[۱].

این روایت به این خاطر قطعاً باطل است که قرآن کریم به صراحت آن را رد کرده است. همچنین قصه‌ی من‌درآوردی فریفته‌شدن حضرت داود به زن سپهسالار خود «اوریا»[۲].

۳- اسرائیلیاتی هستند که صدق و کذبشان از دلایل خارجی ثابت نمی‌گردد. مثلاً احکام تورات و غیره. حضرت رسول اکرم ﷺ درباره‌ی چنین اسرائیلیاتی فرمودند:

«لا تصدقوها ولا تکذبوها».«آنها را نه تصدیق و نه تکذیب کنید».

بیان کردن این‌گونه روایات جایز که است، اما آنها را نه می‌توان اساس مسائل دینی قرار داد و نه می‌توان تصدیق یا تکذیبشان کرد. هیچ فایده‌ای هم در بیان کردن این قسم از روایات نیست.

۱- انجیل، کتاب سلاطین اول ۱۱: ۲ تا ۱۳.
۲- انجیل، کتاب سلاطین اول. سموئیل ۱۳: ۱۴ به نقل از علوم القرآن.

حافظ ابن کثیر می‌فرماید: خود قرآن کریم در سوره‌ی کهف تعلیم داده است که چه طرز عملی در برابر این قبیل از روایات اختیار باید کرد. می‌فرماید:

﴿سَيَقُولُونَ ثَلَٰثَةٞ رَّابِعُهُمۡ كَلۡبُهُمۡ وَيَقُولُونَ خَمۡسَةٞ سَادِسُهُمۡ كَلۡبُهُمۡ رَجۡمَۢا بِٱلۡغَيۡبِۖ وَيَقُولُونَ سَبۡعَةٞ وَثَامِنُهُمۡ كَلۡبُهُمۡۚ قُل رَّبِّيٓ أَعۡلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعۡلَمُهُمۡ إِلَّا قَلِيلٞۗ فَلَا تُمَارِ فِيهِمۡ إِلَّا مِرَآءٗ ظَٰهِرٗا وَلَا تَسۡتَفۡتِ فِيهِم مِّنۡهُمۡ أَحَدٗا٢٢﴾ [الکهف: ٢٢]

«(معاصران پیغمبر درباره‌ی تعداد نفرات اصحاب کهف به مجادله می‌پردازند و گروهی)خواهند گفت: آنان سه نفرند که چهارمین ایشان سگشان بود، و (گروهی) خواهند گفت: آنان پنج نفرند که ششمین ایشان سگشان بود، همه‌ی اینها سخنان بدون دلیل است. و (گروهی) خواهند گفت: آنان هفت نفرند که هشتمین ایشان سگشان بود(و اینان از روی علم و آگاهی برگرفته از وحی، سخن نخواهند گفت). بگو: پروردگار من از تعدادشان آگاه‌تر(از هر کسی است). جز گروه کمی تعدادشان را نمی‌داند. بنابراین درباره‌ی اصحاب کهف جز مجادله‌ی روشن(و آرام با دیگران) پیش مگیر(چرا که مسئله‌ی چندان مهمی نیست و ارزش دردسر را ندارد) و پیرامون آنان، دیگر از هیچ‌کس مپرس (زیرا وحی الهی تو را بس است)...»

الله تعالی در این آیه روایات اسرائیلی مختلف اهل کتاب را درباره‌ی تعداد اصحاب کهف بیان فرموده است و نیز به موارد ذیل اشاره فرموده است:

۱- بیان کردن روایات اسرائیلی و اختلاف آنها جایز است. چنان‌که الله تعالی بیان فرمود.

۲- غلط بودن روایاتی از آنها را که به ثبوت رسیده باشد، آشکار باید ساخت. چنان‌که الله تعالی دو قول اول را با گفتن «رجماً بالغیب» رد فرموده است.

۳- درباره‌ی روایتی که دلیلی بر غلط بودنش وجود نداشته باشد، سکوت اختیار باید کرد. چنان‌که بر روایت سوم سکوت اختیار فرمود.

٤- درباره‌ی راست و دروغ بودن این روایات ایمان باید داشت که علم حقیقی آنها نزد الله تعالی است.

۵- از بحث و جدل درباره‌ی این روایات پرهیز باید کرد.

٦- پرداختن زیاد به تحقیق و تفحص اینگونه روایات درست هم نیست، چرا که فایده‌ی قابل توجه دنیا و آخرت وابسته به آنها نیست[1].

١٥٦ - [١٧] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " كفى بالمرء كذباً أن يحدث بكل ما سمع ". رواه مسلم[2].

۱- تفسیر ابن کثیر مقدمه ٤/۱ و اصول التفسیر ابن تیمیه، ص ۳۳ به نقل از علوم القرآن مفتی محمد تقی عثمانی ترجمه: محمد عمر عیدی صص ۲۸۲- ۲۸٤.

۲- مسلم در مقدمه ۱۰/۱ حدیث ۵-۵.

۱۵۶- (۱۷) ابوهریره ﷺ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: بر دروغگویی انسان همین بس که هرچه شنید بی‌هیچ اندیشه‌ای (پیرامون صحت و سُقم آن)، آن را به دیگران باز گوید. (یعنی هر چیزی که می‌شنوید، نباید بدون اندیشه و تفکر و بدون تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی آن را باور کنید و برای دیگران بازگو نمایید)».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: در این حدیث، پیامبر ﷺ یکی از اصولی‌ترین تعلیمات و احکام اسلامی پیرامون شئون مختلف زندگی فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی را به ما انسان‌ها می‌آموزد و می‌فرماید: الگوی شناخت شما در همه چیز باید بر اساس علم و یقین باشد و غیر آن، خواه ظن و گمان باشد، یا حدس و تخمین، یا شک و احتمال، هیچ کدام نه در عمل شخصی و نه در قضاوت و داوری و نه در شهادت و نه در اعتقادات قابل قبول نیست.

و آنهایی که بر اساس ظن و تخمین و شک و گمان، به چیزی اعتقاد پیدا می‌کند، یا درباره‌ی دیگران به قضاوت می‌نشینند و یا شهادت می‌دهند، در حقیقت بر خلاف این دستور عمل کرده و گام برداشته‌اند. چرا که در اسلام نه شایعات می‌تواند مقیاس قضاوت و شهادت و عمل گردد و نه قرائن و دلایل ظنی و نه اخبار غیرقطعی که از منابع غیرموثق و از افراد غیرقابل اعتماد به ما می‌رسد. پس انسان مسلمان باید مواظب چشم و گوش خویش

باشد، تا نبیند نگوید، و تا نشنود قضاوت نکند و بدون تحقیق و بررسی و علم و یقین، نه به چیزی معتقد شود، نه عمل کند و نه داوری نماید.

و در حقیقت اگر این برنامه‌ی نبوی در کل جامعه‌ی بشری و اسلامی و در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی و... به طور دقیق اجرا شود، بسیاری از چالش‌ها و دغدغه‌ها و ناهمواری‌ها و نابسامانی‌ها که از شایعه‌سازی و جوسازی و قضاوت‌های عجولانه و گمان‌های بی‌اساس و اخبار جعلی و مشکوک و دروغ سرچشمه می‌گیرد که این خود مایه‌ی انواع ناکامی‌ها و پشیمانی‌ها است، برچیده خواهد شد.

در غیر اینصورت، هرج و مرج در روابط اجتماعی، همه جا را فرا خواهد گرفت. هیچ‌کس به دیگران اطمینان پیدا نخواهد کرد. هیچ‌کس از گمان بد دیگران در امان نخواهد بود. بازار شایعات و شایعه‌سازان، داغ و پررونق می‌گردد و روحیه‌ی تحقیق و کنجکاوی را از انسان گرفته و او را فردی زودباور و ساده‌اندیش بار می‌آورد که در دنیا تنها سخنانی که باد هوا و نتیجه‌ی گردش زبان و حرکات دهان بود سرمایه‌ی وی است که نه در پذیرش آنها و در پخش و نشر آن سخنان، نه مطالبه‌ی دلیل می‌کند و نه تکیه و اعتماد بر قرینه و برهانی، بلکه بی‌هیچ اندیشه‌ای هرچه را شنید به دیگران بازگو می‌کند.

۱۵۷ - [۱۸] وعن ابن مسعود قال: قال رسول اللهﷺ: " ما من نبي بعثه الله في أمته قبلي إلا كان له في أمته حواريون وأصحاب يأخذون بسنته، ويقتدون بأمره، ثم إنها تخلف من بعدهم خلوف يقولون ما لا يفعلون، ويفعلون ما لا يؤمرون، فمن جاهدهم بيده فهو مؤمن، ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن، ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن، وليس وراء ذلك من الإيمان حبة خردل ". رواه مسلم[1].

۱۵۷- (۱۸) ابن مسعود ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: خداوند ﷻ هیچ پیامبری را در میان امت‌ها و ملت‌های گذشته نفرستاده مگر اینکه برای او از میان امتش یاران گزیده و خاصگان یکرنگ و مخلص بودند که به سنت و طریقت و سبک و منش او متمسک می‌شدند و به فرمان و اوامر و دستورات او تأسی و اقتدا می‌کردند.

ولی بعدها اخلاف و فرزندان ناخلفی جانشین و جایگزین آنان شد و سررشته‌ی کارها و امور را به دست گرفتند. (اما این فرزندان ناصالح و جانشینان بد، راه پدران و نیاکانشان را در پیش نگرفتند، بلکه دست به تحریف و تغییر اوامر و فرامین الهی و شرعی زدند و به جای پیروی از حق، به دنبال باطل و مادیات روان شدند و کالای این جهان فانی و دانی را دریافت می‌داشتند و متاع سرای باقی را نادیده می‌گرفتند و به تحریف کلام آسمانی و اوامر و فرامین الهی دست می‌یازیدند و حلال و حرام را همسان می‌شمردند و) چیزهایی را می‌گفتند که خودشان برابر آن عمل نمی‌کردند و

۱- مسلم ۶۹/۱ حدیث ۸۰-۵۰.

چیزهایی را (از پیش خود) انجام می‌دادند که بدان مأمور نشده بودند. پس کسی‌که با دست خویش با چنین افرادی منفور و مبغوض، جهاد کند مؤمن است و کسی‌که با زبان خویش با آنان جهاد کند، مؤمن است و کسی‌که قلباً با آنان جهاد کند مؤمن است. در غیر این صورت به اندازه‌ی دانه‌ی سپندی ایمان در او وجود نخواهد داشت».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «حواریون»: جمع «حواری» از ماده‌ی «حَوَر» به معنای شستن و سفیدکردن است و گاهی به هرچیز سفید نیز حواری اطلاق می‌شود و حوران بهشتی را نیز به این جهت حور می‌گویند که سفید پوست‌اند یا سفیدی چشمان‌شان درخشنده و سیاهی آن کاملاً سیاه است.

و درباره‌ی علت نامگذاری یاران برگزیده و خاصگان ویژه‌ی پیامبران به این نام می‌توان گفت که آنها علاوه بر این که قلبی پاک و روحی با صفا و ایمانی درست و یقینی روشن به ذات خدا داشتند، در پاکیزه ساختن و روشن نمودن افکار دیگران و شستشوی مردم از آلودگی گناه، کفر و شرک و چندگانه‌پرستی، همانند پیامبران کوشش و تلاش فراوان داشتند.

و در حقیقت آنها هم خود را از آلودگی شرک و چندگانه‌پرستی و کفر و گناه و معصیت پاک کرده بودند و هم برای پاک‌کردن

دیگران کوشش و تلاش بی‌وقفه داشتند. از این جهت آنها را «حواریون پیامبران» می‌گویند.

«خُلوف»: یعنی نسلی که جانشین و جایگزین آن گروه صالح شده و بعد از آنان پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند، نسلی ناشایست و ناخلف و بد و ناصالح بودند.

«خُلوف» جمع «خَلْف» به سکون لام (بر وزن حرف) غالباً به معنای فرزندان ناصالح و بد و ناشایست است و جمع «خَلف» بر وزن «خُلوف» می‌باشد.

در حالی که «خَلَف» به فتح لام (بر وزن شرف) به معنای فرزند و جانشین صالح و نیک می‌آید و جمع آن بر وزن «اخلاف» می‌باشد.

نکته‌ای که در این حدیث قابل تذکر است این است که:

جهاد در اسلام منحصر در معنای نبرد و قتال با تیر و نیزه و شمشیر نیست، بلکه همانطور که جهاد با شمشیر و نیزه می‌تواند باشد با زبان و قلم نیز می‌تواند باشد، و همانطور که در معنای جهاد نظامی به کار می‌رود، در معنای جهاد فکری، تربیتی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز به کار گرفته می‌شود.

بنابراین هر نوع حرکتی، قطع نظر از نوع و سلاح آن که به منظور اعتلای فرمان و دستورات خداوندی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و مسائل شرعی و از میان‌بردن بدعت‌گزاران و

بدخواهان اسلام و فتنه‌جویان و کژاندیشان باشد، تحت عنوان «جهاد» قرار خواهد گرفت.

و در حقیقت کسانی که در عصر کنونی ما، در راه جهاد فکری، روانی و گرایش خردها و قلب‌ها به‌سوی تعالیم تابناک اسلام و گسترش مرزهای دعوت و تبلیغ اسلامی بی‌وقفه تلاش و کوشش می‌کنند و بی‌دینان و بدخواهان و کژاندیشان و فتنه‌گران را از تجاوز به حریم اسلام و از قرآن و قوانین اسلام بدور می‌دارند و مردمان را به شاهراه هدایت و سعادت رهنمون می‌سازند، در واقع همین‌ها مبارزان سلحشور و مجاهدان و پاسدارانی هستند که با زبان و قلم در جهت دفاع از عقیده و شریعت و پاسداری از حریم اسلام و از کیان قرآن و مسلمین، جانانه و مخلصانه و در عین حال مقتدرانه جهاد و نبرد می‌کنند.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«جاهدوا المشـــركين باموالكم وأنفســـكم وألســـنتكم».«با مال و جان و زبان خویش با مشرکان و چندگانه‌پرستان جهاد کنید». [احمد، ابوداود]

١٥٨ - [١٩] وعن أبي هريرة قال: قال رسول اللهﷺ: " من دعا إلى هدى كان له من الأجر مثل أجور من تبعه، لا ينقص ذلك من أجورهم شيئا. ومن دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم مثل آثام من تبعه، لا ينقص ذلك من آثامهم شيئا ". رواه مسلم[1].

١٥٨- (١٩) ابوهریره ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: کسی‌که مردم را به راه راست و درست فرا خواند، پاداش او بسان پاداش همه‌ی کسانی است که از او پیروی نمایند و این در حالی است که از پاداش آنان چیزی نمی‌کاهد.

و کسی‌که مردم را به بیراهه و گمراهی و ضلالت و بیدادی بخواند، گناه و پادافره‌ی او بسان گناه همه‌ی کسانی است که از او پیروی کنند و این در حالی است که از گناه آنان چیزی نمی‌کاهد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: از این حدیث به خوبی بر می‌آید که هر سنت و طریقه‌ی زشت و شومی و هر سبک و روش نحس و پلیدی، مادام که در دنیا باقی است، سهمی از مجازات و پاداش آن بر دوش نخستین پایگذار آن می‌باشد. همان‌طور که هر سنت و روش نیک و پسندیده‌ای، مادام که در دنیا باقی است و مردم به آن عمل

١- مسلم ٢٠٦٠/٤ ح١٦- ٢٦٧٤، ابوداود ح٤٦٠٩، ترمذی ح٢٦٧٤، ابن ماجه ٢٠٦، دارمی ح٥١٣، مسند احمد ٣٩٧/٢.

می‌کنند، سهمی از پاداش و ثواب آن به نخستین دعوتگر و پایگذار آن می‌رسد.

۱۵۹ - [۲۰] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " بدأ الإسلام غريباً، وسيعود كما بدأ، فطوبى للغرباء ". رواه مسلم[1].

۱۵۹- (۲۰) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: اسلام غریبانه آغاز گردید و دوباره غریبانه برگشت خواهد نمود، پس خوشا به حال غریبان».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: در حدیثی دیگر بدین مضمون روایت شده است: «بدأ الاسلام غريباً وسيعود غريباً كما بدأ، فطوبي للغرباء» «اسلام غریبانه آغاز شد و دوباره به حالت غریبی برگشت خواهد کرد. پس خوشا به حال غریبان».

پرسیده شد:ای رسول‌خدا ﷺ غریبان چه کسانی هستند؟

فرمود: «الذين يحيون سنتي ويعلمونها الناس». «کسانی که سنت و منش مرا زنده می‌دارند و آن را به مردم یاد می‌دهند».

۱- مسلم ۱۳۰/۱ ح۲۳۲- ۱۴۵، ترمذی ح۲۶۲۹، ابن ماجه ح ۳۹۸۶، مسند احمد ۳۸۹/۲.

در حقیقت این حدیث بیانگر غربت و ضعف اسلام در عصر و دوره‌ای از تاریخ می‌باشد که سریع از این ضعف و فتور خارج شده و با نهضت و قیام طرفداران آن، روح قوت و نیرو را بر تن کرده و از غربت خارج شده، به حالت اولی خود که دارای قوت و قدرت و حکومت و سیادت بوده در خواهد آمد.

اسلام از غریبی شروع گردیده، ولی غربت آن دوام نداشت و از ضعف به قدرت و از استتار به اظهار گردید. دوره‌ای تحت فشار و مغلوب بود و سپس با تعداد زیاد و تشکیل حکومت قدرتمند و حاکم گشت.

و باید دانست که این حدیث به هیچ وجه دلالتی بر یأس و ناامیدی بر آینده را در بر ندارد. چنانچه در حدیث بالا خواندیم، که «غرباء» در زمان غربت اسلام در مقابل فساد مردم به اصلاح می‌پردازند و آنچه را مردم از بین برده‌اند، آنها احیاء می‌کنند.

آنان گروهی مثبت و سازنده و اصلاحگر و دعوتگر و مبلغ‌اند و به هیچ وجه از گروه‌های منفی، فتنه‌گر، گوشه‌گیر و طرفداران جبرِ قضا و قدر نیستند.

دکتر یوسف قرضاوی در این زمینه می‌گوید: «هنگامی که خداوند ﷻ، پیامبرﷺ را به‌سوی مردم مبعوث گردانید، ساکنان زمین دارای ادیان مختلفی از بت‌پرستان، آتش‌پرستان، یهود و نصاری،

صائبه و فلاسفه بودند. لذا اسلام در آغاز ظهورش غریب بود و کسانی که مسلمان می‌شدند و دعوت خدا و پیامبر را لبیک می‌گفتند، در میان قبیله، طایفه، عشیره و خانواده‌ی خود مورد محاصره قرار می‌گرفتند و غریب بودند.

بنابراین پذیرفتگان دعوت اسلام، غریبان قوم و عشیره‌ی خود بودند. غربای واقعی آنان بودند، تا اینکه اسلام علنی و دعوت آن در میان جوامع منتشر گشت و مردم گروه گروه به اسلام پیوستند و مسلمانان از غربت رهایی یافتند و از آن پس به جلای وطن و مهاجرت پرداختند.

ولی از آن پس به حالت آغاز برگشت و امروزه می‌بینیم که اسلام واقعی بر شیوه و برنامه‌ی رسول‌خدا ﷺ و یاران او به مراتب غریب‌تر از زمان آغاز آن می‌باشد که اگر به صورت شکلی آداب و رسوم ظاهری آن در میان جامعه مشهور و معروف است، واقعیت بیانگر این است که آن اسلام، غریب و پیروان راستین آن در میان مردم غربای واقعی‌اند.

[واقعیت امروزی و چند عصر گذشته، گواه این است که اسلام در دیار خود و در میان مردم غریب بوده و می‌باشد تا آنجا که اگر کسی مردم را به اسلام واقعی دعوت نموده باشد، مشکلات فراوانی از قبیل فشار، شکنجه، زندان، ترور و اعدام به عناوین مختلف، فراروی او قرار خواهد گرفت].

چگونه اسلام غریب نیست؟ هنگامی که یک گروه بسیار اندک در میان هفتاد و دو گروه با پیروان بیشمار قرار گرفته که دارای قدرت، ریاست، منصب، ولایت و پیروان فراوان و بازار گرم در راستای مخالفت با آنچه پیامبرخدا ﷺ برای مردم آورده می‌باشند، و از آن طرف تمام رسانه‌های گروهی و مطبوعات را در اختیار دارند.

واضح است که آنچه پیامبر ﷺ برای این امت آورده با تمایلات و لذائذ آنان و با شبهات و بدعت‌هایی که آخرین دستاورد فضائل و علم آنان است و همچنین با آرزوهای نفسانی که آخرین اهداف و مقاصد آنان به شمار می‌رود، در تضاد و تناقض است. چگونه رهروان راه خدا و پیروان برنامه و منهج ربانی در میان پیروان آرزوهای خام بشری که الگو و کعبه‌ی آمال آنان مشایخ و رؤسایی است که هر کدام مذهب و مسلکی غیر مسلک رسالت را انتخاب نموده، غریب و منزوی نیست»؟[1].

وی در ادامه می‌گوید: «بنابراین هر گاه انسان مؤمنی (که خداوند نعمت بصیرت در دین و فقاهت در سنت پیامبر ﷺ و فهم صحیح کتابش را به او ارزانی داشته باشد، و همچنین او را از بدعت‌ها، گمراهی‌ها، تمایلات نفسانی و دوری از راه راستی که پیامبر و اصحابش بر آن بوده‌اند، آگاهی دهد) بخواهد منهج ربانی

۱- دیدگاه‌های فقهی معاصر ج۲ ص۳۱۰-۳۰۹.

را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهد، باید خود را برای طعن و ملامت جاهلان و کینه‌توزی بدعت‌گرایان و استهزاء و تمسخر نادانان و شکنجه و تبعید و محاصره‌ی اجتماعی دنیاداران آماده سازد.

مسلمان در دین خود غریب است به خاطر اینکه ادیان دیگران فاسد است، در تمسکش به سنت نبوی غریب است، زیرا دیگران به بدعت تمسک جسته‌اند، در عقیده‌اش غریب است به خاطر فساد عقاید دیگران، در نمازش غریب است به خاطر وجود خلل و نقصانی در نماز دیگران، در سلوک و طریقتش غریب است به خطار گمراهی و تباهی طریقت و سلوک دیگران، در انتسابش به اسلام غریب است به خاطر مخالفت با انتساب دیگران و در معاشرت اجتماعی غریب است، زیرا بر خلاف آرزوی نفسانی آنان رفتار می‌کند.

خلاصه: انسان مؤمن هم در امور دنیوی و هم در امور اخروی غریب است و در میان دیگران برای خود یاور و معینی نمی‌یابد. او یک عالم میان جاهلان و یک سنت‌گرای میان بدعت‌گرایان و یک دعوتگر به‌سوی خدا و رسول‌خداست در میان دعوتگران به‌سوی تمایلات نفسانی، آمر به معروف و ناهی از منکر است در میان گروهی که نیکی نزد آنان منکر و منکر نیکی است[1].

۱- مدارج السالکین ابن قیم ج ۱ ص ۱۹٤ – ۲۰۰ به نقل از دیدگاه‌های فقهی معاصر ج ۲ ص ۳۱۲.

اما نباید غافل ماند که هرگز خورشید پشت ابر نخواهد ماند و بالاخره تلاش و کوشش بی‌وقفه‌ی غرباء، با احیاء سنت‌ها و ارزش‌های اسلامی به ثمر خواهد نشست و دوباره در پرتو تلاش این گروه مجاهد و سلحشور و مخلص و ربانی، اسلام و مسلمین بر کل جهان حکومت و سیادت خواهد کرد و از غربت و انزوا بیرون خواهد شد. (به امید آن روز).

۱٦۰ - [۲۱] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الإيمان ليأرز إلى المدينة كما تأرز الحيّة إلى جحرها ". متفق عليه[۱].

۱٦۰- (۲۱) ابوهریره ﷺ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: بی‌تردید ایمان به‌سوی مدینه بر می‌گردد همانگونه که مار به‌سوی سوراخش برخواهد گشت».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: همین حدیث در روایتی دیگر بدین گونه روایت شده است: «إن الاسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً كما بدأ وهو يأرز بين المسجدين كما تأرز الحية في حجرها». [مسلم]

مراد از دو مسجد مسجدالحرام و مسجدالنبی به طور خاص و مکه و مدینه به طور عام است.

۱- بخاری ح۱۸۷٦، مسلم ۱/۱۳۱ ح۲۳۳-۱٤۷، ابن ماجه ح۳۱۱۱، مسند احمد ۲/۲۸٦.

و در روایتی دیگر بدین نحو نقل شده است:

«إن الایمان لیأرز الي الحجاز...». [ترمذی]

پس می‌توان از مجموع این روایات چنین برداشت کرد که مراد این است که در آخرالزمان ایمان به‌سوی حجاز (مکه، مدینه و حرمین شریفین) بر می‌گردد. همانگونه که مار به‌سوی سوراخش برخواهد گشت. و چون تمام احادیث مفسّر و مبین همدیگرند، تنها مدینه مراد نیست، بلکه مکه نیز در این امر داخل می‌باشد.

و از این روایات علماء برداشت‌های متفاوتی نموده‌اند:

برخی گفته‌اند؛ این حدیث بیانگر غربت اسلام و ایمان در آخرالزمان است که مسلمانان در آن روز، جز مکه و مدینه و حرمین شریفین، جایی امن‌تر و بهتر را برای تمسک به سنت پیامبر و اجرای فرامین الهی و احکام شرعی نمی‌یابند و فتنه و فساد و بدعت‌گرایان و دنیاپرستان آنها را مجبور می‌کنند تا به مکه و مدینه، جولانگاه وحی و تشریع پناه برند و ایمان خویش را در آنجا حفظ کنند و خویشتن را از غربت برهانند.

برخی دیگر از علماء نیز بر این باورند که این حدیث بیانگر زمان ظهور دجال است که وی برای فتنه‌گری و به فساد کشیدن مردمان و برای اینکه موجبات گمراهی و ضلالت آنها را فراهم آورد، ایمان را از قلوب و نفوس آنها بر گیرد، به تمام سرزمین‌های اسلامی و

غیراسلامی می‌رود و آنها را در می‌نوردد و وارد آنها می‌شود به جز مکه و مدینه. چرا که وی این توان را که وارد مکه و مدینه و حرمین شریفین شود را ندارد. به همین جهت پیامبر ﷺ می‌فرماید:

ایمان به‌سوی مدینه و مکه بر می‌گردد و دیگر شهرها و ممالک اسلامی و غیراسلامی آماج حملات و یورش‌های ویرانگر و زیانبار کفر و شرک دجال و پیروانش قرار می‌گیرند.

اما مکه و مدینه در حفظ و حراست از ایمان مسلمانان از این قاعده مستثنی هستند و برخی از علماء و دانشوران اسلامی نیز از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند و گفته‌اند: این حدیث بیانگر جایگاه والا و شامخ مکه و مدینه و حرمین شریفین می‌باشد، یعنی همانگونه که در عهد رسالت، مکه و مدینه دو مرکز بزرگ دینی محسوب می‌شدند، در آخرالزمان نیز و البته برای همیشه چنین خواهند بود.

در حقیقت این دو مکان مقدس، پیوسته از عهد رسالت تا عصر کنونی ما و تا آخرالزمان رمز وحدت مردم، مرکزی برای اجتماع دل‌ها و استحکام پیوندهای گوناگون می‌باشند که هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی یکی از پربرکت‌ترین سرزمین‌های جهان تلقی می‌شوند.

در واقع این دو مکان مقدس، مکان نزول وحی، روضه‌ی مطهر رسول‌خدا ﷺ، زادگاه پیامبر ﷺ، منزلگاه صحابه ﭫ، جولانگاه

مجاهدان، پایتخت خیرالبشر، استراحتگاه پیامبر اکرمﷺ، شهر صلح و صفا و آرامگاه شهیدان بدر و احد می‌باشند.

و در حقیقت همین دو مکان مقدس هستند که پیوسته در ادوار مختلف تاریخ به عنوان دو مرکز معنوی و دینی باقی خواهند ماند. همانگونه که در صدر اسلام و در عهد پیامبرﷺ اینگونه بودند. و إن شاءالله در آینده نیز همین جایگاه و موقعیت را خواهند داشت و دست هر بدعت‌گرا، بدخواه، کینه‌توز، فتنه‌گر، دجال و دروغگو و بدطینت را از ساحت مقدس توحید و ایمان کوتاه خواهند کرد و به اسلام و مسلمین نیرو و قوت خواهند بخشید.

و پیوسته قلب‌های تمام مؤمنان و مسلمانان به‌سوی این دو کعبه‌ی عشق، معطوف است و برای دیدار آن دو می‌تپد. چرا که همه، حتی غیرمسلمانان به خوبی می‌دانند که این دو سرزمین سرشار و مملو از برکات معنوی و جذبه‌های الهی و تحرک و جنبش ایمانی و توحیدی می‌باشند و در حقیقت در پرتو مرکزیت و معنویت همین دو مکان مقدس است که می‌توان بسیاری از نابسامانی‌های مسلمانان را سامان بخشید و کاخ رفیع سعادت و خوشبختی و بالندگی و اقتدار را بر پایه‌ی آن استوار ساخت.

فصل دوم

١٦١ - [٢٢] عن ربيعة الجرشي قال: أُتي نبي الله ﷺ، فقيل له: لتنم عينك، ولتسمع أذنك، وليعقل قلبك. قال: " فنامت عيني وسمعت أذناي، وعقل قلبي ". قال:" فقيل لي: سيد بنى داراً، فصنع فيها مأدبة وأرسل داعياً؛ فمن أجاب الداعي، دخل الدار، وأكل من المأدبة، ورضي عنه السيد. ومن لم يجب الداعي، لم يدخل الدار، ولم يطعم من المأدبة، وسخط عليه السيد ". قال: " فالله السيد، ومحمد الداعي، والدار الإسلام، والمأدبة الجنة ". رواه الدارمي[1].

١٦١- (٢٢) ربیعة الجرشی رضي الله عنه (به نقل از پیامبر ﷺ) گوید: «فردی (فرشته‌ای) به نزد رسول‌خدا ﷺ آمد و به ایشان گفت: باید چشمت بخوابد و گوش‌هایت بشنود و دلت آگاه و هوشیار باشد (یعنی حضور قلب داشته باش و با دل و جانت در مجلس باش و با دقت به سخنان من گوش فرا ده و مطالب را پیگری کن و به مثالی که برایت ترسیم می‌کنم، خوب دقت کن و آن را با جان و دل پیگیری کن). پیامبر ﷺ نیز فرمود: فرمانت اطاعت شد. چشمم خوابید، گوش‌هایم شنید و دلم آگاه و گوش به زنگ است (حال هرچه می‌خواهی بگو تا با جان و دل آن را بشنوم). پس از این رسول‌خدا ﷺ فرمود: آن‌گاه آن فرشته (در وصف باورمندان و ناباوران امتم در قالب مثالی زیبا و روشنگر) چنین گفت: وصف و داستان تو و امتت

١- دارمی ح١١.

همانند پادشاه و فرمانروایی است که خانه‌ای باشکوه و بزرگ ساخته و در آن سفره‌ای رنگین افکنده و دعوتگری به‌سوی مردمان فرستاده تا آنها را به صرف خوردن غذا از این سفره‌ی رنگارنگ فرا خواند.

پس کسی‌که فراخوان دعوتگر را بپذیرد و دعوتش را با جان و دل اجابت کند، وارد خانه می‌شود و از آن سفره می‌خورد و فرمانروای را به خاطر اجابت دعوتش از خویش راضی و خشنود می‌کند.

و اما هرکس که فراخوان دعوتگر را اجابت نکند و به دعوتش اعتنایی نورزد، نه وارد آن خانه‌ی پرشکوه می‌شود و نه از آن سفره‌ی رنگین بهره‌ور می‌گردد و به جهت اجابت نکردن فراخوان پادشاه، وی را از خویشتن ناراضی و خشمگین می‌کند و موجبات خشم و غضب وی را فراهم می‌آورد.

پیامبر ﷺ فرمود: در این تمثیل و ترسیم، خدای فرزانه همان فروانروا و پادشاه است و آن دعوتگر محمدﷺ است که مردم را به هدایت آسمانی و اسلام فرا می‌خواند و آن خانه‌ی شکوهبار اسلام است و آن سفره‌ی رنگین و با شکوه، بهشت پرنعمت است (پس کسی‌که فراخوان پیامبرﷺ را بپذیرد، به اسلام وارد شده است و آن کسی‌که به اسلام گراید، در حقیقت به کاخ شاه (بهشت) در آمده و از آن نعمت‌های بیکران بهره‌ور می‌گردد و اما آن کسی‌که دعوت

پیامبرﷺ را بی‌پاسخ نهد، به خانه‌ی خدا (اسلام) وارد نشده است و از آن نعمت‌های وصف‌ناپذیر بهشت بی‌بهره می‌ماند)».

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۱٦۲ - [۳۳] وعن أبي رافع قال: قال رسول اللهﷺ: " لا ألفين أحدكم متكئاً على أريكته، يأتيه الأمر من أمري مما أمرت به أو نهيت عنه، فيقول: لا أدري، ما وجدنا في كتاب الله اتبعناه ". رواه أحمد وأبو داود والترمذي وابن ماجه والبيهقي في دلائل النبوة[1].

۱٦۲- (۳۳) ابورافع ﷺ گوید: «پیامبرﷺ فرمود: شما را اینطور نبینم که مغرورانه و خودخواهانه و از سرمستی و نخوت بر تختتان تکیه زنید و چون حدیثی از من پیرامون امری به شما رسید که به آن شما را دستور داده‌ام و یا شما را از آن نهی کرده‌ام، آنگاه چنین بگویید: چیزی به نام قول و سخن پیامبرﷺ نمی‌شناسیم (و تنها یک چیز را می‌شناسیم و آن قرآن است، بنابراین) هرچه را که در آن از حرام و حلال یافتیم، آن را تبعیت می‌کنیم و بس».

[این حدیث را احمد، ابوداود، ترمذی، ابن ماجه، و بیهقی در «دلائل النبوه» روایت کرده‌اند].

۱- مسند احمد ۸/٦ به غیر این الفاظ روایت کرده است، ابوداود ح٤٦٠٥، ترمذی ح۲٦٦۳ و قال حسن صحیح، ابن ماجه ح۱۳.

١٦٣ - [٢٤] وعن المقدام بن معدي كرب قال: قال رسول الله ﷺ: "ألا إني أوتيت القرآن ومثله معه، ألا يوشك رجل شبعان على أريكته يقول: عليكم بهذا القرآن، فما وجدتم فيه من حلال فأحلوه، وما وجدتم فيه من حرام فحرموه، وإن ما حرم رسول الله كما حرم الله؛ ألا لا يحل لكم الحمار الأهلي، ولا كل ذي ناب من السباع، ولا لقطة معاهد إلا أن يستغني عنها صاحبها، ومن نزل بقوم فعليهم أن يقروه، فإن لم يقروه، فله أن يعقبهم بمثل قراه " رواه أبو داود وروى الدارمي نحوه، وكذا ابن ماجه إلى قوله: " كما حرم الله" [1].

١٦٣- (٢٤) مقدام بن معدی کرب ﷺ گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: به گوش باشید! از جانب پروردگار جهان و جهانیان هم به من قرآن عطا شده و هم چیز دیگری همانند آن (یعنی سنت).

عنقریب انسان‌هایی پیدا خواهند شد و پا در عرصه‌ی وجود خواهند گذاشت که با شکم سیر از سر غرور و تکبر و نخوت و خودمحوری بر مسند حکمرانی خویش تکیه داده و می‌گوید: فقط به قرآن چنگ زنید و متمسک شوید. چیزی را که در آن حلال دیدید، حلال و آنچه را که حرام یافتید حرام بدانید و به غیر آن اعتنایی نورزید (و منظورشان از این سخن انکار سنت و وحی خفی است). مسلمانان و پیروان راستین مکتب محمد ﷺ آگاه باشید! چیزی را که رسول‌خدا ﷺ حرام کرده همانند محرماتی است که خدا حرام فرموده

۱- ابوداود ح٤٦٠٤، ترمذی ح٢٦٦٤، ابن ماجه ح١٢، دارمی ح٥٨٦، مسند احمد ١٣٢/٤.

است (و در حقیقت فرموده رسول ﷺ، فرموده‌ی خداست) و آگاه باشید! (که موارد زیادی از مسایل و احکام شرعی وجود دارد که در قرآن اثری از حکمشان وجود ندارد و احکام دیگری نیز هست که قرآن از بیان آنها ساکت مانده. از این نقطه‌نظر شما مجبور به چنگ‌زدن به سنت من و حجت دانستن آن هستید. به عنوان مثال احکامی که در قرآن وجود ندارد و یا قرآن از آنها ساکت مانده و من حرمت آنها را بیان کرده‌ام از این قرار است): خرهای اهلی و خوردن گوشت حیوانات درنده که دارای نیش باشند و پرندگان ناخن‌دار بر شما حرام است و اگر مالی از فردی معاهد و ذمی یافتید، استفاده کردنش برای شما حلال نیست. مگر اینکه از آن بی‌نیاز باشد (این‌طور که آن را به یابنده ببخشد یا از لحاظ مقدار و قیمت چیزکم و ناچیزی باشد که برای پیداکردنش خود را به زحمت ندهد، در این صورت استفاده کردن آن حلال است).

و هنگامی که مهمانی بر مردمی وارد گردد، بر آنها لازم است تا از او پذیرایی کنند و رسم مهمان‌نوازی را به جای آورند و مهمان خویش را گرامی دارند (چرا که بدترین مردم آن کسی است که تنها غذا بخورد و مهمان خویش را بی‌بهره سازد).

پس اگر مردم آن منطقه ابا ورزیدند از اینکه حقی را که در قبال آن مهمان بر ذمه‌شان بود ادا کنند، پس مهمان و مسافر می‌تواند

به اندازه‌ی حقش از اموال آن منطقه بردارد و از خویش پذیرایی کند».

[این حدیث را احمد و دارمی روایت کرده‌اند و ابن ماجه نیز این حدیث را تا «کما حرم الله» روایت کرده است].

شرح: «الا إني أتيت القرآن ومثله معه»:

به اتفاق تمام علماء، محدثان و دانشوران اسلامی مراد از «مثله معه» (همانند قرآن) همان «وحی خفی» یعنی سنت مطهر پیامبر ﷺ است. و به تعبیری دیگر، این حدیث خود دلیلی بر این واقعیت است که سنت نیز وحی خداوندی است. همانگونه که قرآن از وحی الهی سرچشمه گرفته است. چنانچه خداوندﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: ۳-٤].

«و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد...»

و در حقیقت رسول‌خدا ﷺ چیزی از خودش نمی‌گوید و شالوده و مفاهیم والا و شامخ احادیث ساخته و پرداخته‌ی فکر او نیست. چرا که همه از ناحیه‌ی خداست و هرگز یک انسان، هر قدر عالم و متفکر باشد، تا چه رسد به انسان درس نخوانده‌ای که در محیطی مملو از جهل و خرافات پرورش یافته، قادر نیست سخنانی چنین

جامع، پرمحتوا، عجیب و شگرف و زیبا و بلیغ بیاورد که بعد از گذشتن قرن‌ها، بازهم الهام‌بخش مغزهای دانشمندان، فیلسوفان و متفکران جهان است و می‌تواند گنجینه‌ی احادیث، پایه‌ای محکم و مضبوط در کنار قرآن کریم برای ساختن اجتماع صالح، سالم، مؤمن، پویا و کوشا و پیشرو گردد و نه تنها گفته‌های پیامبرﷺ بر طبق وحی است، بلکه اعمال و کردار و حتی سکوت و تقریر او نیز چنین است.

«الا یوشك رجلٌ شبعان علي أريكته...»:

این بخش از حدیث بیانگر وقوع فتنه‌ی بزرگ انکار حدیث است که رسول‌خداﷺ در هزاروچهارصد و اندی سال قبل از وقوعش خبر داده و امروز نیز ما با چشمان خویش منکران حدیث را مشاهده می‌کنیم که برای به کرسی نشاندن عقاید انحرافی و الحادی خود دست به انکار حدیث و سنت زدند.

دشمنان قسم خورده‌ی اسلام و قرآن در این صدد هستند که ریشه‌ی قرآن و سنت را از صحنه‌ی گیتی بخشکانند تا به راحتی بتوانند اسلام و مظاهر آن را با خشکاندن دو اصل کلیدی و محوری آن از صحنه‌ی گیتی محو نمایند.

ولی سنت هرگز جدای از قرآن نیست و حجیت آن مورد تأیید قرآن، عقل، اجماع، منطق و قاطبه‌ی مسلمانان است و آیات قرآنی

مشحون از پیروی پیامبرﷺ و اطاعت از اوامر و فرامین وی و حجیت سنت است.

و در حقیقت همانطور که حجیت قرآن غیرقابل انکار است، حجیت سنت نیز بدیهی و روشن است. چرا که سنت به منزله‌ی کلیدی است که برای فهم قرآن و تطبیق احکام اسلامی از آن چاره‌ای نیست.

در جمله‌ی «الا يوشك رجل شبعان» پیامبرﷺ از دستورات و فرامین حاکمان و فرمانروایان سوء آینده خبر می‌دهد که با اندک علمی و از سر غرور و نخوت و خودبزرگ‌بینی و خودمحوری و برای تأمین شهوات و تمایلات دنیوی، مادی و نفسانی و حیوانی خویش و بر اساس اهداف شخصی و امراض فردی و اغراض پست نفسی و برای رهایی از سنت پیامبر ﷺ مردم را از توجه و اعتباردادن به سنت‌های تابناک و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین پیامبرﷺ به طرف قرآن می‌کشند. غافل از اینکه فرموده‌ی رسول ﷺ، فرموده‌ی خداست و غافل از اینکه حرام رسول ﷺ، همانا حرام خداست و انفکاک سنت از قرآن محال می‌باشد.

آنها برای فرار از احکام و مسائل اسلام «غائله‌ی انکار سنت» را به پا کردند. این گروه می‌خواستند از احکام و تعالیم تابناک اسلام فرار نمایند. ولی اسم مسلمانی بر آنها باقی بماند تا برایشان انتفاع

از زینت‌های دنیا مانند مال، متاع، حکومت و سلطنت و اجرای سیاست‌های غلط و نادرست آسان گردد.

ولی سنت نبوی را مانع و حائلی بزرگ و سدی محکم در مقابل تمایلات و آرزوهایشان دیدند. لذا خواستند برای تأمین آمال خویش آن را از مرتبه‌اش بیندازند و در غیر جایگاهش قرار دهند. لذا غائله‌ی انکار سنت و حدیث را به پا کردند تا راحت بتوانند اهداف و اغراض شوم و نحس خویش را پیاده نمایند و به مقصود خویش برسند.

«الا لا يحل لكم الحمار الاهلي»:

در این بخش از حدیث، پیامبر ﷺ به این واقعیت اشاره می‌کند که در حقیقت حدیث پیامبر ﷺ واضح مبهمات قرآنی، تفصیلی برای مجملات آن، تفسیری بر مشکلات آن و آشکار کننده‌ی مخفیات آن است و در واقع اگر حدیث نبود، هیچ یک از مسلمانان قرآن را نمی‌فهمید، نه روزه را و نه نماز را و نه هیچ حکمی از احکام و یا مسئله‌ای از مسائل آن را.

چرا که قرآن به سبب جامع بودن خویش از بیان بسیاری مسائل سکوت اختیار کرده و تشریح و توضیح آن را به عهده‌ی سنت و حدیث گذاشته است.

و اگر می‌خواهیم دستورات و قوانین قرآن به صورت عملی به مرحله‌ی اجرا در آیند، به سنت نیاز داریم که شارح و مفسر قرآن است.

در حقیقت اگر به دقت نگاه کنیم، هرگز سنت پیامبر معارض با قرآن نیست، بلکه احکام و فرازهای سنت همواره به یکی از چهار حالت زیر با قرآن است:[۱].

۱- احکام سنت با احکام قرآن هماهنگی دارد و سنت تأیید و تأکیدکننده‌ی احکام قرآن است. مثلاً: قرآن نافرمانی از پدر و مادر را ممنوع قرار داده است و در حدیث نیز از این عمل ممانعت به عمل آمد. یا در قرآن از قتل به ناحق منع شده و در حدیث نیز در بسیاری از جاها، قتل به ناحق ممنوع قرار داده شده است و...

۲- سنت تبیین کننده‌ی مراد قرآن و تفسیری برای اشارات آن است. مثلاً: عبادات و مناسکی را که در قرآن به انجام آنها به طور کلی دستور داده شده است، سنت تشریح می‌کند و کیفیت به جای‌آوردن آنها و حدود آنها را مشخص می‌سازد. مانند: چگونگی ادای نمازهای پنج‌گانه، مقدار مالی که در آن زکات واجب می‌گردد، مناسک حج و...

۱- ر.ک: الوجیز فی اصول الفقه، وهبة الزحیلی ص ۳۸ و «آشنایی با سنت پیامبر» محمد سلیم آزاد ص ۸۹-۹۰.

٣- سنت احکام و مسائلی را می‌آورد که مطلق قرآن را مقید و یا عام آن را مخصوص می‌گرداند. به عنوان مثال: قرآن ضمن بیان محرمات می‌گوید: «و أن تجمعوا بین الاختین» یعنی از جمله نکاح‌های حرام، آن است که در میان دو خواهر یکباره جمع نمایید. ظاهراً کسانی که جمع‌کردن آنها در نکاح حرام است، فقط دو خواهر هستند، اما حدیث جمع بین دو زن را که یکی عمه‌ی آن دیگری یا خاله‌اش باشد نیز حرام کرده است و بدین ترتیب حکم خاص آیه را به عمه یا خاله‌اش عمومیت داده است و...

٤- سنت حکمی را که قرآن از ایجابش ساکت است، واجب می‌کند و یا حرام‌کننده حکمی است که قرآن از تحریمش ساکت مانده است. مثلاً: از احکامی که سنّت آن را بیان کرده و قرآن درباره آن چیزی نگفته است، پاکی آب دریا است که می‌فرماید: «هو الطّهور ماءه والحِلّ میتته» یعنی آب دریا پاک است وجانوری که در آن مرده باشد، حلال است.

احکام دیگری که قرآن از بیان آنها ساکت مانده و سنّت آنها را توضیح می‌دهد عبارتند از: حرمت خر اهلی، خوردن حیوانات درنده که دارای نیش باشند و پرندگان ناخن‌دار، حکم به شاهد و یمین، میراث جده، و نماز سفر و....

پس در حقیقت سنّت، شارح و مفسّر قرآن عظیم‌الشأن به شمار می‌آید، چنانچه خداوند ﷻ، وظیفه‌ی پیامبرﷺ را شرح و تفسیر قرآن بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ...﴾ [النحل: ٤٤].

«و قرآن را برتونازل کرده‌ایم تا اینکه چیزی را برای مردم روشن‌سازی که برای آنان ازاحکام وتعلیمات اسلامی فرستاده شده است».

«من نزل بقوم فعليهم ان يقروه...»:

پیرامون این مسئله دو نظریه مهم وجود دارد:

امام احمد بر این باور است که اگر مسافر و مهمانی بر مردم منطقه‌ای وارد گردد برآنها لازم و واجب است تا از او پذیرایی کنند و رسم مهمان‌نوازی را به‌جای آورند و مهمان خویش را گرامی دارند. و در غیر این صورت اگر مردم آن منطقه ابا ورزیدند از اینکه حقّی را که در قبال آن مهمان بر ذمه‌شان بود، ادا کنند، پس مهمان و مسافر می‌توا ند به اندازه‌ی حق خو یش ازاموال مردم آن منطقه بردارد و از خویش پذیرایی کند. پس در نزد ا مام احمد، ضیا فت و مهمان‌نوازی مهمان و مسافر واجب است. و دلیل امام احمد همین حدیث است.

اما جمهور (امام ابوحنیفه، ما لک، شافعی) براین عقیده‌اند که ضیافت و مهمان‌نوازی واجب نیست، بلکه سنّت است. و دلیل

جمهور این حدیث پیامبر«لایحلّ مال امرءٍ مسلمٍ الا بطیب نفس منه» و احادیثی دیگراز این قبیل است که بدون اجازه وطیب خاطر مسلمان، نمی‌توان از مالش استفاده کرد و جمهور از این حدیث چند جواب داده‌اند:

۱- این حدیث محمول بر حالت اضطرار و اجبار است. یعنی اگرکسی به شدت گرسنه و تشنه بود، و در منطقه‌ای وارد شد و مردم آن منطقه به او اعتنایی نکردند و وی را درحالت اضطرار و اجبار قرارگرفت و مجبور شد بخاطر حفظ جان از اموال آنها به اندازه‌ی حقش بردارد اشکالی ندارد.

۲- این حکم در ابتدای اسلام بود و بعدها به وسیله‌ی احادیث دیگر منسوخ گردیده است.

۳- برخی از علماء نیز گفته‌اند این حکم بر اساس معاهده و پیمان بوده است.

یعنی در صدر اسلام، مسلمانان به هر جا که لشکرکشی می‌کردند و آنجا را در زیر پرچم اسلام در می‌آوردند، با مردم آنجا (چه شهر و چه روستا) پیمان می‌بستند که هرگاه لشکر اسلام در منطقه‌ی آنها و در اطراف و اکناف شهر و روستای آنها قرار بگیرند باید آنها زاد و توشه‌ی آنها را تأمین کنند و حق مهمان‌نوازی را ادا نمایند. و این حکم اگر امروز نیز بدین‌گونه منعقد شود، نیز باقی خواهد بود.

ولی به هر حال برای مردم هر منطقه‌ای حداقل، سنّت است که حق مسافر و مهمان را ضایع نکنند و او را گرسنه و تشنه و درمانده و بیچاره نگذارند و او را دستگیری نمایند، و در چنین مواقعی، اگر مسافری برآنها وارد گردید، از او پذیرائی کنند و رسم مهمان‌نوازی را بجای آورند. چرا که در حقیقت مسلمانان راستین و واقعی کسانی هستند که در هر حال به فکر واماندگان، درماندگان، بیچارگان، غریبان و مسافران می‌باشند و پیوسته در اندیشه‌ی دستگیری وکمک و یاری به آنها هستند و در هر حال ادای حقوق بردگان، خدمت‌گذاران، یتیمان، مستمندان، مسافران، واماندگان و مهمانان، نیاز به روح تواضع و فروتنی و تقوا و خداترسی دارد.

١٦٤ - [٣٥] وعن العرباض بن سارية قال: قام رسول الله ﷺ فقال: "أيحسب أحدكم متكئاً على أريكته يظن أن الله لم يحرم شيئا إلا ما في هذا القرآن؟! ألا وإني والله قد أمرت ووعظت ونهيت عن أشياء، إنها لمثل القرآن أو أكثر، وإن الله لم يحل لكم أن تدخلوا بيوت أهل الكتاب إلا بإذن، ولا ضرب نسائهم، ولا أكل ثمارهم إذا أعطوكم الذي عليهم". رواه أبو داود وفي إسناده: أشعث بن شعبة المصيصي، قد تكلم فيه[1].

١٦٤- (٣٥) عرباض بن ساریه ﵁ گوید: رسول‌خدا ﷺ برای ایراد خطبه از جای برخاست و فرمود: آیا یکی از شما در حالی‌که مغرورانه و خودخواهانه و از سر مستی و نخوت بر مَسند حکمرانی خود تکیه داده، گمان می‌برد، چیزی را که خدا در قرآن حرام کرده

١- ابوداود ح ٣٠٥٠.

است، همان‌ها محرمات هستند و بس. (وچیزی را به نام سنّت و اوامر نبوی در این زمینه نمی‌شناسد. البته هدف وی از این سخن، انکار سنّت است، غافل از اینکه حرام رسولﷺ، همانا حرام خداست و فرموده‌ی رسولﷺ، فرموده خداست و انفکاک سنّت از قرآن به دلیل عقلی و نقلی محال و باطل می‌باشد).

ای مسلمانان و ای پیروان راستین مکتب محمدی! آگاه باشید، به خدا سوگند، به من قرآن و چیزی دیگر، همانندآن یا چیزی بیشتر ازآن (به نام سنّت) داده شده است که در پرتو آن شما را به چیزهایی فرمان و پند و اندرز می‌دهم و از چیزهایی ممانعت به عمل می‌آورم (و در حقیقت همین اوامر و فرامین و نواهی و توصیه‌ها و سفارش‌های من در کمیّت و مقدار همانند قرآن و حتی بیشتر ازآن می‌باشد. و مطمئناً برای درک اهمیت و جایگاه سنّت همین مقدار کفایت می‌کند که احکام و مسائلی که در قرآن وجود ندارد و یا قرآن ازآنها سکوت کرده، من در پرتو احادیث و سنّت خویش، حرمت و حلّت آنها را بیان نموده‌ام، چرا که سنّت من، حکمی را که قرآن از ایجابش، ساکت است، واجب می‌کند و یا حرام‌کننده‌ی حکمی است که قرآن از تحریمش ساکت مانده است. به عنوان مثال از احکامی که در قرآن نیامده و یا قرآن از آنها ساکت مانده و من حکم آنها را بیان نموده‌ام از قرار ذیل اس).

بی‌تردید خداوند، بر شما حرام قرار داده که بدون اجازه (با زنگ‌زدن، یا درکوبیدن وکارهایی جز اینها) وارد خانه‌های اهل کتاب (یهود ونصاری و اهل ذمه که در حمایت حکومت اسلامی‌اند) شوید، بلکه زمانی برای شما، واردشدن به خانه‌های این افراد جایز است که مؤدبانه و دوستانه و برابر عرف و عادت برای ورود به خانه اجازه بگیرید.

و نیز خداوند بر شما حرام کرده است که زنان اهل کتاب و اهل ذمه را که در حمایت حکومت اسلامی هستند (به خاطر پرداخت جزیه و مالیات) مورد ضرب و شتم و آزار و اذیت قرار دهید.

و وقتی که اهل کتاب، حقی را که در قبال پرداخت جزیه و مالیات سرانه بر ذمّه‌شان بود، به شما ادا کردند، شما دیگرحق ندارید و بر شما حرام است که به قهر و زور اموالشان را به یغما ببرید و از میوه‌هایشان بدون اجازه بردارید و بخورید.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است. و در اسناد این روایت فردی به نام «اشعث بن شعبة المصيصى» وجود دارد، که پیرامون توثیق و عدم توثیق وی، سخنانی از بزرگان فن رجال وحدیث، ایراد شده است].

شرح: در این حدیث نیز، بحث از فتنه‌ی انکار حدیث است، و در ضمن پیامبرﷺ ثابت کرد که انفکاک سنّت از قرآن محال است، چرا که یکی از اهداف سنّت، تبیین‌کردن مراد قرآن است.

در حقیقت حدیث پیامبر ﷺ واضح مبهمات قرآن، تفصیلی روشنگر بر مشکلات آن و آشکارکننده‌ی مخفیات آن است. و احکام زیادی را ما می‌توانیم از گنجینه‌ی مسائل اسلام، در عرصه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی واخروی، فرهنگی وسیاسی، اقتصادی ونظامی، عبادی وخانوادگی و... بیابیم که در قرآن نیست و یا قرآن از بیان آنها ساکت مانده. و این سنّت پیامبرﷺ است که به بیان آنها پرداخته وآنها را توضیح داده است.

در این حدیث، نیز به سه مسئله از این قبیل اشاره رفته است. این سه مسئله پیرامون احکام غیرمسلمانان درجامعه اسلامی می‌باشد که به خاطر پرداخت جزیه و مالیات سرانه از حمایت حکومت اسلامی برخوردار می‌شوند و حکومت اسلامی مؤظف است تا امنیت مالی، جانی و خانوادگی آنان را تأمین کند و از امکانات کشور، برخوردارشان سازد و بسان یک شهروند با آنها برخورد نماید.

و مسلمانان نیز مؤظف‌اند تا در معاشرات، معاملات، و روابط اجتماعی با آنها مؤدبانه و دوستانه برخورد بکنند وآنها را مورد آزار واذیت و ضرب و شتم قرار ندهند.

پیامبرﷺ در این حدیث سه نکته در باره اهل کتاب و اهل ذمه، بیان کرده است:

۱- بدون اجازه نباید وارد خانه آنها شد.

۲- به زنان آنها نباید تعرض کرد. «ولا ضرب نسائهم»: از این تعبیر، علماء و دانشمندان اسلامی دو برداشت کرده‌اند:

الف) یعنی نباید به خاطر پرداخت جزیه و مالیات از زنان، آنان را مورد ضرب و شتم و آزار و اذیت قرار دهند. چرا که از زنان اهل کتاب جزیه گرفته نمی‌شود. در تعریف جزیه می‌خوانیم: «مالیاتی است که از طرف حکومت اسلامی تعیین و از مردان بالغ و سالم و عاقل و ثروتمند اهل کتاب به اندازه‌ی توانایی دریافت می‌شود. نه از افراد فلج،کور، بنده، فقیر و حقیر و نه از زنان و کودکان و راهبان گوشه‌گیر. حکومت اسلامی از اهل کتاب جزیه می‌گیرد و از مسلمانان خُمس غنائم، زکات مال، فطریه، وجوه کفارات مختلفه و غیره.

پرداخت جزیه، اهل کتاب را از جهاد معاف می‌کند و امنیّت مالی، و جانی و خانوادگی آنان را تأمین می‌نماید و از امکانات کشور برخوردارشان می‌سازد».

لذا از تعریف جزیه، دانسته شد که از زنان و کوکان و... جزیه و مالیات سرانه، گرفته نمی‌شود، پس نباید آنان را در باره‌ی این امر اذیت و آزار داد.

ب) برخی از علماء بر این باورند که مراد از «لا ضرب نسائهم»: این است که نباید به زنان اهل کتاب و معاهد و ذمّی، به عُنف و زور تجاوز جنسی کرد. یعنی نباید مسلمانان گمان کنند که زنان اهل کتاب که در حمایت حکومت اسلامی‌اند، برایشان حلال است. بنابراین هرکاری که می‌خواهند، می‌توانند با آنها بکنند و آنها را مورد اذیت و آزار جنسی قرار بدهند.

۳- به قهر و زور نباید اموال اهل کتاب را تصرف کرد. یعنی اگر اهل کتاب، حقی را که در قبال پرداخت جزیه و مالیات سرانه بر ذمه‌شان است، به مسلمانان ادا کردند، دیگر مسلمانان حق ندارند، اموالشان را مورد تاخت وتاز و تعرض قرار دهند و به قهر و زور درآنها تصرف کنند. و حتی این اجازه را ندارند که بدون اجازه و طیب خاطرآنها، به باغ و بوستان‌های‌شان درآیند و از میوه‌های آنها بخورند.

پس دانسته شد که اهل کتاب و اهل ذمه، در حمایت حکومت اسلامی و در حمایت از مسلمانان قرار دارند و درمقابل جزیه و مالیات سرانه‌ای که پرداخت می‌کنند، مال، جان، ناموس و شخص خودشان درامان هستند وکسی حق تعرض به آنها را ندارد.

و این‌ها از احکامی است که قرآن در باره‌ی آنها چیزی بیان نکرده و یا حداقل از بیان آنها ساکت مانده است واین سنّت پیامبرﷺ است که آنها را برای ما مسلمانان به زیبائی هرچه تمام، به تصویرکشیده است.

١٦٥ - [٣٦] وعنه: قال: صلى بنا رسول الله ﷺ ذات يوم، ثم أقبل علينا بوجهه فوعظنا موعظة بليغة، ذرفت منها العيون، ووجلت منها القلوب. فقال رجل: يا رسول الله! كأن هذه موعظة مودع فأوصنا، قال: " أوصيكم بتقوى الله، والسمع والطاعة، وإن كان عبدا حبشياً، فإنه من يعش منكم بعدي فسيرى اختلافاً كثيراً؛ فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين، تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ، وإياكم ومحدثات الأمور؛ فإن كل محدثة بدعة، وكل بدعة ضلالة ". رواه أحمد وأبو داود والترمذي وابن ماجه إلا أنهما لم يذكرا الصلاة[1].

١٦٥- (٣٦) **عرباض بن سارية** رضي الله عنه گوید: روزی پیامبر خداﷺ با ما نماز خواند و پس از اقامه‌ی نماز، متوجه‌ی ما شد و ما را موعظه‌ای کرد که دل‌ها ازآن به هراس و دهشت افتادند و چشم‌ها به گریه درآمدند.

گفتیم: ای رسول‌خداﷺ! گویی این موعظه‌ی خداحافظی است، پس ما را توصیه‌ای کنید.

۱- مسند احمد ۱۳۶/٤، ابوداود ح ٤٦٠٧، ترمذی ح ٢٦٧٦، ابن ماجه ح ٤٢، دارمی ح ٩٥.

آن‌گاه فرمود: شما را به تقوا و ترس از خدا و شنیدن و فرمان‌بردن توصیه می‌کنم هرچند که برده‌ای حبشی بر شما امارت و فرمانروایی براند.

بی‌تردید، از شما هرکس که عمری دراز بکند و زنده بماند، بزودی ناظر اختلافات زیادی (در میان مسلمانان) خواهد گشت. بنابراین در چنین وقتی به راه و روش من و سبک و منش خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان وعلی ﷺ)، آن بزرگ‌مردان هدایت یافته و هدایت‌گر، تمسک جوئید. و با چنگ و دندان آنرا بگیرید و حفظ کنید و از ایجاد امور نوساخته و نوپیدا در دین به شدّت بر حذر باشید.

چون ایجاد هر امر نوساخته‌ای در دین، بدعت و هر بدعتی، ضلالت و گمراهی است. (و هر ضلالتی به آتش دوزخ منتهی می‌گردد).

[این حدیث را احمد و ابوداود روایت کرده‌اند. و ترمذی و ابن ماجه نیز این حدیث را بدون «صلّی بِنا رسول الله ذات یوم» روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث گویای این حقیقت است که وجود سنّت پیامبر ﷺ و سنّت خلفای راشدین ﷺ و صحابه‌ی بزرگوار رسول‌خدا ﷺ، برای امّت محمّدی، تنها عامل صلاح و رشد و ترقی و پیشرفت و تکامل

و تعالی ایمانی، اخلاقی، عرفانی در عرصه‌های مختلف زندگی است.

در این حدیث، پیامبرﷺ در زمان بروزاختلافات و مجادله‌ها، امتش را به متابعت از سنّت خویش و سنّت خلفای راشدین توصیه کرده است و با لهجه‌ای پر از تأکید و اصرار، و هرگونه توجیه و تفسیر منفی را نسبت به سنّت خلفای راشدین برطرف می‌سازد.

چرا که درحقیقت همان‌ها بودند که ایمانشان ملاک سنجش ایمان ماست:

﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْ﴾ [البقرة: ۱۳۷].

«اگر آنان ایمان بیاورند، همچنان که شما ایمان آورده‌اید، و بدان چیزهایی که شما ایمان دارید، ایشان نیز ایمان داشته باشند، بیگمان(به راه درست خدایی) رهنمود گشته‌اند..»

پس گفته‌ها، وکرده‌ها و رهنمودهایشان نیز برای ما در حل مشکلات فرهنگی واجتماعی و نظامی واقتصادی وسیاسی و عبادی، قابل استناد و استدلال و تقلید می‌باشد.

و همان‌ها بودند که رسول‌خداﷺ آنها را در حدّ الگو و مقتدا برای آیندگان قرار داد و دنباله‌روی از سنّت خویش و سنت آنها را تنها راه نجات ممکن از غرق‌شدن در گرداب‌های ذلالت و گمراهی،

فلاکت و بدبختی، و افکار و اعمال پوسیده و نکبت‌بار، معرفی نمود.

چرا که پیروی از آنها، یکی از مهم‌ترین و بهترین و مطمئن‌ترین راه‌ها برای دستیابی به گنجینه‌ی تعلیمات اسلامی، اوامر و فرامین الهی و تعالیم آموزه‌های نبوی در عرصه‌های مختلف زندگی، اعم از حیات فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی و... می‌باشد.

و خلفای راشدین ودیگر صحابه ﷺ، و علم و ایمانشان تار و پود دین مبین اسلام به شمار می‌آید، چرا که تصور دین بدون توجه به سنّت و علم آنها، ممکن نیست، چرا که آنها قدم بر شاهراهی گذاشته‌اند که قدم رسول‌خدا ﷺ برآن راه قرار داشت وآنها عالی‌ترین و بهترین واسطه‌هایی هستند که می‌توان به کمک آنها، به گنجینه‌ی معارف و علوم قرآنی و نبوی و شرعی دست یافت و مسیر اصلی را از مسیر انحرافی باز شناخت.

برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام، بذکر همین سخن از حسن بصری اکتفا می‌نمائیم. وی پیرامون یاران رسول‌خدا ﷺ می‌فرماید: «یاران محمد ﷺ در میان امت محمدی، دارای پاک‌ترین و صاف ترین قلب و عمیق و ژرف‌ترین علم و دانش وکمترین تکلف و تصنّع بودند».

آنها مردمانی بودند که از سوی خدا برای مصاحبت و همراهی و همنشینی پیامبر ﷺ انتخاب و گزینش شده بودند. پس ای مسلمانان! اخلاق و خلق و خوی خویش را با اخلاق و صفات و ویژگی‌ها و سنن آنها همانند سازید. به خدای کعبه سوگند! آنها برشاهراه راست و صراط مستقیم والهی و نبوی بودند[۱].

١٦٦ - [٣٧] وعن عبد الله بن مسعود قال: خط لنا رسول الله ﷺ خطاً، ثم قال: " هذا سبيل الله"، ثم خط خطوطا عن يمينه وعن شماله، وقال: " هذه سبل، على كل سبيل منها شيطان يدعو إليه "، وقرأ: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُ﴾ [الأنعام: ١٥٣]. الآية. رواه أحمد والنسائي والدارمي[٢].

١٦٦- (٣٧) عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: رسول‌خدا ﷺ با دست مبارک خویش، در زمین خطی ترسیم نمود. سپس فرمود: این شاهراه بزرگ، راه راست و مستقیم خدا (یعنی دین خدا) است.

آن‌گاه خطوطی فرعی از راست و چپ آن خط کشید و فرمود: این‌ها راه‌های دیگر است.(یعنی راه‌های انحرافی والحادی، بسان ادیان واندیشه‌های ویرانگر یهودیت، نصرانیت، مجوسیّت و سایر ادیان و ملل دیگر که مبتنی بر بدعت، ضلالت وگمراهی و فلاکت و نکبت و متکی بر هوا و هوس‌ها و اندیشه‌های انحراف‌انگیز و

١- فتح الملهم ج ١ ص ١٢٩.
٢- مسند احمد ١ / ٤٣٥، دارمی ح ٢٠٢، ابن ماجه ح ١١.

فسادآمیز و مبتنی بر اهداف شخصی، امراض فردی واغراض نفسی و حیوانی می‌باشد). و هیچ راهی ازآنها نیست، مگر اینکه برآن شیطانی قرار دارد که به‌سوی آن فرا می‌خواند. (پس آگاه باشید که اسلام را بپذیرید، چرا که منتهی به سعادت هردو جهان می‌گردد و بر شما حرام است که از راه و روش‌های غیر الهی و شیطانی و نفسانی پیروی و تبعیت کنید چرا که منتهی به شقاوت هردو جهان می‌شود).

پیامبرﷺ پس از این تمثیل و ترسیم این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ١٥٣﴾ [الأنعام: ۱۵۳].

«این راه (که من برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است و منتهی به سعادت هردو جهان می‌گردد.پس ازآن پیروی کنید و از راه‌های باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام، پیروی نکنید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می‌سازد. اینها چیزهایی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید».

[این حدیث را احمد، نسائی و دارمی، روایت کرده‌اند].

۱٦۷ - [۲۸] وعن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول الله ﷺ: " لا يؤمن أحدكم حتى يكون هواه تبعاً لما جئت به ". رواه في شرح السنة، وقال النووي في أربعينه: هذا حديث صحيح رويناه في كتاب الحجة بإسناد صحيح[1].

۱٦۷- (۲۸)عبدالله ابن عمرو ـ رضي الله عنهما ـ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد، مگر زمانی که خواست او و تمام تمایلات و غرائز نفسانی وی، تابع آنچه من از سوی خدا (از اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های دقیق و عمیق و ژرف و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین) آورده‌ام باشد.

[«بغوی» این حدیث را در«شرح السنة» روایت کرده و امام نووی در باره‌ی این حدیث در «اربعین» گفته: این حدیث، حدیثی صحیح است و ما آن را با اسنادی صحیح از «کتاب الحجة» [اثر: ابوالفتح نصر بن ابراهیم مقدسی نابلسی] روایت کرده‌ایم].

شرح: از این حدیث به خوبی دانسته شد که پیامبر اسلام ﷺ هم در مسائل اجتماعی، هم فردی و خصوصی، هم فرهنگی و اقتصادی، هم سیاسی و نظامی، هم در مسائل مربوط به حکومت و قضاوت، از هر انسان مسلمانی نسبت به خودش اولی‌تر است.

۱- بغوی «شرح السنة» ح ۱۰٤.

و اراده و خواست او[پیامبر]، مقدم بر اراده و خواست وی[هر انسان مسلمان] می‌باشد.

چراکه پیامبرﷺ معصوم است. و نماینده‌ی خدا جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی‌گیرد، هرگز تابع هوا و هوس نیست و هیچ‌گاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی‌شمرد، بلکه برنامه او در تضاد منافع، همواره ایثارگری و فدا کاری و دلسوزی و شفقت برای امت است. هرچه می‌گوید، سخن خداست و از ناحیه‌ی اوست، و حتی از پدر نسبت به امّت دلسوزتر و مهربان‌تراست.

به همین جهت شخص مسلمان باید عملش را بر کتاب و سنّت پیامبرﷺ عرضه دارد و با نفس و خواهشات خود مخالفت کند و تابع دین و شریعتی باشد که پیامبرﷺ از جانب خدا آورده است و مادام که کتاب خدا و سنّت پیامبرﷺ در کار است، جایی برای صدور فرمان و اِعمال حوس‌های هیچ‌کس باقی نمی‌ماند.

ودر واقع پیروان راستین پیامبران، کسانی هستند که در برابر حکم خدا و رسول اگر چه بر خلاف منافع و خواسته‌هایشان باشد، می‌گوید: شنیدیم و اطاعت کردیم:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَا﴾ [النور: ۵۱].

«مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیامبرش فرا خوانده شوند تا میان آنها داوری کند، سخنشان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم».

و درحقیقت منفورترین افراد در پیشگاه خدا، افرادی هستند که در مواردی، تسلیم فرمان پیامبر خداﷺ هستند که با منافع شخصی و اغراض فردی و خواهشات و تمایلات آنها، تطبیق کند و در جایی که باید به فرمان رسول‌خداﷺ گوش فرا دهند و آن را مخالف نفس و خواهشات خویش می‌بینند، در آن صورت به اِعمال هوس‌های خود روی می‌آورد و به تجزیه و تحلیل احکام الهی و نبوی به مصداق «نؤمن ببعض ونكفر ببعض» می‌پردازند. و در حقیقت این گروه به منافع و خواهشات خویش ایمان آورده‌اند، نه به حکم خدا و رسول.

اما مؤمنان واقعی و راستین و پیروان حقیقی مکتب محمدی، پیوسته اراده و خواسته‌هایشان تحت شعاع اراده و خواست خدا و رسول است و به هنگام تضاد منافع زود گذرشان با فرمان حق، ازآن چشم می‌پوشند و تسلیم فرمان خدا و پیامبرﷺ می‌شوند. و جزآنچه خدا و رسول اراده کنند، اراده‌ای ندارند و جزآنچه آنها می‌خواهند، خواسته‌ای در دل آنها نیست. و فقط چیزی را دوست می‌دارند که خدا و رسول دوست دارند و از چیزی متنفر و بیزارند که خدا و رسول نمی‌خواهند.

پس نتیجه می‌گیریم: انسان مسلمان هنگامی می‌تواند به اوج ایمان برسدکه نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود را تحت‌الشعاع عشق به ذات خدا و نمایندگان و پیامبران او، بالاخص ذات ذی‌جود رسول اکرمﷺ قراردهد.

١٦٨ - [٣٩] وعن بلال بن الحارث المزني قال: قال رسول اللهﷺ: " من أحيا سنة من سنتي قد أميتت بعدي، فإن له من الأجر مثل أجور من عمل بها من غير أن ينقص من أجورهم شيئا؛ ومن ابتدع بدعة ضلالة لا يرضاها الله ورسوله، كان عليه من الإثم مثل آثام من عمل بها لا ينقص من أوزارهم شيئا ". رواه الترمذي[1].

١٦٨- (٣٩) بلال ابن حارث مزنی ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: کسی‌که پس از من، یکی از سنت‌های مرده و متروک مرا احیا کند (و به آن جامه‌ی عمل بپوشاند و حکمش را در زندگی فردی و اجتماعی خویش، به مرحله‌ی اجراء در بیاورد و دیگران را به‌سوی آن فرا خواند و آن را به مردمان آموزش دهد). پاداش و مزد او بسان پاداش همه‌ی کسانی است که از او پیروی کنند. و به آن جامه‌ی عمل بپوشاند و این در حالی است که از پاداش آنان چیزی کاسته نمی‌شود.

و کسی‌که دست به نوآوری در دین بزند و امور نوساخته و نوپیدایی در دین ایجاد کند که موجبات گمراهی و ضلالت مردمان

۱- ترمذی ح ٢٦٧٧.

را فراهم آورد و ناخشنودی خدا و رسول او را درپی داشته باشد (و به این طریق مردم را به بیراهه و گمراهی و ذلالت و بیدادی بخواند گناه و پادافره او بسان گناه همه‌ی کسانی است که از آن بدعت‌گذار و کار نوساخته در دین پیروی کنند. و این در حالی است که از گناه آنان چیزی کاسته نمی‌شود (پس هرکس که سنت زشت و شوم و سبک و روش نحس و پلیدی ایجاد کند که با آن موجبات گمراهی و ضلالت خود و مردمان را فراهم آورد. مادام که در دنیا، این سنت و روش بد و زشت باقی است، سهمی از مجازات و پاداش و پادافره آن بر دوش نخستین پایه‌گذار آن بدعت می‌باشد).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است]

١٦٩- [٣٠] ورواه ابن ماجه عن كثير بن‌عبد الله بن عمرو،عن أبيه،عن جده[1].

١٦٩- (٣٠) ابن ماجه نیز همین حدیث را از کثیر ابن عبدالله ابن عمرو، او نیز ازپدرش (عبدالله ابن عمرو) و او نیز از طریق پدر بزرگش (عمرو بن عوف ﷺ) روایت کرده است.

١٧٠ - [٣١] وعن عمرو بن عوف قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الدين ليأرز إلى الحجاز كما تأرز الحية إلى جحرها، وليعقلن الدين من الحجاز معقل الأروية من رأس

١- ابن ماجه ح ٢١٠.

الجبل. إن الدين بدأ غريبا وسيعود كما بدأ، فطوبى للغرباء، وهم الذين يصلحون ما أفسد الناس من بعدي من سنتي ". رواه الترمذي[۱].

۱۷۰- (۳۱) عمروابن عوف ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: بی‌تردید، ایمان به‌سوی سرزمین حجاز (مکه و مدینه و اطراف و اکناف آن دو) بر می‌گردد، همان‌گونه که مار به‌سوی سوراخش برخواهد گشت و در آن پناه خواهد گرفت.

وبه خدا سوگند! دین به سرزمین حجاز، پناه می‌برد و متحصّن می‌شود، همان‌گونه که بز کوهی ماده،(در وقت مشکلات و مصائب و ناامنی و یورش شکارچیان) به بالای قلّه‌ی کوه پناه می‌گیرد و در آنجا متحصّن می‌شود (تا از شرّ شکارچیان و خطرها در امان باشد).

بی‌تردید، دین مبین اسلام، با غربت آغاز شده است و همانطور که با غربت آغاز شد دوباره غریب خواهد گردید. پس خوشا به حال غریبان. گفته شد: ای رسول‌خدا ﷺ! غریبان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان کسانی هستند که زمانی که مردم سنت‌هایم را (با ترک عمل به آن و یا انکار آن و یا نادیده‌گرفتن آن) به فساد می‌کشند و آنها را از بین می‌برند. آنان (باایمان و عمل به آن و تبلیغ و دعوت

۱- ترمذی ح ۲٦۳۰ و قال حسن صحيح.

و فراخواندن مردم به آن) سنت‌هایم را احیاء می‌کنند و زنده می‌دارند.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است.]

شرح: پیرامون این حدیث پیشتر صحبت شد. امّا تذکردادن این نکته را خالی از لطف در اینجا نمی‌بینیم وآن این‌که:

در هر زمان و هر مکان، ملاک شناخت حق و معیار معرفت سنّت، کثرت انگشتان بالارفته و جنجال تبلیغاتی نیست. بلکه حق، دارای نور و روشنی است که در جامعه می‌درخشد و همه را تحت‌الشعاع خود و تحت تأثیر انوار خیره‌کننده و شگرف خویش قرار می‌دهد، اگر چه تنها باشد و کسی از آن پیروی نکند.

پیامبرﷺ نیز در این حدیث به این موضوع اشاره کرده و گروهی از مؤمنان راستین را برای مسلمانان به تصویر کشیده که با وجود این که بیشتر مردم دچار فساد و انحراف و الحاد و بی‌بندوباری نسبت به اوامر و فرامین الهی و تعالیم وآموزه‌های تابناک نبوی می‌شوند و در حالی‌که میان آنها غریب هستند، با این وجود با چنگ و دندان سنت پیامبر ﷺ را حفظ می‌کنند و به راه راست متمسک می‌شوند و به مخالفت کسانی که از راه راست منحرف شده‌اند و به سنّت بی‌توجهی می‌کنند، اعتنا و توجهی نمی‌کنند، چرا که آنها به خوبی می‌دانند که منحرفان از راه حق و بی‌بندوباران

نسبت به سنّت نبوی اگر چه تعدادشان زیاد باشند و در مقابل، آنها کم و غریب باشند، باز هم ارزشی ندارد و با چنگ و دندان سنّت را حفظ می‌کنند و تمام مردم را به‌سوی آن فرا می‌خوانند.

و در حقیقت چنین افرادی در جامعه غریب‌اند و اگر بخواهند سنّتی از سنّت‌های متروک و فراموش شده‌ی رسول‌خدا ﷺ را احیا کنند و به آن جامه‌ی عمل بپوشانند، باید خود را برای طعن و ملامت جاهلان و کینه‌توزی بدعت‌گرایان و استهزاء و تمسخر نادانان و شکنجه و تبعید و محاصره‌ی اجتماعی دنیاداران و در نتیجه خود را برای فشار و زندانی و قتل و ترور آماده سازند.

به هر حال انسان مؤمن هم در امور دنیوی و هم در امور اخروی غریب است. در دین غریب است بخاطر اینکه ادیان دیگران فاسد است، در تمسکش به سنّت نبوی غریب است، زیرا دیگران به بدعت، تمسک جسته‌اند، در عقیده‌اش غریب است به خاطر فساد عقاید دیگران و در واقع او یک سنّت‌گرا، میان بدعت‌گرایان و یک دعوتگر به‌سوی خدا و رسول‌خدا، در میان دعوتگران به‌سوی تمایلات نفسانی و یک آمر به معروف و ناهی از منکر در میان گروهی که نیکی نزد آنان منکر و منکر، نیکو است.

البته باید این نکته را مدنظر داشت و آن اینکه، احادیثی که پیرامون غربت اسلام و مسلمین و ضعف آنها بحث می‌کند نباید از آنها یأس و ناامیدی را برداشت کرد و از آنها چنین فهمید که

موجب یأس و ناامیدی در قبال اعمال اصلاحی و انجام تغییرات است. و نباید از آنها چنین برداشت کرد که رسول‌خدا ﷺ امّت خویش را به یأس و ناامیدی و رها کردن جریان فساد و منکرات که در جامعه رایج و منتشر شوند، فرا خوانده است.

چطور چنین تصوری به ذهن انسان خطور می‌کند در حالی که رسول‌خدا ﷺ، در زمان غربت اسلام و مسلمین باز هم مؤمنانی را می‌ستاید که در مقابل فساد مردم به اصلاح می‌پردازند، و آنچه را که مردم از سنّت‌های پیامبر ﷺ از بین برده‌اند، آنها احیاء می‌کنند.

آنان گروهی مثبت، سازنده و اصلاح‌گراند و از اقوام منفی، باطل، تنبل، و عاطل، گوشه‌گیر و منزوی و سرباران جامعه و طرفداران جبر قضا و قدر نیستند.

پس اسلام امت را طوری تربیت و راهنمایی می‌کند که پیوسته و در هرحال چه در وقتی که حاکم و قدرتمند باشد و در دورانی که تحت فشار و مغلوب باشد، باز هم پیروانش را به راست‌کردن کژی‌ها و اصلاح مفاسد و امر به معروف و نهی از منکر فرا می‌خواند وآنها را از دست روی دست‌گذاشتن و از یأس و ناامیدی و از تنبلی و کسالت و گوشه‌گیری و انزوا که نه ساکنی را به حرکت درآورند و نه غافلی را بیدار نمایند نهی می‌کند.

۱۷۱ - [۳۲] وعن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول اللهﷺ: "ليأتين على أمتي كما أتى على بني إسرائيل حذو النعل بالنعل، حتى إن كان منهم من أتى أمه علانية، لكان في أمتي من يصنع ذلك. وإن بني إسرائيل تفرقت على ثنتين وسبعين ملة، وتفترق أمتي على ثلاث وسبعين ملة، كلهم في النار إلا ملة واحدة " قالوا: من هي يا رسول الله؟ قال:" ما أنا عليه وأصحابي ". رواه الترمذي[۱].

۱۷۱- (۳۲) عبدالله ابن عمرو ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: تاریخ دوباره تکرار خواهد شد و دورانی درست مانند دوره‌ای که بر بنی‌اسرائیل آمده بود بر امّت من نیز خواهد آمد. آن‌گونه که در بنی‌اسرائیل یکی آشکارا به مادرش می‌آمیخت، در امت من نیز چنین کسانی به وجود خواهند آمد که آشکارا با مادرش درآمیزد و مرتکب عمل شنیع زنا گردد.

علاوه بر این، ملت بنی‌اسرائیل (یهودیان و مسیحیان) به هفتاد و دو فرقه منشعب گشت و امت من نیز به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌گردد و همه‌ی فرقه‌ها وگروه‌ها جز یکی درآتش خواهد بود.

پرسیدند: ای رسول‌خدا ﷺ! فرقه‌ی ناجیه کدام است که روح بهشت را می‌بینند و از آتش سوزان دوزخ رهایی می‌یابند؟

۱- ترمذی ح ۲٤٦۲ و قال مفسر غریب.

پیامبر ﷺ فرمود: فرقه‌ای که دنباله‌رو و پیرو راه و روش من و سبک و منش یاران و اصحابم هستند و از چیزی فرمانبرداری می‌کنند که من و یارانم بر آن هستیم.

(پس فرقه‌ی ناجیه، فرقه‌ای است که به خوبی می‌داند و درک می‌کند که تنها راه نجات از چالش‌ها و دغدغه‌ها و مشکلات و مسائل و ناهمواری‌ها و ناملایمات و نابسامانی‌های کنونی و تنها راه نجات ممکن از غرق‌شدن در گرداب‌های ضلالت و تاریکی و عقاید و باورهای پوچ و بی‌معنا و افکار و اندیشه‌های پوسیده و نکبت‌بار، فقط دنباله‌روی از اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌ها و احکام و دستورات تابناک و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین خدا و رسول و توصیه‌ها و سفارش‌های یاران پیامبر می‌باشد.

و در حقیقت فرقه‌ی ناجیه دوستدار رسول‌خدا ﷺ و یاران وی می‌باشند و به خوبی می‌دانند که صحابه ﭫ، آنانی‌که ایمانشان محور اعتبار و میزان ارزیابی ایمان دیگران است، می‌توان از عملکرد و اقوالشان نیز سرمشق گرفت و به گفته‌ها، و به کرده‌ها و رهنمودهایشان استناد و اعتماد و استدلال و تقلید کرد.

و به خوبی می‌دانند که صحابه و یاران پیامبر ﭫ و سنت و روش آنان در کنار سنت و روش پیامبر ﷺ بهترین و عالی‌ترین کمک، در راستای بازشناسی مسیر اصلی از مسیر منحرف و فرعی می‌باشد.

زیرا آنها کامل‌ترین اسوه‌ی ایمانی هستند و کسانی که به اندازه‌ی سر موئی از آنها روی برتابند، بدبخت و گمراه و فلاکت‌زده و نگون‌سار خواهند شد).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۱۷۲ - [۳۳] وفي رواية أحمد، وأبي داود عن معاوية: " ثنتان وسبعون في النار وواحدة في الجنة وهي الجماعة، وإنه سيخرج في أمتي أقوام تتجارى بهم تلك الأهواء كما يتجارى الكلب بصاحبه، لا يبقى منه عرق ولا مفصل إلا دخله "[۱].

۱۷۳- (۳۳) امام احمد و ابوداود از حضرت معاویه ﷺ چنین روایت می‌کنند که گفت: (پیامبرﷺ فرمود: یهودیان و مسیحیان منشعب به هفتاد و دو فرقه گشتند.و امت من نیز، بسان آنها به هفتاد و سه فرقه و گروه تقسیم می‌گردد). هفتاد و دو از آنها در آتش و یکی در بهشت خواهد بود. و فرقه‌ای که مستحق بهشت است، همان جماعت مسلمانان است.(که پیرو راه و روش من و سبک و منش یارانم هستند و از چیزی فرمانبرداری و اطاعت می‌کنند که من و اصحابم بر آن هستیم).

و عنقریب در امتم مردمانی پیدا خواهند شد و پا به عرصه‌ی وجود خواهند گذاشت که خواهشات ناروای نفسانی و تمایلات پست حیوانی وآرزوهای نحس دنیوی در تار و پود وجود آنها سرایت

۱- مسند احمد ٤ / ۱۰۲، ابوداود ح ٤۵۹۷.

می‌کند (وآنها را بر این وا می‌دارد تا دست به تشریع و قانون‌گذاری بزنند و امور نوساخته و نو پیدایی را در دین ایجاد بکنند و مذهب و مکتبی را مبتنی بر اهداف شخصی، امراض فردی و امراض پست حیوانی و خواهشات و تمایلات ناروای نفسانی و شیطانی، پی‌ریزی نمایند و راهی را غیر از راه جماعت مسلمانان برگیرند وگزینش نمایند واین خواهشات و تمایلات نفسانی و دنیوی چنان در تار و پود وجود آنها عجین می‌شود). همان‌گونه که فردی در نتیجه‌ی گازگرفتن سگ هار به بیماری «هاری» مبتلا شود و این بیماری در تمام رگ‌ها وعروق وی سرایت کند و هیچ رگ و عصبی را باقی نگذارد مگر اینکه در آن داخل شود(و فرد مبتلا را اگر درمان نشود، به زودی از پای درآورد).

شرح: «کَلَب» (به فتح کاف و لام): به معنای بیماری هاری است.

«هاری» یا «داءالکلب» ویا «کَلَب» یا «راژ»: مرضی است که در بعضی از حیوانات مانند: سگ و گربه و گرگ تولید می‌شود، و دارای میکرب مخصوصی است و موقعی که حیوان کسی را گاز بگیرد میکرب آن سرایت می‌کند و باعث جنون هاری می‌شود، سگ هار در روزهای اول ابتلاء، افسرده و غمگین به نظر می‌آید و عطش فراوان دارد، زیرا گلویش تنگ شده و نمی‌تواند آب بخورد، پس از چند روز خشمگین و مضطرب می‌شود و با زبان آویخته به این طرف و آن طرف می‌رود و هرکس را ببیند، گاز می‌گیرد.

سپس پاهایش فلج می‌شود و به حالت خفگی می‌میرد.

بیماری «هاری» در انسان بلا فاصله پس از گزیدن سگ هار، ظاهر نمی‌شود. هرچه موضع گزیدگی دورتر از مغز باشد، بیماری دیرتر بروز می‌کند. اگر گونه‌های انسان را گاز گرفته باشد، ده، پانزده روز بعد، واگر پا را گزیده باشد، دو سه ماه بعد، عوارض آن ظاهر می‌گردد. زیرا ویروس هاری که از بزاق سگ داخل بدن انسان می‌شود به تدریج از عصب عبور می‌کند و به مغز میرسد و هنگامی که به مغز برسد، حالت اضطراب و هیجان در بیمار تولید می‌گردد، گلوی او تنگ می‌شود و نمی‌تواند چیزی بخورد از شنیدن کوچکترین صدا و از دیدن نور شدید مضطرب می‌شود و حالت جنون پیدا می‌کند و چند روز پس از بروز این عوارض به حالت خفگی می‌میرد. هرگاه سگ هار انسان را بگزد، باید فوراً بالای زخم را ببندد و جای دندان سگ را فشار دهند تا آب دهان سگ با مقداری خون خارج بشود و بعد سرم مخصوص آنرا تزریق کنند تا از بروز عوارض آن جلوگیری شود[1].

در اینجا نیز رسول‌خدا ﷺ از تمثیل و ترسیم استفاده نموده و فرموده است: خواهشات نفسانی و تمایلات حیوانی، چنان بر این بدعت‌گرایان و نفس‌پرستان سرایت می‌کند. همانگونه که بیماری

۱- فرهنگ عمید.

«هاری» در تمام رگ‌ها و عصب‌های فرد مبتلا به «هاری»، داخل می‌شود.

از این‌رو اگر چنین فردی تحت علاج قرار نگیرد و سرم مخصوص به او تزریق نشود، به زودی بر اثر این بیماری هلاک خواهد شد اینچنین نیز، اگر این بدعت‌گرایان و نفس‌پرستان که مذهبی را بر اساس اهداف شخصی و امراض نفسی و اغراض فردی و خواهشات حیوانی خویش، پی‌ریزی نموده‌اند، اگر از این کار دست نکشند به زودی همین نفس‌پرستی و پیروی خواهشات و تمایلات، آنها را از پای درخواهد آورد و آنها را به دَرَک، واصل خواهد نمود.

۱۷۳ - [۳٤] وعن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الله لا يجمع أمتي - أو قال: أمة محمد -على ضلالة، ويد الله على الجماعة، ومن شذّ شذّ في النار ". رواه الترمذي[1].

۱۷۳- (۳٤) ابن عمر- رضی الله عنهما - گوید: پیامبر ﷺ فرمود: خداوند ﷻ امتم. یا فرمود: امت محمد ﷺ را بر ضلالت و گمراهی جمع نخواهد کرد.

و دست یاری خدا با جماعت است و هرکس از راه جماعت سرپیچی کند و تک‌روی را انتخاب نماید، در حقیقت راه آتش را در

۱- ترمذی ح ۲۱٦۷.

پیش گرفته است. (و اگر در این حال جان بسپارد و چشم از این جهان فرو بندد، در آتش سوزان دوزخ انداخته خواهد شد).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

١٧٤ - [٣٥] وعنه قال: قال رسول الله ﷺ: " اتبعوا السواد الأعظم، فإنه من شذّ شذّ في النار ". رواه ابن ماجه من حديث أنس[1].

١٧٤- (٣٥) ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: از سواد اعظم (جماعت مسلمانان) پیروی کنید و از تک‌روی برحذر باشید چرا که هرکس از راه جماعت سرپیچی کند و تک‌روی را انتخاب نماید، در حقیقت راه آتش را در پیش گرفته است.

[این حدیث را ابن ماجه از حدیث حضرت انس ﷺ روایت کرده است].

شرح: در این حدیث پیامبر ﷺ بشدت از تفرقه و اختلاف و بدعت‌گذاری و تک‌روی در مسائل شرعی والهی، بر حذرداشته و همگان را توصیه نموده تا وحدت و یکپارچگی را سر لوحه‌ی عمل خویش قرار دهند و از پراکندگی و خودرأیی بپرهیزند و اخوت و برادری و دوستی را نصب‌العین وآویزه‌ی گوش خویش قرار دهند و از دشمنی‌ها وکینه‌توزی‌ها واختلاف‌ها وکشمکش‌ها اجتناب کنند

١- ابن ماجه از حضرت انس روایت کرده است و روایتش این چنین است «إن امتي لا تجتمع علي ضلالة، فإذا رأيتم إختلافاً فعليكم بالسواد الأعظم»، ح ٣٩٥٠.

و باید سخت از اختلاف و دوگانگی بپرهیزند و از هرچه مایه‌ی آشفتگی و نابسامانی‌جمعی است، دست بردارند و دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها را که به روابط برادری و دینی صدمه می‌زند ودین و دنیای امت را تباه می‌سازد یکسره ترک کنند و باید مسلمانان مواظب باشند تا به دام تفرقه نیفتند و بدانند که شیطان به یک فرد که خارج از جماعت و گروه مسلمان راستین است، نزدیکتر می‌باشد تا به دو فرد. و هرکس ازمسلمانان می‌خواهد که در سرای بهشت منزل گزیند و از آتش دوزخ رهایی یابد بر اوست که جماعت مسلمانان و سواد اعظم را رها نکند، چرا که دست یاری وکمک خدا با جماعت و دست فتنه‌گر و ویرانگر شیطان با تک‌روی و خودرأیی و اختلاف و دوگانگی است.

در این زمینه، اقبال لاهوری در قالب شعر می‌گوید:

فرد را ربط جماعت رحمت است — جوهر او را کمال از ملت است

تاتوانی با جماعت یار باش — رونق هنگامه‌ی احرار باش

فرد و قوم آئینه‌ی یکدیگرند — سلک وگوهر کهکشان و اخترند

فرد می‌گیرد ز ملت احترام
ملت از افراد می‌یابد نظام

فرد تا اندر جماعت گم شود
قطره‌ی وسعت‌طلب قلزم شود

هر که آب از زمزم ملت نخورد
شعله‌های نغمه درعودش فسرد

نیست از روم وعرب پیوند ما
نیست پابند نسب، پیوند ما

دل به محبوب حجازی بسته‌ایم
زین جهت با یکدیگر پیوسته‌ایم

رشته‌ی وحدت چو قوم از دست داد
صد گره بر روی کار او فتاد

ما پریشان در جهان چون اختریم
همدم و بیگانه از یکدیگریم

۱۷۵ - [۳٦] وعن أنس قال: قال لي رسول الله ﷺ: " يا بني! إن قدرت أن تصبح وتمسي وليس في قلبك غش لأحد فافعل ". ثم قال: " يا بني! وذلك من سنتي، ومن أحب سنتي فقد أحبني ومن أحبني كان معي في الجنة ". رواه الترمذي[1].

۱۷۵- (۳٦) انس ﷺ گوید: پیامبر ﷺ به من فرمود: فرزندم! اگر می‌توانی و قدرت‌داری، روز و شب و تمام اوقات عمرت را به گونه‌ای سپری کن که در دلت، نسبت به هیچ‌کس از بندگان خدا، نیرنگ، بدخواهی،کدورت، کینه، بغض و عداوت و دشمنی و دیگر امراض ناخالص درونی، وجود نداشته باشد.

انس ﷺ گوید: سپس پیامبر ﷺ در ادامه‌ی سخنانش، خطاب به من فرمود: پسرم! (سینه‌ی بی‌کینه و بی‌آلایش داشتن) از سنت‌ها و سبک و منش من است و هرکس سنّت مرا احیا کند (و آن را سرلوحه‌ی زندگی فردی و اجتماعی خویش قرار دهد و به آن جامه‌ی عمل بپوشاند و آن را در تمام ابعاد و زمینه‌های مختلف زندگی، نصب‌العین وآویزه‌ی گوش خویش قرار دهد) به طور قطع مرا دوست داشته است (و محبت من در رگ و ریشه و در تار و پود وجودش، عجین شده و او را محو خود کرده است) و کسی‌که مرا دوست بدارد، در بهشت همراه من خواهد بود.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۱- ترمذی ح ۲٦۷۸ و قال حسن غریب من هذا الوجه.

شرح:

«رفع یک سوء برداشت»: در این حدیث، به صراحت بیان شدکه افراد مطیع و فرمانبردار رسول‌خداﷺ و سنت‌های پاک و مطهرش، در بهشت همنشین و همراه پیامبرﷺ خواهند بود و در حقیقت این یکی از افتخارات بزرگ و از امتیازات سترگ کسانی است که مطیع و فرمانبردار سنت‌های تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین رسول‌خداﷺ باشند.

البته باید دانست که همراه بودن با پیامبرﷺ در بهشت، بدان معنا و مفهوم نیست که آنها در مقام و مرتبه از هر جهت برابر و مساوی باشند و هردو در یک رتبه و درجه قرارگیرند، بلکه در عین معاشرت و همراهی و همنشینی با یکدیگر، هرکدام سهم خاصی (طبق مقام و مرتبه خود) از مواهب و الطاف خداوند و درجات بهشتی دارند.

همانطور که فی‌المثل درختان، گل‌ها و گیاهان یک باغ در عین اینکه گرد هم هستند، و از نور آفتاب و باران بهره می‌برند، بهره‌های آنها مانند ارزش‌های آنها یکسان و مساوی و همسنگ و برابر نیست.

۱۷۶ - [۳۷] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " من تمسك بسنتي عند فساد أمتي، فله أجر مائة شهيد " رواه احمد[1].

۱۷۶- (۳۷) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ (پیرامون فضیلت و جایگاه والا و شامخ سنّت و عمل به آن) فرمود: کسی‌که در دوران فساد امت من، به سنّت من چنگ زند و آنرا سرلوحه‌ی زندگی خویش قرار دهد و پیوسته آن را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش بگرداند، برایش پاداش و اجر صد شهید وجود دارد.

[این حدیث را احمد روایت کرده است.]

شرح: در این حدیث، پیامبر گرامی اسلام ﷺ، اجر و پاداش مسلمان صادق و راستین را که به سنّت پیامبر ﷺ در دوران فساد امّت و در دوران غربت اسلام و مسلمین حقیقی، متمسک باشد، به اندازه‌ی اجر و مزد صد شهید قرارداده است. و در واقع این پاداش بزرگ به خاطر غربت در میان مردم و تمسک به سنّت رسول گرامی اسلام ﷺ، در میان ظلمت و تاریکی بدعت‌های مردمان است.

واقعیّت امروزی و چند عصر گذشته گواه این است که اسلام و مسلمانان صادق، در دیار خود و در میان مردم غریب بوده و می‌باشند تا آنجا که اگر کسی مردم را به اسلام واقعی و به

۱- الترغیب و الترهیب، علامه منذری ۸۰/۱، الکامل فی الضعفاء، علامه ابن عدی ۷۳۹/۲، سلسلة احادیث الضعیفه، آلبانی ۳۲۶.

سنّت‌های نورانی و تابناک رسول‌خداﷺ، دعوت نموده باشد و یا خود بدان عمل نماید، مشکلات فراوانی از قبیل فشار، شکنجه، زندان،ترور، ملامت، طعن، و اعدام فراروی او قرار خواهد گرفت.

بنابراین اگر انسان مسلمان و پیرو راستین مکتب محمدی، بخواهد منهج ربّانی و سنّت نبوی را در عصر کنونی ما، سرلوحه‌ی کار خود قرار دهد، باید خود را برای طعن و ملامت جاهلان و کینه‌توزی بدعت‌گرایان و استهزاء و تمسخر نادانان و شکنجه‌ی و تبعید و محاصره‌ی اجتماعی دنیاداران و در نتیجه، فشار و زندانی و ترور و قتل و... آماده سازد. و چرا اجر و پاداش چنین فردی که در چنین محیط فاسد، که با وجود عقاید و باورهای پوچ و باطل و بدعت‌گرای و سنّت‌ستیزی درآن، باز هم به سنّت رسول‌خداﷺ، عمل می‌کند و آن را سرلوحه‌ی کار خویش قرار می‌دهد، اجر و پاداش وی به مقدار اجر و پاداش صد شهید نباشد؟

او با وجود غربت در دین، درعقیده، در اجرای سنّت نبوی، و با وجود غربت در سلوک و طریقت و... باز هم به سنّت رسول‌خداﷺ چنگ می‌زند و با چنگ و دندان از آن محافظت می‌کند و در کنار بدعت‌گرایان، او یک سنت‌گرا است و در کنار جاهلان، او یک عالم و خردمند و درکنار دعوتگران به‌سوی خواهشات نفسانی و تمایلات حیوانی، او یک دعوتگر به‌سوی فرمان خدا و سنّت رسول‌خداست.

و در کنار آنانی که نیکی نزد آنان منکر و منکر نیکوست، او یک آمر به معروف و ناهی از منکر است.

پس برای چنین فردی اجر و پاداش صد شهید، مبارک و میمون باشد.

۱۷۷ - [۳۸] وعن جابر عن النبي ﷺ حين أتاه عمر، فقال: إنا نسمع أحاديث من يهود تعجبنا، أفترى أن نكتب بعضها؟ فقال: " أمتهوكون أنتم كما تهوكت اليهود والنصارى؟! لقد جئتكم بها بيضاء نقية، ولو كان موسى حياً ما وسعه إلا اتباعي ". رواه أحمد والبيهقي في كتاب شعب الإيمان[1].

۱۷۷- (۳۸) جابر ﷺ گوید: عمر ﷺ نزد رسول‌خدا ﷺ آمد و گفت: گاهی اوقات سخنانی زیبا و دلنشین از یهودیان می‌شنویم که ما را به اعجاب و تحسین وا می‌دارد، آیا شما اجازه می‌دهید تا برخی از آنها را به رشته‌ی تحریر در بیاوریم؟

پیامبر در پاسخ فرمود: آیا شما در دین‌تان حیرت‌زده و سرگردان و حیران و ویلان هستید (تا احکام و مسائل آئین و دین‌تان را از غیر و بیگانه بگیرید) همانگونه که یهویان و مسیحیان در دین‌شان حیرت‌زده و سرگردان بودند. (و اوامر و فرامین و تعالیم و دستورات و احکام و آموزه‌های مکتبشان را پشت سرافکنند، و تعالیم موسی و عیسی ﷺ و فرامین تورات و انجیل را نادیده گرفتند و به دنبال

۱- مسند احمد ۳ / ۳۸۷ بیهقی ح ۱۷۶ – ۱۷۷ – ۲۰۰.

احبار و راهبان و پارسایان و دیرنشینان رفتند و آنچه را که آنها خودسرانه، قانون‌گذاری می‌کردند و حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال نمودند، آنها نیز از ایشان پیروی کردند، و سخنانشان را دین دانستند و کورکورانه به دنبالشان روان شدند و آئین راستین موسی و عیسی عليهما السلام را پشت سر افکندند، پس شما نیز به آئین و مکتبتان اعتماد داشته باشید و به دید شک و تردید به احکام و مسائل آن نگاه نکنید و پیرامون تعالیم و آموزه‌هایش، حیرت‌زده و سرگردان مباشید، چرا که به خدا سوگند!) من آئینی روشن و واضح و بدور از هرگونه کژی و انحراف و ضعف و نقصی برایتان به ارمغان آورده‌ام (که هرکس آن را رها کند و به بیراهه و ضلالت رود و از ادیان و ملل غیر الهی و تحریف‌شده متأثر شود و از آنها پیروی و تأسی و اقتدا نماید، هلاک و نابود خواهد شد). و بدانید که (ملت‌ها و امت‌های دیگر، نیاز مبرم به احکام و تعالیم دین روشن و آئین واضح ما دارند چرا که) اگر موسی عليه السلام زنده می‌بود، وی را جز پیروی واتباع از آئین و کیش من، هیچ گنجایش دیگری نبود.

[این حدیث را احمد و بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث به این موضوع اشاره رفته است که این امّت (امّت محمدی و ملّت قرآنی) از بقیّه‌ی امت‌ها و ملت‌ها جدا است،

چراکه افراد این امت از راه راست و درست برخوردارند و یهودیان و مسیحیان و دیگر ادیان و ملل، راه‌های دیگری دارند.

در قرآن و در مجموعه‌ی احادیث نبوی، آیات و روایات زیادی در این زمینه آمده است که مجموعاً این را می‌رساند که این امت از بقیه امت‌ها جدا است. شخصیت منحصر به فردی دارد و نباید دنباله‌رو(ی) یهودیان و مسیحیان و امت‌های دیگر باشد.

به این خاطر واژه‌ی «خالفوهم» (باآنها مخالفت کنید) در بسیاری از احادیث تکرار شده است، پس برای امت محمدی، شایسته است که استقلال و هویت خویش را حفظ کنند و به جهان و جهانیان خط و مشی دهند و از عادات و سخنان یهودیان و مسیحیان متأثر نشوند و از رسوم و تقالید آنها پیروی نکنند و اخلاق و رفتار آنها را انتخاب ننمایند و درهر حال هویت و شخصیت اسلامی خود را حفظ کنند.

دکتر یوسف قرضاوی در این زمینه می‌گوید:

«باید ما مسلمانان، شخصیت منحصر به فرد خودمان را دارا باشیم، چون امت اسلامی، امّت وسط است که برای انسان‌ها نمونه است. ما رتبه‌ی استادی امت‌ها را داریم، ما بهترین امت هستیم که برای هدایت انسان‌ها برانگیخته شدیم، پس چرا از دیگران پیروی کنیم؟ پیامبر اکرم ﷺ می‌خواهد این مفاهیم را در

وجود ما بکارد تا به شخصیت و استقلال خود افتخارکنیم. پیامبرﷺ نمی‌خواهد که ما پیرو و دنباله‌رو و پیرو دیگران باشیم. به هشدار این حدیث که به صورت خبرآمده است توجه کنید:

«لتتبعنّ سنن من قبلکم، شبراً بشبر وذراعاً بذراع، حتّی لو دخلوا جُحر ضبّ لَدخلتموه». «وجب به وجب و ذرع به ذرع از روش‌های پیشینیان پیروی خواهید کرد، به نحوی که اگر داخل سوراخ سوسماری هم شوند، شما هم داخل آن خواهید شد».

یعنی اگر داخل سوراخ سوسمار شوند، سوراخ سوسمار یک مُد می‌شود به نام «مد سوراخ سوسمار» وقتی که موهای پشت سرشان بلند کنند، جوانان ما هم همین کار را می‌کنند حتی خود را مثل سوسک، سیاه می‌کنند، جوانان ما هم به شکل سوسک سیاه در می‌آیند.

کجاست شخصیت منحصر به فرد ما در برابر این تقلید کورکورانه؟ آیا انسان از دین و شخصیت اسلامی خود خارج شود تا از گمراهی دیگران پیروی کند؟

وقتی که از پیامبر اکرم ﷺ پرسیدند که: از روش‌های کدام پیشینیان پیروی خواهیم کرد؟

آیا از یهود و نصاری تقلید خواهیم کرد؟ پیامبرﷺ فرمود: پس از چه کسی؟

آیا جای تأسف نیست که اساتید ما یهود و نصاری شوند؟ ما دستوراتی که در «پروتوکلات حکمای صیهون» آمده است، اجرا می‌کنیم، کاری نداریم که نسبت این «پرتوکلات» به حکمای صیهون درست است یا نه، ما دانسته یا نه دانسته، خواسته‌های آنان را اجرا می‌کنیم و مطیع فرمان آنانیم[1].

پس مسلمانان باید هوشیار و بیدار باشند و شخصیت منحصر به فرد و مستقل خود را حفظ و حراست کنند و به آئین خویش بنازند و در راستای اجرای اوامر و فرامین مکتب خویش و نشر و پخش آن، از همه چیز بگذرند و به سنّت پیامبرشان و به شخصیت و استقلال خود، افتخار کنند و دنباله‌رو و پیرو دیگران و یهودیان و ترسایان نباشند.

۱۷۸ - [۳۹] وعن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول اللهﷺ: " من أكل طيباً، وعمل في سنة، وأمن الناس بوائقه، دخل الجنة ". فقال رجل: يا رسول الله! إن هذا اليوم لكثيرفي الناس؟ قال: " وسيكون في قرون بعدي ". رواه الترمذي[2].

۱۷۸- (۳۹) ابو سعید خدری ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: هرکس که رزق و روزی حلال و پاکیزه خورد و به سنّت (و راه و روش پرشکوه

۱- سنت و بدعت، ترجمه: ابراهیم ساعدی ص ٦٠ – ٦١.
۲- ترمذی ح ۲۵۲۰ و قال حدیث غریب لانعرفه.

من) جامه‌ی عمل بپوشاند، و مردم از شرش در امان باشند، به بهشت خدا، خواهد رفت.

مردی از جای برخاست و گفت: ای رسول‌خداﷺ! چنین افرادی با چنین اوصافی در امت تو، امروز بسیاراند (آیا درآینده نیز، این چنین خواهد بود و مردمان آینده نیز از چنین اوصاف و ویژگی‌هایی برخوردارند)؟

پیامبرﷺ فرمود: (آری) پس از من نیز در اقوام و ادوار مختلف دیگر، چنین افرادی با چنین اوصافی خواهد بود.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۱۷۹ - [٤٠] وعن أبي هريرة ﵁ قال: قال رسول اللهﷺ: " إنكم في زمان من ترك منكم عُشر ما أمر به هلك، ثم يأتي زمان من عمل منهم بعُشر ما أمر به نجا ". رواه الترمذي[1].

۱۷۹- (٤٠) ابوهریره ﵁ گوید: پیامبرﷺ فرمود: شما ای صحابه ﷺ! در دوره‌ای قرار دارید که اگر یکی از شما، یک دهم آنچه که به آن امر شده را ترک کند و پشت سر افکند، هلاک خواهد شد. پس از این زمانی فراخواهد رسید که هرکس در آن زمان به یک دهم آنچه را که به آن دستور داده شده، عمل کند و به ده یک آن، جامه‌ی

۱- ترمذی ح ٢٢٦٧ و قال غريب لا نعرفه الا من حديث نعيم بن حماد عن سفيان بن عيينه.

عمل بپوشاند، نجات خواهد یافت (چرا که در دوران فساد امت، انتظار بیشتری از او نمی‌رود).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: چون عهد رسالت، عهد نزول وحی، عهد عزّت و اقتدار و بالندگی و تکامل بود و صحابه ﷺ در رکاب و همراهی و همنشینی پیامبرﷺ بودند و به طور مستقیم به سخنان گهربار رسول‌خداﷺ، گوش فرا می‌دادند و چشمان‌شان را با دیدن سیمای مبارک پیامبر ﷺ خنک می‌کردند و بدون هیچ مانع و حائلی قرآن و احوالی را که مربوط به آیات الهی بودند، مشاهده می‌نمودند و از فهم کامل و علم صحیح و عمل صالح و ایمان کامل و یقینی درست برخوردار بودند و... به خاطر تمام این عوامل، اگر صحابه ﷺ، به یک دهم اوامر و فرامین الهی و یک دهم تعالیم و آموزه‌های نبوی و یک دهم احکام و مسائل شرعی، عمل نمی‌کردند، احتمال هلاک‌شدنشان بود، چرا که در عهد رسالت می‌زیستند و با چشم سر، پیامبرﷺ و نزول وحی را مشاهده می‌نمودند و به خاطر وجود مبارک پیامبرﷺ و شنیدن سخنان گهربارشان بدون هیچ واسطه‌ای، ایمان و یقین‌شان در حدّ کمال بود.

اما در آینده که عصر غربت اسلام و مسلمانان راستین و دوران فساد امّت است، اگر فردی به یکی از اوامر و فرامین الهی و نبوی و شرعی عمل کند، به فرموده‌ی رسول‌خداﷺ، نجات خواهد یافت.

چراکه او با مشکلاتی در اجرای فرامین الهی و نبوی برخودار است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

۱- این نوید بزرگ به خاطر غربت چنین فردی در میان مردم و تمسک وی به سنّت و اوامر و فرامین خدا و رسول ﷺ در میان ظلمت و تاریکی بدعت‌های مردمان است.

۲- برای چنین فردی انجام تمام اوامر و فرامین خدا در دوران فساد امّت، سخت است، چراکه اگر خواسته باشد به تمام اوامر و فرامین الهی، جامه‌ی عمل بپوشاند و حتی اگر اراده کند به یک دهم آنها عمل نماید، باید خود را برای طعن و ملامت جاهلان و کینه‌توزی بدعت‌گرایان واستهزاء و تمسخر نادانان و شکنجه و تبعید و محاصره‌ی دنیاداران و فشار و زندانی و قتل و ترور نفس‌پرستان و مادی‌گرایان، آماده سازد و این خود کاری مشکل و دشوار است.

۳- چنین فردی با حال و وضعی باید متمسک به اوامر و دستورات خدا و رسول باشد که در آن زمان، باید در کنار ادیان فاسد دیگران و عقاید باطل عده‌ای و طریقت و سلوک گمراه و انحرافی برخی و افکار و اندیشه‌های ویرانگر برخی

دیگر و بدعت‌گرایی و نوآوری‌های بعضی دیگر از مردم، به سنّت و فرمان رسول‌خداﷺ چنگ بزند و با چنگ و دندان در چنین محیطی فاسد و ویرانگر ازکیان اسلام، قرآن، سنّت و مسلمانان دفاع کند، و این نیز کاری بس مشکل و دشوار است.

٤- در وقتی که بیشتر مردم از سنّت روی‌گردانند و به بدعت و نوآوری متوجه‌اند، و بیشترشان منکر توحید خالص‌اند، اگر چنین فردی به سنّت ملتزم و پایبند باشد و از بدعت‌ها و نوآوری‌ها دوری گزیند و پای‌بند به توحید خالص باشد و فقط از پیامبرﷺ درآنچه به‌سوی او ارسال شده است، تبعیّت کند، در حقیقت شراره‌ی آتش را به دست گرفته و بیشتر مردم وی را سرزنش می‌کنند و به سبب غربت و عدم و سازگاری وی با فرهنگ حاکم بر جامعه، مردم او را اهل شذوذ، بدعت و جدا شده از سواداعظم می‌پندارند. در چنین جوّی، اگر این فرد به یک دهم اوامر و فرامین الهی و نبوی و شرعی عمل کند، امکان نجاتش خواهد بود.

چرا که وی، نه بسان صحابه ﷺ، عهد رسالت را دریافته و نه با پیامبرﷺ ملاقاتی داشته و نه از نزدیک با رسول‌خداﷺ سخنی زده و نه به طور مستقیم و زنده از سخنان ایمان‌افزای پیامبرﷺ بهره گرفته، با این وجود، تمام سعی و تلاش خویش را به‌کار می‌گیرد تا

در دوران فساد امّت و در زمان غربت اسلام و قرآن، باز هم مطیع و فرمانبردار احکام الهی و فرامین و سنت‌های نبوی باشد.

۱۸۰ - [٤١] وعن أبي أمامة قال: قال رسول الله ﷺ: " ما ضل قوم بعد هدى كانوا عليه إلا أوتوا الجدل ". ثم قرأ رسول الله ﷺ هذه الآية: ﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلَۢاۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٌ خَصِمُونَ﴾ [الزخرف: ٥٨].رواه أحمد والترمذي وابن ماجه[1].

۱۸۰- (٤١) ابواُمامه ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: هیچ جامعه و مردمی پس از هدایت و راه‌یافتن، به ضلالت و بیراهه نرفت، جز آنکه به جدال و خصومت و ستیزه‌جویی و حق ناپذیری خوگرفت.

سپس پیامبر ﷺ این آیه‌ی‌کریمه را تلاوت فرمود:

﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلَۢاۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٌ خَصِمُونَ﴾ [الزخرف: ٥٨].

«آنان این مثال را چز از روی جدال بیان نمی‌دارند... بلکه ایشان گروهی کینه‌توز و پرخاشگرند (و برای مبارزه با تو و جلوگیری از حق، به استدلال باطل متوسل می‌شوند».

(مشرکان مکّه گفتند: آیا به نظر شما معبودهای ما بهتراند یا عیسی؟ به عقیده شما ﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ [الأنبياء: ۹۸]. «عیسی ؈ به دوزخ می‌رود، پس بگذار ما و معبودهایمان که از او بدترند به دوزخ برویم). آنان این امثال را جز از روی جدال، بیان

۱- مسند احمد ۲۵۲/۵، ترمذی ح ۳۲۵۳ و قال حسن صحیح، ابن ماجه ح ٤٨.

نمی‌دارند، بلکه ایشان گروهی کینه‌توز و پرخاشگراند و برای مبارزه با تو و جلوگیری از حق، به استدلال باطل متوسل می‌شوند».

[این حدیث را احمد، ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث به این نکته مهم اشاره رفته که سرچشمه‌ی تمام اختلافات و مجادله‌های باطل و کینه‌توزی‌های پرخاشگرانه، انگیزهایی جز طغیان، ظلم، حسد، وعداوت و دشمنی و اعمال‌نظرهای شخصی و تنگ‌نظری‌ها و کشمکش‌های پوچ و بی‌معنا ندارد.

یهودیان و مسیحیان در احکام الهی به اختلاف و نزاع پرداختند و در این راستا، خون‌های زیادی ریختند و مسیحیان نیز در امر توحید و آلوده‌ساختن آن به شرک و تثلیث، راه اختلاف پوییدند و تخم اختلاف پاشیدند و چون منافع خود را در خطر می‌دیدند از روی جدال وکشمکش به ناحق و طغیان و ظلم و حسد، همه را نادیده گرفتند.

جالب اینجاست که سرچشمه‌ی اختلاف‌ها و کشمکش‌های مذهبی آنها معمولاً از جهل و بی‌خبری نبود، بلکه بیشتر به خاطر بغی، ظلم، انحراف از حق، اِعمال نظرهای شخصی، جدال و خصومت و ستیزه‌جویی و حق‌ناپذیری است.

اگرآنها و یا هرکس دیگر، تعصب، کینه‌توزی، تنگ‌نظری‌ها، منافع شخصی، اغراض فردی، امراض درونی و تجاوز از حدود و حقوق خود را کنار بگذارند و با واقع‌بینی و روح عدالت‌خواهی، احکام خدا را بررسی کنند، جاده‌ی حق بسیار روشن خواهد بود و اختلافات و کشمکش‌ها و ستیزه‌جویی‌ها و حق‌ناپذیری‌ها به سرعت حل می‌شود.

۱۸۱ - [٤٢] وعن أنس بن مالك أن رسول الله ﷺ كان يقول: "لا تشددوا على أنفسكم فيشدد الله عليكم، فإن قوماً شددوا على أنفسهم، فشدد الله عليهم، فتلك بقاياهم في الصوامع والديار "﴿وَرَهۡبَانِيَّةً ٱبۡتَدَعُوهَا مَا كَتَبۡنَٰهَا عَلَيۡهِمۡ﴾ [الحديد: ۲۷]. رواه أبوداود[1].

۱۸۱- (٤٢) انس ابن مالک ﷺ گوید: پیامبر ﷺ پیوسته می‌فرمود: (چون مبنای شریعت اسلامی برآسان‌گیری و رفع عسر و حرج از بندگان است، از این‌رو شما نیز) برخود سخت نگیرید، چراکه اگر شما برخود سخت گرفتید، خداوند ﷻ هم بر شما سخت خواهد گرفت.

اقوامی پیش از شما بودند که بر خویشتن سخت گرفتند (وبه جانب تیسیر و تخفیف و آسان‌گیری و رفع عسر و حرج، اعتنایی نورزیدند، بنابراین) خداوند ﷻ نیز، بر آنان سخت گرفت وآنان را در عسر و حرج و سختی و مشقت انداخت.

۱- ابوداود ح ۲۹۰٤.

و این بقایا و آثار برجای مانده‌ی آنها در صومعه‌ها و دیرها است (حال به آنها بنگرید و ببینید که چه بر سرشان به خاطر سخت‌گیری و تشدّد و بدعت و نوآوری در دین آمده است).

سپس پیامبرﷺ این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَرَهۡبَانِيَّةً ٱبۡتَدَعُوهَا مَا كَتَبۡنَٰهَا عَلَيۡهِمۡ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ رِضۡوَٰنِ ٱللَّهِ﴾ [الحدید: ۲۷].

«پیروان عیسی عليه السلام رهبانیّت سختی را از پیش خود پدید آوردند که ما آنها را بر آنان واجب نکرده بودیم و لیکن خودشان بر خود سخت گرفتند و آن را برای بدست آوردن خوشنودی خدا پدید آورده بودند و بر خویشتن نذر واجب نموده بودند».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: در این حدیث به این نکته اشاره رفته است که: مبنای شریعت برآسان‌گیری و رفع عسر و حرج و تشدید و سختگیری از بندگان است. و برای مسلمانان نیز مناسب است که پیوسته رعایت حد وسط و اعتدال میان افراط و تفریط، آن هم بر مبنای اصول و موازین اسلامی را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهند.

خداوند در آیات زیادی نیز به این موضوع اشاره کرده است، به عنوان مثال، در سوره مائده، درپایان آیه تیمم و طهارت می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ [المائدة: ٦].

«خدا نمی‌خواهد بر شما سخت بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس او بدارید».

و در سوره‌ی بقره در پایان آیه روزه و مسائل آن از قبیل رخصت افطار برای بیمار و مسافر می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد»

و در پایا ن آیات محرّمات ازدواج، و بیان رخصت‌های خداوند درآن از قبیل: جواز نکاح کنیزان مؤمن برای کسانی که از ازدواج زنان آزاد، ناتوان هستند می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا٢٨﴾ [النساء: ۲۸].

«خدا می‌خواهد تا بارتان را سبک گرداند و می‌داند انسان ناتوان آفریده شده است».

و نیز در پایان سوره حج به دنبال یک سلسله اوامر و نواهی می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ﴾ [الحج: ۷۸].

«خداست که شما را برای خود برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است».

پیامبرﷺ نیز می‌فرماید:

«یسّروا ولاتعسّروا وبشّروا ولا تُنفّروا».«آسان گیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و متنفر نگردانید».

و نیز می‌فرماید:

«انّما بُعثتم مُیسّرین ولم تُبعثوا معسرین». «شما برای آسان‌گیری مبعوث شده‌اید نه برای سخت‌گیری».

در این حدیث نیز، پیامبر ﷺ به راهب‌ها و راهبه‌های مسیحی اشاره کرده که آنها نه‌تنها آئین توحیدی مسیح را رعایت نکردند و آن را با انواع شرک و چندگانه‌پرستی آلودند، بلکه دست به تشریع و قانون‌گذاری و بدعت و(رهبانیت)، تحریم ازدواج برای مردان و زنان تارک دنیا و انزوای اجتماعی و پشت پا زدن به وظائف انسان در اجتماع را ابداع نمودند وکاری را بر خود نذر و واجب کردند که خداوند ﷻ آنها را بر ایشان فرض و واجب نکرده بود، اما آنها از تخفیف و تیسیر و آسان‌گیری الهی بهره نبردند و دست به نوآوری زدند و صومعه‌های و و دَیرهایی دورافتاده برای عبادت و زندگی در محیطی دور از اجتماع بشری را برای خویش برگزیدند و به تمام وظائف انسان در اجتماع پشت پا زدند و انزوای اجتماعی را در پیش گرفتند. و خلاصه، آنها بر خود سخت گرفتند و خداوند نیز برآنها سخت گرفت.

از این رو، پیامبرﷺ از پیروانش می‌خواهد که بسان آنها برخود سخت نگیرند و به دنبال بدعت و نوآوری در دین که رهاورد و ارمغانش جز سختی و مشقت، نیست نروند، چرا که این از اصول ثابت شده شریعت مقدس اسلام است که بدعت، دین را سخت می‌کند و آن را با طبیعت سهل و آسانش بیگانه می‌سازد.

اسلام بشدت مخالف بدعت و نوآوری در دین است تا مردم از پیش خود چیزهایی را به دین نیافزایند تا باعث سختی و مشقت در دین شود و روح شریعت که بر مبنای آسان‌گیری و رفع عسر و حرج است، تحت‌الشعاع بدعت‌های آنها قرار بگیرد. چراکه اگر مردم دست به نوآوری بزنند و به احکام و فرامین ساده و بی‌آلایش خدا، اعتنایی نورزند وآنها را ناقص وکم پندارند و چندین برابر آنچه خدا نازل کرده است به دین بچسبانند، دست آخر نتیجه‌اش این می‌شود که تکالیف و وظایف دینی بر مردم سنگین می‌شود و دین‌زده می‌گردند و بسان راهب‌ها و راهبه‌های مسیحی به انحراف و الحاد و نا هنجاری‌ها و ناملایمات دینی و اجتماعی گرفتار می‌آیند.

۱۸۲ - [۴۳] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول اللهﷺ: " نزل القرآن على خمسة أوجه: حلال، وحرام، ومحكم، ومتشابه، وأمثال. فأحلوا الحلال، وحرموا الحرام،

واعملوا بالمحكم، وآمنوا بالمتشابه، واعتبروا بالأمثال ". هذا لفظ المصابيح. وروى البيهقي في شعب الإيمان ولفظه: " فاعملوا بالحلال، واجتنبوا الحرام، واتبعوا المحكم[۱].

۱۸۲- (۴۳) ابو هریره ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: قرآن کریم (بطور اجمال) بر پنج نوع، فرو فرستاده شده است: حلال، حرام، محکم، متشابه، ضرب المثل و قصص و مواعظ.

(و مسئولیت شما، در قبال این پنج وجه این است که) حلال آن‌را حلال و حرام آن‌را حرام بدارید و محکم آن را اصل و اساس تفکر و رفتار خویش بگیرید و به متشابهات آن ایمان داشته باشید (و دانش واقعی و حقیقی آنرا به خدا بسپارید) و به ضرب‌المثل‌ها و قصص و مواعظ آن درس عبرت و پند واندرز بگیرید.

[این حدیث، با همین الفاظ در مصابیح روایت شده و بیهقی در «شعب الایمان» با این الفاظ روایت کرده است:] به حلال آن جامه عمل بپوشانید و از حرام آن اجتناب ورزید و از محکمات آن پیروی کنید و آنها را اصل و اساس تفکر، رفتار، گفتار، پندار وکردار خویش قرار دهید.

۱۸۳ - [٤٤] وعن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: " الأمر ثلاثة: أمر بيّن رشده فاتبعه، وأمر بيّن غيه فاجتنبه، وأمر اختلف فيه فكله إلى الله عزوجل". رواه أحمد[۲].

۱- مصابیح السنة ١٦٤/١ ح ١٤٤.
۲- این حدیث در مسند احمد نیست، بلکه طبرانی آن را با اندکی تغییر در «الکبیر» نقل نموده است.

١٨٣- (٤٤) ابن عباس ـ ـ گوید: پیامبر ﷺ فرموده: احکام و مسایل شرع بر سه نوعند:

١- حکمی که هدایت و درستی و راستی و کمالش، هویدا و مشخص است. پس وظیفه‌ی تو در قبال چنین حکمی این است که آن را سرلوحه‌ی کار خویش قرار دهی و از آن پیروی نمائی.

٢- حکمی که ضلالت وگمراهی و نادرستی و انحرافش مشخص است. پس از چنین چیزی بشدت اجتناب ورز و به عوامل قُرب و مقدمات آن نیز نزدیک مشو.

٣- و احکامی که مشکل و قابل تأویل بوده و معانی و مفاهیم کاملاً واضح و روشنی ندارند و از معانی گوناگون و متعارضی برخوردارند. (و چون محتمل مفاهیم و اوجه زیادی هستند قاطعانه نمی‌توان آنها را تفسیر و تبیین کرد) پس باید علم و دانش حقیقی آنها را به خدا بسپاریم و به او تعالی حواله کنیم (چرا که تأویل و تفسیر و تبیین و تشریح درست آن را جز خدا کسی نمی‌داند. و مراد از قسم سوم همان احکام مشتبه وآیات متشابه قرآنی است).

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

فصل سوم

۱۸٤ - [٤٥] عن معاذ بن جبل قال: قال رسول اللهﷺ: " إن الشيطان ذئب الإنسان كذئب الغنم، يأخذ الشاذة والقاصية والناحية، وإياكم والشعاب، وعليكم بالجماعة والعامة ". رواه أحمد[۱].

۱۸٤- (٤٥) معاذ ابن جبل ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: بی‌تردید شیطان بسان گرگی است در کمین آدمیان نشسته، که تنها آنانی را که مثل گوسفندان از گله جدا شده‌اند و دور افتاده‌اند را به گمراهی می‌افکند و آنان را می‌درد.

و بر شما باد که بشدت از تفرقه و اختلاف و تکروی و خودرأیی بپرهیزید. و بر شما باد که جماعت مسلمانان را محکم گیرید و از راه جماعت سرپیچی نکنید. (چرا که اگر از جماعت مسلمانان دور افتادید، توسط شیطان درکمین نشسته‌ی جن و انس، در پرتگاه هلاکت سقوط خواهید کرد).

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

۱۸۵ - [٤٦] وعن أبي ذر قال: قال رسول اللهﷺ: " من فارق الجماعة شبراً فقد خلع رقة الإسلام من عنقه ". رواه أحمد وأبو داود[۲].

۱- مسند احمد ٢٤٣/٥.
٢- ابوداود ح ٤٧٥٨، مسند احمد ١٨٠/٥.

۱۸۵- (٤٦) ابوذرﷺ گوید: پیامبرﷺ فرموده: کسی‌که به اندازه‌ی یک وجب ازجماعت مترقّی و آزادمنش و عدالت‌خواه مسلمانان راستین، جدائی گزیند و راه جدائی و بیگانگی و تکروی و خودرأیی و تفرقه و اختلاف را در پیش گیرد، بدرستی که رشته‌ی اسلام از گردن او برگرفته و کشیده شده است.

[این حدیث را احمد و ابو داود روایت کرده‌اند].

شرح: دردو حدیث فوق پیامبرﷺ با تأکیدهای زیاد، بر روی برپایی اتحاد و همبستگی و دوری از تفرقه و کینه‌توزی تأکید می‌کند و به شدت تفرقه‌افکنان، بدعت‌گرایان، فتنه‌جویان و آنانی که راه اختلاف و مجادله وتک‌روی و خودرأیی را در پیش گرفته‌اند را می‌کوبد و آنها را مورد ملامت و سرزنش و طعن و تهدید قرار می‌دهد.

براستی چرا پیامبر ﷺ تا این‌پایه، به روی برپایی اتحاد و همبستگی تأکید می‌کند واین‌گونه از تفرقه و کینه‌توزی اظهار تنفر و بیزاری نموده است؟

واقعیت اینست که اتحاد و همبستگی و همفکری و هم‌رأیی و چنگ‌زدن به جماعت مسلمانان وتمسک به سنت‌های پیامبرﷺ و دوری از بدعت‌ها و نوآوری‌ها، به خوبی قادر است، مانع هلاکت و فناء مردمان گردد. چون همیشه احتمال می‌رود که افرادی که دور از جماعت مسلمانان قرار دارند، توسط شیاطین درکمین‌نشسته‌ی

جن و انس، مورد حمله و یورش قرار بگیرند و در پرتگاه هلاکت سقوط کنند و دین و دنیاشان تباه و بر باد گردد.

اما هرگاه همین افراد در بین جمع و جماعت مسلمانان واقع شوند و سنت‌های تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین پیامبر ﷺ را سر لوحه‌ی زندگی خویش قرار دهند، چون گوسفندی که در میانه گله‌ای قرار گیرد و بدین وسیله از حمله‌ی گرگ‌ها در امان بماند، در حمایت آنها قرار می‌گیرند و از گزند توطئه‌های اشرار و طعن و ملامت جاهلان و کینه‌توزی بدعت‌گرایان و استهزاء و تمسخر نادانان و شکنجه و تبعید و محاصره‌ی دنیاداران و فشار و زندانی و ترور و قتل نفس‌پرستان و مادی‌گرایان و بداندیشان، به دور خواهد ماند.

و اینکه پیامبر ﷺ در حدیث بالا فرموده است: «کسی که به اندازه‌ی یک وجب از جماعت مسلمانان جدائی گزیند، رشته‌ی اسلام از گردن او برگرفته شده است.» از باب تهدید و تشدید و تغلیظ و سختگیری است. یعنی چنین فردی از ایمان کامل و دین حقیقی برخوردار نیست. و مقصود نفی اصل ایمان نیست، بلکه منظور کمال مراتب ایمان و اسلام است، یعنی نمی‌توان مؤمنی را با مراتب عالی ایمان یافت که به اختلاف و تفرقه، دامن زند و به تک‌روی و خودرأیی بپردازد.

ولی اگر در عقاید بنیادین و محوری و کلیدی اسلام، به بدعت و نوآوری دست یازد، و جدا از مکتب اهل‌سنت و جماعت، عقیده‌ای

را مبتنی بر خواهشات نفسانی و تمایلات ناروای حیوانی خویش، پایه‌ریزی کرد، و با این عقیده‌اش به شالوده‌ی اسلام بخواهد، ضربه‌ای وارد کند، به راستی چنین فردی از دائره‌ی اسلام خارج و رشته‌ی اسلام ازگردن او به طور حقیقی برگرفته خواهد شد.

١٨٦ - [٤٧] وعن مالك بن أنس مرسلاً، قال: قال رسول الله ﷺ: " تركت فيكم أمرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما: كتاب الله وسنة رسوله ". رواه في الموطأ "[١].

۱۸۶- (۴۷) امام مالک، به طور مرسل از رسول‌خدا ﷺ چنین روایت می‌کند که فرمود: «دو چیز گرانبها در میان شما نهاده‌ام و از خویش به جای گذاشتم که با وجود آن‌ها، هرگز به بیراهه نخواهید رفت و تا وقتی که آنها را دستاویز خویش قرار دهید، هرگز گمراه و فلاکت‌زده نخواهید شد، و آن دو: کتاب پرشکوه خدا و سنّت و منش پیامبر خداست».

[این حدیث را مالک در مؤطأ روایت کرده است].

شرح: «حدیث مُرسل»: حدیثی است که سقوط راوی در بین تابعی و پیامبر ﷺ صورت گیرد. مثلاًدر این حدیث، امام مالک می‌گوید: «قال النبی(ﷺ)...» و حدیث فوق نیز، جزو مراسیل امام مالک به شمار می‌آید.

۱- مؤطا مالک ح ۳ «کتاب القدر».

۱۸۷ - [٤٨] وعن غضيف بن الحارث الثمالي قال: قال رسول الله ﷺ: " ما أحدث قوم بدعة إلا رفع مثلها من السنة؛ فتمسك بسنة خير من إحداث بدعة " رواه أحمد[1].

۱۸۷- (٤٨) غُضیف بن حارث ثمالی ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: هیچ ملّتی، نوآوری و بدعتی را در دین خود ایجاد نکردند، مگر اینکه در مقابل، سنتی همانند آن، از آنان گرفته شد. پس حال که چنین است، تمسک جستن به سنّت و منش پیامبرﷺ بهتر و برتر از ایجاد بدعت و نوآوری در دین می‌باشد.

[این حدیث را احمد روایت کرده است].

۱۸۸ - [٤٩] وعن حسان قال: " ما ابتدع قوم بدعة في دينهم إلا نزع الله من سنتهم مثلها، ثم لا يعيدها إليهم إلى يوم القيامة. " رواه الدارمي[2].

۱۸۸- (٤٩) حسان بن ثابت ﷺ گوید: هر ملّتی که بدعتی را در دین خود ایجاد کرد، خداوند ﷻ نیز در مقابل، سنتی همانند آن را از آنان می‌گیرد و آن‌ها را در ظلمت و تاریکی‌های بدعت رها می‌سازد و دوباره آن سنّت را تا روز قیامت، به‌سوی آن بدعت‌گرایان، باز نخواهد گرداند.

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۱- مسند احمد ۱۰۵/٤.
۲- دارمی ح ۹۸.

شرح: این دو حدیث به یکی ازاصول و قواعد بزرگ دینی و الهی اشاره دارند و آن اینکه، بدعت و نوآوری در دین، سنّت‌ها را از بین می‌برد و در هر جا که بدعت باشد، سنّتی در آنجا ضایع خواهد شد. به همین جهت در این دو حدیث، به این اصل کلّی، اشاره شده و چنین بیان شده که هیچ قومی، بدعتی را به وجود نمی‌آورند، مگر آنکه سنتی مثل آن را از بین می‌برند. و در جهانی که ما زندگی می‌کنیم این یک قانون و یک قاعده و اصل است، چرا که در هر جا اسراف باشد، در آنجا ناحقی هم هست، اگر در یک زمینه، اسراف و تبذیر شد، در زمینه‌ی دیگر، حتماً شاهد کمبود بیش از حدّ، خواهی شد. و وقتی بدعت گرایان نیرو و توانشان را در ایجاد بدعت و عمل بدان صرف کنند، دیگر چندان توان و قدر ت و انگیزه و علاقه‌ای برای عمل به سنّت باقی نمی‌ماند. به همین جهت، بدعتی‌ها در انجام بدعت‌ها سریع و پرنشاط هستند ولی در انجام سنت‌ها، سست و درمانده‌اند.

به همین خاطر است که شریعت مقدس اسلام با بدعت و بدعت‌سازان به شدت مخالف است و با تندی و خشونت با بدعت‌گرایان برخورد می‌کند و عملشان را مستحق ضلالت و گمراهی و در نتیجه؛ لایق آتش سوزان دوزخ می‌داند.

و در حقیقت سرّ مخالفت با بدعت و بدعت‌گرایان غالباً در همین نکته نهفته است. به خاطر جلوگیری از اطاله‌ی کلام، در اینجا سخن

ابن مسعود ﷺ را ذکر می‌کنیم و با کلام وی بحث خویش را پایان می‌دهیم. وی می‌گوید:

«میانه‌روی در سنّت، بهتر از زیاده‌روی در بدعت است».

ودرحقیقت این قول ابن مسعود ﷺ برگرفته شده از این قول پیامبرﷺ که فرمود:

«فتمسك بسنّة، خيرٌ من احداث بدعة». «تمسک جستن به سنّت و منش پیامبرﷺ بهتر و برتر از ایجاد بدعت و نوآوری در دین است»

۱۸۹ - [۵۰] وعن إبراهيم بن ميسرة قال: قال رسول اللهﷺ: "من وقر صاحب بدعة، فقد أعان على هدم الإسلام ". رواه البيهقي في شعب الإيمان مرسلاً[۱].

۱۸۹- (۵۰) ابراهیم بن میسره ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: کسی‌که بدعت‌سازی را احترام و بزرگ دارد، در حقیقت بر ویرانی اسلام و سنّت کمک کرده است.

[این حدیث را بیهقی در «شعب الایمان» به طور مرسل روایت کرده است].

شرح: آری! کسی‌که بدعت‌سازی را احترام کند، بر ویرانی اسلام و سنت کمک کرده است، چرا که او با احترام و بزرگداشت بدعت‌گرا،

۱- بیهقی «شعب الایمان» ح ۹٤٦٤.

به سنت‌گرایان و سنت، توهین می‌کند و بازار بدعت‌سازی و بدعت‌سازان را گرم و پر رونق نگاه می‌دارد و آب در آسیاب آنها می‌ریزد، حال آنکه خداوند ﷻ، از ما مسلمانان می‌خواهد تا از بدعت‌گذاران دوری جوئیم و کار آنان را مورد نکوهش قرار دهیم و خود را با تأیید آنها و همراهی و همنشینی با آنها و با احترام و بزرگداشتشان، در زمره‌ی آنان قرار ندهیم. و ما مکلّف و مؤظفیم، برای دفاع از کیان اسلام و سنّت با بدعت‌گذاران به دشمنی بپردازیم و آنان را رسوا کنیم و به سرکوبی آنان بپردازیم و آنان را همانند کردارشان، مردود اعلام نمائیم و شهادتشان را در دنیا نپذیریم و با اسلحه‌ی ایمان و سنت‌های تابناک و تعالی‌بخش و سعا دت‌آفرین رسول‌خدا ﷺ از هر طرف بر آنها یورش آوریم و آنها را آماج حملات ویرانگر و رسواگر خویش قرار دهیم. چراکه خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ إِنَّمَآ أَمۡرُهُمۡ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ١٥٩﴾ [الأنعام: ١٥٩].

«بی‌گمان کسانی که آئین خود را پراکنده می‌دارند و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند تو اصلاً از آنان نیستی و مسئول رستگاری یا زشتکاری ایشان نمی‌باشی و راه تو از راه آنان جدا است و سر وکارشان با خدا است وخدا ایشان را از آنچه می‌کنند، با خبر می‌سازد».

۱۹۰ - [۵۱] وعن ابن عباس قال: من تعلم كتاب الله ثم ابتع ما فيه؛ هداه الله من الضلالة في الدنيا؛ ووقاه يوم القيامة سوء الحساب.

وفي رواية، قال: من اقتدى بكتاب الله لا يضل في الدنيا ولا يشقى في الآخرة، ثم تلا هذه الآية: ﴿فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ﴾ [طه: ۱۲۳]. رواه رزين[1].

۱۹۰- (۵۱) ابن عباس ـ رضی الله عنهما ـ گوید: هرکس از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل، قرآن را بیاموزد و به آنچه در آن از اوامر و فرامین و تعالیم و دستورات و احکام و آموزه‌های تابناک و تعالی‌بخش است، پیروی کند و آنها را سر لوحه‌ی زندگی و کار خو یش قرار دهد خداوند ﷻ در دنیا او را از ضلالت و گمراهی به هدایت و کمال رهنمون می‌سازد و در آخرت نیز، وی را از حساب و کتاب بد و خطرناک قیامت، محفوظ و مصون می‌دارد.

و نیز فرمود: هرکس قرآن را (در تمام ابعاد و زوایای مختلف زندگی: عبادات و معاملات، فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، سیاسی و نظامی، فرهنگی واقتصادی، عبادی و خانوادگی، اعتقادی و اخلاقی و..). پیشوا و مقتدای خویش قرار دهد و در هر زمینه به اوامر و فرامین آن اقتدا و تأسی ورزد نه در دنیا گمراه و سرگشته می‌شود و نه در آخرت با درآمدن در دوزخ، بدبخت و نگون‌سار می‌گردد.

۱- رواه رزین.

آن‌گاه ابن عباس ـ رضي الله عنهما ـ این آیه را تلاوت فرمود:

﴿فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ﴾ [طه: ۱۲۳].

«هر که از هدایت و رهنمود (یعنی قرآن) پیروی می‌کند گمراه و بدبخت نخواهد شد».

[این حدیث را «رزین»روایت کرده است].

۱۹۱ - [۵۲] وعن ابن مسعود أن رسول الله ﷺ قال: " ضرب الله مثلاً صراطاً مستقيماً، وعن جنبتي الصراط سوران، فيهما أبواب مفتحة، وعلى الأبواب ستور مرخاة، وعند رأس الصراط داع يقول: استقيموا على الصراط ولا تعوجوا، وفوق ذلك داع يدعو، كلما همّ عبد أن يفتح شيئاً من تلك الأبواب، قال: ويحك! لا تفتحه، فإنك إن تفتحه تلجه ". ثم فسره فأخبر: " أن الصراط هو الإسلام، وأن الأبواب المفتحة محارم الله، وأن الستور المرخاة حدود الله، وأن الداعي على رأس الصراط هو القرآن، وأن الداعي من فوقه واعظ الله في قلب كل مؤمن ". رواه رزين ورواه أحمد[1].

۱۹۱- (۵۲) ابن مسعود رضي الله عنه گوید:پیامبر ﷺ (دودلی و تزلزل قلب‌ها را در دوری گزیدن از گناه و مرزشکنی و قرارگرفتن انسان، میان ندای فطرت و وجدان از یک سو، و هوای دل و شیطان از سوی دیگر، را در قالب مثالی زیبا و دلنشین، این‌سان به تصویر می‌کشد و) می‌فرماید:

۱- مسند احمد ۱۸۲/٤.

خداوند ﷻ مثالی این‌گونه می‌زند: شاهراهی است راست و درست که بر دو سوی آن دو قلعه است که درهای آن باز و گشوده می‌باشد و بر آن دروازها، پرده‌هایی فروافتاده است و در رأس آن شاهراه راست و درست، دعوتگر و فراخوانی است که می‌گوید: هان ای مردم! همگی به این راه راست و درست درآئید و به بیراهه نروید.

از فراز آن راه نیز دعوتگر و فراخوانی با صدای رسا و بلند مردم را فرا می‌خواند و هنگامی که کسی بر آن می‌شود که دری از آن درها را بگشاید، آن دعوتگر می‌گوید: وای بر تو، چه می‌کنی؟ مبادا آن در را بگشایی، چرا که اگر در راه گشودی، وسوسه و تحریک می‌شوی و در آن وارد خو اهی شد.

ابن مسعود ﷺ گوید: آن‌گاه پیامبر ﷺ این تمثیل را این‌گونه تفسیر کرد و فرمود: آن شاهراه راست در این تمثیل و ترسیم، شاهراه راست و درست اسلام است و آن درهای گشوده، محرمات خدایند. وآن پرده‌های فروافتاده بر آن درها، حدود و مرزهای مقررات و قوانین خداست (و هیچ کسی از مرزی از مرزهای مقررات خدا نخواهد گذشت و به حرام و گناه نخواهد افتاد، جزآنکه، آن پرده را کنار زند).

وآن دعوتگر و فراخوانی که بر سر راه است و مردم را فرا می‌خواند، کتاب پرشکوه خدا، قرآن است. و آن دعوتگر و فرا خوانی

که بر فراز راه و بالاتر از آن، مردم را فرا می‌خواند، اندرزگوی خدا، یا همان وجدان اخلاقی است که در دل هر انسان درست‌اندیش و حق‌طلبی هست و سوسو می‌کند و وی را از گناه و معصیت باز می‌دارد.

[این حدیث را رزین و احمد روایت کرده‌اند].

۱۹۲ - [۵۳] والبيهقي في شعب الإيمان عن النواس بن سمعان، وكذا الترمذي عنه إلا أنه ذكر أخصر منه[۱].

۱۹۲- (۵۳) این حدیث را بیهقی نیز در «شعب الایمان» از نواس بن سمعان، روایت کرده و ترمذی نیز در سنن خود، آن را از همین راوی، اما مختصرتر از روایت بیهقی و دیگران، روایت نموده است.

۱۹۳ - [٥٤] وعن ابن مسعود قال: من كان مستنّاً فليستنّ بمن قد مات، فإن الحي لا تؤمن عليه الفتنة. أولئك أصحاب محمد ﷺ كانوا أفضل هذه الأمة، أبرّها قلوباً، وأعمقها علماً، وأقلها تكلفاً، اختارهم الله لصحبة نبيه، ولإقامة دينه، فاعرفوا لهم فضلهم، واتبعوهم على آثارهم، وتمسكوا بما استطعتم من أخلاقهم وسيرهم، فإنهم كانوا على الهدى المستقيم. رواه رزين[۲].

۱۹۳- (٥٤) ابن مسعود ﷺ گوید: هرکس از شما می‌خواهد، به کسی اقتدا و تأسّی بورزد و او را الگو و پیشوای خویش در امور

۱- بیهقی «شعب الایمان» ح ۷۲۱۶، ترمذی با اختصار ح ۲۸۵۹ و قال حدیث غریب.

۲- رواه رزین.

زندگی و کارهای روزمره خود قرار دهد، باید به آنکه مرده است، تأسی جوید. (و از پیشینیان و گذشتگان یعنی یاران جان‌نثار پیامبر ﷺ پیروی نماید). چرا که در هر صورت زنده از وقوع در فتنه‌ها ایمن نیست.

وآن گروه که لایق و سزاوار تأسی و اقتدا هستند، اصحاب و یاران محمدﷺ،آن گزیدگان وخاصگان و آن ابرمردان عرصه‌ی فضل و کرامت می‌باشند.

براستی آنان در میان امت محمدی ﷺ دارای پاک‌ترین و بی‌آلایش‌ترین و خالص‌ترین قلب، و عمیق‌ترین و ژرف‌ترین علم و دانش، و کمترین تکلف و تصنّع، بودند.

ایشان مردمانی بودند که از طرف خداوند ﷻ برای مصاحبت و همراهی و همنشینی رسول‌خداﷺ، و قائم نگاه‌داشتن دین مبینش، انتخاب وگزینش شده بودند (و در حقیقت فلسفه و حکمت گزینش آنها به عنوان برترین و بهترین افراد این امت در همین عوامل نهفته است).

حال که نسبت به مقام و جایگاه والا و شامخ آنها، اطلاع حاصل کردید، پس نسبت به آنها قدرشناس باشید و چنان‌که باید عظمت و منزلت آنها را بشناسید و به گونه‌ی لازم به قدر و شأن آنها پی ببرید (و نسبت به آنها، گستاخی و توهین و اسائه‌ی ادب نکنید). و

قدم بر نقش قدم‌هایشان بگذارید و از همان سبک و منشی که آنها برگزیدند شما نیز همان را گزینش کنید. و پیروی از گفتار و کردار آنها را پیوسته نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهید و در حد توان و قدرت‌تان، از خلق و خوی و صفات وعاداتشان تقلید کنید و متمسک شوید و اخلاق و عادات‌تان را با اخلاق و سنن و سبک و روش آنها همانند سازید، زیرا که آنان بر شاهراه راست و درست هدایت و خط مستقیم امر الهی و سنّت نبوی بودند.

[این حدیث را زرین روایت کرده است].

شرح: این حدیث بیانگر حجّیت سنّت صحابه ﷺ است و این مطلب را متبادر به ذهن می‌سازد که از دوره‌های اولیه‌ی اسلام تا عصر کنونی ما، پیروی از سبک و روش و طریقه و منش صحابه و اتباع از اوامر و فرامین و دستورات و تعالیم و توصیه‌ها و سفارش‌های آنها یکی از مهمترین و بهترین و کاملترین راه‌های دستیابی به هدایت و کمال و تعلیمات و آموزه‌های تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین الهی و نبوی به شمار می‌رود.

چرا که خداوند ﷻ، ایمان، عملکرد و اقوال، و کرده‌ها و رهنمودها و توصیه‌ها و سفارش‌هایشان را ملاک سنجش ایمان و گفته‌ها و کرده‌های ما قرار داده است و فرموده:

﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ وَّإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا هُمۡ فِي شِقَاقٖ﴾

[البقرة: ۱۳۷].

«اگر آنان ایمان بیاورند همچنان که شما (صحابه ﭫ) ایمان آورده‌اید و بدان چیزهایی که شما ایمان دارید ایشان نیز ایمان داشته باشند، بی‌گمان به راه راست و درست رهنمون گشته‌اند و اگر پشت کنند پس راه اختلاف و دشمنانگی را با شما در پیش گرفته‌اند».

پس ما نیز در قرن بیست و یکم و در هزاره‌ی سوم و در عصر ارتباطات و فناوری و صنعت و تکنولوژی و عصر اتم و کامپیوتر، اگر می‌خواهیم به سعادت و خوشبختی و بالندگی و افتخار و اقتدار و عزّت در عرصه‌های مختلف زندگی، اعم از مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتتصادی، اعتقادی و عملی و عبادی و خانوادگی و... برسیم، باید مردانی را با نام «صحابه ﭫ»، که از دنیارفته اند، اسوه و الگو قرار بدهیم، نه آنان که زنده‌اند و منصه‌ی ظهور حوادث و فتنه‌ها را درک کرده‌اند و دامن پاکشان به نامطلوبی‌ها و آفت‌های دینی چرک‌آلود شده و شایستگی کامل را برای اسوه بودن ندارند.

و ما برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام، به ذکر شعری از دکتر اقبال لاهوری در اینجا اکتفا می‌نمائیم.

وی چنین می‌سراید:

راه آباء رو که این جمعیت است		معنای تقلید ضبط ملت است
اجتهاد اندر زمان انحطاط		قوم را درهم همی پیچد بساط
زاجتهاد عالمان کم نظر		اقتدا بر رفتگان محفوظتر
فکرشان ریسد همی باریکتر		ورعشان با مصطفی نزدیک‌تر
تنگ بر ما رهگذار دین شد است		هر لئیمی رازدار دین شد است

١٩٤ - [٥٥] عن جابر: أن عمر بن الخطاب ﷺ، أتى رسول الله ﷺ بنسخة من التوراة، فقال: يا رسول الله! هذه نسخة من التوراة، فسكت فجعل يقرأ ووجه رسول الله يتغير. فقال أبو بكر: ثكلتك الثواكل! ما ترى ما بوجه رسول الله ﷺ؟! فنظر عمر إلى وجه رسول الله ﷺ فقال: أعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله ﷺ، رضينا بالله رباً، وبالإسلام ديناً، وبمحمد نبياً. فقال رسول الله ﷺ: " والذي نفس محمد بيده، لو بدا لكم موسى فاتبعتموه وتركتموني لضللتم عن سواء السبيل، ولو كان حياً وأدرك نبوتي لاتبعني ". رواه الدارمي[1].

١- دارمی ح ٤٣٥.

۱۹۴- (۵۵) جابر ابن عبد الله ﷺ گوید: عمر بن خطاب ﷺ نسخه‌ای از تورات را برداشته و نزد سول خداﷺ آمد و گفت: ای رسول‌خدا ﷺ! اینکه می‌بینید، نسخه‌ای از تورات است (آیا به ما اجازه می‌فرمائید تا آنرا مورد مطالعه و بررسی و تحقیق و کنکاش قرار دهیم و از محتویات و احکام و مسائل و تعالیم و آموزه‌های آن اطلاع وآگاهی حاصل نمائیم)؟

پیامبرﷺ سکوت را اختیار کرد و به عمر ﷺ چیزی نفرمود. (عمر ﷺ فکر کرد که سکوت پیامبر ﷺ نشانه‌ی رضایت و اجازه است، از این‌رو) شروع به خواندن تورات کرد، غافل از اینکه پیامبرﷺ از این کارش خشمگین و ناراحت شده و آثار خشم و غضب بر سیمای مبارک وی، نمایان و هویدا گشته است.

ابوبکر ﷺ با درایت و فراست و ذکاوت و هوش بالایش به خشم و غضب پیامبرﷺ پی برد، از این رو به عمر ﷺ گفت: زنان خانواده‌ات در عزایت نشینند، مگر آثار خشم و غضب را در سیمای مبارک و نازنین رسول‌خداﷺ نمی‌بینی؟

عمر ﷺ نگاهی به سیمای مبارک رسول‌خداﷺ انداخت و گفت: از شر خشم وغضب خدا و پیامبر او به خود خدا پناه می‌برم. ما به پرودگاری خدا و این که اسلام دین ما و محمدﷺ رسول و فرستاده‌ی

خدا است راضی و خرسند هستیم (و بدنبال ادیان و ملل پیشین غیر الهی و شیطانی نمی‌رویم و به دین وآئین و شخصیت و هویت واستقلال و شیوه‌ی خویش افتخار می‌کنیم. و ذرّه‌ای از دین و شخصیت اسلامی خود خارج نمی‌شویم. چرا که ما بهترین امت هستیم که برای هدایت انسان‌ها برانگیخته شده‌ایم. پس چطوراز دیگران پیروی نمائیم و خواسته‌ها و تعالیم تحریف شده‌ی آنان را اجرا کنیم و مطیع و فرمان‌بر اوامر و دستورات آنها باشیم).

ای رسول خدا ﷺ! ما به دین وآئین مبارک تو و به تعالیم و آموزه‌های دقیق و تابناک و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین پروردگارت و به اوامر و قوانین شکوه‌بار قرآنی و نبوی و شرعی تو می‌نازیم و به آن افتخار می‌کنیم. و این را نیز دانستیم که این امت از بقیه‌ی امت‌ها و ملت‌ها جداست، شخصیت منحصر به فرد خود را دارا است، و نباید دنباله‌رو و پیرو امت‌های پیشین و یهودیان و مسیحیان باشد).

آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: سوگند به آن ذاتی که جان محمد ﷺ در قبضه‌ی اوست! اگر(بالفرض) موسی عليه السلام دوباره زنده می‌شد و شما به دنبال او می‌رفتید و از او پیروی می‌کردید و مرا وامی‌گذاشتید و رهایم می‌ساختید، بی‌تردید از شاهراه راست و درست، به بیراهه می‌رفتید و در پرتگاه ضلالت و گمراهی سقوط می‌کردید، چراکه اگر

موسی ﷺ نیز زنده می‌بود و نبوت و رسالتم را در می‌یافت وی را جز پیروی و اتباع از آئین وکیش من، هیچ گنجایش دیگری نبود.

[این حدیث را دارمی رروایت کرده است].

۱۹۵ - [٥٦] وعن جابر قال: قال رسول الله ﷺ: " كلامي لا ينسخ كلام الله، وكلام الله ينسخ كلامي، وكلام الله ينسخ بعضه بعضا[۱].

۱۹۵- (٥٦) جابر ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: سخن وگفتار من (حدیث من) کلام خدا (قرآن) را نسخ نمی‌کند، وکلام خدا، کلام مرا نسخ می‌کند.

و برخی از آیات قرآن، ناسخ و تغییردهنده‌ی حکم برخی دیگر از آنها می‌باشد.

[این حدیث را دارقطنی روایت کرده است].

۱۹٦ - [٥٧] وعن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: " إن أحاديثنا ينسخ بعضها بعضاً كنسخ القرآن[۲].

۱۹٦- (٥٧) ابن عمر ـ ﷺ ـ گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: بعضی از احادیث من بعضی دیگر از آنها را نسخ می‌کند، همانند نسخ قرآن (که برخی از آیات آن، ناسخ برخی دیگر ازآنها می‌باشد).

۱- دار قطنی ح ۹ «النوادر».
۲- دار قطنی ح ۱۰ «النوادر».

[این حدیث را نیز دار قطنی روایت کرده است].

شرح: علماء و دانشوران اسلامی و فرهیختگان و فرزانگان دینی، از سلف گرفته تا خلف، بر ثبوت نسخ در کتاب خدا و احادیث پیامبر ﷺ اتفاق نظر دارند. و جز عده‌ی اندکی که نظرشان فاقد اعتباراست. کسی مخالف ثبوت نسخ در قرآن و حدیث نیست.

«نسخ» در لغت به معنای زایل نمودن چیزی و نشاندن دیگری در جای آن است. مانند: «نسخت الشمس الظل» یعنی آفتاب، سایه را نسخ کرد که سایه زایل گشته و روشنایی جای آنرا گرفته است.

و درعرف اهل اصول، نسخ عبارت از «رفع الحکم الشرعی بدلیل الشرعی» یعنی «برداشتن یک حکم شرعی بوسیله‌ی یک حکم و یک فرمان شرعی».

یعنی گاهی اوقات خداوند ﷻ، حکم شرعی را مناسب با زمان نافذ می‌فرماید و در زمانی دیگر با حکمت شامله و کامله‌ی خود، این حکم را به خاطر مصلحت‌هایی از بین برده و حکم جدیدی صادر می‌کند، تا همپای مقتضیات زمان باشد. به این عمل «نسخ»گفته می‌شود و به حکم قدیمی و پیشین «منسوخ» و به حکم جدید «ناسخ» می‌گویند.

«حکمت و فایده‌ی نسخ»:

حاج ملا عبدالله احمدیان در این زمینه می‌گوید:

«نسخ، خواه نسخ احکام یا نسخ ادیان، جزء قدرت‌های خدا و مطابق قضاء و برنامه‌ریزی‌های قبلی و مقتضای حکمت عام و تامّ الهی، در شیوه‌ی پرورش گیاهان و جانداران و تربیت افراد و جامعه‌های کوچک و بزرگ بشری و جامعه کل انسانی است.

آفریدگاری که در ایجاد و پرورش یک فرد بشری، آن همه مراحل مرتّب و منظم را پشت سرهم قرار می‌دهد و در رحم مادر با وصل سُرُم خون قلب، و بعد از پا نهادن به جهان و بریدن ناف و قطع آن سرم، در حال نداشتن دندان، بلافاصله با غذای گرم شیرآماده‌ی پستان، از او پذیرائی می‌شود و بعد از این مراحل و نیاز به غذاهای سخت و سفت، با پیدا شدن دندان‌ها و فعال‌شدن دستگاه گوارش، جهت هضم آنها، مرحله‌ی رشد بیشتر او آغاز می‌گردد و بعد از رشد ونموّ کافی و نیاز شدید او به تناول غذا، مرحله‌ی به کار افتادن دست و پا و اندام‌ها و مغز و تفکر- نه برای تناول غذا بلکه - برای تحصیل و پیدا کردن و گرفتن آن از دل زمین و از دست زمان، آغاز می‌گردد تا سپری‌شدن دوران جوانی و بیدارشدن غریزه‌ها وعاطفه‌ها و هر آنچه یک مخلوق جهت پیمودن مسیر رشد و تکامل خویش و امتداد سلسله‌ی نسل خویش به آن نیازمند است.

آری! آفریدگاری که در پرورش و تربیت یک فرد بشری، آن همه مراحل گوناگون را ناسخ و منسوخ یکدیگر قرار می‌دهد، جای خود دارد که در پرورش معنوی و روحی و تربییت اجتماعات انسانی و

جامعه‌ی کل بشری درطول تاریخ، آن چنان مراحل مرتب و منظمی را پشت سر یکدیگر قرار دهد که هریک از مراحل قبلی برای وقت خود به غایت خوب بوده باشد و هریک از مراحل بعدی نیز ـ که ناسخ مراحل قبلی است ـ برای زمان خودش به غایت خوب و مطلوب باشد»[1].

با این تفصیل روشن شد که حکمت نسخ این است که احکام تابع مصالح و همراه با ملاحظه‌ی تقاضای زمان و شرایط، طبیعی می‌گردند. زیرا همانگونه که زمان و اشخاص همواره تغییر و تحول می‌یابند، مصالح نیز در تبدیل و تغییر هستند.

و در حقیقت نسخ، احسان و انعام بزرگی از خداوند بر بندگانش است که برخی از احکام را بنا بر مصالح مختلف، سبک‌تر و سهل‌تر فرموده است.

آری قرآن کریم، این نسخه‌ی الهی که برای نجات جان این بیماران نوشته شده است،گاهی نیاز به تبدیل و تعویض دارد، امروز باید نسخه‌ای داده شود، فردا باید تکامل یابد و سرانجام نسخه‌ی نهایی صادر گردد.

و در حقیقت نسخ پاره‌ای از دستورات وآیات قرآن و احادیث نبوی یک برنامه دقیق و حساب شده تربیتی است که بدون آن

۱- قرآن شناسی ص ۳۴۳.

هدف نهایی تعالی و ترقی و نیل به تکامل و پیشرفت تامین نمی‌شود.

آیا یک بیماری مزمن را می‌توان در یک روز معالجه کرد؟ یا یک معتاد به موادمخدر را که سالها است به آن آلوده شده است، در یک روز و با یک نسخه می‌توان درمان نمود؟ آیا جز این است که باید در این میان، مراحل انتقالی وجود داشته باشد.

وآیا نسخ، چیزی جز برنامه‌های موقت در دوران‌های انتقالی است؟

آری! پزشک آن نیست که در هر وضعیتی فقط یک نسخه بدهد، بلکه طبیب حقیقی کسی است که با تغییر بیمار و مرض و با نگاهی عمیق به هر وضعیت، تغییراتی مطابق با آنها در نسخه بیاورد.

«صورت‌های نسخ»

نسخ به چهار صورت است:

۱) **نسخ کتاب به کتاب.** واین خود به سه نوع تقسیم می‌گردد:

الف) «منسوخ التلاوة ومنسوخ الحکم»مانند: «عشر رضعاتٍ معلوماتٍ یُحرّ من» یعنی ده بار شیر دادن و شیرخوردن که معلوم باشد، موجب تحریم ازدواج میگردد که هم تلاوش منسوخ که در ضمن آیه‌های قرآن و جودندارد و هم حکمش منسوخ است.

ب) منسوخ التلاوة باشد، اما حکمش باقی و منسوخ نشده باشد. مانند:

«الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموها البتة» یعنی پیرمرد و پیرزن، هرگاه مرتکب زنا شدند، آنان را قطعاً رجم کنید. که تلاوت آن منسوخ ولی حکمش باقی است.

ج) منسوخ الحکم باشد، ولی منسوخ التلاوة نباشد مانند نسخ شدن حکم این آیه

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَٰجَيۡتُمُ ٱلرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَةٗۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ وَأَطۡهَرُۚ فَإِن لَّمۡ تَجِدُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ۱۲﴾ [المجادلة: ۱۲].

«ای مؤمنان! هرگاه خواستید با پیغمبر نجوا و رازگویی کنید، پیش از نجوای خود، صدقه‌ای بدهید. این کار برای شما بهتر و پاگیزه‌تر(برای زدودن حب مال از دلها) است.. اگر هم چیزی را نیافتید (که با آن صدقه را انجام دهید) خداوند آمرزگار و مهربان است...»

به حکم این آیه: ﴿ءَأَشۡفَقۡتُمۡ أَن تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَٰتٖۚ فَإِذۡ لَمۡ تَفۡعَلُواْ وَتَابَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ۱۳﴾ [المجادلة: ۱۳]. «آیا می‌ترسید که پیشاپیش نجوای خود صدقه‌هایی را بدهید(و مخارجی برای خود تولید کنید)؟! حال که چنین کاری را نکردید و خداوند هم شما را بخشیده است(و این رنج را از دوش شما برداشته است و اجازه داده است بدون دادن صدقه با پیغمبر به

نجوا بپردازید) پس نماز را چنان که باید بخوانید و زکات مال بدر کنبد و از خدا و پیغمبرش فرمان‌برداری نمایید. ایزد آگاه از همه‌ی کارهایی است که می‌کنید...»

۲) **نسخ سنّت به سنّت:** دلیل این نوع نسخ قول پیامبرﷺ است که در بالا به آن اشاره شد که فرمود:«برخی از احادیث من بعضی دیگر از آنها را نسخ می‌کند».

مانند اینکه پیامبرﷺ در اوائل، صحابه ﷺ را از زیارت قبور منع فرمود، اما بعدها به آنان اجازه داد.

و باید دانست که سنّت متواتر، به سنّت آحاد نسخ نمی‌گردد.

۳) **نسخ کتاب به سنت:** در نزد احناف این نوع نسخ درست است ومثالی را اینگونه بیان می‌کنند که خداوند فرمود:

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ إِن تَرَكَ خَيۡرًا ٱلۡوَصِيَّةُ لِلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ بِٱلۡمَعۡرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِينَ ١٨٠﴾ [البقرة: ١٨٠].

«هنگامی که یکی از شما را (امراض مخوف و اسباب و علل) مرگ فرا رسد، اگر دارایی فراوانی(با توجه به عرف محل) از خود به جای گذاشت،(از سوی خدا قانون) وصیت بر شما واجب شده است(و باید) برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند. این حق (واجبی) است بر پرهیزکاران(مؤمن به کتاب خدا)...»

در این آیه فرضیت وصیت برای پدر و مادر و خویشاوندان، تصریح و بیان شده است، اما حکم این آیه توسط این حدیث

مشهور «لاوصيّة لِوارث» یعنی برای وارث، وصیّت جایز نیست، منسوخ شده است. ولی در حقیقت آیه‌ی فوق با آیه‌ی میراث منسوخ شده است نه با حدیث.

﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۚ فَإِن كُنَّ نِسَآءٗ فَوۡقَ ٱثۡنَتَيۡنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَۖ وَإِن كَانَتۡ وَٰحِدَةٗ فَلَهَا ٱلنِّصۡفُۚ وَلِأَبَوَيۡهِ لِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُۥ وَلَدٞۚ فَإِن لَّمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلَدٞ وَوَرِثَهُۥٓ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ ٱلثُّلُثُۚ فَإِن كَانَ لَهُۥٓ إِخۡوَةٞ فَلِأُمِّهِ ٱلسُّدُسُۚ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِي بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍۗ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ لَا تَدۡرُونَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ لَكُمۡ نَفۡعٗاۚ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا ١١ ۞وَلَكُمۡ نِصۡفُ مَا تَرَكَ أَزۡوَٰجُكُمۡ إِن لَّمۡ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٞۚ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٞ فَلَكُمُ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكۡنَۚ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِينَ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٖۚ وَلَهُنَّ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكۡتُمۡ إِن لَّمۡ يَكُن لَّكُمۡ وَلَدٞۚ فَإِن كَانَ لَكُمۡ وَلَدٞ فَلَهُنَّ ٱلثُّمُنُ مِمَّا تَرَكۡتُمۚ مِّنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ تُوصُونَ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٖۗ وَإِن كَانَ رَجُلٞ يُورَثُ كَلَٰلَةً أَوِ ٱمۡرَأَةٞ وَلَهُۥٓ أَخٌ أَوۡ أُخۡتٞ فَلِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُۚ فَإِن كَانُوٓاْ أَكۡثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمۡ شُرَكَآءُ فِي ٱلثُّلُثِۚ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصَىٰ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍ غَيۡرَ مُضَآرّٖۚ وَصِيَّةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٞ ١٢﴾ [النساء: ۱۱-۱۲].

«خداوند درباره‌ی(ارث بردن)فرزندانتان(و پدران و مادرانتان) به شما فرمان می‌دهد و بر شما واجب می‌گرداند که(چون مردید و دخترانی و پسرانی از خود به جای گذاشتید)بهره‌ی یک مرد به اندازه‌ی بهره‌ی دو زن است. اگر فرزندانتان همه دختر بودند و تعدادشان(دو و یا) بیشتر از دو بود، دو سوم ترکه، بهره‌ی ایشان است، و اگر ورثه تنها یک دختر باشد، نصف ترکه از آن او است، (و چه ورثه یک دختر و چه

بیشترباشند، باقی مانده‌ی ترکه متعلق به سائر ورثه بر حسب استحقاق است). اگر مُرده دارای فرزند و پدر و مادر باشد، به هریک از پدر و مادر یک ششم ترکه می‌رسد(و باقیمانده بین فرزندان او به ترتیب سابق تقسیم می‌گردد). و اگر مرده دارای فرزند(یا نوه) نباشد و تنها پدر و مادر از او ارث ببرند، یک سوم ترکه به مادر می‌رسد(و باقیمانده از آن پدر خواهد بود). اگر مرده(علاوه از پدر و مادر) برادرانی (یا خواهرانی، از پدر و مادر یا از یکی از آن دو) داشته باشد، به مادرش یک ششم می‌رسد.(همه‌ی این سهام مذکور) پس از انجام وصیتی است که مرده می‌کند و بعد از پرداخت وامی است که بر عهده دارد(و پرداخت وام مقدم بر انجام وصیت است). شما نمی‌دانید پدران و مادران و فرزندانتان کدام یک برای شما سودمندترند.(خیر و صلاح در آن چیزی است که خدا بدان دستور داده است). این فریضه‌ی الهی است و خداوند دانا(به مصالح شما)و حکیم است(در آنچه بر شما واجب نموده است.

و برای شما نصف دارایی به جای مانده‌ی همسرانتان است، اگر فرزندی (از شما یا از دیگران و یا نوه و نوادگانی) نداشته باشند(و باقی ترکه، برابر آیه‌ی قبلی به فرذندانشان و پدران و مادرانشان تعلق می‌گیرد)و اگر فرزندی داشته باشند، سهم شما یک چهارم ترکه است(و باقیمانده‌ی ترکه به ذوی‌الفروض

و عصبه، یا ذوی‌الارحام یا بیت‌المال می‌رسد. به هر حال چه فرزندی نداشته باشند و چه فرزندی داشته باشند، سهم شما) پس از انجام وصیتی است که کرده‌اند و پرداخت وامی است که بر عهده دارند(و پرداخت وام بر انجام وصیت مقدم است). و برای زنان شما یک چهارم ترکه‌ی شما است اگر فرزندی (یا نوه و نوادگانی از آنان یا از دیگران)نداشته باشید. (اگر همسر یک نفر باشد، یک چهارم را تنها دریافت می‌دارد، و اگر دو همسر و بیشتر باشند، یک چهارم بطور مساوی میانشان تقسیم می‌گردد. باقیمانده‌ی ترکه به خویشاوندان و وابستگان به ترتیب استحقاق می‌رسد). و اگر شما فرزندی(یا نوه و نوادگانی) داشتید، سهمیه‌ی همسرانتان یک هشتم ترکه بوده(و بقیه‌ی ترکه به فرزندانتان و پدران و مادرانتان ـ همانگونه که ذکر شد ـ می‌رسد البته) پس از انجام وصیتی است که می‌کنید و بعد از وامی است که بر عهده دارید. واگر مردی یا زنی بگونه‌ی کلاله ارث از آنان برده شد(و فرزندی و پدری نداشتند) و برادر (مادری) یا خواهر(مادری) داشتند، سهم هریک از آن دو یک ششم ترکه است (و فرقی میان آن دو نیست) و اگر بیش از آن(تعداد، یعنی یک برادر مادری و یک خواهر مادری) بودند، آنان در یک سوم باهم شریکند(و بطور یکسان یک سوم را میان خود تقسیم می‌کنند. البته این هم) پس از انجام وصیتی است که بدان توصیه شده است و یا

پرداخت وامی است که بر عهده‌ی مرده است. وصیتی و وامی که(به بازماندگان) زیان نرساند(یعنی وصیت از بیش از یک سوم نباشد و مرده از روی غرض اقرار به وامی نکند که بر عهده‌ی او نیست، و یا صرف نظر از وامی نکند که بر دیگران دارد و...) این سفارش خدا است و خدا دانا (به آن چیزی است که به نفع شما است و آگاه از نیات وصیت‌کنندگان می‌باشد)و شکیبا است(و شتابی در عقاب شما ندارد، چرا که چه بسا پشیمان شوید و به سویش برگردید)...»

ودلیل جمهورکه می‌گویند: نسخ کتاب به سنّت جایز نیست این قول پیامبرﷺ است که فرمود:

«کلامی لاینسخ کلام الله». «حدیث من کلام خدا را نسخ نمی‌کند».

واحناف جواب این روایت را چنین داده‌اندکه مراد پیامبرﷺ از «کلامی لاینسخ کلام الله» این است:کلامی که از اجتهاد و رأی خودم باشد، نسخ‌کننده کلام خدا نیست، وگرنه کلامی که در پرتو وحی خفی باشد، می‌توان با آن کلام خدا، یعنی وحی جلی را نسخ کرد، چرا که هردو کلام خدایند و فقط فرق میان آن دو در این است که اولی وحی خفی است و دومی وحی جلی.

٤) **نسخ سنت به کتاب** (یعنی نسخ وحی خفی با وحی جلی): و دلیل این نوع نسخ، این قول پیامبر ﷺ است که فرمود: «وكلام الله ينسخ كلامی» یعنی کلام خدا، ناسخ کلام من است.

مانند اینکه پیامبر ﷺ پس ازآمدن به مدینه به مدت شانزده ماه، رو به جانب بیت‌المقدس نماز می‌خوانند و این حکم با حدیث به ثبوت رسیده بود، اما خدا وند با این آیه، سنت پیامبر ﷺ را نسخ فرمود.

﴿فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾.«و لذا رو به سوی مسجدالحرام کن».

و نیز حرمت آمیزش با زنان در شب‌های رمضان، از سنت ثابت بود، و خداوند ﷻ این حرمت را با این آیه نسخ کرد.

﴿أُحِلَّ لَكُمۡ لَيۡلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمۡ﴾ [البقرة: ١٨٧].

«آمیزش و نزدیکی با همسرانتان در شب روزه‌داری حلال گردیده است»

١٩٧ - [٥٨] وعن أبي ثعلبة الخشني قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الله فرض فرائض فلا تضيعوها، وحرم حرمات فلا تنتهكوها، وحدّ حدوداً فلا تعتدوها، وسكت عن أشياء من غير نسيان فلا تبحثوا عنها ". روى الأحاديث الثلاثة الدارقطني[1].

١- دار قطنی «کتاب الرضاع» ح ٤٢.

۱۹۷- (۵۷) ابو ثعلبه خشنی ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: خداوند ﷻ، فرایض و واجباتی، برای شما قرار داده و وضع نموده، آنها را ضایع مکنید؛ و از اموری نهی کرده وآنها را حرام قرار داده، در برابر آنها پرده‌دری وحرمت‌شکنی نکنید؛ و حدود و مرزها، قوانین ومقرّرات و ضوابط و قواعدی تعیین کرده (پس شما نیز قوانین و ضوابط را در زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت کنید) و از حد و مرز قوانین و ظوابط مقرره تجاوز نکنید.

و از اموری ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچ‌گاه این کتمان، از روی نسیان و فراموشی نبوده است، در برابر اینگونه امور، اصراری در افشا نداشته باشید (و از سؤال‌های نا به‌جا، غیرمنطقی و غیرآموزنده و سازنده و بهانه‌گیری‌ها و لجاجت‌هایی که سبب مشوش‌شدن اذهان و افکار عمومی می‌گردد بپرهیزید و آن چیزی را سرلوحه‌ی زندگی فردی و اجتماعی خویش قرار دهید که خدا، شما را به آن فرمان داده است، چرا که شما نیز بخشی از این عالم عظیم بوده و باید قوانین و ظوابط و قواعد و مقررات بسیار حساب شده و دقیق الهی، معیار و میزان و نظم و نظام در زندگی‌تان باشد).

[این حدیث را دارقطنی روایت کرده است].

شرح: این حدیث به این نکته اشاره دارد که گاهی پاره‌ای از مسائل و احکام، پنهان‌بودنشان، برای حفظ نظام اجتماع و تأمین

مصالح و منافع افراد بهتر است. به همین جهت خداوند از آنها ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچ‌گاه این کتمان از روی نسیان و فراموشی نبوده، بلکه از روی تأمین مصالح و حفظ نظام اجتماعی و حراست از برنامه‌های اجتماعی بشری بوده است.

از این‌رو، در این‌گونه موارد، جستجوها و پرسش‌های پی در پی و اصرار برای افشاء و پرده‌برداشتن از واقعیت، نه تنها فضیلت، تقوا، صوفی‌گری و تدیّن نیست که خود مذموم و ناپسند و مبغوض و منفور نیز می‌باشد. چرا که خداوند ﷻ، نه در آغاز کار در تشریع و قانون‌گذاری احکام و مسائل، اشتباه می‌کند و نه در نگهداری و وضع احکام، گرفتار نسیان و فراموشی می‌گردد.

پس خداوندی که به هر موجودی، نیازمندی‌اش را داده و او را هدایت می‌کند، از حال همه کس و همه چیز آگاه است و برای مصالح و منافع آنها و مطابق حفظ نظام اجتماع بشری و انسانی، قانون وضع می‌کند.

و برای انسان مسلمان نیز زیبنده است که پا را از حد فراتر نگذارد و به همان چیزی که فرمان داده شده، جامه‌ی عمل بپوشاند و فرایض خدا را به جای آورد و قوانین و دستورات و تعالیم و مقررات تعیین شده‌ی الهی را در زندگی فردی واجتماعی خویش رعایت کند و ازآنها تجاوز و تخطی نکند و در برابر محرمات و ممنوعات الهی، پرده‌دری و حرمت‌شکنی نورزد و از اموری که خدا در باره‌ی

آنها، ساکت مانده و صلاح در کتمان آنها دیده، اصراری در افشاء، نداشته باشد و برخود سخت نگیرد.

«فرائض»: جمع «فریضه» به معنای احکام و مسائل قطعی واجب و فرض می‌باشدکه با دلیل قطعی و بدون هرگونه شک و شبهه‌ای به ثبوت رسیده‌اند.

«حدود»: جمع «حد» است. و «حدّ» در لغت به معنای: مانع میان دو چیزاست. سپس بر اموری اطلاق گردید که خدای ﷻ آنها را برای بندگان خویش ممنوع و حرام گردانیده است. یعنی مراد همان قوانین و ضوابط و قواعد و مقررات تعیین شده‌ی الهی در ممنوعات و محرمات خداوندی است.

درحقیقت در میان کارهایی که انسان انجام می‌دهد، یک سلسله مناطق ممنوعه وجود دارد که ورود درآن فوق‌العاده خطرناک است. قوانین و احکام الهی، این مناطق را مشخص می‌کند و بسان علائم و نشانه‌هایی است که در این گونه مناطق قرار می‌دهند.

پس باید از نزدیک‌شدن به این حد و مرزها، اجتناب ورزید، چرا که ممکن است با یک غفلت و کوتاهی، انسانی که به مرز نزدیک شده، گام درآن طرف بگذارد و گرفتار هلاکت و نابودی شود.

«حُرماتٍ»: جمع «حرمت» و به معنای چیزهایی است که حفظ و صیانت آنها، لازم و ضروری است. ازقبیل: مقدسات، ناموس و شخصیت و دارایی و...که نباید در برابرآنها پرده‌دری و حرمت‌شکنی و تجاوزکاری کرد.

(٢)

كتاب العلم

فصل اول

۱۹۸- [۱] عن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول الله ﷺ: " بلغوا عني ولو آية، وحدثوا عن بني إسرائيل ولا حرج، ومن كذب علي متعمدا، فليتبوأ مقعده من النار ". رواه البخاري[۱].

۱۹۸- (۱) عبدالله بن عمرو رضي الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: سخنان مرا به دیگران برسانید و ابلاغ کنید، اگر چه یک جمله و یک آیه باشد.

و احادیث بنی‌اسرائیل(یهودیان و مسیحیان = روایات اسرائیلی) را بدون هیچ اشکالی روایت کنید (البته در صورتی که روایات آنها با احکام و مسائل دینی و تعالیم و آموزه‌های الهی و نبوی، تضادی نداشته باشند).

و نباید به دروغ چیزی را به من نسبت دهید و از قول من دروغ بگویید، چراکه کسی‌که از قول من، به عمد دروغ بگوید و گفتار یا رفتاری را که انجام نداده‌ام به من نسبت دهد، باید جایگاه و نشیمنگاه خود را در آتش سوزان دوزخ آماده سازد (یعنی جاعل حدیث به دوزخ خواهد رفت).

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

۱- بخاری ح ۳٤٦۱، ترمذی ۲٦٦۹، مسند احمد ۱۵۹/۲.

شرح: در این حدیث، پیامبرﷺ به اموری برای سازماندهی حدیث، و حفظ و صیانت آن از فراموشی و تغییر و تقلب و تحریف و جعل آن، اشاره کرده است و به طریقه‌های گوناگونی برای حفظ آن، تدابیر امنیتی و حفاظتی، طرح‌ریزی نموده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- رسول‌خداﷺ یارانش را مؤظف کرد، تا سخنانش را به یکدیگر برسانند و غائبان را از کیفیت و کمّیت احادیث باخبر سازند، اگرچه یک سخن باشد. «بلّغوا عنّی ولو آیة» و این دستور، جوانان و پیران، زنان و مردان، فقها و محدثان و عالمان و متکلمان و.... را در بر می‌گیرد.

۲- از دروغ‌پردازی به عمد و نسبت‌دادن آن به وی، و از جعل حدیث و روایت نادرست به نام حدیث، به شدت مردم را بر حذر داشت:

«مَن کذب علیّ متعمّداً فلیتبوّأ مقعده فی النار»

۳- برای حفاظت سنّت، به یارانش اجازه‌ی نوشتن آنها را داد و دستوری بدین مضمون صادر کرد:

«قیّدوا العلم باالکتاب». «با استفاده از نوشتن، از گریختن علم و دانش، جلوگیری کنید».

٤- از کتمان احادیث، به شدّت مردمان را بر حذر داشت:

«مَن سئل عن علم ثم کتمه ألجم یوم القیامة بلجام من نار». «از هرکس که پیرامون علمی پرسیده شد و او در حالی که جوابش را می‌داند، کتمان می‌کند، در رستاخیز، لگامی از آتش بر دهانش کوبیده خواهد شد».

۵- از نقل کردن روایات بنی‌اسرائیلی که متضاد با احکام و مسائل دینی و تعالیم و آموزه‌های الهی و نبوی است، به شدّت منع کرد، ولی بیان آن دسته از روایات اسرائیلی را که مخالف احکام دینی و شرع محمدی و تعالیم و فرامین الهی و نبوی نیست، اشکالی ندارد.

۱۹۹ - [۲] وعن سمرة بن جندب والمغيرة بن شعبة قالا: قال رسول الله ﷺ:" من حدث عني بحديث يرى أنه كذب، فهو أحد الكاذبين ". رواه مسلم[1].

۱۹۹- (۲) سمرة بن جندب ﷺ و مغیرة بن شعبه ﷺ گویند: پیامبر ﷺ فرمود: کسی‌که دانسته و به عمد از قول من دروغ گوید و گفتار و رفتاری را که انجام نداده‌ام به من نسبت دهد، با این کار، دروغگویی خویش را ثابت نموده و در واقع، وی یکی از دروغگویان و دغلبازان به شمار می‌آید (که در آخرت به سزا و پادافره این کار ننگین و قبیحش خواهد رسید و در جایگاه و نشیمنگاه ابدی‌اش،

۱- مسلم در مقدمه صحیح مسلم ۹/۱، ترمذی به روایت از «مغیرة» ح ۲٦٦۲، ابن ماجه ح ۳۹ به روایت از «سمرة بن جندب» و ح ٤۱ به روایت از مغیرة، مسند احمد ١٤/٥ – ٤ / ٢٥٠.

یعنی آتش سوزان دوزخ قرار خواهد گرفت و تاوان سخت این گناه بزرگ و سترگ را پس خواهد داد).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۲۰۰ - [۳] وعن معاوية قال: قال رسول الله ﷺ: " من يرد الله به خيرا يفقهه في الدين، وإنما أنا قاسم والله يعطي ". متفق عليه[۱].

۲۰۰- (۳) معاویه ؓ گوید: پیامبرﷺ فرمود: کسی‌که خدا برای او نیکی و خوبی را بخواهد، او را درکار دین، دانا و فرزانه می‌سازد و راه رشد و شکوفایی و بالندگی و تکاملش را به وی الهام می‌کند.

و جز این نیست که من قسمت‌کننده(ی علم به اندازه‌ی نصیب و استعداد هر یک) می‌باشم و آن خداوند است که بخشنده و دهنده‌ی دانایی و فرزانگی است (و فرزانگی و فقاهت را به هرکس که بخواهد و شایسته بیند، می‌دهد).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: فقاهت و درایت در دین، تمام این امور را شامل می‌شود: فرزانگی، اصابت در کردار و گفتار، و رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل، معرفت و شناسایی خدا، معرفت و شناخت اسرار جهان

۱- بخاری ح ۷۱، مسلم ۲/ ۷۱۹ ح ۱۰۰ – ۱۰۳۷، دارمی ح ۲۲٤، ترمذی ح ۲٦٤٥ و قال حسن صحیح، ابن ماجه ح ۲۲۰ به روایت ابوهریره، مسند احمد ٤ / ۹۲ به روایت معاویه.

هستی، آگاهی از اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نورانی نبوی، احکام و مسائل شرعی و دستورات و توصیه‌های قرآنی و آگاهی از حقایق و اسرار دینی و انجام هر چیزی در جای مناسب خود.

و تنها خداوند ﷻ است که بخشنده‌ی فرزانگی است و پیامبر ﷺ فقط عهده‌دار تبلیغ و رساندن اوامر و فرامین الهی به مردمان و بندگان خدا است وبس.

﴿إِنۡ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ٢٣﴾ [فاطر: ۲۳].

«تو تنها بیم‌دهنده‌ای و بس...».

﴿إِنَّمَآ أَنتَ نَذِيرٞ﴾ [هود: ۱۲].

«تو تنها بیم‌دهنده‌ی(کافران و مژده‌رسان مؤمنان) هستی..»

البته منظور از این سخن این نیست که خداوند بدون هیچ علتی، فقاهت و دانش را به این و آن می‌دهد، بلکه کار خدا براساس شایسته‌سالاری است، نه وابسته‌سالاری. و اراده و مشیت خدا، همه جا با شایستگی‌ها و قابلیّت‌های افراد آمیخته است. یعنی هرکس را شایسته ببیند، از این سرچشمه‌ی زلال حیات‌بخش و تعالی‌آفرین فقاهت و فرزانگی در دین سیراب می‌نماید.

درحقیقت هرکس که فرزانگی و فقاهت در دین به او داده شود، بی‌گمان خیر فراوانی بدو عطا شده است.

۲۰۱ - [٤] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله صلی‌الله علیه وسلم: " الناس معادن كمعادن الذهب والفضة، خيارهم في الجاهلية خيارهم في الإسلام إذا فقهوا". رواه مسلم[1].

۲۰۱- (٤) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: مردم معدن‌هایی متنوع و دارای ریشه‌ها و اصل‌های مختلف و گوناگون هستند، درست بسان معدن‌های طلا و نقره. و بی‌تردید، همان کسانی که در دوران تاریک جاهلیت، دارای شرافت و نجابت و مهتری و کِهتری بوده‌اند، اگر ایمان بیاورند و در کار دین، دانا و فرزانه شوند در میان مسلمانان نیز، برتری و نجابت و شرا فت و مهتری خود را حفظ می‌نمایند و از جایگاه و موقعیتی بس شامخ و والا برخوردار خواهند بود.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: در این حدیث به این نکته اشاره رفته است که انسان‌ها با اینکه همه از یک پدر ومادراند، گذشته از نژاد، رنگ وچهره‌ی ظاهری، از لحاظ رنگ‌های باطنی و خلق وخوی و صفات و ویژگی‌ها و استعداد و ذوق و هوش و ذکاوت و درایت و فراست و...کاملاً باهم متنوع و مختلف‌اند.

۱- مسلم ح ۱٦۰– ۲٦۳۸، بخاری ح ۲۳۵۳.

وحال باید دید که میزان واقعی ارزش‌های انسان در چه چیزی نهفته شده است، گروهی از انسان ها، ارزش واقعی خویش را در انتساب به قبیله، نسب ونژاد می‌دانند وگروه دیگری، مسئله‌ی مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خَدم و حَشم و... را نشانه‌ی ارزش می‌دانند. در حالی‌که گروهی دیگر، مقامات و موقعیت‌های کذایی اجتماعی و سیاسی را معیار ارزش و شخصیت می‌شمرند. و به همین ترتیب، هرگروهی در مسیری گام بر می‌دارد و به ارزشی دل می‌بندد و آن را معیار می‌شمرد.

اما پیامبرﷺ خط بطلان روی همه‌ی آنها کشیده و ارزش واقعی انسان را در فقاهت و درایت در دین و فرزانگی و دانایی او می‌شمرد.

آری! فرزانگی، اصابت و رسیدن به حق در کردار و گفتار، معرفت و شناسایی خدا و جهان هستی، آگاهی از حقایق و اسرار دینی و آگاهی از اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی و شرعی و دستورات و توصیه‌های قرآنی و فقاهت و حکمت در دین، تنها معیار ارزش و برتری انسان است و نه غیرآن.

هر چند در آشفته‌بازار جوامع کنونی، این ارزش اصیل، به دست فراموشی سپرده شده و ارزش‌های دروغین جای آن را گرفته است.

تقوا و خداترسی و ایستادگی در برابر شهوات و پایبندبودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت نیز محصول و میوه‌ی درخت علم و دانش فقاهت و فرزانگی است، خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ﴾ [فاطر: ۲۸].

«آری! از میان تمام بندگان، فقط دانشمندان و فرزانگان هستند که به مقام عالی خشیت و درک عظمت مقام پرودگار نائل می‌گردند».

و این حالت خشیت و ترس نیز مولودآگاهی از علم و قدرت پرودگار و هدف آفرینش است.

کوتاه سخن این‌که: فرزانگان آن گروه از صاحب‌نظران و دانشمندان هستند که نور علم و دانش و فقاهت و معرفت، تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان روشن ساخته و نسبت به وظایفشان سخت احساس مسئولیت می‌کنند و از همه پایبندترند.

امام محمد غزالی - رحمة الله علیه - در جمله‌ای بسیار کوتاه، اما جالب و پرمحتوا می‌گوید: «عمل بدون علم محال است و علم بدون عمل جنون».

۲۰۲ - [۵] وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: " لا حسد إلا في اثنتين: رجل آتاه الله مالاً فسلطه على هلكته في الحق، ورجل آتاه الله الحكمة فهو يقضي بها ويعلمها ". متفق عليه[۱].

۲۰۲- (۵) ابن مسعود ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: دو نفر شایسته‌ی غبطه‌خوردن هستند:

۱- کسی‌که خدا مالی به او بخشیده و او را بر صرف و خرج آن در راه پیاده‌کردن حق (بازسازی و آبادانی شهرها و روستاها، مدرسه‌سازی، بهداشت و ساختن مساجد، دست‌گیری مستمندان و یتیمان و بیوه زنان و در راه کمک به ستمدیدگان وآزادی اسرا و..). مسلط گردانیده است.

۲- و شخصی که خداوند ﷻ بر او منّت و احسان نهاده و به او حکمت (و قدرت حفظ قرآن بخشیده و عالم به احکام قرآن و فرامین و دستورات پیامبر ﷺ است، حلال و حرام وآداب واخلاق آن دو را می‌داند، شیرینی و حلاوت تلاوت قرآن را چشیده و جایگاه و مکانتش را شناخته، همراز و همنشین و مونس قرآن و سنّت است و شبانه‌روزآنها را می‌خواند و سر لوحه‌ی زندگی خویش قرار می‌دهد).

۱- بخاری ح ۷۳، مسلم ۱/ ۵۵۹ح ۲٦۸-۸۱۲- مسند احمد ٤۳۲/۱.

و پیوسته به حکمتی که خداوند بدو ارزانی داشته حکم می‌کند و آن را به دیگران تعلیم می‌دهد (و همیشه قرآن را می‌خواند، زبانش به خواندن قرآن مشغول و دلش به یاد قرآن زنده و عقلش در رشد و ارتقا، و جانش شیفته‌ی نسیم‌های فرحبخش آن حکمت بزرگ خداست. در مشکلات وگرفتاری‌ها به آن پناه می‌آورد، منازعات و مشاجرات را به آن فیصله می‌بخشد، غبار شبهات را بوسیله‌ی آن زائل می‌سازد، به آن فتوا می‌دهد و حکم می‌کند و مردم را به فراگیری آن می‌خواند و جاهلان را به آن ارشاد و رهنمون می‌نماید و بیماران را به آن شفا می‌بخشد و افراد اجتماع بشری را به آن اندرز می‌هد آری! چنین افرادی، شایسته‌ی غبطه خوردن‌اند، زیرا این دو خصلت اساس فضایل و اخلاق‌اند).

[این حدیث را بخاری ومسلم روایت کرده‌اند].

۲۰۳ - [٦] وعن أبي هريرة ﭬ قال: قال رسول الله ﷺ: " إذا مات الإنسان انقطع عنه عمله إلا من ثلاثة أشياء: صدقة جارية، أوعلم ينتفع به، أو ولد صالح يدعو له". رواه مسلم[1].

۱- مسلم ۳ /۱۲۵۵ ح ۱٤- ۱٦۳۱، ابوداود ح ۲۸۸۰، نسائی ح ۳٦۵۱، ترمذی ج ۱۳۷٦، مسند احمد ۲ / ۳۷۲.

۲۰۳- (٦)ابوهریره ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: هنگامی‌که انسان، جهان را بدرود گفت،کارهای خوب او گسسته می‌شود و امید وی از همه چیز بریده خواهد شد، مگر در سه مورد:

در مورد بخشش و دَهش ماندگار و جاری (آ ثار خیری که در خدمت مردم و در راه خدا در جریان است).

یا علم و دانش سودبخشی که از آن سود برده شود و مردم از آن بهره گیرند

و یا فرزند صالح و شایسته ای که برایش دعا کند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: از این حدیث به خوبی دانسته می‌شود که بعضی از اعمال نیک و شایسته، ابدی و فنا ناپذیرند و در قیامت در صندوقی پس‌انداز و ذخیره می‌شوند که دست تطاول ایام و روزگار، به محتویاتش نمی‌رسد و گذشت شب و روز،آن را به فنا و نیستی سوق نمی‌دهد.

در حقیقت، طبیعت زندگی این جهان مادی، فنا و نابودی است، محکم‌ترین بناها، بادوام‌ترین حکومت‌ها، قوی‌ترین انسان‌ها و هرچیز که از آن مستحکم‌تر نباشد، سرانجام کهنه و فرسوده و سپس نابود می‌شود و همه بدون استثناء خلل‌پذیراند، اما اعمال

نیک از قبیل: صدقه‌ی جاریه، علم و دانش سودمند و فرزند صالح و نیک ابدی‌اند و چنین سرمایه‌هایی فنا ناپذیراند.

و در حقیقت انسان‌هایی که چیزهایی را که از خود باقی گذاشته‌اند و بر جای نهاده‌اند اگر آن چیزها، آثار خیری همچون مسجد و مدرسه و بیمارستان و دیگر موقوفات، و علم و دانش سودمند و فرزند صالح و شایسته باشد، به ارواحشان در عالم برزخ ثواب و پاداش نیک، اهدا خواهدشد و اگر آثار شر و بدی همچون: غصب املاک و بنای میخانه‌ها و کتاب‌های گمراه‌کننده و مبتذل و طرح‌های استعمارگرانه و پروژه‌های خانمان‌سوز و ستمگرانه باشد، به ارواحشان در عالم برزخ سزا و پادافره اهدا و تقدیم خواهدشد.

پس بیائیم و سرمایه‌های خود را برای خدا و در راستای کمک به خلق خدا و جلب رضای او به کار اندازیم تا مصداق «انقطع عمله الا من ثلاث...» گردد و به مقتضای آن، همیشه باقی و برقرار باشد.

۲۰٤ - [۷] وعنه قال: قال رسول الله ﷺ: " من نفس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا، نفس الله عنه كربة من كرب يوم القيامة. ومن يسر على معسر يسر الله عليه في الدنيا والآخرة. ومن ستر مسلماً ستره الله في الدنيا والآخرة. والله في عون العبد ما كان العبد في عون أخيه. ومن سلك طريقا يلتمس فيه علماً سهل الله له به طريقاً إلى الجنة. وما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله يتلون كتاب الله ويتدارسونه بينهم، إلا نزلت عليهم

السکینة، وغشیتهم الرحمة وحفتهم الملائکة، وذکرهم الله فیمن عنده. ومن بطأ به عمله لم یسرع به نسبه ". رواه مسلم[1].

۲۰۴- (۷) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: کسی‌که اثر یک گرفتاری واندوه این جهان را از چهره‌ی انسان مؤمن و حق‌گرا، بزداید و برطرف سازد، خداوند عزوجل نیز اندوهی از اندوه‌های روز رستاخیز را از وی می‌زداید. (یعنی مسلمان باید در مصلحت برادر مسلمانش، چه مالی یا علمی یا اخلاقی بکوشد و لحظه‌ای که در این مورد صرف می‌کند به هدر نمی‌رود، بلکه خداوند، پاداش این‌گونه افراد را، با رفع سختی‌ها و گرفتاری‌ها و اندوه‌های بزرگ و خطرناک روز قیامت قرار داده که قابل مقایسه با سختی‌ها و گرفتاری‌های دنیا نیست. و در این روز مال و فرزند، سودی به حال انسان ندارند، مگرکمک‌ها و یاری‌هایی که در دنیا به نیازمندان و حاجتمندان نموده است و همانها است که دست او را می‌گیرد و از وی اندوه‌های قیامت را برطرف می‌سازد).

وکسی که برآدم تنگدست و بدهکار مُفلس و تهیدست، آسان گیرد، خدا در این جهان و جهان دیگر بر اوآسان می‌گیرد (آری برای انسان، مسلمان مناسب است که حق یا دَینش را با نرمی و ملایمت

۱- مسلم ٤ /۲۰۷٤ ح ۳۸ – ۲٦۹۹، بخاری ح ۲٤٤۲ برخی از الفاظ آن را روایت کرده است، ابوداود ح ٤۹٤٦ تا «والله فی عون العبد....» روایت کرده است، ترمذی ح ۲۹٤٥، ابن ماجه ۲۲٥، مسند احمد ۲ / ۲٥۱.

از بدهکاران طلب کند و حال بدهکار را به خصوص اگر تنگدست باشد، رعایت کند. یا اینکه باز پس‌گرفتن وام خویش را به تأخیر اندازد، یا در انظار دیگران وامش را مطالبه نکند و یا در طلب، اصرار و پافشاری نورزد و یا اینکه بدهکار را به محاکم و دادگاه‌ها نکشاند که سبب صرف وقت بیشتر و مخارج زیادتر می‌گردد که جز ضرر و زیان طرفین، چیز دیگری را در بر ندارد.

آری، اگر انسان مسلمان می‌خواهد، خداوند در قیامت بر او آسان گیرد، او نیز باید در دنیا بر بندگان خدا آسان گیرد، و اگر بدهکار از پرداختن اصل بدهی خود عاجز و ناتوان باشد، نه تنها نباید به رسم جاهلیت سود مضافی بر او بست و او را تحت فشار قرار داد، بلکه باید برای پرداختن اصل بدهی، نیز به او مهلت داده شود. در این‌گونه موارد که بدهکار، سخت در مضیقه است، اگر بدهی وی را ببخشد، از هر نظر برای وی بهتر است، چرا که وی با این کارش، احساس کنیه‌توزی و انتقام را به محبت و صمیمیّت مبدل می‌سازد و افراد ضعیف و ناتوان جامعه را به فعالیت مجدّدی که نتیجه‌اش عاید همگان می‌شود، وا می‌دارد و اضافه براینها صدقه و انفاقی در راه خدا محسوب می‌شود که ذخیره‌ی روز بازپسین است). و کسی‌که بر انسان مؤمن و حقگرایی، راز نگاه دارد و آبروی وی را حفظ کند، خدا در این جهان و جهان دیگر، رازپوش او خواهد شد و آبروی او را در دنیا و آخرت حفظ خواهدنمود (یعنی بر انسان

مسلمان در هر حال لازم است از افشاگری در مورد دیگران بپرهیزد، مگر کسانی که متجاهر به فسق و فجوراند و از داروی تلخ امر به معروف و نهی از منکر بیزاراند،که در این حال وظیفه‌ی مسلمانان است که آنها را به محاکم شرعی معرفی کنند تا به سزای بی‌احترامی و دهن‌کجی به فرامین الهی و تعالیم نبوی برسند، اما اگر کسانی مشهور به فسق و فجور و بداخلاقی و خباثت نیستند، لازم است که از بیان حال آنها خودداری کرد، زیرا خداوند وعده داده است که:

عیبِ پوشندگان عیب را در روز قیامت بپوشاند و آنها را رسوا نکند و گناهانشان را بیامرزد).

و تا وقتی که بنده، در پی یاری وکمک برادرش باشد خداوند نیز او را (در مشکلات و مصائب، چالش‌ها و دغدغه‌ها و ناهمواری‌ها و ناملایمات زندگی فردی و اجتماعی) یاری می‌دهد وکسی که راهی را در جستجوی علم و دانش بپیماید و رنج راهی را برجان بخرد و در آن علم و دانشی را بجوید، خداوند ﷻ نیز راهی برای او به‌سوی بهشت هموار می‌سازد.

و هیچ جماعتی در خانه‌ای از خانه‌های خدا (که مسجد است) گردهم جمع نمی‌شوند، که در آن به تلاوت کتاب خدا (قرآن) بپردازند. و در میان خویش آن را مدارسه و تدریس و تعلیم و تعلم نمایند، مگر آنکه، سکینه وآرامش الهی و اطمینان و آرامش قلبی

برآنان فرود می‌آید و رحمت خدا آنان را فرا می‌گیرد و فرشتگان الهی، آنها را از هر سو، احاطه می‌کنند و به دورشان حلقه می‌زنند. (و از همه مهم‌تر اینکه) خداوند ﷻ نیز در میان فرشتگان مقرب و برگزیده‌ی خویش از ایشان، تقدیر به عمل می‌آورد و کارشان را بی‌پاسخ و بی‌پاداش نمی‌گذارد (و همین شرف و افتخار برای انسان کافی است که خداوند او را در قبال ذکر و یاد خود در زمین، در ملأ اعلا و در جمع فرشتگان مقرب و معصوم خویش یاد کند و ازآنان تقدیر و تشکر به عمل آورد و با او بر فرشتگان خویش به فخر و مباهات بپردازد).

وکسی که کردار و عملکردش، او را از رسیدن به مرتبه‌ی کمال و از رشد و اوج‌گیری و از بالندگی و شکوفایی و از ترقی و تکامل پس افکند، هرگز نسب و تبارش نمی‌تواند او را پیشرفت و کمال بخشد (آری، انتساب به قبیله و نژاد و نسب و تبار، مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر، خَدم و حَشم، موقعیت‌ها و جایگاه‌ها و پست‌های بلند اجتماعی و سیاسی و... معیار ارزش واقعی انسان‌ها نیست، بلکه معیار واقعی ارزش انسان‌ها، همان ایمان، عمل نیک و صالح و تقوا و پرهیزگاری و خداترسی است.

پیامبر ﷺ با عصبیّت، در هر شکل و صورت: خون، قبیله، رنگ، نژاد، مال، مقام و ثروت، مبارزه کرده است تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله، زیر پرچم واحدی جمع‌آوری کند، نه پرچم

قومیّت و نژاد، و نه پرچم غیرآن، چراکه اسلام هرگز این دیدگاه‌های تنگ و محدود را نمی‌پذیرد و همه را موهوم و بی‌اساس می‌شمرد.

آری! ایمان، عمل صالح و نیک، و تقوای الهی و احساس مسئولیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات و پایبندبودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت، تنها معیار ارزش انسان است و نه غیرآن. هرچند درآشفته بازارِ جوامع کنونی. این ارزش اصیل، بدست فراموشی سپرده شده و ارزش‌های کاذب جایگزین آن شده است).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۲۰۵ - [۸] وعنه قال: قال رسول الله ﷺ: "إن أول الناس يقضى عليه يوم القيامة رجل استشهد، فأتي به فعرفه نعمه فعرفها، فقال: فما عملت فيها؟ قال: قاتلت فيك حتى استشهدت. قال: كذبت؛ ولكنك قاتلت لأن يقال: جريء، فقد قيل، ثم أمر به فسحب على وجهه حتى ألقي في النار. ورجل تعلم العلم وعلمه، وقرأ القرآن، فأتي به فعرفه نعمه فعرفها. قال: فما عملت فيها؟ قال: تعلمت العلم وعلمته، وقرأت فيك القرآن. قال: كذبت؛ ولكنك تعلمت العلم ليقال: إنك عالم، وقرأت القرآن ليقال: هو قارئ، فقد قيل، ثم أمر به فسحب على وجهه حتى ألقي في النار. ورجل وسع الله عليه وأعطاه من أصناف المال كله، فأتي به فعرفه نعمه فعرفها، قال: فما عملت فيها؟ قال: ما تركت من سبيل تحب أن ينفق فيها إلا أنفقت فيها لك. قال: كذبت، ولكنك فعلت ليقال: هو جواد؛ فقد قيل، ثم أمر به فسحب على وجهه ثم ألقي في النار". رواه مسلم[1].

۱- مسلم ۳/ ۱۵۱۳ ح ۱۵۲ – ۱۹۰۵، نسائی ح ۳۱۳۷ مسند احمد ۲/ ۳۲۲.

۲۰۵- (۸) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: نخستین کسی‌که در روز رستاخیز، در مورد او داوری می‌گردد و محاکمه می‌شود، مردی است که به جنگ و پیکار با دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمین رفته و در میدان جهاد وکارزار به درجه‌ی رفیع شهادت رسیده است.

وی را در روز رستاخیز می‌آورند و خداوند نعمت‌ها و احسانات خود را بر او می‌شمارد و او نیز همه را می‌شناسد. آنگاه خداوندﷻ از او می‌پرسد در برابر این نعمت‌هایی که به تو ارزانی شد، چه کار مفید و سازنده‌ای انجام دادی؟ او می‌گوید: پروردگارا! در راه تو، به پیکار و جهاد برخاستم و جنگیدم، تا به فوز شهادت نائل آمدم. خدا می‌فرماید، دروغ می‌بافی، نه، بلکه بدان دلیل به جنگ و پیکار برخاستی که مردم بگویند: او مرد بسیار شجاع و نترس و دلیر و پرجرأتی است. و مردم هم این را گفتند. پس برای خدا نجنگیدی و نرزمیدی.

پس دستور می‌رسدکه او را بر چهره‌اش بکشانند تا به آتش سوزان دوزخ افکنده شود.

از پی آن مرد مبارز و مجاهد، مرد دیگری را می‌آورند که علم و دانش فرا گرفته و به دیگران آموخته و قرآن را تلاوت کرده است. هنگامی که او را می‌آورند، خدا نعمت‌های بیشمارش را بر او می‌شمارد و او نیز همه را می‌شناسد و به جا می‌آورد.

آنگاه خداوند ﷻ می‌فرماید: در برابر این همه نعمت، چه کار مفید و ارزنده‌ای انجام داده‌ای؟ او در پاسخ می‌گوید: من علم و دانش فرا گرفتم وآنرا به دیگران آموختم و قرآن را در جهت خوشنودی تو تلاوت کردم.

خدا می‌فرماید: نه، دروغ می‌بافی، چرا که دانش و فرهنگ را بدان جهت آموختی که مردم بگویند: او مرد دانشمند و فرزانه‌ای است. و قرآن را بدان جهت تلاوت نمودی که بگویند: او تلاوتگر کتاب خداست و مردم هم این را گفتند. سپس دستور می‌رسد که او را نیز بر چهره‌اش بکشانند تا به آتش سوزان دوزخ افکنده شود.

سپس مردی را می‌آورند که خدا در زندگی دنیا بر او گشایش و فراخی در رزق و روزی داده و از هرگونه ثروت و امکانات به او بخشیده است.

پس ازآوردن او، خدا نعمت‌های بی‌کران و بی‌حد و حصر خود را بر او می‌شمارد و او نیز همه را می‌شناسد. آنگاه از او می‌پرسد: در برابر این همه نعمت، چه کار مفید و ارزنده‌ای انجام دادی؟

او می‌گوید: پروردگارا! هیچ راهی که تو دوست می‌داشتی که در آن انفاق گردد وا ننهادم، جز آنکه در راه خوشنودی تو انفاق و خرج و بخشش و دهش نمودم.

خدا می‌فرماید: نه، دروغ می‌بافی، بلکه چنین کردی که مردم بگویند: او سخی و بخشنده است. و مردم هم این را گفتند. وآنگاه فرمان می‌رسد که او را نیز بسان دو نفر دیگر، برچهره‌اش بکشانند تا به آتش شعله‌ور و سوزان دوزخ افکنده شود.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: سنت نبوی ﷺ مملو از احادیثی است که پیرامون فضل و امتیاز نیّت و اخلاص و مذمت و نکوهش ریا و تظاهر صحبت می‌کند.

در حقیقت پذیرش اعمال تمام انسان‌ها منوط به وجود اخلاص است. و مراد از نیت و اخلاص نیز، جویاشدن رضایت و خوشنودی خدا در عمل و تصفیه‌ی آن از شایبه‌های شخصی یا دنیوی است.

یعنی انسان جز به خاطر جلب رضایت خدا و منزل اُخروی، کاری انجام ندهد و اگر کاری انجام می‌دهد، آنرا از شایبه‌ها و امیال و آرزوهای زودگذر نفسی اعم از ظاهر و باطن و موانع راه، اعم از سرمایه، شهوت، مقام، مال، ثروت، شهرت، کسب منزلت در دل دیگران، مدح و ثنا، گریز ازملامت، کسب رضایت عامه‌ی مردم، تعارف با بزرگان، شفایافتن از عقده و کینه‌های پوشیده، استجابه‌ی

حسادت‌ها و امراض پنهانی درونی، یا کبر و غرور ناشی از ذلّت و علل و خواسته‌های دیگر، پیراسته گرداند[1].

در واقع، مؤمن راستین و حقیقی، آن است که انگیزه‌های دینی او، انگیزه‌های نفسانی را در قلبش مغلوب نماید و گام‌های اخروی او بر گام‌های دنیوی‌اش پیروز گردد. خواسته‌های خدا را بر خواسته‌های مردم، ترجیح دهد و نیّت و قول و عمل را برای خدا خالص و پیراسته و نماز و عبادات و مرگ و حیات و جهاد و انفاق و تعلیم فراگیری قرآن را فقط خاص رضا و خوشنودی پروردگار جهان و جهانیان گرداند.

این حدیث نیز ازجمله نصوصی است که مسلمانان را از آفت ریا و جلب رضایت دیگران و بی‌تفاوتی نسبت به رضایت خدا، هشدار می‌دهد، و خداوند ﷻ در روز رستاخیز، که نهان‌ها آشکار می‌گردند، ریاکاران را رسوا می‌گرداند و آنان را با سر و صورت روی آتش می‌کشد.

۲۰۶ - [۹] وعن عبدالله بن عمرو قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الله لا يقبض العلم انتزاعاً ينتزعه من العباد، ولكن يقبض العلم بقبض العلماء، حتى إذا لم يبق عالماً؛ اتخذ الناس رؤوساً جهالاً، فسئلوا فأفتوا بغير علم، فضلوا وأضلوا ". متفق عليه[2].

۱- نیت و اخلاص، دکتر قرضاوی ص ۱۲.
۲- بخاری ح ۱۰۰، مسلم ٤ / ۲۰۵۸ ح ۱۳ – ۲٦۷۳، ترمذی ح ۲٦٥۲، ابن ماجه ح ٥۲، مسند احمد ۲ / ۱٦۲.

۲۰۶- (۹) عبدالله ابن عمرو بن العاص ـ ﭭ ـ گوید: پیامبرﷺ فرمود: خداوند ﻷ، علم و دانش و فرزانگی و حکمت را به این صورت که آن را از قلب‌های بندگان بیرون آورد، از بین نمی‌برد، بلکه علم و دانش را با از بین بردن علماء و فرزانگان حقیقی و راستین از بین می‌برد، تا اینکه با مرگ علمای حقیقی، دیگر عالم و فرزانه‌ی دینی باقی نمی‌ماند، آنگاه مردم، افراد جاهل و نادان و بی‌خرد و خشک مغز را به عنوان رهبر و رئیس و حاکم و مفتی برگزینند و چون از آنان پیرامون احکام و مسائل شرعی، سؤال شود، ناآگاهانه و از روی جهل و بی‌خردی، فتوا دهند. در نتیجه، هم خود گمراه می‌شوند و هم موجبات گمراهی و ضلالت دیگران را فراهم می‌آورند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: علماء و دانشمندان واقعی، و فرزانگان و فرهیختگان حقیقی، جانشینان بر حق پیامبران در رهنمون ساختن انسان‌ها از ضلالت و گمراهی و شقاوت و بدبختی به‌سوی هدایت و سعادت و خوشبختی و کامیابی هستند.

علماء راستین، مشعل‌داران راستین هدایت، و امانتداران واقعی اوامر و فرامین الهی، و تعالیم و آموزه‌های نبوی و دستورات و احکام تابناک و تعالی‌بخش شرعی‌اند. آنها هستند که با فهم و درک وسیع، و عقل و خرد سرشار و فقاهت و درایت بالا، و بصیرت و

فراست نافذ خویش، هم خویشتن را و هم بندگان خدا را از خطا در رأی و فساد فکری مصون می‌دارند و ظلمت و تاریکی بدعت‌ها، خرافات، اوهام، چَرت و پَرت‌ها و خُزعبلات شیطانی و نفسانی را به روشنایی سنّت‌ها، حقائق، واقعیت‌ها، و حکمت‌ها، تبدیل می‌کنند.

آنها هستند که سینه‌هایشان ظرف معارف و حقایق قرآنی و دل‌هایشان گنجینه‌ی اسرار و رموز حکمت‌ها و سنت‌های نبوی هستندکه هم خود و هم دیگران را به شاهراه راست و درست شریعت محمدیﷺ رهنمون می‌سازند.

و آنها هستند که وجودشان برای یک جامعه، مایه‌ی مباهات و افتخار، و باعث پیشرفت و ترقی و تکامل و تعالی ایمانی، اخلاقی، عرفانی، عبادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی، اقتصادی و... می‌باشد. وکم بودنشان، باعث رکود و جمود، انحطاط و عقب‌ماندگی و قهقراء و ارتجاع است.

آری! اگر چنین عالمانی بمیرند، که به حق طلایه‌داران عرصه‌ی علم و دانش و پیشقراولان عرصه‌ی فقاهت و حکمت و پیشگامان عرصه‌ی اجتهاد و عمل و پیش‌آهنگان عرصه‌ی دعوت و تبلیغ بودند، اگر چنین فرزانگانی از این دنیا بدرود گویند و جانشینی شایسته و بایسته نداشته باشند و کسانی جایگزین آنها شوند و صدرنشین مجالس شوند که شایستگی آن را ندارند، و افرادی بر

کرسی افتاء و درس و تدریس نشینند که هیچ نسبتی با علم و دانش و حکمت و فرزانگی ندارند و کسانی به رتق و فتق امور دینی بپردازند که خود جرثومه‌ی فساد و تباهی‌اند؛ آن‌گاه است که تاریکی‌های بدعت، خرافه، اوهام و خزعبلات بر عقل‌ها و دل‌ها، مستولی می‌گردد و عوامل گمراهی و ضلالت، ظاهر می‌گردند، و علم حقیقی رخت بر می‌بندد و گمراهی همه جا را فرا می‌گیرد و ضلالت و تاریکی و دوران تاریک جاهلیت دوباره تکرار می‌شود و مردم دسته دسته در پرتگاه گمراهی و ضلالت و جهل و نادانی، سقوط می‌کنند.

پس اگر می‌خواهیم که از چنین مصیبت بزرگ و وحشتناک نجات یابیم، باید علماء و فرزانگان، به مسئله‌ی تعلیم و تعلم و دعوت و تبلیغ اهمیّت دو چندان دهند و مردم را با اوامر و فرامین الهی و نبوی و شرعی آشنا بکنند و آنها را از حقائق و غوامض علوم و معارف اسلامی، سیراب کنند و بر مردم نیز لازم است تا به دنبال فراگیری نیازمندی‌های دینی و علمی خویش برآیند و آنها را با جان و دل فرا گیرند و درک کنند و به خاطر بسپارند و به آنها جامه‌ی عمل بپوشانند و در همه حال و در همه جا، آنها را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش و سرلوحه‌ی زندگی خویش قرار دهند و در انتشار و تبلیغ آن از هیچ وسیله‌ای دریغ نورزند. باشد که این کارها از افتادن

در وادی جهل و نادانی، ضلالت و گمراهی، شقاوت و بدبختی و ذلت و خواری، جلوگیری کند.

۲۰۷ - [۱۰] وعن شقيق: كان عبدالله ابن مسعود يذكّر الناس في كل خميس. فقال له رجل: يا أبا عبدالرحمن! لوددت أنك ذكرتنا في كل يوم. قال: أما إنه يمنعني من ذلك أني أكره أن أملكم، وإني أتخولكم بالموعظة كما كان رسول الله ﷺ يتخولنا بها مخافة السآمة علينا. متفق عليه[1].

۲۰۷- (۱۰) شقیق (بن ابی سلمه) ؓ گوید: عبدالله ابن مسعود ؓ عادت داشت که فقط روزهای پنج‌شنبه، به موعظه می‌پرداخت و مردم را (به اوامر و فرامین تعالی‌بخش الهی و تعالیم و آموزه‌های تابناک نبوی) پند و اندرز می‌داد.

مردی به اوگفت: ای ابو عبدالرحمان (کنیت عبدالله ابن مسعود است). دوست دارم که شما هر روز هفته، ما را وعظ و نصیحت کنی و جلساتی را بدین جهت ترتیب دهی و منعقد کنی.

ابن مسعود ؓ گفت: آنچه مرا از این کار باز می‌دارد، این است که خوش ندارم، موجبات خستگی و آزردگی شما را فراهم آورم. و من نیز بسان پیامبر ﷺ در امر موعظه و ایراد سخن، به گونه‌ای عمل می‌کنم که رعایت حال شما را کرده باشم. چرا که پیامبر ﷺ نیز

۱- بخاری ح ٦٨، مسلم ٤ / ٢١٧٣ ح ٨٣ – ٢٨٢١، ترمذی ح ٢٨٥٥، مسند احمد ١ / ٣٧٨.

برای جلوگیری از خستگی و آزردگی ما، رعایت حال ما را می‌نمود و به طور دائم و مداوم و پیوسته پند و اندرز نمی‌داد (و من نیز به تأسی و اقتدا به پیامبر ﷺ فقط روزهای پنج‌شنبه را به موعظه و پند و اندرز، اختصاص می‌دهم، چرا که بهترین کارها، معتدل‌ترین و آسان‌گیرترین آنها است).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: علماء و دانشوران اسلامی و دعوتگران و مبلغان دینی و مربیان و اصلاحگران اجتماع بشری، باید در سخنرانی و اندرزدادن، به پیامبر ﷺ و یاران او تأسی جویند. اگر واعظان و مرشدان ما می‌خواهند، مردم را در مجالس وعظ و ارشاد بنشانند و سخنانشان در دل‌های آنها، بهتر نفوذ کند و بتوانند آنان را جذب نمایند، و حلاوت و شیرینی نشستن و گوش‌دادن در مجالس وعظ و ارشاد را به آنان بچشانند و آنان را از رفتن به مجالس و محافل لهو و لعب بازدارند، و شوق و رغبت آنان را به‌سوی بیانات خود جلب کنند، تا مجالس وعظ را بر محافل لهو و لعب، ترجیح دهند، راهی جز پیروی از سیرت پیامبر ﷺ و روش یاران او ندارند. و در حقیقت بهترین و مؤثرترین پند و اندرز و موعظه و سخنرانی، آن است که واعظ و سخنور، اوضاع و شرایط و احوال مردم را در نظر بگیرد و مناسب‌ترین وقت را انتخاب کند، تا سخنانش در دل‌های مردم، بهتر

نفوذ کند و بتواند آنان را به‌سوی اوامر و فرامین الهی جذب نماید و سوق دهد.

سخنران و واعظ، باید بسان دکتر و طبیب حاذق و ماهر باشد. پزشک حاذق پیوسته حال بیمار را در نظر می‌گیرد و به اندازه‌ی نیاز، دارو برای او تجویز می‌کند و در مداوای او پا به پای مریض راه می‌رود تا اینکه بیمار دلتنگ نشود و از مصرف دارو، بیزار نگردد که معالجه‌اش دشوار و شفایش غیرممکن گردد. پس واعظ نیز باید وقت‌شناس، مردم‌شناس، مخاطب‌شناس و جامعه‌شناس باشد، تا به پیشرفت‌های چشمگیر تبلیغی و ارشادی دست پیدا بکند.

۲۰۸ - [۱۱] وعن أنس قال: كان النبيﷺ إذا تكلم بكلمة أعادها ثلاثا حتى تفهم عنه، وإذا أتى على قوم فسلم عليهم، سلم عليهم ثلاثا ". رواه البخاري[۱].

۲۰۸- (۱۱) انس ﷺ گوید: پیامبرﷺ عادت داشت که هرگاه جمله‌ی مفید و ارزنده‌ای را بر زبان می‌آورد، به خاطر اینکه اهمیت و جایگاه مهم آن را به مردم بفهماند و آن را در ذهن و قلبشان تثبیت نماید، آن را سه بار تکرار می‌کرد. و هرگاه به نزد جماعتی از مردمان می‌رفت، برآنها سه بار سلام می‌نمود.

۱- بخاری ح ۹۵، ترمذی ح ۲۷۲۳ با تقدیم و تأخیر روایت کرده است.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: پیرامون کمالات نفسانی پیامبرﷺ در کتب تاریخ، تفسیر، حدیث و سیرت چنین می‌خوانیم که پیامبرﷺ از جهت شیوایی بیان و رسایی سخن، از همگان ممتاز بودند و از این حیث جایگاهی والا و پایگاهی غیر قابل انکار داشتند.

ازسلامت طبع، اصالت سخن، قاطعیت گفتار، درستی مضامین و دوری از تکلف برخوردار بودند. جوامع کَلِم در اختیار آن حضرت ﷺ بود و حکمت‌های بدیع به ایشان ارزانی شده بود و به زبان‌های گوناگون رایج در جزیرة العرب آشنا بودند. با مردم هر قبیله به زبان خودشان سخن می‌گفتند، و با هر طایفه از آنان به لهجه‌ی خودشان گفتگو می‌کردند. بدیهه‌گویی و حاضرجوابی بادیه‌نشینان و لفظ قلم و نطق و بیان شهرنشینان را با هم، یکجا داشتند و در کنار همه‌ی اینها، از تأیید الهی و سرچشمه‌ی وحی نیز برخوردار بودند[۱].

آری! پیامبر ﷺ سخنان خود را از آغاز تا پایان، با تمامی فضای دهانشان ادا می‌کردند و با گوشه‌ی دهان سخن نمی‌گفتند، سخنانشان همواره عبارت از کلمات جامع و پرمحتوا بود و کلام وی قول فصل بود، نه افزونی داشت و نه کاستی.

۱- الرحیق المختوم ص ۹۰۹.

از این‌رو، هر وقت می‌خواست، مطلب مهمی را در ذهن و قلب مسلمانان تثبیت کند، آن‌را سه بار تکرار می‌کرد، تا به روشنی از حقیقت آن آگاه و مطلع شوند و جایی برای سؤال و اعتراض و شک و تردید و ابهام و اغماض باقی نماند.

علماء برای سه مرتبه سلام کردن پیامبرﷺ نیز، چند توجیه بیان کرده‌اند و هر کدام از آنها، برداشتی از این امر نمودند:

۱-رسول‌خداﷺ سه مرتبه سلام را اینگونه می‌نمود: یکی برای استیذان و اجازه برای ورود به خانه و یکی در وقت داخل شدن به خانه و سومی در وقت خداحافظی.

۲- برخی نیز می‌گویند: رسول‌خداﷺ هر زمان از کنار توده‌ای از مردم می‌گذشت، سه بار سلام می‌کرد، اینطور که یک سلام بر کسانی که در صدر مجلس نشسته‌اند و دیگری بر کسانی که میانه‌ی مجلس و سومی را نیز بر افرادی که در انتهای مجلس نشسته بودند، می‌نمود.

۳- برخی نیز می‌گویند: که پیامبرﷺ برای اجازه‌ی ورود به خانه، سه بار سلام می‌کرد، چنانچه خود پیامبر ﷺ در حدیثی می‌فرماید:

«اذا استأذن احدکم ثلاثاً فلم یؤذن له فلیرجع». [مسلم] «هرگاه یکی از شما سه بار اجازه‌ی ورود خواست و اجازه نیافت باید برگردد».

۲۰۹ - [۱۲] عن أبي مسعود الأنصاري قال: جاء رجل إلى النبيﷺ فقال: إنه أبدع بي فاحملني فقال: " ما عندي " فقال رجل: يا رسول الله! أنا أدله على من يحمله. فقال رسول اللهﷺ: " من دل على خير فله مثل أجر فاعله ". رواه مسلم [۱].

۲۰۹- (۱۲) ابو مسعود انصاری رضی الله عنه گوید: مردی (که بسیار شیفته و دلباخته و عاشق و دوستدار جهاد و پیکار با دشمنان اسلام بود) به نزد رسول‌خداﷺ آمد و گفت: ای رسول‌خداﷺ! مرکب و سواری‌ام برای جهاد، ضعیف و ناتوان گشته و از شما تقاضا دارم تا وسیله و مرکبی برای شرکت در جهاد، در اختیارم گذارید و به جهاد و پیکار علیه دشمنان و بدخواهان اسلام، روانه‌ام سازید.

اما چون پیامبرﷺ وسیله‌ای در اختیار نداشت، جواب منفی به او داد و فرمود: مرکبی ندارم که تو را بر آن سوار کنم و به‌سوی جهاد روانه سازم.

در همین هنگام، مردی از جای برخاست و گفت: ای رسول‌خدا ﷺ! من او را به‌سوی کسی راهنمایی می‌کنم که وسیله و مرکبی برای مشارکت در جهاد، در اختیارش گذارد. پیامبرﷺ فرمود: کسی‌که به‌سوی خوبی و نیکی راه نماید، برای او پاداش انجام‌رسان و

۱- مسلم ۳ / ۱۵۰۶ ح ۱۳۳ – ۱۸۹۳، ابوداود ح ۵۱۲۹، ترمذی ح ۲۶۷۱، مسند احمد ٤ / ۱۲۰.

کننده‌ی کار نیک خواهد بود (بدون آنکه از پاداش انجام‌رسان کار نیک، چیزی کاسته شود).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۲۱۰ - [۱۳] وعن جرير قال: كنا في صدر النهارعند رسول الله ﷺ، فجاء قوم عراة مجتابي النمار أو العباء، متقلدي السيوف، عامتهم من مضر، بل كلهم من مضر؛ فتمعر وجه رسول الله ﷺ لما رأى بهم من الفاقة، فدخل ثم خرج، فأمر بلالاً فأذن، وأقام فصلى ثم خطب فقال: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ﴾ [النساء: ۱] إلى آخر الآية ﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا﴾ [النساء: ۱]، والآية التي في الحشر ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلۡتَنظُرۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ لِغَدٖ﴾ [الحشر: ۱۸]، تصدق رجل من ديناره، من درهمه، من ثوبه، من صاع بره، من صاع تمره، حتى قال: ولو بشق تمرة".

قال: فجاء رجل من الأنصار بصُرّة كادت كفه تعجز عنها، بل قد عجزت، ثم تتابع الناس حتى رأيت كومين من طعام وثياب. حتى رأيت وجه رسول الله ﷺ يتهلل كأنه مذهبة فقال رسول الله ﷺ: " من سن في الإسلام سنة حسنة فله أجرها وأجر من عمل بها من بعده من غير أن ينقص من أجورهم شيء، ومن سن في الإسلام سنة سيئة كان عليه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غير أن ينقص من أوزارهم شيء ". رواه مسلم[1].

۱- مسلم ۲ / ۷۰٤ ح ٦۹ -۱۰۱۷، نسائی ح ۲٥٥٤، ترمذی ح ۲٦۷٥، مسند احمد ٤ / ۳٥۹.

۲۱۰- (۱۳) جریر(بن عبدالله) ﷺ گوید: باری در اول روز و در وقت صبحگاه، ما در محضر رسول‌خدا ﷺ نشسته بودیم که مردمانی پابرهنه و لخت که جامه‌های خط‌دار پشمین پوشیده و شمشیرها را به خود بسته و به گردن آویزان کرده بودند و بیشتر آنان و بلکه همه‌ی آنان از«قبیله‌ی مضر» بودند، وارد شدند.

سیمای مبارک پیامبرﷺ بر اثر فقر و فاقه و تنگدستی و افلاسی که برآنان دید، تغییر کرد و به منزل رفت و سپس برگشت و به حضرت بلال ﷺ دستور داد که اذان و اقامه برای نماز (غالباً نماز ظهر یا جمعه) بگوید.

پیامبر ﷺ نماز را خواند و پس از فارغ شدن از نماز از جای برخاست و خطبه‌ای ایراد فرمود و در آن این آیات را تلاوت نمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا١﴾ [النساء: ۱].

«ای مردمان! از خشم پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و سپس همسرش را از نوع او آفرید و ازآن دو نفر، مردان و زنان فراوانی بر روی زمین منتشر ساخت. و از خشم و غضب خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید

و بپرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید و صله‌ی رحم را نادیده گیرید زیرا که بی‌گمان خداوند مراقب شما است».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلۡتَنظُرۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ لِغَدٖۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ١٨﴾ [الحشر: ۱۸].

«ای مؤمنان از خدا بترسید و هرکس باید بنگرد که چه چیزی را برای فردای قیامت خود، پیشاپیش فرستاده است از خدا بترسید، خداآگاه از هرآن چیزی است که می‌کنید».

آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: هرکس باید از دینار و درهم و لباس و گندم و خرمایش، صدقه و انفاق و بخشش و دهش کند، اگر چه نصف خرمایی باشد.

جریر بن عبدالله ﭬ گوید: پس از ایراد خطبه‌ی پیامبرﷺ، مردی از انصار کیسه‌ای پُر آورد که به سختی می‌توانست آن را بردارد و دستش از سنگینی آن، توانایی حمل آن را نداشت، سپس مردم (به تأسی و اقتدا از فرمان رسول‌خدا ﷺ و کارآن مرد انصاری) بدنبال یکدیگر و پشت سر همدیگر به صورت پیاپی به آوردن مواد غذایی پرداختند، تا اینکه دوکومه‌ی بزرگ خوراک و لباس گردآوری شد. آنگاه چهره و سیمای مبارک پیامبر ﷺ را مشاهده نمودم که از خوشحالی و مسرت می‌درخشید و برق می‌زد.

پس از آن پیامبرﷺ فرمود: هرکس سنّت و منش نیکویی را در اسلام پایه‌ریزی و نهادینه کند (که مردم از طریق آن، کار مشروع و خیری را انجام دهند) پاداش آن و پاداش همه‌ی کسانی که بعد از او بدان عمل کنند، به وی می‌رسد و این در حالی است که از پاداش آنان چیزی کم نمی‌گردد.

و هرکس بنیانگذار و طرّاح سنّت و روش بدی در اسلام باشد، گناه آن وگناه هرکس که بعد از او بدان عمل کند، بر دوش او خواهد بود، بدون اینکه چیزی از گناه آنان کاسته شود.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: مراد از «سنت حسنه» در این حدیث، آن است که مشروعیت آن، مستند به نص صحیح و درستی از قرآن و سنت و اصول و موازین اسلامی باشد، ولی مردم بدان عمل نکرده باشند، و سپس کسی همّت کند و با پشتکار خود آن را در میان مردم احیا و بازسازی نماید.

از این‌رو، نمی‌توان از این حدیث، چنین برداشت کرد که این مرد انصاری، بدعت حسنه‌ای انجام داده و پیامبرﷺ هم به دنبال او آن را انجام داده است. نه، اینطور نیست چرا که آن مرد انصاری تنها کاری که انجام داد این بود که دادن صدقه در حادثه مورد نظر را آغاز کرد و مشروعیت صدقه و انفاق هم قبلاً با نص خود پیامبرﷺ

ثابت شده بود و او فقط نخستین کسی بود که به این فرمان و سنت پیامبرﷺ جامه‌ی عمل پوشاند و مردم را به انجام آن ترغیب و تشویق نمود.

بنابراین، منظور از «سنت حسنه»، احیاء امر مشروعی است که انجام‌دادن آن بخاطر ترک سنت‌ها در میان مردم، مرسوم و متداول نبوده است. و اکنون نیز، اگر کسی سنتی از سنت‌های متروکه و فراموش‌شده را احیا کند و در میان قوم و گروه خویش نخستین کسی باشد که به آن جامه‌ی عمل پوشاند، گفته می‌شود که او «سنت حسنه» را انجام داده است.

۲۱۱ - [١٤] وعن ابن مسعود قال: قال رسول اللهﷺ: " لا تقتل نفس ظلماً إلا كان على ابن آدم الأول كفل من دمها؛ لأنه أول من سن القتل ". متفق عليه وسنذكر حديث معاوية: " لا يزال من أمتي " في باب ثواب هذه الأمة إن شاء الله تعالى[1].

۲۱۱- (١٤) ابن مسعود رضي الله عنه گوید: پیامبرﷺ فرمود: خون هیچ انسانی به ناحق ریخته نمی‌شود، مگر اینکه سهمی از مسئولیت و پادافره آن بر عهده‌ی (قابیل) نخستین فرزند آدم عليه السلام است که این سنّت شوم و نحس آدم‌کشی را در دنیا بنا نهاد.

۱- بخاری ح ۳۳۳۵، مسلم ۳ / ۱۳۰۳ ح ۲۷ – ۱۶۷۷، ترمذی ح ۲۶۷۳، ابن ماجه ح ۲۶۱۶، مسند احمد ۱/ ۳۸۳.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند. و اگر خدا بخواهد، حدیث حضرت معاویه«لایزال من امتی...» را در باب «ثواب هذ الامة» نقل خواهیم کرد].

شرح: از این حدیث به خوبی دانسته می‌شود که هر سنّت زشت و شومی مادام که در دنیا باقی است و بدان عمل می‌شود و مردم آنرا نصب‌العین خویش قرار می‌دهند، مانند: قتل، آدم‌کشی، بنای میخانه‌ها، کتاب‌های گمراه‌کننده و مبتذل، طرح‌های استعمارگرانه، پروژه‌های خانمانسوز و ستمگرانه و... سهمی از مجازات و پادافره و مسئولیت آن بر دوش نخستین پایه‌گذارآن می‌باشد.

وکسی که بنیانگذار افکار گمراه‌کننده، و عقاید و باورهای ویرانگر، سازنده‌ی اماکن فاسد، طرّاح الحاد و بی‌بندوباری، انحراف و فساد، شرک و چندگانه‌پرستی و بدعت و نوآوری در دین و موجب انحراف اذهان بسیاری از جوانان، از عقیده‌ی خالص و ناب توحید و فضائل اخلاقی و ایمانی شود، سهمی از گناه و مجازات آن بر دوش وی خواهد بود.

پس تا می‌توانی مروّج خیر و نیکی باش و از پایه‌گذاری شر و فساد و بدعت و نوآوری در دین بشدت بپرهیز.

فصل دوم

۲۱۲ - [۱۵] عن كثير بن قيس، قال: كنت جالساً مع أبي الدرداء في مسجد دمشق، فجاء رجل فقال: يا أبا الدرداء! إني جئتك من مدينة الرسولﷺ لحديث بلغني أنك تحدثه عن رسول الله صلي الله عليه وسلم، ما جئت لحاجة. قال: فإني سمعت رسول اللهﷺ يقول: " من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً من طرق الجنة، وإن الملائكة لتضع أجنحتها رضاً لطالب العلم، وإن العالم يستغفر له من في السموات ومن في الأرض والحيتان في جوف الماء، وإن فضل العالم على العابد كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب، وإن العلماء ورثة الأنبياء، وإن الأنبياء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً، وإنما ورثوا العلم، فمن أخذه، أخذ بحظ وافر ". رواه أحمد والترمذي وأبو داود وابن ماجه والدارمي وسماه الترمذي قيس بن كثير[1].

۲۱۲- (۱۵) کثیر ابن قیس رضی الله عنه گوید: با ابودرداء رضی الله عنه در مسجد دمشق، نشسته بودم که مردی (از مشتاقان و شیفتگان علم و دانش و از دلباختگان و عاشقان حکمت و فرزانگی) به نزد او آمد و گفت: ای ابودرداء رضی الله عنه! من از شهر رسولخدا ﷺ مدینه‌ی منوره به نزد تو می‌آیم. و هدفم از طی‌کردن این همه راه، این است که به من خبر داده‌اند که تو به حدیثی از احادیث گهربار و تابناک رسولخدا ﷺ آگاهی. من آمده‌ام تا آن را از تو فرا گیرم و (به خدا سوگند) برای

۱- مسند احمد ۵ / ۱۹۶، ترمذی ح ۲۶۸۲، ابوداود ح ۳۶٤۱، ابن ماجه ح ۲۲۳، دارمی ح ۳٤۲.

منظور دیگری به شام نیامده‌ام و هدفی جز فراگیری آن حدیث ندارم.

ابودرداء ﷺ گفت: از رسول‌خداﷺ شنیدم که فرمود: کسی‌که رنج راهی را بر جان بخرد و در آن علم و دانشی را بجوید، خداوند ﷻ نیز برای او راهی به‌سوی بهشت هموار می‌سازد، و فرشتگان الهی، بال‌های خود را بر زیر پای دانش‌پژوهان و دانش‌جویان می‌گشایند، چرا که از آنچه آنها می‌جویند، خوشنودند و هر آنچه که در آسمان‌ها و زمین است حتی ماهیان درآب برای جویندگان علم و دانشمندان و فرزانگان، در خواست مغفرت و بخشودگی می‌کنند.

و فضیلت و برتری عالم و دانشمند بر عابد و پرستشگر خدا، بسان برتری ماه شب چهاردهم بر دیگر ستارگان آسمان است.

و دانشمندان و دانشوران اسلامی، وارثان برحق پیامبران‌اند و دانش را از آنان به ارث برده‌اند و پیامبران نیز از خود دینار و درهمی بر جای نگذاشته‌اند و فقط علم و دانش و حکمت و معرفت را از خود به ارث گذاشتند، پس هرکس دانش فراگیرد، بهره‌ای ارزشمند از ارث پیامبران را فراگرفته است و به سهمی بزرگ و سترگ رسیده است.

[این حدیث را احمد، ترمذی، ابوداود و ابن ماجه و دارمی روایت کرده‌اند. و ترمذی به جای«کثیربن قیس» قیس بن کثیر، روایت کرده است].

٢١٣ - [١٦] وعن أبي أمامة الباهلي قال: ذكر لرسول اللهﷺ رجلان: أحدهما عابد والآخر عالم، فقال رسول اللهﷺ: " فضل العالم على العابد كفضلي على أدناكم ". ثم قال رسول اللهﷺ: " إن الله وملائكته وأهل السماوات والأرض حتى النملة في جحرها وحتى الحوت، ليصلون على معلم الناس الخير ". رواه الترمذي[١].

٢١٣- (١٦) ابوامامه باهلی ﷺ گوید: از پیامبرﷺ پیرامون دو مرد سؤال شد که یکی از آنها عالم و دیگری عابد است (که کدام یک از آن دو بر دیگری فضیلت و برتری دارد)؟

پیامبرﷺ فرمود: فضیلت و برتری عالم و دانشمند بر عابد و پرستشگر خدا، (از لحاظ مرتبه و مقام) بسان برتری من بر پائین‌ترین و ناچیزترین شماست. سپس در ادامه فرمود: بی‌تردید خدای فرزانه و فرشتگان مقرب و معصوم او و زمینیان و آسمانیان، تا مور در لانه‌اش و ماهی در ژرفای دریا، به آن کسی‌که به مردم خیر و نیکی می‌آموزد و آموزگار خوبی‌ها و زیبایی‌ها است، درود نثار می‌کنند و وی را دعای خیر می‌نمایند.

١- ترمذی ح ٢٦٨٥ و قال حدیث غریب.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

٢١٤ - [١٧] ورواه الدارمي عن مكحول مرسلاً ولم يذكر: رجلان وقال: " فضل العالم على العابد كفضلي على أدناكم، ثم تلا هذه الآية ﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ﴾ [فاطر: ٢٨]" وسرد الحديث إلى آخره[1].

٢١٤- (١٧) دارمی همین روایت را از مَکحول، بطور مرسل و البته بدون نقل «ذكر لرسول الله رجلان...» چنین روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «فضیلت و برتری عالم و دانشمند بر عابد، بسان برتری من بر پائین‌ترین و کمترین شما (از لحاظ مرتبه و مقام) است.

سپس پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمود:

﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ﴾ [فاطر: ٢٨]

«بی‌تردید، تنها بندگان دانا و دانشمند ازخدا، ترس آمیخته با تعظیم دارند».

و مکحول ـ رحمة الله علیه ـ بقیه‌ی حدیث را بسان حدیث بالا، تا آخر روایت کرده است.

١- دارمی ح ٢٨٩.

٢١٥ - [١٨] وعن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله ﷺ: " إن الناس لكم تبع، وإن رجالا يأتونكم من أقطار الأرض يتفقهون في الدين، فإذا أتوكم فاستوصوا بهم خيرا ". رواه الترمذي[1].

٢١٥- (١٨) ابوسعید خدری ﷺ گوید: پیامبرﷺ (در باره‌ی موقعیت و جایگاه شامخ و والای صحابه ﷺ و وظیفه و رسالت بزرگ و سترگشان خطاب به آنها) فرمود: بی‌تردید، سایر مردمان (در افعال و کردار و گفتار و پندار، و مکارم اخلاقی و محاسن ایمانی) پیرو و دنباله‌رو شما هستند. و براستی در آینده‌ای نزدیک، مردمانی از اطراف واکناف شهرها و روستاها و از نقاط مختلف جهان برای تفقّه، تحصیل علوم دینی، دانش‌اندوزی و کسب تعالیم و احکام اسلامی و اوامر و فرامین الهی و دستورات و آموزه‌های نبوی، به جانب شما روی خواهند آورد و قصد شما را خواهند کرد. پس شما را توصیه می‌کنم که هرگاه به نزد شما آمدند و آهنگ شما را کردند، با آنان به خوبی و نیکی برخورد نمائید.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده ست].

شرح: با اتکا به مفاد این حدیث، به جرأت می‌توان گفت که همچنان که ایمان صحابه ﷺ به فرموده‌ی قرآن، محور اعتبار و میزان ارزیابی ایمان ما مسلمانان است، گفته‌ها، کردارها، سبک و روش،

۱- ترمذی ح ٢٦٥٠، ابن ماجه ح ٢٤٩.

سنّت و منش، و رهنمودها و تعالیم آنها نیزملاک استناد و تقلید ما می‌باشد.

و حدیث، گویای این حقیت است که وجود صحابه ﷺ، برای امّت محمدی ﷺ تنها عامل رشد و ترقی و تعالی و تکامل علمی، فرهنگی، ایمانی، اخلاقی، عرفانی و... می‌باشد، چرا که آنها، ناقلان دین و حاملان شریعت مقدس اسلام و واسطه‌های میان ما و پیامبرﷺ هستند. و در حقیقت علم و دانش صحابه ﷺ تار و پود دین و علوم و معارف اسلامی می‌باشد و تصور دین، بدون توجه به علم صحابه ﷺ، ممکن نیست.

آری، در این حدیث، متابعت از صحابه ﷺ به صریح‌ترین وجه ممکن بیان شد و تمسک به آنان و گفتار و کردار و رهنمودهای آنان، مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است، و پیامبرﷺ یاران خویش را در حد الگو و مقتدا و پیشوا و قدوه، برای آیندگان در تحصیل علوم دینی و دانش‌اندوزی وکسب تعالیم و احکام اسلامی قرار داده است.

چرا که در حقیقت، آنها طلایه‌داران راستین عرصه‌ی علم و دانش و پیشقراولان واقعی عرصه‌ی اجتهاد و عمل و پیشگامان پیشتاز عرصه‌ی دعوت و تبلیغ و پیش‌آهنگان ممتاز عرصه‌ی تأسّی و اقتدا به اوامر و فرامین تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین رسول‌خدا ﷺ و

دانشوران و فرزانگان حقیقی شرع مقدس اسلام بودند. و تابعین، اگراز زبان خدا مورد ستایش و تمجید قرارگرفته‌اند، فقط بخاطراتباع و پیروی شایسته از صحابه ﷺ است:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ١٠٠﴾ [التوبة: ١٠٠].

و اگر ما می‌خواهیم به گنجینه‌ی تعلیمات اسلامی و به معارف قرآنی و اسرار و حقایق سنت‌های نبوی دست پیدا بکنیم، راهی جز اتباع و پیروی از صحابه ﷺ را سراغ نداریم، چرا که آنها ناقلان دین و حاملان شریعت مقدس اسلام و واسطه‌های میان ما و پیامبرﷺ هستند.

٢١٦ - [١٩] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " الكلمة الحكمة، ضالة الحكيم، فحيث وجدها فهو أحق بها ". رواه الترمذي وابن ماجه وقال الترمذي: هذا حديث غريب، وإبراهيم بن الفضل الراوي يضعف في الحديث[١].

٢١٦- (١٩) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: گفتار و سخن حکمت‌آمیز و فرزانگی، گمشده‌ی هر انسان فرزانه‌ای است (که پیوسته به دنبال آن می‌گردد) پس هر جایی که آن را به دست آورد،

١- ترمذی ح ٢٦٥٠، ابن ماجه ح ٢٤٩.

او شایسته و لایق به آن گفتار حکمت‌آمیز است (پس انسان مسلمان و فرزانه، آن چنان شیفته و دلباخته‌ی علم و دانش و حکمت و فرزانگی است که آن را از هرکس بشنود، فرا می‌گیرد و بها نمی‌دهد که از کدامین دهان بیرون می‌آید).

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند. ترمذی گفته: این حدیث، حدیثی غریب است و «ابراهیم بن فضل» راوی ضعیفی می‌باشد].

شرح: چنانچه قبلاً گفته شد«حکمت»، همان سخن و مطلب محکم ومتقن ومنطقی و درست است. یعنی دریافت حقیقت، یعنی هر قانون و قاعده‌ای که با حقیقت موافق باشد و ساخته و پرداخته تخیّلات نباشد.

این حدیث بیانگر این مطلب مهم است که فرا گرفتن و تحصیل علوم ومعارف، یگانه شرط آن این است که آن علم و دانش، درست و صحیح و مطابق با واقع و حقیقت باشد، شما به آن کسی‌که علم و حکمت را از او فرا می‌گیرید، کار نداشته باشید، چرا که حکمت گمشده‌ی مؤمن است. پس او را می‌جوید و می‌یابد، هرچند در نزد یک نفر مشرک و یا منافق باشد.

آری! وقتی هست که انسان، در درست و صحیح‌بودن مطلبی تردید دارد، در اینگونه موارد کسانی که اهل تشخیص نیستند، نباید به سخن هر کسی گوش کنند و باید دقت کنند که تحت تأثیر و

تلقین چه کسی هستند، چرا که اگر در این زمینه دقت نکند، چه بسا ممکن است که از آن راه به گمراهی و ضلالت کشیده شوند.

ولی وقتی است که معلوم است، حرف طرف درست و صحیح است، در این صورت پیامبر ﷺ می‌فرماید: به نزدش بروید و آنرا فراگیرید.

به قول یکی از بزرگان که می‌فرمود:

«خُذواالحق من أهل الباطل ولاتأخذوا الباطل من أهل الحق وكونوا نقّاد الكلام».

«سخن حق را از اهل باطل بگیرید و آن را بپذیرید ولی سخن باطل را از اهل حق نگیرید و نپذیرید و خودتان صرّاف سخن و سخن‌شناس باشید».

پس دانستیم که در تعلیم وتعلّم و فراگیری حکمت و فرزانگی، برای انسان‌های فرزانه و دانشمند، قید و محدودیّتی نیست.

۲۱۷ - [۳۰] وعن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: " فقيه واحد أشد على الشيطان من ألف عابد ". رواه الترمذي وابن ماجه[1].

۲۱۷- (۳۰) ابن عباس ـ رضي الله عنهما ـ گوید: پیامبر ﷺ فرمود وجود یک دانشمند (خداترس و پرواپیشه، و متقی و پرهیزگار) برای شیطان از وجود هزارعابد (جاهل) سخت‌تر است.

۱- ترمذی ح ۲۶۸۱ و قال: غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه، ابن ماجه ح ۲۲۲.

[این حدیث را ترمذی وابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: نکته‌ی جالب در این حدیث این است که پیامبر ﷺ درمقایسه‌ی عالم وعابد می‌فرماید: وجود یک عالم متقی برای شیطان، از وجود هزار عابد، سخت‌تر است جالب اینکه: عابد، عبادتی را انجام می‌دهد که هدف آفرینش انسان است:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ٥٦﴾ [الذاريات: ٥٦].

«من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام...»

ولی از آنجا که روح و جوهره‌ی عبادت و پرستش، معرفت و حکمت و علم و دانش است، عالم براو برتری فوق‌العاده دارد، چرا که در حقیقت، موفقیت در طریق تکامل و جلب خوشنودی خدا و قرب او مرهون دو عامل است، ایمان و عمل و آگاهی و تقوا. و مسلّما وجود همین دو عا مل، باعث برتری عالم بر عابد و باعث ترس شیطان از عالمان و فرزانگان دینی است.

۲۱۸ - [۳۱] وعن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: " طلب العلم فريضة على كل مسلم، وواضع العلم عند غير أهله كمقلد الخنازير الجوهر واللؤلؤ والذهب ". رواه ابن ماجه وروى البيهقي في شعب الإيمان إلى قوله " مسلم ". وقال: هذا حديث متنه مشهور، وإسناده ضعيف، وقد روي من أوجه كلها ضعيف[1].

۱- ابن ماجه ح ۲۲٤، بیهقی «شعب الایمان» ح ۱٦٦٦ تا لفظ «مسلم» روایت کرده است.

۲۱۸- (۲۱) انس ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: فراگرفتن و جستن علم و دانش (به اندازه‌ی ضرورت) بر هر انسان مسلمان و حق گرا (چه مرد و چه زن) واجب است. و آن کسی‌که علم و دانش را، نزد کسانی که شایسته و بایسته‌ی آن نیستند و لیاقت فراگیری آن را ندارند، می‌نهند، چنان است که گوهر گرانبها و مروارید و طلا را برگردن خوک‌ها آویخته است.

[این حدیث را ابن‌ماجه روایت کرده است. و بیهقی نیز در «شعب الایمان» تا واژه‌ی «مُسلم» آن را روایت کرده است و گفته: این حدیث متنش مشهور و اسنادش ضعیف می‌باشد و از چند طریق دیگر روایت شده که همه‌ی طرقش ضعیف است].

شرح: باید توجه داشت که طلب‌کردن هر علم بر مسلمان فرض نیست، بلکه طلب‌کردن علمی بر او الزامی است که در حال حاضر به آن نیازمند باشد، چنانچه بر هر مسلمانی نماز فرض است، یادگیری ارکان و شرایط نماز نیز بر او فرض است. همچنین فرائض وضو و فرائض غسل و فرائض تیمم. تا با رعایت کردن فرائض، وظیفه‌اش را به نحو احسن انجام دهد و ادا کند.

بر هر مسلمان، یادگیری فرائض و واجبات نماز، زکات، حج و... واجب است تا بتواند آنها را به خوبی ادا کند، زیرا قاعده‌ی کلّی است که آنچه به اقامه‌ی فرض، منتهی می‌شود، فرض و آنچه به واجب منتهی می‌گردد، واجب است.

اما حفظ و یادگیری مسائلی که در برخی مواقع، عارض می‌شود، فرض کفایه است، مانند: طبابت، نسّاجی، کشاورزی و...که اگر در منطقه‌ای، عده‌ای این فریضه را ادا کنند، بار مسئولیت از دوش دیگران برداشته می‌شود، در غیر اینصورت همه گنهکار می‌شوند.

از حدیث بالا به خوبی دانسته شد که جوینده علم و دانش‌پژوهی که از همان آغاز تحصیل، هدفش آراسته‌نمودن درون و زینت دادن آن به فضائل اخلاقی و زیور فرزانگی نمی‌باشد و خواسته نهایی خویش را ازکسب علم، تقرب به پیشگاه خداوند متعال و صعود به جوار ملأ اعلی، از فرشتگان و مقربان خدا، قرار ندهد، و آن را وسیله‌ای برای دستیابی به جاه و مقام، مال و منال و پست و موقعیت اجتماعی به حساب می‌آورد، یا هدفش از کسب علم، این است تا با آن به مجادله با سفهاء بپردازد و بر دیگران افتخار کند و با علم از وابستگی‌های خود به امور دنیوی نکاهد، خود را بالاتر از علم بگیرد و برای نیل به آن متواضع و در مقابل معلم و آموزگار خود، فروتن، مؤدب و فرمان‌پذیر نباشد و بیماری‌های درونی از قبیل: حسد، تکبر و خودبزرگ‌بینی، کینه‌ورزی، ریا و تزویر و حب مال و مقام، دوری از حق، تعظیم ثروتمندان و قدرتمندان و مراوده با آنان و استفاده از مال حرام آنها، در وجودش شعله‌ور باشد، اگر کسی علم و دانش را نزد چنین کسی‌که شایسته

آن نیست و لیاقت فراگیری آن را ندارد، بنهد، چنان است که گوهر گرانبها و مروارید طلا، بر گردن خوک‌ها آویخته است، چراکه علم و دانش گوهر پاک و پاکیزه‌ای است و جز در مکان پاک و قلب خالص و بی‌آلایش جای نخواهد گرفت.

پس بر استادان و مربیان، لازم است که از نصیحت و پند و اندرز شاگردانشان فروگذاری نکنند و باید آنان را آگاه سازند که هدف از تحصیل علوم دینی و معارف اسلامی، تقرب و نزدیکی به خداوند ﷻ است، نه دستیابی به ریاست و سیادت و افتخار بر دیگران و مجادله با مردم.

چرا که به گفته‌ی حضرت عمر ﷺ، خوفناک‌ترین و خطرناک‌ترین بلا، برای امت اسلامی، منافق دانا و عالم است (یعنی خوکی که بر گردنش طلا و جواهر و مروارید و گوهر گرانبها آویزان کرده باشند) که به زبان عالم است و با قلب و عمل جاهل.

زیرا هرگاه علم و دانش به انسان نالایق وناشایسته‌ای برسد، تاریکی بدعت‌ها و خرافات و اوهام بر عقل‌ها و دل‌ها مستولی می‌شود و حشرات فتنه و گمراهی در فضا، ظاهر می‌گردند و کسانی صدرنشین مجالس وعظ و نصیحت و درس و تدریس می‌شوند که شایستگی آن را ندارند و افرادی بر کرسی افتاء و قضاوت می‌نشینند که هیچ نسبتی با علم ندارند و با وجود آنها، اساطیر و خرافات و بدعت‌ها و نوآوری‌ها، بر جهان حاکم شده و

علم حقیقی رخت برمی‌بندد و در نتیجه گمراهی و ضلالت و تاریکی الحاد و انحراف، همه جا را فرا می‌گیرد و موجبات تباهی و شقاوت و بدبختی و فلاکت مردمان می‌گردد.

پس بر علماء و دانشمندان اسلامی لازم است، امانتی را که خداوند از مسائل علوم و فنون مختلف بر عهده‌ی آنان گذاشته، در بین مردم لایق و شایسته، انتشار دهند و نور هدایت و حکمت و معرفت را بر تشنگان و شیفتگان واقعی علم و دانش و طلایه‌داران عرصه‌ی فراگیری حکمت و معرفت بیفشانند و بر عامه‌ی مردم نیز لازم است که بر اساس «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» بر فهم آنچه که در زندگی به آن نیازمندند، بکوشند و تلاش ورزند، تا در وادی جهل وگمراهی قرار نگیرند و از دست خفاشان خون‌آشام الحاد و بی‌بندوباری و شرک و چندگانه‌پرستی و کفر و زندقه و نفاق و دورنگی، نجات و رهایی یابند.

۲۱۹ - [۳۲] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: "خصلتان لا تجتمعان في منافق: حُسن سَمت ولا فقه في الدين ". رواه الترمذي[1].

۱- ترمذی ح ۲٦۸٤ و قال: غریب لا نعرفه الا من حدیث ابن ایوب العامری و لا ادری کیف هو.

۲۱۹- (۳۲) ابرهریره ﷺ گوید پیامبرﷺ فرمود: دو خصلت و ویژگی زیبا است که در انسان منافق و دو رنگ و دو چهره و دورو گرد نمی‌آید:

۱- خوشنامی و حسن سلوک (یعنی متصف‌شدن به گفتار، کردار و سیرت صالحان و نیکان و دوری‌گزیدن از امراض درونی و از صفات و ویژگی‌های نکوهیده و زیانبار).

۲- دانایی و ژرف‌نگری در دین خدا.

(پس برای مسلمانان نیز شایسته است تا این دو خصلت را در خود گردآورند و خویشتن را از صفات و ویژگی‌های منافقان و دو چهره‌ها دور نگاه دارند، چرا که منظور پیامبر ﷺ نیز از ایراد این حدیث، تحریک و تشویق مسلمانان در متصف‌شدن به این دو خصلت و ویژگی است.

یعنی این دو خصلت در انسان منافق گرد نمی‌آید، اما در وجود انسان مؤمن راستین جمع خواهد شد، و شما که مسلمان هستید، برای بدست آوردنش کوشش کنید و تلاش ورزید).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۲۲۰ - [۲۳] وعن أنس قال: قال رسول اللهﷺ: " من خرج في طلب العلم فهو في سبيل الله حتى يرجع ". رواه الترمذي والدارمي[1].

۲۲۰- (۲۳) انس رضی الله عنه گوید: پیامبرﷺ فرمود: کسی‌که در جستجو و طلب علم و دانش و حکمت و فرزانگی از منزل خویش خارج شود، پیوسته سعی و کوشش وی در فراگیری دانش، در راه خداست تا اینکه به منزل و شهر و دیار خویش برگردد.

[این حدیث را ترمذی و دارمی روایت کرده‌اند].

شرح: خداوند چه شرافت و فضیلتی و چه جلال و عظمتی برای اهل علم و دانش‌جویان و دانش‌پژوهان، بالاتر از این فضیلت، قائل شده است، تا آنجا که خدای ﷻ آنها را با مجاهدان در راه خدا که با دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمین پیکار می‌کنند، مقایسه نموده است.

مسئله‌ی مهمی که می‌توان از این حدیث استفاده کرد، احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای مسئله‌ی تعلیم و تعلم قائل شده است یعنی جهاد با جهل و بی‌خبری همانند جهاد با دشمن بر آنها فرض است و اهمّیت یکی از دیگری کمتر نیست، بلکه تا مسلمانان در جهاد و پیکار با جهل پیروز نشوند، در جهاد با دشمن

۱- ترمذی ح ٢٦٤٧ و قال حسن غريب.

خارجی پیروز نخواهند شد، زیرا یک ملّت جاهل، همواره محکوم به شکست و عقب‌ماندگی وانحطاط است.

حسن بصری ـ رحمة الله علیه ـ گوید: «چون جوهر قلم علماء با خون شهدا سنجیده شود، جوهر قلم علماء بر خون شهدا ارجحیّت می‌یابد».

دکتر یوسف قرضاوی نیز در این زمینه می‌گوید: «کمک رسانیدن به دین و شریعت خدا در بعضی اوضاع و احوال با جنگ و نبرد تحقق می‌یابد و در بعضی زمان‌ها و مکان‌ها نیز فقط عبارت از جنگ و قتال خواهد بود.

اما در بعضی زمان‌ها از جمله این عصر کنونی ما، خطرات و عمق تأثیر تهاجم‌های فکری و روانی به مراتب بیشتر از تهاجم‌های مادی و نظامی است و اگر جمهور فقهای مذاهب چهارگانه از دیر باز این سهم زکات را به تدارکات مجاهدین و رزمندگان و مرزداران و آنچه که نیاز دارند، از قبیل: اسب واستر و سلاح، معنی گردانیده‌اند، در عصر کنونی، ما نوعی دیگر از جهادگران و پاسداران را برآن می‌افزائیم و آن کسانی هستند که در راه جهاد فکری و روانی و گرایش خردها و قلب‌ها به‌سوی تعالیم اسلام و گسترش مرزهای دعوت اسلامی کوشش می‌کنند. اینان مبارزان سلحشور

و مجاهدان و پاسدارانی هستند که با زبان و قلم در جهت دفاع از عقیده و شریعت و پاسداری از حریم اسلام، جهاد می‌کنند[1].

استاد قرضاوی در جایی دیگر می‌گوید:

«هر گاه درکشوری، نظام تعلیم و تربیت در اختیار مبشران مسیحی یا کمونیست‌ها یا لائیک‌ها قرار گرفته باشد، بزرگترین جهاد فی سبیل الله در چنین کشوری عبارت خواهد بود، از تأسیس یک مدرسه‌ی اسلامی خالص، که در آن مدرسه به فرزندان مسلمان، آنچه را که در امور دینی و دنیوی بدان نیاز دارند، آموزش دهند و از آنان در مقابل انواع تهاجم فکری و اخلاقی حمایت و حراست کنند و از گزند برنامه‌های زهرآلود و کتاب‌های منحرف، آنان را مصون و محفوظ بدارند. مبادا که با آن کتاب‌ها و برنامه‌ها، اندیشه‌های معلمان و دانش‌آموزان را تباه سازند و افکار عمومی مسلمانان را مسموم گردانند و نظام تعلیم و تربیت را به مسیرهای غیر دینی و غیراسلامی بکشانند...

و خود این یک نوع جهاد عظیم به شمار می‌آید، زیرا که خطر مؤسسات فکری و فرهنگی غرب‌زده و لائیکی به مراتب بیشتر از تهاجم‌های نظامی در قرون گذشته بر علیه اسلام است. اینجاست که کوشش در راه دعوت اسلامی و آگاهی‌دادن به نسل جدید

۱- دیدگاه‌های فقهی معاصر ج ۱ ص ۳۷۳.

مسلمان و ایجاد اماکن تعلیم و تربیت و برخوردار گردانیدن آنها از تمکن مالی و شرایط لازم، مهم‌ترین مصداق جهاد فی سبیل الله است[۱].

۲۲۱ - [۳٤] وعن سخبرة الأزدي قال: قال رسول الله ﷺ: "من طلب العلم كان كفارة لما مضى ". رواه الترمذي والدارمي وقال الترمذي: هذا حديث ضعيف الإسناد وأبو داود الراوي يضعف[۲].

۲۲۱- (۳٤) سخبرةالأزدی ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: کسی‌که به دنبال تحصیل و فراگیری علم و دانش و حکمت و فرزانگی باشد، همان فراگرفتن دانش (و رنج و مشقتی که در تحصیل آن برداشت می‌کند) کفاره و از بین برنده‌ی گناهان پیشین اوست.

[این حدیث را ترمذی و دارمی روایت کرده‌اند. و ترمذی گفته: اسناد این حدیث ضعیف است، چراکه در آن راوی ضعیف بنام «ابوداود» وجود دارد].

۲۲۲ - [۳٥] وعن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله ﷺ: " لن يشبع المؤمن من خير يسمعه حتى يكون منتهاه الجنة ". رواه الترمذي[۳].

۱- همان ج ۱ ص ۳۷۵.
۲- ترمذی ح ۲٦٤۸ و قال: حدیث ضعیف الاسناد، دارمی ح ٥٦۱.
۳- ترمذی ح ۲٦۸٦ و قال حسن غریب.

۲۲۲- (۲۵) ابو سعید خدری ﷛ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: انسان باایمان و حق‌گرا، از شنیدن نیکی و خوبی و از گوش‌دادن به سخنان حکمت‌آمیز و فرزانگی، سیری نمی‌پذیرد، تا سرانجام آن بهشت زیبا و فرح‌زای خداوند ﷻ باشد(چراکه دو گرسنه‌اند که هرگز سیری نمی‌پذیرند: یکی جویای دانش و دیگری جویای مال. پس شیفتگان و دلباختگان علم و دانش و عاشقان و والهان حکمت و فقاهت پیوسته به دنبال مطلوب خویش‌اند، تا در پرتو آن به رضایت و خوشنودی خداوند به معرفت و شناخت درست و سرانجام به بهشت فرح‌بخش معشوق دست یابند).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۲۲۳ - [٣٦] وعن أبي هريرة ﷛ قال: قال رسول الله ﷺ: " من سئل عن علم علمه ثم كتمه؛ ألجم يوم القيامة بلجام من نار ". رواه أحمد وأبوداود والترمذي[1].

۲۲۳- (٣٦) ابوهریره ﷛ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: هرکس از علم و دانشی که آن را می‌داند مورد پرسش قرار گیرد و آن را دانسته نهان دارد (و آن را از اهل علم و حکمت که نیاز به آن دارند، کتمان کند) در روز رستاخیز، دهنه و لگامی از آتش بر دهان او زده می‌شود.

[این حدیث را احمد، ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند].

۱- مسند احمد ۲ / ۲٦۳، ابوداود ح ۳٦٥٨، ترمذی ح ٢٦٤٩ و قال حدیث حسن، ابن ماجه ح ٢٦١.

٢٢٤ - [٢٧] ورواه ابن ماجه عن أنس[1].

٢٢٤- (٢٧) همین حدیث را ابن ماجه نیز از انس ﭬ روایت کرده است.

شرح: این حدیث در حقیقت اخطار و هشداری تکان‌دهنده به تمام دانشمندان وعلمای مذهبی و فرزانگان و فرهیختگان اسلامی و طلایه‌داران و پیش‌قراولان عرصه‌ی علم و دانش است که آنها در تبیین و روشن ساختن اوامر و فرامین الهی و حقایق و معارف دینی و دستورات و تعالیم نبوی و احکام و مسائل شرعی و اسرار و رموز و آموزه‌های تعالی‌بخش وسعادت‌آفرین قرآنی بکوشند و در این امانت بزرگ الهی خیانت نورزند وکتمان حقایق ننمایند.

بلکه همه‌ی آنها موظفند تا حقایق و معارف دینی را عریان وآشکار در اختیار مردم بگذارند، تا همه‌ی توده‌های مردم به روشنی از آنها آگاهی و اطلاع یابند.

و نیز مسئول‌اند که در تبیین، توضیح، تفسیر وتنویر افکار عمومی مسلمانان کوتاهی نکنند، تا مشمول همان سرنوشتی که پیامبر ﷺ در این حدیث و مانند آن برای علمایی که کتمان حقایق می‌کنند بیان کرده، قرار نگیرند.

١- ابن ماجه ح ٢٦٤ و فی اسناده مقال.

پس طبق مفاد این حدیث، هر کسی‌که حکمی شرعی، یا علمی نافع، یا رأی صحیح وسودمندی را از دانش‌جویان و تشنگان علم و معرفت وآنانی که سخت به آن نیازمندند، پنهان کنند، در روز رستاخیز خداوند ﷻ به جهت این کار ننگین و زشتش، دهنه‌ای از آتش بر دهان او می‌زند و او را خوار و رسوا می‌گرداند.

خلاصه اینکه: اگر عالم به قصد کتمان علم خویش احکام را نگوید، خدای ﷻ و پیامبر اکرمﷺ را نافرمانی کرده و مستحق گناه و مجازات در روز قیامت خواهد بود.

اما اگر قصد کتمان احکام نباشد و بداند که آن علم نزد افراد دیگری غیر از او نیز شناخته شده است و افراد دیگری نیز به شناخت این احکام در همان منطقه آشنا هستند و وی از روی اخلاص و نیت صادق واز روی تواضع و فروتنی و ادب و صداقت بخاطر دوری از تکبر و غرور و خودمحوری و خودبزرگ‌بینی به دیگر علما حواله می‌کند، در اینصورت تبلیغ و بیان احکام، بر وی واجب نیست به شرط آنکه مطمئن باشد که دیگران از آن حکم آگاهی دارند، و لی اگر کسی از مسئله‌ای مورد سؤال قرار گرفت، در این صورت تبلیغ مسائل و بیان احکام برایش واجب است، به دلیل حدیثی که در بالا گذشت.

به هر حال، انسانی که مردم را از علم و دانش خویش بی‌بهره و محروم می‌گرداند، مستحق مجازات دردناک و وحشتناک خداوندی در روز رستاخیز می‌باشد.

۲۲۵ - [۳۸] وعن كعب بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: "من طلب العلم ليجاري به العلماء، أو ليماري به السفهاء، أو يصرف به وجوه الناس إليه؛ أدخله الله النار ". رواه الترمذي[1].

۲۲۵- (۳۸)کعب ابن مالک رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: کسی‌که هدف و مطلوبش از جستن علم و دانش این باشد که خود را با دانشمندان همگام کند و بوسیله‌ی آن با آنها هم چشمی و رقابت ناسالم نماید و یا بوسیله‌ی آن با جاهلان وکم‌خردان ستیزه و جدال و کشمکش و اختلاف نماید و یا بوسیله‌ی آن توده‌های مردم را به‌سوی خود جلب و آنها را در اطراف خود جمع کند، خداوند او را به آتش سوزان دوزخ در می‌آورد.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۲۲۶ - [۳۹] ورواه ابن ماجه عن ابن عمر[2].

۱- ترمذی ح ۲٦٥٤ و قال: حديث لانعرفه الا من هذا الوجه و اسحاق بن يحيى بن طلحة ليس بذاك القوى عندهم.
۲- ابن ماجه ح ۲٥۳.

۲۲٦- (۲۹) ابن ماجه نیز این حدیث را از ابن عمر ـ رضي الله عنهما ـ روایت کرده است].

۲۲۷ - [۳۰] وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: " من تعلم علماً مما يبتغى به وجه الله، لا يتعلمه إلا ليصيب به عرضاً من الدنيا؛لم يجد عرف الجنة يوم القيامة ". يعني ريحها. رواه أحمد وأبو داود وابن ماجه[1].

۲۲۷- (۳۰) ابوهریره رضي الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: کسی‌که تنها، برای آنکه از مال دنیا بهره‌ای بیابد و به مال و منال و جاه و مقام و پست و موقعیتی دنیوی و اجتماعی دست یابد، دانش و علمی از علومی را که رضایت و خوشنودی خدا در آنها طلب می‌شود، بیاموزد (واز همان آغاز تحصیل، هدف و مقصودش، دستیابی به جاه و مال و دست‌یافتن به کالای ناچیز دنیا باشد) بوی دل‌انگیز بهشت به مشام وی نخواهد رسید.

[این حدیث را احمد، ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث پیامبر ﷺ تمام علما، دانشمندان، فرزانگان، دانشجویان و دانش‌پژوهان را به یکی از اصول کلیدی و بنیادی و محوری و اساسی در تحصیل و فراگیری علم و دانش، راهنمایی و ارشاد می‌کند و آن ضرورت اخلاص و انحصار نیت برای خدا و پرهیز

---

[1]- مسند احمد ۲ / ۳۳۸، ابوداود ح ۳٦٦٤، ابن ماجه ح ۲٥۲.

از ریا و تظاهر و کسب جاه و مقام و مال و منال به وسیله‌ی علم و دانش است.

فرد دانشجو و دانش‌پژوه، پیوسته باید هدفش را از تحصیل علم، جویاشدن رضایت خدا و تصفیه‌ی آن از شایبه‌های شخصی یا دنیوی باشد.

وی باید از همان آغاز تحصیل، هدفش آراسته‌نمودن درون و زینت‌دادن آن به فضائل اخلاقی و زیور فرزانگی باشد. خواسته نهایی خود را از کسب علم، تقرب به خدا و صعود به جوار ملأ اعلی از فرشتگان و مقربین و ترقّی و پیشرفت و تکامل و تعالی ایمانی، اخلاقی، عرفانی و فرهنگی و خداشناسی و خدامحوری قرار دهد. و نباید علم را وسیله‌ای برای دستیابی به جاه و مال به حساب آورد، یا بوسیله‌ی آن به مجادله با سفهاء بپردازد و بر دیگران فخر کند، چرا که هدف از تحصیل علوم، تقرب به پیشگاه خداوند ﷻ است، نه دستیابی به ریاست و افتخار بر دیگران و مجادله و ستیزه با مردمان.

و نیز فرد دانشجو باید پیش از هرچیز نفس خود را از اخلاق پست و خوی‌های نکوهیده، پاک و تصفیه نماید، چرا که کسب علم و دانش و معرفت و حکمت زمانی امکانپذیر است که قلب از تمام ناپاکی‌های اخلاقی و آلودگی‌های درونی و نیت‌های نفسانی و شایبه‌های شخصی و دنیوی پاک شود.

بنابراین بر تمام دانشجویان و دانش‌پژوهان لازم است که اگر بدنبال علم و دانش می‌روند آن را از شایبه‌ها و امیال و آرزوهای زودگذر نفس و موانع راه، اعم از سرمایه، شهوت، مقام، مال، شهرت، کسب منزلت در دل دیگران، مدح و ثنا، گریز از ملامت و سرزنش، کسب رضایت عامه‌ی مردم، تعارف با بزرگان، شفایافتن از عقده و کینه‌های پوشیده، مجادله با کم خردان، رقابت ناسالم با دانشمندان و جلب توجه توده‌های مردم به‌سوی خود و علل و خواسته‌های شخصی و حیوانی و دنیوی دیگر پیراسته کند و هدفش را از کسب علم و دانش فقط منحصر برای خدا کند و انگیزه‌های دینی خویش را بر انگیزه‌های نفسانی غالب و چیره کند و گام‌های اخروی را بر گام‌های دنیوی‌اش پیروز گرداند و خواسته‌های خدا را برخواسته‌های مردم ترجیح دهد.

امام محمد غزالی - رحمة الله علیه - می‌گوید: «ارباب قلوب، با بصیرت ایمان وانوار قرآن دریافته‌اند که وصول به سعادت جز با علم و عبادت مسیر نیست، همه‌ی مردم جز عالمان و همه‌ی عالمان جز عاملان و همه‌ی عاملان جز مخلصان در معرض هلاکت هستند، مخلصان نیز در معرض خطر بزرگی قرار دارند. عمل بی‌نیّت، عنا و نیت بدون اخلاص، ریا. و ریا نیز مساوی نفاق و معصیت است و اخلاص بدون تحقیق و صداقت، پوچ است و هر

عملی که با ارادت غیر خدا، آلوده باشد، پوچ و محکوم به شکست است و خداوند در حق آن می‌فرماید:

﴿وَقَدِمۡنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنۡ عَمَلٖ فَجَعَلۡنَٰهُ هَبَآءٗ مَّنثُورًا٢٣﴾ [الفرقان: ۲۳].

«ما به سراغ تمام اعمالی که آنان انجام داده‌اند، می‌رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می‌سازیم و ایشان را از اجر و پاداش آن محروم می‌کنیم»[۱].

در آخر لازم می‌دانم به تمام دانشمندان و فرزانگان اسلامی و همه‌ی دانش‌پژوهان و دانشجویان علوم دینی و آنانی که برای پیروزی اسلام و مسلمین در عرصه‌های مختلف زندگی، اعم از مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی واجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی و عبادی و خانوادگی و... کار می‌کنند و زحمت می‌کشند، تأکید کنم که انگیزه‌ها و اهداف خویش را در کسب و فراگیری علم و دانش، با صداقت و اخلاص، مورد تحلیل و بررسی قرار دهند و با نفس خود و خدای خود، دروغ نگویند و از فتنه‌های مقام‌پرستی، خودنمایی، شهرت، مال، مقام، موقعیت اجتماعی، و کسب ستایش مردم، خویشتن را دور کنند.

۲۲۸ - [۳۱] وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: " نضر الله عبداً سمع مقالتي فحفظها ووعاها وأدّاها؛ فرب حامل فقه غير فقيه، ورب حامل فقه إلى من هو أفقه منه.

۱- احیاء العلوم الدین.

ثلاث لا يغل عليهن قلب مسلم: إخلاص العمل لله، والنصيحة للمسلمين، ولزوم جماعتهم، فإن دعوتهم تحيط من ورائهم ". رواه الشافعي والبيهقي في المدخل[1].

۲۲۸- (۳۱) ابن مسعود ﷺ گوید: پیامبر ﷺ (در زمان خویش، مسلمانان را به حفظ و حراست احادیث خود، تشویق و ترغیب می‌کرد و آنها را به نشر و تبلیغ آن تحریک و تهییج می‌نمود و) می‌فرمود: خداوند ﷻ، بنده‌ای را شادمان و شاداب و خنده‌رو و روسفید سازد که گفته‌ی مرا (احادیث مرا) می‌شنود و آن را حفظ می‌کند و به خاطر می‌سپارد و آن را همانسان که شنیده است (بی‌تحریف و کم و کاست) به دیگران می‌رساند.

و چه بسا کسی‌که حافظ و حامل دانش و دانایی است و خود عمیق و دانا نیست (یعنی حمل‌کنندگان دانش هستند ولی خود دانشمند نیستند). و چه بسیارند دانشمندانی که گوهر علم و دانش را به‌سوی داناتر و دانشمندتر از خود حمل می‌کنند و به وی می‌رسانند.

سه چیز است که قلب انسان مسلمان و حق‌گرا، درباره آنها خیانت نمی‌ورزد و ناراستی نمی‌کند (بلکه پیوسته به این سه چیز متصف و آراسته است):

۱- ترمذی ح ۲۶۵۸.

۱- جویا شدن رضایت خدا در عمل (و تصفیه‌ی آن از شایبه‌های شخصی و دنیوی و امیال و آرزوهای زودگذر نفسی از سرمایه، شهوت، مقام، مال، شهرت، کسب منزلت در دل دیگران، مدح و ثنا، کسب رضایت عامه‌ی مردم، تعارف با بزرگان و امراض پنهانی و درونی، شفا یافتن از عقده و کینه‌های پوشیده، استجابه حسادت‌ها و علل و خواسته‌های غیر الهی دیگر).

۲- نصیحت و خیرخواهی برای مسلمانان (به این معنی که با آنها در راستای حق همکاری می‌کند، آنها را مورد آزار و اذیت قرار ندهد، با نرمش و ملایمت به امر و نهی و یادآوری آنها بپردازد، آنها را به مصالح دنیوی و اخروی راهنمایی کند، از اذیت و آزار آنها خودداری نماید، آنها را از چنگال بیماری‌های بیسوادی، بی‌دینی، فقر، فساد اخلاقی، ستم، تبعیض، رهایی بخشد، به آنها ظلم نکند، آنها را خوار و رسوا نسازد و پیوسته در مصلحت برادر مسلمانش، چه مالی یا علمی، یا اخلاقی بکوشد و در رفع مشکلات آنها، یاری نیازمندان، یافتن کار برای بیکاران، دفاع از ستمدیدگان، مداوای بیماران، تعلیم جاهلان، ارشاد ناآگاهان، در حد وسع و توان خویش بکوشد).

۳- و متمسک‌شدن به جماعت مسلمان و تخطی نکردن از جماعت آنان، چراکه دعای مسلمانان همه را احاطه می‌کند (و به برکت لزوم جماعت آنان، انسان از گزند توطئه‌های

اشرار و بد اندیشان جنّی و انسی به دور خواهد ماند و در پرتگاه مخوف و وحشتناک هلاکت، سقوط نخواهد کرد و در هنگامه‌ی رویدادها و ناگواری‌ها شکست نخواهد خورد، چراکه لزوم جماعت مسلمانان به خوبی قادر است، مانع هلاکت و فنا و ضلالت وگمراهی گردد، چه همیشه احتمال این هست افرادی که دور از جماعت مسلمانان قرار دارند، توسط شیاطین در کمین‌نشسته‌ی جن و انس در پرتگاه هلاکت سقوط کنند. اما هرگاه همین افراد در بین جمع و جماعت مسلمانان واقع شوند، چون گوسفندی که در میانه‌ی گله‌ای قرار گیرد و بدین وسیله از حمله‌ی گرگ‌ها در امان بماند، در حمایت آنان قرار می‌گیرند و از گزند توطئه‌های اشرار و شیطان بدکاره و نفس امّاره به دور خواهند ماند).

[این حدیث را امام شافعی و بیهقی در «المدخل» روایت کرده‌اند].

۲۲۹ - [۳۲] ورواه أحمد والترمذي وأبو داود وابن ماجه والدارمي عن زيد بن ثابت. إلا أن الترمذي وأبا داود لم يذكرا: " ثلاث لا يغل عليهن ". إلى آخره[1].

۱- مسند احمد ۵ / ۱۸۳، ترمذی ح ۲٦۵٦ و قال حدیث حسن، ابوداود ح ۳٦٦۰، ابن ماجه ح ۳۰، دارمی ح ۲۲۹.

۲۲۹- (۳۲) امام احمد، ترمذی، ابوداود، ابن‌ماجه و دارمی، این حدیث را از «زید ابن ثابت ﷺ» روایت کرده‌اند. جز اینکه ترمذی و ابوداود، این حدیث را فقط تا «ثلاث لا یغلّ علیهنّ...» روایت نموده‌اند].

۲۳۰ - [۳۳] وعن ابن مسعود قال: سمعت رسول الله ﷺ یقول: " نضر الله امرأً سمع منا شيئا فبلغه كما سمعه، فرب مبلّغ أوعى له من سامع ". رواه الترمذي وابن ماجه[1].

۲۳۰- (۳۳) ابن مسعود ﷺ گوید: از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: خداوند متعال شاداب و شادمان و خنده‌رو و روسفید سازد آن کسی را که چیزی (از احادیث) از ما بشنود و آن را همانسان که شنیده (بی‌تحریف و کم وکاست) به دیگران برساند. و چه بسیارند کسانی که این احادیث به آنها می‌رسند و از لحاظ قوه‌ی حافظه و ضبطشان بهتر از کسانی‌اند که در مجلس من شنونده و حاضر بوده‌اند(و برداشت‌ها و نکته‌برداری‌هایی از احادیث من می‌کنند و مفاهیم و مطالبی را از درونشان استخراج می‌کنند که حتی به ذهن و فکر کسانی که این حدیث را مستقیماً از من شنیده‌اند و به آنها رسانده‌اند، نیز خطور نمی‌کند. و در حقیقت چه بسیارند، حامل فهم

---

[1]- ترمذی ح ٢٦٥٧ و قال حدیث حسن صحیح، ابن ماجه ح ٢٣٢، مسند احمد ١/ ٤٣٧.

و دانشی که دانشمند نیست ولی این گوهر دانایی و فقاهت را به‌سوی داناتر و عالم‌تر و فرزانه‌تر و فقیه‌تر از خود می‌برد).

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

۲۳۱ - [۳٤] ورواه الدارمي عن أبي الدرداء[1].

۲۳۱- (۳٤) «دارمی» این حدیث را نیز از ابو داود روایت کرده است.

شرح: مجموع این احادیث سرشار و مملو از بشارت و مژده و نوید است که صحابه ﷺ و دیگر مسلمانان را در مسیر حفظ احادیث، توان و علاقه‌ی بیشتری می‌بخشد.

رسول‌خدا ﷺ پیوسته درباره‌ی نقل و روایت احادیث خویش به آنها سفارش می‌نمود که سخنان وی را به واسطه‌ی اشخاصی به آیندگان تحویل دهند که دارای فهم زیاد باشند تا بدین وسیله، مفهوم و حقیقت سخن باقی بماند.

و نه بر چند صحابه، که بر همه‌ی آنان وظیفه نهاد و همه مسلمانان را مؤظف نمود که سخنانش را بدون هیچ تغییر و تحریفی و بدون هیچ کم وکاستی، به دیگران برسانند.

---

[1]- دارمی ح ۲۳۰.

پیامبرﷺ می‌خواست، از این روزنه، کار تأثیرگذار و مطلوبی را در روند حفظ و حراست سنّت از گزند توطئه‌های اشرار و بد اندیشان و بدخواهان و دشمنان قرآن و سنت اتّ‌خاذ کند، به طوری که احادیثی که محدود به چند صحابه بود و فقط عده‌ی اندکی آنها را می‌دانستند، بر اساس این فرمان رسول‌خداﷺ، به عده‌ی بسیاری رسید و دائره‌ی راویان زیرک، باهوش، با فراست، و با درایت به تدریج گشاده‌تر شد و در نتیجه احادیث پیامبرﷺ آنطور که از او شنیده شده بودند، بدون کوچکترین کمی و بیشی و تحریف و تغییری به دیگران می‌رسید و آنها نیز از قوه‌ی مخلیه و مدرکه‌ی خویش و از توان و استعداد سرشار و پتانسیل‌های عجیب و از ظرفیت‌های شگرف و از درایت و فراست و هوش و ذکاوت والا و بالای خویش استفاده می‌کردند و در پرتو رهنمودهای پیامبرﷺ به گنجینه‌های تعالیم و آموزه‌های اسلامی و به اسرار و حقائق علوم نبوی، و به معارف و فنون دینی و اصول و موازین شرعی دست می‌یافتند و بر اساس نیازهای زمان و همپای مقتضیات زمان، به حل مشکلات و رفع چالش‌ها، دغدغه‌ها و ناهمواری‌ها و نابسانمانی‌های فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی و سیاسی و نظامی و فرهنگی و اقتصادی می‌پرداختند.

۲۳۲ - [۳۵] وعن ابن عباس ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " اتقوا الحديث عني إلا ما علمتم، فمن كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار". رواه الترمذي[۱].

۲۳۲- (۳۵) ابن عباس ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: از اینکه به دروغ چیزی را به من نسبت دهید و از قول من دروغ بگوئید، به شدت بترسید و پروا کنید، و فقط احادیثی را از من نقل کنید، که پیرامون صحّت و ثبوت آنها از من، آشنایی و آگاهی دارید.

پس کسی‌که از قول من به عمد و دانسته دروغ بگوید و گفتار یا رفتاری را که انجام نداده‌ام به من نسبت دهد، باید جایگاه و نشیمنگاه خویش را در آتش سوزان دوزخ آماده سازد.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۲۳۳ - [۳٦] ورواه ابن ماجه عن ابن مسعود وجابر، ولم يذكر: " اتقوا الحديث عني إلا ما علمتم[۲].

۲۳۳- (۳٦) ابن ماجه نیز این حدیث را از «ابن مسعود» ﷺ روایت کرده ولی جمله «اتقوا الحدیث عنّی الّا ما علمتم» را در روایتش ذکر نکرده است.

۱- ترمذی ح ۲۹۵۱ و این کلمات را نیز اضافه کرده است: «من قال في القرآن برأيه فليتبوأ مقعده من النار» و گفته: حدیث حسن.
۲- ابن ماجه ح ۳۰ – ۳۳ بروایت جابر.

٢٣٤ - [٣٧] وعن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: " من قال في القرآن برأيه فليتبوأ مقعده من النار ". وفي رواية: " من قال في القرآن بغير علم فليتبوأ مقعده من النار " رواه الترمذي[١].

٢٣٤- (٣٧) ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیامبرﷺ فرمود: هرکس به رأی خود (و بدون استدلال و اجتهاد و خودسرانه و از روی هوای نفس و منافع شخصی و اغراض فردی) قرآن را تفسیر و تبیین کند، باید نشیمنگاه خود را در آتش دوزخ آماده سازد.

و در روایتی دیگر چنین وارد شده است: «هر کس بدون علم و از روی جهل و گمراهی و خودبینی و غرور، قرآن را تبیین و تشریح کند، جایگاهش آتش سوزان دوزخ خواهد بود و باید جایگاهش را در آنجا ببیند.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

٢٣٥ - [٣٨] وعن جندب قال: قال رسول الله ﷺ: " من قال في القرآن برأيه فأصاب فقد أخطأ ". رواه الترمذي وأبو داود[٢].

٢٣٥- (٣٨) جُندب رضی الله عنه گوید: پیامبرﷺ فرمود: هرکس به رأی و نظر خود (و بدون در نظر گرفتن سخنان علماء و دانشمندان و محدثین و مفسرین و اصول و موازین اسلامی و قوانین صرف و نحو،

۱- ترمذی ح ۲۹۵۰ و قال حدیث حسن صحیح.
۲- ابوداود ح ۳۶۵۲، ترمذی ح ۲۹۵۲.

اصول و لغت و..). از قرآن سخن بگوید و به تشریح آیاتش بپردازد، هرچند (به طور اتفاقی) به صواب و حقیقت برسد، باز هم، خطا و اشتباه کرده است.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: قدم نهادن در وادی علم تفسیر که سراسر شرف و سعادت و عزّت و بالندگی است، بس خطرناک و دشوار و سخت و طاقت‌فرسا می‌باشد، زیرا که اشتباه تفسیرکردن آیه‌ای از قرآن به معنای نسبت دادن حرفی ناگفته به خداست و چه انحرافی بالاتر از این!

﴿وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳]

«و اینکه به دروغ از زبان خدا چیزی را (درباره‌ی تحلیل و تحریم و غیره) بیان دارید که (صحت و سقم آن را)نمی‌دانید...»

وقتی از حضرت ابوبکر ﷺ پیرامون تفسیر یکی از آیه‌ها پرسیده شد، ایشان در پاسخ فرمود: اگر من در تفسیر آیه‌ی قرآن غیر مراد خدا بگویم، دیگر چه آسمانی بر من سایه می‌افکند و چه زمینی مراد بر دوش می‌کشد و به کجا پناه ببرم و چه کاری را بسازم؟!

پس مفسّر قرآن برای فهم قرآن به انواع علوم و معارف مختلف و اهلیت و صلاحیّت در امر تفسیر قرآن نیاز دارد و لازم است آنها در وجود او جمع گردد، تا بتواند به تفسیر قرآن بپردازد و شایستگی

این کار را داشته باشد و گر نه مشمول تهدید حدیثی خواهد گشت که می‌فرماید:

«هر کس تنها از روی رأی و نظر خویش به تفسیر بپردازد باید خود را در آتش دوزخ ببیند».

پس شناخت این علوم و معارف در راستای تفسیر قرآن، برای هر مفسّر لازم است:

۱- شناخت زبان عربی و قواعدآن، مانند: علم نحو، صرف، ومشتقات آن.
۲- شناخت علوم بلاغه (معانی، بیان و بدیع).
۳- شناخت اصول فقه: خاص، عام، مجمل، مفصل و...
٤- شناخت اسباب نزول.
٥- شناخت ناسخ و منسوخ.
٦- شناخت علم قرائت.
۷- ایمان کامل و پرهیزگاری و ورع و اخلاص و حق‌جویی، به علاوه دارابودن یک موهبتی از درک و تنبیه و استنباط و فراست که خداوند متعال به شخص مفسر عطا فرماید.

پس هر تفسیری که با هدف شارع موافق و از جهل و گمراهی و خودبینی و خودمحوری دور باشد و با قواعد فرهنگ لغت عربی از قبیل: قواعد اشتقاق، قواعد معانی، بیان و بدیع، قواعد معنا ومفهوم ترکیب‌ها و کلمات و... همگام باشد و بر اسلوب و روش

فهم نصوص قرآن، تکیه کند و از اصول قواعد یاد شده‌ی بالا، برخوردار باشد، این چنین تفسیری پسندیده و نیکوست.

ولی اگر در تفسیر قرآن، بدون در نظر داشتن اصول اجماعی مسَلَّم و قطعی تفسیر قرآن، و فقط از روی هوای نفسانی و بر اساس رأی محض تفسیر کرده شود، ناجایز خواهد بود، و اگر شخصی اتفاقاً در اینگونه تفسیر، به نتیجه‌ی صحیح و درستی هم برسد، باز هم خطاکار و مقصر است، چراکه او راه نادرستی را در تفسیر قرآن برگزیده و از گذشتگان دانا و از اصول و قواعد مسلّم تفسیری پیروی نکرده است، بلکه از روی رأی و خودسرانه و بر اساس خواهشات نارواى نفسانی، منافع شخصی و اغراض فردی، دست به تفسیر زده است. پس چنین تفسیری نکوهیده و مذموم است، چرا که از هواهای نفسانی سرچشمه می‌گیرد و بر پایه‌ی جهل و گمراهی استوار است و مفسرش نیز باید، جایگاهش را در آتش دوزخ آماده سازد.

زیرا در واقع اظهار نظر در قرآن کریم، بدون علم و دانشی فراگیر و عمیق از قرآن و سنّت و بدون مهارت و تسلط در علوم اسلامی و شرعی، امکان‌پذیر نیست.

البته تفسیر به رأی صورت‌های مختلفی دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:[1].

۱- هرکس درباره‌ی متشابهات و مشکلات قرآن چیزی بگوید که در مکتب صحابه ﭫ و تابعان شناخته نشود، مورد خشم خدا قرار خواهد گرفت.

۲- هرکس درباره‌ی قرآن، آن بگوید که بداند حق چیزی دیگر است، باید خود را در آتش دوزخ ببیند.

۳- شخصی که اهلیت و شایستگی در باب تفسیر قرآن را ندارد، نباید تنها با اعتماد به رأی خود، شروع به تفسیر کند.

٤- به تفسیری که صراحتاً از رسول‌خدا ﷺ یا صحابه و تابعین ثابت شده، توجه نکند و محض عقل و رأی و نظر خود، درباره‌ی تفسیر آیات استفاده کند.

٥- آیاتی را که تفسیر صریحی از صحابه ﭫ و تابعین درباره‌ی آنها منقول نیست با زیر پا نهادن اصول زبان و ادب، خود تشریح کند.

٦- بدون آن که اهلیّت و لیاقتی برای اجتهاد و استنباط مستقیم احکام و قوانین از قرآن و سنّت را داشته باشد، اقدام به اجتهاد در تفسیر قرآن کند.

۱- ر. ک: علوم القرآن مفتی تقی عثمانی ص ۲۹۳، التبیان فی علوم القرآن محمد علی صابونی ص ۲۱۱.

۷- قرآن کریم را طوری تفسیر کند که عقاید یا احکام اجماعی مسلّم و طی‌شده‌ی اسلام مجروح شوند.

۸- در جایی که به کارگیری عقل و فکر و رأی و نظر در امر تفسیر جایز است، بدون آنکه دلیل قطعی داشته باشد، رأی شخصی خود را یقیناً درست و آرای دیگر مجتهدین را یقیناً باطل قرار دهد.

۹- ۹-آیات متشابه قرآن کریم را با جزم و وثوق، تفسیر کند و برآن مصرّ باشد.

تمام این صورتها در تفسیر به رأی، داخل هستند که در احادیث بالا از آنها ممانعت به عمل آمده است.

۲۳٦ - [۳۹] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " المراء في القرآن كفر ". رواه أحمد وأبو داود[1].

۲۳٦- (۳۹) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: مُراء (جدال و کشمکش) در قرآن، کفر است.

[این حدیث را احمد، و ابوداود روایت کرده‌اند].

شرح: برخی از دانشمندان «مُراء» را به معنای «شک و تردید درقرآن» معنی کرده‌اند. اینطور که اگر فردی در اینکه، قرآن کلام

۱- مسند احمد ۲ / ۲۸٦، ابوداود ح ٤٦۰۳.

خداست، شک و تردید داشته و نسبت به این قضیه دو دل و مترددد باشد، کافر است.

پس این گروه، این حدیث را چنین ترجمه می‌کنند: «شک و تردید داشتن در اینکه قرآن کلام خداست، کفر است.

ولی برخی دیگر از علماء «مِراء» را به معنای اختلاف و کشمکش و ستیزه و جدال در آیات قرآن، ترجمه کرده‌اند، اینطور که در متشابهات قرآن و در موضوعات دقیق و علمی پیچیده‌ی قرآنی، آیاتی از قرآن را در رد آیاتی دیگر به کار ببرند، حال آنکه آیات قرآن مؤیّد همدیگراند و هیچ تعارضی در این بین وجود ندارد.

خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا﴾ [النساء: ۸۲].

«اگر قرآن از جانب غیر الله می‌بود، در آن اختلافات زیادی را می‌یافتید».

البته باید دانست که چنین برخوردهای ناصحیحی با آیات، اغلب وقتی پیش می‌آید که متشابهات را که خود به خود معنای گوناگون و متعارض دارند، به محکمات که اصل و اساس کتاب آسمانی هستند، ارجاع ندهند، چراکه بحث راجع به متشابهات و مسائل دقیق و پیچیده‌ی قرآنی به تنهایی نزاع برانگیز است.

و اگر تکیه بر محکمات قرآن، اصل و اساس قرار نگیرد، باب اختلاف و جدال همیشه گشوده خواهد بود و عاقبت موجبات گمراهی و فلاکت مردمان را فراهم خواهد آورد.

از این رو، پیامبرﷺ حتی از قرائت قرآن، در صورتی که به اختلاف بینجامد، نهی فرموده است و می‌فرماید:

«قرآن بخوانید، مادام که برآن اتفاق‌نظر دارید، اما چون در آن به اختلاف افتادید، رهایش کنید. یعنی متفرق شوید و اختلاف را واگذارید تا مبادا به شر و فساد کشیده شود». [بخاری]

بنابراین چنان‌که اگر اختلافی در نحوه‌ی قرائت (قرائت سبعه) رُخ دهد، باید متفرق گردند و هرکدام به قرائت خویش ادامه دهند و پیرامون آن، اختلاف و بگومگو و ستیزه و جدال نکنند، چرا که عاقبت و فرجام چنین کاری، عاقبت گمراهی و ضلالت، کفر و زندقه و هلاکت و نابودی است.

۲۳۷ - [۴۰] وعن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال: سمع النبي ﷺ قوماً يتدارؤون في القرآن، فقال: " إنما هلك من كان قبلكم بهذا: ضربوا كتاب الله بعضه ببعض، وإنما نزل كتاب الله يصدق بعضه بعضاً، فلا تكذبوا بعضه ببعض، فما علمتم منه فقولوا، وما جهلتم فكلوه إلى عالمه ". رواه أحمد وابن ماجه[1].

۱- مسند احمد ۲ / ۱۸۵، ابن ماجه ح ۸۵.

۲۳۷- (۴۰) عمرو بن شعیب و او از پدرش و او نیز از جدّش(عبدالله بن عمرو بن العاص ﭭ) روایت کرده که گفت:پیامبرﷺ صدای گروهی از اصحاب ﭫ را شنید که به بحث و مجادله و کشمکش و ستیز، پیرامون آیات قرآن، مشغول بودند (وآیاتی از قرآن را در ردّ آیاتی دیگر از آن به کار می‌بردند). چون پیامبر ﷺ این صحنه را مشاهده کرد، خطاب به آنان فرمود: پیشینیان (واقوام و ملل گذشته) نیز با همین کار، به هلاکت و نابودی دچار شدند.

آنان آیاتی از کتاب آسمانی خویش را در رد و انکار بخش‌های دیگری از آن به کار می‌گرفتند، در حالی که تمامی قسمت‌ها و بخش‌های کتاب خدا باهم هماهنگی دارند. و مؤید و تأکیدکننده‌ی همدیگراند.

پس شما نیز بسان آنها هرگز به آن کار دست نیازید و آیاتی از قرآن را در رد و انکار آیاتی دیگر ازآن به کار نبرید. بلکه هر آنچه را از آن می‌دانید، بر زبان آورید و آنچه را نسبت بدان جاهل و نادان و بی‌خبرید، به دانشمندان و متخصصان علوم قرآنی و معارف اسلامی واگذارید.

[این حدیث را احمد و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: در حقیقت زشت‌ترین و منفورترین حالت مخاصمه و جدال، وقتی است که بر سر قرآن رُخ دهد. امروزه نیز در جهان اسلام، متأسفانه کسانی یافت می‌شوند که هیچ همّ و غمّی به جز مجادله و مخاصمه درباره‌ی مسائل پیچیده‌ی عقیدتی و کلامی و آیات قرآنی ندارند. آنان پیوسته آیاتی از قرآن را در رد و انکار آیاتی دیگر از آن، به کار می‌برند، غافل از اینکه تمامی بخش‌ها و قسمت‌های کتاب خدا، باهم هماهنگی و سازگاری دارند و همه، مؤید و تأکیدکننده‌ی همدیگراند.

خداوند ﷻ، قرآن را برای فیصله‌دادن به اختلافاتی که در میان مردمان بر پا بود، فروفرستاده است، چنانچه نقل شده که:

حضرت علی ﷛ از پیامبرﷺ پرسید: ای رسول‌خداﷺ! راه رستگاری و خلاص از شرّ فتنه‌های ویرانگر و وحشتناک چیست؟

پیامبرﷺ فرمود: درمان فتنه، با مراجعه به کتاب خدا (قرآن) امکان دارد که شما را از گذشته و آینده با خبر می‌سازد، داور میان شماست، جداکننده‌ی حق و باطل است وهر جبّاری که آن را رها نماید، خدا او را شکست می‌دهد و هرکس هدایت را در غیر آن جوید، خداوند گمراهش می‌کند.

قرآن، ریسمان محکم الهی است و نور ساطع و لمعان است. بیانات آن، با حکمت و فرزانگی همراه است، صراط و شاهراه

مستقیم و راست است، تمسک به آن، باعث می‌شود هوای نفسانی، ما را مغلوب نکند واندیشه‌ها و تفکرات، ما را به گمان باطل نیندازد، عالمان و دانشمندان از آن سیر نمی‌گردند و پارسایان از آن خسته نمی‌شوند...

هرکه بدان تکلّم کند، صادق است و هرکه بدان حکم و قضاوت نماید، عادل است و کسی بدان عمل کند، مأجور است و هرکه بدان مردمان را دعوت به‌سوی خدا کند، به راه راست، هدایت می‌یابد. [ترمذی]

پس با این وجود اگر قرآن، همین مرجع حل اختلافات و کشمکش‌ها، خود باعث و زمینه‌ی اختلاف و جدال شود، چه معیاری برای رفع اختلافات خواهد ماند که مردم برآن تکیه و اعتماد کنند؟!

راز خشم و عصبانیّت پیامبرﷺ از دست کسانی که درباره‌ی قرآن اختلاف می‌کردند و آیاتی از قرآن را در رد و انکارآیاتی دیگر از آن به کار می‌بستند، در همین نکته، نهفته بوده است.

پس برای مسلمانان نیز لازم است، تا از اختلاف و کشمکش و جدال و ستیز، پیرامون آیات متشابه قرآن بپرهیزند، تا بسان گذشتگان و اقوام و ملل گذشته در دام کفر و زندقه و بدعت و نوآوری در دین نیفتند، که فرجام چنین کاری نیز، جز هلاکت و نابودی و فلاکت و بدبختی در دنیا و آخرت نخواهد بود.

۲۳۸ - [٤١] وعن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: " أنزل القرآن على سبعة أحرف، لكل آية منها ظهر وبطن، ولكل حد مطلع ". رواه في شرح السنة[1].

۲۳۸- (٤١) ابن مسعود رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: قرآن بر هفت حرف (= هفت نوع قرائت) نازل گردیده است.

و هر آیه‌ای از قرآن، از ظاهر و باطنی برخوردار است. و هر حد و مرزی از خود مطلعی دارد.

[این حدیث را نویسنده مصابیح، در «شرح السنة» روایت کرده است].

شرح:

«نزول قرآن با قرائت‌های هفتگانه»:

حدیث حروف هفتگانه از حیث تبیین و تفسیر، حدیثی است بحث برانگیز، و بدون تردید از مشکل‌ترین مباحث علوم قرآن به شمار می‌آید، به نحوی که علما و دانشوران اسلامی برای تطبیق آن با واقعیت‌های عینی، در حدود سی‌وپنج، تا چهل تفسیر و تأویل ارائه داده‌اند.

در اینجا نیز، ما به برخی از آرای نزدیک به حق و حقیقت اشاره خواهیم کرد:

۱- و اخرجه البزاز و الطبرانی فی الاوسط.

۱- جمعی از دانشمندان می‌گویند: مراد از «سبعة احرف»: هفت گویش یا لهجه از گویش‌های زبان عرب است. و این هفت گویش یا لهجه، عبارتند از: گویش‌های؛ قریش، هُذیل، ثقیف، هوزان، کنانه، تمیم و یمن.

۲- جمعی دیگر از دانشمندان، حروف هفتگانه را به معنای: «امر، نهی، حلال، حرام، مواعظ، مثال، احتجاج» و برخی به معنای: «محکم، متشابه، ناسخ ومنسوخ، خصوص و عموم و قصص» و برخی به معنای: «مطلق و مقید، عام، خاص، نص، مؤول، ناسخ و منسوخ واستثناء» تفسیر کرده‌اند.

۳- عده‌ای دیگر از علماء می‌گویند: هدف از حروف هفتگانه، هفت‌گونه از کلمات مترادف است که در لفظ مختلف و در معنا، یکسان می‌باشد. یعنی حروف را به معنای کلمات مترادفِ همدیگر، تفسیر کرده‌اند. مانند: هَلمّ، آقبِل، تَعال، عَجّل، اسرع، قَصدی، نَحوی، مجموعاً این هفت واژه به معنای روی‌آوردن و مشترک معنوی هستند.

٤- برخی دیگر از علماء نیز گفته‌اند: مراد از «سبعة احرف» اختلاف در هفت مورد زیر است:

الف) اختلاف در مفرد، تثنیه، جمع، مذکر و مؤنث بودن اسم‌ها.

ب) اختلاف در صرف افعال ماضی، مضارع و امر.

ج) اختلاف در حرکات و اعراب‌گذاری.

د) اختلاف در کم و زیاد بودن حروف واژه.

هـ) اختلاف در تقدیم و تأخیر واژه.

و) اختلاف در ابدال حروف.

ز) اختلاف در گویش و لهجه‌ها، مانند: فتحه، اماله، ترقیق، تفخیم، اظهار، ادغام و غیره.

و در حقیقت بهترین و نزدیکترین سخن به حقیقت، همین مذهب و مکتب آخراست که عده‌ی زیادی از علماء و دانشمندان اسلامی و طلایه‌داران و پیشقراولان عرصه‌ی علوم و معارف قرآنی، نیز آن را برگزیده‌اند.

«لِكل آية منها ظهرٌ وبطنٌ»: پیرامون تشریح وتفسیر این بخش از

حدیث، علماء و دانشمندان، تفاسیر و تأویل‌های گوناگونی را ارائه داده‌اند که در اینجا به بهترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱- برخی از علماء گفته‌اند: مراد از ظاهر قرآن، همان الفاظ و واژه‌های قرآنی و هدف از «باطن» تأویل و تفسیر آن است.

۲- برخی دیگر از علماء نیز می‌گویند: مراد از«ظاهر» همان معانی آشکار و واضح آیات قرآن است و مراد از «باطن» اسرار و رموزی است که خداوند ﷻ به ارباب حقائق و مردان

بادرایت و بافراست و طلایه‌داران عرصه‌ی علم و فقاهت و اخلاص و صداقت، عنایت می‌فرماید.

۳- و عده‌ی دیگری از علماء بر این باورند که مراد از «ظاهر و باطن» این است که خداوند ﻷ داستان‌هایی را پیرامون اقوام و ملل گذشته و فرجام آنها بیان می‌کند که ظاهرش خبر از نابودی و هلاکت آنان است، ولی نهانش اندرز و موعظه و هشدار دیگران است، تا مانند آنان رفتار نکنند، که مبادا گرفتار عذابی چون عذاب آنان گردند[۱].

و هدف از «حد» همان حدود ومرزهای خدا، یعنی احکام و مسائل الهی از حلال و حرام است و هدف از «مطلع» همان بشارت‌ها و هشدارهایی است که بر انجام کارهای حلال و نیک و حرام و زشت، مرتّب می‌گردد.

و معنای حدیث چنین می‌شود که «هر حد و مرزی (از احکام و مسائل الهی) با سرآغاز و مطلعی (از انذار و تبشیر) همراه است.

وابن عباس ﭭ نیز می‌گوید:

«أن القرآن ذوشجون وفنون وظهور وبطون لا تنقضی عجائبه ولا تُبلغ غایتُه، فمن اوغل فیه برفق نجا، ومن اوغل فیه بعنفٍ هوی، اخبار وامثال وحرام وحلال وناسخ

۱- ر. ک: الاتقان فی علوم القرآن سیوطی ج ۲ ص ۱۸٤.

ومنسوخ ومحكم ومتشابه وظهر وبطن، فظهره التلاوة وبطنه التأويل، فجالسوا به العلماء وجانبوا به السفهاء»[1].

«همانا قرآن دارای شاخه‌ها و فروع گوناگون و دانش‌های ظاهر و باطن و چیزهای شگفت‌انگیز لایتناهی و بی‌حد و حصراست. هرکس با نرمی به حقیقت عمق آن دست یافت، رستگار و کامیاب می‌شود و هرکس با خشونت و سنگدلی آن‌را یافت گمراه خواهد شد.

براستی قرآن دارای اخبار پیشینیان، ضرب‌المثل، حلال وحرام، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، و ظاهر و باطن است که ظاهرش تلاوت و باطنش تأویل و تفسیر و تبیین به شمار می‌آید. پس برای دریافت حقائق و معارف و اسرار و رموزآن با علما و دانشمندان مجالست کنید و از بی‌خردان و نادانان دوری گزینید».

پس دانستیم که خداوند ﷻ، حقیقت مفاهیم، رموز، نکته‌ها، معارف، اسرار، ریزه‌کاری‌ها و دقایق و شگفتی‌های بی‌پایان و بی‌حد و حصر کلام خویش را فقط نصیب پارسایان و زاهدان و طلایه‌داران عرصه‌ی حکمت و معرفت و اخلاص و صداقت و عرفان و ایمان می‌کند و آنها را از این چشمه‌ی فیضان و جوشان معرفت و فقاهت و حکمت و فرزانگی سیراب می‌گرداند.

۱- همان ج ۲ ص ۱۸۵.

۲۳۹ - [٤٢] وعن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول اللهﷺ: " العلم ثلاثة: آية محكمة، أو سنة قائمة، أو فريضة عادلة. وما كان سوى ذلك فهو فضل ". رواه أبو داود وابن ماجه[1].

۲۳۹- (٤٢) عبدالله بن عمرو ـ رضي الله عنهما ـ گوید: پیامبرﷺ فرمود: علم و دانش در شناخت سه چیز خلاصه می‌شود: آیه محکمه، سنّت قائم و استوار و فریضه‌ی عادله، و آنچه غیر از اینهاست، علم و دانشی اضافه و افزون برآن سه چیز می‌باشد.

[این حدیث را ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: رسول گرانقدر اسلامﷺ، در این حدیث شریف، علم و فرزانگی را در شناخت سه چیز که در حقیقت جزء اصول و موازین علوم دینی و معارف اسلامی به شمار می‌آیند، خلاصه کرده می‌فرماید: علم و دانش در سه چیز خلاصه می‌شود:

۱- شناخت آیات محکمات: و آیات محکم، آیاتی هستند که معانی مشخص و اهداف روشنی دارند و اصل و اساس قرآن و مرجع احکام حلال و حرام و کلید مشکلات و مجملات، و مبهمات و پیچیدگی‌ها به شمار می‌آیند؛ که متقن و واضح و روشن و شفاف‌اند و همگان می‌توانند به معانی و تفسیر آنها پی ببرند و در فهم آنها دچار اشتباه و التباس نشوند، چرا

۱- ابوداود ح ۲۸۸۵ و ابن ماجه ح ٥٤ با تقدیم و تأخیر این حدیث را روایت کرده‌اند.

که معانی روشنی دارند و از احتمالات مختلف و از مفاهیم و معانی گوناگون و متعارض نیز عاری هستند.

۲- سنّت صحیح و استوار: یعنی شناخت احادیث صحیح و ثابت که مورد اعتماد و استناد و استدلال و احتجاج قاطبه‌ی علما و دانشمندان اسلامی هستند.

۳- شناخت «فریضه‌ی عادله»: مراد احکام و مسائلی است که به طریق اجماع و یا قیاس، از میان اصول و موازین قرآن و سنّت استنباط و استخراج می‌گردند.

و در حقیقت این حدیث، اشاره‌ای کلّی به اصول چهارگانه‌ی شریعت مقدس اسلام دارد که: از «آیه‌ي محكمه»، **قرآن**، و از «سنت قائمه» **حدیث**، واز«فریضه‌ي عادله» **اجماع و قیاس**، را می‌توان برداشت کرد. چرا که در واقع، مجموعه‌ی قوانینی که از کلیه‌ی اعمال و ابعاد، مسائل شرعی را تحت الشعاع خویش قرار داده‌اند، برگرفته شده از قرآن و سنّت هستند حتی دو اصل دیگر، یعنی اجماع و قیاس، نیز به نوعی، ریشه در این دو اصل اصیل و جاودانه دارند.

۲٤٠ - [٤٣] وعن عوف بن مالك الأشجعي قال: قال رسول اللهﷺ: " لا يقص إلا أمير أو مأمور أو مختال ". رواه أبو داود[1].

۱- ابوداود ح ٣٦٦٥، مسند احمد ٢٧/٦.

۲٤۰- (٤۳) عوف بن مالک اشجعی ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: به جز این سه نفر، دیگر کسی به سخنوری و خطابه و موعظه و نصیحت نمی‌پردازد:

یکی، امیر و حاکم، دیگری، مأمور (آنکه از طرف حاکم یا عالم، مأمور به تبلیغ و دعوت و موعظه و نصیحت باشد). و سومی، انسان مغرور و متکبر (که از روی خودخواهی و خودمحوری و براساس جاه‌طلبی و تظاهر، به سخنوری و موعظه و اندرز مردان بپردازد).

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

۲٤۱ - [٤٤] ورواه الدارمي عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده، وفي روايته: " أو مراء " بدل " أو مختال[1].

۲٤۱- (٤٤) و دارمی نیز این حدیث را از «عمر بن شعیب» و او نیز از پدرش و او نیز از طریق جدش، روایت کرده و به جای «آو مختالٍ»، «آو مُراء» ذکر کرده است.

«مُراء»: همان فرد ریاکار و متظاهر است که بخاطر تظاهر و خودنمایی و ریا و سمعه، به ایراد خطابه و سخنوری می‌پردازد و

۱- دارمی ح ۲۷۷۹، ابن ماجه ح ۳۷۵۳.

غالباً سخنانش را بر اساس تهییج و تحریک، مرتّب می‌کند نه تحقیق و تنویر افکار عمومی.

خلاصه اینکه، مراد از این حدیث این است که غالباً این سه نفر به ایراد خطابه و سخنوری و موعظه و نصیحت مردم می‌پردازند، و هر کدام از آنها، هدفی در ورای این کارشان دنبال می‌کنند.

٢٤٢ - [٤٥] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: " من أفتي بغير علم كان إثمه على من أفتاه، ومن أشار على أخيه بأمر يعلم أن الرشد في غيره فقد خانه ". رواه أبو داود[1].

٢٤٢- (٤٥) ابو هريره ﷺ گويد: پيامبر ﷺ فرمود: کسی‌که بدون سرمايه‌ی علمی و فکری و حکمت و فرزانگی فتوا دهد، رهاورد گناه‌آلود آن به گردن اوست.

و کسی‌که برادرش را به کاری راه نمايد و بداند که راه رشد و رستگاری و فلاح و بالندگی وی در غير آن کار است، در حقيقت به او خيانت ورزيده است.

[اين حديث را ابوداود روايت کرده است].

شرح: در حقيقت فتوادادن در مسائل و احکام شرعی، به معنای امضاء از طرف پروردگار متعال است، پس وای بر کسانی که که

١- ابوداود ح ٣٦٥٧. ابن ماجه ح ٥٣ و دارمی ح ١٥٩ اول حديث را روايت کرده‌اند.

در امضاء از سوی خدای یکتا و قهّار، اشتباه کنند و به دروغ و اشتباه و بر اساس منافع شخصی و اغراض فردی و از روی جهالت و بی‌خردی و بر مبنای ذهن ناقص وعلم قاصر خویش بر خداوند ﷻ دروغ ببندد.

خداوند ﷻ در این‌باره می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ١١٦﴾ [النحل: ۱۱۶].

«به خاطر چیزی که تنها از مغز شما تراوش کرده و پشتوانه‌ای از وحی آسمان‌ها و دلیل عقلانی ندارد و بر زبان شما می‌رود، به دروغ نگویید: این حلال است وآن حرام. و در نتیجه بر خدا دروغ بندید.کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌گردند».

از این‌رو، صحابه رسول‌خدا ﷺ، پیوسته بر اساس پرهیزگاری وترس از خدا، فتوادادن را به یکدیگر ارجاع می‌دادند، حتی از امام مالک نقل شده که از وی چهل مسئله پرسیدند، او فقط به هشت مسئله پاسخ قطعی داد و در مورد سی‌ودو مورد دیگر گفت: نمی‌دانم. پرسشگر با تعجب گفت: امام مالک نمی‌داند؟ امام مالک به او گفت: آری نمی‌دانم، برو به مردم نیز بگو که مالک چیزی نمی‌داند.

دکتر عایض‌القرنی، پیرامون جایگاه خطیر فتوا می‌گوید: «امروزه فتوای شرعی به مزایده گذاشته شده است، افراد زیادی دیده می‌شوند که با کم‌ترین سرمایه‌ی علمی و دانش شرعی، بدون تأمل و پرهیزگاری، درباره‌ی مسائل عمومی بزرگ، فتوا می‌دهند، حتی با شش نفر دانش‌آموز و دانشجو، تنها خود را گروه رستگار و فرقه‌ی ناجیه، تصور می‌کنند و دیگران را گمراه، مرتد، دروغگو و گناهکار می‌دانند.

از نظرآنان، دولتمردان،کافر؛ نویسندگان، زندیق؛ شاعران، فاجر؛ عالمان، درباری؛ دعوتگران، فریب‌کار؛ کارمندان، ستمگر و بازرگانان، خیانت‌کار هستند.

و همچون «ابوحمزه خارجی» عمل می‌کنند که روزی به رفیق خود گفت: کسی جز من و تو به بهشت راه نمی‌یابد. رفیقش گفت: سبحان الله، بهشتی که پهنایش به وسعت آسمان و زمین است، فقط دو نفر به آن راه می‌یابند؟! این بهشت مال تو باشد من نمی‌خواهم، به یقین این بهشت، آن بهشتی نیست که خداوند به بندگانش وعده داده است. در حدیث آمده است:

«اجرءوکم علی الفتیا، اجرءوکم علی النّار». «جسورترین شما بر فتوا کسی است که به ورود در آتش دوزخ دلیرتر و بی‌باک‌تر باشد...»

وی در ادامه می‌گوید: «امروزه پایگاه‌های اینترنتی و شبکه‌های ماهواره‌ای وجود دارد که ازآنها مفتی‌های بیشماری که صلاحیّت

فتوا ندارند، به صدور فتوا، اقدام می‌کنند، که آنها نه از قوت استحضار و حافظه و فهم درست برخوردارند و نه از اهداف شریعت، چیزی می‌دانند و نه از شناخت واقعیت، بهره‌ای دارند، با وجود این فتواهای نامناسب وسؤال برانگیز و ضد و نقیض، صادر می‌کنند، یکی در پاسخ به هر پرسشی می‌گوید: «اشکالی ندارد، باکی نیست». دیگری می‌گوید: «گمان می‌کنم، والله اعلم، به ظاهر، به نظر می‌رسد، احتیاط واجب وکلماتی از این قبیل که نشانه‌ی نقض و ضعف علمی و سطحی‌نگری است».

امّت اسلامی چگونه می‌تواند دین و دنیای خود را به دست مفتی‌هایی بسپارد که برای طلب دانش زحمتی، متحمّل نشده‌اند و از رسوخ علمی و فهم دلایل و تفقّه در دین بی‌بهره‌اند؟ چگونه می‌توان آینده‌ی فرزندان خود و سرنوشت امت اسلام را به دست کسانی بسپاریم که بی‌محابا در مورد مسائل و احکامی که علمای بزرگ درباره‌ی آنها توقف کرده‌اند، فتوا صادر می‌کنند، مسائلی که اگر در زمان حضرت عمر ﷺ، پدید می‌آمد تمام اهل بدر را را برای رایزنی و دست‌یابی به راه‌حل و پاسخ آنها گردهم می‌آورد.

چه وقت در جهان اسلام و حتی در سطح جهان، مرکز یا اتحادیّه‌ای برای صدور فتوا و هماهنگی در آن، شکل می‌گیرد که هم به امکانات لازم، مجهّز باشد و هم علمای راسخ در علم و توانمند، در رأس آن قرار داشته باشند و فتواها توسط مترجمین

به زبانهای زنده‌ی دنیا، ترجمه شود و از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای وبا خط‌های تلفن، شبانه‌روزی در اختیار امّت اسلام قرار گیرد تا از آن اطلاع یابند![1].

«ومَن آشار علی اخیه...»: در بخش دوم حدیث، پیامبر ﷺ موضوع دیگری را به تصویر می‌کشد و آن اینکه: اگر کسی برادر مسلمانش را به کاری راهنمایی و ارشاد کند و بداند که راه رشد و رستگاری و فلاح و بالندگی وی در غیر آن کار است، در حقیقت به او خیانت ورزیده است.

چرا که در حقیقت، مُستشار(کسی که با او مشورت شود) امانتدار است و این حقیقتی است که پیامبرﷺ در حدیثی دیگر، بدان اشاره می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

«المُستشارمؤتَمن».«کسی که با او مشورت شود، امانتدار است».

بنابراین مستشار برای کسی‌که با او مشورت و رایزنی می‌کند، امین و خیرخواه است و اگر رازش را افشاء کرد، یا نظر درستی ابراز نکرد و یا خالصانه، دلسوزانه و با حس عدالت خواهی و خیرخواهی، نصیحت نکرد، به او خیانت کرده است.

۱- فصلنامه ندای اسلام شماره ۳۰-۲۹ ص ۳٦.

و برای مسلمانان نیز لازم است که سرّشان را به کسی بگویند که نگهداری می‌کند و با کسانی مشورت و رایزنی نمایند که در کارها خبره‌اند و دارای فکری باز و قلبی پاک و ایمانی خالص و روحی صاف‌اند، چون چنین افرادی، امیدی به خیرشان و انتفاع و بهره‌برداری از نظر و مشورتشان است.

٢٤٣ - [٤٦] وعن معاوية قال: إن النبي ﷺ نهى عن الأغلوطات. رواه أبو داود[1].

٢٤٣- (٤٦) معاویه ﷺ گوید: پیامبراکرم ﷺ از اغلوطات منع فرموده است.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «اغلوطات» جمع «اغلوطه» و به معنای: سؤالات مغلطه‌ای و اشتباه‌آمیزی است که به قصد ایرادگیری، و روکم کنی و استهزاء و تمسخر و به اشتباه انداختن شخصی مورد سؤال، طرح گردد.

پس کسانی که به خاطر جدل و کشمکش و خود نمایی و تظاهر، یا اظهار فضل و علم، یا به منظور آزمودن مفتی و کوبیدن وی، یا واردشدن به مباحثی که آگاهی و اطلاع از آنها ندارند، یا برانگیختن کینه‌ها و فتنه‌ها میان مردم، سؤالاتی شبیه به چیستان و معمّا،

١- ابوداود ح ٣٦٥٦.

طرح می‌کنند، در حقیقت در دام اغلوطاتی افتاده‌اند که پیامبرﷺ از آنها منع فرموده است.

در واقع، در نظر اسلام، چنین سؤالاتی، یا بهتر بگوئیم، چنین چیستان‌ها و معمّاهایی از هیچ ارزش و اعتباری برخوردار نیستند، زیرا چنین سؤالاتی نه تنها سودمند نیستند، بلکه زیانبار، ویرانگر، و تفرقه‌انداز نیز می‌باشند، که پرداختن به چنین معماهایی فقط پیشه‌ی بیکاران و فتنه‌گران می‌باشد.

پس در اسلام سؤال‌های نا به‌جا، غیرمنطقی، غیرآموزنده و غیرسازنده، و بهانه‌گیری‌ها و لجاجت‌هایی که غالباً سبب مشوش‌شدن اذهان مردم و موجب مزاحمت شخص عالم و مفتی و پراکندگی رشته‌ی سخن و برنامه‌ی او می‌گردد، و طرح چیستان و معماهای عجیب و غریب، به نام چیستان‌های شرعی، جایز نیست، چرا که قطعاً چنین چیستان‌ها و معماهایی نه تنها سودمند نیستند، بلکه زیانبار نیز می‌باشند و ویرانگراند، نه سازنده و تفرقه اندازند، نه وحدت‌بخش.

٢٤٤ - [٤٧] وعن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول اللهﷺ: " تعلموا الفرائض والقرآن وعلموا الناس فإني مقبوض ". رواه الترمذي[1].

۱- ترمذی ح ۲۰۹۱ و قال: فیه اضطراب و قد ضعفه احمد بن حنبل.

۲٤٤- (٤٧) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: فرائض (اوامر و فرامین و تعالیم و دستورات و احکام و آموزه‌های تابناک و تعالی‌بخش الهی) و قرآن را فراگیرید و آنها را به مردمان بیاموزید، چرا که به زودی من از میانتان خواهم رفت (واین چیزهای گرانبها را در میان شما می‌نهم که با وجود آنها هرگز به بیراهه نخواهید رفت. پس دستورات خدا و کلام او را فرا گیرید و آنها را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهید و سرلوحه‌ی زندگی‌تان بگردانید و مردم را نیز به اجرای آنها فرا خوانید تا به خیر دنیا و آخرت دست یابید).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۲٤٥ - [٤٨] وعن أبي الدرداء قال: كنا مع رسول الله ﷺ فشخص ببصره إلى السماء ثم قال: " هذا أوان يختلس فيه العلم من الناس، حتى لا يقدروا منه على شيء ". رواه الترمذي[1].

۲٤٥- (٤٨) ابودرداء ﷺ گوید: ما (جمعی از صحابه ﷺ) با رسول‌خدا ﷺ بودیم که ناگاه ایشان، نگاهی (انتظارآمیز) به‌سوی آسمان (مرکز و کانون نزول وحی) نمود (گویا که بر ایشان وحی می‌خواست فرود آید) آنگاه فرمود: اکنون وقت آن است که علم (وحی) از مردم گرفته شود (و با مُردن من، علم وحی از میان برود) آن طور که

۱- ترمدی ح ۲٦٥۳ و قال حسن غریب، دارمی ح ۲۸۸.

مردمان بر هیچ چیز از آن قادر نیستند (و توان و استطاعت ارجاع آن را ندارند).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: این حدیث به فرا رسیدن اجل رسول‌خدا ﷺ و بر چیده‌شدن علم وحی اشاره دارد. و چون پیامبر ﷺ نگاهی به‌سوی آسمان (کانون نزول وحی و تشریع) انداخت، خبر مرگ وی به او داده شد، از این‌رو، یارانش را در جریان این امر قرار داد. و این خود دلیل بر آن است که کار ابلاغ دعوت و نزول وحی و تشریع به اتمام رسیده است و این نیز خود اقتضا می‌کند که پیام‌آور حق، از این دنیا رخت سفر بندد، و با رحلت جانسوز پیامبر ﷺ نیز، دروازه‌ی پرخیر و برکت وحی و تشریع و حکمت و فرزانگی بسته خواهد شد. و مردمان نیز در برابر این کار خداوند، هیچ اختیاری از خود ندارند، چرا که پروردگار متعال هرچه را بخواهد خلق می‌کند وهر چه را بخواهد بر می‌گزیند تمام خزائن رحمت در دست اوست و هرکس را لایق ببیند، مشمول آن می‌سازد و هر کجا حکمتش تقاضا کند، درهای آن را می‌گشاید و اگر جمله‌ی جهانیان دست به دست هم بدهند، تا دری را که او گشوده است ببندند، یا دری را که او بسته، بگشایند، هرگز قادر نخواهند بود، چرا که اختیار آفرینش با اوست، اختیار ارسال پیامبران، انزال وحی و تشریع به دست و اراده‌ی اوست.

و خلاصه، اختیار همه چیز و همه کس، وابسته و بستگی به مشیّت و اراده‌ی ذات پاک او دارد، بنابراین نه از مردم کاری ساخته است و نه حتی از فرشتگان و جنیّات و غیره، مگر به اجازه‌ی او. و در واقع خداوند ﷻ، هم صاحب اختیار در امور تکوینی است و هم تشریعی و هردو از مقام خالقیّت او سرچشمه می‌گیرد.

٢٤٦ - [٤٩] وعن أبي هريرة رواية: " يوشك أن يضرب الناس أكباد الإبل يطلبون العلم، فلا يجدون أحداً أعلم من عالم المدينة ". رواه الترمذي في جامعه. قال ابن عيينه: إنه مالك بن أنس، ومثله عن عبد الرزاق، قال إسحق بن موسى: وسمعت ابن عيينه أنه قال: هو العُمري الزاهد واسمه عبد العزيز بن عبد الله[1].

٢٤٦- (٤٩) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: به زودی مردمانی از اطراف و اکناف مختلف زمین برای تفقه در دین و فراگیری علم و دانش، به‌سوی سرزمین‌های اسلامی آهنگ سفر خواهند نمود و (پس از تحقیق و بررسی زیاد) کسی را داناتر و فرزانه‌تر از عالم مدینه منوره نخواهند یافت.

[این حدیث راترمذی در «جامع الترمذی» روایت کرده و این را نیز قید کرده که «ابن‌عینیه» گفته است: مراد از این عالم، «مالک بن انس» می‌باشد. عبدالرزاق (که یکی از طلایه‌داران عرصه‌ی روایت و حدیث می‌باشد) نیز قائل به این سخن است].

۱- ترمذی ح ٢٦٨٠ و قال حدیث حسن، مسند احمد ٢ / ٢٩٩.

ولی «اسحاق بن موسی» گوید: از «ابن‌عیینه» شنیدم که گفت: مصداق بارز این حدیث، «عُمری زاهد» (عبدالعزیز بن عبدالله) می‌باشد.

شرح: «عُمری زاهد» کیست؟ برخی گویند: مراد از «عُمری» همان «عمر بن عبدالعزیز» است. ولی برخی دیگر از علماء گویند: مراد «عبدالعزیز بن عبدالله» یکی از فقهای سبعه‌ی مدینه‌ی منوره و یکی از طلایه‌داران و پیشقراولان عرصه‌ی علم و دانش و حکمت و فقاهت است، که از علمای برجسته و بارز بیشماری، چون: ابن‌شهاب زهری، محمد منکدر، عبدالله ابن دینار، ابوحازم، حمید طویل، و هشام بن عروه، سماع حدیث نموده و از آنها علم و دانش و حکمت و فرزانگی فراگرفته است. به هر حال برخی از علماء، مصداق این حدیث را مالک بن انس، و برخی دیگر، عبدالعزیز بن عبدالله و برخی، دیگر بزرگان و اسطوانه‌های علم و دانش را مراد گرفته‌اند. ولی قول درست و نزدیک‌ترین سخن به حقیقت این است که در آخرالزمان، ایمان، علم و دانش، و تفقه وتعلم واقعی، به‌سوی مدینه برمی‌گردد، همان‌گونه که مار به‌سوی سوراخ خود، برخواهد گشت. و این حقیقتی است که پیامبر ﷺ در حدیثی بدان اشاره کرده و می‌فرماید:

«انّ الایمان لیأرز الی المدینة، کما یأرز الحیّة الی جحرها» [متفق علیه]

و درحقیقت همین مکان مقدس است که پیوسته درادوار مختلف تاریخ، به عنوان مرکز معنوی، دینی و علمی باقی خواهد ماند، همان‌گونه که در صدر اسلام و در عهد پیامبرﷺ، صحابه ﷺ و تابعین، اینگونه بود. و ان‌شاءالله، در آینده نیز همین جایگاه و موقعیت را خواهد داشت.

و در حقیقت، این سرزمین مقدس، سرشار و آکنده از برکات معنوی و جاذبه‌های الهی و تحرک و جنبش ایمانی، توحیدی، علمی و فرهنگی است که می‌توان در پرتو مرکزیّت و معنویّت آن، به بسیاری از نابسامانی‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی مسلمانان، سامان بخشید و کاخ رفیع سعادت و خوشبختی و بالندگی و اقتدار را بر پایه‌ی آن، استوار ساخت.

و بزرگترین وداناترین عالمان و فرزانگان را در دامان آن پرورش داد و تربیّت نمود، تا در پرتو رهنودها و علم و دانش آنان، جهانی را خط و مشی داد و آنان را تحت تأثیر و تحت‌الشعاع علم و فرزانگی آنان قرار داد.

دیروز در چنین سرزمینی، ابرمردانی چون ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، خالد، ابوهریره، معاذ، ابن عباس، ابن مسعود و... ﷺ طلایه‌دارانی و پیشگامانی چون: ابوحنیفه، مالک، شافعی، احمدحنبل، اوزاعی، سیفیان ثوری و... - رحمة الله علیهم - پرچم ایمان و توحید و علم و دانش را به اهتزاز درآوردند و درآینده نیز، دیگر

بزرگان و ابرمردان و پیشگامان و پیشقراولانی، این پرچم را در مدینه‌ی منوره و در سرزمین وحی، منزلگاه پیامبرﷺ و صحابه ﷺ، و جولانگاه مجاهدان و پایتخت خیرالبشر و استراحتگاه پیامبرﷺ و آرامگاه شهیدان بدر و اُحد ﷺ، به اهتزاز در خواهندآورد، چرا که مدینه‌ی منوره، پیوسته از عهد رسالت، تا عصر کنونی ما و تا آخرالزمان، رمز وحدت مردم، مهد علم و دانش، عالم‌پرور، مرکزی برای اجتماع دل‌ها وکانونی برای جذب شیفتگان و عاشقان علم و دانش خواهد بود.

٢٤٧ - [٥٠] وعنه فيما أعلم عن رسول اللهﷺ، قال: " إن الله عز وجل يبعث لهذه الأمة على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها ". رواه أبو داود[1].

٢٤٧- (٥٠) ابوهریره ﷺ گوید: می‌دانم که رسول‌خدا ﷺ فرمود: بیگمان خداوند ﷻ در رأس هرسده، مجدّدی را به‌سوی این امّت می‌فرستد تا دین امّت را زنده و تجدید و احیاء و بازسازی کند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: علامه ابوالحسن ندوی می‌گوید: «چون این دین [دین مقدس اسلام] جهانی و آخرین دین است و این امّت نیز، جهانی و آخرین امّت است، لذا این امر طبیعی است که سر و کار این امّت

١- ابوداود ح ٤٢٩١.

با قرن‌های مختلف و جوامع مختلف جهان باشد و او را با کشمکش‌ها، مبارزه‌کردنی است که برای امّتی دیگر در تاریخ جهان پیش نیامده است، زمانی که برای این امّت تعیین شده است از همه بیشتر، پراز تغییرات و انقلابات است و بقدری حالات متنوع دارد که در ادوار گذشته تاریخ به نظر نمی‌آید.

و برای مبارزه با تأثیرات محیط و تغییرات زمانی و مکانی، خداوند ﷻ، برای این امّت، دو انتظام فراهم نموده است:

۱- اینکه خداوند متعال به جناب رسول ﷺ تعلیماتی زنده، کامل و مکمل عطا فرموده است که در هر مشکل و تغییرات، به راحتی مبارزه می‌تواند بکند و در آنها برای حل مشکلات و مسائل هر زمان، صلاحیّت کاملی موجود است.

۲- خداوند متعال، به عهده گرفته است (وتاریخ نیزگواه است) که این دین را در هر زمان افراد زنده ای، نصیب می‌کند که آن تعلیمات را در زندگی عملی پیاده می‌کنند و به طور جمعی یا انفرادی، این دین را تازه، و این امّت را سرگرم عمل نگاه می‌دارند... و این امر اتفاقی و ناگهانی نیست، بلکه انتظام خداوندی است که در هر قرن، نیاز به قوت و صلاحیّت چه افرادی پیدا می‌شود و نیاز به چه دارویی برای سَم پیدا می‌شود».

ایشان در ادامه می‌گوید:

«از همان اوائل، بر دل و جگر و اعصاب اسلام، حمله‌هایی شده است که مذاهب دیگر قدرت تحمل آن را ندارند. مذاهب دیگر جهان، که در ادوار مختلف، جهان را فتح کرده‌اند، تحمل کوچکترین حمله‌ای را نداشته‌اند و در مقابل آن وجودشان را از دست داده‌اند.

اما اسلام است که کلیه‌ی حریفان خود را شکست داد و به صورت اصلی خویش، هنوز هم برقرار است. از طرفی، باطنی‌گری و شاخه‌های آن برای روح اسلامی و جنبه‌ی اعتقادی آن خطر بزرگی بود واز طرفی دیگر، برای آواره‌کردن مسلمانان، حمله‌های صلیبیّون وتاتاریان کافی بود. اگر مذهب [وآئین] دیگری از دنیا می‌بود، در همچنین مواردی، کلیه‌ی امتیازات خویش را از دست داده بود و به صورت افسانه‌ای تاریخی باقی می‌ماند.

اما اسلام است که همه‌ی حملات داخلی و خارجی را تحمل کرد و نه تنها وجودش را بر پا نگاه داشت، بلکه در میدان‌های زندگی، فتوحات جدیدی حاصل کرد.

حمله‌های تحریفات، تأویلات بدعات، اثرات عجمیان، رسوم و اعمال مشرکین، مادیّت، نفس‌پرستی، خوشگذرانی‌ها، الحاد و لادینیت [بی‌دینی] و عقل‌پرستی، بارها وارد شد، وگاه گاه اینطور احساس می‌شد که اسلام تحمل این حملات را ندارد، و در مقابل آنها زانو می‌زند، اما ضمیر امّت مسلمان پذیرای سازش نشد، و روح اسلام شکست نخورد و در هر قرن افرادی به وجود آمدند که

پرده و نقاب پرفریب تحریفات و تأویلات را چاک کردند و حقیقت اسلام و دین خالص را نمایان نمودند.

در مقابل تأثیرات عجمیان و بدعات، ندا در دادند و حمایت کامل از سنّت را انجام داده‌اند. در رد اعتقادات باطل و علیه اعمال و رسومات مشرکانه، علناً جهاد کردند، بر مادیّت و نفس‌پرستی ضربه کارآمدی وارد آوردند. خوش‌گذران‌ها و مُتَرفین زمان خویش را شدیداً مورد ملامت و مذمّت قرار دادند و در مقابل سلاطین جابر، کلمه‌ی حق را برافراشتند و طلسم عقل‌پرستی را از بین بردند و در اسلام قوت و حرکت جدید و دربین مسلمانان، ایمان و روحیه‌ی تازه‌ای به وجود آوردند، این افراد، از نظرعلم، تفکّر، اخلاق، روحانیت، در زمان خویش ممتازترین افراد بوده‌اند و دارای خصوصیات نیرومند و دلپسند بوده‌اند.

در مقابل هر تاریکی جاهلیت و ضلالت، حتماً ید بیضایی داشته‌اند که پرده‌ی تاریک آنها را ز بین می‌برد و حق را روشن می‌کرد.

از این به صراحت ثابت می‌شود که خداوند متعال، حفاظت و بقای این دین را در نظر دارد و کار رهبریّت جهان را از همین امّت و دین، می‌خواهد بگیرد و کارهایی که قبلاً از نبوتهای تازه به تازه

و انبیاء می‌گرفت، در این زمان از نائبین رسول اکرم ﷺ و مجدّدین و مصلحین این امت، خواهد گرفت[۱].

آری! درست است که در هر زمان، بدعت‌های زیاد و گروه‌ها و طیف‌های بیشماری در میان مسلمانان رواج پیدا کرده است، و بدعت‌گذاران و شیطان‌ها و پیروانشان در میانشان به وجود آمده است و جاهلانی در میانشان یافت می‌شود که هیچ علم و دانشی ندارند و بدون فهم و آگاهی برای مردم، فتوا می‌دهند و آنان را گمراه می‌سازند و خود نیز در منجلاب گمراهی فرو می‌روند، و درست است که در هر زمان، حشرات فتنه و گمراهی در فضا و جوّ اسلامی، ظاهر می‌گردند و کسانی صدرنشین مجالس می‌شوند که شایستگی آن را ندارند و افرادی بر کرسی افتاء می‌نشینند که هیچ نسبتی با علم و دانش و حکمت و فرزانگی ندارند، و اساطیر و خرافات و بدعت‌ها و نوآوری‌ها و اوهام و چَرندیات، برعقل‌ها و دل‌ها مستولی و حاکم شده و علم حقیقت رخت برمی‌بندد و در نتیجه، گمراهی، همه جا را فرا می‌گیرد، اما در هر عصر و دوره‌ای، شخصیت‌هایی وجود دارند که امور دینی این امّت را زنده و تجدید می‌سازند و همواره افرادی پیدا می‌شوند که سنت‌ها را زنده و بدعت‌ها را از میان می‌برند.

۱- تاریخ دعوت و اصلاح ترجمه: ابراهیم دامنی ج ۱ ص ١٦ – ١٨.

در حقیقت این جماعت، چراغ هدایت، پیامبران ارشاد، امانتداران خدا در میان مردم و جانشینان برحق رسول اکرم ﷺ هستند که گمراهان را هدایت و دست طالبان ارشاد را می‌گیرند و به مقصد می‌رسانند و نور هدایت و سعادت را بر مردم می‌افشانند و با فهم وسیع، عقل سرشار، و بصیرت نافذ خویش به رد اوهام و خرافات می‌پردازند و با سینه‌هایشان که ظرف معارف الهی، و با دل‌هایشان که گنجینه‌ی حکمت‌ها است، بسان چشمه‌های جوشانی هستند که مردم را سیراب می‌سازند و آنان را در کشف حقایق و غوامض علوم و از اشتباه و خطا در رأی و فساد فکری، یاری می‌دهند و از سقوط آنان در وادی جهل و نادانی، ظلالت و گمراهی، شرک و چندگانه‌پرستی، کفر و زندقه، نفاق و دورنگی و شقاوت و بدبختی، جلوگیری می‌کنند.

آری! وجود چنین افرادی در امّت محمدی، بسان چراغی پرفروغ است که تاریکی‌های زندگی را می‌زداید و بسان شمشیر برنده‌ای است که مدافع حق و حق‌گرایان است و بسان رکنی بزرگ از ارکان عظمت امّت اسلامی می‌باشد.

و باید دانست که مراد از تجدید دین در این حدیث، بازسازی فهم دین و ایمان به دین و عمل به دین است، چراکه دین پیوسته زنده است و هرگز نمی‌میرد یعنی آن حقیقت دین، قابل مردن نیست. حقایق دین و اصول کلّی که دین ذکر کرده است، هرگز مردنی

نیست و آن چیزی که می‌گوئیم می‌میرد، معنایش اینست که در میان مردم می‌میرد، فکر مردم درباره‌ی دین فکر مرده‌ای است.

و مقصود ما از مردن این است و الا دین خودش در ذات خودش نه می‌میرد و نه مردنی است و منظور از تجدید دین در این حدیث، همان تجدید احیای فکری دینی است، نه تجدید و احیای خود دین.

٢٤٨ - [٥١] وعن إبراهيم بن عبد الرحمن العذري، قال: قال رسول الله ﷺ: "يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله، ينفون عنه تحريف الغالين، وانتحال المبطلين، وتأويل الجاهلين". رواه البيهقي. وسنذكر حديث جابر: "فإنما شفاء العي السؤال" في باب التيمم إن شاء الله تعالي[1].

٢٤٨- (٥١) ابراهیم بن عبدالرحمن عذری رضي الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «در هر دور و زمانی، افرادی عادل و وارسته، حامل این علم (علم قرآن و سنّت) می‌گردند و آن را بر دوش می‌کشند، که بر اساس آن، به از میان بردن تحریف افراط‌گرایان و بدعت‌سازان و دست‌بُرد باطل‌گرایان و تأویلات نادرست و نا به جای بی‌خردان خواهند پرداخت (و دست همه را از این دو منبع اصیل و جاودانه، یعنی قرآن و سنّت، کوتاه خواهند کرد، و سنّت‌ها را زنده و بدعت‌ها را از میان خواهند برد، و امور دینی این امت را زنده و تجدید خواهند ساخت و به روی مردم، روزنه‌ای جدید از بازسازی فهم دین و ایمان

١- اخرجه البیهقی فی المدخل الی السنن و الآجری.

به دین و عمل به آن را خواهند گشود و حشرات فتنه و گمراهی را که در فضا و جوّ اسلامی ظاهر گشته‌اند و اساطیر و خرافات و بدعت‌ها و نوآوری‌های بدعت‌سازان، گمراهان، جاه‌طلبان، افراط‌گرایان و بی‌خردان را از بطن جامعه‌ی اسلامی خواهند زدود و با فهم وسیع و عقل سرشار و بصیرت نافذ، و درایت و فراست شگرف و هوش و ذکاوت عجیب خویش، گمراهان را هدایت و دست طالبان ارشاد را می‌گیرند و به مقصود می‌رسانند و آنان را از اشتباه و خطا در رأی و فساد فکری مصون نگاه می‌دارند).

[این حدیث را بیهقی روایت کرده است. و به زودی در باب تیمّم ـ اگرخدا بخواهد ـ حدیث حضرت جابر ﷺ: «فانّما شفاء العیّ السؤال» را ذکر خواهیم کرد].

فصل سوم

۲۴۹ - [۵۲] عن الحسن مرسلاً قال: قال رسول الله ﷺ: " من جاءه الموت وهو يطلب العلم ليحيي به الإسلام، فبينه وبين النبيين درجة واحدة في الجنة ". رواه ا لدارمي[1].

۲۴۹- (۵۲) حسن بصری ـ رحمة الله علیه ـ به طور مرسل روایت می‌کند که پیامبرﷺ فرمود: «هرکس در حالی مرگ به سراغش بیاید که به فراگیری علم و دانش و حکمت و فرزانگی مشغول است تا اسلام را با علمش، زنده و تجدید و احیاء و بازسازی کند، فاصله‌ی بین او و پیامبران در بهشت، یک درجه است (وآن نیز همان درجه و مرتبه‌ی نبوّت است).

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۲۵۰ - [۵۳] وعنه مرسلاً قال: سئل رسول اللهﷺ عن رجلين كانا في بني إسرائيل: أحدهما كان عالماً يصلي المكتوبة، ثم يجلس فيعلم الناس الخير، والآخر يصوم النهار ويقوم الليل؛ أيهما أفضل؟ قال رسول الله ﷺ: "فضل هذا العالم الذي يصلي المكتوبة ثم يجلس فيعلم الناس الخير على العابد الذي يصوم النهار ويقوم الليل كفضلي على أدناكم". رواه الدارمي[2].

۱- دارمی ح ۳۵۴.
۲- دارمی ح ۳۴۰.

۲۵۰- (۵۳) حسن بصری ـ رحمة الله علیه ـ به طور مرسل روایت می‌کند که: از رسول‌خدا ﷺ پیرامون دو مرد بنی‌اسرائیلی، سؤال شد که یکی از آنها، فردی عالم و دانشمند است که فقط به اقامه‌ی نمازهای فرض خویش اکتفا می‌کند وآن‌گاه که از نمازش فارغ می‌شود (به عبادات نافله و ذکر نمی‌پردازد، بلکه) درجایش می‌نشیند و به انسان‌ها، علم و دانش می‌آموزد.

و فرد دیگری نیز که پیوسته روزها را روزه و شب‌ها را به عبادت مشغول است. اکنون کدام یک از این دو از لحاظ مرتبه و مقام و جایگاه و موقعیت برترانـد؟ و کدام یک در پیشگاه خداوند ﷻ بهتراند؟

رسول‌خدا ﷺ در پاسخ فرمود: برتری و فضیلت این دانشمند که فقط به اقامه‌ی نمازهای فرض اکتفا می‌کند و آن‌گاه درجایش می‌نشیند و به تعلیم و آموزش مردمان به خیر و نیکی و علم و فرزانگی، مشغول می‌شود، برآن عابد و پرستشگر که روزها، روزه است و شب‌ها، مشغول به عبادت و نیایش خدا، بسان برتری من، بر ناچیزترین و پست‌ترین شماست.

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۲۵۱ - [٥٤] وعن علي رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: "نعم الرجل الفقيه في الدين؛ إن احتيج إليه نفع، وإن استغني عنه أغنى نفسه"

رواه رزين[1].

۲۵۱- (٥٤) علی ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: چه مرد خوب و نیکی است آنکه در دین خدا، فقیه و دانشمند و دانا و فرزانه است، که اگر مردم به علم و دانش او نیاز داشتند، به آنان نفع و سود رساند و اگر مردم به او نیاز نداشتند، نفس خود را از دیگران غنی و بی‌نیاز کند.

[این حدیث را «رزین» روایت کرده است]

۲۵۲ - [٥٥] وعن عكرمة أن ابن عباس قال: حدث الناس كل جمعة مرة، فإن أبيت فمرتين، فإن أكثرت فثلاث مرات، ولا تمل الناس هذا القرآن؛ ولا ألفينك تأتي القوم وهم في حديث من حديثهم فتقص عليهم فتقطع عليهم حديثهم فتملهم، ولكن أنصت، فإذا أمروك فحدثهم وهم يشتهونه، وانظر السجع من الدعاء فاجتنبه، فإني عهدت رسول الله ﷺ وأصحابه لا يفعلون ذلك. رواه البخاري[2].

۲۵۲- (٥٥) عکرمه ـ رحمة الله علیه ـ نقل می‌کند که ابن عباس ﷺ به وی گفت: هر هفته یک بار مردمان را وعظ و ارشاد کن (و موجبات خستگی و آزردگی آنان را فراهم نیاور) و اگر از این کار امتناع کردی، می‌توانی در هفته، دو بار آنها را پند و اندرز دهی و احیاناً اگر از این کار نیز سرباز زدی (و اوضاع و شرایط و احوال مردم

۱- ارجه رزین و فی اسناده مقال.
۲- بخاری ح ٦٣٣٧، مسند احمد ٦ / ٢١٧ بروایت عایشه ﷺ.

را در نظر گرفتی و صلاح دیدی که) در هفته، بیشتر به وعظ و نصیحت بپردازی و فقط تا سه بار به تو اجازه‌ی این کار را می‌دهم (چرا که اگر تو این کار را در دعوت و تبلیغ و پند و وعظ، نصب‌العین و آویزه‌ی گوش و سرلوحه‌ی کار خویش قرار دهی سخنانت در دل‌های مردم بهتر نفوذ می‌کند و می‌توانی آنان را جذب نمایی، و شوق و رغبت آنان را به‌سوی بیانات خود فراخوانی، و آنان را از مشغلت‌های دنیوی به‌سوی تفقّه و تعلیم ترغیب نمایی و در این وقت است که وعظ و پند تو مفیدتر و مؤثرتر می‌افتد).

و با افراط و زیاده‌روی در امر دعوت و تبلیغ، و وعظ و ارشاد، مردم را از قرآن کریم، آزرده خاطر و ملول و خسته و رنجور نکن (بلکه معتدل‌ترین و آسان‌ترین شیوه و بهترین وقت را برای موعظه انتخاب کن و آنچه را که به نفع دنیا و آخرت مردم است، بیان کن، جملات و سخنان زیبا را با شیوایی و رسایی خاصی، ایراد کن، جدّی را با شوخی، نثر را با نظم، سخنان حکیمانه را با فکاهیات، درآمیز تا شوق و رغبت آنان را به اوامر و فرامین و تعالیم آموزه‌های تابناک قرآن، فراخوانی و آنها را شیفته و تشنه‌ی علوم و معارف قرآن نمایی).

و تو را نبینم که (اوضاع و شرایط و احوال مردم را در نظر نگیری، و بی‌محابا خویشتن را) در جمع آنان و سخنانشان بیندازی و به وعظ

و ارشاد و پند واندرز آنان بپردازی و بدین‌سان سخنانشان را قطع کنی (و موجبات خستگی و آزردگی آنها را فراهم آوری).

پس هرگاه در جمعی از مردمان درآمدی، برایت زیبنده است که ساکت و خاموش بنشینی، و چون مشتاقانه از تو خواستند تا جلسه‌ای را در راستای وعظ و ارشاد و پند و اندرز ترتیب دهی و منعقد کنی، در آن زمان می‌توانی، آنها را (به اوامر و فرامین الهی و تعالیم وآموزه‌های نبوی و احکام و دستورات شرعی) پند و اندر نمایی (چرا که در این لحظه، مردم راغب به فراگیری علم و دانش و آماده‌ی پذیرفتن وگوش‌دادن به موعظه‌اند، و اگر تو نیز می‌خواهی مردم را در مجالس وعظ و ارشاد بنشانی و سخنانت در دل‌های آنها بهتر نفوذ کند و بتوانی آنان را جذب نمایی و حلاوت و شیرینی نشستن و گوش دادن در مجالس وعظ و ارشاد را به آنان بچشانی و آنان را از رفتن به مجالس و محافل لهو و لعب بازداری و شوق و رغبت آانان را به‌سوی بیانات خود، جلب کنی، تا مجالس وعظ را بر محافل لهو و لعب، ترجیح دهند، راهی جز این نداری).

و از تکلف و تصنع و ظاهرسازی و خودنمایی در دعا (که موجب ازمیان رفتن خشوع و خضوع و فروتنی و انکسار و عدم پذیرش دعا می‌شود) به شدت بپرهیز، چرا که من، رسول‌خدا ﷺ و صحابه رضی الله عنهم را دیدم که این کار را نمی‌کردند.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

۲۵۳ - [٥٦] وعن واثلة بن الأسقع قال: قال رسول الله ﷺ: " من طلب العلم فأدركه، كان له كفلان من الأجر، فإن لم يدركه، كان له كفل من الأجر ". رواه الدرامي[1].

۲۵۳- (٥٦) واثلةبن اسقع رضي الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: کسی‌که دانشی بجوید و به آن برسد، برای او دو بهره از پاداش است (یکی برای سعی و کوشش و زحمت و تلاشی است که کرده است و دیگری برای رسیدن به آن).

و کسی‌که دانشی بجوید و به آن نرسد، برای او یک بهره از پاداش خواهند نوشت (و آن یک بهره از پاداش برای زحمت و تلاشی است که در یافتن علم و دانش متحمل شده است).

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

٢٥٤ - [٥٧] عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: " إن مما يلحق المؤمن من عمله وحسناته بعد موته: علماً علمه ونشره، وولداً صالحاً تركه، أو مصحفاً ورثه، أو مسجداً بناه، أو بيتاً لابن السبيل بناه، أو نهراً أجراه، أو صدقة أخرجها من ماله في صحته وحياته، تلحقه من بعد موته ".

رواه ابن‌ماجه والبيهقي في شعب الإيمان[2].

۱- دارمی ح ۳۳۵.
۲- ابن ماجه ح ٢٤٢، بیهقی «شعب الایمان» ح ٣٤٤٨.

٢٥٤- (٥٧) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: بی‌تردید، از جمله کارهای نیک و شایسته‌ی انسان با ایمان و حق‌گرا که پس از مرگ او به وی می‌پیوندد و ثوابش به او می‌رسند، علم و دانشی است که آن را در بین مردم منتشر نموده، و نیز فرزند شایسته و صالحی است که از خود بر جای نهاده، و نیز قرآنی است که ارث گذاشته و یا مسجد و عبادتگاهی است که آنرا ساخته یا خانه‌ای است که برای در راه‌ماندگان و مسافران بر پا کرده و یا نهرآبی است که آن را برای استفاده‌ی عموم، روان ساخته، و یا صدقه و دهش مالی است که در طی زندگی و در زمان صحّت و تندرستی خویش، از اموال و دارایی‌اش جدا کرده و در راه خدا وقف نموده است...

آری این کارهای نیک و شایسته‌ای است که ثواب و پاداش‌شان، پس از مرگ انسان نیز به وی می‌پیوندند و به او می‌رسند.

[این حدیث را ابن‌ماجه و بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده‌اند].

٢٥٥ - [٥٨] وعن عائشة أنها قالت: سمعت رسول اللهﷺ يقول: " إن الله عز وجل أوحى إلى: أنه من سلك مسلكاً في طلب العلم، سهلت له طريق الجنة؛ ومن سلبت كريمتيه؛ أثبته عليهما الجنة. وفضل في علم خير من فضل في عبادة. وملاك الدين الورع ". رواه البيهقي في شعب الإيمان[1].

١- بیهقی «شعب الایمان» ح ٥٧٥١.

۲۵۵- (۵۸)عایشه ـ رضي الله عنها ـ گوید: از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «بی‌تردید خداوند ﷻ بر من وحی نمود و فرمود:کسی که رنج راهی را بر جان بخرد و درآن علم و دانشی را بجوید، من نیز برای او راهی به‌سوی بهشت هموار می‌سازم و او را به راهی هدایت و رهنمون می‌کنم که وی را به بهشت رساند.

واز هرکس که دو چشم گران‌بها و ارزشمندش را در دنیا از وی بستانم، در عوض آن دو، بهشت را بهره‌ی وی می‌گردانم.

و برتری دانش و بینش، برتر از فضیلت و برتری عبادت خداست (و به دنبال آموختن و فراگرفتن دانش، بهتر و برتر از زیادی عبادت نافله است).

و باید دانست که معیار و ملاک دین‌باوری و دینداری، پرهیزگاری و تقوا است».

[این حدیث را بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده است].

۲۵٦ - [٥٩] وعن ابن عباس قال: تدارس العلم ساعة من الليل خير من إحيائها. رواه الدارمي[۱].

۲۵٦- (٥٩) ابن عباس رضي الله عنه گوید: «ثواب و پاداش تعلیم و تعلّم در بخشی از شب، بهتر و بیشتر از قیام و عبادت یک شب می‌باشد.»

۱- دارمی ح ١٤.

(چنانچه حضرت ابودرداء ﷺ نیز می‌گوید: اگر مسئله‌ای را یاد بگیرم، به نزد من ثوابش بیشتر از قیام و عبادت یک شب می‌باشد. و پیامبر ﷺ نیز در حدیثی می‌فرماید:«لأن تَغدوا فتتعلّم العلم خيرٌ من أن تصلّى مأة ركعة» اگر بامداد بروید و بابی از علم را یاد بگیرید، از صد رکعت نماز نفل، بهتر است).

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

٢٥٧ - [٦٠] وعن عبد الله بن عمرو أن رسول الله ﷺ مر بمجلسين في مسجده فقال: " كلاهما على خير، وأحدهما أفضل من صاحبه؛ أما هؤلاء فيدعون الله ويرغبون إليه، فإن شاء أعطاهم وإن شاء منعهم. وأما هؤلاء فيتعلمون الفقه أو العلم ويعلمون الجاهل، فهم أفضل، وإنما بعثت معلماً ". ثم جلس فيهم. رواه الدارمي[1].

٢٥٧- (٦٠) عبد الله بن عمرو ـ رضي الله عنهما ـ گوید: پیامبر ﷺ به مسجد تشریف آورد. وگذرشان به دو حلقه (یکی حلقه‌ی ذکر و دیگری حلقه‌ی تعلیم و تعلّم که صحابه ﷺ برای خویشتن دائر کرده بودند) افتاد.

پیامبر ﷺ از فرصت استفاده کرده و فرمود: هردو گروه بر خیراند ولی ارزش و جایگاه یکی از آن دو حلقه، برتر از حلقه‌ی دیگری است.

۱- دارمی ح ٣٤٩.

اما این گروه که به ذکر و عبادت و دعا و نیایش، پرداخته‌اند مشغول به عبادت و پرستش خدایند، و با زبان حال و قال، خدا را می‌خوانند و متوجه‌ی او تعالی هستند، از این‌رو، اگر خداوند متعال بخواهد و صلاح ببیند، بدان‌ها ثواب و پاداش می‌دهد و اگر بخواهد بدانها چیزی نمی‌دهد.

اما گروه دیگر، به فراگیری فقه و فرزانگی وعلم و دانش، وآموزش آن به جاهلان و بی‌خردان، مشغول‌اند پس مرتبه و مقام و ارزش و جایگاه آنان برتر از مقام و مرتبه‌ی عابدان و پرستش‌گران است. زیرا جز این نیست که من معلم وآموزگار، برانگیخته شدم».

راوی می‌گوید:آن گاه خود پیامبرﷺ در جمع گروهی نشست که مشغول به تعلیم و تعلّم علوم و فنون اسلامی و دینی بودند.

[این حدیث را دارمی روایت کرده است]

۲۵۸ - [٦١] وعن أبي الدرداء قال: سئل رسول اللهﷺ: ما حد العلم الذي إذابلغه الرجل كان فقيها؟ فقال رسول اللهﷺ: "منحفظ على أمتي أربعين حديثاً في أمر دينها، بعثه الله فقيهاً، وكنت له يوم القيامة شافعاًو شهيداً[۱].

۲۵۸- (٦١) ابودرداء ﷺ گوید: از رسول‌خداﷺ پرسیده شد: انسان به چه حد از علم و دانش باید برسد، که فقیه و دانشمند گردد، و

۱- بیهقی «شعب الایمان» ح ۱۷۲٦.

به درجه و مقام آنها نائل آید؟ پیامبرﷺ فرمود: هرکس چهل حدیث را در ارتباط با امور دینی، برای امّت من حفظ کند، خداوند ﷻ او را فقیه و دانشمند زنده می‌گرداند و من نیز در روز رستاخیز، شافع و شاهد او خواهم بود.

(البته منظور از حفظ چهل حدیث، آن است که این احادیث را و لو خودش آنها را از بر نداشته باشد، به مسلمانان منتقل کند، یعنی آنها را بشنود و فهم کند و همانگونه که شنیده است، ابلاغ و اجرا نماید و عامل ماندگاری آنها باشد، چرا که در حقیقت، از این راه است که می‌توان به مسلمانان بهره رساند و آنها را از گنجینه‌ی تعلیمات و دستورات تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین رسول‌خداﷺ، سود و فایده رساند، نه صرفاً از طریق بَرکردن آنها)».

[این حدیث را بیهقی در«شعب الایمان» روایت کرده است].

٢٥٩ - [٦٢] وعن أنس بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: "هل تدرون من أجود جوداً؟ " قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: " الله تعالى أجود جوداً، ثم أنا أجود بني آدم، وأجودهم من بعدي رجل علم علما فنشره، يأتي يوم القيامة أميراً وحده"، أو قال: " أمة واحدة[1].

۱- بیهقی ح ١٧٦٧.

۲۵۹- (٦٢) انس بن مالک ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: آیا می‌دانید، سخاوتمندترین و بخشنده‌ترین مردمان چه کسی است؟ صحابه ﷺ گفتند: خدا و رسولش، بهتر می‌دانند! پیامبرﷺ فرمود: خداوند ﷻ، سخاوتمندترین کسان است و من نیز در میان فرزندان آدم، از لحاظ سخاوت و جود وکرم، از همه سخاوتمندتر و بخشنده‌ترم (و بخشش و دهش مادی و معنوی من، حتی از باد وزان که ابرهای پرباران را به این سوی وآن سوی می‌راند و ازآنها باران می‌بارد، بیشترو افزون‌تر است).

و پس از من بخشنده‌ترین و سخاوتمندترین مردمان کسی است که علم و دانشی را فرا گیرد وآن را در بین مردم، انتشار دهد و نور هدایت و حکمت را برآنها بیفشاند و آنها را از ظرف معارف و گنجینه‌ی حکمت‌ها که بسان چشمه‌های جوشان و فیضانی هستند، سیراب سازد، اینطور فردی در روز رستاخیز در حالی پا به عرصه‌ی محشر می‌گذارد که خود به تنهایی یک امیر، یا یک ملّت است.

[این حدیث را بیهقی در«شعب الایمان» روایت کرده است].

شرح: «أُمّة واحدة»: در اینکه چرا پیامبرﷺ نام «امت واحد» بر انسان عالم و فرزانه گذارده است، محدثان، نکات مختلفی را ذکر کرده‌اند که در اینجا به ذکر دو نکته از آنها اشاره خواهیم کرد:

۱- گاهی اوقات شعاع شخصیّت انسان، آنقدر افزایش می‌یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه، فراتر می‌رود وشخصیّتش معادل یک امّت بزرگ می‌شود، وشخص عالم و فرزانه، آنقدر شخصیّت و جایگاه دارد که به تنهایی یک امّت است، چرا که مردمان زیادی را تحت الشعاع علم و عمل خویش قرار می‌دهد وآنها را گرداگرد علوم ومعارف اسلامی و اسرار و حقائق قرآنی و تعالیم وآموزه‌های الهی و اوامر و فرامین نبوی گرد می‌آورد و موجبات رهایی آنها را از بند واسارت عقل‌گرایی، نفس‌پرستی، خودخواهی، جهالت و بی‌خردی و ضلالت وگمراهی فراهم می‌آورد وآنان را درکشف حقایق و غوامض علوم یاری می‌دهد، و با فهم وسیع، عقل سرشار، و بصیرت نافذ خویش، مردمان را از اشتباه و خطا در رأی و فساد فکری، مصون ومحفوظ می‌دارد و خود سرچشمه‌ی پیدایش امّتی عالم، فرزانه، وارسته، مجاهد، نستوه، مخلص، اسلام‌گرا، سنّت‌دوست، وشیفته‌ی علم و دانش می‌شود، به همین جهت، نام امّت بر چنین عالمی، گذارده شده است.

۲- غالباً عالمان و دانشوران اسلامی، آن ابرمردان عرصه‌ی علم و فقاهت، وآن طلایه‌داران عرصه‌ی اخلاص و عمل وآن پیشقراولان عرصه‌ی دعوت و تبلیغ وتعلیم و تعلم، جانشینان برحق پیامبر ﷺ، چراغ هدایت، پیامبران ارشاد وامانت‌داران خدا در میان مردم هستند که گمراهان را

هدایت و دست طالبان ارشاد را می‌گیرند و به مقصد می‌رسانند.

آنان رهبر، مقتدا، و معلم وآموزگار بزرگ انسانیّت و بشریت‌اند، و به همین سبب، به چنین عالم و فرزانه‌ای «امّت» گفته شده، زیرا «امّت» به معنای اسم مفعولی به کسی گفته می‌شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبریش را بپذیرند وکسی که پیشوای صدق و راستی و علم و عمل برای ملّتی شد، در اعمال همهِ‌ی آنها شریک و سهیم است، و گویی خود، امّتی واحد و یک پیشوای بزرگ و یک مرد امّت‌ساز است.

٢٦٠ - [٦٣] وعنه أن النبيﷺ قال: " منهومان لا يشبعان: منهوم في العلم لا يشبع منه، ومنهوم في الدنيا لا يشبع منها ". روى البيهقي الأحاديث الثلاثة في " شعب الإيمان " وقال: قال الإمام أحمد في حديث أبي الدرداء: هذا متن مشهور فيما بين الناس، وليس له إسناد صحيح[1].

۲۶۰- (٦٣) انس بن مالک ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: دو گرسنه‌اند که هرگز سیری نمی‌پذیرند: یکی جویای علم و دانش که از فراگیری و آموزش آن سیر نمی‌گردد و دیگر جویای مال و منال دنیا که هرگز از جمع‌آوری آن سیری نمی‌پذیرد.

۱- بیهقی ح ۱۰۲۷۹، دارمی ح ٣٣٤ به روایت ابن عباس.

[این سه حدیث [احادیث ۲۵۸، ۲۵۹ و ۲۶۰] را بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده است وگفته: امام احمد پیرامون این حدیث[حدیث ۲۵۸] گفته است: متن این حدیث در بین مردم مشهورو معروف است، ولی از لحاظ سند، این حدیث، دارای سندی صحیح و قوی نمی‌باشد].

٢٦١ - [٦٤] وعن عون قال: قال عبد الله بن مسعود: منهومان لا يشبعان: صاحب العلم، وصاحب الدنيا، ولا يستويان؛ أما صاحب العلم فيزداد رضى للرحمن، وأما صاحب الدنيا فيتمادى في الطغيان. ثم قرأ عبد الله: ﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ٧﴾ [العلق: ٦-٧]. قال: وقال الآخر: ﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ﴾ [فاطر: ٢٨]. رواه الدارمي[1].

٢٦١- (٦٤) عَون ـ رحمة الله علیه ـ گوید: عبدالله بن مسعود ﷺ گفت: دو گرسنه‌اند که سیری نمی‌پذیرند: یکی جویای دانش ودیگری جویای مال دنیا. ولی این دو با همدیگر همسان و یکسان نیستند، بلکه صاحب دانش، پیوسته در پرتو علم و دانش خویش، رضایت و خوشنودی خدای رحمان را فراچنگ می‌آورد، ولی صاحب دنیا، با مال و منالش، پیوسته در غرقاب (جهالت و ضلالت، و حیرت و غفلت و) طغیان و سرکشی به سر می‌برد.

۱- دارمی ح ۳۳۲.

عون رحمة الله علیه ـ گوید: آن‌گاه عبدالله بن مسعود ﷺ این دو آیه را تلاوت فرمود:

﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ٧﴾ [العلق: ٦-٧].

«قطعاً اغلب انسان‌ها سرکشی و تمرّد، می‌آغازند، اگر خود را دارا و بی‌نیاز و قدرتمند و ثروتمند ببینند».

﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ﴾ [فاطر: ٢٨].

«این نشانه‌های بزرگ آفرینش، بیش از همه، توجه خردمندان و فرزانگان را به خود جلب می‌کند، و این است که تنها بندگان دانا و فرزانه، از خدا، ترس‌آمیخته با تعلیم دارند».

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

٢٦٢ - [٦٥] وعن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: " إن أناساً من أمتي سيتفقهون في الدين ويقرءون القرآن، يقولون: نأتي الأمراء فنصيب من دنياهم ونعتزلهم بديننا. ولا يكون ذلك، كما لا يجتنى من القتاد إلا الشوك، كذلك لا يجتنى من قربهم إلا - قال محمد بن الصباح: كأنه يعني - الخطايا ". رواه ابن ماجه[1].

٢٦٢- (٦٥) ابن عباس ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: بی‌ترید، مردمانی از امتیانم، در شناخت دین و تعالیم و دستورات اسلامی، علم و دانش می‌جویند و قرآن را می‌خوانند و چنین می‌گویند: نزد امراء و فرمانروایان می‌رویم و با علم و دانش و فقاهت و قرائت خویش از

١- ابن ماجه ح ٢٥٥.

دنیای آنان بهره می‌گیریم و دین خود را نیز از خطر آنان برکنار نگاه می‌داریم.

ولی باید دانست که چنین چیزی امکان‌پذیر نیست و هرگز چنین امری به وقوع نخواهد پیوست، درست همانسان که از درخت «قَتاد» (درختی است با خارهای سخت = خار مغیلان) جز خار بی‌مقدار، نمی‌توان چیزی چید، این چنین نیز از نزدیک‌شدن به امراء و فرمانروایان نیز جز گناه بهره‌ای نمی‌توان برد.

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: در این حدیث، پیامبر ﷺ تمام توجه علماء و دانشمندان، و فرزانگان و دانش‌جویان و دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش را به این نکته معطوف داشته که لازم است که دانش‌پژوهان و دانشمندان، در راه کسب علم و دانش از وابستگی‌های خود به امور دنیوی و کالای ناچیز آن بکاهند و خویشتن را از تعظیم و بزرگداشت ثروتمندان و قدرتمندان متکبر و خودخواه، و امراء و فرمان‌روایان ظلم‌پیشه و خودکامه و مُستبد و دیکتاتور، ومراوده با آنان، واستفاده از مال و هدایای حرام آنها دور نگاه دارند، چرا که وابستگی‌های دنیوی و مالی، انسان را به خود مشغول می‌دارد و او را از دسترسی به علم و دانش و از بهره‌گیری از آن، محروم می‌گرداند. چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَّا جَعَلَ ٱللَّهُ لِرَجُلٖ مِّن قَلۡبَيۡنِ فِي جَوۡفِهِۦ﴾ [الأحزاب: ٤].

«خداوند در شکم هیچ یکی، دو قلب قرار نداده است» تا با یکی از آنها به دنیا مشغول شود و با دیگری به امور آخرت بپردازد».

پس برای علماء نیز لازم است که تنها یکی از دنیا وآخرت را هدف اصلی خود قرار دهند و هدفشان از همان آغاز تحصیل، آراسته‌نمودن درون، و زینت‌دادن آن به فضایل اخلاقی و زیور فرزانگی باشد و خواسته‌ی نهایی و غایی خویش را از کسب علم و دانش، تقرب به پیشگاه خداوند ﻋﺰّﻭﺟﻞّ و صعود و عروج به مدراج والای انسانیّت و اخلاق و ایمان قرار دهند، و نباید هدفشان از کسب علم و دانش، دستیابی به جاه و مال و نزدیکی به امراء و فرمان‌روایان و مجادله با سفهاء و بی‌خردان و افتخار نابه‌جا بر دیگران، و بهره‌گیری از دنیای فرمان‌روایان ظالم و ستم‌پیشه وخودکامه و دیکتاتور باشد.

چراکه علمایی که هدفشان از علم، استفاده از دنیا و رسیدن به جاه و مقام در نزد ارباب دنیاست، آنها عالمان دنیوی، عالمان‌درباری، انسان‌های خود فروخته و خدازده و بدبخت و نگون‌سار، و بنده‌ی دینار و درهم و مادّه و معده، محسوب می‌شوند. و رسول‌خدا ﷺ درباره‌ی این افراد می‌فرماید: «علم را به خاطر افتخار بر علماء و مجادله با سفهاء و جلب توجه مردم به خود، فرا نگیرید، کسی‌که چنین کند، در آتش دوزخ است».

به نظر حقیر، امام ابوحنیفه ـ رحمة الله علیه ـ در این زمینه، برای علماء و دانش‌پژوهان، الگو و قدوه، و پیشوا و رهبر است، وی فردی عابد، زاهد، عالم به علوم آخرت، و فقیه وآگاه در مصالح دنیوی واُخروی، و دانا به معارف اسلامی، حقائق و اسرار قرآنی و دقائق و رموز احادیث نبوی واصول و موازین دینی بود، و در عین حال، فقه و دانش خویش را فقط برای رضا و خشنودی خدا به کار می‌گرفت. وی تاجر پارچه‌ی خَز، بود و در این فن مهارت و توفیق چشمگیری داشت.

و نیز دکانی در کوفه و شرکایی که برای خریدن «خَز» به اینجا وآنجا، سفر می‌کردند، داشت. از این‌رو، در این شغل با بی‌نیازی تمام از دیگران به رتق و فتق زندگی خود و بسیاری دیگر از یاران و شاگردان و همنوعان خویش می‌پرداخت و هرگز در مال دیگران و صله و هدیّه‌ی حاکمان و فرمانروایان، طمع نمی‌ورزید و از این جهت، «حسن بن زیاد» گفته است: «به خدا که از هیچ یک از خلفاء وامراء، هدیّه یا جایزه را نپذیرفت»[1].

ونیز گویند: که همسر منصور، خلیفه عباسی، با وی[منصور] در عدم رعایت عدالت، مناقشه کرد وخواستار عدالت گردید. آن‌گاه

۱- مناقب امام اعظم ص ۱۲۸.

راضی شد که امام ابوحنیفه ـ رحمة الله علیه ـ در میان آن دو، داوری کند.

پس منصور، امام ابوحنیفه را احضار کرد، و امام در پس پرده، نشست در حالی که منصور با زن خویش در مجلس بود.

منصور به سخن آغاز کرد و خطاب به امام گفت: برای یک مرد، چند زن حلال است؟ امام فرمود: چهار زن.

باز پرسید: و ازکنیزان؟ فرمود: هرچه که بخواهد.

آن‌گاه گفت: پس آیا جایز است که کسی بر خلاف این، سخنی بگوید؟

امام فرمود: خیر.

آن‌گاه منصور، پیروزمندانه خطاب به همسرش گفت: اینک بشنو که ابوحنیفه چه می‌گوید؟!

امام چون، چنین دید، بر سبیل احتجاج گفت: لیکن خداوند ﷻ، این تعداد زن را برای اهل عدالت، حلال ساخته است، در غیرآن، اگر عدالت رعایت نشود، باید فقط به نکاح یک زن بسنده نمود، چنان‌که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً﴾ [النساء: ۳]

«اگر می‌ترسید که عدالت را رعایت کرده نمی‌توانید، همان یک زن کافی است».

بر این اساس بر ما لازم است تا به آداب الهی متأدب باشیم واز مواعظ آن درس بگیریم.

و منصور چون این سخن را شنید، ساکت شد. و چون امام از مجلس داوری خارج شد، همسر منصور، فوراً هدیه‌ی بزرگی بدنبال ایشان فرستاد، اما،امام هدیه را نپذیرفت و گفت: من از دین خدای ﷻ دفاع نموده‌ام، نه به انگیزه‌ی نزدیکی کسی و یا به طلب دنیا[۱].

پس برای تمام علماء و دانشمندان اسلامی نیز لازم و ضروری است تا از پیشوایان و بزرگانی چون امام ابوحنیفه ـ رحمة الله علیه ـ پیروی کنند، سفارش‌ها و توصیه‌های آنان را نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهند.

البته باید دانست که ارتباط و نزدیکی سالم علماء و دانشمندان راستین اسلامی، با حکام و سلاطین، در بعضی مواقع به نفع عامه‌ی مردم و حکومت‌ها بوده است.

و بسا اوقات، اتفاق افتاده که برکات دینی و دنیوی از طریق آنان متوجه‌ی مسلمانان گشته است. البته خود آن بزرگواران، چنین روابطی را برای خودشان عار، بلکه مضر و خطرناک می‌پنداشتند،

۱- مناقب امام اعظم ص ۱۳۰.

ولی با این وجود، در قرن‌های اول هجری، علمای بزرگواری بوده‌اند که با بی‌نیازی کامل، روابط خوبی با حکومت‌ها داشتند و بسیاری از مشکلات دینی و دنیوی مردم، توسط آنها گره‌گشایی شده است.

شاگرد ارشد امام ابوحنیفه «امام ابو یوسف»، قاضی‌القضات بود و یکی از محاسن و مفاخر خلافت هارون‌الرشید و جامعه‌ی اسلامی، وجود شخصیت ایشان بود که باعث خیر برای عامه‌ی مردم و وسیله‌ی پیشرفت معارف و علوم دینی و حکومت اسلامی گردید.

٢٦٣ - [٦٦] وعن عبد الله بن مسعود قال: لو أن أهل العلم صانوا العلم، ووضعوه عند أهله، لسادوا به أهل زمانهم، ولكنهم بذلوه لأهل الدنيا لينالوا به من دنياهم، فهانوا عليهم، سمعت نبيكم ﷺ يقول: " من جعل الهموم هماً واحداً هم آخرته، كفاه الله هم دنياه، ومن تشعبت به الهموم في أحوال الدنيا، لم يبال الله في أي أوديتها هلك ". رواه ابن ماجه[1].

٢٦٣- (٦٦) عبد الله بن مسعود رضي الله عنه گوید: اگر این عالمان و دانشمندان، چنان که باید منزلت علم و دانش را می‌شناختند و به گونه‌ی لازم به قدر و شأن آن پی می‌بردند و دانش را نزد شایستگان و اهل آن قرار می‌دادند (و به کسانی آن را می‌آموختند که صلاحیت و لیاقت فراگیری و حمل آن‌را داشتند). البته بر اهل زمان خویش

۱- ابن ماجه ح ۲۵۷، بیهقی ح ۱۸۸۸.

حکومت و سیادت می‌کردند و به عالَم و آدم، خط و مشی می‌دادند و به رهبری جهان و جهانیان می‌پرداختند.

ولی افسوس که آنها علم و دانش را به هدف بهره‌گیری از دنیاپرستان و مادی‌گرایان، آموخته‌اند و علم و دانش خویش را در راه بذل و بخشش به اهل دنیا، صرف کردند، تا از دنیای آنان بهره گیرند؛ به همین جهت است که در دید دنیاداران، خوار و پست و حقیر و ذلیل شده‌اند و از دید احترام و بزرگداشت آنان افتاده‌اند، و هیبت و وقار، و ابهّت و شوکت خویش را از دست داده‌اند.

من از پیامبرﷺ شنیده‌ام که فرمود: کسی‌که تمام اندیشه‌هایش را یک اندیشه، به نام اندیشه و فکر آخرت قرار دهد، خداوند ﷻ نیز اندیشه و رنج و دشواری دنیای او را کفایت می‌کند.

و کسی‌که احوال اندیشه‌های دنیا، او را پریشان و مضطرب وحیران و ویلان گرداند، خداوند متعال نیز اعتنا و پروایی ندارد که در کدام یک ازآن اندیشه‌های پریشان دنیوی، وی هلاک و نابود شود.

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

٢٦٤ - [٦٧] ورواه البيهقي في شعب الإيمان عن ابن عمر من قوله: " من جعل الهموم " إلى آخره[1].

٢٦٤- (٦٧) این حدیث را بیهقی نیز در «شعب الایمان» از ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ البته از «مَن جَعل الهموم...» روایت کرده است.

٢٦٥ - [٦٨] وعن الأعمش قال: قال رسول الله ﷺ: " آفة العلم النسيان، وإضاعته أن تحدث به غير أهله ". رواه الدارمي مرسلاً[2].

٢٦٥- (٦٨) اعمش ـ رحمة الله علیه ـ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: آفت علم و دانش، فراموشی و نسیان است. و ضایع‌کردن علم، عبارت از آن است که آن را به ناشایستگان و نااهلان بیاموزی، و علم و دانش را نزد آنان قرار دهی.

[این حدیث را دارمی بطور مرسل روایت کرده است].

٢٦٦ - [٦٩] وعن سفيان، أن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال لكعب: من أرباب العلم؟ قال: الذين يعملون بما يعلمون. قال: فما أخرج العلم من قلوب العلماء؟ قال الطمع. رواه الدارمي[3].

۱- بیهقی ح ۱۰۳٤۰.
۲- دارمی ح ٦٢٤.
۳- دارمی ح ٥٨٤.

٢٦٦- (٦٩) سفیان ثوری ـ رحمة الله علیه ـ گوید: حضرت عمر بن خطاب ﷺ از کعب (احبار) ﷺ پرسید: ارباب دانش چه کسانی هستند؟ گفت: کسانی که به اندوخته‌های علمی خویش عامل و پایبنداند (و نور علم و دانش، تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا، روشن ساخته و نسبت به وظائفشان سخت احساس مسئولیت می‌کنند و از همه پایبندترند. واعمال آنها هماهنگ با سخنان آنها می‌باشد. کوتاه سخن اینکه، عالمان واقعی و راستین در منطق قرآن و اسلام، کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه‌ی آراء و افکار این و آن، و انباشته از قوانین و فرمول‌های علمی جهان و زبانشان، گویای این مسائل و محل زندگی‌شان، مدارس و دانشگاه‌ها و حوزه‌ها وکتابخانه‌ها است، بلکه علمای واقعی و اربابان علم و دانش آن گروه از صاحب‌نظران و دانشمندان‌اند که میان گفتار وکردار آنها هماهنگی وسازگاری است و آنها هستند که خدا را به خوبی شناخته‌اند و برای او عمل می‌کنند و به او عشق می‌ورزند و اوامر و فرامین تعالی‌بخش او را سرلوحه‌ی زندگی خویش قرار می‌دهند).

عمر ﷺ دوباره پرسید: چه چیزی دانش را از دل‌های علماء و دانشمندان بیرون می‌آورد؟ کعب احبار ﷺ، در پاسخ گفت: طمع وآز

(آری عالم و دانشمندی که به بلای طمع و ذلّت حرص و رسوایی آز وآزمندی، مبتلا و آلوده گردد، در نتیجه، حرص و طمع او را بسوی ا خلاق زشت و ناپسندیده و مضموم و قبیح سوق می‌دهد، و دست به کارهای ناروایی می‌زند که نابودکننده مروّت و شخصیت و علم و دانش و عظمت و شکوه و وقار و شوکت است).

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

٢٦٧ - [٧٠] وعن الأحوص بن حكيم عن أبيه قال: سأل رجل النبي صلى الله عليه سلم عن الشر. فقال: " لا تسألوني عن الشر، وسلوني عن الخير " يقولها ثلاثاً، ثم قال: " ألا إن شر الشر شرار العلماء، وإن خير الخير خيار العلماء ". رواه الدارمي[1].

۲۱۷- (۷۰) احوص ابن حکیم از پدرش نقل می‌کند که گفت: مردی از رسول‌خداﷺ در باره‌ی شرّ، سؤال کرد ولی رسول‌خداﷺ در پاسخ، سه مرتبه این جمله را تکرار کرد و فرمود: پیرامون شر از من سؤال نکنید، بلکه درباره‌ی خیر از من بپرسید.

آن‌گاه فرمود: آگاه باشید که بدترین شر، علماء و دانشمندان سوء، وبهترین خیر، علماء و فرزانگان نیک و شایسته است.

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

---

[1]- دارمی ح ۳۷۰.

٢٦٨ - [٧١] وعن أبي الدرداء قال: " إن من أشر الناس عند الله منزلة يوم القيامة: عالم لا ينتفع بعلمه ". رواه الدارمي[١].

٢٦٨- (٧١) ابودرداء ﷺ گوید: بی‌گمان از بدترین مردم در پیشگاه خداوند ﷻ، در روز رستاخیز، عالم و دانشمندی است که در دنیا از علم و دانش خویش استفاده نکند. (یعنی نه خودش از علمش استفاده می‌برد، و نه از دانش خود به دیگران نفع و سودی می‌رساند).

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

٢٦٩ - [٧٢] وعن زياد بن حدير قال: قال لي عمر: هل تعرف ما يهدم الإسلام؟ قال: قلت: لا. قال: يهدمه زلة العالم، وجدال المنافق بالكتاب، وحكم الأئمة المضلين". رواه الدرامي[٢].

٢٦٩- (٧٢) زیاد ابن حُدیر ﷺ گوید: حضرت عمر ﷺ به من گفت: آیا می‌دانی چه چیزی (عزت و شوکت) اسلام را ویران و تباه می‌سازد؟ گفتم: خیر. فرمود: سه چیز ویرانگر عزت اسلام است:

یکی، لغزش و انحراف فکری و عملی فرزانگان و دانشمندان.

و دیگری، بحث و مجادله منافقان و بدعت‌سازان، درباره‌ی قرآن (اینطورکه در توجیه اعمال وکردار وگفتار و پندار ناشایست خویش،

١- دارمی ح ٢٦٢.
٢- دارمی ح ٢١٤.

آیاتی از قرآن را در رد و انکار آیاتی دیگر به کار برند، و هر کدام، آیاتی از آنرا در اثبات آنچه درست می‌پنداشته بکار بگیرد).

و سومی، قضاوت و داوری و حکم و افتای پیشوایان گمراه و جاهل. (یعنی کسانی صدرنشین مجالس شوند که شایستگی آن را ندارند و افرادی بر کرسی قضاوت و افتاء نشینند که هیچ نسبتی با علم و دانش ندارند و مردم افراد جاهل و نادانی را بعنوان رهبر برگزینند و از آنان مسائل دینی و دنیوی و فردی و اجتماعی خویش را بپرسند وآنان نیز ناآگاهانه قضاوت کنند و فتوا دهند که درنتیجه، هم خود را گمراه کنند و هم دیگران را.

و مسلماً وجود این سه مورد باعث می‌شود تا عزت و شوکت و عظمت و بزرگی اسلام، از میان برود، و اساطیر و خرافات و بدعت‌ها و نوآوری‌ها، بر عقل‌ها و دل‌های افراد جامعه اسلامی حاکم شود و علم حقیقی و اسلام واقعی و علوم و معارف قرآنی و درک و فهم راستین اسلامی، از میان جامعه رخت بربندد، و حشرات فتنه و گمراهی در فضا و محیط اسلامی، ظاهر گردند، و تاریکی و جهالت و نادانی و ضلالت و گمراهی بر عقل‌ها مستولی گردد و در نتیجه، گمراهی همه جا را فرا گیرد و موجبات رکود و جمود و انحطاط و عقب‌ماندگی جامعه اسلامی و دینی فراهم گردد).

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۲۷۰ - [۷۳] وعن الحسن قال: " العلم علمان: فعلم في القلب فذاك العلم النافع، وعلم على اللسان فذاك حجة الله عز وجل على ابن آدم ". رواه الدارمي[1].

۲۷۰- (۷۳) حسن بصری ـ رحمة الله علیه ـ گوید: علم و دانش دو گونه است: دانشی که در دل است، که دانش سود بخش، ارزنده و مفید همین است.

و دانشی که بر زبان است (و دل را تحت‌الشعاع خود قرار ندهد) این چنین علمی، حجت و برهان خدا بر فرزندآدم است. (یعنی، خداوند ﷻ در رستاخیز خواهد پرسید: که من در دنیا، به تو نعمت علم و دانش و فرزانگی ارزانی داشته‌ام، پس چرا بدان عمل نکردی و خود و دیگران را بدان مستفید ننمودی).

[این حدیث را دارمی روایت کرده است].

۲۷۱ - [۷٤] وعن أبي هريرة ﷺ قال: " حفظت من رسول الله ﷺ وعاءين؛ فأما أحدهما فبثثته فيكم، وأما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم - يعني مجرى الطعام - " رواه البخاري[2].

۲۷۱- (۷٤) ابوهریره ﷺ گوید: من از پیامبر ﷺ دو ظرف بزرگ از علم و دانش آموخته‌ام (وسینه‌ام ظرف معارف نبوی و دلم گنجینه‌ی حکمت‌ها و حقائق و غوامض و اسرار و دقائق و رموز

۱- دارمی ح ۳٦٤.
۲- بخاری ح ۱۲۰.

محمدیﷺ است).و اما یکی از آن دو را در بین مردم فاش و پراکنده ساخته‌ام و اگر دیگری را فاش کنم این رگ گلو بریده خواهد شد(یعنی کشته خواهم شد).

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: درحقیقت هیچ‌کس در طول عمر خود به اندازه‌ی حضرت ابوهریره ﷺ حدیث از حفظ نداشته است. وی در سال ۷ هـ. ق. اسلام آورد و به خدمت پیامبر ﷺ شرفیاب شده است. نام وی «عبدالرحمان بن صخر دوسي يماني» وکنیه او «ابوهريره» است.

مادرش «ميمونه بنت صبيح» نیز از صحابیات - رضي الله عنهن - است.

از حضرت ابوهریره ﷺ مجموعاً ٥٣٧٤ حدیث، روایت کرده‌اند که ۳۲۵ حدیث آن، متفق‌علیه می‌باشد و حدود ۸۰۰ تن از علمای صحابه ﷺ و تابعین و غیر آنها، از او حدیث روایت کرده‌اند.

حضور مرتّب وی در مجالس پیامبرﷺ، و معاشرت با بزرگان صحابه ﷺ و علاقه وافرش به تحصیل و فراگیری علم و حفظ حدیث، از دلائل موفّقیت او بوده‌اند به علاوه اختصاص یافتن، حدود پنجاه سال از عمر او، بعد از وفات پیامبرﷺ به تعلیم و نشر احادیث را باید یکی دیگر از رازهای موفّقیت او دانست.

وی در سال ۵۹ یا ٦۰ هجری در سن ۷۸ سالگی دارفانی را وداع گفت.

هدف ابوهریره، از این جمله «وأما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم» احادیثی است که پیامبرﷺ از آینده، درباره‌ی امراء و فرمانروایان بدطینت و کژاندیش و خودخواه و جاه‌طلب و خودکامه و مُستبد و دیکتاتور و ظلم‌پیشه، مانند «یزید» خبر داده بود، و وی درحافظه‌ی خویش، ثبت و ضبط کرده بود.

ایشان این احادیث را درباره‌ی اسامی، احوال، و زمان آن فرمانروایان بد و ظالم، از رسول‌خداﷺ، شنیده بود، امّا به خاطر مصلحت‌هایی، آنها را به صراحت بیان نمی‌کرد، بلکه بطور کنایه و با توریه از آنها خبر می‌داد و بدانها گوشه می‌زد، از قبیل اینکه درباره‌ی عمارت و خلافت یزید می‌گفت:

«اعوذ بالله من رأس ستّین وامارة الصبیان» و اینطور به طور کنایه و سربسته و تلویحاً و اشارتاً، مقصود خویش را به مخاطبان انتقال می‌داد برای اطلاع بیشتر در این زمینه، می‌توانید به «فتح الباري ج ۱ ص ۲۹۲» و«عمدة القاري ج ۲، حدیث ۱۲۰ مراجعه فرمائید.

۲۷۲ - [۷۵] وعن عبدالله بن مسعود قال: يا أيها الناس! من علم شيئاً فليقل به، ومن لم يعلم فليقل: الله أعلم، فإن من العلم أن تقول لما لا تعلم: الله أعلم. قال الله تعالى لنبيه: ﴿قُلۡ مَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ٨٦﴾ [ص: ٨٦]. متفق عليه[1].

۲۷۲- (۷۵) عبدالله ابن مسعود ﷺ گوید: هان ای مردم! کسی‌که به چیزی از علوم و معارف اسلامی، آگاهی وآشنایی دارد، بایدآن را به دیگران ابلاغ کند (و نباید آن را از دانشوران و دانش‌پژوهان کتمان نماید). و کسی‌که چیزی نمی‌داند، نباید از آنها خبر دهد، و درآنها دخالت نکند، بلکه وی موظف است که درباره‌ی اموری که از آنها آگاهی ندارد بگوید: خدا بهتر می‌داند. چرا که یکی از گونه‌ها وشیوه‌های علم و دانش، آن است که درباره‌ی اموری که از آنها آگاهی و علم نداری، بگویی: (نمی دانم) وخدا بهتر می‌داند.

خداوند ﷻ به پیامبرش می‌فرماید: ای پیامبر! بگو: من از شما در مقابل تبلیغ قرآن و رساندن دین خدا، هیچ پاداش نمی‌طلبم و از زمره‌ی مدّعیان دروغین وکسانی که به طریق ساختگی و به ناروا، چیزی را به خود نسبت می‌دهند و وانمود می‌کنند، نیستم. (چراکه یکی از نشانه‌های شخص متکلف، آن است که سخن از مطالبی می‌گوید که از آن آگاهی ندارد، و کسی‌که از جاده‌ی حق و عدالت و راستی و درستی، قدم بیرون نهاده، واقعیت‌ها را نادیده می‌گیرد،

۱- بخاری ح ٤٨٠٩، مسلم ٤ / ٢١٥٥ ح ٣٩ – ٢٧٩٨، دارمی ح ١٧٣.

به پندارها و اوهام روی می‌آورد و از اموری که آگاهی ندارد، خبر می‌دهد و در اموری که نمی‌داند، دخالت می‌کند و در نتیجه، فرجامی جز سرشکستگی و بدبختی و پستی و خواری بدست نمی‌آورد).

[این حدیث را بخاری ومسلم روایت کرده‌اند].

۲۷۳ - [٧٦] وعن ابن سيرين قال: إن هذا العلم دين؛ فانظروا عمن تأخذون دينكم. رواه مسلم[1].

۲۷۳- (٧٦) ابن سیرین رضی الله عنه می‌گوید: بی‌گمان این علم و دانش(اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی = قرآن وسنت) دین است، و باید بنگرید که از چه کسی این دین را دریافت می‌دارید.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: از سخن ابن سیرین و دیگر بزرگان دینی، چنین بر می‌آید که بدون «سند صحیح» و بدون «راویان ثقه و مورد اعتماد» هیچ حدیثی پذیرفته نمی‌شود. از این‌رو، متخصصان علم حدیث از قدیم‌الایام، قواعد و اصولی را جهت دریافت روایت و درایت صحیح

۱- مسلم ۱ / ١٤، دارمی ٤١٩.

حدیث وضع نموده‌اند و امروز بعنوان یک علم مستقل که حاوی چندین نوع دانش است، بنام «علوم الحدیث» و«علم الرجال» قرار گرفته است.

وشرط گرفتن سند صحیح متصل تا به منبع اولی در نقل علم دین وعلم نبوّت، همان‌گونه که ابن‌سیرین، گفته، از خصوصیات امت اسلامی و از میزه‌های سنّت نبوی و علوم دینی و معارف قرآنی است.

بزرگان دینی و علماء و دانشمندان اسلامی و محدثان و متخصصان فن، اسنادی در روایت حدیث را می‌پذیرند که دارای شرایط زیر باشد:

۱- هرکدام از راویان سلسله‌ی سند باید مشخص و معلوم‌الحال باشند.

۲- راوی باید، متصف به عدالت و اخلاق و امانتداری باشد و از دروغ و مبالغه‌گویی و تحریف جداً پرهیز نماید.

۳- راوی باید ضابط، حافظ، متقن و دارای ضبط و دقّت باشد. و از عالی‌ترین درجات ضبط و اتقان برخوردار باشد، تا اینکه به محفوظات و دقت وی اطمینان حاصل گردد.

٤- باید سلسله‌ی راویان سند از ابتدا تا پایان، همگی باهم متصل و پیوسته باشند، و اگر حدیث مرسل بود، باید از شرایط کافی برای پذیرفتن و قبول‌کردن برخوردار باشد.

۵- و باید حدیث از شاذ بودن ومعیوب‌بودن در سند و متن محفوظ باشد و شرایط بی‌شمار دیگری که خوانندگان می‌توانند برای اطلاع بیشتر به کتبی که پیرامون «علوم حدیث» به رشته‌ی تحریر درآمده است، مراجعه کنند.

پس برای انسان مسلمان لازم و ضروری است تا در رابطه با امور دینی، اهتمام و توجه شایانی مبذول دارد و در پذیرفتن علم دین وعلم نبوت، باید بنگرد که از چه کسی این دین را دریافت می‌دارد، زیرا گوهر وجود و روح هستی، همانا تعالیم وآموزه‌های دینی و اوامر و فرامین نبوی، و دستورات و احکام شرعی است، و این مسئله، نخستین مسئله‌ی انسان مسلمان و واقعیت زندگی هردو سرای اوست، و جای خود دارد که مسلمانان و دانش‌پژوهان در مجالس و محافل خود، درباره‌ی امور دینی و مسائل شرعی و تعالیم راستین نبوی به بحث وگفتگو بپردازند. و دست بدعت‌سازان و باطل‌گرایان و بی‌خردان را از ساحت مقدس سنّت نبوی کوتاه بگردانند.

۲۷۴ - [۷۷] وعن حذيفة قال: يا معشر القراء! استقيموا، فقد سبقتم سبقاً بعيداً، وإن أخذتم يميناً وشمالاً لقد ضللتم ضلالاً بعيداً. رواه البخاري[1].

---

[1]- بخاری ح ۷۲۸۲.

۲۷٤- (۷۷) حذیفه ﷛ گوید: هان ای جماعتِ تلاوت‌کنندگان قرآن!

بر شاهراه راست و درست شریعت، استواری و پایداری، پیشه سازید، واگر چنین کردید، براستی (در تمسک به اوامر و فرامین الهی و تعالیم وآموزه‌های نبوی و احکام و دستورات اسلامی، از دیگران) به خوبی سبقت و پیشی می‌جویید و پیشگامان و سبقت‌گیرندگان نخستین، در استواری و پایداری در شریعت، به شمار می‌آئید (و به دنبال شما، دیگران در ایمان، یقین، پایدای و استقامت، از شما پیشوایان پیشتاز، پیروی می‌کنند).

واما اگر از شاهراه مستقیم شریعت، منحرف شدید و راهی غیر از آن را انتخاب نمودید، براستی، بسی گمراه و از راه حق و حقیقت به دور شده‌اید.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

۲۷٥ - [۷۸] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: " تعوذوا بالله من جُبّ الحزن " قالوا: يا رسول الله! وما جب الحزن؟ قال: " واد في جهنم تتعوذ منه جهنم كل يوم أربعمائة مرة ". قلنا: يا رسول الله! ومن يدخلها؟ قال: " القراء المراءون بأعمالهم ". رواه الترمذي وكذا ابن ماجه وزاد فيه: " وإن من أبغض القراء إلى الله تعالى الذين يزورون الأمراء ". قال المحاربي: يعني الجورة[1].

---

[1]- ترمذی ح ۲۳۸۳ و قال حسن غریب، ابن ماجه ح ۲٥٦.

۲۷۵- (۷۸) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: از «جبّ الحزن» به خدا پناه ببرید. صحابه ﷺ گفتند: ای رسول‌خداﷺ! «جب الحزن» دیگر چیست؟ فرمود: وادی و درّه‌ای در دوزخ است که خود دوزخ، روزانه چهارصد مرتبه از شر آن به خدا پناه می‌برد.

گفته شد: ای رسول خداﷺ! چه کسانی در آن وارد می‌شوند؟ فرمود: قاریان و تلاوت‌کنندگانی که به خاطر ریا و سمعه و تظاهر و خودنمایی، به تلاوت قرآن می‌پردازند.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و ابن‌ماجه نیز، این حدیث را روایت نموده و این جملات را نیز افزوده است]. «بی‌گمان منفورترین و مبغوض‌ترین قاریان در پیشگاه خداوند ﷻ، کسانی هستند که به ملاقات امراء و فرمانروایان می‌روند و با آنها ارتباط و نزدیکی برقرار می‌سازند.»

«علامه محاربی می‌گوید: مراد از «اُمراء» فرمانروایان و امرای ظلم‌پیشه و دیکتاتور و خودکامه و خودمحور است. (چرا که در ملاقات فرمانروایان متدین، عادل، مؤمن و مخلص، همچون عمربن عبدالعزیز وغیره هیچ اشکالی وجود ندارد).

۲۷٦ - [۷۹] وعن علي قال: قال رسول اللهﷺ: " يوشك أن يأتي على الناس زمان لا يبقى من الإسلام إلا اسمه، ولا يبقى من القرآن إلا رسمه، مساجدهم عامرة وهي

خراب من الهدى، علماؤهم شر من تحت أديم السماء، من عندهم تخرج الفتنة، وفيهم تعود ". رواه البيهقي في شعب الإيمان[1].

۲۷۶- (۷۹) علی ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: به زودی بر مردم زمانی خواهدآمد که فقط نام اسلام و رسم قرآن باقی می‌ماند (و تنها نام اعمال اسلامی در مردم باقی می‌ماند و حقیقت اعمال از میان خواهد رفت چنان‌که امروزه فقط نام روزه، زکات، حج و دیگر احکام و مسائل اسلامی، باقی مانده، ولی متأسفانه حقیقت و روح آنها به آن شیوه‌ای که از پیامبراکرم ﷺ به ما رسیده، باقی نمانده است. می‌بینیم که میلیون‌ها مسلمان به ظاهر این عبادات را انجام می‌دهند، ولی اعمال و کردارشان، فاقد روح و معنویت، و حقیقت و روحانیت است، قرآن را به طور عادت، تلاوت می‌کنند، شاید ترتیل، تجوید الفاظ و خوش الحانی آنرا رعایت کنند، اما آنچه اصل مقصود است، یعنی: تفکر و تدبر در معانی و مطالب و حقایق و علوم آن و بازآمدن از نواهی و منکرات آن و انجام دادن اوامر و فرامین آن را، پشت سر می‌افکنند و قرآن را به عنوان تبرک در لا به لای پارچه‌ها می‌پیچند و بر قبرستان‌ها می‌خوانند و...)

و مسجدهایشان از لحاض ظاهری و نقش و نگار و زرق و برق، آباد می‌شوند، ولی به اعتبار هدایات و ارشادات، عاری و ویران‌اند

۱- بیهقی ح ۱۹۰۸.

(یعنی، مساجد با زیب و زینتی خاص، آراسته و پیرایش می‌شوند، فرش‌های رنگارنگ، چراغ‌ها و لوسترهای گرانبها، سنگ‌فرش‌های عجیب و غریب، پرده‌های فریبنده، گچ و سنگ‌کاری‌های متنوع و خیره‌کننده و تمام امکانات و وسایل رفاهی، در مساجد موجوداند، اما از نمازگذار خالی و عاری هستند، و گفتگوی دنیوی، طعنه وغیبت، آشوب و بلوا، در مساجد صورت می‌گیرد، امام و مؤذن، مساجد را خانه‌ی خودشان تصور می‌کنند، و به سبب وجود اشیاء و اسباب گرانبهای دنیوی آن، درب مساجد را قفل می‌زنند.

در مساجدآنها، نه نماز باخشوع و خضوع اقامه می‌شود و نه حلقه‌ی تعلیم دیده می‌شود و نه از مشورت و رایزنی دینی و فرهنگی و علمی خبری است و نه از ذکر و تلاوت نشانه‌ای، حال آنکه مساجد در زمان پیامبرﷺ و صحابه ﵃، مرکز مشورت مسائل فردی واجتماعی، سیاسی و نظامی، و فرهنگی و اقتصادی و دینی و دنیوی و مادی و معنوی بود).

و علما و دانشمندان ایشان، در آن زمان، از زمره‌ی بدترین و شرورترین انسان‌ها در زیر آسمان کبود، خواهند بود، به طوری که فتنه و شر از آنها بروز می‌کند و باز به خود آنها بر می‌گردد (یعنی علماء و دانشمندان، از حقیقت و روح علم و دانش، غافل می‌شوند، و خواسته‌ی نهایی خویش را ازکسب علم و دانش، دستیابی به جاه و مقام، مال و منال، پست و موقعیت اجتماعی و سیاسی، ارتباط

و نزدیکی با امرا و فرمانروایان ظلم‌پیشه و دیکتاتور، مجادله با سفهاء و بی‌خردان و تعظیم و بزرگداشت ثروتمندان و قدرتمندان متکبر و خودکامه، و مراوده با آنان و استفاده از مال حرام آنها، به حساب می‌آورند. آنها با اهل دنیا و خودکامکان و دیکتاتوران و ظلم‌پیشه‌گان همکاری و همیاری خواهند کرد و به هدف گردآوری پول و بهره‌گیری از دنیای آنان، موافق میل و خواسته‌ی آنها، مسائل و احکام را بیان می‌کنند و در جلسات تبلیغی خویش، عقاید و باورهای گمراه‌کننده و خطرناک، و بی‌دینی و بی‌بندوباری را انتشار داده و به جای تعالیم و دستورات الهی و اوامر و فرامین تابناک نبوی، و احکام وآموزه‌های تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین شرعی، مردم را به‌سوی نظام خودساخته و بی‌اصل و اساس مخلوق، دعوت می‌دهند و موجبات گمراهی خود و دیگران را فراهم می‌آورند).

[این حدیث را بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده است].

۲۷۷ - [۸۰] وعن زياد بن لبيد قال: ذكر النبي ﷺ شيئاً، فقال: " ذاك عند أوان ذهاب العلم ". قلت: يا رسول الله! وكيف يذهب العلم ونحن نقرأ القرآن ونقرئه أبناءنا، ويقرؤه أبناؤنا أبناءهم إلى يوم القيامة؟ فقال: " ثكلتك أمك زياد! إن كنت لأراك من أفقه

رجل بالمدينة! أوليس هذه اليهود والنصارى يقرءون التوراة والإنجيل لا يعملون بشيء مما فيهما؟!".رواه أحمد وابن‌ماجه وروى الترمذي عنه نحوه[1].

۲۷۷- (۸۰) زیاد بن لبید ﷺ گوید: باری پیامبراکرم ﷺ چیز مخوف و وحشتناکی از فتنه‌ها وآشوب‌ها، و ابتلاء وآزمایش‌ها، برای مردمان بیان کرد، آنگاه فرمود: وقوع این فتنه وآشوب، در وقت از میان رفتن علم و دانش خواهد بود.

گفتم: ای رسول‌خدا ﷺ! چگونه علم دین از بین خواهد رفت، حال‌آنکه ما پیوسته قرآن را می‌خوانیم وآنرا به فرزندان خویش می‌آموزیم و فرزندان ما نیز به ترتیب، تا قیام قیامت، آن را به آیندگان آموزش و تعلیم می‌دهند؟

پیامبر ﷺ فرمود: زیاد! مادرت در عزایت نشیند، کاش غیر تو، این سخن را می‌زد، بی‌گمان من تو را از داناترین مردمان مدینه‌ی منوره می‌دانستم، تو چرا این سخن را می‌زنی؟ آیا این یهودیان و مسیحیان نیستند که تورات و انجیل را به ظاهر می‌خوانند، اما به محتویات و اوامر و فرامین و نواهی و منکرات آن جامه‌ی عمل نمی‌پوشانند (پس ادّعا و مجرد خواندن قرآن و فراگرفتن علم و دانش، کافی نیست بلکه باید عملاً و از روی صداقت و اخلاص و

۱- مسند احمد ٤ / ١٦٠، ابن ماجه ح ٤٠٤٨، ترمذی ح ٢٦٥٣ از ابوداود روایت کرده است.

اعتقاد و عمل، به مفاد آیات قرآن و دستاوردهای علم و دانش عمل کرد. و مسلمانان نیز اگر تنها به ادعای اسلام و قرآن قناعت کنند و اصول تعلیمات و دستورات پیامبرﷺ و کتاب آسمانی را بر پا ندارند و فقط اسم و رسم اسلام و قرآن را یدک کشند. هیچ‌گونه، موقعیت و ارزشی نه در پیشگاه خداوند و نه در زندگی فردی و اجتماعی، نخواهند داشت و همیشه زبون و زیردست، و شکست‌خورده و عقب‌مانده و بدبخت و فلاکت‌زده خواهند بود.

و از این حدیث دانسته شد که احیاء و بازسازی علم و دانش با عمل وکردار به مفاد آن منوط است، همچنان که از میان رفتنش نیز، با نادیده‌گرفتن عمل به علم وابسته است).

[این حدیث را احمد، ابن‌ماجه و ترمذی روایت کرده است].

۲۷۸ - [۸۱] وكذا الدارمي عن أبي أمامة [1].

۲۷۸- (۸۱) دارمی نیز این حدیث را از«ابوامامه ؓ روایت کرده است.

۲۷۹ - [۸۲] وعن ابن مسعود قال: قال لي رسول اللهﷺ: " تعلموا العلم وعلموه الناس، تعلموا الفرائض وعلموها الناس، تعلموا القرآن وعلموه الناس؛ فإني امرؤ

[1]- دارمی ح ۲٤۰.

مقبوض، والعلم سينقبض، وتظهر الفتن حتى يختلف اثنان في فريضة لا يجدان أحداً يفصل بينهما ". رواه الدارمي والدارقطني[1].

۲۷۹- (۸۲) ابن مسعود ﷺ گوید: پیامبرﷺ خطاب به من فرمود:

علم و دانش را فراگیرید و آن را به دیگران بیاموزید، فرائض (اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی، یا علم میراث) را فراگیرید وآنها را به دیگران بیاموزید؛ و قرآن را فراگیرید وآن را به دیگران بیاموزید، چرا که من از میان شما خواهم رفت، و به زودی علم و دانش هم از میان مردم برداشته می‌شود و فتنه‌ها نیز، ظاهر خواهند شد(و عمق فاجعه در حدی است که) اگر میان دو نفر پیرامون فریضه‌ای از فرائض اسلام (یا مسائل میراث) اختلاف نظر، ایجاد شود، یکی را هم نخواهند یافت تا در بینشان داوری و قضاوت کند (چرا که علم و دانش از میان برداشته شده و علمای واقعی و راستین، از میان می‌روند، و با از میان رفتن آنها و کثرت فتنه‌ها وآشوب‌ها، چراغی که تاریکی‌های زندگی را می‌زدود، خاموش می‌شود، شمشیر برنده‌ای که مدافع حق بود، کند می‌گردد و رکنی از ارکان عظمت امّت اسلامی، منهدم می‌شود و خرافات و اوهام و اساطیر و بدعت‌ها وچَرندیات و خُزعبلات بر عقل‌ها مستولی می‌گردد و حشرات فتنه و گمراهی در فضا و محیط اسلامی ظاهر می‌شوند وکسانی صدرنشین مجالس

[1]- دارمی ح ۲۲۱، دار قطنی ح ٤٥.

می‌شوند که شایستگی آن را ندارند و افرادی برکرسی قضاوت و افتاء می‌نشینند که هیچ نسبتی با علم و دانش ندارند و در نتیجه، علم حقیقی رخت برمی‌بندد و گمراهی و ظلالت و نادانی و جهالت، همه جا را فرا می‌گیرد).

[این حدیث را دارمی و دارقطنی، روایت کرده‌اند]

شرح: «تعلّموا الفرائض»: مراد از فرائض دو چیز می‌تواند باشد:

۱- علم میراث

۲- مجموعه‌ی فرائض اسلام، اعم از اوامر و فرامین تابناک الهی، تعالیم و دستورات تعالی‌بخش نبوی و احکام وآموزه‌های سعادت‌آفرین شرعی.

«وتظهر الفتن حتّي يختلف اثنان في فريضة»: این بخش از حدیث، بیانگر از میان‌رفتن علم و دانش واقعی و علماء و دانشمندان راستین و حقیقی، وکثرت فتنه‌ها وآزمایش‌ها، وآشوب‌ها و بلواها است. و عمق این حادثه در حدّی است که حتی اگر میان دو نفر پیرامون مسئله‌ای فقهی، یا فرهنگی و یا اجتماعی، اختلاف‌نظر ایجاد شود، یکی را هم نخواهند یافت، تا در میان‌شان به درستی و حقانیت داوری و قضاوت کند.

۲۸۰ - [۸۳] وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: " مثل علم لا ينتفع به كمثل كنز لا ينفق منه في سبيل الله ". رواه احمد والدارمي[۱].

۲۸۰- (۸۳) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: دانش و بینشی که سود و فایده نبخشد، به گنجینه‌ای ماند که از آن در راه خدا، هزینه نگردد.

[این حدیث را احمد و دارمی روایت کرده‌اند].

۱- مسند احمد ۲ / ٤۹۹، دارمی ح ٥٥٦.